

زیر نظر کتب و میرسیاتی

# تاریخ حبیب السیر

تالیف خواند امیر

بامقدمه استاد جلال الدین حسینی

[www.javidiran.wordpress.com](http://www.javidiran.wordpress.com)

انتشارات نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا رب به ثنای خود سخن سازم کن  
در گلشن حمد نغمه پردازم کن  
با نعت حبیب خویش همرازم کن  
در ملک سخنوری سرافرازم کن

بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفوره اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته‌اند پس از انقضاء زمان عباسیان و ایضا محتویست بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تائیدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو:

جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران

عنوان‌نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضاء حکمت شامله‌اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط گردید کلام صدق انجام (لولا السلطان لا کل الناس بعضهم بعضا) مؤکد این معنی است و بر حسب مشیت کامله‌اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد بدرجه رفعت و استعلاء رسید و آیت وافی عنایت (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ) درجه مؤید این دعوی است مقیمان مقام (جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ) در بارگاه جلالش کلمه همایون وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ورد زبان دارند لاجرم منشور اقتدارشان بتوقیع وقیع (تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ) صفت تکمیل مییابد و همگان مکان و (مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ) بر درگاه لا یزالش نفس (وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) بر لوح دل مینگارند بنا بر آن انوار عنایت آثار (إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ) بر وجنات اموالشان میتابد رباعی

موجود بحکم تو زمه تا ماهی

ای خاص بتو منصب شاهنشاهی

چون هست ترا از همه کس آگاهی      شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی

و فهرست اوراق سخنرانی مخبر از آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته‌دانی  
مشمول بر اخبار سالکان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳

مسالک دولت و اقبال صلوات صلوات عالی مقدار است که نظام تواریخ نبوتش از فحوای (کنت  
بنیاد آدم بین الماء و الطین) پیداست و نفاذ مناشیر رسالتش از مقتضای (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً  
لِّلْعَالَمِينَ) هویدا از خوان دعوت کریمش بر وفق کلمه (بعثت الی الاسود و الاحمر) جمیع جن و  
انس و معشر بشر محفوظ و از متابعت ملت قویمش بر طبق کریمه (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا)  
تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ رباعی

ای بر سر خلق سایه گستر کرمت      کونین نواله خوار خوان نعمت  
انسان و ملک داخل خیل و حشمت      ملک دو جهان طفیل خاک قدمت

(اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطين  
المکرمین الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و صل علی سایر الائمة البرره الاتقیا و سلم  
علیهم تسلیما کثیرا طیبیا مبارکا) ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بنده خاکسار و ذره  
بیمقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواند امیر (رب یسر علیه کل عسیر) بعرض فضلاء  
نحریر و بلغاء صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعه هدایت و پرتو آفتاب عنایت از سراج زاهر  
قرآنی و نیز باهر فرقانی (حیث اوحی سبحانه ما اعظم شانه وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ  
مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا) بد انسان بر پیشگاه خواطر  
یقظه و انتباه میتابد که از مطالعه احوال و اوضاع تربیت یافتگان مهد امکان و گذشتگان بنی نوع  
انسان بلوازم خیر و شر و لواحق نفع و ضرر وقوف و اطلاع کامل حاصل میکرد و سزاوار اطوار  
مقبل بختیار چنانست که چون بحسن سیرت و یمن سریرت هوشمندی ملایک شعار اهتدا یابد  
اقتدا بدو نموده قصر آمال و آمانی را از چراغ مبرات و احسان نورانی دارد و هر گاه بر وخامت  
مآل و کیفیت خسارت بیدادگر ستمکار مطلع شود از شیوه ناستوده ظلم و اعتساف اجتناب فرموده  
بجاده پسندیده عدل و انصاف میل نماید نظم

که در پرده کج نیابند ساز

مشو ناپسندیده را پیش باز

پسندیدگانت پسندند نیز

پسندیدگی کن که باشی عزیز

و لله الحمد و المنه که انوار فیض آثار این معانی مشکوه باطن خجسته میامن دولت‌مندی را که باعث بر ترتیب این اجزاء توجه خاطر خورشید مآثر اوست باکمل وجهی روشن چنانکه انعطاف اعنه مرام بصوب سنن سنیه ابرار انام مستلزم حصول سعادات دینی و دنیوی و مستوجب وصول بمرادات صوری و معنوی شناخته از شمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال قاطنان اکناف امصار را بکمال حضرت و نصارت رسانیده از کحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آرزو بر بستر استراحت بفرغت خفته و از رشحات سحاب سخاوت بی‌غایتش در گلزار امید یاسمن مراد شکفته نظم

که معمور است از عدلش جهانی

مدار مملکت آصف مکانی

خجل از طبع پاکش آب کوثر

جهان از نکهت خلقش معطر

آرایش رخسار عروس ملک و ملت باقتضای رأی صواب‌نمایش میسر و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر غبار اقدام خدامش منور حدقه مرادات و قطرات اقلام فیض انجامش مثمر حدیقه سعادات رباعی

محتاج بتدبیر تو ملک جمشید

ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید

پر نور زرای روشنت چشم امید

روشن ز غبار کوی تو دیده بخت

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴

طبع کامل کیاستش بوفور فضیلت موصوف و ضمیر وافر فراستش بصفه نصفه معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی‌زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبه کمال نظم

سپهر فضل و مهر اوج افضال  
بهدل و بذل در عالم علم اوست  
پناه اهل شمشیر و قلم اوست  
چه در چرخ چهارم شاه انجم  
نهال مثمر گلزار اقبال  
بود ذاتش در اقلیم چهارم

غمام انعامش چون انعام غمام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش بسان مواهب سحاب  
نضارت بخش بساتین مراد و مرام نظم

نسیم لطف او هر گه وزیده

بجسم مرده جان نو دمیده

شرار قهر او چون بر فرورد

لباس عمر اعدا را بسوزد

یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی و ثار ناظم مناظم العدالۃ و الرفاهۃ صاعد  
مصاعد المرحمۃ و النصفۃ مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قمر  
سیر بر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام ملاذ  
هنرمندان آگاه پناه اصحاب یقظه و انتباه بیت

کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه

جهان لطف و سپهر کرم حبیب الله

مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ اکابر آفاق  
با تمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت لا کلام اظهار فرمود خامه بلاغت انجام  
بعد از اختتام مجلد ثانی پیشانیه توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود نظم

از فضل فیض ایزد اقسام این مؤلف

روزی که شد مثنی گفتم شود مثلث

زانرو که هست مشهور این حرف نزد

الشی لا تثنی الا وقد تثلت

جمهور

رجاء واثق و وثوق صادق که بر طبق این حدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تائید مهیمن غفور  
این مجلد نیز عنقریب زیب اتمام گیرد و زلات خامه بدایع نگار باقلام اشفاق مستعدان مجلس  
عالی لا زال مرجعا للاعالی صفت اصلاح پذیرد (و المسئول من الله الکریم المتعال حسن القبول  
من اصحاب الفضل و الکمال).

گفتار در بیان شمه از حال آباء سلاطین ترک و اجداد خواقین سترک

نخل‌بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدسته اینحکایت را باین روایت زیب و  
زینت داده‌اند که نسب سامی تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال  
مییابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابولجه خان می‌گفته‌اند و یافث بقول اکثر  
مورخان پیغمبر مرسل بوده در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت

بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای خود دیار مشرق و شمال را نامزد یافت علیه السلام کرد و یافت از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده و از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافت آموخته ایضا آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافت با اهل و عیال بجانب مشرق شتافته بطریقه صحرانشینان ساکن گشت و رسوم نیکو پدید آورد و هرگاه باران میخواست بوسیله آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵

سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان میآمد و اعراب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و اوزبکان بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران میبارد القصه چون اولاد و احفاد یافت غلبه شدند از سرای ناپایدار بدار القرار انتقال نمود و بروایتی که اشرف الفضلاء المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه فرموده‌اند از وی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس منسک چین کماری که او را کیمال نیز گویند یارج و بقولی که مؤلف جامع اعظم بقلم مانی رقم نقل نموده یافت را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر او خلخ و سدسان و غز نام داشته‌اند و چون یافت وفات یافت پسر بزرگترش ترک که او را ترکان یافت اغلان گویند قائم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و مؤدب و فرزانه بود و در منزلی که آنرا سیلوک یا سنکلای میگفتند و چشمه‌های آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و نخست از چوب و گیاه خانها ساخت و آخر الامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافت اغلان اول ملوک ترک است همچنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و او را پنج پسر بود المجنه توتک چکل بر سخار املاق و توتک که بعضی از متأخرین از وی بفودک تعبیر کرده‌اند روزی در شکارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه از دستش بیافتاد چون زمین شوره‌زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را بغایت خوش آمد بنابر آن رسم نمک در طعام پدید آورد اما خزر بن یافت بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزید و رسم روباه گرفتن و از پوست آن لباس دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل کرده در مغارهای کوه غسل یافتند و از آن حلوا پختند اما صقلاب چون بعذاب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد

که جهه خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینه ملتمس برادر نهاده صقلاب از کماری نیز یورت طلبید و موافق مدعای خود جواب نشنید بنابراین میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشتند و در آنطرف اقلیم هفتم افتاده بجهه شدت برودت هوا در زیرزمین خانها ساختند و ساکن شدند و در روضه الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد و مقارن وضع حمل مادر پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آن فرزند را بشیر بعضی از سگان شکاری پرورش داد و او چون بزرگ شد مانند کلاب در مردم میجست اما روس بغایت بی آزر بود و رسم یرغو پرسیدن او اختراع نمود اما منسک که او را منشج نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار دیار بلغار علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غزنام و تمامی حشم قوم غز که بدترین اقوام مغولند از نسل آن پسر پیدا شدند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانکه سابقا مذکور گشت غز پسر بیواسطه یافت بود و باتفاق مورخان میان غزو ترک بن یافت اغلان بسبب سنک یده محاربه روی نمود زیرا که آن سنک پس از فوت یافت بدست غز افتاد و چون ترک آن را طلب کرد غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده و آنرا منقور ساخته بوی داد و بعد از چند گاه که ترک بیاران محتاج شد هر آن سنک را وسیله گردانید یکقطره

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶

باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بسرش کشید و بین الجانبین حربی صعب اتفاق افتاده ولد بزرگتر غز بیغو نام در آن جنک بقتل رسید و هنوز نزاع و خصومت میان اولاد ایشان باقیست اما چین ابن یافت در موضعی که حالا بلده چین در آن سرزمین است ساکن گشت و او بدقت طبع وحدت ذهن موصوف بود و صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون اختراع نمود و ابریشم از کرم پيله حاصل فرمود و اکثر صناعات که تاکنون در میان مردم چین متعارفست از مخترعات اوست و چین را ایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ماچین نام و ماچین در زمان حیوة پدر خود شهری ساخته با اسم خود موسوم گردانید و رسم پر زدن را بر سر دستار و خود ماچین پدید آورد و مشک از نافه آهو حاصل کرد اما کماری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و او را دو پسر بود بلغار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافت دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب

عالم عقبی تافت و پسرش المجنه خان قایم مقام گشت اما المجنه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند درافزود و بعد از آنکه بکبر سن رسید امر سلطنت را پسر خود دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار فلک اقتدار بود و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد کرده رخت سفر عقبی بر بست النجه خان پادشاهی عدالت شعار وافر احسان بود و در ایام دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول و چون این پسران بسن رشد و تمیز رسیدند النجه مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود بدارائی رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقه تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند برینموجب تاتار خان ابن النجه خان بوقا خان بن تاتار ملنجه خان بن بوقا السلی خان بن ملنجه اتسز خان بن السلی اردو خان بن اتسز بایدو خان بن اردو خان و اردو پادشاهی عالیشان بود و در ایام دولت او بسر مغولان لشکر کشیده بدانسبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است و در زمان سلطنت او نایره عداوت بین الجانبین بمرتبہ افروخته گشت که دیگر بآب اصلاح انظفا نپذیرفت اما طبقه مغول نه نفر بودند و مغولان تقوز را از این عدد گرفته اند و لفظ مغول در اصل مونک اول بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قراخان و آذر خان و کز خان و اوز خان و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قراخان چون قراخان در مملکت ترکستان جهانبان شد در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهت یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بمرتبہ غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقہ مذمومه اجتناب فرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر



کشته شدی و قرا خان را در زمان ایالت پسری در وجود آمد بغایت خوب صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر در دهان نگرفت و هرشب مادرش در خواب میدید که طفل باو میگفت ای مادر تا تو بوحدانیت ایزدی نگروی من شیر تو را نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش بمکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده باحضر اشراف و اعیان فرمان داد و بر سیبل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما بییکسالگی رسید او را چه نام نهیم ولد اعز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نامم اغوز است بیت

یکه باید نهادن اغوز نام من

یکی ساله طفل آمد اندر سخن

و حاضران از این معنی متعجب شده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قرا خان دختر برادر خود کز خان را باو در سلک ازدواج کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطه مخالفت در مذهب موافقت دست نداد و قرا خان دختر برادر دیگر آذر خان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز بهمان واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز نوبتی از شکار بازگشته گذرش بر در خانه اوز خان که عم سیمش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که جامه میبشستند دیده او را نزدیک خود طلبیده گفت اگر تو بخدا ایمان آوری تو را بعقد خود درآورم و از جان دوستر دارم نظم

چنین داد در زیر لب پاسخش

چو بشنید زن گفته فرخش

نه پیچم سر از حکم و فرمان تو

که فرمان برم چون شوم آن تو

و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم وقوع یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روزی که اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر اوز خان را بعرض قرا خان رسانیدند قرا خان از استماع این حدیث برآشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کارزار شده چون قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او چنگ از جنک بازداشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاده ذکر اغوز خان باتفاق مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش بانوار ایمان

و اسلام منور و بسطت مملکتش از هر چه تصور توان کرد بیشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صوابنمایش پیوسته مقصور بر رعایت خیل و حشم نظم

نکو کار و دین دار و فرخ لقا

جهان کرم بود و بحر سخا

زرایش منور سپهر وجود

ز ابر کفش تازه بستان جود

و اغوز خان را در مدت سلطنت با اعمام و اقربا و دیگر مخالفان محاربات فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد تمامت ولایت مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا را مفتوح ساخت و بروایتی از آب آمویه عبور کرده و در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام مغول تا غایت اطلاق می یابد اغوز خان اختراع کرد و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد اولاد ذکور اغوز خان شش نفر بودند و از آن جمله دو

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸

نفر پادشاهی نمودند.

گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوز خان مغولان را بدان سرافراز گردانید و وصیتی که در شان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید

در آن اوان که اغوز خان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربایش از مخالفان دوری جسته بوی پیوستند و اغوز آنجماعت را ایغوز لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و با یکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که اغوز خان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشگریان جهت نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را ملقب به قانغلی گردانید زیرا که ترکان گردونرا قانغلی گویند در روضه الصفا مسطور است که در وقتیکه اغوز خان را با آیت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان شکست یافته روی بصوب فرار نهاده در میان دو رودخانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنک کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نموده پسری آورد و اغوز خان از اینحال خبر یافته بر آنعورت برحم

کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهادند و لفظ قبچاق از قبوق سمت اشتقاق پذیرفته و قبوق درخت میان تهی را گویند شعر

شمارند از نسل آن یک پسر

کنون قوم قبچاق را سر بسر

و اغوز خان بعد ازین واقعه بهفده سال برایت براق غالب گردید و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آنزمان که اغوز خان از ایران بتوران مراجعت فرمود و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابراین بعضی از سپاهیان در عقب اردو مانده با موکب خانی همعنانی نتوانستند کرد و چون اغوز خان بر حال آنجماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوز خان جهت تسخیر بعضی از ممالک آغاز طی مسالک فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نرزد در اثنای راه از منکوحه سپاهی فرزندى متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که تدروی بگرفت و آنشخص چوب بجانب شغال انداخته تدرو را ازو بازستد و کباب ساخته بزَن خود داد تا سیر خورده شیر پدید آورد شعر

اغوز چون سخنهای ایشان شنید

بدین کار یکچند مرد آرمید

بزاید چرا بازماند زمن

برنجید و گفتا کسی را که زن

که معنیش اینست کای زن بمان

مر او را خلیج خواند شاه زمان

اما در تاریخی که یکی از افاضل زمان پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیگ گورکان نوشته است بنظر این ذره احقر درآمده که خلیج در اصل قلیج بوده زیرا که چون اغوز خان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه و لفظ قال آج بنا بر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹

یافت و بر هر تقدیر نسب تمام قوم قلیج بآن شخص اتصال مییابد در روضه الصفا مسطور است که بعد از تولد و تناسل اولاد و احفاد اغوز خان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند بعضی از ایشان

که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شدند بنا بر اقتضاء آب و هوا بلکه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صرافت ترکیب ترکیب بیرون آمد و مردم آنطائفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علماء فن اخبار منتظم بود و در آن علم کتابی بنام میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان تألیف نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غز بن منسک مسطور است که از آن روز باز که بیغوبن غز در آن جنک بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست (و العلم عند الله تعالی) نقلست که چون اغوز خان از تسخیر مملکت ایران و توران فراغت یافت و بیورت اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت بزرگی نصب فرمود **شعر**

### زر خرگهی زد که در طول و عرض فراوان فزون از سما بود و ارض

و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در آن طوی طلبیده و بروایت مقدمه ظفر نامه نه تومان گوسفند و نهصد سر مادیان بکشت و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد و اختراع شیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آنطوی تقوز اولاد امجاد خود را نوازش نموده به تعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هریک را بعنایت خاص اختصاص داده مباحی و سرافراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغوز خان در شکارگاه کمانی و سه تبرزین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز کمانرا بسه پسر بزرگتر که گن و آی و یلدز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را بسه پاره منقسم ساختند بنابراین بیوزوق ملقب گشتند و تیرها را بسه پسر کوچکتر که بکوک و تاق و تنکر موسوم بودند بخشید بدان جهت ایشان را وجوق یعنی اوج لقب دادند و نزد ترکان مرتبه بوزوقی از اوجوقی بلندتر باشد زیرا که کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغوز همین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشگر که اعراب آنرا میمنه نامند و اتراک برانگار متعلق بیوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانگار عبارت از آنست مفوض باوجوق بود و ایضا ولایت عهد را باولاد بوزوقی مخصوص گردانیده فرمود که فرزندان اوجوقی تابع ایشان باشند و چون اغوز خان از امثال این وصایا فراغبال حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بملک باقی آورد.

کن بلغت ترکی مرادف آفتابست و آفتاب دولت گن خان بعد از فوت اغوز خان بر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰

اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایه عدل و احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب وزیر پدر خویش از قیل خواجه متروکات اغوز خان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود و جهه هریک منصب مناسب تعیین نمود و تمغاء ایشان را مقرر ساخت و بیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آنطایفه قواعد مودت و محبت مؤکد و موطن گذشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هریک منچه و ساری خود را میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقه موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کن خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید از دار ملال بملک دیگر منتقل گردید ذکر آی خان بن اغوز خان آی و ماه بلغت ترکی یک معنی دارد و ماهچه رایات کشورگشائی آی خان پس از غروب آفتاب حیات برادرش گن خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چندگاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت ذکر یلدز خان بن آی خان ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجه شرف رسیده چندگاه بجای آباء و اجداد خود پادشاه بود آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود ذکر منکلی خان بن یلدز خان منکلی ولیعهد و قائم مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود ذکر تنکر خان تنکر بلغت ترکی مرادف دریاست کشتی دولت تنکر خان پس از فوت منکلی در بحر مرام و مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را پیسر خود ایلخان مفوض گردانید و خود بگوشه عزلت شتافته بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و توباسونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود.

گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاحبت یلدز با

بخشیان بلاغت‌نشان و بتکچیان فصاحت بیان آورده‌اند که بعد از فوت اغوز خان مدت هزار سال اولاد امجاد او بدولت و اقبال گذرانیدند آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوز خان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت اینواقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان بصوب محاربه ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنک و هیجان شین تور و سونج بپای مکر و فریب گریزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند و روز دیگر بیک ناگاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در ککش و کوشش و قتل و خونریزش بمرتبہ مبالغه نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خال او تکوز و دو همسر حلال ایشان متنفسی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱

از آنقوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب درآمد بر اسبان باد رفتار سوار شدند و راه گریز پیش گرفتند و بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه بر اطراف و جوانب آن محیط بود و یکره صعب بیش نداشت و از جمله آنجبال نظم

تو گفتی که بود از فلک پاره

یکی کوه بد کرد چون باره

درونش ز آب و علف چون جنان

برونش خدا آفریده چنان

و آن چهار سوار بزحمت و مشقت بسیار بر قله آن جبل برآمده در آنطرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشگوار و اشجاری یافتند مشحون باثمار حلاوت آثار و نخجیر و سایر جانوران شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم همانجا رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر بند القصه قیان و تکوز مدتی مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلفی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریه قیان بودند موسوم بقیات کشتند در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که بلغت مغولی قیان عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی به نشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود و قیات جمع قیانست و اقوامی را که از صلب تکوز ظاهر شدند درلکین خواندند.

ذکر خروج قوم قیات و درلکین بمحض تأیید حضرت رب العالمین

اشراف مورخین چنین آورده‌اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتب رسیدند که ارکنه قون را گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مصروف داشتند که از آنجا بیرون آیند و در منازل آباء و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت و آنجماعت بعد از تأمل و اندیشه هیمة بسیار جمع آوردند و انگشت فراوان بآن منضم ساخته از چرم گوزن نهصد دم ترتیب دادند و آتش در آن هیزمها زده و دمها را دردمیدند\* چو آتش ز باد اندرآمد بتاب\* روان گشت بر خاک آهن چو آب\* و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گذاخته و راه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آوردند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارکنه قون بودند خود را داخل مغولان گردانیده بدیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامه مشکین عمامه گردانیده اتدیورت مغولان در طرف مشرقست از آبادانی دوردور آن هفت هشت ماهه راه شرقیش پیوسته بسر حد ختای و غربی آن متصل بزمین ایفور شمالیش ملتصق باراضی قرقزو سنکای و جنوبیش متیم بحدود تبت و قوت آنجماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بود و لباس ایشان پوست سباع و بهایم و العلم عند الله المکرم المنعم.

ذکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از نسل قیان بود و بیان آنکه آلان قوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود

مورخان بزرگ و مستخبران احوال تازیکی و ترک چنین آورده‌اند که بعد از خروج اقوام

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲

قیات و درلکین از ارکنه قون سلطنت مغولان بر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت اتصاف داشت و بحسن تدبیر الوس را معمور گردانید و نزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خود را بیلدز خان رساند و آلانقوا که مادر بوزنجر خانست و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیره یلدز خانست زیرا که آلانقوا بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است دختر جونیه بود و

جوینه بنت یلدر خان و این آلانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال  
بیت

### گرامی گوهری از درج خانی

### نه دختر اختری از برج خانی

و آن عقیقه خورشید لقا در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن  
اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان و اجداد اوبان و کلوران و طوغلا بود و  
این سه رودخانه از کوه بر غار و برمیخیزد و آلانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکه‌دای  
و بکجدای و چون دوبون وفات یافت آلانقو ببرداری ایل والوس و پرورش اولاد امجاد اشتغال  
نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنه  
خرگاه در آمد و بکام و دهان او فرو رفت و بدان واسطه آنضعیفه حامله شده بیت

### بالانقوا همچنان بگروی

### حکایات مریم اگر بشنوی

قوم چون از آن مبطن خبر یافتند زبان طعن تشنیع بر آلانقوا دراز کردند و جناب عفت‌مآب اکابر و  
اصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمه خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان  
فرمود و بروایت صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هرشب بخواب می‌بینم  
که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم‌نرم نزدیک من می‌آید و آهسته آهسته باز می‌گردد و گفت اگر  
شما را قول من باور نمی‌آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من بسر برید تا حقیقت این سر ظاهر  
شود و جمعی از اشراف مغول چند شب مترصد کشف این امر مبهم بودند تا مشاهده نمودند که  
نوری از بالای خرگاه در می‌آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی  
اربعه النهار روشن و آشکار گشته بدگویان و عیب‌جویان زبان در کام خاموشی کشیدند و آلانقوا  
را از آن نور موفور السرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقون قبلی نام نهاد و قوم  
قبقین از نسل او پیدا شدند و پسر دوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید و قبایل سالجیوت بوی  
منسوبند و سیوم را بوزنجر مونتاق خواندند و مجموع خانان مغولستان از ذریت بوزنجراند و اولاد  
و احفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند و مراد از لفظ نیرون  
آنست که از نسل ظاهر ظاهر شده‌اند و ایشانرا بزرگترین اقوام مغول دانند ذکر بوزنجر قاآن چون  
بوزنجر بن آلانقوا بحد بلغا رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف  
گردانید و او با ابو مسلم مروزی معاصر بود و مدتی بلوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا



رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خان و قراجار نویانست و دیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را پسر خود دو تومن تفویض نمود و تومن خان بعد از انتقال بوقا خان از جهان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳

گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقه مرضیه عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام و ایزد بیچون منولون را از دو تومن خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دو تومن آن شیر زن بر بالای کوهی که آنرا انوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد در آن اثناء هفتاد کوزن که هر کوزنی هزار خانه وار بودند از قوم جلایر که از جمله قبایل درلکین بودند و در رودخانه کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت منولون ساکن گشتند و پیاز کوهی از زیر زمین کنده میخوردند منولون ایشان را از آن امر مانع آمده گفت **نظم**

که هستند فرزند نامی من

که نه یادگار گرامی من

بروز نشاط اسب تازی کنند

بر این دشت هروقت بازی کنند

چگونه بود حال یکرانشان

چو پررخنه گردید میدانشان

جلایریان بدین جهت فرصت جسته رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته از آن نه پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آنوقت بخواستگاری دختری یکی از خویشان پیش پسر عم خویش ماچین رفته بود چون ماچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد و بازخواست بلیغ نمود آنجماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه پی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او را ریخته بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده به تمهید بساط عیش و عشرت مشغولشد قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ماچین سردار ایل و الوس خود شد و در ایام دولت و اقبال از رودخانه جوئی بیرون آورد و آنرا جرالوم نام نهاد و بآب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبخانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر

که جد چنگیز خان و قراچار نویانست و جرقه لنکوم که قوم تابحوت از نسل او پیدا شدند و جارچین که قبیله سنجوت بوی منسوب‌اند و جرقه لنکوم را پسری بود سروقدنام و سروقد فرزندی داشت موسوم به همیقا و همیقا در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بمیخ آهنین بر خر چوبین دوختند چنانش بچوبین خری بر بدوخت\* که مسمار و پولاد را دل بسوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر اسن وارد شدش بایسنقر بر مسند سلطنت نشست بایسنقر خان بعد از آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشان دولت‌مند بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منظم فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خانست و قاجولی پدر هشتم امیر تیمور گورکان.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴

#### گفتار در بیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید

در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوكبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر منشعب گشت که هریک پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوكب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از آنکه از خواب در آمد لحظه در تعبیر تأمل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت اختر پی‌درپی طالع گشته غارب شد و در کرت هشتم کوكبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از او چند ستاره پدید آمد هریک بر خطه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتقریر آن دو خواب زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضر قبل

فرمان داد و زبان الهام بیان بتعبیر آن خواب‌ها گردان ساخته گفت خواب اول دلالت بر آن می‌کند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معموره عالم را بتحت تصرف درآورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آن خان گیتی‌ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر به بیعت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع مسکون بتصرفش درآید و او را فرزندان باشند که هریک والی ولایتی کردند و چون تومنه خان از تعبیر بازپرداخت برادران باشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشگرکشی و امارت قیام نمایند و درین باب وثیقه قلمی کرده بالتغاء تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود قبل خان ملقب به النجیک بود یعنی رعیت پرور و النجیک خان بصفه نصفت و رأفت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور عدالت و ابهت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی نمینمود بنابراین خان ختا چنان خواست کز راه مهر وفا\* میانشان بود دوستی و صفا و به تمهید بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعاء حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده بختای رفت و التان بتعظیم و بتجلیل او قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی باقبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه زهر در شراب کنند می‌اندیشید هرزمان از صحبت برخورداره و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵

آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می‌آمد و شراب می‌آشامید مردمی که حقیقت آن حال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که اینهمه شراب بخورد و مست نشود و بعد از چند روز از این صورت قبل در وقتی که مست و بی‌شعور بود والتان هشیار پیش او رفت و ریش خان ختا را گرفته دشنام داد والتان از این بی‌حرمتی درخشم شده کینه او را در دل گرفت و چون قبل از خواب مستی پیدا شد در غایت ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی داشت آنگاه

امراء ختا قصد قتل قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده کردی  
رها چه نیکی طمع داری از اژدها التان آن سخنان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان  
ارسال داشت که بازگردد قبل خان گفت که من با اجازت خان بیرون آمده‌ام بازگشتن شگون  
نمیدانم ایلچی این پیغام را بالتان رسانید خان ختای فوجی از لشکر ببازگردانیدن قبل مامور ساخت  
و آن جماعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند ایشان را فریب داد و در خانه دوستی که در آن راه  
داشت فرود آمده و آن دوست که سالجوقی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح تو در آن  
است که دیگر التان خان را نبینی و اسبی را که در طویله منست و در سرعت و رفتار از برق و باد  
سبق می‌برد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع قبول شنوده ع بر آن  
سبز خنک ابقر تیزرو نشست و روی بصوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت  
آمده متعاقب بمنزلش رسیدند و قبل بنابر استصواب قاجولی بهادر آنجماعت را بقتل رسانید و خود  
را از دغدغه توجه بجانب ختای بازرهانید به ثبوت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات که  
اقواقولقوا نام داشت و آن زن ارخان شش پسر آورد نام‌های ایشان اینست او کین برقاق قوبله برتان  
قوتوقومونکوقدان بهادر تودان اوبچکین و او کین برقاق که بعایت صاحب حسن بود نوبتی در  
صحرا طواف مینمود ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند و پیش التان  
خان بردند تا بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت قوبله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود  
و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته تجاوز می‌نمود در جوامع التواریخ مسطور است که قوت  
بازوی قوبله خان آندرجه داشت که هرچند شخص قوی تنه بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او  
را دوتو کرده پشت بشکستی و قوبله خان بعد از فوت پدر افسر فرماندهی بر سر نهاده مصراع میان  
بست بر جنک و کین خواستن\* و لشکر مغول را مجتمع ساخته و ایشان را استمالت داده گفت ز  
شاه و سپاه ختا و تتار\* برآورد خواهم بمردی دمار\* که ایشان بکشتند برقاق را\* همان همیقا شاه  
آفاق را و مغولان اظهار اطاعت و انقیاد نموده قوبله بعزم مقابله و مقاتله التان روان شد و خان ختا  
باسپاه بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و ختائیان شکست یافته همه مال و  
اسباب التان بکل بغارت بردند خیل مغل و قوبله خان مظفر و منصور بمقر عز خود بازگشت و  
چون اجل موعود در رسید متوجه ملک عقبی گردید ذکر برتان بهادر برتان ابن قبل خان در  
شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابر آن لقب خانی او ببهادری تبدیل یافت و در  
ایام دولت برتان عمش قاجولی. بهادر

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶

فوت شده برتان منصب سرداری سپاه را بپسرش ایردمجی تفویض نمود بعد از آن ایردمجی را برلاس گفتند و نسب تمامی برلاس بوی اتصال می یابد برتان بهادر را فرزندان بسیار بودند از آنجمله یسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهو امتیاز داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت یسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمجی برلاس فوت شد از او بیست و نه پسر بیادگار ماندند و یسوکا بهادر منصب ایردمجی را بسوغه چیچن که اسنواعقل و اولادش بود عنایت فرمود آنگاه سپاه بیلاذ تاتار کشیده اموال و جهات آن طایفه را عرضه نهب و تاراج گردانید و بدیلون یولدوق شتافته در آن یورد فرخنده خاتون بزاد\* بچنگیز خان شاه والائزاد و سوغوچیچن بایسوکا بهادر گفت که این آن کوکبی است که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و یسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار و قاجیون و اوتجی و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتی نام و از جمله این چهار پسر جوجی قسار بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود میان تنگ چون شیر و باز و سطر\* بچنگال او پشه بودی هزبر و جوجی قسار چون بر یک پهلو می خفتید کمانی بی از آنکه مماس بدن او شود از زیر پهلویش بیرون میرفت و یسوکا بهادر در تنگوزئیل سنه ۵۶۲ درگذشت و هم در آن ایام سوغوچیچن که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت بنابر آن قوم نیروان از اولاد یسوکا روی گردان شده بقوم تالجات پیوستند **نظم**

باقوام تالجات کردند میل

سپاه بسوکی همه خیل خیل

### بیان مجملی از حال چنگیز خان

پدر چنگیز خان یسوکا بهادر بن پرتان بهادر بود و مادرش اولونانکه و تولد او در منزل ویلون یولدوق بتاریخ عشرين ذیقعده سنه ۵۴۹ موافق تنگوزئیل روی نمود و بروایتی که اشرف الفضلاء مولانا شرف الدین علی الیزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده اند چنگیز خان بطالع میزان متولد گشت و سبعة سیاره در آن برج بودند و راس در سیم و ذنب در نهم اما سایر مورخان چنان آورده اند که اجتماع سبعة سیاره در میزان سنه ۵۸۱ اتفاق افتاده در آن سال چنگیز خان را

سرداری ایل والوس قوم نیرون دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیز خان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در مشتم داشت و اینمعنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری آن مولود بر سفک دماء و بنابراین در آن سال که چنگیز خان در وجود آمد زمام حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین نام داشت بانتها رسیده بود یسو کا بهادر پسر خود را موسوم بتموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنگوزئیل پانصد و شصت و دو یسو کا بهادر وفات یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او بمردم تالجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷

متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را بمادر گفت آنعورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که تو بر شرق و غرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب قصد دشمنان بداختر چند کورت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا او را نجات دست داد در وقتیکه سال عمرش از سی تجاوز نمود سردار ایل والوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از حکام ترکستان در سن چهل سالگی باتفاق قرا- جرنویان بن سوغو چیچن پناه باونک خان بردواونک خان حاکم قوم قرایت بود و در آنزمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت هشت سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بر وی ظفر یافته در تنگوزئیل پانصد و نود نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در منزل ثمان کهره بر تخت خانی و مسند جهانبانی برآمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خوانین مغولستان و ترکستان گشته باندک زمانی بر همه غلبه کرد و در سنه اثنی و ستمائه یکی از متعبدان مغول که او را یت سگری میگفتند اسم تموچین را بچنگیز خان مبدل گردانید و چنگیز خان بعد از تسخیر تمامی بلاد شرق و شمال بنابر اسبابی که در ضمن قضایاء سلطان محمد خوارزم شاه گذشت در شهر سنه ۶۱۵ متوجه ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷ ببخارا رسید و هم در آنسال در تمامی آن بلاد لوازم کشش و خونریزش بجای آورده جبه نویان و سویدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند از آن

دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیز خان از مهم ماوراء النهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان بتخریب بلخ تافت و نولی خان را با جمعی کثیر از سپاه شریر بتسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت و چنگیز خان از بلخ بطالقان رفته و بسنت سنیه خود قیام نمود بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی سبق ذکر یافت از هم گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراء النهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود درآمده در ذو الحجه سنه ۶۲۱ به مقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و سیدرقو که حاکم تنکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنک نیز چنگیز خان را ظفر و نصرت دست داد اما مقارن آنحال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنکوزئیل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیز خان نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و او مدت بیست و پنجسال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان فراوان بود در آمد بفرخنده اردو درون\* خواتین دهرش ز پانصد فزون و سرآمد آن زنان پنج نفر بودند برته قوچین دختر ذی نویان که حاکم قوم قنقرات بود کنجور بنت التان خان کوری سورن دختر تایانک خان بیسولون

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸

بنت جاکمیوقولون دختر طایراسون شعر

فزون بودهم برته قوچین براه

و زین پنج خاتون باتاج و کاه

چهزو پنج دختر پسر چار داشت

که از شاه فرزند بسیار داشت

و اولاد ذکور چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه نفرند از آنجمله چهار نفر که از برته قوچین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای او کدای تولی و چنگیز خان هریک از این چهار پسر را بر وجوع مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس نزم تعلق بجوجی می داشت و یرغو رسیدن و سیاست کردن و زدن و گرفتن مفوض برای جغتای بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور او کدای اهتمام می نمود و تولی که او را الغ نویان می گفتند بمحافظت اردوو سرانجام مهم لشکر قیام می فرمود و در وقتیکه چنگیز خان از

تسخیر بلاد فراغت یافت جمع آن ممالک بر اولاد و اخوان خود قسمت کرد و در باب تشدید بناء اتحاد و موافقت میان ایشان پیوسته سخنان سنجیده بر زبان می آورد و چنگیز خان تابع هیچ دینی و ملتی نبود و از تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز می نمود بتعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه می پرداخت و این معنی را بر درگاه پادشاه بی نیاز عظم سلطانه و عم احسانه وسیله تقرب میساخت اکثر یاساو رسوم که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیز خان وضع کرد و در سر انجام امور وزارت او محمود یلواج بخاری شرایط اهتمام بجای می آورد و چون بسعی خامه سخن گذار مجملی از احوال و آثار چنگیز خان سمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت (انه هو الموفق و المعین)

### گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان

در آن زمان که آبا و اجداد چنگیز خان فرمانفرمای اقوام نیرون بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افناء و اعدام یکدیگر می گماشتند و چون چنگیز خان خورد سال از پدر بازماند اکثر قبایل که متابع یسوکا بهادر بودند از وی برگشته بقوم تالجات پیوستند و بدین واسطه او را مهمات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد و بالاخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قرا- جارنویان بن سوغوچیچن باونک خان که حکومت قبیله قرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی میبود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهت سوادلون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم قرایت که اونک خان حاکم ایشان بود از ذریت آنجماعت اندو معنی اونک خان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹

والی یک ولایتیست و نام اونک طغرل بود و اسم پدرش قورحارقور بن مرغورو سالهای فراوان میان اونک خان و یسوکا بهادر قاعده محبت و اتحاد سمت استحکام و ارتباط داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می



افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید اونک خان بچشم شفقت و احسان و احترام در وی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونک خان را بقبضه اقتدار در آورد و اونک خان بنای سرانجام اکثر مهمام بر اقتضا و رأی صواب نمایش نهاده از سخن او تجاوز نمی کرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونک خان اوقات میگذرانید برادر اونک خان جامکیو با وی در مقام مقابله و مقاتله آمده اونک خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان بر وی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه بر نورکین و حاکم قوم مکریت تو قناسکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تالجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نمودند اونک خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنکیده کردند پدید آمد از مکرشان باد و برف \* شد از برف صحرا چو دریای ژرف \* و لیکن همانکس که مکار بود \* بفعل بد خود گرفتار بود \* تبه گشت بسیار کس زانگروه \* بسی کمره افتاد از تیغ کوه \* نکرده کسی جنک بگریختند \* از ایشان دو با هم نیامیختند و چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتغال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد اونک خان او را بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اونک خان آنسخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه سکون ولد اونک خانرا که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان با خود موافق ساخت و سنکون با چنگیز خان دل دگر کرده و چند نوبت پدر را بر اخذ و قتل او تحریص و ترغیب نمود بالاخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده اونک خان خاطر بر ان قرار داد که سحر گاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و مهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد قضا را در آنروز یکی از امراء صورت آن اندیشه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک که از رمه شیر آورده بودند و باتاوقیشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آنسخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آنمخبر متغیر شده و باقراچار نویان طریق مشورت سلوک داشته در آنشب خیام معسکر خود را برجای بگذاشت و

در موضع قلاطین که از حدود ولایت ختایست بدامن کوهی گریخته بنشست و همانشب اونک خان با سپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمها را برجای دید بفرمود تا تیرباران کنند و بعد از آنکه دانستند که در آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰

خیام هیچ کس نیست منفعل گشتند و از عقب چنگیز خان در حرکت آمدند و بدامن آنکوه رسیده چنگیز خان با وجود قلت اتباع پای ثبات بیفشرد و آنروز از صبح تا شام باستعمال آلات پیکار اشتغال نمود و در وقت ظلام لیل که هریک از آن دو خیل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعرکه کرده بسرچشمه بالجویه شتافت و در آنمقام نام کسانی را که در آن جنگ در ملازمتش بودند بر دفتر نوشته هریک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آنکودک را که را که خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید **نظم**

چنین داد فرمان که تا نه نژاد هر آنکس که از نسل ایشان بزاد

گنه‌شان نپرسند ابنای ما کزین پس نشینند برجای ما

و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیز خانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ماوراء النهر و خراسان اقامت داشتند از نسل باتاوقشلیق اندو نسبت باتاوقشلیق بتکلیکوت ابن اوزناوت می‌رسد القصه چنگیز خان از سرچشمه بالونه بسرحد ختای رفته بر لب رودی فرود آمده از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناور شتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده و بطلب صلح او را غافل ساخته **بیت**

چنان تاختن کرد بر لشگرش که ویران شد آباد بوم و برش

و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه بسر درآمد و اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر خود سنکون فرار بر قرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امراء تایانک خان اونک خانرا کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضر تیغ قلع‌قرا که یکی از امراء قوم خلیج بود رشته حیات او نیز بگسیخت.

ذکر وصول چنگیز خان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان

مسالک ایالت و جهانبانی

چون چنگیز خان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنگوزئیل ۵۹۹ در موضع ثمان کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار برافراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بچنبر متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان ابن اینانج خان رسید خیال قتال بلکه استیصال چنگیز خان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود و تا بوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود یعنی پسر خان چون چنگیز خان از داعیه تایانک خان خبر یافت در باب دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود برادرش نیلکوتی باقراجارنویان گفت بیت

که در جنک اگر شه بود پیش دست      یقین دان که بر دشمن افتد شکست

بنابر آن چنگیز خان بتاریخ منتصف جمادی الاخر سنه ستمائه موافق سجقانئیل با لشگری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی فراوان جمع آورده بمیدان مردان خرامید و در روز جنک و هنگام

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱

تلاش نام و ننک تایانک خان چند زخم کاری یافته خود را بکمر کوهی رسانید و بعضی از امرایش بپای آن کمر شتافته هر چند او را بر قتال تحریص نمودند جوابی نشنودند بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعمر که مراجعت کردند و دل بر مرک نهاده فدائی وار بر سپاه چنگیز خان تاختند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب درآمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن کوه پایان رفته خود را بمامنی رسانید اما هم در آن چند روز در چنک اجل اسیر گردید و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه خدمتش را که از بیم چنگیز خان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چنگیز خان آنجماعت را بواسطه غدر و بی وفائی که باولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانیده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون بتقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیز خان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقیا بیکی بود و چنگیز خان بجانب ایشان تاخته در

حمله اول توقیا بیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیز خان از آنجا بممالک تنگت که آنرا قاشین نیز گویند شتافته باندک زمانی آن خطه را نیز مسخر ساخته بیت

### ولایات قاشین همه کرد پست      ز غارت بسی مالش آمد بدست

و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق پارس ئیل در وقتی که نیز اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانید بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین و ازهار بهتر از گلزار ارم می نمود چنگیز خان بتهیه اسباب قرلتای فرمان داد و ترکان جمعیت بزرک را قرلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار مغولستان مجتمع گشتند چنگیز خان حکم فرمود که طوق سفید نه پایه را منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاده جناح مرحمت و عاطفت بر مفارق همکنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جانسپاری بر میان بسته و زبان دعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود لوازم نیاز و ثنا بجای آورد و در آن اثنا یکی از متعبدان مغول که موسوم به کوکجو بود و بت تنکری لقب داشت و دعوی میکرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بر سماوات عروج مینمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می نمایم بآن مجلس درآمده چنگیز خان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفت روی زمین را بتموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چنگیز خان نام نهادم نظم

نهادیم نام تو چنگیز خان	تو من بعد خود را تموچین مخوان
همه کس ورا اینچنین خوانداند	بدان نام تو آفرین خوانداند
از آن رو که معنی چنگیز خان	بود شاه شاهان بتوری زبان

و چنگیز خان اگرچه میدانست که بت تنکری مزور و کذابست اما در آن روز صلاح وقت در تعرض او ندانست و بعد از چند گاه بت تنکری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور با برادر چنگیز خان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی حلق او را بر گرفته

و از جا برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخواست در جامع التواریخ مسطور است که بت  
تنکری ولد منکلیک اینجیکه بوده و نسب منکلیک اینجیکه بقونکیان بن ازیادت می پیوسته و بعد  
از فوت بیسوکا بهادر مادر چنگیز خان الون آنکه که در حباله او بسر میرده ار غرایب آنکه بت  
تنکری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا  
اوتان کاوران میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس خوردنی نجستی بیت

برهنه بکوهی بدی مسکنش      ز سرما و گرما نخستی تنش

القصه پادشاه کشور گشای بعد از این قزلتای بجانب بویروق خان ایلغار کرده بیک ناگاه در  
شکارگاه الغ تاق بسروقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن  
تایانک خان از حال عم خبردار گشته باتفاق توقیا بیگی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از  
عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد و توقیا بیگی به نیش قهر کشته گشته کوشلوک پناه بگور  
خان بر دو بعد از این وقایع نظم

سپاه شهبانی که کردیم یاد      یکایک بچنگیز خان رو نهاد  
دگر صنف های قبایل همه      بدان شاه گشتند مایل همه

و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه  
شوکت چنگیز خان بشنید ربقه از رقبه اطاعت گور خان برآورده با غرایب تحف و تنسوقات  
بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت نظم

چنین گفت کای شاه گردن فراز      بریدم بمهر تو راه دراز  
چنانست امید این هواخواه را      که پنجم پسر باشد آن شاه را  
ز روی کرم چون پسر خوانیم      بوجه دگر خویش گردانیم  
بدانست شه کوچه گوید همی      بگفت اندرون جفت جوید همی  
مر او را پسر خواند و جفتش بداد      بدامادی خود دلش کرد شاد.

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشور گشا

چون میان خواقین مغول قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود در این اوان که عدد لشکر سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخن دانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و او را بمتابعت خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه بملازمت التان رسیده از اداء رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا مخدراهیست که هرگز رخسار بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه‌ایست که در هیچوقت پای مهوسی باد پیما آنرا نیموده بیت

عرض خود می‌بری و زحمت ما  
می‌داری

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه  
تست

باید که چنگیز خان ما را بمغولان بی‌سر و پا قیاس ننماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفرپناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان سخنان التان را بر زبان آورد آنگاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳

چنگیز خان تنها پیشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشت پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود آن ولایت بانداک زمانی معموره جوربخت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشگری که سپهر اخضر با هزار دیده هرگز بآن عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چکید و بیرون آمد و بر سر دره منزل گزیده فوجی از سردار انرا با جنود فراوان پیشتر فرستاد تا از حدود مملکت بر خبر بوده اگر فرصت یا بند دست بر وی بمغولان نمایند و آنجماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیز خان یکی از بلاد را فتح نموده بتقسیم غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمردند و بدان جانب ایلغار کردند در وقتی که مغولان پبختن آتش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان فی الحال سوار شده و فرمود تا

دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد از این واقعه میان چنگیز خان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیز خان نیز بدان جانب روانگشته التان در دفع آن حادثه با امراء خود کیو کینک و بونکشاه و جنکسانک طریق مشورت مسلوک داشت و جنکسانک گفت انساب آنست که در این ولا از راه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد بتقدیم رسانیم التان خان این رأی را استحسان کرده ایلچی جهه تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان مخدره التان خان را در آغوش کشیده باز گردید آنگاه التان خان جیکدو را پسر خود سپرد و از امراء بزرگ قو کینک جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بنفس خود بشهر یمک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است دور آن بلده چهل فرسنگ است و سه بارو دارد و در یک طرفش رودیست عریض بمرتب که از صبح تا شام بسعی تمام کشتی یک نوبت از این طرف بدانطرف میروند و در آن شهر میوه سرد سیری و گرم سیری می باشد القصه بعد از رفتن التانخان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امراء و لشگریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر بر اطراف آنکشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت جیکدو را بامرا گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورج که او را ابو که میگفتند ایلچی همعنان برق و باد نزد چنگیز خان فرستاد و اظهار اطاعت نموده او را از خلود دار الملک خبر داد بنابر آن چنگیز خان دو امیر تومان ملکان و ساموقه را با لشکر فراوان به تسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بجیکدو و رفته چند گاه بمحاصره اشتغال ورزیدند و بعد از امتداد زمان قوت محصوران باتمام رسیده بیت

که نانی بجانی نیامد بدست

بجیکدو و خورش آنچنان تنگ گشت

و التان از اضطراب مردم خود خبر یافته از امراء تومان بونکشاه را با سه امیر دیگر مقرر کرد که تغار بجیکدو برند و حکم فرمود که امرا باتمامی نوکران و لشگریان خود هر یک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنک سی رسیدند بجمعی از امراء چنگیزی باز خوردند و چنگیز خانیان ایشانرا گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند این خبر در جیکدو شیوع یافت و قوکنیک جنکسانک از غایت غصه زهر خورد و بمرد و سونک جونک گریخته روی به یمک آورد آنگاه تختگاه ختا بتصرف امراء پادشاه کشور گشا در آمد و چنگیز خان بر فتح مطلع شده قفقونویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزائن و دفاینش فرمان داد و ایشان بدانجا شتافته نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را با خازن التانخان که فدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان مبهج و مسرور گشته بیت

بلشگر ببخشید آن جمله مال      که او را نبودی ز بخشش ملال

و در سچقائیل موافق سنه ۶۰۱ هجری چنگیز خان ضبط ولایت ختای را بعهدہ مقلی کویانک جلایر کرده از سرحد جیکدو رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشکوک و تسخیر قوم قراختای گردید.

گفتار در بیان شمه از حال قراختایان که کور خان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشا قبیله قراختای ولایت ختای است و ایشان از جمله معتبران آنولایت بوده‌اند و پادشاه خود را کور خان می‌گفته‌اند چنانکه ختائیان التانخان می‌نامیده‌اند ولادت قبل ازو چنگیز خان هشتاد نفر از اکابر آنقوم با اقربا و عشیرت خود و بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفتند و میان ایشان و قرقزیان منازعت اتفاق افتاد از آنجا به ایملل شتافتند و در آنسرزمین شهری بنا نموده قرب هزار خانه‌وار از اتراک بی‌باک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آنوقت در بلده بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان مکتبی نداشت و مردم قرقل و قنقلی بر حواشی ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد کور خان فرستاد و التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغونرا متصرف گشته شرقرق و قنقلی را کفایت نماید و کور خان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نامخانی از نبیره افراسیاب انداخت و او را بایلک ترکمان موسوم ساخت و اقوامی را که



مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاد و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد آنگاه حکام ممالک ماوراء النهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانیده چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت در شهر سنه ۵۲۶ با سلطان سنجر حرب نمود و او را منهزم ساخت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵

بعد از آن کور خان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش مینمودند و چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب کورخانی را بر برادر کور خان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش را بر لوح خاطر نگاشتند و میان این کور خان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنک دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقیا بیکی پناه بیان کور خان آورد و کور خان او را منظور نظر شفقت گردانیده بجز دامادی خویش سرافراز کرد نظم

بیفزود جاهش بفرزند خویش

ورا کور خان خواند فرزند خویش

تنش را همیداشت از بدنگاه

دلش کرد خرم بدختی چو ماه

و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نمود و روزی بعرض کور خان رسانید که در پیش بالیغ و قتالیغ مدتی شد که سپاه نایمان مانند رمه بی شبان گردانند و حالا بیت

همه کار ایشان توان کرد راست

که چنگیز خان در دیار ختاست

اگر رأی صوابنمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کردانم و ایشانرا استمالت داده بخدمت رسانم بیت

شنید و بهی دید در رفتنش

ز ساده دلی کور خان گفتنش

و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه آرایش داده و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آباء و اجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید

مصراع برو جمع شد لشکر نایمان\* و حاکم قوم مکریت توفیقان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار کور خان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان از آن جانب متوجه استقبال کور خان شود و من ازینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر کور خانرا مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من در این امر پیشدستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه کور خان گشته کوشلوک پیشتر رسید و محاربه نموده و منهزم گردید بعد از آن بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و کور خان قتال اتفاق افتاده بسبب عذر سپهبد کبود جامه میمنه سلطان پشت بر مخالفان کردند و برانغار کور خان نیز انهزام یافته قلب هردو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رؤیت ابصار شده غالب از مغلوب متمیز نشد و مبارزان هردو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون کور خان بیلاذ ساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختائیان بتنک آمده بودند و می پنداشتند که خوارزم شاه از عقب خواهد رسید دروازه‌ها بسته کور خانرا در شهر نگذاشتند و با انداختن تیر و سنک و افروختن آتش حرب و جنک اشتغال نمودند و کور خان نیز آغاز محاصره و محاربه کرد و بعد از شانزده روز قهرا و قسرا بلاد ساغونرا بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه شبانروز چهل

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶

و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین گور خان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود محمود بای که مال بسیار داشت و می ترسید که گور خان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که در عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی را که امراء درین وقایع گرفته‌اند بخازن سپارند و گور خان این سخن را بسمع رصا جای داده چون امراء بر آن اندیشه مطلع گشتند هریک ببهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند و کوشلوک از این حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت

که گوئی همی آمد از میغ برق

چنان با سپاه آمد از روی شرق

و مانند بلای ناگهان بیخبر ببلاساغون در آمد گور خان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک باین معنی راضی نشد و

او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و گور خان بعد از این واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یک سال بسطنت و اقبال گذرانید.

### ذکر شمه از تسلط و تقلب کوشلوک خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعد از فوت کور خان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی المالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرد و باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمانها برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری می نمود لاجرم هردو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هرکس از رجحان شریعت غرّاً دم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین پر مکر و فن درآمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیاناتی را که با خود مخمر کرده بود بمسامع متقلدان دین قویم رساند بنا بر آن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زی اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست از شما که از غیر خدا نترسد و از سخن حق بازنگردد و در باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید (قدوة العلماء المتورحین علاء الملة و الدین) محمد اختن؟؟؟ مر؟؟؟

تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرمود و در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد بیت

بید کرد حاشا نبی را خطاب

چو عاجز شد آن بی ادب در جواب

و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷

ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفت و فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانک نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و فساد ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقیقان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کنجک رفت چنگیز خان این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که جبه‌نویان با چند تومان از سپاه ظفرنشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر که را هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بد نام نجات یافته فوجی از مغولان کوشلوک را تعاقب نمودند و بهر کس از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدره رفت که آنرا سارق قول می گفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آنکوه بشکار اشتغال می نمودند مغولان ایشان را گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته‌اند گرفته بما بسپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه‌نویان بردند و جبه آنسر را نزد چنگیز خان فرستاد آنگاه جوجی خان را بدفع توقیقان که بطرف کنجک رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده مهم توقیقان و قوم او را ساخته مراجعت کرد آنگاه چنگیز خان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد.

گفتار در بیان توجه چنگیز خان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد به تیغ  
خشم و قهر

چون خاطر خطیر چنگیز خان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کانون درون مخالفان آنحدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت

بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روانشد و چون بنواحی انزار نزول اجلال فرمود او کدای و جغتای را بمحاصره آنشهر باز- داشت و جوجی خانرا بجانب جند فرستاد و آلاق نویانرا بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوت رسیدند و اهالی آنجا نخست

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸

دروازه‌ها برکشیده و خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیز خان مینمود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز اظهار اطاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آنمکان الابد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا بازگذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند اتراک بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمائه موافق ییلان نیل چنگیز خان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افصال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخارا بلفظ مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیز خان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب اول امراء خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شیبخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان را بر خاک هلاک افکندند روز دیگر که بواسطه ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا دروب خلاف بسته ابواب شهر بازگشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان همان زمان سوار شده بآن بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانت گفتند نی بلکه خانه یزدان است و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان بازنکشید آنگاه از اسب پیاده شده بر منبر رفت و بنشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کار بند گشته در انبارها بگشادند و از صنایع مصاحیف و اجزا را

دور انداختند و آخور اسبان ساختند و افسار چهارپایان بدست علماء و مشایخ داده با یاغ داشتن مشغولی کردند و آهنک مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیز خان بعید گاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آن حضرتم بسوی شما فرستاد اکنون هرچه در این شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستند و بتعذیب و شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایره خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانه بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنابر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹

غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به جنک قلعه مامور گردانید و از جانبین منجیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهرا قسرا آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردان را که در قلعه بودند کشته عیال و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد از این واقعه یکی از بخارائیان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کدند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر از این در بیان آنچه از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و او کدای که بفتح انزار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایر خان با آنکه شصت هزار سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازهها بنشانند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار محصوران به اضطراب انجامید آنگاه قراچه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایر خان متعین بود بامغولان ایل شده شبی از دروازه صوفی خانه بیرون رفت و همان شب جریک مغول در شهر ریخته غایر خان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و او کدای قراچه حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و

تمامی مردم انزار را بصحرا رانده بتیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصره قلعه نمودند و غایر خان از آن حصار هرروز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشتش و کوشش نموده بجز شهادت میرسیدند و بر این منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدد و غایر با آن دو یار پناه بیام برده برقرار تجلد می نمود و بزخم سنک و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را زنده بدست آوردند لشگر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایر خان را گرفتند و بند کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر از ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای و او کدای عازم اردوی اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایر خان را گرفته بنظر چنگیز خان رسانیده در کوک سرا او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می نمود آنجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر درآمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود او باش تکبیر گویان او را بکشتند و جوجی بر این جسارت اطلاع یافت فی الحال بسان شیر خشمناک روانشد و بظاهر سغناق شتافته لشگریان را گفت دست از جنک بازدارند تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده **بیت**

**بدو روز زیروزبر گشت شهر**      **همه خلق آن کشته گشته بقهر**

و امارت آن ویرانه به پسر حسن حاجی متعلق شده جوجی خان روی باوزگند نهاد و اوزگند بصلح

**تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰**

مفتوح گشت و از آنجا باسباش رفت و اوباش اسباش آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند و چون این خبر بسمع قتل خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بناء ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان خبتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند و خبتمور بلطایف الحیل خود را نگاه داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجیخان چهارم صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازهها را بستند و بسان نظارکیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان پلها بر خندق ترتیب کرده و

نردبانها نهاده بیالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازه‌ها بگشادند و تمام خلق را بصحرا رانده جند را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنک\* بکشتن مغول نیز نگشاد چنک نشد کشته غیر از دو سه شور بخت\* که باجتمور گفته بودند سخت و جوجیخان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد اما الاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نموده نظم

بروز چهارم امان خواستند  
همه غرقه در موج خون آمدند

به پیکار سه روز برخاستند  
ز شهر فناکت برون آمدند

و الاق نویان شعر

مدارا و آزرم یکسو نهاد

بشهر خجند آنگهی رو نهاد

و بعد از آن که بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه ازو مردانه تری نبود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه بردند و مدتی با مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها را بکل و سرکه اندوده بودند نشانند و خود نیز بسفینه درآمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جنک کنان کنار آب میرفتند و تیمور ملک به تیر دلدوز که هرگز خطا نمی کرد کفار را بازمیداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت می ایستاد و جنک میکرد تا احوال و اقبالش پیشی میگرفتند آخر الامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا بازستاندند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت اسب می راند و سه مغول از عقب میشتافتند تیمور ملک عطفه عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر خویش گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فتنها آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث گشت و بفرغانه خرامیده گاهی بخجند می رفت و استکشاف احوال مینمود در آن اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجیخان ابن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده و گفت اگر پدر خود را بینی



می‌شناسی جواب داد که من طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را  
بجا می‌آورد و آن گاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در  
ترکستان شیوع یافت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱

و او بامید لطف و مرحمت بجانب اردوی او کدای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت  
نشسته بود روان شده در اثنای راه قدقان اوغلان، بوی دچار خورد و فرمود تا دستهای او را بستند و  
از محارباتی که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت  
در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر پی پیکان تیمور ملک کور شده بود بآن مجلس  
رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود برآمده قدقان در غضب  
رفت و تیری جان‌گزای بر تیمور ملک زد که دیگر نفس از وی برنیامد القصبه الاق نویان چون از  
مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قصه  
سمرقند چنان بود که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول بمتفرق ساختن حریفان  
مجلس رزم و پیکار می‌پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و  
عوام در آن بلده بمشابه بود که محاسب وهم و خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می‌نمود و  
سمرقندیان جهت احتیاط چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را بآب رسانیده بنا بر آن  
چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از  
آن امور فارغ ساخت در اواخر ذیحجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلده فاخره برافراخت و در  
ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشگرها که بفتح امصار ترکستان مأمور گشته بودند با مردم  
حشری بومی پیوستند چنگیز خان در کوک سر افروود آمده دو روز آسایش نمود روز سوم طایفه  
از سرداران لشگر خوارزمشاهی بیای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی  
کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی  
بشهر آورد و مغولان بمرتبہ هجوم نموده تندراندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه  
بیرون کنند و شب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمره  
ملاحظه حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازه افق مشرق بسبب ظهور تباشیر  
صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته

بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان ایشانرا از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان به سمرقند بازگشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشگر مغول در شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم جدا گردانیدند و باقی خلائق را بصحرا رانده دست بغارت و تاراج برآوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان بر گرفته خود را بر میان لشگر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسطان محمد رسیدند و او را بواسطه اخبار و حالات ماوراء النهر مکدر و سراسیمه کردند و در همان روز که الب خان از قلعه سمرقند بگریخت چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشگریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه‌ور

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲

بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد و از بقیه متمولان مبلغ دویست هزار دینار خونبها بستانید و زیاده از این تعرض نرساند.

ذکر رفتن جبه نویمان و سویدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه از قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران

در آنزمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزم شاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن جبه‌نویمان و سویدای بهادر و توقجر را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را بدست نیاورند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومتش نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امراء بموجب فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق بیلان نیل متعاقب یکدیگر از آب امویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هراه بیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سویدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجر از عقب بهراه رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضائیری عمر فرسا بر مقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و

اتباعش از عقب جبهه و سويدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امراء از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازه‌ها بستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذاشتند از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه روز او را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن بنیشابور رفته مهم مردم آنجائی بسلاح از هم برگذشت و از آنجا جبهه‌نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سويدای بطوس رفته خلقی بی‌نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض رادکانیان نشد اما در جنوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبهه‌نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسانرا کشته فوجی از سپاه بی‌باک بمحاصره قلاعی که مقرر متعلقان خوارزم شاه بود بازداشت و بجانب ری روانشده سويدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنابر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبهه و سويدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیه را بتیغ بیدریغ

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳

گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سويدای بقزوین رفته جبهه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوازی بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بگزر رود و خرم آباد نهادند و دود از گزر رود برآورده خرم آباد را غمکده ساخت و مردم نهانند را بسته کمند گزند گردانیده در سایر ولایات بی‌خداوند همین عمل بجای آورد و سويدای در قزوین قرب پنجاه هزار مسکین را بتیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضال مضل بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سروقدان گل رخسار لاله غدار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاکستر برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهه بقیه جوانان از بی‌رحمان امان خواست جبهه و سويدای

عزیمت آذربایجان کردند و در زنجان و و اردبیل و سرآه مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سرآه جلوریز روی بسوی تبریز نهادند و اتابک از بک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوادای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرستان شتافته بسیاری از گرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شیروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب در بند شیروان بمغولستان روند اما راه نمی دانستند و تدبیری اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه جمعی از مردم نیک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص و مغربان نزد مغولان فرستاد امراء از آن ده نفر یکی را گردن زده بآن نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از در بند بگذریم بجان امان یابید و الا مانند یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان عجز چی گشته آن ظالمان را بدر بند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و گرفتن مال بندگان خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قباچاق را را بسان ساکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه ناستوده خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سر گذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال قوت و سطوت مغولان بر همکنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم حبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح میپوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام قرب صد حاکم صاحب وجود باجنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تائید نیافتند که درصدد ممانعت و مقاتلت فوجی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴

از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانه چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزارهزار کس از اهل اسلام بضر ب تیغ بیداد زمره از اهل کفر و ظلام از هم گذشت (سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار).

## گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنک و رزم

چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و او کدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آنزمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان او را اور کنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علماء و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون حوادث آسمال بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزم شاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی پیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهار پایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربه آنجماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق مکر و فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنک می کردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزش کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قریب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و بهنگام غروب خورشید باز گشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و او کدای باتمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنک بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام می کردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قارورهای نبط و زخم سنک رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که

آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر آب و آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت شهر از پیشتر بیشتر شد و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتقاع یافته تا مدت پنج ماه مغولانرا تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سروران لشگر او کدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و او گدای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانیده باتفاق جنک پیش بردند و نکباء نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه‌ور جدا ساختند و زنان جوانان و کودکان را ببندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هرقاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز بود و یکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم مشکین رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود.

### ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آن حضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد ابن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هرطالب علمی که بحث میکرد بر وی غالب می‌آمد و بدین سبب او را طامه کبری لقب داده‌اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی برانند که لقب آنحضرت جناب کبری بود (ای هو النجم الکبری جمع تکثیر للکبر و الصحیح هو اول کذا فی تاریخ الامام الیافعی) و شیخ ولی تراش نیز از القاب آن جناب است و بسبب آن این لقب را بر وی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتب و ولایت رسیدی مصراع سک که شد منظور نجم الدین سکان را سرور است\* و کنیت شیخ نجم الدین ابوالجناب بود امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که شیخ نجم الدین در ایام جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت چون از علماء آنجائی رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت

مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را در خواب دید و از آن حضرت استدعای کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ابو الجنباب آنجناب پرسید که ابو الجنباب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده شیخ چون از خواب درآمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب مییابد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶

نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد. آغاز مسافرت فرمود چون بخوزستان رسید در خانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بوده شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز خطی تمام یافته‌ام و این معنی بر شیخ اسمعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می‌باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسمعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین برخیز و بمصر رو پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت که چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که بآب اندک وضو می‌ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهراً شیخ نمی‌داند که باینقدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضو شیخ که بر وی من رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه درآمد من نیز در رفتم و آن جناب بشکر وضوء مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قائم است و مردم را می‌گیرند و آتش می‌اندازند و بر ممر آتش پیری بر زیر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی می‌دارم او را می‌گذارند ناگاه مرا بگرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم که از جمله متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بر وی درافتادم و گفت بیش از این اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب بازآمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و

روی برپایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشته شیخ روز بهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر بازگردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته از پیش تو فرسم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقل است که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیز خان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون رود تا آسیبی بذات با برکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجاب نفرمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عناد حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشگر قیامت اثر نزدیک خوارزم رسیدند شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعظام اصحاب را که زیاده بر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷

شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد و شیخ فرمود که این قضائست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آن جماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر مرافقت نمایند جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر درآمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت (قوموا علی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله) آنگاه برخاسته خرقة خود را دربر افکند و میان محکم بیست و بغل پر سنک ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بریشان سنک می زد تا سنک هائی که در بغل داشت تمام شد و لشگر چنگیز خان آنجناب را تیر باران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشیدند مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود پس از آنکه از پای درافتاد ده کس نتوانستند که آن کافر را از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی



ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند      نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند  
بیکی دست می خالص ایمان نوشند      بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

(و کانت شهادة قدس روحه فی شهور سنه ثمان عشر و ستمائة من الحجرة النبوية).

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهور حیات مردم آنجائی بسلیخ

خوانندگان این قصه پر غصه چنان بر زبان آورده‌اند که چون چنگیز خان اولاد و و لشگریان را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه خیال تخریب ترمذ نموده نخست نخشب مضرب خیال عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمد آورد و ساکنان آنمکان بیت

پشتی باروی شهر و حصار      که میکرد جیحون بگردش گذار

پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیر و سنک دراز کردند و مغولان بجد هر چه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده بیت

بده روز کردند ترمذ خراب      فکندند باروی ترمذ در آب

و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشگریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مروارید بزرک بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده‌ام مغولان در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند بیت

از آن پس همه کشتگانرا

## شکم

## بامید گوهر دریدند هم

و چنگیز خان از ترمذ بحدود لنکرت و سامانه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را بیدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر و قری هزار و دویست جانماز جمعه میگزاردند و هزار و دویست حمام راحت انجام در آن امکنه و مقام موجود بود زبده الاولیا خواجه ناصر الدین ابو نصر پارسا قدس سره میفرموده‌اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشته‌اند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال شتافتند و بنابر آن که در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشگری پرخشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان را اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضر ب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد بیت

## همه بلخ را چون کف دست کرد

## عمارات عالیش را پست کرد

و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبه الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار بر کشیده بقدم جنک و جدال پیش آمدند و بنا بر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از مراجعت تولی از خراسان و اجتماع لشگرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود گشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی بطرف غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسید از آبادانی اثر نگذاشتی و در میان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته گشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسطان جلال الدین رسید و مهم او را بموجبی که در ضمن وقایع خوارزم شاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل رسانید بلانویان را با دو تومان لشگر بصوب هندوستان فرستان و آن بلا ناگهان در اعمال و مصافات لاهور و ملتان بقتل و غارت اقدام نموده باز گشت و بچنگیز خان پیوست.

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران

در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبه الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشگر چنگیز خان بود نخست بمر و شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزم شاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر میبردند و آلات و ادوات حرب و قتال بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مقاتلت و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹

ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی انبوه از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر مباشر حرب شد و بنفس خود باطایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیه السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهان گشای و مولف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود تا شش روز در جنک تأخیر نمود و در روز هفتم بیت

چو خورشید تابان بر آمد بلند      بیفکند بر چرخ رخشان کمند

سپاه مغول مجتمع گشته بدروازه شهرستان راندند و جنک آغاز نمودند و از مرویان مقدار دو بیست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش بیت

یکی بر خورشید چون پیل مست      سپر بر سر آورد و بنمود دست

و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و در حمله اول جمله را منهزم گردانیدند و چون زمانه در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از جیش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی سلب بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره نداشت و عالمی جمال الدین نام را که از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود نامعدود و نفایس اجناس ترتیب داده بارگاه سپهر

اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر از او طلبید فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل را ستاینده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبه مال نمودند آنگاه لشگریان بموجب اشارت تولی خان چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان داده بقیه را از نساء و رجال و پیرو اطفال بلشگریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهارصد کس حصه رسید هریک رسد خود را بقتل رسانید که گویند سید عزاء الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد و سید حیرت نموده زبان باداء این رباعی عمر خیام گردان ساخت رباعی

ترکیب پیاله که درهم پیوست      بشکستن آن روا نمیدارد دست  
چندین سر و پای نازنین از سر دست      از مهر که پیوست و بکین که شکست

و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطه عزلت و انزوا افتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و با رماس بداروغگی آن دیار بی دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیه السیف از نقبها و سوراخها بیرون خرامید فی الجملة جمعیتی دست داد ناگاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰

بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند و حصه مردم کشی خود طلبیده گفتند تا هر کس جهت ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیله این حيله خرمن زندگانی ایشان را بیاد فنا دادند پس از آن تاپس نویان که از جبهه نویان جدا شده بود بمرور رسیده مرهمی بر جراحت ها نهاد و مقارن آن حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابو بکر دیوانه که در سرخس فتنه برانگیخت متوجه آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزم شاه خبری بدیشان رسیده که شهر باز میگذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و باروماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و ببخارا رفت در این اثنا کوشتکین بازمره از ملازمان سلطان محمد

خوارزم شاه بمر و رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خانیان رسیده و سردار با پنجهزار سوار مغول خونخوار از نخشب بمر و شتافتند و در مرحله اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشه بیرون آید ابواب بلا برویش بگشاید و آق ملک بهر حيله که توانست طایفه دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانک نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرته روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماند لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه.

#### ذکر واقعه نیشابور

و آن چنان بود که در آن اوان که تولى خان داعیه نمود که ببلده مرو عبور نماید داماد چنگیز خان تغاجار کورکان را که بروایت امیر زیرک خجندی برادر خود قراجارنویان بود باده هزار سوار بطرف نیشابور فرستاد مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزراء سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جراد و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در برج منصوب گردانیدند و خاطر بر مقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکزوار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود و در روز سیم از شصت قضا تیری بر تغاجار خورد و در حال بمر و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان بازداشته طایفه بسیزوار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه را با مجانبی و اسباب قلعه گیری ارسال داشته و با آنکه حوالی نیشابور سنکلاخ بود لشگریان از چند منزل سنک پاره جمع کرده با خود بنیشابور بردند چنانکه از آن سنکها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشگر مغول را بدین مشابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند

گشت با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه‌داری بسیار داشتند بترسیدند و قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد بلکه او را بشهر بازنفرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنک نمود تیر و سنک پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاصره امتداد یافته در آخر آتروز چند موضع از خندق بینباشند و بخاک ریز برآمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار بیکباره در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بگوشها و ویرانها برده جنک میکردند و مجیر الملک که حاکم بود بقی کریمه مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده بصعب تروجهی بقتلش آوردند بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا رانده چهل نفر از پیشه‌وران را جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلائق را برانداختند و دختر چنگیز خان بشهر درآمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانه روز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساخت و جو کاشت و در تاریخ خراسان در حیز بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی عازم هراة گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر خون گرفته پیدا شود بقتل رسانند

### ذکر واقعه هراة جرسها الله عن الحادثات

جمهور مورخان آورده‌اند که چون خاطر تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار مشرتو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفرمال اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم بود و قرب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب شهر درآمدند و هرکس را که یافتند بقتل رسانیده و

ملک شمس الدین محمد مستعد جنک و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر متشمر استعمال

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲

آلات کارزار گشته در اثناء گیرودار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه هرویوان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین مینکبرنی و ملازمان ملک محمد جرجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله بازنداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خانرا عدوبت ماء و لطافت هوا و نزهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابراین در آن روز که هرویوان بمصالحه میل نموده بودند با دویست سوار نزدیک بخندق دروازه فیروزآباد شتافت و خود از سر برگرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیز خانام اگر می خواهید که بجان امان یابید دست از محاربت بازدارید و پیاپی متابعت پیش آئید و نصف آنچه هر سال از خراج و مال بعمال خوارزمشاه میداده اید بنواب ما برسانید تا بلطف مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازهها بگشائید نسبت به ایشان در طریق عدل و احسان سلوک نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان بود با صد جامه باف که هریکی نه جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابو بکر را بحکومت و منکتای را بشحنکی بازداشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابو بکر و منکتای در هرات برعیت پروری و مرحمت گستری مشغول گشته خلایق در غایت و فراغت بعمارات و زراعت پرداختند اما چون خامه تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود و در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز حکم سایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب

دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده فضلا کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابو بکر و منکتای در آن دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر غلبه سلطان جلال الدین مینکبرنی بر امراء چنگیز خانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوتاه نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتله چنگیز خان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار برقرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سروسامان حکام و عمال چنگیز خان را بقتل رسانیدند هرویانی نیز ملک ابو بکر و منکتای را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضه الصفا بصحت آن حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هرچند سعی نمودند قلعه کالیوین را که حالا به نیره تو اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی - خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویانی بترتیب اسلحه و آلات

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳

گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر نیره تو اشارت فرماید بیت

بجوشیم مانند دریای نیل

بکوشیم بر هیأت زنده پیل

و تا بدست همت کمند استیلا بر کنگره آن قلعه نیفکنیم از پای ننشینم و متوطنان کالیوین از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب آنست که ما تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویانی بر وجهی در هیجان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تامل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بن مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابو بکر و منکتای را از پای درآورند و صاحب با مصاحبان خود درزی تجار بشهر آمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک - ابو بکر و منکتای را در پای حصار سوار دیده بیکبار بزخم کارد و خنجر هردو را بقتل رسانیدند و هرویانی بمقتضای این مصراع که عشاق ترا بهانه بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن غیرانی



تفویض نمودند و چون آنخبر بچنگیز خان رسید بغایت خشمناک گردید و تولى خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشתי این فتنه وقوع نمى یافت ایلجیکدای نویانرا با هشتاد هزار مرد خنجرگذار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسى را زنده نگذارد و ایلجیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود آمده لشکریانرا مدت یکماه مهلت داده تا به ترتیب جنگ حصار پردازند و از بعضى بلدان خراسان که داروغه‌نشین بودند بفرمان چنگیز خان مدد طلبیده پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن بداختر جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و ارازل و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در مهم جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضى نشوند و مانند کرت اول دورنگى نکنند و بعد از مدت یکماه ایلجیکدای دروازه‌های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هر کس در جنگ سستی کند سیاست خواهد رسید و هر که اظهار مبارزت نماید بغایت و عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان مضمون (مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) را بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعى و کوشش و نهایت جلادت و خون‌ریزش بتقدیم رسانیدند و در شهر سه تنه تسع عشر و ستمائه چند روزی پی‌درپی ایلجیکدای جنگهای سخت پیش برده در هر حربى قریب پنجهزار کس از لشگر او کشته و خسته شدند اما از کثرت سنگ و رعد و منجنیق جدار باره سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خرکها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیک ناگاه پنجاه گز دیوار افتاد و بر خرکها آمده چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار ناچیز گردیدند و بعد ازین واقعه بسه روز بنا بر قلت ذخیره کار هرویان باضطرار انجامید و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادى الاخر سنه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴

مذکور ایلجیکدای نویان از برج خاک بر سر که اکنون بخاکستر اشتهاار یافته قهرا قسرا هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانه روز آن لشگر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسرى از هرویان را بدرجه شهادت

رسانیدند آنگاه ایلجیکدای بجانب ولایت هرات رود رفته چون بقصبه او به رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قرب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آن جمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جقرتان بود که در نقبه گنبد مسجد جامع نهان شده بودند هیچکس در هراه زنده نماند در تاریخ هراه آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده و در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریسته هیچکس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت: الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر از این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنبه مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر می بردند و مدت مدید بگوشت قاق کشتگان تغذی می کردند و در انبار خانها و طویله اسبان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان درمی آید یک یک برمیچیدند تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند شیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر در وقت اوراک محصول هریک را چند مشت گندم و جو رسید و آن چهل تن مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته و باین سختی گذرانیدند تا آنزمان که او گدای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه مثال داد.

### ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پر خشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین را بموجبی که مرقوم خامه فصاحت آئین شد زیروزبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش را شنید باقراجار نویان و سایر امراء عالیمکان طریق جانقی مسلوک داشته آرای جمله بران قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود موکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکدای بنشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده آن ولایات

را بر وجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان برین جمله نفاذ یافته جغتای و اوکدای هریکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین و ازهار روی توجه بساتین و مرغزار نهادند چنگیز خان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان باغرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکدای که بتاخت ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن موضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهر و ولایات خصوصا غزنین را خراب کرده هریک براهی متوجه ماوراء النهر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته پنجاه خروار قوشیلرغه نزد چنگیز خان میفرستادند و العهده علی الراوی و چون فصل زمستان پایان رسیده سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید بیت

شد عازم کوه و دشت لاله

برخاست بعزم گشت لاله

و چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بروند و باواز بلند بیت

همه وقت نوحه کنند و نفیر

بر ایران و سلطان و تاج و سریر

و ترکان با آن خیل ترکان در تمامی آن راه بیت

جهانی از آن قصه در گفت و گوی

همیریخت آب و همی کند موی

و در کنار آب سیحون جغتای و اوکدای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای بقلان باردو رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم و بنابر نقاری که از برادران در خاطر داشت بجانب دشت قبیچاق رفته بموجب یرلیقی که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد ازین جانب چنگیز خان و اولاد و امراء نیز جرگه انداختند و در موقع اقراریر که بهم رسیدند چنگیز خان بنشاط صید و شکار سوار شد و در میان جرگه تاخته آهو و نخجیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امراء نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن شکار ملول

گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنک یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان در همانجا بسر برده قوریلتهای بزرگ کرد و جمعی از امراء ایغور را سیاست فرموده آنگاه جوجی خانرا بدشت قبیچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذی الحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ٹیل در اردو فرود آمد نظم

جهاندار ایران و توران زمین	که داد این جهانش جهان آفرین
باردوی فرخنده آمد فرود	بدلخواه او گشت چرخ کبود
خواتین توران و ایران برش	زده حلقه لشگر - بگرداندرش
بدین گونه یکچند با گلر خان	بشادی بسر برد چنگیز خان

و در میان زمستان

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶

که بسبب هجوم لشگر برد، و سرما دست و پای بازماند، بر ایامی فرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان برآورد و جنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده نظم

بمیدان مردان کشیدند صف	برآمد غریوی زهر دو طرف
بر آن هر دو لشگر زمین تنگ بود	که پهنا - یشان بیست فرسنگ بود
بفرمان شه بر سر آبگیر	ز پشت کمانها روان گشت تیر
ز پرنده پیکان بران روی یخ	تبه شد سپاهی چو مور و ملخ

و لشگر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظمشان چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیه السیف روی بوادی فرار آوردند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشگری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدر قوسه کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو بار تاقیا گریخته بیت

از آن نام جو لشگر کامیاب

ولایات قاشین همه شد خراب

و چنگیز خان چون از قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جورجیه و تنکتاب شتافت و حاکم جورجیه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت

ز اجناس تنسق یکی طبله پر

فرستاده بود از شب افروز در

و چنگیز خان فرمود که این مرواریدها را بمرد می‌دهید که گوش ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکار و جوالدوز گوشهای خود را سوراخ کردند و مروارید ستاندند مع ذالک بسیاری از آن لالی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از ارتاقیا مصحوب ایلچیان سخن دان پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد نظم

شتابم بآن بارگه شاد و خوش

بیک ماه با تحفه و پیشکش

بیایم به بندم بخدمت کمر

نهم چون قلم بر خط شاه سر-

جهان جوی سوگندها یاد کرد

بداندیش را ایمن و و شاد کرد-

چو ایلچی به تنگت ز در دور شد

چو چشم بتان شاه رنجور شد

ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران

چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قراجار نویان را طلب فرموده شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و او کدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت اگر مصلحت می‌بیند که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند بیت

پدر شهریارست و ما بنده‌ایم

بفرمان و رایش سر افکنده‌ایم

و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷

باوکدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد و اخوان و اقربا خط بران نهادند که از متابعت او کدای گردن نه پیچند و سر بر خط فرمان او نهند و بلاد ماوراء النهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده او را بقراجار نویان سپرد و گفت تا عهد نامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغاء تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب قراجار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم

چو مدت نماند حیات مرا	نهان داشت باید ممات مرا-
نباید که از کس برآید خروش	همان به که باشد همه کس خموش
چو از شهر شیدر قو آید برون	مراو را هماندم بریزید خون-
برآرید از لشگر او دمار	که تا بر شما ملک گیرد قرار-
بگفت این و دیده بهم برنهاد	تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد

و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرين و ستمائه موافق تنگوزئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از ارتاقیا بسان صیدی که پپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسیده و شاهزادگان و امراء وصیت چنگیز خان را بجای آوردند حاکم تنکت را با هرکس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیز خانرا در پای درختی که روزی در اثناء شکار جهت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را از آنجا مجال گذار محال نموده و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم.

ذکر طایفه از اولاد چنگیز خان که بعد از فوت او در الغیورت پادشاهی کرده اند

خواقینی که در الغیورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و باردو بالیغ مشهور بر مسند خانی نشستند بروایتی که اشرف الفضلاء مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی

در مقدمه ظفرنامه نوشته‌اند پانزده نفر بوده‌اند و بقولی که پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده‌اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان او کدای قآن است و آخرین ایشان بروایت اول تایزی اوغلان و بقول ثانی اوای بن او کتمورو چون راقم حروف را در باب عدد و اسامی سلاطین چنگیز خانی اعتماد بر روایت الغ بیک بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود و العلم عند الله الموصول الی طریق المطلوب و المقصود

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸

### ذکر او کدای قآن بن چنگیز خان

او کدای قآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر بدو سال در شهور سنه ست و عشرين و ستمائه موافق اودئیل بر تخت جهانبنایی نشسته در انتظام و مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود دین اسلام را بر سایر ادیان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت برتر فیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش بمثابه بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تمام بازنگشت و در جواب سؤال هیچ سایل کلمه لا و لم بر زبانش نگذشت رفتن جرماعون نوئین بجانب عراق و آذربایجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین مینکبرنی و آبادانی بلده فاخره هرات و فوت تولیخان بن چنگیز خان در ایام دولت آن قآن کامران بوقوع پیوست و چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بر بست و او کدای قآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود، خاتون اولش بوراچچین نام داشت و زوجه دوم توراکینا و سوم موکا خاتون و نام منکوحه چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران او کدای قآن برین موجبست کیوک کوتان کوجوقراجار قاشی قدان ملک ما در قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر تو را کینا خاتون بود (الله تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع و الماب).

## گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکدای قآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

راویان اخبار قآنی و حاویان اسباب سخن دانی آورده‌اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بان شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادانی تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان و نیر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانان تابد چنگیز خان در وقت سكرات موت اوکدای قآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امراء و نوئینان از لوازم تعزیتش بازپرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم عزیمت بطرف یورت خود پرداختند اما بعد از انقضای دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض پروردگار سلطان گل پرده زمردین از جمال برداشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بوستان و صحن و چمن و گلستان از رشحات

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹

صحاب نیشان صفت حضرت و نصارت پذیرفت و کلانتران الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی بانو و شیبان و حمیان و تنقوت و برکه و بر کجارو از جانب شرق برادران چنگیز خان او تکین و بلکوتی و ایلجای و از پیش بالیع جغتای خان و از اردوی خود قراجارنویان و اوکدای قآن و تولی خان و سایر اولاد صغایر چنگیز خان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امراء و نوئینان و تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایاء چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بر تکفل مهم سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریص کردند و اوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگتر من جغتای خانست و اعمال من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال امتداد یافته در روز چهل و یکم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قآن بر زبان آوردند که خلاف صوابدید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار ترا جناح مرحمت و اشفاق بر مفارق خلائق آفاق مبسوط می‌باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده چنانچه آئین مغولانست شاهزادگان کمرها از میان بگشادند و جغتای دست راست



او کدای و اوتکین دست چپش را گرفته باختیار منجمان و قامان آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند زر و گوهرش بر سر افشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امراء نامدار مصراع بیکبار نه بار زانو زدند، آنگاه بنابر عادت آباء و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و ببارگاه عالم پناه بازگشته بیسط بساط عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام نقود نامعدود و اجناس بی قیاس مفتخر و سرافراز ساختند و چون پادشاه و امراء از امثال این امور بازپرداختند رای ممالک آرای قآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده، لشگرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جوماغون نوئین با سه تومان از لشگر ظفر آئین جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربایجان برافراشت و از آن جنود هرکس بهرطرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ او کدای قآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان در شهر یمک بر سریر سلطنت تمکین داشت و بقلم تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و او کدای قآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را با دو تومان لشگر برسم منقلای از راه تبت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست ببلده که بر کنار رود خانه قراسوران بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت و سپاه مغول بتیغ خشم و کین جمعی کثیر قتل گردانیدند آنگاه تولی خان روی بیمک آورد التان خان صد هزار سوار جلادت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰

نشان بدفع او مأمور ساخت و آن لشگر قیامت اثر در عقبه تونکقان قهلقه تولی خان و متابعان را شکاری وار در میان گرفتند و بجانب ختای راندند و نولی بنابر استعمال سنک یده و پدید آمدن برف و باران و سرما برایشان غالب گشته اکثر ختائیان را بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد پس از آن سالمان غانما عنان عزیمت بطرف اردوی او کدای قآن انعطاف داد و چون پایه سریر سلطنت مصر رسید قآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعظم امراء قوتولقو جربی را باسپاه بلا انتها بفتح یمک و فصل مهم التان خان مامور گردانید و

خود بطرف یورت اصلی باز گردید و در اثناء راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکوقاآن و قوبلای و ارتق بوکار و هلاکو خان از سورقویتی بیگی بنت جامکبر که برادر اونک خان بود و قوبوقتو و موکا و پوجکک و شبوکتای از خواتین دیگر اما قوتولوقو جربی چون بنواحی یمک رسید لشگری عظیم از آن شهر بیرون آمده او را منهزم گردانید و قوتولوقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریک بیابان بمدد فرستاد در این کورت قوتولوقو بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز شد و ختائیان بیمک گریخته مغولان بر گرد شهر فرود آمدند و در آن اثنا هراس بی قیاس بر ضمیر التان خان استیلا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشگر مغول او را تعاقب نموده التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرآ چنگیزی اطراف آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشان را باعیال و اطفال در آتش افکند و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر قوتولوقو درآمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست مغولان افتاد و چون خبر فتح باو کدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیز خانیان بر ممالک التان خان در جمادی الاولی سنه ۶۳۱ وقوع یافت و هم در این سال او کدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که بار دو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر انما بنا نمودند و نقاشان و مصوران مانی اساسقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزئین فرمودند و هریک از شاهزادگان و امرآ نیز در حوالی آن قصر عالی ابنیه رفیع ساخته و ب فراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه او کدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو ولد تولی و مورکان و بوری و پایدار اولاد جغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالما غانما باز گردیدند و در سنه مذکوره ارغون اقا از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدانجانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریبی شمه

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱

از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بهمگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان او را با پانصد نفر از حامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران آنجائی روی بوطن مألوف آورد و در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره از خود بتقصیر راضی نشوند و در سنه ۶۳۶ قمری و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخت و در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است.

ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرائب روایات که دلالت دارد بر حسن کردار وجود بسیار قآن  
پسندیده اطوار

اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد او کدای قآن رفته گفت دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت او کدای را بگوی که در قتل مسلمانان تقصیر جایز ندارد قآن لحظه تامل نمود فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب گفت که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاد قآن فرمود که تو زبان مغولی می دانی جواب داد که نی قآن گفت ظاهرا تو از جمله دروغگویانی زیرا که چنگیز خان غیر از لغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون (من حفر بئرا لایحه وقع فیه) بوضوح رسانیدند حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بروز در آب نشینند و دست در جوی نشویند و بطروف زر و نقره بر ندارند و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلائق را نیز ازین مانع آیند چه بنابر زعم آن طایفه این افعال موجب ازدیاد رعد و برق می شود و در منازل ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و بریق برق بسیار است غرض از عرض این مقدمه آنکه روزی او کدای قآن و جغتای خان همعنان یکدیگر از شکارگاه بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که بآب درآمده غسل میکرد و جغتای متوجه

سیاست آن بیچاره شده خواست که بضر بشمشیر آتش فعل خورش را بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قآن در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمه این شخص نداریم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب او را نگاهدارد و تا فردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست از آن بیچاره بازداشته بدانشمند سپرد تا او را بخانه خود برد و قآن در آن شب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲

یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که باو آموخت که در وقت یرغو بگوید که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم بآب درآمده آنرا نهمان ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را بیارگاه قآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده بآب درآمده بودی آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کرد و قآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد و آنجماعت بدانجا شتافته و بالشی نقره یافته بنظر قآن رسانیدند آنگاه قآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بآن مسلمان داد و او را مبالغه فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتداء ایام سلطنت فرمان قآن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات نراند بلکه بعاتد مغولان سینه و مایح را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده در را محکم بسته کارد بر حلق کشید قضا را قبچاقی که در بام کمین کرده بود کیفیت آن حال بدید در ساعت پایان دویده و دست او را گرفته بدرگاه قآن رسانید و بوسیله بعضی از نواب جریمه او را معروض داشت قآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهمان گوسفند را کشته و تو ترک یاساء ما جایز داشته که بام خانه او برآمده مسلمان را بگذارید و قبچاقی را بیاسا رسانید دیگر آنکه عادت قآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بشکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هرروز بعد از شیلان در بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس بی قیاس و امتعه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و

بهر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی در اگفتی آنچه توانی از این اشیاء بردار و بخانه خود بر روزی مثل این انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد و چون سایر اقمشه را بنوکر خود رسانید باز آمد که آن وصله را که افاده بود بردارد و قآن فرمود که مناسب نیست که برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی بر گیر و ببر دیگر آنکه شخصی در شکار گاه سه خربزه نزد قآن بر دو بنابر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قآن بموکا خاتون اشارت فرمود که درهائی که در گوش داری باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این در شاهوار نداند مناسب آنکه بدر گاه عالم پناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قآن فرمود که این درویش را آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن تقاضا نمی کند که آنچه عنایت نماید مقارن زحمت و مشقت باشد و این مرواریدها باز بدست ما افتد آنگاه درها را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک باز گشته آنها را ببهای اندک بفروخت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳

مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق پادشاهانست روز دیگر هردو را پیش قآن برد قآن فرمود که من نگفتم که این درها عاقبت بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف عطایا خوش دل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده آنرا ترغو بالیق نام نهاد و شخصی در حوالی آن پشته نهالی چند بیدو بادام بنشانند و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعدد هردرختی بالشی زر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دودانک است و بالش نقره کنایت از هشت درم دو دنک دیگر آنکه در روزی که قآن بمجلس بزم نشسته مست گشته بود شخصی جهت او طاقیه آورد بهیات تاقیها اهل خراسان و قآن حکم فرمود که در وجه انعام آن شخص براتی بمبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شرابست التمغاء برات را موقوف داشتند و روز دیگر آنشخص برات را بر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین التمغاء آن را در تاخیر می انداختند

و قآن بالش بر آن میفزود تا بششصد رسید بعد از آن قآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا موبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل ابدی خواهد بود شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از سرمستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق می افکنید و ارباب حاجات را در انتظار می دهید تا یکدو کس از شما را بردار اعتبار نکشم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آن که روزی قآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون بارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخر و بیاور دانشمند بازار شتافته و برلیغ بالش یک خوان عناب خریده پیش قآن آورد پادشاه فرمود که بهاء این قدر عناب یک بالش کم است دانشمند تتمه بالش را بقآن نموده گفت این عنابها را بریغ بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنابست قآن او را رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدء العمر از در دکان آن بقال نگذشته و ده بالش دیگر بعناب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش به مستحق انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهراً قآن صد بالش را صد درم پندارد و بالشها را بر سر راه او بگستردند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالش هائیسست که بفلان درویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچکس کمانهای او را از غایت ردائت نمی خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته برهگذر قآن بایستاد قآن را نظر بر وی افتاده پرسید که این کیست و عرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴

که کمانرا نیک نمی سازم بآن جهت هیچکس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این بیست قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قآن فرمود که آن کمان را از وی ستانند و بعدد هریک بالش زر بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی از برای قآن اناری آورده و قآن دانهای رمان را شمرده بعدد هریک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان مکنت و کامرانی و اوان سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمائر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع

شراب ارغوانی و استماع الحان و آغانی صبح را به بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیک  
ناگاه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت و از شصت تقدیر تیر اجل گشاد یافته او را از یای  
درانداخت بیت

اینست همیشه عادت چرخ کبود چون بیغمی دید زوال آرد زود،

در روضه الصفا مسطور است که گرگی شبی خود را بر رمه گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را  
تلف کرد روز دیگر صاحب رمه پیش قآن رفته شکستی را که باو رسیده بود معروض داشت  
قآن گفت که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه  
سریر اعلامی آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قآن آن گرگ را از ایشان بهزار بالش بخرید و  
آن مغول را طلبید گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند و  
گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش  
کردند قآن از مشاهده این حالت متغیر شد و فرمان داد تا کلاب را بقصاص گرگ کشتند و غمین  
و متغیر ببارگاه درآمد ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در  
مزاج خود احساس ضعفی می‌کردم اندیشیدم که چون ذی حیاتی را از هلاک خاص سازم شاید  
خدای جاوید مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ از این ورطه جان نبرد ظاهرا که مرا نیز  
می باید مرد و همدران ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت هستی بیاد فنا داد رباعی

بی خار اگر گلی میسر بودی هر دم بجهان لذت دیگر بودی

این کهنه سرای زندگانی مرا خوش بودی اگر نه مرک بر در بودی.

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران

کیوک خان بن او کدای قآن در زمان حیات پدر مصحوب بعضی دیگر از شاهزادگان بحدود  
بلاد اروس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قآن بسه چهار سال باردو رسیده در  
ماه ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه باتفاق آقاوینی بر مسند جهانبانی سعود نمود و در اشاعه  
عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و مرحمت گستری تقلید او کدای قآن فرمود اما باغواء قداق

که اتابک او بود و جیبغای که در سلک امراء کشور گشای انتظام داشت ملت عیسوی بر دین محمدی موجه میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد غربی گشته

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵

با لشکر بسیار بدانجانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را قداق باتفاق جیبغای سرانجام می نمود از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر درآمده برین موجب خواجه اغول باتو بهور قو و از این سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند.

### گفتار در بیان تسلطی که تو را کینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد

مورخان سخن دان چنان آورده اند که او کدای قآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوجو را که مادرش تو را کینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کوجو در زمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شد و چون قآن وفات یافت بنابر صغر سن شرامون و غیبت کیوک خان بن قآن تو را کینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و بر رأی رزین و عقل دوربین و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بمطاوعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدسه بود نزد تو را کینا تقرب تمام پیدا کرده و محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملک و مال نیز دخل نمود افراد چشم بچشم دیگر آن عورت نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امراء و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که تو را کینا بامر و نهی الوس چنگیز خانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده بار دو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضه اختیار مادر گذاشت و تو را کینا خاتون مسرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و بغداد تا اقصای ولایات دشت قباچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی به



حکومت کیوک راضی نبود و به بهانه درد پا تخلف نمود تمامی متعینان ایل والوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتب رسید که دو هزار خرگاه جهه مهمانان مرتب گردانیده بودند و مأکول و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از اینکه جمعیتی چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعه مشورت در میان انداختند و چون کوتای بن قاآن مریض بود و شرامون از عهده آن امر بیرون نمی توانست آمد و توراکینا خاتون و خاتون تولی خان سورقوبتی بیگی بجانب کیوک خان مایل بودند و امراء و نوئنان در این امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بر وی مسلم داشتند و در ساعتی که قامان اختیار نمودند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶

تمامت شاهزادگان و معتبران در کریاس گردون اساس جمع آمده افسر از سر برداشتند و کمر از میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکوقاآن بن تولی خان و دست چپش را دیگری از دودمان چنگیز خان گرفته بر تخت نشانند و چنانچه در ذکر جلوس او کدای قاآن مذکور شد بسیار رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان بتفقد حال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار و امراء نامدار و حکام ولایات و ممالک ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان فراوان نوازش نمود و بساط نشاط گسترده چند روز بتجرع اقداح ارغوانی و استماع الحان و آغانی اهتمام فرمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بنیاد حیات فاطمه خاتون را که بعضی از جرایم متهم شده بود برانداخت بیتین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقریبی که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده بود چندگاه در سر انجام امور مملکت و مال دخل نمود و این معنی بر خاطر امراء و اعیان گران آمده آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان برادرش کوتان بیمار شده یکی از آنجماعت خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بیورت خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند و متعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و جییغای که بر دولت کیوک استیلای تام داشت در باب پرسیدن آن یرغو مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر فرستاد فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون

نخست بعدری تمسک جسته چون الحال پسر از حد اعتدال متجاوز شد طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان کیوک کرد و در همان چند روز توراکینا خاتون وفات یافت یرغوجیان در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدند و چند روز او را گرسنه و برهنه داشته لوازم تهدید و تعریف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نموده و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیز خان او تچکین نویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخيال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیز خانی گشته بود و منکوقاآن و دیگری از شاهزادگان را پیرشش این یرغو مامور گردانید او تچکین بجریمه خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امراء و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال بازگردانید از آنجمله برادر پادشاه روم و حاکم حلب را یرلیغ و پایزه داد و بخلیفه بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شرامون ولد جرماغون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی جلاء الدین محمد ملحد طریق کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز بوی قلمی نمود و چون از امهات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷

بساط عشرت و انبساط تافت و بنا بر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر الامرایش جیغای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر تربیت نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین اسلام ضعفی تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و جیغای نشانی حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلاتران ایشان نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند و همان زمان سگان درنده در وی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمه خام ساختند بعد از آن نصاری از اعجاز ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام نشان نبردند و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر سلب و قوافل عیش و طرب از اردوبالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور

فرمود ساکنان آن را بانعام زر و جامه خوش دل و مسرور ساخت و چون ماهیچه رایت نصرت آیتش بر حدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه ابو یحیی بخدمتش رسید و روح او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانید. نظم

درین ره خواه سلطان خواه درویش  
باخر عقبه مرک آیدش پیش  
درین بستان که جای خرمی نیست  
گیاهی بی بقا تر ز ادمی نیست.

### ذکر منکوقاآن که پادشاه سوم است از خواقین الغیورت چنگیز خان

بعد از فوت کیوک خان منکوقاآن بن تولی خان بسعی بانو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرامی گماشت و بجد و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرقوم القلم ساخت و بهمین منوال بحال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی را سیورغال نداد و بیمن اهتمام او احوال اکثر خلائق انتظام یافته ممالک روی بآبادانی نهاد و رفتن هلاکو خان از ایران بتوران و استیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکوقاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و مهم وزارتش را امیر عماد الملک ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم گردانید در جامع رشیدی مسطور است که منکوقاآن را چهار پسر بود برین موجب باکتو و اورنک تاش از بزرگترین خواتین اقوطوبی بنت او کدای بن بوقا گورکان از قوم ایگراس و اساس حیات این دو پسر در جوانی اندراس یافت شیرکی از بابا و چین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸

استویای از کونینی که او نیز داخل قیکان قاآن بود و العلم عند الله المعبود.

## گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قراقرم و کلوران از اولاد اوکدای قاآن بمنکوقاآن بن تولی

تولو خان

چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیز خان راه یافته هریک از شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردیده بنابر آن که در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیز خان و امراء و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هریک از شاهزادگان را که شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیز خان موضع قراقرم است و کلوران و ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند و سور توقی بیکی که خاتون تولی خان بود و جمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در فضای دل اشراف و اعیان می گماشت در آن اوان پسر ارشد خود منکوقاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتواقا تخلف ورزیده اند انساب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمتش دریابی و منکوقاآن بسخن مادر عمل نمود خود را بیارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال در ناصیه احوال منکو مشاهده کرد و گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشته و کمر از میان گشاده منکورا زانو زد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قریلتای سازند و منکو را بار دیگر باتفاق سایر اقاوانی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود بر که اغول و بوقاتیمور را با سپاه گران در مصاحبت منکوقاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشید بنا و دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضر شاهزادگان و امراء و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسومنکا یسومنکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوجوی و باتواغول ولد کیوک از امتثال آن مثال سرباز زده گفتند که شایسته سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و صولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنابراین مضایقه و مناقشه قریب

چهار سال قریلتای در حیز تاخیر افتاده هر که از طول مکث ملول شد و کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکوقاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹

راضی شوند و اگر نشوند منکوقاآن را بر سریر دولت می باید نشانند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن برمی باید داشت و چون این پیغام ببر که اغول رسید جماعتی را که در این امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکوقاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکوقاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که در آن روز مراکب را از رکوب و حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید و شکار نکنند و از گوشت اغنام و افراسی که در روز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمانبران یکرور برین موجب عمل نموده منکوقاآن با امرا و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان مدت یک هفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هرروز رابطه صحبت و خرج شیلان دو هزار گردون شراب و قمیز و مال بود و سیصد سر اسب و گاو و دو هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام در بعضی از آن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هرروز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور تفرق زمره مردم نزدیک و دور اولاد او کدای قاآن و شاهزادگان که بر سلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند با امراء خود جانقی کرده عذری اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقان جانورداری که شتری گم کرده بود و جهه طلب باردوی شاهزادگان رفته بر کیفیت حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار سحری کرد اردوی مخالفانرا فرو گرفت و بدیشان پیغام کرد که از شما مثل این سخنی نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از نعمت این تهمت نجات یابید شیرامون و برادران متحیر شده گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بودیم و فی الحال سوار گشته همعنان منکسار باردو شتافتند و چون باستان منکوقاآن رسیدند قاآن سه روز ایشانرا طوی

داده در روز چهارم بنفس خود آن یرغو پرسید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امراء بزرگ او کدای قاآن و کیوک - خان بود با هفتاد نفر از بدآموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول و بوقاتیمور را با تحفهای شایسته و منسوقات بایسته بخدمت باتو باز گردانید و حکومت دیار مشرق بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیگ را بوزارت ماوراءالنهر فرستاد و ریاست خراسان و عراق و آذربایجان را بنابر قاعده مستمر بارغوناقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کمال شرارت نفس جهه حصول اموال آن ولایات صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بود ده دینار تحمیل نمود زیرا که از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰

منکوقاآن متقبل شد بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدسه و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن منحوس در طوس بود تیر دعای مظلومان بههدف اجابت رسیده مرضی مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کما تعیشون تموتون در آن ایام نیز سخن تحمیل و زدن و گرفتن بر زبان شومش میگذشت تا ابو یحیی بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل جهه او منزلی معدم مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت بر منکوقاآن قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراءالنهر بر حسب دلخواه دوستان سمت سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضاة شمس المله و الدین احمد الکافی القزوینی در باب تسلط و استیلاء ملاحظه شنود و شکایتی که از وفور تعظم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرد و هلاکو خان با صد و بیست هزار کس روی بدان طرف آورده آنگاه منکو خان برادر دیگر خود قبلا قاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخته بنفس خویش روی بدانجانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بچوگان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر از چوگان حکم و فرمان ما نه پیچی تا گوی صفت

بضربات سخت عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسیده از آوار رساله فارغ گردید نایره غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین وافر تمکین کشتن ایلچی جایز بودی بصولجان قهر سرت را مانند گوی درین میدان گردان میساختم و تنت را بخواری هرچه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قآن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطه افهام و اوهام بیرون است و کثرت جنود ظفر درود این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود می خواهی باید که پای در دامن قناعت گرد سازی و حشم تاتار و مغول را در ورطه رنج و عنانیندازی و چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهر سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تشقان ئیل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطه چین گردید و بعد از وصول بکنار نهر قرامون فرمود تا شیرامون نییره او کدای قآن و خواجه اغول و باتواناء کیوک خان را در آب انداختند و چون ماهچه اعلام منکوقاآن بر حدود ولایت خصم پرتو انداخت بعضی از قلاع و قصبات آن را مفتوح گردانید و آثار کمال تسلط و اقتدار بخیر ظهور رسانید در آن اثناء بیت

یکی سهمگین کوه آمد به پیش      که روی مه از تیغ آن بود ریش

و برفراز آن کوه قلعه منیع ساخته بودند که با برج سپهر دعوی برابری کردی و یا منزل ماه و مهر در مقام همسری بسر بردی زحل بلند محل از رفعت شرفات آن متعجب و قاعده گنبد گردون از رشک متانت اساس آن مضطرب بآلات حرب و ذخایر وافر مشحون و از آفات زمان و حوادث دوران مامون و سپاه مغول در گرد

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱

آن نشسته آغاز محاصره کردند و مدتی مدید کمر سعی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آوردند اما فتح میسر نگشت و فصل تیر ماه و زمستان پایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون بر آورده نقد بقا را بیاد فنا دادند منکوقاآن بتصور دفع و بابکشیدن ساغر صهبا اشغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بوده نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد در مقدمه ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از هم کیشان در پیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام باداء نماز جمعه مشغول باشند شمشیر عذر از نیام

انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت آلهی بدین حضرت رسالت پناهی گردید و بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضر ایدی قوت و پرشش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمه خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند و از جمله مشایخ اسلام و مقویان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام شیخ ابو المعانی سیف الدین مظفر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سور توقبتی بیکی والدہ منکوقاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره ببخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات آنرا بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازه درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید در پیش روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی بگشاد رباعی

گرم گنه جمله جهان کرد ستم      لطف تو امید است که گیرد دستم  
گفتی که بوقت عجز دست گیرم      عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است.

ذکر قوبلاقاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

چون قبالاقاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق پیچی نیل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیز خانی راه یافته میان اولادش مخالفت بوقوع پیوسته موید این مقال آنکه در آن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود ارتق بوکارا در قراقرم بمحافظه

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲



اردو تعین فرمود و ارتق بعد از فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد دو کورت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار ارتق بوکا بدیدن پیکر نصرت سرافراز کشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنابر عدم مساعدت و دولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیز خان بر قبلا قاآن مسلم گشت و ارتق بیای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال در گذشت و چون گلزار مملکت قبلا قاآن از خار نثار معاندان پیراسته شد چند نوبت لشگر بچین فرستان آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد نزدیک بدار الملک خانان ختای که آنرا جیکدو میگفتند بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود **نظم**

اساسی بنزدیک جیکدو نهاد	مرآن خطه را نام دید و نهاد
در آن تختکه را یکی قصر ساخت	ز خاکش بسقف فلک برفراخت
چو فردوس شد آن خجسته مقام	ستونهاش سیم و زمینش رخام

گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیق خان بالیغ گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریای زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بناء علی هذا باندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضات فرمود و گاهی ایشان در مقام عداوت و احیاناً در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهر سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق ثیلان ثیل دست داد مدت عمرش هفتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جمله وزرایش امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بودند و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده برین موجب تورجی جیم کیم مسکفن توموغان از جابون خاتون بنت ایلچی نویان قیقرات قوریدای از تورقجین خاتون که از قوم مرکیت بود هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قروجی که مادرش را دور ماچین خاتون میگفتند اباجی کوکجو که نسبت مادر ایشان هوشجین نسبت تورقولی نویان بود از قوم

هوشین توقیمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توقان که مادرش بابا خاتون نسبت  
توراقجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا از تسبو خاتون بنت ماجین کورکان بود و الله اعلم و  
احکم

### گفتار در ذکر اختلال احوال ارتق بوکا و بیان رفتن او بختای نزد قبلا

در آن اوان که قبلا قآن از ارتق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳

فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقوم و کلوران نبرد و  
بدین جهت قحط و غلای عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو خان  
که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر  
شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان را بواسطه فقدان قوت فوت نشود و الغو نخست  
شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر یکدینار و یکمن بار بدآنجانب نفرستاد و ایلچیانرا کشته  
قاصدی بدرگاه قبلا قآن روان کرد و باظهار مخالفت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی  
نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او  
گشت و قرابوقارا که در سلک امراء معتبر انتظام داشت منقلای لشگر گردانید و الغو تیر روی  
بمیدان قتال نهاده بر مقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرابوقا در معرکه کشته گشته سایر مغولان  
بوادی فرار شتافتند و الغو بمجرد این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت نمود و بفرغت در  
عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشگریان ارتق بوکا بر سرش ریختند و خون بسیاری از متابعانش  
را با خاک برآمیختند و الغو بکاشغر گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق  
کرده دست بکشتن جمعی از امراء که فی الجمله آشنائی قبلا قآن داشتند برآورد و در فصل بهار  
بلاء قحط و غلا در المالیق شیوع یافت و اکثر چهار پایان لشگریان ارتق تلف شد و او در شراب  
افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثناء روزی بادی تند برخاسته طنابهای خیمه هزار  
میخ ارتق بوکا را که بیت العشره او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امراء این معنی را بفال بد  
داشتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه  
فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلا قآن

رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذارند آنگاه روی بصوب ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی  
پایه سریر سلطنت مسیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست و قبلاقاآن ایلچی را نوازش کرده  
برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قبلاقاآن در کمال  
عظیمت و حشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوش پوش و بهادران  
کینه کوش بیار است و برادر را مدتی مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق را براهی که  
گناه کاران را در می آوردند بمجلس رسانید و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کردند  
در آن اثناء قبلا از ارتق پرسید که در این جست و جوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از توارتق  
بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلاقاآن است بعد از آن  
تغاجارنویا زانو زده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و بتمهید بساط نشاط پرداخته آن روز  
برادران در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و  
روز دیگر قبلا باحضر اشراف و اعیان فرمان داده قریلتای کرد و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا  
و امراء و ارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و یرغو-

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴

چیان در مقام استفسار آمد ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا در این  
امر گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا  
بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در  
دیار شما مثل این امری که آینی تیغ در روی آقا کشد و جمعی از بی گناهان را کشت واقع شده  
است یانی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر در ازمنه سابقه بر سر  
ملک با هم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خارهای  
تیز چهار دیواری کشید و او را در آنجا مقید گردانید تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق  
تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمره از خواص و  
مقربان که باقی مانده بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفه از غلاظ اتراک  
برایشان موکل ساخت و ارتق بوکاقرین محنت و اندوه بی انتها آنجا بسر می برد و مطلقا بیرون  
نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روز کار تیره بدین و تیره بگذرانید رخت

بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نمود و او را چهار پسر بود برین موجب بویوقور ملک تیمور بایر اوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر نهندند.

### ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا

در روضه الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان جهته قآن شنقاری سفید که پایها و منقارش سرخ بود آوردند و دو عقاب سفید نیز پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوس خاصه خویش نزد آنجماعت فرستاد بازرگانان دست از آن طعام کشیده قآن سنکه ایغوری را که وزیرش بود فرمود که از تجار به پرس که چرا چیزی نمیخورید و سنکه این سخن را از آنجماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنکه بنا بر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه با اعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث بر آشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان سینه بشکافند و در این باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیار از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند و قبلا قآن بواسطه سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق به نصیحت طوایف خلائق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقری و ناصر الدین ملک کاشغری و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵

غیرهم از سالکان مسالک شریعت پروری نزد آن وزیر پرتزویر رفته مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قآن رسانید که بواسطه منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و امصار است ازین ممالک انقطاع یافته و اقمشه نفیسه مفقود و اموال تمغانا بود گشته اگر قآن عادل مردم را اذن بسمل دهد ممکن بار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب آوردن تحف و منسوقات بر روی متوطنان اینجائی بکشایند قآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلائق را بر

قول من اعتماد نماند اما توالتمغاها باطراف و جوانب ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی بغمز و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید سیاست رسد و بواسطه صدور این حکم مسلمانان شاد شدند صدقات باریاب حاجات دادند در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقا خان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا المشرکین کافه و بعقیده متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقا خان گفت بر حقیقت امثال این مقال قآن از من داناتر است آنگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلاقآن فرستاد و قبلا باحضر یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین ماوراء النهری را بپایه سریر اعلی بردند و قآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافه چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکانرا بکشید قآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمینمائید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار درنیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه و سلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند که پادشاه را درین باب تامل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیه مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان بالیق بود ببارگاه حاضر گردانیدند و قآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافه داخل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند که از فحوای آیه مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکانرا می باید کشت قآن گفت چون فرمان حق برین موجبست چرا شما تخلف می ورزید و خون مشرکانرا نمی ریزید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت می کشیم قآن عدم مدافعه او را استحسان فرموده گفت اکنون بیائید تا از جانبین تعصب و عناد بگذاریم و نه شما کشتن ما را واجب دانید و نه ما خون و مال شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهه استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را هدایت و درایت که داد گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سؤال کرد که چنگیز خانرا که آفرید جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات آلهی است گفت شمشیر قوت و قدرت در قبضه اختیار که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قآن گفت قادر مختار می توانست که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیز خان دهد علماء گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قآن گفت ازین مباحثه و مناظره

چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر باو مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می‌نهد علماء این سخن را جوابی ندادند قآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه جبار صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز می‌دارید علماء جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هر چه مخالف بود قبول نمی‌نمائیم قآن از شنیدن این سخن درخشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و مؤذنان بانک نماز نگویند و سایر خلائق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قرب یکخروار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قمر مسیر آن مناشیر را باطراف ممالک برند و علماء ختا آن شب نزد وزیر مسلمان قآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می‌ترسم فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکو شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قآن برید تا جواب شبهه او را بر وجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و قولی آنکه مولانا حمید الدین سابق سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر پایه سریر سلطنت مسیر برده قآن همان سخن را در میان آورد و گفت مشرکانرا نمی‌کشید آن فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و اعجم را بکشد و چون قآن داوروغ چنگیز خان بر سریر لیغها نام خدای را می‌نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت باو مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان داد تا نشانهایی را که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قآن هرروز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات سلطنت می‌پرداخت آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می‌نمودند و او بر استماع مسایل عقلی و نقلی رغبت تمام می‌نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی

را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت قدم رفته در هر قدم او گنجی ظاهر گشته و الله علم بحقایق الامور و هو علیم حبیر بذات الصدور.

### ذکر بعضی از امراء و وزراء قبالا

در دفاتر فضلا بقلم بلاغت انتما مرقوم گشته که قبالا قآن زمام اختیار ملک و مال

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷

را در قبضه اقتدار چهار کس از امراء نهاده ایشان را جنکسانک لقب داده بود و اسامی آنجماعت اینست میتون نویان او جاجار اولجای ترخان داشمن و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارگان دولتش بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفو می گفتند و جمعی را که بامارت دیوان و وزارت مقرر بودند قبجان می خواندند و عادت قبالا قآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که در کیش موافق یکدیگر بودند تفویض می نمود تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یک پسرزاده سید اجل بخاری است که در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبالا قآن بنا بر فرمان منکو قآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجابک رسید پسرزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن و جهی لوازم خدمتکاری بجا آورد بنا بر آن قبالا در همان سال که بر مسند استقلال نشست او را پایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصر الدین ابو بکر را بایالت قراجابک فرستاد و نبیره سید اجل که او را نیز سید اجل می گفتند چون قرب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت و کیاست از سایر وزراء قبالا امتیاز و استثناء داشت بناء علی هذا قآن بنظر اعزاز در وی نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نائره حسد وزیران دیگر شده کاوقنجان که از اهل ختای بود و او نیز بوزارت قآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر

حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قآن از خان بالیغ بیرون رفته امیر احمد وزیر ختائی را جهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد از این سکالشی آگاهی یافته ولی نعمت خود را بکید بداندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب چهل سر اسب صبا رفتار از طویله قآن گرفته بار دو شتافت و طبقی سیاه که پرمروارید سفید بود و کاردی بر زیر آن نهاده ترغوئی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض از این ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت آشیان بسان مروارید سفید گشت و اکنون کاو قبیجان میخواهد که بکارد حلق مرا همچو ترغو سرخ گرداند قآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضر کاو قبیجان مثال داد وزیر ختائی از کیفیت واقعه و قوف یافته بقلعه که در تصرف گماشتگان حاکم ماچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستشرد بقدم او مستظهر گشتند و قآن فرمان داد که جمعی از امراء بمحاصره آن قلعه توجه نموده طالب منجیقی را که در آن اوان از بعلبک آمده بود همراه برند و چون امراء بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاو قبیجان در خفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸

بنابر عداوتی که در میان ارباب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم و او فرصت یافته و مزاج صاحب تخت و تاج را با من متغیر گردانیده اگر قآن مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امراء در ساعت فرستاده او را نزد قآن روان ساختند و قآن امان نامه و شمشیری جهت وزیر ختائی ارسال داشت و وزیر پرتزویر مطمئن خاطر گشته هنگام فرصت رخنه در دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه برین مکیدت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قآن در آمد و چون وزیر بی پایه سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضای اندک زمانی ازین حال کورت دیگر نائره حسد وزیر ختائی رو به التهاب آمده با یکی از مترهدان ختائی در قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه رشته حیات خود را نیز بمقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت ختا زراقی متشید پیدا شده بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق



نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید وزیر ختائی در دفع امیراحمد در خلوتی از وی استعانت جسته شیخ زراق با وی دم از وفاق زد و در وقتی که قآن بییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند که دو هزار کس از مریدان زاهد مشعبد بدره که در چهار فرسخی خان بالیغ بود رفته در کمین نشینند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر درآمده آوازه دراندازند که شاهزاده جمکیم بن قآن همین زمان میرسد و چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن دره رسد او را ذره ذره گردانند بعد از آن وزیر ختائی پوشیده و پنهان با آن دو هزار جاهل نادان بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده جمکیم در انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قآن فوت شده و اینک شاهزاده جمکیم میرسد و ما را نزد شما روان کرده که بتهیبه اسباب تعزیت پردازید اما این راز سر بسته را پیش هیچکس نگشائید و امیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته هر چند کسان می فرستاد که از ساعت وصول جمکیم آگاهی یافته باستقبال شتابد ختائیان ایشان را میکشند و چون زمانه لباس سوگواری در برافکنده پاسی از شب بگذشت موع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک جمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختای بعبادت سالکان طریق کشورگشای در محفه نشسته می آمد و امیر احمد باستقبال استعجال نمود چون نزدیک ختائیان رسید او را در میان گرفته بغز شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورد و او نیز بمرد و چون قآن از کیفیت حادثه و قوف یافت جمعی به خان بالیق فرستاد تا موافقان وزیر ختائی را بر دار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر این قضیه بگذشت جهه ترصیح تاج قآن جوهری بزرگ محتاج علیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب نامدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش از این بچندگاه لعلی که بیست مثقال وزن داشت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹

جهه خزانه عامره بامیر احمد فروخته بودیم قآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم نفحص و تفتیش منکوحه امیر احمد اینجو خاتون آن لعل را نزد قآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نائره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که

میان ورثه امیر احمد در وقت قسمت تر که نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثناء آن لعل پدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده رسی بر پایش بستند و تا سر چهار بازار کشیدند و گردونها بر وی راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و ایجو خاتون را نیز کشته دو پسر قمر منظرش را پوست کردند و چهار صد قمای آن وزیر مرحوم را بلشگریان تقسیم نموده رقم اختصاص بر املاک و اسبابش کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم

نقاب از رخ گل بعزت کشد

زمانه چو باد است و باد از نخست

تنش را بخاک مذلت کشد

پس از هفته در میان چمن

در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعه مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتب وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلاقاآن از وی چند دانه مروارید طلبد جواب داد که ندارم و مسلمانی دامغانی که مبارکشاه نام داشت و نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزدیک بیک خروار جواهر و طلاآلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیاء نفیسه را بپایه سریر اعلی آورم و قاآن باسنکه آغاز تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانه او رفت و دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات نادر بیارگاه شاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بیاسا رسید و بجای او اولجای جنگسانک وزیر گردید و قبلاقاآن هم در آن اوان ناصر الدین ابو بکر را از قراجابک طلب فرموده با اولجای جنگسانک شریک ساخت نقلست که چون ناصر الدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقرران بعرض قاآن رسانیدند که ناصر الدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است و قبلا او را مخاطب ساخته از حقیقت آن حال سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را نزد رعایا گذاشته ام تا مستأصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت ما غم خویش میخورند و ناصر الدین غمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه او را خلعت زردوزی پوشانیده مایان قبیجان لقب داد و زمام اختیار جزئی و کلی مهمام وزارت را در کف درایت او نهاد و مایان قبیجان تا آخر ایام حیات قبلاقاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسر انجام امور صاحب دیوانی مشغولی می نمود

## ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قآن

قبلا قآن در ایام سلطنت پسر خویش جمکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۰

عزیز علیم شاهزاده جمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قآن ولدش تیمور را که بصفه عدالت و تهور اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قآن وفات یافت تیمور قآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود که بجنک شاهزاده قید ورود لاجرم مادرش کوکچین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده میان قبجان را بطلب پسر فرستاد و تیمور قآن بعد از استماع این خبر بجانب دار الملک ختای مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادگان کوکجو و توقان پسران قبلا قآن و کملاویسون تیمور اولاد جمکیم و اینداغول ولد تومو خان بن قبلا و از نوینان بیان جنگسانک و اوجاجار و الجای جنگسانک و التون جنگسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قآن را بر سریر پادشاهی نشانند و نامش را اولجای توقاآن گرداندند و چون اولجای توقاآن بر سریر خانی برآمد بیسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان بر روی خواص و عوام برگشود مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قآن مقرر ساخت و میان قبجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و منازل اصلی چنگیز خان را ببرادر بزرگ تر خویش کلاملا عنایت فرمود و پسر عم خود بنده اغول ولد تو موغان بن قبلا را بایالت ولایت تنکقوت نصب فرمود کوکجوبن و کوکوز کورکانرا بدفع شاهزاده قید و نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور- قآن از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشعوف بود و هر چند جد نامدارش قبلا قآن او را از ادمان مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد را بر آن فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و لب بر لب جام نهد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب و عظمی و پند شراب نیاشامید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطه

قرب مشرب نزد او مقرب بود حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب ریزد و هرروز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخر الامر موکلان بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رساندند و قآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را ببهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانه حیاتش را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قآن در زمان زندگانی قبلا قآن نمی توانست که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می کلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و جام بوده قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بخار شراب در مزاج موفور الابتهاج او تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۱

گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را بفیصل میرسانید و بعقیده صاحب ظفرنامه نام پدر قیدوغازی اغول بود.

### گفتار در بیان هدایت حال شاهزاده قید و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح ولد قاشین بن او کدای قآن بود و در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا می نمود و آن اوقات که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع زبیدولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی بیعضی از بلدان مغولستان آورد و نزد بر که اغول که در دشت قیچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان ارسال داشت و التماس فرمود که او را بمال و لشگر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید بر که اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست و معروف بود منجمانرا طلبد فرمان داد که بر زایجه طالع قید و نظر اندازید و سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنید و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت بخت تمکین خواهد داشت بنابر آن بر که خان قیدو را بزور لشگر مدد کرد و

قید و باستظهار آن سپاه جرار بمحاربه الغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت و بلاش و کنجک و بعضی از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در آورد و در آن وقت که خاطر قبلاقاآن از ممر مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت یافت فی سنه اثین و ستین و ستمائۀ ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده بقریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بخان بالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو دغدغه بخاطر راد داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خردمند بدینجانب شتابد تا دیده بیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق پرتو اهتمام مهمام بر انتظار امور ملک و دولت اندازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق گردد سال دیگر شرف ملازمت دریابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابر آن دغدغه خاطر قبلاقاآن از جانب قیدو خان نومید گشته فوجی از شاهزادگان و نوئیان را باسپاهی گران بمحاربه او نامزد فرمود و ایشان در کنار آب اردیش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف بمبارزت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲

خریف مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد زمره از مفسدان نسبت به قبلاقاآن در مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذ و مقید گردانیدند و جمعی را نزد اولاد باتو و فرقه را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد علو مرتبه قیدو خان گشته بعد از آن هر چند قاآن سپاه بمحاربه او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلا وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاآن بر اطراف و انحاء ولایات تافت در سنه سبعمائه موافق اودئیل صد تومان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هر چه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدینجانب ملحق شوی تا باتفاق شر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بمداویای درد قیدو خان نپرداخته بمعاذیر نادلیزیر تمسک جست و قیدو بالضروره با

جنود خلاصه خود بصوب قراقرم حرکت کرده بآهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور- قآن رسید و با آنکه جیش او صد یک آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که هریک از لشگریان در چند مواضع آتش افروزند و سپاه تیمور قآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانی مدد رسید و او خود همان شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حيله اندیشیده میخواهد که ایشانرا نزدیک خود کشد و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب نمودند و مقارن آن حال دواخان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قآن نهادند و در کنار آب ارویش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خونریزش بستوه آمدند و ساق پای دوا دو زخم خورد و چند نفر از خویشان او از پای درافتادند عاقبت قیدو غالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثناء راه مصراع آتش تدبیر برافروختند و علفزارها را بسوختند تا کسی ایشانرا تعاقب نتواند نمود و بعد ازین فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختای که خود را طیب می پنداشتند بیست و پنج حب بدو دادند و مرض منجر باسهال دموی شده قیدو خان فی سنه اثنی و ستمائه بماه رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضه الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز و نمک نمی خورد و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علماء و حکما مصاحبت می نمود و ایشانرا بمنظره و مباحثه امر می فرمود و هرشب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو می برد و بلطف طبع وجودت ذهن موصوف بوده با رعیت وزیر دستان در کمال سلوک می کرد گویند نوبتی بعضی از لشگریان او بی رخصت ولایتی و از ولایات یاغی را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشانرا بازخواست بلیغ فرمود و کمر از میان بگشاد و در گردن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۳

انداخته سه کرت آفتاب را زانو زده آنگاه مناجات کرده گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله

بود ازین معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و آغاز غوغا نمود شوهر لگدی بر شکمش زد که فی الحال افتاد و بمرد پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که داماد را طلب دارد و سیاست رساند و پدر داماد پسر خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خویش بریزیم قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نکریم چه پدر پیرش سالها ما را کوچ داده و حالا جهت طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که ده شاخ چوب برهم بسته ده بار آهسته بر وی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران کمتر گشت قیدو خان ایشانرا طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه برجای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوش دل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدسی ملارم قیدو خان بوده نظم این رباعی را بوی اسناد می نموده اند رباعی

اندر ره حق که بنده و شاه یکیست  
محبوب مقربان در گاه یکیست  
بتخانه شدم دوش بتی را دیدم  
انگشت بر آورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند

چنانچه در مقدم داستان خاقان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیگ گورکان عدد آن سلاطین نافذ فرمان نوزده نفر است و ازین جمله پنج نفر مذکور شدند و بنابر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قآن ششم قوشیلای بن خلیک خلیک بن تره بلاء بن جمکیم است که قایم مقام تیمور قآن بود هفتم توقتا بن قوشیلای هشتم تائیزی بن تولک که در زمان حکومت او را بیلکتو خواندند نهم انوشیروان بن دارا که که باخلاق حمیده آراسته بود و فتور در

منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود و هم توقیتمور بن تیمور قاآن یازدهم میسوردار دوازدهم اینکه بن میسوردار سیزدهم اپلنک قاآن چهاردهم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴

کتیمور پانزدهم ارکتمور، شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست هفدهم و التای که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اوردای بن ملک تیمور نوزدهم ادای بن ارکمور و این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم میشود که قاآنی که باستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تائیزی نام داشته و چون قبل از سلطنت تائیزی تنفور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی بتصرف تائیزی درنیامد و بعد از اندک زمانی تائیزی کشته گشته امراء ادیرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال.

### ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد او که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند

مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان را مکریت گویند فرصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بچشم شفقت در آن ضعیفه نگریسته نسبت بوی در مقام حرمت می زیست تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهر فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبہ جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان واس و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و او کدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنا بر قضیه مذکوره در نسبش طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیز خان بشش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب اول آورده که مادرش سرفان بود از قوم قنقرات دوم با تو که مادرش ارکی قوچین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم بر که خان چهارم بر کجار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم جبلاوقون نهم شنیقور دهم جیمپای یازدهم محمد دوازدهم اودوز سیزدهم بوقاتیمور



چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان میگفتند بحکم وصیت  
قایم مقام پدر شد و او کدای قآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک  
خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تا تمامت ولایت اس و  
روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و با تو همعنان شاهزادگان و لشگر فراوان  
بدانجانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید و شهر مگس را بعد از محاصره  
قهرا قسرا گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵

قاتلان گوشهای راست مقتولان را بریده بعرض رانند دویست و هفتاد هزار بشمار درآمد و چون  
با تو از آن مهم بازپرداخت بصوب کلارو باشقر که متصل ببلاد فرنک بود و متوطنان آن دین  
نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند  
مقابله و مقاتله ایشانرا پیش نهاد همت ساخته چهارصد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و با تو از  
کثرت عدو و عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع  
گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشته رفته یکشبانه  
روز بغیر مناجات و عرض حاجات هیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت  
و در شب جمعی از شجاعان را از آبی که میان او و مخالفان واسطه بود گذرانید که در وقت  
اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیر و  
خنجر کرده باتو بنفس خویش روی باعدا آورد و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته  
بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و با تو  
آن ولایت را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت  
معاودت ارزانی داشت و شهرسرای را بنا کرده دار الملک ساخت وفاتش در سنه اربع و خمسين و  
ستمائه موافق لوی ٹیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود غیر خداپرستی شیوه نمیدانست و  
بمسلمانان می بخشید هر چیز که توانست با اسم سلاطین روم و شام احکام و بروات می نوشت و  
همواره تخم انعام و احسان در فضای خاطر طوایف انسان می کشت و بعد از فوت با تو برادرش  
بر که خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه  
رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق به اولاد جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو

نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربع که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافته نامه‌های سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که سمت تحریر می‌یابد و پرتو تفضیل برین اجمال می‌تابد اول جوجی خان بن چنگیز خان، دوم باتو بن جوجی که مجملی از حال او در حیز بیان آمد، سیم بر که خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته بر افعالی که هلاکو خان در بغداد صدور یافت اعتراضات می‌نمود چهارم تیمور بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بکلک شد پنجم تود منکابن طوغان ششم توقتا خان بن منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون نبیره کلمش آغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن منکو تیمور که جمیع الوس اورنک بوی منسوب‌اند هشتم جانی بیگ خان بن اوزبک خان که پادشاهی عدالت شعار مرحمت آثار دین دار شریعت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر آران و آذربایجان استیلا یافته آغاز ظلم و تعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آن جمله قاضی محی‌الدین بردعی بسرایی که دارالملک جانی بنک خان بود رفت و بنصیحت و موعظه مشغولی فرمود و در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد که همه در گریه افتادند و

### تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، ص: ۷۶

گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر در این باب غفلت ورزند در قیامت مؤاخذ خواهند بود و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیگ خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربایجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانه شیخ محمد بالغجی که نزدیک بخوی بود بگرفتند و بتبریز برده بقتل رسانیدند و جانی بیگ خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجهت علف و علوفه متعرض ساکنان آذربایجان نشده و خزاین اشرف را تلف کرده پسر خود پردی بیگ را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال درگذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد‌المله و الدین التفتازانی بنام نامی جانی بیگ خان مزین است و کمال نصفت و وفور لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم پردی بیگ خان بن جانی بیگ خان که چون از وفات پدر خبر یافت از

تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلیدی بیک خان یازدهم نوروز که بتزویر خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد دوازدهم چرکس خان که امراء او را بنا بر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منصوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مروید بن خضر خان پانزدهم بازار جی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم توغلتمور خان که برادرزاده توقای بود هیجدهم مراد خواجه برادر توغلتمور خان نوزدهم قتلخ خواجه برادر توقای بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی می کرد و نسبت بآن حضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم توقتا بن اروس خان بیست و دو تیمور ملک توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده مرتبه او از مراتب آباء و اجداد در گذشته بالاخره بآنحضرت مخانقه نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیم از این مجلد مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلخ بن تیمور بیک که او نیز بملازمت امیر تیمور گوکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلخ بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم پردی بن توقتمش خان سی ام کپک خان بن توقتمش خان سی و یکم جکره سی و دوم جبار پردی بن توقتمش خان سی و سوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت پردی بن قاشی تیمور سی و هفتم براق قرجق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت و چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگر از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان است که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۷

نمود ابو الفتح محمد خان شیبانی که در اوایل سنه سته و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطانحسین میرزا بخراسان شتافت ولد بdaq سلطان بن ابو الخیر خان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در دیار

ترکستان و ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند و در ضمن وقایع آتیه از مساعدت وقت مامول است.

### ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت ممالک حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرمود و در وقت وفات مقرر ساخت که قراجارنویان بن سوغو جنجن بن ایردمجی برلاس که پنجم پدر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد از فوت پدر پیش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه اقتدار امیر قراجار گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت او کدای قاآن بسر می برد باآنکه او کدای بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای می آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاساشوم و توره مذموم خود را بعهدده جغتای کرده بود خدمتش در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعدی تمام داشت نسبت بفرق انام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را با کل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز بآب روان درآیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیه کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان بر علانیه کارد بر حلق اغنام نمی - توانست کشید تا بماوراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که تف در آب کند یا خلط بینی در آب افکند او را سیاست رسانند و خروج محمود تارابی و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهر سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جمله افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش راحبش عمید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل و ترتیب اول موجی سه و ما در این پسر کنیزک بود خدمتکار بیسولون خاتون بنت قبانویان قنقرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان رتبه تقدم داشت دوم میتوکان که از بیسولون خاتون در وجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری

از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسومنکا ششم پایدار هفتم قداقی هشتم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۸

تابجو و چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقرباء او را در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لواء و اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد.

### گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا

در شهر سنه ثلثین و ستمائه در قریه تاراب که از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز شیدو زرق کرده بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی بنیاد آمد و شد نمودند و بعضی از مرضی بنفس آن بد نفس تیمن و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بآن جاهل داده گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و معموره عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی در خاطرش افتاد و زمره از امراء مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام بی نصیب نماند و تارابی این ملتمس را اجانب فرموده متوجه شهر گشت و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار دادند که چون بسر پلی که در آن راه بود برسند تارابی را بکشند و شیخ رزاق برین سر وقوف یافته پس از وصول بدان موضع داروغه شهر را گفت از اندیشه فاسد بازگرد و والا بی آنکه دست مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسه سر بیرون کشند داروغه و سایر

امراء از اظهار این سرانديشناك شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه مناسب فرود آمده ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبہ رسيد كه باد را مجال عبور نبود و داروغه و امراء فرصتی می جستند كه شيخ رزاق را از میان بردارند اما بسبب كثرت آمد شد خلق بمقصود فايض نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان او را از قصد امراء آگاه ساخت و تارابی از در غير ظاهر از سرا بیرون رفته پای در ركاب آورد و بسرعت هرچه تمامتر خود را بتل باحفض رسانيد و عوام بخارا چون شيخ را در آنجا دیدند آغاز

### تاریخ حبيب السیر، ج ۳، ص: ۷۹

غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بطرفه العین بتل باحفض رسيد آنگاه وضع و شريف عنان شكیائی از دست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را از لوث وجود كفار خاکسار پاک می باید ساخت و كما ینبغی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس كه از شيخ این رخصت یافتند آلات نبرد برداشته در ركاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امراء مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمكن گشت و روز جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر كس توهمی داشت باخراجش حكم فرمود و دست رنود و اوباش را قوی گردانید تا بمنازل اغنیا در آمده هرچه میخواستند برمیداشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت كه عنقریب از غیب اسلحه بما خواهد رسيد قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده چهار خروار شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلائق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود داروغه و امراء كه از بخارا بیرون رفته بودند بالشگر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشانرا استقبال فرموده چون بمغولان نزدیک رسيد صف لشگر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنا بر آنكه در میان خلق شهرت یافته بود كه بغير جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد كه در میان زمین و آسمان طیران می نماید و هر كس تیغ و تیر در روی او میکشد دستش خشك میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و كمان و تیغ و سنان می بردند و عاقبت دو تیر عمر فرسا از دست قضا گشاد یافته بر مقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هردو بر خاك هلاك افتادند اما بسبب وزیدن باد و وفور هیجان گرد و غبار هیچكس برین حال اطلاع نیافت و لشگر جغتای خان

آن طوفانرا بر کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشانرا تعاقب نموده قرب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند و تارابی را زنده ندیدند گفتند خواهی غیبتی فرموده‌اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشانده کمر مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراجار رسید دونوئین شجاغت آئین را با سپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی بیك هفته خود را ببخارا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای در آمده مریدان بنقبها و بیغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشانرا استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی بتخریب آن بلده مبادرت نمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراجار رسد و خبر باز آید و امراء این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امراء و لشگریان باز گردند و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراجار نویان هم از شرفتنه تارا بیان و هم از قتل و تاراج لشگریان نجات یابند.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۰

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مولفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه و تسخیر جن و نیز نجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و لیمیا و خاصیت اجسام ارض و اجرام سماء و قوف تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگری از نواب پایه سریر سلطنت مصیر بر جغتای خان ظاهر گشته آن جناب را طلید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیاء پادشاه می نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردد از جمله آنکه در روزی که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضاء هوا طیران می نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک ازین کلنگانرا میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین و آخرین و یکی ازینها که در میان میپرد سکاکی خطی مدور بر زمین کشید و افسونی خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدنندان گرفته

بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانوی ادب می نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را بیستم چنانچه هر چند سعی می کردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانه روز فریاد از نهاد خلایق برآمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش را بگشای گفتم وقتی می گشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سک دهد و همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبده اهل فضل و کمال بست و سکاکی برین قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست و با جغتای خان گفت از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه هبوط و حدود نحوس رسیده و از آن می ترسم که شقاوت و ادبار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند و جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد و شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت میتواند بود و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبتش بگشاد در آن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده لشگری آتش و ش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شده حبش مجال

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۱

سعایت یافت و گفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این امور قدرت دارد می تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشگری آتشین کشد و این سخن موثر افتاده جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد.

### ذکر سلطنت بیسومنکا و قراهلاکو

در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراچارنویان که مدبر امور مملکتش بود قراهلاکو ولد میتوکان بن جغتای خان را بیادشاهی اختیار نمود و در وقتی که



کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قراهلاکو کشیده بیسومنکا بن جغتای  
خان را در آن الوس والی گردانید و گفت بیت

پسر تا بود چون نبیره کلاه      بسر برنهد تا نشیند بگاہ

و روزگار اقبال بیسومنکا باندک زمانی سپری شده از جهان پر ملال انتقال کرد و قراجارنویان بار  
دیگر قراهلاکو را بر تخت خانی نشانید بیت

آب اقبالش بجوی بخت باز آمد      دگر بر سریر پادشاهی سرفراز آمد

دگر در ایام دولت قراهلاکو امیر قراجار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقانئیل بدار  
القرار خرامید و از وی زوجه و چهل سریر و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود  
و بعد از فوت قراجار بچند گاهی قراهلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل و  
الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکابن تولی خان و بقول  
مؤلف الوس اربعه بنت نور ایلجی گورکان و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قراهلاکو پسری  
صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و برعایت حال مسلمانان پرداخته  
ایل و الوس را استمالت داد و کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر  
الوس جغتای خان استیلا یافت او را با خود عقد فرمود.

### ذکر الغو خان

الغو ولد پایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بنابر کثرت استعمال آن لفظ بالغو  
تبدیل یافت و الغو بصفه شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در  
ملازمت منکوقاآن بوده و رایت اخلاص و هواداری افراشت لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از  
سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان امتیاز یافت و چون منکوقاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او  
را مصاحب خویش گردانید و در وقتی که میان قبلاقاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید  
ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان بهواداری قبلاقاآن بماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب

جنگ و جدل بر روی روزگارش بگشاید و در اینباب با امراء جانقی نموده آرای جمله بر آن قرار گرفت که یکی از شاهزادگان را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۲

بسلطنت آن ولایات فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود و الغو بحشمتی هرچه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک بیش بالیغ رسید ارغنه خاتون طوعا او کراها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالغ تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده بانداک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلاء قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان نزد الغو فرستاده غله طلید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نگردانند نخست محصلان تعیین فرمود که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغو خان طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده ایم الغو بآن چکار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بلشگریان اقدام نمود و قاصدی نزد قبلاقاآن ارسال داشته به یرلیغ و پایزه مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از قراقرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق انجل بن قراجارنویان که امیر الامرایش بود روی بمیدان نبرد آورد و مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بسروقتش رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر گریخته در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت باردیگر بدار الملک خود بازگشت و ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنابر استصواب اوامر وزارت را بمسعود بیگ بن محمود یلواج مفوض گردانید در خلال این احوال قیدو خان بامداد بر که خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از دار جهان بمرض طبیعی انتقال نمود مدت سلطنتش چهار سال بود.

ذکر مبارکشاه بن قراهلاکو

چون الغورخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون و بیمن اهتمام امیر انجل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق اودئیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره مغولان را از حیف و تعدی منع مینمود بنابر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و همت بر متابعت دیگری گمارند در آن اثنا براق اغلان بن بیسونتو ابن میتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قبلا قآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل گردانید و بدار الملک جد خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امراء مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۳

شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر گردانید و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گله و رمه و جوشن و جیه مبارکشاه را بحیظه ضبط در آورد اما بجانش آسیبی نرسانید.

### ذکر براق خان

باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زبردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق پارسئیل جلایربای را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک بلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قبچان اقول بن قدان بن او کدای موافقت و مصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشگر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربایجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با آباقا خان که در آنزمان قایم مقام هلاکو خان بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین و ستمائه موافق قوئیل نزد قیدو خان رفت و شربتیی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود.

## گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق

در روضه الصفا مسطور است که چون براق خان و مغان در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشگریان را از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافر کیش در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوه ناستوده خویش پیش گرفته و رعایای بیچاره پایمال رنج و عناد دست خوش مشقت و بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی درهم کشیده بجانب ختن تاختن کرد و گماشته قبلاقآن را از آنجا گریزانیده دست باسر و نهب بر آورد و در آن ولایت مغولی بسرائی دررفته آشیانه خطائی بنظرش در آمد و بی تقریب تیری بر آن زده دری شاهوار از آنجا نازل گشت و در چاه مستراح که در برابر آن آشیانه بود افتاد و مغولی بآن چاه فرورفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشگریان براق شبی در باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند و ناگاه اسبان از چیزی رمیده آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۴

هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت دولتش دانستند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او گشت و براق نیز بیراق تمام مستعد جنک و پیکار شد و در کنار آب سیحون بیاد حمله مبارزان هردو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری استعمال تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضا معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتادند آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدو خان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز نکشید و قصد نمود که جاروب غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده باردیگر علم جنک جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل آید قبچاق اغول که در سلک نبایر او کدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سودمند و

مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطقی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر و عداوت قیدو در گذشته بین الجانین بساط صلح و صفا ممهد گردید و برین جمله مقرر گشت که قیدو براق را یراق و لشکر دهد و او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان منتظم گشته در شهر سینه ست و ستین و ستمائه موافق نیلان نیل مسعود بیک بلواج را برسم رسالت نزد اباقا خان بن هلاکو خان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالفت و اتحاد کرده ضمناً تخمین کمیت لشکر عراق و آذربایجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع حاصل فرماید و مسعود بیک مصراع بعزمی بسان عقیدت درست و دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هرچه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سر اسب صبا رفتار و معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقا خان بود باتفاق امراء و نوئیان او را استقبال نمود و خواجه هرچند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیه بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیک همچنان سوار جناب صاحبی را که در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی نامت ز نشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال خود را قرینه آصف برخیا می پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنابر آن که محل مقتضی بازخواست نبود دم در کشید و چون مسعود بیک بارگاه اباقا خان در آمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر آنکه مهم او بحیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز اثر بدگمانی در حق خود مشاهده کرد در طلب رخصت سرعت فرمود و اباقا خان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۵

توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه در هیچ مرحله از حرکت نایستاد و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنک و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهت تجسس بوده لاجرم اباقا خان ایلچی قمر مسیر بباز گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت او مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان آسوده ایستاده کرده بهیچ وجه تانی و توانی نکرده چنان بتعجیل راند که برید

فلک از سرعت آن حرکت حیران‌اند و باعتقاد تاریخ و صاف در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون ابر و باد بر آب گذشت و بخدمت براق پیوسته هر چه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت مایحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی که در حیطة تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای خرد و کیاست دور می‌نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذا باللّه چشم‌زخمی رسد رعایا بترتیب نزول و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب و تاراج متقاعد گشت و قید و خان قبچاق بن قداق بن او کدای قاآن را بایکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشگریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمائید و چون ایشان بماوراء النهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سینه سب و ستین و ستمانه موافق ایتیل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس‌الدین محمد- کرت که در آن وقت والی هرات بود بابق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده بتشین اغول و ارغون اقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت باسپاه ماوراء النهر عاجز گشتند و انهمام یافته روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقا خان بعد از استماع این اخبار باسپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربایجان بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخره ری رسید بتشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند و حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کرده باتفاق متوجه جلگه هرات شدند و خبر توجه اباقا خان در اردوی براق خان بتواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قید و خان کمر معاونت براقیان بر میان بسته بودند بهنگام فرصت عنان یکران بصوب ماوراء النهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشت و براق سه کس را برسم جاسوسی بمعسکر اباقا خان فرستاد تا تحقیق نمایند که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان را باامراء و لشگریان بمحاربه نامزد کرده قرا- ولان سپاه آذربایجان جاسوسان را گرفته پیش اباقا خان بردند و بعد از استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بر سیل راستی تقریر کرده اباقا خان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربایجان زیروزبر گشت و بر علانیه فرمود که

مصلحت دولت مادر مراجعت است آنگاه کوچ کرده و در وقت سوار شدن با آواز بلند گفت که جاسوسانرا بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگرانرا بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه دیده و شنیده بود بازگفت و گفت حالا صحراء هزار جریب بخیمه و خرگاه مفروش و ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربایجان در آن دیار دیار نمانده براق از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول و جلایر پای که کلانتران امراء ماوراء النهر بودند خرامان و خندان بیارگاه پادشاه در آمدند و رسم تهنیت بجای آوردند **نظم**

بیامد دهانی پر از گفت و گوی

سرافراز مرغاول جنک جوی

سپهرت چو ما بندگان بنده باد

که اقبالت ای شاه پاینده باد

نیارد کسی تاب نورد تو

نگفتم که نبود کسی مرد تو

گریزنده شد پادشاه زمین

شنیدی که بی کوشش جنک و کین

**القصة** براق و امراء بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق بتکامش اباقا خان پای در رکاب آوردند تا صحرائ هزار جریب عنان باز نکشیدند و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامش اباقا خان در حرکت آمد و چون نزدیک بقریه سکبدیان رسید قضاء صحرا و بیابان را از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصه آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد و براق خان آه سرد از دل پردرد برکشیده گفت ظن ما خطا بود امراء و مقربان او خصوصا جلایر پای زبان بتسلی خاطر پادشاه گشاده در آن شب دل بر تهیه اسباب جنک بسته روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید معرکه سپهر را باسنه خطوط شعاعی بیاراست آنگه دو پادشاه رزمخواه بیاسامیشی سپاه پرداخته از صدای گور که و کوس گوش گردون کر گردید و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بر خود بلرزید و از غمام کمان سهام اجل بسان باران نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور

آغاز درخشیدن کرد و از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بر جوانغار مخالف تاخت و هرکس را که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک بآن رسید که عیش اباقا خان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشور گشای از دست برد لشکر جغتای بگریزد اما سوبتای بهادر همت بر دفع آن واقعه هایلله گماشته در آن حین از اسب پیاده شد و بر صندلی نشسته عراقیانرا بر محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقا خان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرمود و از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هردو لشکر و خونریزش دلاوران هردو کشور بمرتب رسید که تا بهرام شدید الانتقام بخنجر گذاری موسوم است

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۷

چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بدمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم از مهابت آن معرکه ترسیده روی بديار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک پهلوانی دامان افق را رنک شقایق نعمانی داد براق خان امارات عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء-النهر آورد و بعد از وصول بیخارا نور توحید در دلش برافروخته مسلمان شد و سلطان غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیک یلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراعت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربت مسموم در کشید **رباعی**

در گردش این سپهر نابیداغور جامیست که جمله را چشانند بدور

نوبت چو رسد عربده نتوان کردن با ساقی این بزم که دور است زجور

نقلست که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکی تمور نام داشت و بیکی تمور باتفاق برادران خود و اولاد الغو خان با قیدو آغاز مخالفت کرده از سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک بلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایره قتل و غارت بسوختند و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هربار گریز بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایاء بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار شدند در



آن اثنا آق بیگ ترکمان که کوتوال قلعه آمویه بود نزد اباقا خان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمه از وقایع مذکوره معروض داشت و گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض بخراسان می گردد مناسب آنست که حالا که بسهولت تیسیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدانجانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیاردیار نماند اباقا خان را این سخن معقول افتاد و بیکی بهادر را بایکتومان لشگر در مرافقت آق بیگ باین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل عام نموده آتش در مدسه مسعود بیگ یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق بیگ سیاه روزگار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه پسر و دختر ماه پیکر را که باسیری گرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود بعد از آن مسعود بیگ بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خط پرداخت و بدستور بیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۸

### ذکر نیک‌بی خان

بعد از وقوع فراق براق خان و امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنا بر اشارت قیدو خان نیک‌بی خان را که پسرزاده جغتای خان بود و بروایتی پدرش شیرامون و بقولی سارمان نام داشت پادشاهی برگرفتند و چون نیک‌بی را روز بد مرگ پیش آمد علم متابعت بوقاتیمور بن قداعی بن بوری بن میتوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقاتیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دواسجان و بروایتی دواجیجن نام داشت در ماوراء النهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرا و لشگرکش او امیر ایلنکیر بن نویان بود و او مدت سی سال سلطنت نمود.

گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن

دوا خان باتفاق مورخان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بیمن تدبیر امیر ایلنکیر خلقی کثیر در ظل رایش جمع آمده دوا بقصد بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند کمر بست و بجانب ایشان ایلغار کرده شبهنگامی که همه همه بتجرع اقداح دوستکامی اشغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کور کوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دواخان آید و کور کوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دواخان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و در حدود قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان به تیمور قاآن پیوستند برآشفته بعضی از امراء سرحد را بند کرد و روی بتدارک اختلال احوال سپاه آورده و درین اثنا الوس بوقا و دوردقای با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بربدونیک سپاه جغتای اطلاع داریم و نهایت شجاعت او را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد برزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض مهلک و خرابی ملک گرفتار سازیم و تیمورقاآن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و مفتخر ساخته دواعارضه دست برد دوا را منحصر در آن دانست که فوجی از امرا و لشگریان مصحوب بایشان بمحاربه آوردند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دوردقای آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دواخان بمقصد شیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع تیمور قاآن بود ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشگریان جغتای بکشتند و دواخان عنان بصوب فرار گردانیده دامادش اسیر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۸۹

شد و چون دواخان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاد پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجز او سزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کور کوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را سیورغامیشی کرده شرف رخصت ارزانی داشت اما قبل از وصول او دوا خان کور کوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کور کوز گورکان را بجانب اردوی شاهزاده قیدو فرستاده بودیم و او در اثناء راه وفات یافته و بعد از این واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت

کرت دیگر میان دوا خان و لشگر تیمور قاآن محاربه روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قید و خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طیب طبیعتش از دواء آن عارضه عاجز شد پسرش کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قید و خان متصرف بودند در حین تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد آنکه کونجک خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغو خان بن قداعی بن بوری بن میتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده ایسبوقا خان بن دواخان رایت سلطنت برافراشت.

### ذکر سلطنت ایسبوقا خان و لشگر فرستادن او بجانب خراسان

چون ایسبوقا در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کپک خان و شاهزاده میسور بن ارکتیمور بن بوقا تیمور بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزاده گان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدا بنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کپک خان و یسور ظفر یافتند و لشگریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان تافته امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفت نفر جان از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران بتمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراء النهر بزخم تیری جان گزای آن رود را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کپک و یسور آن روز تا شب از عقب خراسانیان می تاختند و پرتل گرفته مردمی انداختند و کپک خان می خواست که در ظلام لیل نیز عنان باز نکشد اما شاهزاده یسور مانع آمده گفت بیت

مکن بسته بر خصم راه گریز

چو فیروز گشتی مشو در ستیز

بنابر آن کپک خان ترک تکامیسی سایر گریختگان داد و شاهزاده بسور جمعی از اسیران را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۰

زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلاء شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجای تو سلطان رسید با لشگرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کپک و بسور از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسبوقا رفته سیورغامیش و التفات یافتند و ایسبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات می گذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید.

### ذکر کپک خان بن دوا خان

باتفاق مورخان کپک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده در کوه و دشت می گشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که مگای بر زیر خاک ریخته بودند عنان کشیده لحظه در آن عظام پوسیده نگریست پس روی بملازمان آورده گفت می دانید که این استخوانها با من چه می گویند و ایشان سر در پیش انداخته کپک خان فرمود که مظلومی چندند و داد می خواهند آنگاه همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیر شاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی می داشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص بسردار صده رجوع نموده سردار صده دست در دهجه زد و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده بود و آن جماعت ایشانرا کشته اند و مالها برده و بعضی از آن اموال موجود است قهرمان عدالت کپک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کپک خان خونیانرا با اموال بدیشان سپرد بیت

استخوان مردگانرا داد داد

عدل بین کز غایت انصاف و داد

و در سنه احدی و عشرين و سبعمائه بسبب حلول اجل طبعی کپک خان گنک و لال گشته برادرانش ایلجیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس جغتای خان برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهاننداری مقبل مرحمت شعار بود و چهره دولت خانی را بگلگونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشید ارکان ملت بیضا سعی در پیوستند **نظم**

چو از نور دل شمع دین بر فروخت  
بسوخت  
بدین شاید ار گویمش آفرین

در آن بوم بیخ ضلالت  
الوس میل کردند یکسر بدین

و ترمشیرین در زمان دولت لشگر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالما غائما بترکستان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۱

باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرين و سبعمائه موافق لوی ٹیل برادرزاده ترمشیرین خان بن بوران بن دواتیمور بن دواخان که جمال حالش بحلیه اسلام تزئین نداشت از آنجهت لشگر بماوراء النهر کشید و در منزل قوزی منداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بعز شهادت رسانید و بوران اگرچه در الوس جغتای متمکن نگشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امراء و اعیان را بتیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین خان در سنه سبع و عشرين و سبعمائه در نخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دواخان بعد از مراجعت بوران بجانب جته متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بیسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود چنانچه هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن مرا بکنکشی تو گفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش باو کدای قاآن می پیوست

خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان و قراجارنویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت و چندگاهی پادشاهی او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت الوس جغتای را معمور ساخت نظم

درآمد دگر آب دولت بجو

جهاندار شاهی که از عدل او

شب فتنه را عهد او صبح بود.

خللهای پیشین تدارک نمود

### ذکر قزان سلطان خان

قزان سلطان ولد بیسور بن اور کتمور بن بوقاتیمور بن بوری بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمائیه موافق قوی ئیل بر تخت سلطنت صعود نمود و لواء ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امراء و نوئیان را برانداخت و از هر کس اندک جریمه در وجود آمد مصراع مطموره خاک سرزنش ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می نمودند و مهابتش بمتابه که مقربان و انجکیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان می رسیدند سجدهات شکر الهی بجا می آوردند و نذر و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعظم امراء برلاس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن سالی سرایرا معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشگر فراوان بجانب مخالفان نهضت کرد و در شهور سنه ست و اربعین سبعمائیه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان دارو

و گیر تیری بچشم امیر قرغن قزان رسیده سلطان را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشگریانش روی بچراگاه عدم آورد و امیر قرغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسروقتش شتافت و باز میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه روی نموده در این جنک قران سلطان بقتل رسید و امیر قرغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بر مفارق بازماندگان قزان سلطان مبسوط گردانید و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراء النهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بود و بعد از قتل قزان سلطان امیر قرغن دانشمند چه را که نسبش باو کدای قاآن میرسد بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمند چه خان بگذشت امیر قرغن او را نیز کشته بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدواغول بن دوخان بود و در ایام دولت او امیر قرغن بساط عدل و کرم گسترده بدانه انعام و احسان مرغ دل طوایف انسانرا صید نمود و در سنه ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قرغن را در حباله نکاح داشت نسبت بامیر قرغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعضی شهادت رساند و بطرف قندز گریخته یکی از مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردید و در بلده قندز بوی رسیده بضرع شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دوستکام بازگشته علم حسن عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیر قرغن امیرزاده عبد الله قایم مقام پدر شد سمرقند را دار الملک خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت او را بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبد الله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر بیسو تیمور بن ابوکان بن دواخان بود و در ایام دولت امیرزاده عبد الله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفان امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسومنکا بن قراجار نویان بود لشگری درهم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و امیرزاده عبد الله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمور شاه و عبد الله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سایر دیار ماوراء النهر را بحیز تسخیر درآورده لواء پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت سروقدان سیم اندام افراط می نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجاییوگا سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شرغان بودند

لواء استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر بیسوری لشگری جمع آورده و پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می نگاشتند.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۳

### ذکر توغلقتیمور خان

بعد از شهادت امیر قزغن توغلقتیمور بن ایملخواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراء النهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امراء سرکش را بحیز اطاعت در آورد و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بار گشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره پایمال فتنه شدند بنابراین توغلقتیمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشگر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل رسانیده پسر خود الیاس خواجه خانرا بحکومت ماوراء النهر بازداشت و رایت معاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن توغلقتیمور خان بعد از مراجعت پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بر وی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمر الدین دو غلات رشته حیاتش را از هم بگسیخت عادل سلطان محمد بن پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بفراغت بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب جکا انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود سیورغتمش خان بن دانشمند چه خان حضرت صاحب قران در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع گردانید سورغتمش خان را باآنکه از نسل او کدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان



در شهر سینه ست و ثمان مایه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی.

ذکر طبقه از اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته‌اند و همت امور سلطنت و استقلال گماشته‌اند

طایفه از چنگیز خان که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته‌اند هفده نفر بوده‌اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده‌اند و هشت کس دیگر اختیار و استقلال نداشته‌اند و بموجب تعیین و تبعیت امراء خود را پادشاه و فرمان‌روا

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۴

می‌پنداشته‌اند و اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان است و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان او را بسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت برادر خویش منکوقاآن فی شهر ذیحجه سنه ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان و خمسین و سبعمائه رخت بقا بباد فنا داد پس زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می‌یابد و هو الموفق و المعین

گفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

شهریاران مالک سخن‌وری و شهنسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات آراسته‌اند که چون منکوقاآن بن تولی خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تابجونویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تابجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بیایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت امیر عرضه داشت کرد و همدران ایام قاضی القضاء شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن‌پوش بود و در باب دفع وجود ملاحظه مبالغه بجای آورد بنابر آن منکوقاآن خاطر بر آن قرارداد که یکی از شاهزادگان را باسپاه فراوان صاحب عهده جمیع

مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت

ز توران گذر کن بایران حرام      برآور بخورشید رخشنده نام

و باید که بیمن جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر بتحت تصرف درآوری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیز خان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر کس تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربایش بگشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاده مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امراء و اعیان او را بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکو خان با خمسی از لشگر چنگیز خان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائه موافق اودئیل از اردوی قاآن بقتیول خود شتافت و ترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار خانه از منجنیق ساز و نطفانداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق توشقان نیل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل منزل گزید و مسعود بیک بلواج

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۵

که در آن زمان صاحب اختیار ماوراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام می نمود و هلاکو - خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهرکش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیش کش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب گردون اساس باهستگی طی مسافت نموده و در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکر یاس فلک التباس می شتافتند و بغایت و سیورغامیشی اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و بهنگام ظهور سپاه ریاحین و ازهار از شرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان

روی بجانب اردوی منکوقآن آورد پسر خود کرای ملک و احمد تبکیچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان بزاوله رسید کیپوقانویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عز الدین طاهر که نایبش بود هلاکو را طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سر تخت بود رفت و بعد از اداء پیغام ناصر الدین در مقام فرمان برداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت آشیان رسید بانواع الثفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل قطع و مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایاء ملاحظه سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعدة سنه اربع و خمسين و ستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحظه بتفصیل انجامید رایات حشمت و عظمت افرافته متوجه دار السلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسين و ستمائه بدار الخلافه درآمد و امراء و عیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما میهمان آنچه دست مکنت تو بدان رسد و درخور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده دو هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوان طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد ایلخان بچشم الثفات در آن اشیاء نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بکوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آنزمین را حفر نمودند حوضی مملو از تنکجات طلا یافتند که هریک صد مثقال طلا وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از

موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر اهرم و جواهر زواهر پیش خلیفه برند و او را بتناول آن اشیاء تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت بادلی چون کوره زر گران گرم آه سرد بر کشید و از بوته دیده لالی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقربا و امراء و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دوایتان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بناء حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برآید که در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم نموده فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکانین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض نمایند و چون مهم دار السلام و متوطنان آنمقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنا بر اهمی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که باولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بباروی بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را باین عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید و در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادى از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان یکسال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن عمران نهاده و شرایط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل از وی پرسید که چرا دست از پای من کشیده

داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس درنوردیدند و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و در وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره می کرد ابن عمران بر تبری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرماید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۷

ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه مضمون این مصراع را که مصراع کم گیر ز بغداد کهن بخاطر گذرانیده ابن عمران را اجازت زنبیلی داد و

او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هر چند این سخن بعدی تمام داشت اما هلاکو شحنه جهه این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع در زیر زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاهها می گشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشگری بآن کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بههدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید حکم کرد که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر ازین غبن و غصه بیمار گشته در همان چند روز در گذشت

### ذکر مراجعت هلاکو خان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمائه سلطان بدر الدین لؤلؤ که سبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنگی ابن آقسنقر بود مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید و بنابر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت

بموصل تافت و بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاده حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایاء آل ایوب گذشت حکومت می کردند و و ایشان ایلچیان ایلخانرا بر وفق مدعا بازنگردانیدند بنابر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاد و پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن ازین یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشور گشای گردانی و بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین مینکرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و تسعمائه بصوب مقصد نهضت نموده و چون بدیار بکر رسید پسر خود یثمت را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش بروحا رفته

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۸

و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجننگ فتح نموده در قتل و غارت از خود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرمود و دیگر دروازه‌های اطراف شهر را بر امر او نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و باندک زمانی از باب العراق بشهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده ضیاع و محترفه را اسیر گرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگره تسخیر حصار حازم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره و محاربه کرده کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشگریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم می‌نمائیم فخر الدین ساقی شخصی بود که بان مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکو خان قیام می‌نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته و عهد و پیمان درمیان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و و هلاکو خان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی

اطفال شیرخواره و کودکان گهواره را بقتل آوردند و هیچکس از آنجماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگر که در آن فن ماهر بودند آنگاه ایلخان فخرالدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلییان از فخرالدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه اهل قلاع و بقاع مذکوره و قوف یافتند اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفه از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کبوقانویان را نامزد ضبط دارالملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کبوقا شتافتند و ملتسمات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقا آن رسانید و هلاکو خان محزون گشته بجانب آذربایجان بازگردید و کبوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قودوز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر سیف الدین قودوز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

### ذکر تخریب میافارقین و واردین بسبب استیلاء مغولان بر خشم و کین

چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۹۹

جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خور شاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را نخست بامان مطمئن گردانیدید و آخر الامر بی جهتی بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده‌ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم از این چهار دیوار بیرون نیام و چون این پیغام به یشموت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه موجود است از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد و المنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نگردانم آنچه ضرورت دارید بستانید و در

محافظه این بلده از خود بتقصیر راضی نشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته متشمر پیکار لشگر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنک کردند و هرروز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نائره قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی از مغولان را میسوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت ظاهر می گردانیدند که داستان شجاعت رستم‌دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجیقی بود که بزخم سنک او رخنه در بناء زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجیق بدر الدین لولو را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون آن شخص باردوی یشموت رسید منجیقی در برابر منجیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجیق گشاد داده هر دو سنک در فضاء هوا بهم بازخورده ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حداقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه قضیه میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسبان خوردند و بعضی از اقویا از گوشت ضعفاء بنی نوع تغذی میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد مفلوک در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده ارقیونویانرا نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دست و گردن بسته باردو رساند و سایر مردم را به تیغ کین بگذارند و ارقیو بشهر درآمده آن دو جوان جلادت‌نشان چون حال نوعی دیگر دیدند بر بام خانه برآمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغول نموده روزگار میگذرانید و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان بمیافارقین و اعمال و مضافات آن را بسان سایر بلدان ویران کردند روی بصوب ماروین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور



گردانید و در باب تسخیر ماردین و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داد و بایشموت صلح کرده ابواب شهر بازگشاد و قول ثانی آنکه چون امراء ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت و ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر ترتیب ساخته والی ماردین گردانید.

### ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او بر دست مغولان ظالم جاهل

چون عمر بدر الدین لؤلؤ به نود و شش سال رسید از این جمله قرب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید و بقول امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسين و ستمائه وفات یافت و بروایه روضه الصفا فی سنه تسع و خمسين و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدرار عنایت و التفات دید آنگاه با هزار سوار بمقرعز خود مراجعت نمود تا خزاین و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده بامراء آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق و شوارع نماید تا اگر ملک صالح بار دیگر پای در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سند اغونویانرا با لشگری بی کران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنک آورد و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود بنای ونوش اشتغال می نمود بیک بار آواز کور که و کوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن سنداغو خبر یافته در دروازه ها بر بست و ابواب خزاین گشاده لشگر شول و کرد و ترکمانرا که در شهر بودند بمال بیقیاس خوشنود ساخت و سنداغو آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشگر مغول بیالای سور برآمدند و موصلیان ایشانرا در میان گرفته همه را کشتند و سرهاء کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت جسورتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدرار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت یکی از امراء عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجان رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که

هیچ دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجرار رسیده‌اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر غلط کرده بر منجیق مغولان نشست و استاد منجیقی کبوتر را گرفته و نامه را از بال او باز کرده نزد سنداغو برد و سند این معنی را از علامات فتح و ظفر دانسته

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۱

علی الفور یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجرار رسیده منقسم سه قسم شدند و در کمین گاه نشستند و در وقت وصول لشکر شام بیکبار بیرون تاخته باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمد و بادی صعب جنبیده چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامه‌های آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم برایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندقار بمدد می‌آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازه بیرون خرامیدند و مغولان ایشانرا در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو فرستاد و امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان بردند هلاکو خان چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اعضایش را در دنبه گرفتند و نمدی بر وی پیچیده بر سن محکم بستند و در آفتاب انداختند و گاهی اندک غذائی بوی میدادند و پس از چند روز آن دنبه مستحیل بکرمان شده اعضاء ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانه موصل بضرب تیغ جان گسل دو نیم زدند و هر نیمه او را در یک جانب رودخانه بیاویختند لامرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه

### گفتگو در بیان مخالفت هولاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول

چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرموده برادر بزرگتر خود باتو در باب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهرگونه

محکمات مشوش اوقاتش گشته بر وی تفوق میجست هلاکو ازین معنی به تنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند بر که افاست و من اینی اما از بس که طریق عنف مسلوک داشت و همواره مرا تکلیفات نامناسب می نماید بعد ازین باوی قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع بر که خان رسیده بر آشفست و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانانرا با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت اقاوینی بگشت اگر خدای جاوید تایید دهد خون بی گناهان را از وی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتاراغول را که خویش بر که خان بود متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر بر که شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و توقای را که لشگرکش او بود و با توتار قرابتی داشت با

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۲

سی هزار سوار در مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت قبچاق واقف گشته در شوال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون نویانرا برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه توقای برو تاخت و از اعیان امراء سلطان جوق را با بسیاری از دلیران ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شرتوقای گردانید و اباتای درزی حجه سنه مذکوره در یک فرسخی شایران خود را بر سپاه بر که خان زد و درین نوبت توقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه سته عشر و ستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی گذشته عازم رزم بر که خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدر بند شیروان رسیده گروهی از مردم یاغی برزیر دربنددید و لشگریان ایران بزخم پیکان ایشانرا براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاده ایرانیان دست بقتل عام بر آوردند و در غره صفر از توقای و سپاه بر که خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح استعجال عازم دشت قبچاق گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل الوس بر که خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم سپاهی سیاهی ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را گذاشته لاجرم بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلغذار و سیمبران ماه رخسار دست در آغوش کرده بنای و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک

ناگاه بر که خان با لشگری چون مور و ملخ بی پایان در آن پهن دشت پیدا گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب اباقا خان و امراء بمقابله و مقاتله قیام نموده بر که خان غالب آمد و ترکمان ایلخانیه ترک محاربه کرده بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین چشم زخم حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام بر که خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اودئیل روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطباء مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید و در آن لیالی ذوذوا به مهیب هرشب پدید میآمد و بعد از چند شب که آن ذوذوا به غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود فرمود امراء و ارکان دولت جهت مدفنش سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر بانواع زیب و زیور آراسته بآن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت جدائی متألّم نگردد زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بیحاصل می گماشتند و آن را سبب مسرت و حضور اموات خود می پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید **قطعه**

چون هلاکو ز مراغه بزمستان گه شد      کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر

سال

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۳

بر ششصد و شصت و سه شب و یکشنبه      که شب نوزدهم بدر ربیع الاخر -

مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و هلاکو خان چهارده پسر داشت اول اباقا خان از سونجین خاتون که از قوم سولدوز بود دوم جومغور از کویل خاتون بنت تورایکجی گورکان از قبیله اویرات سوم یشموت که مادرش قمائی بود بوقاجین ایکجی نام چهارم مکسین که از قوبوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در

خوردسالی بعلت استرخاء مثانه از عالم انتقال نموده پنجم طراقای و مادرش او نیز قما بود و بورقجین نام داشت ششم بتشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم نکودار که ایضا از قوبوی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش اربقاق ایکجی بود بنت تنکر گورکان نهم قنقریای که مادرش کنیزک ختائیه بود نام او اجوجه ایکجی دهم بیسودار که مادر سجین بود از قوم کورلوت یازدهم منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون بود بنت تورایلجی گورکان دوازدهم هولاجو که مادرش ایل ایکاچی بود از قوم قنقرات سیزدهم شیواجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغا تیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت و از این جمله آباقا خان و تکودار بسلطنت رسیدند.

## گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از حال وزراء و عمال آن سالک مسالک طریق جهانبانی

چون منکوقاآن بجدوت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع ماثر بر حل بعضی از اشکال اقلیدس می گماشته هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار می گذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران میفرستاد باوی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دژ خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنابر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان فرمود و خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهت ببناء رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج علیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هرکس و هرچیز که در بایست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع ببناء رصدخانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل و دوایر موهومه و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد بر

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۴

وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از نقبه قبه بالا بر سطح عتبه میافتاد و درج و دقائق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم می‌گشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعة و طول ایام و عرض بلد و هیأت جزایر و بحار چنان روشن و مبرهن گردید که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوت فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطعی رسیده اجل موعود از مرصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آله تاق قصری رفیع ساخت و در حوالی آران و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقا خان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار آران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع فرمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین تپکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم بر که خان بود در منزل شایران جمعی از مقرران نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو پیرشش آن یرغو فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب قلم و ملاذ ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد بیرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده حاویان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و اباعن جد مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند و جد نامدارش که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین مینکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می‌نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در

ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور السعی و الاثر در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده در باب عدل و کرم بر روی روزگار خلاق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظه دین متین و تقویت شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۵

کمال و ارباب فضل افضال لحظه فارغ نه نشست و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقا خان تافت درباره آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلوات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات صحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچه آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوا در چمن اقبال شگفته گردید امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی مهر از سر ایضاء فضلاء و قصد جفای علماء به تمامی در گذشت بیت

#### جفاء خار محنت بر سر آمد

#### نهال باغ دولت در بر آمد

و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید در زمین نجف نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جاری فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش می کردند اما خواجه شرف الدین هارون بر برادر سبقت گرفته در صنوف علوم باهر و در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المومن تعلیم گرفته

آنجناب رساله شرفیه بنام نامی او تألیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقا خان در خطه اصفهان رأیت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض لواء حشمت ایشان خواهد تافت انشاء الله تعالی.

### ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

از جمله مواهب سنی و عطایا جلیله که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتأخرین افتخار الحکماء العظام و استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الدین الطوسی در آن عصر بود و با وی مصاحبت می نمود کتبت آنجناب ابو جعفر است و نامش محمد ابن حسن و خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت و آن جناب در تمامی اقسام حکمت بر حکماء و اعصار و علماء ادوار رتبه تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و وحدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعه میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۶

قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامه عالیمدار گشاده آن جناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تألیف نمود و قصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده بیغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت موافق مزاج نازک نیافتاده بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات فرمود از این اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خرد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین نازنین رسید خواجه را حبس فرمود و در وقتی که نزد علاء الدین محمد بقلعه الموت نامیون درمی رفت آنجناب را همراه برده باو سپرد بنابراین علامه زمان چندگاه بحبس ضروره در میان ملاحظه اقامت نموده و چون اساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه مغول درهم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و



باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص و مقربان منتظم شده و بنابر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغدادیان بدانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح اشارت و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و معینیه و هیأت و اوصاف الاشراف در سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخان مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علماء و فضلاء مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که **قطعه**

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل  
یگانه که چو او مادر زمانه نژاد  
بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحججه  
بروز هیجدهم در گذشت در بغداد

در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطرافشان جهه او آغاز حفر قبر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوسته که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود پسرش طاهر بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود و العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین از قبل او بسر میبرد و در مدح او اشعار آبدار میسرود در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر استیلاء هلاکو خان بر بغداد در مصاحبت سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید **قطعه**

نه از آن داشت قضا مرگ وی اندر  
تاخیر  
یک در تیه ضلالت نه چنان گم  
گشتست  
که برید اجلش می ننماید تعجیل -  
که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل

و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۷

تاثیر نموده چهل نوبت سوره انعام خواند و بر اثر الدین نفرین کرد و همدر آن نزدیکی به تیر بیداد چرخ اثر در گذشت و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصه گنبد دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس در وقوف بر شعبات اصول مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده و نیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکو خان رسانیده و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان شتافت وزیر صافی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رساله شرفیه پرداخت و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو - خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را سلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک ازین حالات بوقوع نه پیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بر خونریزی آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان پیش ازین کشته اند نه آفتاب منکسف شد و نه قمر منکسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکاء ستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور نه پیوندد او را بکشد و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمائه حسام الدین به تیغ مغولان پرخشم و کین گشته شد و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم

و کمال از فضلاء زمان گوی مسابقت می‌ربود و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی می‌کرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط امتداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تزیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح؟؟؟ ساخته شمسیه نام فرمود و شرح کشف و حکمت عین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف؟؟؟؟؟

الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محی الدین اخلاطی نیز باهلاکو خان معاصر بودند و در وقت بناء رصد خواجه نصیر الدین را امداد می‌نمودند و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکو خان صدر الدین ساوجی است و او بحدت ذهن سلیم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۸

و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی یکجزو کتابت را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکو خان در شام مقیم بود بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست و دیگری از آنجمله محی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بود و در میدان علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب السبق می‌ربود بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع اتفاق افتاده بر السنه و افواه مذکور.

### ذکر اباقا خان بن هلاکو خان

در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو خان بجهان جاودان شتافت اباقا خان در قشلاق مازندران بود امراء و ارکان دولت مانند ایلکانویان و سونجاق بهادر و غیرهما مسرعان بطلب او فرستادند و اباقا خان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت رسم تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکور موافق اودئیل باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان در موضع جغان ناور از حدود براهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشئید قواعد مرحمت پرداخته در ایام دولت او

سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را برادر خویش تبشئین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاء الدین عطاء ملک بهمان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقا خان شاهزاده نوقای بفرمان بر که خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقا خان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد و در اثناء داروگیر تیری بچشم نوقای رسید و هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون بر که خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقا خان نیز باسپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرموده بعد از روزی چند بر که خان بجانب تنلیش رفته بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر شهرستان بدن کوتاه کرده در گذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه درنوشتند و سر خود گرفته پهای استعجال متوجه دشت گشتند در ذی حجه سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراه بر وجهی که سابقا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۰۹

مسطور شد میان اباقا خان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقا خان بدستور پیشین بتشین را در خراسان حاکم گردانید و سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ٹیل ارغون اقا که قرب سی سال بفرمان چنگیز خانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه ششصد و هفتاد و نه اباقاخان برادر خود منکو تیمور اغول را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکو تیمور باسپاهی پرتهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکوره او را باسلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهورست بالغی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافت و بروایتی منکو تیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکو تیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته در همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقا خان در دار

السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ عشرين ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود

### ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان.

خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی وصت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقا خان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بار گران بشکست و در اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعده چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا بجریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها بر باد داده مال و جان مسلمانان را هباء منثور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از حیز قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت و باز شرار خشم و آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت رنود و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقادش گشتند که زیاده از آن متصور نتوان بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث و زراعت بوکیل سیاستش میسپردند و اگرچه جنسی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینه و رونده از وهم مهابتش دست

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۰

بدان جانب دراز نمیکردند محافظت محلات و اسواق اصفهان را بر رؤساء و سپهسالاران مفوض گردانیدی و دکانداران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی و آسیبی بامتعہ ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهاء آن همانجا گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده روی

بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید همان ساعت عسس از در همان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیک‌پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نمای و نیک‌پی شرایط احتیاط بجای آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هشیار بود و دیده‌بان عزمش از شرفات حصار اطراف و جوانب اسواق و محلات را ملاحظه می‌نمود و فلان شخص در مقام حراس تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده عمله حواس ظاهری او را از اعمال معهود معزول میداشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمودند شحنة قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده‌اند اما این عزیز کما ینبغی بلوازم مهم خود قیام می‌نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می‌یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهت آنست که نیک‌پی را که در تاریکی شب دزدیده بسروقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که در این وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دل‌سوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نمود و وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین اصلاً متنبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود درنگذشت **مصراع**

### پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را

آخر الامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی در پیوسته و عروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود **قطعه**

فغان ز گردش این جان فکار جور

سرشت

که گوهری که بسی سال سفت خود

فغان ز آفت این رنج‌ساز راحت‌سوز

که صورتی که بعمری نگاشت خود

## بسترد

## بشکست

در روضه الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوه سیاست عقوبت سعی تمام و مبالغه لا کلام داشت باضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرموده هرگز در باب تعظیم فضلا و عقلا و علما دقیقه محمل و نامرعی نمیگذاشت اوقات

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۱

خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صنفه بار بنشستی آنگاه با طایفه از اصداقا و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهمام ملک و مال و استکشاف احوال تغافل نمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قره العین خویش محزون شده این رباعی در سلک نظم کشیده رباعی

بازار زمانه را بها یکمویت

فرزند محمد ای فلک هندویت

خم گشت چو ابروی بتان بی رویت.

تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه  
شمس الدین محمد بحدود وبال

در گلشن سپهر بد مهر کل دولت بدست که افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش نشکست و در  
عشرتخانه عالم پر بهانه پیمانہ اقبال بکام که رسید که از درد سر خمار دلش نخست مثنوی

کازار نیافت از خزانی

سرسبز نگشت بوستانی

کآخر تبری نخورد برپای

سروی بیچمن نخاست از جای

هر شمع مراد را گدازیست

هرناز زمانه را نیازیست

کش نیست ز پی شب سیاهی

در دهر کجاست صبحگاهی

مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و آباآقا خان چند سال در کمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب لقب بر روی روزگار برادرش خواجه عطاء الملک برگشود تفصیل این اجمال آن که مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود و در سلک وزیر زادگان یزد انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار کرده چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شده نقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت به مجد الملک مغشوش گشت و بفساد و حرمان روزگار میکذرانید و نزد امراء تردد نموده اساس معرفت مستحکم میگردانید در اثناء آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطاء الملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار ببعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض آباقا خان رسانید که مجد الدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوان است بنا بر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۲

اشارت و است صواب اخوین بامصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذاء بسیار نمودند تا بمدعاء مجد الملک اقرار نماید و چون این سخن کذب محض و افتراء صریح بود مجد الدین مقرر نیامد و پادشاه او را بصاحب سعید سپرد جناب صاحبی چون عناد مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی کرامند نزد وی فرستاد مجد الملک بنا بر آنکه همچنان بهتانی گفته بود بمجرد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که آباآقا خان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت



پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال اینمقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوان است که بر سیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد مینوشد و برادرش عظاملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهه خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان مرا بر تبت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر و گله و رمه قرب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه دانسته که مرا بر معایش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی کرامند بطریقه رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقا خان بر زبان آورد که حالا بافشاء این سر مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی ازین قیل و قال در وقتی که صاحب دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بیواسطه سخنان مذکور را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بد مزاج شد و مجد الملک را هم در آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک و خرابی و آبادانی بلاد هر دیار استفسار فرمود و بعبارت روشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمع و خرج قلم رو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل ننماید و علاوه این احکام پایزه سرشیز که پیش از این بهیچیک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وی افتاد شبنم صفت از حسیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و او غلامان پریوش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروه آسمان و ایوان کیوان برافراخت و جهت استحضار و کلا و نواب صاحب دیوان

که در تبریز بودند ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود  
رباعی

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن      یا غرقه شدن یا گهری آوردن  
خصمی تو بس قویست خواهم کردن      یا سرخ کنم روی بدان یا گردن  
و چون آن رقعہ بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید رباعی  
یرغو بر شاه چون نشاید بردن      پس غصه روزگار باید خوردن  
این کار که پای در میانش داری      هم سرخ کنی روی بدان هم گردن

القصه چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت بیارگاه آباقا خان در آمد پادشاه بزبان عتاب  
گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته پدر ما را کوچ دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون  
تخت سلطنت بوجود ما تزئین گرفت بیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال  
جمع ممالک محروسه را برای و رؤیت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که  
تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بشمار ضمیر  
صاحب دیوان که جام جهان‌نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و  
مجال تکذیب را محال دانسته بتلقین ملهم سعادت و تائید مرشد عقل و هدایت فسیح جنان و  
فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان‌ومان فدای جان خان باد و وفور نعم و  
ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیا گستر را نابود که تواند  
انگاشت هر آینه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و  
بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه  
امروز در تحت تصرفست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آماء و عبید نواله از  
خوان انعام پادشاه است و هر چه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده از صمیم القلب بآن  
همراه است بیت

خواه صلائی خوف ده خواه بشارت

هر چه بود مراد تو هست مراد من همان

امان

هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبامیان خدمت بسته زبان دعا گشاید بیت

تا جام اجل در ندهد ساقی عمر دست من و دامان تو تا باقی عمر

آباقا خان سخن دان چون سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نثار از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجادات شکر بجای آورده بایفاء ندور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاد و از تجدید عنایت آباقا خان اعلام فرمود و رقعہ را که در آن باب برادر خود عطا ملک نوشته مصدر باین آیه ساخت که (یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین) و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد بیت

کاندر دل تنگ من جز دوست

نمی گنجد

امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن

در روضه الصفا مسطور است که صاحب سعید

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۴

هر چند از سخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد آنجناب همچنان بجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت آباقا خان لحظه تقاعد نمی نمود روزی آباقا خان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرمود و فرمود که بمشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسمست هر دو پهلوی یکدیگر زانو زدند آباقا خان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فروتر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کند که روزی در اثناء مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده آباقا خان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کورت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنابر نص کلام

حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسر کار و لقمه بصاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و اباقا خان گفت این تازیکی عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و در خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کارد از چشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیری نکرد و در غمزد سعایت برادرش علاء الدین عظاملک سعی نمودن گرفت و نایب او مجد الدین اثیر را بفریفت تا در برابر صاحب علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقا خان باخذ و قید عطا ملک صادر گشت و چون خواجه شمس الدین محمد تازکی آن مهم مشاهده نمود برادر پیغام داد که هرچه مقرران گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ سیصد تومان متقبل شد که فرود آورد مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال در گرد بغداد میگردانیدند و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بهاء تسلیم نمود و اعداء بمجرد مطالعه اکتفا نکرده صاحب را بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقا خان در همدان بود مجد الملک از غایت اختیار و اعتبار کس بیغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را بار دو آرند و محصلان او را با بند گران همراه داشته متوجه گشتند اما در آن اثنا اباقا خان فوت شده ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد.

### ذکر وفات اباقا خان

در روضه الصفا مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکو تیمور بن هلاکو خان از دست برد لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقا خان در سنجار بود و بعد از استماع آن خبر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۵

عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعدة سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهار شنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرمود و بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب مدام عارضه قوی بر مزاجش طاری

گشت و ضعف و قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرمود و بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او آمده بانک کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیده در آن حین پادشاهرا غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب تهی ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسیم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قریلتای کرده نقش اطاعت تکویدار بن هلاکو بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقا خان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبہ سلطنت رسیدند.

### ذکر بعضی از اکابر زمان اباقا خان

از جمله اجله مشایخ عظام و اعظام عرفا لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با آباقا خان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و ما در شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بود بولد دخترزاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنا بر خوابی که دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاد و آنجناب در صفر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهجده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرين و ستمائه آنجناب را پسری متولد شده آن مولود عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند مولانا بهاء الدین محمد با اولاد عظام از لارنده بقونیه رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ بر سید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده و در خامس جمادی آلاخری سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بر وی نماز کرد و از مولانا جلال الدین رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر و سبعمایه بجنات عدن

شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی دیوان و غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد را نیز بر وزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آنزمان دیگری جامع سعادات دنیوی و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میر بود و مولانا قطب-الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر سببی شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او را نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحه الكتاب و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آنزمان شیخ محمد کجوجانی است و کجوجان قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام اباقا خان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و رسایل دیگر از وی حکایات نقل نمود و شیخ اوحد الدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابراین وقتی شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب میبینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس سر دنبال نداری چرا بر آسمان نمی بینی نقلست که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاک باز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که به مشاهده صورت بغایت مقید بوده

رباعی

زان مینگرم بچشم سر در صورت      زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورتست و ما در صوریم      معنی نتوان دید مگر در صورت

و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات بلاغت آئین شیخ اوحد الدین است و از آن جمله دیگری شیخ عز الدین نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علماء زمان اباقا خان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و آن جناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بود و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود بر مزاج او

مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان می نگاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکو خان درآمد و ایلخان بنا بر آنکه در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد ناتمام نمی ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش همچین مغول ناعتمادی مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل نمیکردم و از روی جد آن سخن بر زبان می آوردم از جمله مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۷

و نکات و دقایق آن کتاب افادت انتساب بر السنه اطباء عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن ابخبر بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود و او در سنه اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جمله شعراء زمان اباقا خان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده

نظم

ندارد عهد تو هیچ استواری

بدیدم خود سر و صلح نداری

ز ما جز خوی نرم و سازگاری

ز تو جز سرکشی کاری نیاید

و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطن اسم محله ایست از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقا خان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که رباعی

محبوب خلایق همه اوقاتی

ای زرتوئی آنکه جامع لذاتی

ستار عیوب و قاضی الحاجاتی

بی شک نه خدائی تو و لیکن چو خدا

دیگری از شعراء زمان اباقا خان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آثار بسیار است از آنجمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات اینست که مطلع

وین شیوه مراست لا یزالی

من مستم و رند و لا ابالی

و بند ترجیع اینکه

بی یار چرا اقرار گیرم

برخیزم و دست یار گیرم

و دیگری از شعراء آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقا خان چند گاه حاکم دیار بکر بود و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظهیریت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که

رباعی

دادی بمختی نه مردی نه زنی

شاهای سندی کشورت از همچو منی

پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی

زین کار چو آفتاب روشن گردید

و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج میبخت در آن اثنا بزبان مطایبه می گفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی

هشدار که با عماد لر میگوئی

هر چند سخنهای چو در میگوئی

ای کون زنت فراخ پر میگوئی

عیب تو همین است که اندر شطرنج

و دیگری از آن جمله فاضلی است سخنور مشهور بمجد همگر و او سرآمد افاضل زمان خود بود و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحه خود را که بغایت مسنه بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسیده یکی از تلامذه مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلید مجد گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده



مسطور است که در زمان اباقا خان میان فضلاء کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند قطعه

ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل  
ماه خجسته منظر و خورشید انوری  
جمعی ز ناقدان سخن گفته ظهیر  
ترجیح مینهند بر اشعار انوری  
جمعی دگر بر این سخن انکار میکنند  
فی الجملة در محل نزا عندو داوری  
رجحان یکطرف تو بدیشان نما که  
زیر نگین طبع تو ملک سخنوری  
هست

همگر در جواب نوشت که قطعه

جمعی ز اهل خطه کاشان که برده اند  
کردند بحث در سخن منشیان نظم  
در انوری مناظره شأن رفت و در ظهیر  
تا خود که سفت به درر دری دری  
از آب فاریاب یکی عرضه داد در  
تا مر کراست پایه برتر ز شاعری  
ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر  
در خاک خاوران دگری زر جعفری  
انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه  
تفضیل مینمود یکی حور بر پری  
در کان طبع آن چو بگشتم کران کران  
من بنده را گزید نظرشان بدآوری  
شعر یکی تر آمد چون در شاهوار  
در قعر بحر این چو نمودم شناوری  
شعر ظهیر اگر چه سر آمد ز جنس نظم  
نظم دگر بر آمد چون مهر خاوری  
بر اوج مشتری برسد تیر نظم او  
با طرز انوری نزن دلاف همسری  
طبع رطب اگر چه لذیذ است خوش  
خاصه گه ثناگری و مدح گستری  
مذاق  
کی به بود بخاصیت از قند عسکری  
بید ارچه سبز و نغز و لطیف است و  
چون در چمن بجلوه کند بید عرعری  
آبدار  
پهلوی کجا زند به بهی با گل طری  
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ

اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن  
گر تو مقلد سخن مجد همگری  
زاد این نتیجه نیمشب از آخر رجب  
در خاو عین و دال ز هجر پیمبری

و دیگری از آنجمله امامی هروی است و هو ابو عبد الله محمد ابن ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم می نمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جمله منظومات اوست قطعه

ای سالک مسالک فکرت درین سؤال  
معدور نیستی بحقیقت چو بنگری  
تمیز را ز بهر تناسب در این دو طور  
هیچ احتیاج نیست باین شرح گستری  
کین معجز است و ان سحر این شمع و  
این ماه و آن ستاره این حور و آن پری  
آن چراغ

#### ذکر تکودار بن هلاکو خان

بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاولی سنه احدی و ثمانین و ستمائه باتفاق اعظم امراء تکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان بر گشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود منشی تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام امر وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عظاملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد شیخ کمال الدین عبد الرحمن

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۱۹

الرافعی را برتبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بگماشتگان آن جناب مفوض گردانید و وظایف اطباء و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدولتیان رسانید در تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سیل بیت الله احکام بتاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و

کنایس صفت انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معاهد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امراء کافر کیش نبود با برادر سلطان احمد قنقوربای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر در اطفاء انوار ایمان و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوئان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امراء مفسد را بیاسا رسانید و پشت قنقوربای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او بازرهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثه قنقوربای بحکم ارغون خان بن اباقا خان فی شهرور سنه ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود.

### گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمد بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعه ضمیر نیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلیچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطاملک را بار دو آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایره بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک خاست و چون میداند که من بر آن سر وقوف یافته ام قصد سر من دارد سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشت و بنابر آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و ایضا یرلیغ نافذ گشت که آنچه در زمان اباقا خان بزجر از علاء الدین عطاملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملک بسمع اشرف اعلا رسانید که هر نعمتی که ما برادران در مدت ملازمت یافته ایم از فواضل صدمات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه را درین قریلتای ایثار میکنم و اشارت نمود تا آن اموال بیقیاس را که باورد کرده بودند حضار

درگاه پادشاه از یکدیگر بر بودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام پیرشش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه و اقمشه مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامقرر بران نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قمان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غسل آن را مجد الملک بیاشامد تا نتیجه سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را از شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتست و گناه مجد الملک به ثبوت پیوست اما سونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بیعادت او رفت و مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدیر در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرونگذاشت و در روزگار اعتبار مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هرآینه باز عالمی را در سرپنجه ظلم و شکنجه جور گرفتار پسند و فرصت فوت نباید ساخت و بناء حیات دشمن را از بنیاد برانداخت **بیت**

**سنگ در دست و مار بر سر سنگ**                      **نه ز دانش بود فسوس و درنگ**

آنگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را ز مجلس بیرون آوردند و بیک طرفه العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضا او را بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود **بیت**

**میخواست که او دست رساند بعراق**                      **دستش نرسید لیک دستش برسد**

نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیه مجد الملک انشا کرد **رباعی**

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی

جوینده ملک و مال و توفیر شدی

اعضاء تو هریکی گرفت اقلیمی

فی الجملة بیکهفته جهانگیر شدی

القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطا ملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیه عمر در گوشه منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد را با هر چه از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۱

اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده باو عنایت نموده از بنیاد برانداخت هرآینه در مذهب مروت و شریعت فتوت رد فرموده و منع آن جایز نبود بنابراین از اعتناق آن امر خطیر و خطیب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده روزی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل و عادل را از تخت بخت بر تخته هلاک انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذیحجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم امر تعزیت قیام نمود **قطعه**

علاء دولت و دین آن وزیری

که حاکم بود اندر ملک بغداد

چو مخفی گشت زیر پرده خاک

خفا از سال تاریخش خبر داد

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

در آن ایام بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون درون بعضی از شاهزادگان و امراء بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقا خان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغاچار نویان را منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین

او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی‌الیناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان باحضر او فرمان داد الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جاده موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت و الیناق مبانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد و پایه سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد و صاحب دیوان بر مواضع شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت را از فضای سینه برکنده متفق گردید و چون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی را بدرگاه سلطان فرستاد و قصه تقریر مجد الملک و اشتعال نایره غضب اباقا خان و رجعت کوب دولت صاحب دیوان یاد داد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود از نقد و جنس و ضیاع و عقار هرچه در قبضه تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد و هروقت فرمان شود هرگاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد بی‌مجال تأخیر و اهمال سپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح یراق دیده تبکچیان از حقیقت حال

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۲

بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد و جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیظه کفایت و توفیر می‌آرد اگر او از درگاه عالم پناه عیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و صدد اختلال می‌آید و برسول نامه مطلقا التفات نفرمود و جوشی قرین ناخوشی بآستانه ارغون مراجعت نمود و اینحکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده‌پوشی درگذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات بازدارند و بنابر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشته و عراقیان هراسان گشته هر کس از و کلا صاحب دیوان آنچه در قبضه اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده باز گذاشت و ارغون بجانب دار

السلام بغداد خرامید و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوایل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد شرقی گشت و بسرعت تندباد و داعیه فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت در این اندیشه که سریر سلطنت پایدار را از قبضه اقتدار عم نامدار بچه تدبیر بیرون آرد و شب و روز درین فکرت جانسوز بقرار که سلطان احمد را از این میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار ما محل جلوس سلطانی را میشاید هر آینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاوینی تابد و الا بعد الیوم بیت

### مرا تخت زین باشد و تاج ترک قبا جوشن و دل نهاده بمرک

سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملک مألوف ارغون خطه خراسان است و ما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته‌ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگر اضافه نمائیم باید که بقریلتای حاضر شود تا التماس او درجه اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان روند و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورند ایلچی باز گشته امراء قراواناس که دم از محبت ارغون میزدند مواخذ شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال آن حال از حدود تدارک در گذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت‌نشان مشغولی فرمود و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صفدر در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای آقخواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان

بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار سوار پبای آن حصار رسیده شاهزاده بغير از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهه ملاقات الیناق از قلعه پایان آمده الیناق اسبی خنک پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان خرامید و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خوجان بآستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدت دیرباز شاهزاده سرافراز را در آفتاب بازداشت آنگاه بارداد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهه سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ دادن اردوی حیات شاهزاده ارغون معین ساخت بیت

#### بیخبر زانکه نقش بند قضا در پس پرده نقش‌ها دارد

و چون سلطان از غایت خفت و طیش بخیال عشرت و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت بر بر صحیفه شاهزادگان و امرانگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته و از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که هولاجو را بخانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه هیجدهم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه مواضعه را بر نهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته و او را در پشته خانه خفته یافتند و میر علی تمغاچی از ملازمان بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل افتاد اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین



گذشته بدو رسید و از خروج ارغون و حادثه شیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه  
بعرض رسانید سلطان از اینخبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر  
خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد امرا و سرداران و انچکیان و مقربان که در ملازمتش بودند  
در هرمنزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت

بهر گامی ز کامی دور میماند      ز محنت آیتی مسطور میخواند

صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۴

گردید و بعد از آنکه ارغون از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آشب مانند بخت  
خویش بیدار بود و در آنزمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت  
جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده زبان بتهنیت بقاء زندگانی  
و وصول بمرتبہ جهانبانی گردان ساختند و بوقا جمازه سواری فرستاد تا لشگر قراوناس راه بر  
سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز  
همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت  
فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید قوتی خاتون گفت  
انسب آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمتند با خود متفق گردانی تا ببینیم  
که از پرده غیب کدام صورت رو مینماید و دو سه روزی حقیقت حال بر مردم اردوی قوتی خان  
در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخن بر زبان میراند و صباحی قراوقای و  
شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافت از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام  
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهت سرانجام آذوق و  
ما یحتاج لشگر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز  
برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امراء ارغون را  
پادشاهی برداشته‌اند و مهم عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس  
میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاهی  
بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراوناس در اردو ریخته  
صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قراوقا و

شیکتور سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بر وی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را ببینند دست و پای افشاندند لفظ مریو بر زبان رانند ارغون در امرا نگریسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته لواء عشرت بر افراشت بیت

نه گوش دهر شنید و نه چشم دولت

دید

چنین عجایب حالی بسالهای دراز

و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمیگردد بی توقف و تأخیر سلطان احمد را باولاد قنقور بای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمائه پشت او را بقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه

که بود سرور جانان خطه ایران

سپهر عدل تکودار مشتری دیدار

نمود سال شکستن ظهور از لب خان

زدست برد قضا پشت او شکست و

لیک

و از احمد خان سه پسر ماند قبلانجی و ارسلانجی از ارمنه خاتون و بوقاجی از این قور قوچین و از این پسران هیچیک بسطنت نرسیدند.

ذکر ارغون خان بن اباقا خان

هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امراء برخلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بیادشاهی بردارند اما در آن اوان که

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۵

ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلص فرستاد و باردو رفت خواتین امر او شاهزادگانیکه در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را روز بیست و هفتم جمادی الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در منزل آب شور از حدود بوزیغاج بر تخت خانی نشاندند ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت

## گهی بربط زدند و گاه طنبور

## گهی مستان بدند و گاه مخمور

و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور بازپرداخت مطایب اموال اشراف و اعیان را از عطایا خویش گرانبار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجد و ریاحن زندگانی و مرتبت اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانچه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر شاهزادگان را بلطف و عنف در رقبه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود برتبت تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنام حیاتش درهم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود.

## گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع

### سلطنت ارغون خان

چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند و اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را از این غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوته ایذاء عذاب نتوان گذاخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب رسانیده اگر سپهر بد مهر بموجب عادت خویش آغاز بی وفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامن توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال بازآیم اگر نسیم عنایت از محب الطاف

پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمه ناکرده بنده در گذرد ع ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع و الاباری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثناء راه امیر خماری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقاوینی ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدانجانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایم خطایا همکنان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را پیاپی سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده و دعاء دوام دولت بادا رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب بیوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نصارت نخواهد گرفت و اگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد هرگاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امراء بی اختیار خواهد ساخت

رباعی

دشمن چو بدست آمد و فرصت داری      زنهار که از دست خودش نگذاری

ور بگذاری که دست یابد بر تو      سودی نکند ندامت و غمخواری

بناء علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که درباره پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشد و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زهر دهد ازو خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فناء وزیر پرمکر و پرتزویر قرین یکدگر است او را زنده نباید گذاشت بیت

چو قدرت یافتی بر خصم غدار

مکن تقصیر و مغزش را برون آر

بنابر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را بموقف یرغو آرند و امراء و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم گمارند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دست‌ها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که دراز راق خلائق را چرا بسته‌اند و خواطر بینوایان و و مسکینان را چون دل هنرمندان بچه جهه شکسته‌اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده‌اند یکی را صد اعتراف می‌آورم اما از تهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم

بیت

نه بر زبان گذرانیده‌ام نه بر خاطر

نه در عقیده این بنده هرگز آن بوده

است

طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده ندارد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۷

و معالی را خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سیراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دو گانه برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه برآمد که (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ) لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته و در مقام تسلیم آمده گفت ع هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دو شنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سر - پنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز همان شربت چشانید نظم

تیغی کشید بر همه این چرخ گوژپشت

کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت

چون عاقبت فناست جهان دورنک را

سهلست خوب و زشت اگر نرم یا

درشت

و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف درآوردند و اساس خیرات و بناء مبرات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هرروز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسید و اکثر آنوجه در امور خیر مصروف میگرددانید یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انما این رباعی منظوم گردانید رباعی

از رفتن شمس از شفق خون بچکید  
مه روی بکند و زهره گیسو ببرید  
شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح  
برزد نفس سرد و گریبان بدرید  
و دیگری در تاریخ وفات آن خواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشیده قطعه  
نظام عرصه آفاق صاحب دیوان  
محمد بن جوینی در یگانه دهر  
بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان  
بوقت عصر دوشنبه برودخانه اهر  
چار

ز دست ظلم نه از روی اختیار بجبر  
ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر  
و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه  
چو مجد الملک از تقدیر ایزد  
شهادت یافت در صحرای نوشهر  
بقصد صاحب دیوان محمد  
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته  
که دارد در ترازو نوش با زهر  
تو در دنیا مشو بدرامعامل

و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقادر حکومت تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را جنگسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب ننماید در یرغوغیر پادشاه کسی گناهی را نپرسد و بی التمغاء او احکام یرلیغ را مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقاجنگسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک و دولت بر نهج عدالت ید بیضا مینمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سایسان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت دکاندار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده سائس مشتی بروزد و بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا خربنده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که

اگر ما امثال این مردم را بمختصرات افعال مؤاخذہ نمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظیم امور آینده و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسولت میسر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۸

نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشک و حسد در باطن سایر امراء و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جنبه لطف و عنایت ارغونی نیز تدبیر ایشان به هدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتہز فرصت میبودند در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نموده و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که ببوقا جنگسانک داده بود سعی فرمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله که ولد صفی الدوله هبته الله بن مہذب الدوله ابہری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطباء ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیکی ہربلاد و دیار آغاز اختلاط و انبساط کرده بہمہ لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از ہمکیشان او کہ پیوستہ ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند کہ سعد الدوله در خطہ بغداد است در دامان فراغت استوار گردانیدہ و خدمت در گاہ عالم پناہ را پشت پا زدہ چون او نیز باخذ علوفہ و انعام حذام بارگاہ سپہر احتشام مبادرت مینماید باید کہ مانند ما صبح و شام در خدمت بودہ در سفر و حضر از اردوی ہمایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشتہ بموجب فرمان ارغو خان ملازمت در گاہ عالم پناہ اختیار کرد بیت

ہر نیک و بدی کہ در شمار است      تا در نگری صلاح کار است

و بحسب اتفاق ہم دران اوقات پادشاہ مریض شدہ سعد الدوله در معالجه شرایط اہتمام بجای آورد و ارغون را مسہلی دادہ نافع افتاد و ازدیاد مرض روی در انحطاط نہاد و در ایام نقاہت روزی ارغون خان حکایتی کہ دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراون معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب ہربلاد و دیار خصوصاً خطہ بغداد بقرار دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت

اموال مملکت را بوقا و خویشان او به قبضه تصرف درمی آرند و جهة خزانه عامره پادشاه چیزی معتدیه در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آنولایت صورت عدل و رفاهیت مانند روتق مهم اهل هنر در کم و کاست افتاده

نظم

گشاده بر خلائق دست بیداد      ز دست ظلم او عالم بفریاد  
بچرخ از ناله بیدادش آهنگ      نه بارش قامت مظلوم و چون چنگ

بنابراین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و بیان شکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشار الیهما فی اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایای سال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورد و بجانب اردو

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۲۹

بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را بنظر ارغون خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمع و خرج بغداد تعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جهة که توانست خزانه باضعاف کورت اولی بهم رسانید و در قنقورالنک که حالا بلده سلطانیه در آن موضع است بتقبیل بسلط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر سال اینمقدار مال را آروق از حاصلات بغداد میبرده و باین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله درجه اعلی یافت و اردوقیا نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و ملک را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهم رعیت و رفاهیت اهالی هرشهر و ولایت عقل خرده دان انگشت تعجب بدنندان گرفته حیران ماند ایلخان تصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار- نویان و اردوقیا و جوشی را به منصب امارت معین دارند و سعد



الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال شناخته بی استصواب او امراء سخنی بموقف عرض نرسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد به مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهم فرصت بودند در خلوات نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغان نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق دولت و محرم سر سلطنت می شمرد و مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت امروز که خزاین ما محصور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در وی نگریسته هر چه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نائب طغاجار نوین بود جهه آنکه بوقا از وی بقایاء اموال فارس میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التغماء و بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین عنایت میر علی تمغاچی نمیگردد و بنابر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهه بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان مقرران صد و پنجاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۰

تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بیهانه وجع المفاصل در کنج خانه خود نشست و ارغون خان تمارض او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشد بناء علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جوماغر بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابر سخن اهل حسد از من رنجیده است او جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند بر تبت تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت

هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من گلزار سلطنت را از خار تعرض معاندان مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب چون اینحدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدنان گزیده لحظه متمامل گردید آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود اسامی آنجماعت را که با بوقا موافقاند مفصل کرده بامچلگاء بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خائن آنچه شاهزاده طلبیده بود ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا باموافقان خود مکمل باشد تا مهم ارغون را فیصل دهیم و ایلچی مراجعت نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بروزگار او سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو روانشد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آنحدیث را بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و مچلگاء ایشان بود بوی نمود ارغون برآشفت و همان لحظه گفت که سلطان انداجی و طولدای و طوغان با لشگر فراوان بیورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار برقرار اختیار کرده باردوی اولجای خاتون گریخت و امرا پی بدانجا برده و او را گرفته بدرگاه رسانیدند و روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهه اخذ و قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته یرغو پرسید و بر هر تقدیر بعد از ثبوت گناه شاهزاده جوشکاب در آنمجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشگریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساخته هرکس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون از صانع بیچون خاطر از دغدغه غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یحب و ینبغی به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن

درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوب اقبال آن سردفتر اهل ضلال باوج استعلاء و استقلال صعود نمو و سرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلک فرق فرقدین شکست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبوء راه آمد شد بر بست بیت

### جهان وزارت او را بطلوع داده عنان فلک سعادت او را بفتح گشته ضمان

و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بقربان خود داد از آنجمله فخر الدوله را که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل مینمود بیغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیار بکر در بیعه ساخته و ولید بن ابی ربیع در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت فارس آورد و اگر شاهزاده خازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آنولایات را نیز بقربان خود تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نمی توانست نمود بیت

### نکردی هیچ آب از باد فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد

مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشغال و اعمال اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر در خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چند ساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آئین زمان زمان بر وجنات احوالش میتافت و هرروز در کمال دولت و نفاذ امر حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نرد مییاخت و از سر تقرب و عظمت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت درین حال قنققبال درآمده بران ترک ادب بازخواست بلیغ نمود و فرمود که هر چند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود بیت

### شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که حد خود داند

سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار و اختیار سعد الدوله باین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طوغان که از وی رنجش بیشتر

داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و بانوئینان مواصفها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنا بر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی میداشت تا آنزمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی مینمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهه رعایت و معاونت حجاج کتابتی بدار السلام بغداد ارسال فرمود اما آخر الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و باد و بروت او از خدعه در گذشت بیدولتان قوم یهود زادهم الله تنگیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام و التحیته گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کورت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۲

از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بخسرو آفاق رسیده و بعنایت آلهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد مالک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت باکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحاب و انصار او دست و بازوی نصرت شعار کشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان را بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عنف غیرمحصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی جدید در روزگار ناپایدار پیدا میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان برانداخت ارغون خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پیریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گرداند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوئان رساند و بدین اندیشه بااعراب یهودپیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام ضلالت اعلام برافراشت درین اثنا نجیب کحال را که هم کیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان و متمولان آندیار را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضاء عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر متملکات همه را

واصل دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله را بکشتن هفده تن از علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و اینجماعت را غیر شهرت در جهان و قدمت خاندان و خرده ریزه در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست سعد الدوله یهود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت ع یکی به در آتش که خقی بداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزا آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت روی نمود و خواجه امین الدین طیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب باو داد علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا اطبا و حکماء در گذشت **مثنوی**

از قضا اسکنجین صفرا فرود      روغن بادام خشکی مینمود

امرا و مقربان از صعوبت آنحالت حیران مانده صلات و صدقات بمسحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان گردانیدند سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوئید و از نیت های خطا پشیمان گشته آه از جگر جگرسوز میکشید از مشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید و از وخامت عاقبت اندیشه ناروا ترسان و لرزان بسان برک بید بیت

منم امروز دلی زانده گیتی بدو نیم      بیم آنست هنوزم که بجان باشد بیم

جهه رفاهیت رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتمغا هر طرف ارسال نمود در یکروز هفتاد نشان فتنه نشان مشتمل بر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۳

اظهار عدل و داد و رفع ظلم و فساد بهر مملکت روان فرمود و چون بمقتضای (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) محالست که حکم محکم و قضاء مبرم سمت تقدیم و تاخیر گیرد و دعاء اهل و بال (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) شرف قبول و اجابت پذیرد بر ایثار مال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از حیز تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر در گذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که بر سبیل سرعت

رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بتختگاه رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص سازد امرا و نوئینان بر این مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار نویان اجتماع نمودند و نخست جمعی از انجکیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان فرمودند و چون اختر بخت سعد الدوله نیز رجعت نمود گرفتار شده دو سه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنای خودش بعین الیقین مشاهده افتاد و یک شب در غایت اندوه و تعب رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده بادوستان ایشان دوست و بادشمن دشمن بوده (وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ) یعنی اگر در عمر مهلتی افتد هم برین نمط طریقه اخلاص سلوک خواهد بود (المعلق بالشیء المحال محال) روز دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس اختر را از آب تیغ آتشبار شربت فنا دادند و مغول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضه ضیا بخش ساکن خاک یثرب فرستادند و اولیاء دین احمدی از خزانه لطف احدی قباى بقا پوشیدند و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام قضاء صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعد الدوله و ایناقتان استفسار نمود یکی از حاضران عذری نامسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید بیت

گهی بانشاط و گهی باگزند

چنین است آئین چرخ بلند

و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که مادرش قتلقت ابکاجی بود میسو تیمور اولجایتو سلطان که اردوک خاتون که خواهرزاده امیر ایرنچن والده ایشان بود ختای اوغول که مادرش را قتلقت خاتون بنت قویلوک بوقا می گفتند و از جمله این چهار پسر غازان و اولجایتو سلطان بسطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل و دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء دوران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغة عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از آن جمله محدث مجد یوسف بن محمد الکاتب المورخ املجود است و او در سنه خمس و ثمانین و ستمائه بجهان جاودان پیوست و دیگری از

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۴

جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبد الله البیضاوی با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی میفرمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب نزد والد خود امام الدین تحصیل علوم دین فرموده بود و مسند امام الدین بدو واسطه بحجۀ الاسلام ابی حامد الغزالی میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوابع و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آنجمله است انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی بمنتزعات عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنه خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و بقول امام یافعی آنصورت در سنه اثنی و تسعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله علامه کبیر قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی الجوینی است و او در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش در سنه ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از آنجمله دیگری فاضل مفسر جمال الدین محمد بن سلیمان بن النقیب المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد فوتش در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاد و دیگری از آنجمله عالم عابد زاهد زین الدین علی بن الصاعد است و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعه سعد الدوله یهود و ارغون خان را شنود قصیده نظم فرمود که مطلعش اینست شعر

هذا اليهود القر و قد هلك

نحمد من دار باسمه الفلك

و از جمله شعرای آنزمان یکی نجم الدین زرکوب است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه

بجز فریادی و بانکی نباشد

منم زرکوب و محصولم ز صنعت

و لیکن هرگز دانگی نباشد.

همیشه در میان زر نشینم

ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان

کیخاتو بخت اکثر مورخان بیا آخر حروف و خاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته‌اند و میرزا الغ بیگ گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرمود که غالباً نام کیخاتو عیقاتو باشد چه بمغولی معنی دارد یعنی در عجب انداز و کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی لکزی گورکان را بدان مرزوبوم فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی جهانبانی اعلام کردند و استدعاء حضور فرمودند و بعد از توجه لکزی اختلاف در آراء امرا پیدا شده طغا جارو طوغان و قنققبال پیداشاهی باید واغول که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۵

ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما باید و ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد و چون لکزی بروم رسید و کیخاتو را بر حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاه-زادگان تا آلتاق او را استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قریلتای اتفاق افتاد بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه تسعین و ستمائه کیخاتو بر سریر خانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امراء بر سییل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهت پای در دایره متابعتش نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که از مجلس عیش و نشاط بصفه بار خرامید یرغوی امراء بداندیش را پرسید هر یک از طغاچار و قنققبال را سه چوب یاساق زد و تومان قنققبال را بشکیطور نوئین عنایت کرد و تومان طغاچار را بدیگری از امرا بخشیده طوعانرا باولاد اردوقیا سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و مبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آنحال از جانب روم اخبار پریشان شنود و راه رسم نیابت خود را بشکیطور نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت از شاهزاده گان و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر بازآمده بتجدید پرتو التفات بر سرانجام مهام سلطنت انداخت و بخلاف متصور جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف بناوخت منصب امیر



الامرائی به آقبوقابها در داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه مذکوره در کف کفایت  
خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر  
جهان قطب الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضااتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه  
گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی  
تمامی خزاین آباد اخوان خود را بر شاهزاده گان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر  
جوهر زواهر که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینه سینه محفوظ میداشتند افتاد  
تمامت را بحرهما و بنات بخشید و گفت امثال این امتعه نفسیه لایق بحال این جماعت است که  
خود را بدان بیاریند و الا چه در خزانه محبوس داشتند و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و  
آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب افاضه سحب ادارات و اشاعه بر و صدقات  
اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و بتخلیص  
محبوسان و زندانیان حکم فرموده مهما ممکن همت بر ترفیه احوال عامه بر رعایا گماشت و  
کیخاتو بالتبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی  
اقدام نمود در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار  
سلطنتش بجز دف و چنگ هیچ فردی طپانچه و گوشمال نمیخورد و ایلخان با وجود این صفات  
پسندیده بر لذت مباشرت شغف

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۶

تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت متصل دست تصرف به بنین و بنات خرد و  
بزرگ و تازیگ و ترک دراز میساخت و بهتک پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام  
نموده اساس بی شرمی طرح میانداخت بناء علی هذا نوئینان و امرا بر سلطنت باید و اغول متفق  
گشتند و مسرعان بیغداد فرستاده و او را بآذربایجان طلبیده بیکبارگی از مقام هوا-داری کیخاتو  
در گذشتند قتل کیخاتو در موغان بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی  
نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی کیخاتو  
اتفاق افتاد چنانچه خامه عنبری شمامه ابواب تحریر آن حکایت باز خواهد گشاد.

گفتار در بیان شمه از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن

در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه ملازمت طغاجار نویان مینمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشید و هرچه از هر ممر بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و میرات میگماشت و یکی از شعرا در آن ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت **قطعه**

که صدر نامور در هفت کشور

بسینه صدر نتوان شد در آفاق

چو خاک راه یکسان گوهر و زر

کسی باشد که باشد پیش جودش

بیاموزید از صدر طغاجر

اگر صدری نمیدانید کردن

کلاه سروری از چرخ اخضر

سپهر مکرمت احمد که بر بود

القصه چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازمان اردوی اعلا و حضرات خواتین و امرا بودند قلمی ساختند هرچند که در آن مفصل نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نمود هنگام عرض مفصل در آینه خاطر نورانی ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاهزادگان و خواتین و امراء شرط موافقت بجای آورده این خیال همکنان را مستحسن نمود و کیخاتو خان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغا زرین و توق و کور که و یک تومان لشگر بر آن منصب افزوده صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شأن و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد ابراز شرم

ایثار دست گهربارش غرق عرق خجالت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته  
کان لعل و یاقوت ظاهر مینمود نظم

لا در ابروی او ندیده بچشم

هیچ سایل بخوش دلی و بخشم

همه پیش از بیار گوید گیر

تا نیابد ز سائلان تشویر

وصدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهمام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بفیصل میرسانید بنابر آن حسن و تایجو در ماه ذیقعه سنه اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز را بر آن داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشگر و یراق اردوها مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عطیت آن شنوده ناستوده را ناشنوده انگاشت و بتازگی حکم یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضه اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطه اشراف کیخاتو در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات و با درمیان گله و رمه مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان را بچراگاه عدم رساند و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروریه ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر مینگاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که علمداری شریر بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آن است که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآنچاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان کرد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر بتمام و اصل خزانه عامره شود و پادشاه را دستگاهی پیدا شده که هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آن که در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود و مطلقا آن وجه از دیوان میسر نمیشد و هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق پولاد جنگسانک که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانید و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا بزر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ

بر نسج ثياب زربفت کشند مگر جهه خاصه پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بحرفه خود مشغول نمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان و دیار بکر و خراسان چاوخانه بنیاد نهند و عمال جهت تمشیت آنکار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بحار و سوداگران ولایات یاغی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند و در وجه علوفات جماعه زرگران و صرافان و زردوزان هر ساله مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تا دیگر بآن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در مؤنت بناء و چاوخانه مصرف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۸

دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایزنجی دورچی که قامان ختا بآن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بودند منتبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنابر اختلاف چاو رقم زده و ایضا سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهه میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شده بیت

رونق ملک جاودان باشد

چاو اگر در جهان روان باشد

القصه در ماه ذیقعه سنه مذکور در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضروره به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از مشاهده این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و در زمره ای اگرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابر آن در روز جمعه عوام الناس زبان بفریاد و فغان گشاده بر عز الدین مظفر لعنت نمودند و رنود و اوباش قاصد جان آن شریر گشتند و آمد و شد کاروان و سوداگران و معامله طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و مستوجب فقدان حاصل تمغاست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخن

بشود بابطال چاو حکم فرمود و مردمی که جلا گشته بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود.

### ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو

در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطه شرب مدام کیخاتو خان و دست رسانیدش به بنین بنات مسلمانان بر خود میپچیدند و خواطر برخلاف او قرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند شبی در آلتاق پادشاه با بایدو اغول بن تراغای بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرده‌ایت قلی را فرمود تا مشتی چند بر وی زد و صباح که از خواب خمار بیدار شد از حرکات شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و باید و را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذرها خواست باید و اغول هر چند عیار اخلاص را مغشوش گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندید و آنروز بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند رنجش خاطر باید و را دانسته نهانی بملازمتش رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر باید از بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونتیش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان منهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی مشتمل بر اسامی بداندیشان و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۳۹

مواضعه ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنققبال و طولادای را مؤاخذه کرده مقید ساخت و طغاجار که خمیر مایه آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته باید و پیغام داد که بر جناح استعجال بدینجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و باید و در جنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتو خان رسید از اران بتبریز خرامید و تیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشگر از عقب روان گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه از رودخانه اهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان تیتاق و قراولان باید و محاربه روی نمود فوجی از سپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون دو روزه راه رفتند سحری که صبح صادق در دمیدن بود طغاجار بیشمورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب گشته چون در منزل نزول نمود کس

فرستاد و سبب آن معنی را استفسار فرمود طغاجار جوابداد که موجب تعجیل در نهضت قلت علت و ضیق یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر باز طغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت و مانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا در این دو روز پیش از ما کوچ مینماید طغاجار نقاب ارتیاب از چهره اندیشه برگرفته در جواب گفت که تا امروز بحکم کیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت و حالا بفرمان بایدو خان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا بامعدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوتاه اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر باز گشته در آن اثنا توکل نویان که لشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و هزاره نارین با زمانه پرکین در ساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای عاصی سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی آخر سنه اربع و تسعین و ستمائه هلاک کردند و کیخاتو خان را سه پسر بود آلافرنک و ایرانشاه ازدندی خاتون بنت آقبوقا جلایر حینک پولاد از بولغان خاتون و هیچیک ازین سه پسران بسلطنت نرسیدند و از جمله مشایخ زمان کیخاتو خان یکی شیخ احمد قزوینی است و او در زهد و عبادت درجه اعلی داشت و در سنه تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعراء آنزمان یکی نظام الدین عثمان قزوینی است و او اشعار نیک دارد این مطلع از آنجمله است که مطلع صبحدمی که از

چشم و رخت خجل کند نرگس مست

و لاله را.

رخت برفکنی کلاله را

ذکر بایدو خان

چون مهم کیخاتو خان بضر ب تیغ نوئینان فیصل یافت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الاخری سنه اربع و تسعین و ستمائه در حدود همدان او

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۰

را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته مصراع زر و گوهرش بر سر افشانند و باید و بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسرانجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی را بطغاجار داد و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم و دیار بگر را بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قنجدال را حاکم شبانکاره ساخت و اوقاف ممالک محروسه را از مؤنات دیوانی ترخان گردانیده در آن باب نشانها باطراف ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو آقبوقا و تایجورا بیاسا رسانیده حسن را بجان امان داد و آیت قلی را که در مجلس آلائاق بفرمان کیخاتو او را در مستی مشتی زده بود بحضور طلبدیده مخاطب گردانید آیت قلی جواب داد که چون در آنزمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل برادر یا پسر خود مامور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضر و شتم چه رسد امروز نیز بنده و خدمتکار پادشا هم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم باید و این جواب را پسندیده آیت قلی را در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی باید و غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید و باید و مغلوب شده از شربتی که بکیخاتو چشانیده بود جامی لبالب در کشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش نیز در حدود تبریز روی نمود.

ذکر مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود

میان آنجناب و امیر نوروز غازی

خامه پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخری سنه سبعین و ست و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و

شهریاری از بشره آن دری اوج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته  
بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد بیت

### یکی جشن فرمود بازیب و ساز      که در وصف آن قصه گردد دراز

و غازان تا سه سالگی در حجر عطفوت مادر و پدر بسر برد آنگاه آباقا خان آن نبیره دولتمند را  
طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه که آباقا خان جهه دفع شر لشگر  
قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان  
آهوئی را به تیر زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه  
گشته آباقا خان چنانچه رسم مغولان است برای

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۱

ماغرامشی دست آنفرزند ارجمند سه روز در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامشی اشتغال  
فرمود و در سنه ثمانین و ستمائه که سن غازان بده سالگی رسید آباقا خان وفات یافت و شاه زاده  
پدر خود ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت  
ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروز  
پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانین حکومت بعضی از بلاد ایران  
تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز بزور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر  
الانام علیه الصلوٰه و السلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت  
مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز  
تمام داشت و از غایت جلادت و فرزاندگی همواره در معرکه غزو کفار تثار اعلام جدو اجتهاد  
می افراشت و در آن اوان که ارغون خان افناء بوقا را بر ابقا ترجیح کرد امیر نوروز بنا بر اتحاد و  
صداقت بوقا مستشعر گشته و در ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ستمائه بدره خسرو که جای قشلاق  
او بود رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امراء خراسان را در خلاف غازان با  
خود متفق ساخته رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و  
ستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک بپل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با سپاهی عالم سوز



ناگهان بکر دار دود در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید هولاجو را که امیر نوروز دم از هواخواهی او میزد گرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الاخر سنه مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن انهزام بکالپوش استرآباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نور بن نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد و امیر نوروز نیز از اردکان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاهزاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده چریک منصور غنیمت موفور بدست آوردند و از صحرای هزار جریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشابور قشلاق کرد و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمائه در فضای جانفزای رادکان ییلاق نموده در فصل شتابه تجن خرامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرمود و در اواخر زمستان بقراتپه سرخس که آنرا شیر سیل نیز گویند منزل گزید و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان بتواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را در نظرش آسان نمود و قیدو خان داماد خود ارنکتمور را با سی هزار سوار پرتهور نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۲

روان گردانید و ایشان در شهر سنه تسعین و ستمائه از آب آمویه گذشته این خبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاهزاده غازان و امراء مجال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت سمنان عنان یکران بازنکشیدند و ارنکتمور نوروز تاجور بد، ایشان را تعاقب نموده لشگریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذاشتند پهلوانان خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذاشتند پهلوانان خراسان دزدیده بروز و پوشیده بشب مغولان بی ایمان را می کشتند بمثابه که چون آن سپاه بیاد غیس رسیدند قرب پنجهزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهت ارنکتمور در خشم رفته

نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسطغان دوین رفته در آن منزل شاهزاده بنارجی و طولادای و قنجدبال با طایفه از ابطال رجال برسم کومک از نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چندگاه بفراغبال اوقات گذرانید و در بهار سنه اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات کیاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاهزاده را باردو از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوینان را ارسال داشت تا او را بطرف خراسان بازگردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در اواخر سنه ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشابور تافت و در آن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنک و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت ارنکتور از یورش خراسان بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود بارشاد روجه خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بود کرت دیگر میل ملازمت غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و ایسنبو قارا نزد شاهزاده فرستاده و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه تا کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و قصد جان و عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است که شاهزاده جراید جرایم این کمینه را بآب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده در پذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقه عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان چنان از شنیدن این سخن بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و ریاض آمال ایلخان را بر شحات سحاب عواطف و مرحام حضرت و نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده در قلب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سرخس و مرو مرور فرموده در حدود شبرغان بقتیول نوروز رسید و او در ساعت بخدمت مبادرت کرده نه سراسب صبا رفتار پیش کش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر جسارتی که تا غایت از وی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل عاطفت شاهزاده زده چون سایه در پایش افتاد

غازان خان

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۳

بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته  
رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت.

ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت بیاید و خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد  
از وقوع مصاف

در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین ستر  
آباد بود در اثناء راه خبر قتل کیخاتو و جلوس باید و متواتر گشت و اینمعنی بر خاطر شاهزاده  
گران آمده بعد از وصول بسطان دوین در باب دفع باید و و تسخیر ممالک موروث باعظم ارکان  
دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزاده عالمیان را بر  
سریر سلطنت و جهانبانی بنشانم و باید ورا مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را  
مسخر فرمان گردانم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را با نور ایمان و عرفان منور سازد و  
سالک طریق مسلمانی گشته لواء متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این  
ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده  
طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر استصواب نوروز بیک مولای و نعیمش را برسم رسالت  
نزد بایدو فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امراء قراحق متعرض اروغ چنگیز خانی  
کردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند بحضور فرستند تا  
نواب درگاه ما بغور آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و  
ایلچیان در هشت رود مراغه پایه سریر بایدو رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و برین  
موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرموده ما کیخاتو را کشته اند و حالا تمامی آینی و آقا بر  
سلطنت ما متفق گشته بنابر آن مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان  
مراجعت نماید و مولای و نعیمش نه بر وفق مدعا معاودت کرده در قنقور النک بملازمت غازان  
خان رسیدند و سخنان بایدو را معروض گردانیدند غازان خان از آنجواب برآشفت و بجانب هشت  
رود روان گشت و بایدو ازین حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در  
روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به رودخانه

قریه شیرگیران هردو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنک طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننک رسد امیر قتلقشاه از برنغار غازان خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکل عنان او بار بوادی فرار گردانیده ایلدار باقرب دویست سوار نامدار بقتل رسید بناء علی هذا بایدو متوهم شده بوغذای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخاه و موالات

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۴

همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بر وجهی که رضاء جانین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمائیم و برغم روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشائیم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هردو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی توسط گیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هریک با معدودی چند زلشگر پیش رانده بوعد گاه شتافتند و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس ایجو فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هریک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امراء او بخیال آنکه فردا در حین آش کشیدن مهم غازان را فیصل دهند روی بمنازل خویش آوردند و اینمعنی بر ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقتمورولد بوقاء یرغوچی را جهت اطلاع بر سرایر ضمائر امرا و ستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و و عراق همانجا بگذاشت و بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران روانشد و بتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود ارنکتمور را برسالت بازفرستاد و بیاید و پیغام داد که من باقاسر یکدلی داشتم لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بیرخصت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعد وفا کرده مناشیر اینجواریغون خان را مصحوب نوروز بیک بزودی ارسال نمایند تا انهدام بمبانی عهد و پیمان راه نیابد بایدو آغار تواضع فرموده یرلیغ داد ملک اسلام جمالدین که حاکم فارس بود محصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز را در حیز تاخیر گذاشته او را تکلیف ملازمت خود نمود نوروز در خفیه با طغاجار عهد و

پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایندو را درنوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد کردند و بشیوه مکر و خدیعت نزد بایندو سوگند خورد که اگر جان مرا باز گردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایندو باین افسون فریب یافته در پانزدهم ماه مذکور نوروز و توقتمور را رخصت داد و ایشان بسان تیر از خانه کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایندو کرده بودند مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایندو خان فرستاد و پادشاه و امراء از مشاهده این حيله در حیرت افتاده وعده که از گذاشتن نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقا بامیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ سعد الدین حموی کلمه توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اتراک گرفت و در آنروز فیروز قرب صد هزار مشرک متمرّد مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوئان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۵

رسیدند در این اثنا ایلچی که نشان اینجو فارس را بشیراز برده بود باز آمد و بعرض رسانید که حاکم فارس منشوری نقیض مدعای ما ظاهر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نوئیان را بتهیه اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود مقارن اینحال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان شد و در هفتم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بی نهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آئین آئینه دل را بصیقل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصری الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تنقص مصون دارد و املاک طایفه را که کشته گشته اند بورثه ایشان گذارد من متکفل می شوم که نوروز بیک را باشلامشی کرده از راه گیلان مغافصتا بر سر بایندو رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در

مقدمه بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده نیمشبى بموضعى رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از امراء کبار شنیده بیکبار اقبالوار از بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذیقعده از کنار سفید رود که معسکرش بود فرار برقرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بوغدای اختاجی را جهه رسانیدن اینخبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در اهتزاز آمد و قورمشی که مقدمه سپاه نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آنزمان باو جان آمده بود ارسال نمود و غازان خان سوتای اختاجی را باستقبال فرستاد و روز چهارشنبه بیست و سیم ذیقعده سنه اربع و تسعین و ستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد بیت

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمیکند      سلطان مرگ هیچ محابا نمیکند

از بایدو سه پسر ماند قبچاق علی محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید.

### ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی انسالک طریق جهان بانی را بخزان مرگ مبدل گردانید در ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی در تبریز طلعت روح افزا بمردم نمود و تخت خوانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زیب و زینت در افزود و همانروز یرلیغ

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۶

همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از انقیاد ارکان دین قویم گردن پیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم مقنن قوانین شریعت نیازارند و همدران ایام پادشاه اسلام بقرا باغ اران رفته قریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئیان بر سلطنتش مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس میمنت انجام بجهه تیمن و تفأل و التمغاءها را که مربع بود

بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحيم قلمی گردانند و فرامین او را رایت و سیور غالات اهل اسلام را بامضا معرون دانند منصب امیر الامرائی و یا سامشی سپاه را بجناب نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بتعهد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قنققبال و ایلدرو طغاجار و بعضی دیگر از امراء منافق شیوه غدار بیاساء ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنه تسع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب در کشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داده غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هربلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود اما امرا بواسطه خونریزی و فتنه انگیزی متوطنان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری درنوشتنند و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید آنگاه استخلاص آنولایات را بعهده جلادت و کاردانی امیر قتلقشاه و چوپان بیک گذاشته باز گردید مقارن آنحال پادشاه مصر ملک ناصر بر سر آن دونوئین جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و او مدت هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود.

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در

خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که او جای ولد براق خان و دواوساریان بافوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشگریان آنحدود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۷

تاب مقاومت آنجماعت ندارند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود و در آن زمان لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت مینمودند اما چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب آن جماعت طی مسافت کرد، در حدود هراه بدیشان رسید و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیه السیف را بگریزانید و متعاقب در حرکت آمده بتکامشی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشتند بازنگشت آنگاه مظفر و منصور باستان غازان خان شتافته بیشتر از پیشتر سیور غامشی یافت و مقارن آنحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئیان مانند سوکاو برلاس و ایستمور بن قنقوربای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معاهدات خیر انام علیه الصلوة و السلام را کنایس و بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهت بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکاو برلا در آنسفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بداندیشان با هم قرار دادند که سوکاو برلا در حدود خراسان بوقت معین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایستمور و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و بعد از وصول امیر نوروز بخراسان سوکاو برلا معتمدی پیش شاهزاده تایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دانند تا با ایشان موافقت نماید و تایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت و از باب مواضعه مذکوره آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکاو برلا با موافقان نیمشب مسلح و مکمل گشته بمخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را بسان سراچه دل خود از نور ایمان خالی یافتند و هم نموده عزم گریز کردند در آنحین امیر جلادت آئین کمین گشاده راه نجات بر آنقوم بی دین بر بست و جمعی را به تیغ بیدریغ



گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر تند باد قهرآمیز نوروز بساط حیاتش درنوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایستمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشگر پرستیز بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل تغان بین الجانبین مهم باستعمال تیغ و سنان سرایت کرده ایستمور با چند کس از شجعان پرتهور کشته گشته بقیه معاندان را گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۸

فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امراء از منازل این جهانی رخت بسافل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جریمه حکم سیاستش حاصل نمودند اما هرقداق نوئین بر کیفیت بی گناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت در روضه الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب درر بود دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشه بغایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه با شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهرجانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای این راز بگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سررشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی      بگذاشتیم تا کرم او کجا برد

و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب پالانی سوار کرده به بیشه بردند و بنابر آنکه در عهد کیخاتو خان درباره ایشان اصناف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجراء حکم تاخیر میگردند در آن اثنا هیأت شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال ارتسام یافته بود بنظر من درآمد و از غایت دهشت مرا غشی روی نمود و در آن حال هرقداق نوئین از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع

رسید و حقیقت حکمی که در حق من صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مامور گردانید و چون از آن غش افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل من مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر هر قداق صورت بیگناهی مرا بر رای انور ایلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت و در بیست و هشتم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاساء ایلخانی اختصاص یافته در اوایل محرم سنه سته و تسعین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در آن اوان در سلک نظم کشید رباعی

با صدر جهان فلک چو دمساز آمد      شهباز سعادتش به پرواز آمد

تا تهنیت روز و مه و سال کند      اقبال ز در صلح کنان باز آمد

طوایف انام باز احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند از یمن عدالتش رعیت بجمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و همدرین سال امیر نوروز غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بیاد فنا درداد تفصیل این اجمال آنکه خواجه صدر الدین احمد زنجانی کورت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنابر آنکه سابقا نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۴۹

بر انحطاط مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکور که غازان خان در بیلاق همدان بود بقلم تدبیر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانیان را از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیک مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشته را در مجلس شراب در کیسه قیصر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک که بمصر آمد شد مینمود و درد دل میان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید و متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصر و حاجی بیک را بیارگاه طلبیده نامهای مزبور را از مواضعی که نهاده بودند بیرون آورد و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که اساس وجود قیصر را بضر

چماق نابود گردانند و برادران و نواب نورو را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سونتای و هرقداق نوئین را تعیین کرد که با دو تومان لشگر بخراسان روند و تا جان نورو را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان نامزد فرمود و امیر نورو در نیشابور از کیفیت حادثه و قوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهراه رفته پناه بملک فخرالدین کورت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از عقل و تدبیر بر زبان آوردند که قلعه مغول فضای صحراست انساب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراه مقید نگرداند و بر جانب ملک فخرالدین اعتماد نفرماید و لیکن نورو بیک بر صوابدید خود اصرار نموده اکثر لشگر از وی جدا شدند و او با چهارصد کس بهراه شتافته ملک فخرالدین که برادرزاده امیر نورو را در حباله نکاح داشت بقدم او اظهار بشاشت فرمود و آن جناب را در قلعه اختیارالدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلشاه نوئین با سپاه جلادت آئین در ظاهر آن بلده فاخره نزول نموده بجد هرچه تمامتر آغاز محاصره و محاربه کرد و امیر نورو بمتانت و حصانت حصار و کثرت غوریان جرار مغرور شده روزی با رمضان و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و آرامگاهی بهتر ازین شهر نیست و مقرر است که قتلشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلشاه دغدغه بخاطر خطور نمی کند اما بر غوریان اعتماد نمی توان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را مؤاخذ و مقید گردانیده بنفس نفیس متصدی محافظت شهر گردد و هرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملک پردازد امیر نورو گفت معاذ الله که من عذر اندیشم و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد که امیر نورو را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت در این شهر از هر صنف مردم هستند مبادا که جمعی اتفاق نموده دروازه را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهه محافظت

دروازها معتمدان خود بازدارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازاها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخر الدین تاج الدین یلدوز و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر هرون و محمد نعمان را با طایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان درها و چیرها بر دست گرفته در وقتی که زیاده از چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود و او بجانب سپاه قتلکشاه تیر می انداخت بالا رفتند و در آنزمان بحسب تقدیر زه کمانش بگسیخت و بدست خشم کمان را بر زمین زده در آن اثنا چشمش بر غوریان افتاد پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدز جوابداد که ملک ما را فرستاده که با این درها در پیش امیر چیر بندیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و یلدوز قدم پیش نهاده گریزی بر شقیقه او زد و دیگران امیر رستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی درهم شکسته در خانه بازداشتند و همان لحظه ملک فخر الدین با دویست هزار سوار مکمل بدر قلعه آمده هریک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازهها مشغول بودند بیهانه طلب نمود و سیصد و نود نفر از آن جماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با ده نفر نزد قتلک شاه فرستاد و قتلک شاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را به اردو ارسال داشت و غازان فرمود تا آن سر را بردار اعتبار آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته **رباعی**

با عیش شها طبع تو آمیخته باد      و ز خنجر تو خون عدو ریخته باد  
هر سر که نه همسر مرادت باشد      همچون سر نوروز در آویخته باد

و چون خاطر قتلکشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده بآستان سلطنت آشیان شتافت

**گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکر را بجانب شام**

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام می نمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی ستانند که اگر بآن فعل مذموم قیام نمایند مال و خون ایشان دیوانی باشد بعد از آن هر کس در آن ولایت راه میزد یا چیزی می دزدید داروغکان تکودریان را می گرفتند که این کار را شما کرده اید و آن

جماعت از این معنی بتک آمد بهی استجازه از عراق بقهستان رفتند و از آنجا به هراه شتافته پناه بملک فخر الدین کرت بردند و ملک آنقوم بی باک را باسب و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته بتاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و باین واسطه دود از خاندانها برآمده فوجی از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۱

خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالمیان رفتند و غازان متوجه دفع فتنه تکو دریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدا بنده عبارت ازوست و در آنزمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی تکو دریانرا از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراه پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از وجود قوم نکو در اثر باقی نگذار و رعایا و سایر فرق بر یارامیازار و چون اولجایتو سلطان بنیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده سبب آمدن خود را پیغام فرمود و ملک در ارسال نمودن تکو دریان اهمال نموده بین الجانیین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه مذکوره یکی از جهله انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو تزئین خواهد گرفت و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجور ابا امرا و مقربان و کرامات گوی نادان بیاسا رسید و در جمادی الاخر همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی بامداد بعضی از امراء غازانی انتهاز فرصت نموده شمه از تصرف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مفارن آن حال قتلکشاه نویان که جهت استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در موضع دالان ناور بار دو رسید و صدر جهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب دیوان متوهم شده در خلوتی بر رای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلکشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلکشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه از خدمت وزارت دستگاه سؤال کرد

که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلیٰ که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طیب زیرا که چنان گمان برده بود که سید قطب الدین بانگیز خواجه رشید برو تقریر مینماید القصه امیر قتلشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله را طلبیده از موجب غیبت پرسید و آنجناب انکار بلیغ نموده در شکارگاه کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتل شاه نویمان را حاضر ساخته فرمود که راست بگویی که خواجه رشید را بغیبت تو که تهمت نموده گفت صدر الدین احمد زنجانى و پادشاه بغضب رفته روز چهار شنبه هفتم رجب باخذ و قید صاحب دیوان فرمان داد و روز جمعه نوزدهم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی جاندار یکدست صدر جهان را امیرسوتای و دست دیگر را پهلوان ملک غوری گرفته قتلشاه او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست و یکم شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان گردید و در آخر همین سال

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۲

در وقتی که آن پادشاه با استقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبنانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق و الدینا و الدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی سیما فن حکمیت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد المله و الدین ساوجی که در علم استیفا و سیاق ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسر انجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر پیرو بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت اما همدران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت چنانچه در آب جیحون و دجله نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و قلا کانون درون بینوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلاء و با شایع شده در بلده شیراز بمرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلگام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری

و گریه و بیقراری گردانیدند در خلال این احوال و وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیکناگاه خود را در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده‌اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده‌اند این معنی موجب اشتعال آتش غضب غازان خان گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هریک آذوقه ششماهه همراه داشتند از دار الملک تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آئین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشگریان و بهادران حبیب پوشیده و با ابهت تمام و مهابت لا کلام در فضاء صحرا صف کشیدند پادشاه سپهر احتشام برابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط در آورد و در وقتی که بقوم سیدوز رسید امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده و دعای دولت ابد پیوند باو رسانده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه در این روز بر مرکب ما می‌افتد اگر اجازت باشد اسبی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسبی کوه‌پیکر هامون گذار پیش کشید و این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاده سایر امرا در این امر با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسبان گردون توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده حمص روز چهار شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و بیاد حمله دلیران میدان نبرد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۳

نیران ستیز تیز گشته خرمن حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قرب پنج هزار سوار لشکر ملک ناصر بر خاک هلاک انداختند و سلطان مصر بی‌آبرو گشته پشت بر معرکه گردانید و در وقت فرار در رفتار بمرتبہ سرعت نمود که چون بدار الملک رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم

عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانیده و قتل قیا بشحنگی شهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آنوجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتل شاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و معرۀ النعمان که شام وسطی عبارت است از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حما و عنتاب و جبل السماق و پره تارجه الشام که آنرا شام سفلی گویند برتکتمور مقرر گشت و برلای رو به حکومت غزه آورد بیت

### خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی      گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

و بعد از مراجعت غازان خان قتل شاه نوین بمحاصره قلعه دمشق پرداختند یکی از استادان منجینی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنک منجیق مسخر گردانم قتلشاه بسرانجام مایحتاج استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجیق فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزاء آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس شر این شخص را از ما مندفع سازد هزار دینار بوی میدهم یکی از عیاران متهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه پایان شتافته نماز شامی که استاد منجینی از وثاق خویش غایب بود بخانه او درآمد و در گوشه تاریک بنشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهادن همان بود و زخم خوردن همان و آن متهور سر استاد را از بدن جدا گردانید و کارد بر همه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانیده بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بناء علی هذا فتح قلعه دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع پنهانی بروز دزدیده در شب از مواضع خویش بیرون می آمدند و اسبان مغولان را دزدیده در شب هر که را می یافتند می کشتند لاجرم قتلشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و ارکان و حکام شام همراه او روان شدند و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر بگرداب فنا فرورفته شعله حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل بملازمت غازان رسیدند و از آن رهگذر غبار بسیار بر حاشیه خاطر دریا مقاطر نشسته



رایات منصور در جمعه غره شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نموده پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی حجه حجه مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال عروس مملکت شام همواره همخوابه ضمیر منیر غازانی میبود در غره محرم سنه احدی و سبعمائه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال بقدم قبال از مقرر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صابن قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین انداجی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزراء عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین شمه ازین معنی ظاهر ساخته غازان خان برآشفت و روز دیگر تمامی نام بردگان مؤاخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صابن و سید قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیه مقرران بشفاعت بعضی از خواتین بلقیس آئین خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزراء شده خواجه سعد الدین بانعام التمغا امتیاز و استثنا یافت و در غره محرم سنه اثنی و سبعمائه غازان خان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی نصیر الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد زبده پیغام آنکه اگر در آندیار خطبه سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند و الا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و اداء سفارت ملک ملک ناصر فرمود که جواب اینسخنان را معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده و شنیده بودند معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر نیز بعز ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی را که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بآب طلا محقر گشته بود و نسبت بایلخان طریقه ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن

بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که اداء آن را التزام توان نمود اما قصه استدعاء سکه چنان بخاطر رسیده که بر نقودی که درین دیار جاریست بر یک جانب نام امیر المؤمنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه بازپرداخت ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسیده که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر مبطن اطلاع حاصل نشده و ملازمان سر آن صندوق را گشاده در آنجا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۵

انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهده آن غضبناک گشته پس از آنکه ایلچیان را طوی داد کرت دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از مستحدثات ایام دولت روزافزون بود توجه فرمود و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی را قدها تحف السلام و التحیته مشرف گشته بفتاد مجاوران آن مکان فردوس نشان با انعامات فراوان نوازش نمود و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده آغروق را بموصل ارسال داشت و خود برحبه الشام شتافت و بیست و هشتم ماه مذکور لوای منصور پرتو وصول بر نواحی آنقلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین بنزدیک حصار رفتند و حاکم رحبه امیر الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بغله و نعل بهامدد کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است مناسب نمینماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشید این بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه رخنه در ارکان بنیان این مملکت پدید آورد هرگاه که خاطر خطیر از معظمت مهمات شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه را تسلیم خدام پایه سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص فرمان برداری بر خاک آستان سلطنت آشیان خواهم سود و غازان خان را این عذر مقبول افتاده بی از آنکه متعرض رحبه گردد در روز سه شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود بعیش و طرب گذرانیده قتلشاه نوئین و سونتای و الغو و چوپان و تیتاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لواء

مراجعت برافراخت و از آنجانب ملک ناصر با عساکر ستوده مآثر بحدود دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان نقود و اجناس و احوال و ائقال خود را فراهم آورده میخواستند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال فتح بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع مرج الصفر بر سرپشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحری موج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشگریان بافراختن خيام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس ثبات و قرار قتلشاه را متزلزل گردانیده عزم مراجعت کرد اما امیر چوپان او را ازین حرکت مانع آمده خواطر بر اشتعال نایره حرب و قتال قرار گرفت و قتلشاه و برلای با دو تومان لشگر آهن خای بر سرپشته متوقف گشته امیر چوپان و تیتاق با سایر امرا و لشگریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه هیجا بمرتب در هیجان آمد که چشم روشن فلک تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله‌زار گردانید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۶

و امیر چوپان و تیتاق بادربا جمعی دیگر از دلیران پرتهور آن مقدار کارزار نمودند که سیره ملک ناصر منهزم شد و بناء حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته در آن اثنا از لشگر غازان ارغداق و طغایمور بی جهتی روی گردان شدند و سپاه بهم برآمده هر چند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسیر نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشگر مصر مانند گرگ که از عقب برمه پویه کند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بیک جان بسلامت بیرون برده در تخلیص گریختگان سعی فراوان کرد اما تیتاق با زمره از امراء اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و قتلشاه و چوپان و سایر نوئینان آنشب بانواع تعب در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر برزده بانوار اقتدار آثار حوالی پشته فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشگر افزون از حد حصر بگرد آن پشته درآمد و لشگریان غازان برپشته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که

ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه مصر حسب فرموده بتقدیم رسانیده قتلشاه نوئین با موافقان از آنجا پایان راند و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر بآن راه یافته بود و اکثر گریختگان با اسب و سلاح در زیر گل منزل گزیدند و بیرون از کشتگان معرکه هیجا ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان در آمد و ملک ناصر باین قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب سایر گریختگان مامور گردانید و او تا رجه تاخته رخنه در بناء حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر باین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتح نامه‌ها باطراف بلاد و امصار ارسال داشت ع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب و رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امراء مغول مفلوک و بدحال در نوزدهم ماه رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان روز دیگر بصوب بلده اوجان روانشد و پنجشنبه دهم ذیقعه بمقصد رسیده بعد از دو روز قریلتای ساخت و قتلشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سرداران را در موقف یرغو بازداشت و هریک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چند روز هیچیک را در اردو راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه عایت جلادت بتقدیم رسانیده بود باقواینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مؤدب گردید اما بعد از آن باصناف عنایت خازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده یکدو ماه بفرغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید.

### ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لواء کشور گشا ارتفاع داد و در اواسط ربیع الاخر بحدود حومه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۷

سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و وفور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرمود و در کنار هولان موران توقف نمود و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامه بدیع مقال کیفیت آنحال بدینمنوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق هولان موران رحل اقامت

انداخته بود پیر یعقوب باغتائی که بواسطه شیدوزرق جمعی از تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنک را بافسر و اورنک بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد تا بطریقه خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنک دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست و پنج زرع پهنای بدن او از جبال مرند نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرامی نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنک را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه شمس الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید و جانی اختاجی حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز بتبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنک و پیر یعقوب و ناصر الدین ایلچی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود پرسش آن قضیه غریبه نموده جریمه آن جماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود پایان انداختند و کار مریدانش را بتیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنک اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالاخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صوابنمای غازانی از مهم دشمنان بازپرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان مقصور ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که سبب مساعی جمیله او اسرار بدانندیشان ظاهر شده بود با علی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبیل علم ارزانی داشته یکهزار از لشکر مغول را بتابین او مقرر گردانید و آنجناب را جمع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه آنحضرت را طوی کرد و پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد.

### ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطه غلبه مصریان الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق حومه سرای مریم شده پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد در اول فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان از جای برخاست

و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم بیلاق شده در اثناء راه اشتداد مرض بجائی رسید که قوت ماسکه از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آئین بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و نوئینان و وزراء و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدا بنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی از تحریک بازایستاده لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امرا و ارکان و وزراء و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که در شب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود بر نهج شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبه عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

#### ذکر شمه از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده آن بانی مبانی جهانبانی

واقفان اخبار اخیار سلاطین و عارفان آثار اشراف و خواقین غدار صحایف را بخط مشکین چنین تزئین داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم باخبر و از مخفیات فنون بهره ور طبع پاکش.

دراک غوامض مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشید قواعد ملک و ملت مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی حیلش موجود همواره نظر خجسته اثرش مضمون کلمه (یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) در میدان رزم مانند شیر پرستیز و در ایوان بزم بسان ابر نیسان گوهر ریز تکلم بلغات مختلفه نیکو دانستی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمود بدان مقدار که توانستی بکیفیت انساب و آداب سلاطین اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع بیشتر وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود و آن خسرو مؤید عادل از شیوه فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و هرگاه از افاضل علما و اعظام فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت در تقویت ارکان دین نبوی و

تمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد مینمود و در تأسیس مبانی سلطنت و سروری و تمهید مراسم عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نبود دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بیست حکایتیست که خامه بلاغت مآب از کتاب جامع نقل مینماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۵۹

### حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت بعترت طاهره حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تجلی بحلیه اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را در عالم رویا مشاهده نمود و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آن حضرت بودند و رسول صلوات اله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده فرمود میباید که نسبت بایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی لاجرم محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام می نمود و جهة آن زمره عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیاده بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرمود و گاهی بر زبان می آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت مآب میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد موکد گردانیده هرآینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدور است نسبت بآن طبقه کریمه لوازم نیازمندی بجای می آورم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد مقدسه حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند.

### حکایت ثانی در باب نصایح غازی

سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قریلتای بزرگ فرمود و اکابر دانشور و سران سپاه و لشگر را مجتمع ساخته طوی نمود روی باصحاب علم و فتوی و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام

دعوی امانت و دیانت برافراخته باید که نیکو بیندیشید اگر از عهده لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون می‌توانید آمد بغایت مستحسن است و تفوق درجه شما نزد خالق بر سایر خلائق مقرر و معین و الا نتیجه افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده که امثال فرمان (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایانند بر گشایم و بر من واجب است که حق گویم و طریق حق پویم مجریان را بجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود جبرانی لاجرم من نیز که بمرتبه ظل الهی رسیده‌ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش می‌نمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۰

شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم پس انساب آنست که سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیته اصلا تجاوز جایز ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حيله و تاویل نگردید و نیت خود را نکو گردانیده سجد بدعت و متابعت هوای نفس درنوردید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید هر گاه از من امریکه مخالف شرع و عقل باشد صدور یابد شرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز شمارید و بدانید که سخن شما وقتی مآثر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرم جمعیت شما را محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمائید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده (ان القلوب علی القلوب شواهد) صورت عداوت شما در آئینه دل من عکس اندازد و شما را مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آنطبقه عظیم الشأن که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و درایتش متعجب



گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنفش فی الحجر بر الواح خاطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند.

### حکایت سوم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فیصل قضایاء دینیه و تقویت امور شرعیه

از سیاق کلام قده وزراء آفاق خواجه رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمند آگاه می‌رسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیز خانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف تمیز عالم از جاهل نمیتوانستند و هر کس را درزی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند می‌دانستند و این معنی بر طایفه از جهال و سفها ظاهر شده دراعه وقاحت بر دوش افکندند و امراء مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق بازگشادند و رشوت ها داده منشور قضا و دیگر مناسب شرعی درست کردند و در انحطاط مرتبه اعظام علما کوشیده کار بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال و اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چند گاه مردم جاهل بمراد دل بفیصل قضایاء فرق برآیا پرداختند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده بمعارضه یکدیگر برخاستند و آن مقدار منازعت نمودند که که مغولان را خساست نفس و خبائث طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت بآن طایفه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۱

داشتند فاسد شد و احوال اصحاب علوم را بر آن قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما قیام نمودند و نهایت این کار بدانجا انجامید که بعضی از عالم صورتان بی‌دیانت منصب قضا را اجازت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و گذرانیدن گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان محتال و مزوران بدافعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی می‌کردند و بقاضی و داروغه رشوت داده در ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می‌آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب تقلید خطوط و تمسکات متقدمین قبالات می‌نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال بازپس می‌بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعظام می‌شدند و هر یک از مدعی و مدعی علیه بمغولی صاحب اختیار توسل جسته مخاصمت بین الجانین بتطویل می‌انجامید و هر یک را مبلغها خرج شده آن قضیه بمقطع نمی‌انجامید و گاهی میان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده

روز بروز خصومت می‌افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غیر گرفتن رشوت کاری نبود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال مینمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات میمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و نیز دعای مظلومان به‌هدف اجابت رسیده همت عالی نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور مزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان مقلد بر رای عالم آرایش ظاهر گشته جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا هر کس از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تراویر مفسدان شریر بتحقیق انجامید و قبالات دروغ ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی‌معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال لازم الامتثال اصدار فرمود اول در باب تعویض منصب جلیله المراتب قضا دوم در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاء بمرافعه آن پردازند سوم در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع چهارم در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هریک از این فرامین مطاعه برین موجب بود که بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالی و میامن المله المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که متعارف و معهود است مذکور بود که باید قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزراء بخانه خود نطلبد و همه کس جهة فیصل قضا یا بدار القضا رود و قاضی بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هرگاه حجتی نو نویسد قباله کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد هم در آن طاس نابود گرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانده گرد شهر برارد و مردم را از نوشتن محضر منع کند و محضر هیچکس را اختیار ننماید و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۲

اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن قضیه پردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول با یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و تبکچیان و قضاء و علویان و دانشمندان

بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده مقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هرملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و نبیرگان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان و امیران تومان و هزاره و صده و دهه و سایر مغولان و تبکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان نباشد نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بتمام طوایف مذکوره بنویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی معتمدی متدین نصب کند تا تاریخ قبالات را بنویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملک را یکبار فروخته باشد یا برهن کرده بار دیگر نفروشد با بگر و نهد و اگر ظاهر شود که شخصی بهین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد (و السلام علی من اتبع - الهدی) و مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور بر نهج عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود گردد چند کورت بحضور قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا برای بر وجهی که مقتضاء شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود امعان نظر کنند و قبالاتیرا که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آنها دستور ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی مدعاء باطل خود را به ثبوت رساند اصلا مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشانرا غازان خان در منزل کشف از حدود موصل در سوم رجب سنه تسع و تسعین و ستمابه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده دعاوی سی ساله را مرافعه کنند مستحق تعذیب و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل الفحوی منشور سوم آن بود که از جمله معظمتا امور که در میان عالمیان وقوع میباید یکی دعوی باطل است بعلة قبالات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه می تواند بود که بعضی از مردم مزور قباله اسباب ملک خود را مکرر میسازند و

گاهی بعضی از آن قبالات مکرره را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از افروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگریرا نگاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۳

میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال مییابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکند و بگواهان دروغ ملکیت خود را به ثبوت میرساند و چون بر طبق مثلی که مشهور است قاضی بدو گواه عاجز است بصحت آن قضیه حکم میکند و ما در این ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مبیعه ملکی آید نخست بدار القضا رفته و مرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خود را اثبات سازد آنگاه آن ملک را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را مسجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقراری کند هم بر این موجب بتقدیم رسانند و در این نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یکدرم حق الکتابه ستاند و اگر معامله از صد دینار زیاده بود یکدینار اجرة گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که مقطع یابد مسکوک قدیمه آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیلی از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تاکید احکامی که در فرامین مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة مالک از کنار آب آمویه تا حدود مصر در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر معهود اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت نفرمایند و در هر قضیه گواهانرا تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق مینماید بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالات نهایت رویت کار فرموده مادام که مضمون آن

صحایف را از شایبه بطلان و تزویر مبرا نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هردو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم مناقشه شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هریک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله را در طاس عدل بشویند و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هردو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان بازندهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوند که کسی ملکی را فروخته و پنهانی در باب وقفیت و قضیه آن ملک نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاءً اصلاً آن قضیه را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۴

مرافعه نمایند و آن ملک را بملکیت همانکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتمغاء همایون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام پیدا شده متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند.

### حکایت چهارم در بیان زینانی که از ممرر بسودان واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ ساخته

بناسود خامه عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بچنگ آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقا خان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برکستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امراء قورچی نزد اباقا خان آوردند و بهای آنرا بر وجهی ستانند که مرابحه تمام بحصول پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده و بسود قرض نمودند و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقا خان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل انقدبراه نویسند و بسبب این حکم آنجماعت را توفیری تمام بحصول موصول شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازی که بتمشیت آن بهم پرداخته پیوسته زر بسود می ستند و اسلحه ساخته

نزد قورچیان میبردند و ایشان مبلغها از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بر کیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن برآه طریق اهمال مسلوک میداشتند و سوداگران و سوداگران مبلغی دیگر حق السکوت بدیشان می دادند تا مهم کفایت میشد و آهسته آهسته این سودا و معامله بدانجا انجامید که زمره از سوداگران بعضی از تبکچیان را که خط مغولی می توانستند نوشت خدمتی کرده التماس می نمودند تا از زیان امراء قورچی سندها بمبلغهای کلی در قلم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از مزوران آن مقدار سند و برات جمع شده که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان می دادند وفا نمی کرد و عشر عشر آنچه یافته داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و آن جماعت هرروزه بسر دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از اداء عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان میطلبید در عالم موجود نیست و نزد ما بتحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امراء قورخانه و تبکچیان کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من میتوانم که در عوض هر هزار دینار

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۵

که برات بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بر آن که از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آغاز مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ می باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که تو را در این شهر سرائی هست گفت بلی محقر حجره دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سرائی نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا اهتمام بسر کار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکوره صلح نموده و خواجه وجوهی را که تمسک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار

بر مواضع مرجو الوصول برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حسه سوداگران را جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید.

## حکایت دیگر

در این باب آن که در زمان سلطنت کیخاتو خان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هر گاه که بدر گاه پادشاه می آمدند و صاحب دیوان از ایشان مال می طلبید می گفتند که اینجا چیزی میسر نمی شود مگر آن که زر یا جنس بسود قرض کنیم و بر این تقدیر ما را زیان کلی می افتد خواجه صدر الدین احمد بواسطه اخراجات ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض یابید مع مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نیاید کشید و مقاطعان جنسی را که بده دینار می ارزید بسی دینار قرض میکردند و بچهل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهه خود برمیگرفتند و بصاحب میگفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه برآه دار پادشاه می نشست لاجرم تمامی اموال ولایات بمالا یعنی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم گیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگانی چند هزار گوسفند جهه خاصه صاحب دیوان بخیرید گوسفندی بپنج دینار مقرر آن که بعد از انقضاء دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان را فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحه دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آنوجه را ستانده بطریقه که معهود بود قباله اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۶

این همه فساد آنست که فرق عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریده زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او

را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسودان از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر محدث ننهاد.

### حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفرآمیز و زجر مردم از ارتکاب امور فتنه‌انگیز

در جامع رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان خان بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می‌پرداخت چند کت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امراء و لشگریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان ظفر می‌یابند یا کاری از پیش می‌برند زبان لاف و گزاف گشاده می‌گویند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صایبه که انگیخته این مهم میسر پذیرفت و اگر قضیه برعکس میبود بر زبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی برین موجب صدور یافته بود که مغلوب و منکوب گردید و این سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تازی که بامثال این مقال تکلم می‌نمودند و این معنی بر مزاج ایلخانی گران آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و منجر بکفر می‌شود و می‌باید که هرنیکوئی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که وقوع یابد آن را نتیجه افعال سیئه خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که منشأ آن عجب و کبر باشد تکلم ننمایند و همه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه گناهان خویش داند و منشیان آستان ایلخانی در این باب یرلیغ‌ها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و همدران اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یافته گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی بندند تا هر کس بر وی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش بر گشاید و بواسطه صدور این فرمان طوایف خلاق که از وهم عربده مغولان مست مجال تردد نداشتند و در مهاد امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و همدران ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریقه محبت و موافقت مرعی باشد هیچ کس ایشان را از یکدیگر جدا نتوان کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس در گرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن ممر ضرر متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر



## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۷

از خوف طلب زر زن را طلاق نتوان داد و این معنی بخشم و غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قائم بود و هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافتت بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جهت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلوة اتمها و انماها مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهور مسطور است و مذکور و الله اعلم بحقیقه الاحوال و الامور و همدران اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات نشانند و جمیع اصناف خلائق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و لازم دانند.

## حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین عدل و انصاف

اشراف مورخین باقلام بلاغت آئین بر اوراق روزگار و دفاتر لیل و نهار نگاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیز خان مال و جهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان داد و ستد هر بلده را در قبضه اختیار حاکمی می نهادند و سیور غالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهت تحصیل تتمه و جوه ایلچیان و براه داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال و جهات دستوری را از رعیت مستخلص میگردانید و آن را نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براه داری بدانجا میرسید گاهی بیهانه ضیافت ایلچی و احیانا بعلت قوللقه و علوفه برات دار مبلغ های کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود می برد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و عجزه و ضعف در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان ازج او آسمان در گذشتی و در اکثر احوال براه داران بیحصول مقصود بازگشته براه دیوان آوردند و عوض طلب نمودندی دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براه شما را نداده اند و کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی که وجوه ایشان را بزودی وصول دهند و عذر نگویند و باین بهانه حاکم کره بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براه داری بیچاره را در تعذیب کشیده نهایت تشدد بجای آوردی و بنابر آنکه حکام وزرا و اصحاب دیوان اعلی را

پیوسته بخدمات لایقه و تبریکات رایقه ممنون می‌ساختند اگر مظلومی بار دو رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع قبول نشود بنابرین جهات ویرانی ولایات درجه کمال یافته بود و شراراتش ظلم و بیداد بر هرشهر و کشور تافته و رعایاء بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب علم و کمال از وصول ادرار و سیول غال محروم و چون در

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۸

اوایل سال مستقی نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتمی که چندین برات‌دار دیوان در ولایت‌اند انشاء الله تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آن که چندگاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی و بار دیگر طلب حق خود نمودی وزیر حاکم برآه بر بقاء رعایا نوشتی و بنابر آنکه تا آن زمان اضعاف مضاعفه مال و جهات دستوری نقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیه عمارت و زراعت عاری و عاطل شده مردم جلای وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز و ضعف در مولد و منشأ ماندند درها و سراها را برآورده در بیغول‌ها بسر میبردند و هرگاه محصلی بقریه یا محله رفتی لوندی را که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و براهنمونی او درویشان را از سردابها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنان را بدست آورده و از پای آویخته وجه برآه طلبیدی و از جمله بلاد عراق ویرانی دار العباده یزد بدان مرتبه رسیده بود که در تمامت قراء و توابع آن ولایت یک کس بنظر هیچ دیده‌وری در نمی‌آمد زیرا که معدودی که در خرابه‌های آن بلده مانده بودند دیده‌بانی تعیین کرده بودند که هرگاه کسی پیدا می‌شد ایشان را خبردار می‌ساخت تا پناه بچاههای کاریز میبردند نقلست که در سنه احدی و تسعین و ستمائه که علی خواجه ولد عمر شاه سمرقندی حاکم و مستاجر یزد بود صاحب ملکی بفیروزآباد که از معظمتا قصبات آن ولایتیست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجائی چیزی از مالکان خود تواند ستد و مدت سه شبانه‌روز هرچند سعی نمود هیچ آفریده ندید مگر محصلی را که در میان ده نشسته دشت‌بانی و دو رعیت را چوب میزد و قوللقه میطلبید و یک حبه بحصول موصول نمی‌کرد القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و جنات خاقین را طراوت و نضارت بخشید بآن پادشاه عالیجاه متوجه تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزراء هیچ ولایتی را بمقاطععه ندهند و دست حکام را از داد و ستد

کوتاه ساخته عنان اختیار آنکار را در قبضه اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزراء عظام بر حسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده راست قلم ارسال داشتند که بتمامی قری و مزروعات آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نماید و واجبی هر یک را علاحده بر سیبل عدالت قرار دهد و املاک اینجو و اوقاف را بنام متصرفان مثبت سازد تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف را بملکیت تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هر گاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون برینموجب دفتری منقح عمل گشت و قانون مال و جهات هر ولایت مقرر شد مقتضای فرمان غازانی جهه داد و ستد هر مملکتی نویسنده تعیین نمودند که در اردو باشد و در اول سال مال آنولایت را چنانچه بنام هر کسی بر دفتر مثبت باشد مفصلاً در وجه ارباب حوالات برآه نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته بآلتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی و درامع ده نیم و حق خزانه بدو قسط

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۶۹

بصاحب جمع آنولایت جواب گویند و او حصه برآه دار را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که حکام و باسقاقان و تبکچیان ایشان اصلاً بر رعایا برآه نویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکی را که پروانه داده باشد سیاسیت کرده نویسنده را دست برند و بعد از این حکم بچند گاه داروغه روداور از اعمال همدان پروانه داد تا تبکچی براتی بر ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسید ایلچی متوجه همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و تبکچی بر وصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از سال حاکم در زاویه که مختلفی بود از عالم انتقال نمود اما نویسنده در نهان گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یکدینار و یکمن بار بر رعیی حواله نماید و جهته علفه و علوفه و ساوری دست بتوجیه برآورده ابواب تخصیص بر گشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و معموری ولایات سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه بتمام واصل گشت رای صوابنمای غازان خان چنان اقتضا کرد که آنقاعده پسندیده را بر وجهی موکد گردانند که بسبب تبدیل زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بر روی رعایا

نتواند گشود بنابر آن فرمان لازم الانقیاد بنفاد انجامید که از تمامیت ولایات دفاتر قانون مذکور را بکتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعه مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن از خود بتقصیر راضی نگردند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا قطعه سنگی یا صفحه که از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و بلعت موکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهورد اعوام هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل باین قانون راه ندهد و هرگاه که آنصفحه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده از محافظان کتب نقل ستانند و درین باب یرلیغ مطاع موشح بآلتون تمغا صدور یافته سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان باید که مقتضای قانون و آلتون تمغا از دفتر واجبی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضاة و ائمه عدول و اکابر نسخها برعایاء هرقریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی و پایدار باشد و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هرکس را از وجوه العین و اجناس برحسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین گردد ادا نماید و همچنین ماخوذات تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هرگاه محصلی بشهری یا قصبه تحصیل آورد جهت او خیمه در میان آنموضع نصب کنند و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هرروز آنچه نقد شود با فرع خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه در قوللقه چیزی ندهند و نگذارند که نوکران خود را به محصلی بهیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و رعایا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۰

طریق اہمال و تغافل مسلوک داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته جرمانه ستاند و هرکس را بتقصیر مٹهم باشد هفتاد چوب زند و میعاد اموال وجوه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر بود میعاد و وجوه العین هرولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع از آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب گویند قجور متوجهات رعایا ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرائشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

ماخوذات تمغا بموجبی که مناسب هرولایتی بر ظهر قلمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعش استوار گردانند تا بران موجب بقسط وصول دهند و بزیاده و نقصان خلاف نمایند حرف از جمله متوجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز نصفی دیگر را جواب گویند خراج و مالی که از قدیم الایام بوجه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی و صیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد و برینموجب دفعه ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از گندم و غیره آنچه مقرری بر موضعی باشد بیرون از مواضع مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض تسلیم نماید و غایت مهله آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از مواضع مقرر شده بچهار پای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض رسانند و غایت مهله آن چهل روز است دفعه سردسیریهای صیفی و آنچه صیفی نداشته باشد شتویه بموجب قانون مقرر بتمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از موضوعات بتمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنحدود معین است و غایت مهله آن هشت روز است

### حکایت هفتم در کیفیت آمد شد ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان.

در زمان چنگیز خانیان جهه سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هرشهر و ولایت آمد شد ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع مییافت و تمامت خوانین و شاهزادگان و امرآء تومان هزاره و صده و شحنگان ممالک و قوشچیان و پارسچیان و قورچیان جهه خبر وی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هرکس که در شهری با شخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۱

و بعضی از مقربان توسل جسته ایلچی بانولایت میبرد تا مهمش را کفایت میکرد و با آنکه در هریامخانه قرب پانصد سراسب می بستند گاهی کثرت اینطایفه بجائی میرسید که آن الاغان

بسواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هرایلچی که در اثناء راه بگله اسبی رسیدی یا بکاروانی باز خوردی الاغ گرفته سوار شدی و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسبان سادات و قضاة و علما را که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقه از راه زنان خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان را با رخوت می گرفتند و بهر طرف میخواستند میرفتند و گاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد رگفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و خیل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه قوللقه دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند و قوللقچیان ایشان جامه و عمامه بیچارگان میربودند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره بسعی بسیار جمعی کثیر از رنود و اوباش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که ایلخان و نوئینان او را نمی شناختند و بمصلحت جزوی مهمی بجائی میرفت دویست سیصد سوار همراه می داشت و معارف آنطایفه را قرب هزار سوار ملازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست صندلی جهت جلوس ایلچیان مینهادند و حاکم میگفت که هر مهمی را که در سرانجام آن قدغن بیشتر است بیشتر بسازیم هریک یک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب میان ایشان نیران نزاع ملتهب گشته هر کس غالب می آمد داروغه را از تشدد دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی از آنکه کار ایشان سامان یابد باز میگشتند و بدین جهت اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد و بزرگترین ضررها که از ممر ایلچیان بمردم میرسید آن بود که رئیسان ولایات ایشان را در خانهای مزارعان و محترفات فرود می آوردند و آن مغولان نامسلمان هر چه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند و گاهی دست بزن و فرزند مستمندان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند نقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز و نیاز گفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من که زنان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مرا دختران نیز هستند و چندگاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا میسر نمیشود که پیوسته در خانه بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اگر چند سال دیگر حال برینمنوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در نیشاپور بهمین دستور اتراکک بیباک در

سرایهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده او را گفت برو و اسب مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود بآن سخن التفات ننمود و ترک بایذاء او مشغول گشته آخر الامر نوعروس

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۲

جمیله که اثواب نفیسه در برداشت افسار اسب را گرفته بکنار آب برد و در آنحین سلطان بدانجا رسید و آن عورت را بد آنصورت دیده پرسیده که سبب چیست که تو بدین جمال دلفریب و لباس پر زینت و زیب اسب بآب آورده جواب داد که از ظلم بیداد تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود که من بعد هیچکس از لشگریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمائید و بغور بیچارگان رسید آن پیر فقیر هرچند از این نوع سخنان بر زبان آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر نیافتاد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکوره اطلاع یافت عنان توسن همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهت ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد و شد می نمایند در شوارع بزرگ در هر سه فرسخ یامخانه بنا نهند و در هریامی پانزده سر اسب فربه نگاهدارند و هرایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغا داشته باشد از آن یامخانها الاغ دهند و الا فلا و یا مخانها را بعهده یکی از اعظام امرا کرده در وجه اخراجات آن مواضع معموره تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امراء سرحد باعلام احوال ملک و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هریک از آن نوئیان را چند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر خبری باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته مهر کنند و بیامچی رسانند تا او بر اسب یام نشسته پیام خانه دیگر برد و از آنجا یامچی دیگر تاختم بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب پهای تخت رسد و چون این حکم بعمل درآمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسخ مسافت می تازند و اخباری که در وصول آن غدقن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان بتبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی توانست نمود و همچنین در هریامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعض اخبار را ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و

آن پیکان در شبانه روزی سی فرسخ راه می‌رفتند و چون یامخانها خاصه ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان بابطال تمامی یامها فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و همدران اوان یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را مقید و محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا در راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی نطلبند و همدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر مایحتاج ترتیب نمایند و تا دیگر هیچ ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نگشاید و بواسطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاده آسایش و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۳

فراغت آرمیدند و بیشتر از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند.

### حکایت هشتم در دفع شر دزدان مفسد و تتقاولان متمرّد

پیش از آن که همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر بدزدی و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را می‌ربودند و جمعی از آن طایفه در میان روستائیان و صحرا نشینان دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال سوداگران اطلاع می‌دادند و زمره باتتقاولان و راه‌داران طرح محبت و اتحاد افکنده بودند بنابر آن چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدعا داشتند ببهانه راه داری از آن بیچارگان میگرفتند و بعد از آن ببهانه آن که دزد و حرامی همراه شماست یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطريق متبینه گشته بکمین گاه می‌آمدند و هیچ کاروانی از راهزنی آن قدر مضرت نمیدید که از تتقاول زیرا که قطاع الطريق گاهی بکاروانی باز میخورد و تتقاول در هرسفری در چند موضوع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان را میبرد و چون غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت بهمگی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع



الطریق باید هیچ آفریده از مردم کاروان و همراهان طریق انهزام پیش نگیرد و همکنان در دفع دزدان متفق بوده هرکس خلاف نماید از عهده خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هرقریه و قصبه و خیل خانه که بموضع راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل ترک با دزدی طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیریت قلی را که از شیوه ریا مبرا بود بدفع شر آن طایفه نامزد فرمود و او در آن باب غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق را بتیغ سیاست بگذرانید و زمره را دو شاخه بر گردن بدرگاه پادشاه آورده محبوس گردانید بعد از آن آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راهداران امین بنشینند و از هر چهار سر دراز گوش که رخت تجارت بارداشته باشد نیم آقجه گیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقجه و از چهارپایان خالی و آنچه ماکول و غله بار داشته باشند اصلاً چیزی نستانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد هر راهدار که بآن منزل نزدیک تر بود دزد را پیدا کند و اگر نه از عهده مال بیرون آید و جمیع راهداران را بامیر نورانعی ولد منقور بیک که در زمان ارغون خان سردار تقاولان بود سپرد و او را در باب تمشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرموده که شوارع را بمردم معتبر سپارد و بر سر راهها میلها سنک و گچ بسازد و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپائی چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد در آن میل مستحکم کند تا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۴

هرگاه کاروانی بد آنجا رسد و بر مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براهداران ندهد و امیر نورانعی حسب الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق و جور تقاول فراغت یافتند و آغاز آمد شد نموده جهت تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند.

### حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در بوته خوف و بیم.

در روزگار قدیم هریک از حکام روم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و گرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابر آن ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک

باید که عیار نقره ده نه باشد و کیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبوده و از زر روم از هرده دینار بیش از دو دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش و بینش مانند طلا مهری تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون اریستامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سرانجام آن مهم گماشته سکه وضع فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هرزری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند و اصلا تنگجات طلا و نقره را مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروبه مسکو که را بیکدرم خرج کنند تنگجات جمیع ولایات را شکسته و بخلاص برده تمام عیار سازند و بهمان و زن سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و گرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی کشت و از بیم سیاست و فرط مهابتش ضرابان و قلابانرا مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغبال آغاز سوداگری و معامله نمودند و همدران ایام غازان خان فرمانداد تا از طلا مهری تنکجات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه آن تنکجات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می افتاد چند گاه بفرغت مینمود.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۵

حکایت دهم در تعدیل مکائیل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان.

قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنک زر و بار و پیمانہ و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیرات بوقوع می پیوست و هر کس را از مردم روستا غله بقیقیری میبایست داد چون بکیل و پیمانہ برو پیمودی البتہ هر صد من هفتاد من یا شصت من بودی اما مردم قوی دست آنچه ایشان را بایستی گرفت بضر بچوب در هر صد من سی چهل

من زیاده می‌ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان برآه داران و مزارعان خصومت و منازعت وقوع مییافت و چون کیفیت حال بران خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع بنفاد رسانید و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل الفحوای آن یرلیغ این بود که درین اوقات که نواب پایه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو بازارها هر کس جهت مصلحت و منفعت خود وزنی از سنک و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنک زر و نقره و بار کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بر آن نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده‌ایم جایز ندارند و بقوانینی که تفصیل مییابد عمل نمایند اول بدانند که استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی را تعیین نمودیم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثنی ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلده بحضور محتسب سنجات را بآن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و هیچکس دیگر بآن مهم نپردازد و هر آفریده که خلاف نموده بی‌وقوف امین و معتمدین مومی الیهما سنک سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که بهر کس سنک مسکوک دهند نام او را بر دفتر نویسند تا دیگری سنک نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط درآورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد سیاست رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنک بار در هر موضع کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد بهمان دستور مقرر دانند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل مثنی از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من تا یکدرم یازده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهار یکی نیم چهار یک ده درم پنج درم دو درم یکدرم

دیگر حکم شد که جهت بارهای گران یکباره که آن را بمیزان نتوان سنجد تمغاجیان بلاد قیان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه کیلها را مساوی سازند بر وجهی که دو من تبریز که دو یست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن یک جزو از بار باشد و بغیر ازین کیل هیچ پیمانہ و اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود و باقلا و کنجد و جاورس و غیرها تفاوت ظاهر است باید که جهت هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحدہ سازند چنانچه ده من تبریز از جی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن گنجد و بر چهار جانب هر کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه و مقرر ساختیم که همان معتمدان بنظر نواب دار القضا و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند او را بشحنه سپارند تا دست بریده جرمانه ستاند دیگر باید که پیمانہ شیرہ و سرکہ و روغن علاحدہ سازند بر وجهی که در هر پیمانہ بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانہ سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد مانعی نیست و باید که خیک شیرہ که جهت آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانہ باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای طوی آورند چهار پیمانہ باشد چهل من دیگر باید که تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو سر جمیع چوب گزها نمودار استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید و السلام علی اتبع الهدی.

## حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع برافشاندن و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن

چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون سراستان جنان ناضروریان مینمود روزی آن پادشاه عالیمکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری بایرات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجدہ و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بآلتون

تمغا عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او چگونه معامله کنند و آن حکم مبنی بود از این معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت رسد مقرر آن که هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آن چه واجبی او شود چهار دنک دهد و در سال سوم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۷

مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آن که مزارعی را که فی الجمله خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آن که کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید نوع سوم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور دو نوع مذکور سال اول یکدینار و یکمن بار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانک بوصول رساند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هر چند دیوانی باشد وزراء بملکیت آن مزارع مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آن را بفروشد کسی منع ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آبادانی کشت و خلایق در رفاهیت افتاده خصب و وسعت معیشت از حد عدد در گذشت و همدران اوان بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه ایلخانی که در ولایات بوده اکثر روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست انداز عوامل بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از واجب هرولایتی بمبلغی معین در وجه بهاء عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول آنها از حاکم آن ولایت طلب دارند تا او ضروره در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهبانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول محصول میخواستند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک آن جماعت در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن

تمامی ولات و ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار کلی از آن ممر بحصول موصول گردانیده تخم نیکنمایی کاشتند.

### حکایت دوازدهم در باب رعایت خلاق و ممنوع شدن پیکان و خربندگان از ارتکاب امور نالایق

در جامع التواریخ رشیدی بنظر درآمده که غازان خان در ملاحظه حال رعایا وزیر دستان بمرتبه مبالغه داشت که هرگاه بر وی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثناء شکار یا اسفار بقریه میرسید میفرمود تا گوسفند و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم آنجائی میخریدند و بهاء آن اشیا را نقد ادا کرده بزیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثناء آن اوقات بعرض رسید که جمعی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۸

کثیر از پیکان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر متمولان میگیرند و بلطف یا عنف میگویند که امروز جهت خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آنشخص در اداء اندکی اهمال مینماید او را بیناموس میسازند و بسیار همچنان واقع میشود که یک کس در یکروز بسه چهار طایفه از آن جماعت دوچار میخورد و هر کورت مبلغی فرود میآورد یا بی عرض میشود و همچنین آن مردم بی باک در ایام عید و نوروز بدر خانه بزرگان رفته چیزی میطلبند و اگر آن بزرگ خود را بایشان مینماید انواع اهانت کشیده ضروره آنچه میخواهند میدهد و الا هرچه در خانه او مییابند بر گرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر بر ده متاع خود را طلب مینماید او را آن مقدار ایذا میرسانند که قابل شرح نیست و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن بار بجماعت پیکان و ساربانان و استربانان ندهد و هر کس از این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلاق باز کشیدند و دیگر از آن ممر معشر بشر تفرقه و پریشانی ندیدند.

### حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه

پیش از ایام دولت آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود دیگر بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان می‌ستاندند و چون سریر جهانبانی بفر وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهت لشگریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بر آن می‌فزود و بنابر آنکه برات غله را بر ولایات می‌نوشتند بواسطه سرانجام علفه و علوفه رعایا را تشویش بسیار میرسید و گاهی برات راجع شده لشگری بی‌حصول مقصود باز میگردد و چون این معنی بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را منبر کرده بشحنه سپارند تا هرگاه که بر آنجا رسد آنچه او را باید گرفت بی‌مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که این مقدار تغار که ما جهت سپاه ظفر شعار مقرر فرموده‌ایم از هیجده نفر زیاده نمیرسد و مناسب چنان است که انعام ما عموم یافته همکنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بیورش از افلاس و عدم یراق شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاع تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج گردانید ملخص مضمون یرلیغ آن که بر همکنان پوشیده نیست که پیش از این پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میداده‌اند و اکثر ایشان را از مواجب و انعام بی‌نصیب و محروم میگذاشته‌اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام دادیم و مقرر فرمودیم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۷۹

که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هریک بیورت هر کدام از هزارها خیل معول نزدیک شد باسم اقطاع برایشان مسلم دارند تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن موضع آنچه باینجو و دیوان تعلق داشته باشد هرطایفه از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و واجبی آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید که لشگریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از آنجا مال و جهات طلب ندارند دیگر آن که آنچه از قراء و مزارع دیوانی بایر باشد داخل یورت هریک از هزارها شده باشد آن را بکوچ خود صالح زراعت گردانیده مزروع سازند و مجموع ارتقاعات آن را جهت خاصه خود تصرف نمایند دیگر

آنکه اگر زمینی را که چریک صالح زراعت ساخته باشد مالکی یا متولی پیدا شده حقیقت خود را بملکیت یا وقفیت ثابت سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعه قدیمه خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگر را نزد خود راه ندهند و حمایت نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث کردند و مال و متوجهات دیوانی را برآستی بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک منصوره در قری و مرارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا مدخل نمایند و زراعت نکنند و آنمقدار علفخوار که چراگاه اغنام و عوامل و مواشی مردم آن مواضع را وافی باشد باز گذارند دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل خبرت باتفاق تبکچی که تعیین یافته آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات هزارها تقسیم نمایند و آن تبکچی حصه هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرد ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری بامیر هزاره سپارد و دفاتر صدجات را بامراء صده دهد بعد از آن تبکچی عارض هر سال یکنوبت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هر کس که تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ گردد دیگر باید که چریک این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند و نبخشند و بانداقودانی و اقالینی تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یا ساق را دیگرگون کند امراء هزاره و صده او را گناه کار گردانیده اقطاع او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چریک از آنچه



در دفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایه سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض علاحده مقرر شده باید که در اقطاع چریک تصرف نکنند و براه ننویسند و چریک نیز باید که بشرح مسطور عملنموده از مضمون یرلیغ تجاوز نمایند و بر رعایا و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ) پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که امراء توأچی سان سپاه را زیاده کرده در خانه‌داری یکدو نفر بیفزایند و مجموع آنطایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات بازداشت و لشگریان تازیکی را نیز جامگی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه یکنوبت عرض کرده یراق آنجماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی‌همت را معلوم شد که بواسطه منازعت و مخالفتی که در میان الوس جوجی خان و جغتای و اوکدای واقع است بهر وقت خیلخانهای یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیکی میفروشند عرق غیرت و عصیبتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین گاه چنگیز خان را کوچ داده در پیش تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع در آورند جهت خاصه ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان بازدارند و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشگر زر خرید تعیین یافته امارت آن تومان بیولاد جنکسانک مفوض گشت.

### حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب.

قبل از جلوس غازان خان در هرولایتی جمعی کثیر از کمانکر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباچی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصه ایلخانی اسلحه ترتیب نمایند و آنجماعت احیانا بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلۀ اهتمام امراء قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی بتحقیق احوال آنجماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی کلی در وجه علوفه ایشان بر متصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابر آن جمعی از تبکچیان بیوتات را بقتل رسانید و امراء قورچی را نیز

مخاطب و معاقب گردانید مع ذلک فایده بر آن ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن زمان که غازان خان همت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۱

بر ضبط و ربط امور سر کار سلطنت مصروف می‌داشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که من بعد هیچیک از زمره مذکور را جامگی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباچی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهه خاصه و سایر بقورخانه آورد بنرخ روز بها ستاند و بر سر هر طایفه از آنجماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر از ایشان بوصول رساند و یافتجه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهه تحصیل آن برآه‌دار بولایت رود و موجب تفرقه رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرده وصول نمی‌یافت و حال آنکه در آن سال زیاده از نصب آن مبلغ که سابقا در وجه علوفات مردم اسلحه‌ساز مجری میشد در بهاء آن در هزار مرده سلاح مصروف نگشت لاجرم آنقاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت.

### حکایت پانزدهم در تدارک مهم قوشچیان و صید شدن مرغ دل خلاق بسبب دفع دام مضرت ایشان.

در زمان اکثر سلاطین چنگیز خانی جانوردار بسیار مقرر بود که هر یک در موضعی معین ساکن شده جانور گیرند و بامراء قوشچی سپارند و جهه هر یک از آنطایفه در ولایات مبلغی باسم علفه و علوفه و جامگی و طعمه جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر ساله آنوجه را مع ده یازده و قوللقه از انقد و جوه تحصیل مینمودند و اندک جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده در اثناء راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهه سواری و پرتل میگرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمه جانور می‌ستاندند و چون آنطایفه را استیلاء تمام بود هر مغولی گرسنه که از سرانجام وجه معاش عاجز شدی بهر حيله که میسر کشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلخان برده یرلیغ ستاندی که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنابر آن عدد آنجماعت بغایت

کثرت انجامیده بود و هر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت بطوایف انسان وقوع مییافت هیچکس بازخواست نمی نمود و بسیاری از مردم اوباش و فتن بحمایت جانورداران به بندگان خدای ظلم و تعدی میکردند و اگر کسی بسهو از نواحی قرق جانور میگذشت از وی اسب و جامه زر گرفته انواع حیف و جور بجا می آوردند و با وجود این همه استیلا که آنجماعت را داده بودند هر سال چند جانور معدود بنظر امراء قوش میرسانیدند و پری چند از قنچوغه آویخته و چکسه بر میان زده بهر نوع میخواستند میراندند و مهم یوزبانان نیز همین صورت داشت و هیچ آفریده نقش

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۲

منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و بخت جوان دران باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در کار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امراء قوش و پارس اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشد مفصل کنند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در مفصل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوز قیام ننماید و مقرر کرد که جهه علوفه و علفه و طمع جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بآلتون تمغا موشح گشت و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان بهیچ علت و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مزاحم و متعرض الاغان مردم نشوند و باین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آنجماعت خلاص یافته حسب المقرر هر سال هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز وصول یافت و آنچه سابقا در وجه علوفات صیادان مجری میشد بنصف رسید و التائید من الله الحمید المجدید

### حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غانات و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات.

قبل از نصارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غانچیان میبود و هیچ کس هرگز بافراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنود نمی نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشسته بتفحص حال آنجماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جوابدادند که امسال سرما موجب اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان

فرمود که تفحص نمائید که غانچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش بتحقیق انجامید که هریک از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لا جرم ایلخان بر زبان راند که بچه جهت برودت بوت در جمال و اغنام ایلخانی تاثیر نموده مواشی خاصه شما را سالم گذاشته آنجماعت بگناه معترف شده غازان خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند رأس بر اصل افزایشند و خطوط قبول از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آنمقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یک از چنگیز خانیان را عشر آن میسر نبود.

### حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام در ابطال فرامین مکرر خاص و عام.

در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیز خانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هر کس مهمی داشت بیکی از امرا یا وزرا التجا کرده حسب المدعا نشان درست

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۳

مینمود بنابر آن دران اوان طوایف انسان خصوصا امرا و اعیان یرلیغها نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزهها مکرر بدست آورده بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفه بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ آفریده از امرا و وزرا و مقربان پایه سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرساند و هرگاه حکمی در باب مهمی صادر گردد یرلیغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل گردد و غازان کلید صندوقچه را که تمغاء بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را به تبکچیان معتمد میسپرد تا تمغا را بیرون آورده بر نشان زنند و بازسیارند و آن پادشاه عالیجاه چهار- کس از نوئیان بزرگ برگزیده هریک را قرا تمغای عنایت کرده بود که بر پشت نشان زنند تا نتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و ایضا غازان خان نویسنده گان مقرر فرموده بود که هر نشانی که بالتمغا رسد سواد آن را لفظا بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بخشیان قلمی شده و مضمون را که بعرض رسانیده بود و

در هر سال در این باب دفتری مجدد طرح نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده در آن باب خبط و خیانت وقوع نیابد و غازان خان جهت نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرا مکرم تمغا بزرگ از سنک یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علماء نیز تمغایشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغاه اول در نظر کوچکتر مینمود و جهة متوسطات امور سلطنت تمغائی بزرگ زرین داشت و نشان های مهمات جزینه را تمغای دیگر که یشب بود مینگاشت و برای یرلیغ بر نشستن چریک و فرود آمدن لشگر ترک و تازیک تمغائی مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صور کمان و چماق و شمشیر منقش مینمود و مقرر چنان بود که تا لشگریان آن تمغا را بر یرلیغ نبیند بسخن هیچیک از امرا و نوینان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاهده مذکور از سفر بازگشته بیورت خود روند و برین قیاس آن پادشاه نکته دان جهة برات خزانه عامره و متوجهات ولایات و یافتجه و مفاوضات و مکتوبات و مفصلات دیوانی آلتون تمغاه کوچک نگاه میداشت و میفرمود مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتری علی حده ثبت نمایند آنگاه بنظر انور در آورند تا بآلتون تمغاه رسید و بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و پیوسته محل مقتضی آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هرآینه مهمات فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تنقیص و تشویش نتوانند یافت بنابر آن فرمان واجب الازعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب و مهمات ممکن الوقوع که بخاطر گذرد و بحیز ضبط درآید نشانی مشتمل بر شرایط و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۴

قانون الامور نام نهند تا هرگاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند تنکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان از آنجا نقل نمایند و اگر احیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عیارات مغیر را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل درآمد اختلاف عبارات که جهة اغراض در نشانها وقوع مییافت منسوخ گشت و ارباب ملتسمات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما

ترتیب و تدبیر پایزه برین وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و شحنگان معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سرشیر و نام انگس را بران ثبت کردند و بهر کس پایزه از ان میدادند نامش را بر دفتر می نوشتند و مدت العمر آنرا بوی می گذاشتند و بعد از عزل می ستاندند و در ازمنه سابقه رسم باز ستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات می ساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولات متوسطه الحال پایزه کوچکتر از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقشی غریب بر آن منقور بود ترتیب نمود و هرگاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی بتزویر پایزه نتواند ساخت و جهت ایلچیان که با الاغ بهر طرف میرفتند پایزه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس بایلچی گری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزهائی که پیش از آن در تصرف شاهزادگان و خواتین و امراء میبود بتمام ابطال یافت و برین قیاس غازان خان همدران اوان احکام واجب الاذعان باطراف ولایات و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هریرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت نکنند و باین تدبیر مناشیر مزور و احکام مخالف مکرر که در تصرف فرق بشر بود بتمام باطل و نامسموع شده و پایزهائی که در مدت هفتاد سال هر کس بهر علت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلاق زور و زیادتی می نمود منسوخ گشت.

### حکایت هیجدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه وزراء درگاه سلاطین جهت ما یحتاج شیلان و خرج مجلس بزم و طوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و رابطه خواتین و شاهزادگان و صدقات و مرسومات مطبخیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال و جهات ولایات حواله می نمودند و ایلچیان که بتحصیل آن وجوه میرفتند حکام ایشان را بخدمتانه و مهلتانه فریفته مدتی مدید معطل می ساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده باداء آن وجه نمیپرداختند بنا بر آن

مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی‌یافت و انداچیان در اکثر احوال اسباب آتش مطرح و صحبت را بمراجه قرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند و پنج دینار میسر میشد گاه بود که خرواری بیست دینار روز یا ده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از جوه آتش بوصول میرسانید صرف مراجه قرض انداچیان میشد و بدین واسطه بهنگام افراغ محاسبات میان تبکچیان انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا برسیدن یرغوی ایشان مدت‌ها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی و احوال چنان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردند و بها بدیشان نرسانیدی و آن جماعت پیوسته بسر دیوان آمده دادخواهی نمودندی و هیچکس بغور نرسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را برآورد کنند که در مدت شش ماه آن چه مبلغ میتواند بود و در هر شش ماه آن مبلغ را نقدا از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر ثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آتش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت تسعیر چیزی از میان برد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طوی‌ها و جشن‌ها ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور سالاران سپردند تا جهت حمل حویخجانه و سبوچخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارق ساخت بتعین جوه آتش و ما یحتاج خواتین پرداخت و مقرر فرمود که جهت شیلان هر یک از حرما از اینجو ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کند و بتصرف دیوانیان ایشان گذارند و وزراء عظام ضروریات شیلان و ما یحتاج ملبوس و و مرکوب و جامکی دختران و فراشان و مطبخیان و ساربانان و سایر خدم و حشم هر یک از خواتین بلقیس آئین را مفضل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار می‌شود و آن را از موضع مذکوره تنخواه نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون سازند تا بهنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از اینجو که در وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بوده بعد از وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف ننماید بقاء علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات

ایشان صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هریک مخزون گشته و امور جمهور خدام اردوها سمت انتظام گرفت.

حکایت نوزدهم در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت و جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هریک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را تصرف می

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۶

نمود لاجرم هرگز تبکچیان بافراق محاسبه خازنان نمیرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بان وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مال خزانه را نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هریک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردند و چون نوبت دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از اشیاء مرصعه را مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر خازن و فراشان مطلقاً پیرامون آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهده همان دو شخص مقرر فرمود و خزانه زر سفید و اثواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رساند که بقلم همایون جایزه یابد آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بتمغا موشح گشته سند تحویلدار شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر ششماه یکبار عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین یرلیغ نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بران زنند بمصلت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و مقرر شد که بهر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نمایند و بعد آن از هیچ کس چیزی طمع نکند و همدران



اوان غازان خان خواجه‌سرائی تعیین کرده فرمان داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یکدینار و یک ثوب بآن خواجه‌سرا سپارند تا در وجه تصدقات فرق همایون مصروف گردد و بنابراین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهر بار زر سرخ و سفید و نفایس و اجناس بامرا و خدام بارگاه سپهر اساس می‌بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمی‌گردید و کیفیت بذل وجود آن پادشاه عاقبت محمود برین موجب بود که نوبتی در قوریلتهای او جان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود را جمع آوردند و انواع اثواب را اثواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صرهاء نقود احمر و ایض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است آنگاه بنفس نفیس یا چند نفر از مقربان بارگاه در آمد و آغاز بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت بامراء هزارها برانگار و جوانگار لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزاره جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده بامرا و لشگریان بخشید و بدین قیاس همواره انعام آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۷

پادشاه سپهر احتشام نقد میبود و هرگز بر رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات بشری خصوصا سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب آنست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی چند هر چه بدست افتد به بخشند و چند گاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه مایحتاج طعام (و لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ) و ایضا فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان انوار جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از مواید لطف و عطیه خویش محروم و بی‌نصیب نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن برگیرند دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر

بتعمیر ملک و عدل و سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هر چه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر و جامه بر زیر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد زود چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیاد آنرا در دامگاه گذارد تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن تیسیر نپذیرد حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند مراسم دعا و ثنا بجای آورده در لوازم اخلاص و عبودیت افزودند.

### حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه از ضمن قضایاء سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هر کس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و زراعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را قرق می کردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات توان شمرد و هر چند ما را درجه صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمائیم و ابواب البری ساخته درهای صدقات جاریه برگشائیم تا انوار منافع خیرات بر وجنات حال سادات و علما و فقرا تابد و بیرکت آن رحمت بینهایت حضرت ایزد تعالی ما را دریابد آنگاه فرمانداد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از ثقات استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هرژه گز است و در تاریخ و صاف مسطور گشته که هشتاد عدد قنديل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها پانزده من بود از آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۸

مقبره منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان همدران اوان متصل بآن بقعه رفیعہ دیگر بقاع نفاع تعمیر نمود برین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیہ مدرسه حنفیہ خانقاه دار السیاده رصدخانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال را که غازان خان جهه رفاهیت سپاهی و رعیت وضع

کرده بود آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام السبیل بعد از آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه تمامت قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در چند مقبره چند حافظ مقرر کرد که هرروزه بتلاوة کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آنجماعت را وظیفه دهند و در هرشب جمعه بنان حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هر یک از مدرسه شافعیه و خفیه مدرسان و معبدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی خادم و در دار السیاده نقیب و خادم و باورچی که جهة سادات آینده و رونده طبخ نمایند و در رصد خانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معبد و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب و کحال و جراح و باورچی و فراش و بیمار دارو در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و کلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف گرامند نوازش نمود و جهت فرش و روشنائی بقاع مذکور مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلاوا پزند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصد خانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر مایحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخه بیت القانون و جهة بهاء ابریق و سبؤ خم و کوزه و حوض خانه و سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمله اوقاف سال بسال و ماه بماه بیشاییه تنقیص سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمه شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکماء که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امراء مغول و اشراف تازی که او را زیارت کند خادم مقبره منوره آنکس را بکوشک عادلیه که نزدیک بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر ساله در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته بساکنان آن بقاع دهند و

همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلاوا و اطعمه لذیذه ترتیب نموده و بمجاوران و مسافران پخش کنند دیگر آنکه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۸۹

پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته پیوسته صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف و اصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ بمعلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهت غم خواری صبیان موجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار ثوب پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سرهای راه می اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر ما یحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی ششماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند و هیچکس آن مرغان را نگیرد و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجز را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هرگاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهت آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مالک خود بترسد آن را عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنک پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران سهولت عبور توانند کرد و هفت وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده آنها را بخطوط قضاء و علما مسجل ساخت و یکی را بتولی موقوفات سپرده دیگر را بمکه معظمه زاده الله تعظیما ارسال داشت و وقفیه سیم را در دارالقضاء تبریز نهاده بمحافظت آن امر نموده چهارم تعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاهدارند بمصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد و دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاء بغداد و تبریز در ضمن مرافعه شریفه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع به تسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه فیصل سایر

قضایا را پیش نهاد همت سازد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروئی رفیع باوج فلک منیع برافراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم طناب اطناب درین باب کوتاه سازد و بناء بیان شمه از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان خان طرح اندازد

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۰

ذکر شمه از حال صلحاء افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت انما میرسید و از مواید انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میگرددید مولانا هبه الله است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا هبه الله ترکستانی الاصل بود و در آن اوان که غازان در خراسان حکومت مینمود از بلاد توران بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستاد جناب مولوی را باعزاز و احترام تمام باردو طلبید و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا هبه الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بمن سفارش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه مدعا داشته باشد بدو رسانم و من حسب الحکم ما یحتاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور باستمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا هبه الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان سنجیده میگذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر وی فایق میافتم و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق در سخن دانی بچه سبب بصحبت او مشعوفست و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه

سخنی در غایت وقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسئله ایست که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان سر منزل شریف نبرند و عوام از دور در و دیوار آن نگرند مانند شیخ هبه الله که او را آن مرتبه نیست که خود را بدرون خانه رساند لاجرم هر چه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن را از خان زمان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ هبه الله را این مقدار تعظیم مینمایند و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنک فسان و فولاد اگر چه از سنک فسان صلب تر مینماید اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید برین قیاس هر چند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هر گز در فضای ضمیر شیخ هبه الله پرتو نیفکند لکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا از پیشتر بیشتر شود گویند که مولانا هبه الله هم در زمان غازان خان در گذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت

مولانا محی الدین مدتی مدید در زمان چنگیز خانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بر نهج امانت و دیانت بفضل قضایاء بر ایام اقدام می نمود.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۱

شیخ عثمان ساوجی در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود در بیستم رجب سنه خمس و تسعین و ستمائه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود.

شمس الدین عبیدی در سلک اعظام علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف و بر صحایف روزگار مینگاشت از مؤلفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور

رفیع الدین بکرانی در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت می نمود و این رباعی از اشعار اوست که رباعی

وز زخم زمانه ناله چون چنک مکن

با چرخ ستیز و با فلک جنگ مکن

## در خاک زر و در آب دریا گوهر

## ضایع نگذارند تو دلتنک مکن

و رفیع الدین را پسری بود در کمال علم و تقوی

رکن الدین نام و او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار مینگاشت و تا زمان سلطان ابو سعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت.

شمس الدین کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده‌ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابو سعید بوقوع انجامید البقاء لله الحمید المجدید.

## ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان

ولادت باسعادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذیحجه سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان را شنید بعضی از شاهزادگان و هرقدان نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید و در پنجم ذیحجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه صلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده درهای ظلم و بیداد بر بست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود بر خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت و او اول پادشاهی است از چنگیزخانین که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید ضبط اوقاف ممالک محروسه را در عهده قتلقیا و بهاء الدین یعقوب کرد و ایشان را بر سیبل تاکید گفت که در صرف حاصل موقوفات شرایط رعایت شروط و اقفان بجای باید آورد و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در قفقور النک شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام کرده چون تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه سنه سته و سبع اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد

گیلان توجه فرمود و میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده در بعضی از آن معارک  
قتلشاهنویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر جیلانیان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۲

در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خوانده جهت خراج  
هرساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده میسور و  
کپک خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و  
ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن دیار گشودند و چنانچه در ذکر ایسنوقا خان سبق  
ذکر یافت امیر یساول با بعضی از امراء خراسان بجنک ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شد و  
امیر یساول عنان بصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته حکم فرمود که امیر  
علی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان پراند و هرکس از  
آنجماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب و چنگال عقاب معذب و معاف گرداند و امیر علی با  
جمعی کثیر از شیران بیشه یکدلی بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت  
کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف  
ساخته هریک روی بیورت خویش آورد بیت

هنوز خسرو خورشید روی ننموده      ستارگان بگذارند و جای بگریزند

رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هرات و کشته شدن در قلعه اختیار دین در زمان سلطنت سلطان  
محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل این حکایت در اثناء قضایاء ملوک کرت مذکور  
خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در شب اول از ماه شوال بسال هفتصد و  
شانزده اتفاق افتاد و حمد اله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت      از گاه و کلاه سروری شاه گذشت

بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت      آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال.

گفتار در بیان مجملی از احوال وزراء سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع  
ایام دولت آن آفتاب تابنده



خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طیب در مقام وفاق و اتحاد بود آفتاب اقبالش از منقصت وبال و زوال محروس و مصون می نمود بیت

### تا گل نشکست و عهد گلزار      نشکست زمانه در دلش خار

و در سنه احدی عشر و سبعمائه خواجه سعد الدین محمد بواسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند و امراء عظام بموجب اشاره پادشاه گردون غلام مقرران را باوزرا گرام در موقف یرغو حاضر ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از ممکن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۳

زین الدین کیمیا کر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی

عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف      رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا الف

بدر عمر خواجه سعد الدین محمد

در محول شد بفرمان خداوند جهان

منخسف

و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملزم کفایت آن شده بودند از جهات و مملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد همدران ایام در قید مصادره و مواخذة افتاده در حضور قاضی القضاء ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال نقبا مشاهد ائمه معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و شلتاق گرفته بود بنابر آن او را بسادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانده بجزاء کردارش رسانند و آن زمره واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضربات متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر بانواب خواجه سعد الدین شرکت داشت

جهان بین او را میل کشیدند اما نور باصره‌اش بتمام زایل نگشت و چون دهره قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت بپیراست جهت تعیین وزیری صائب تدبیر که باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امراء عظام مشورت فرمود و خاطر انور بران قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضاء خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت شریک شد و در وقتی که نورسیدگان انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه گر گشته از اوراق شکوفه درم و دینار بسیار بصورت نیاز نثار کردند خواجه علیشاه پادشاه و نوئینان و ایناقان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن و کله مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکمل که قطعه لعل بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گل‌عذار با کمرها زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آن‌ها زرین بود پیشکش گردانید و بعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صائب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشگر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان ما نمی‌نمایند لشگر بدیاری دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانقی مرعی داشته آرای همکنان بر آن قرار یافت که نخست ایلچی بآن ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا جهت تادیب ایشان توجه نمایند و در آن ایام در گیلان حکام متعدد بامر ایالت قیام می‌نمودند و تا آن غایت هیچیک از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیر دباح از سایر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۴

از سایر ولایه آنولایات معظم تر میزیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد و امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و باصناف الطاف ایلخانی اختصاص یافت اما باندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا بتنک آمده نیم شبی بیرخصت عنان عزیمت بطرف وطن خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب کسکر رود و امیر قتل‌قشاه از طریق حلوان متوجه فومن و رشت

و تولم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه رستم‌دار و کلاره- دشت بدانولایت درآیند و اولجایتو سلطانیه بعد از رفتن امرا بیک هفته از بلده سلطانیه متوجه لاهجان گشت و امیر چوپان حدود کسکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهجان سالما غانما باردوی نصرت‌نشان ملحق شد اما امیر قتلکشاه چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ و راههای صعب درپیش است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تانی طی مسافت کرده شود امیر قتلکشاه چون دندان طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا نمود و امیر فولاد قیارامقلا گردانیده بر سبیل سرعت رایت نهضت برافراخت و اتباع امیر دباچ در عقبه تنگ سر راه بر فولادقیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زدو خورد واقع شده هر بار فولادقیا غالب آمد و امیره و باج قاصدی نزد او فرستاد طلب مصالحه نمود و فولادقیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلکشاه کرده امیر باغواء پسر خود از قبول صلح سرباز زد و پسر را نیز پیشتر فرستاد و امیرزاده بخار پندار بدماغ راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشگریانش در گل فرو رفتند و چون بقیه گریختگان بقتلکشاه نویان رسیدند ملازمان موکب او نیز روی بفرار آوردند و امیر قتلکشاه ساعتی پای ثبات بیفشرد و بزخم پیکان یکی از شجعان گیلان نقدجان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر- مؤمن چون بحدود آنولایت رسیدند امیر هندو شاه که حاکم سرحد بود بقدم اطاعت امراء پادشاه را استقبال نمود و ایشان او را مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت سلطان نماز عید اضحی در آن بلده گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلکشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با سه هزار سوار بیباک جهت کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب ایشان امیر حسین و امیر سونج را بمدد فرستاد و امرا بعد از کشتش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و رشت و فومن و تولم را غارت کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلکشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده چوپان نویان را قایم مقام قتلکشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم

دمشق قرانقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعظم امراء مصر و شام بودند از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه به تقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایلخان بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدانجانب برافراشت و بمیامن اهتمام وزراء عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار باکمل و جهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره و از مستعملات استادان فرنک بهم رسید و دویست و شصت سراسب کوه پیکر هامون نورد باجله‌ها گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته گردید و دو هزار و پانصد شتر ابرسیر پرتحمل جهت حمل ساوری در قطار کشیدند و نود چرخ دورانداز و یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد قاروره نطف دشمن سوز و صد خروار کوس رعد آواز و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و سیصد و شصت نقاب تیز چنگک با بیل و کلنک همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و امراء و سپاه باین ترتیب و آئین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل براه سنجار عزیمت فرمودند و در روز جمعه ششم ماه مبارک رمضان بر حبه الشام رسیده متوجه فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندق در عمق سی گز و در عرض پانزده گز در گرد آن فرود برده بودند و اساس جدارش را بسنک استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال آنحضار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصار بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آنقلعه آسمان‌سان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامان استغنا کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت و آغاز انداختن تیر و سنک نموده از اینجانب نیز دلیران آهنین چنگک آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست نقب زدن برآورده لشگریان پرسیاختن خندق را مطمح نظر همت گردانیدند و چون نقبچیان کار بجائی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان هیزم فراوان در خندق انداختند مردم قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطه آمد شد قاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشید الدین سلطان ظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی تمشیت پذیرفت که مقرون برضای جانبین بود آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نمود و بعد از

طی منازل و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمائه اولجایتو - سلطان پسر عالی گهر خود سلطان ابو سعید را حاکم ولایات خراسان ساخته بدانجانب روان فرمود و امیر سونج را باتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از ابناء امراء عظام را ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید و چون چتر زرنگار شاهزاده کامکار سایه وصول بران مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت نموده رعایا و زیردستان در پناه امن وامان غنودند و ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل و مکرمت حضرت و نصارت یافت در خلال این احوال میان کپک خان و شاهزاده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۶

سیسور که شمه از حال ایشان در اثناء قضایاء اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و میسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در متنزهات دیار خراسان ساکن گردد بنابر آن یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو - سلطان فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی او را بعواطف بیحد بناوخت و جهت میسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آنولایات خواهد توطن نماید و میسور بباد غیس شتافته در صحراء قاوس علم اقامت مرتفع گردانید.

### گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بعزم شکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه باز گشته چون دو هفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کورت مهم از مداوا اطبا در گذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابو سعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعه ناگزیر بدار الملک پدر خویش رسیده مالک تاج و سریر گردد اما این مدعا بحصول نه پیوست و فی سنه ست عشر و سبعمائه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بریست امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه باو داد و دین را در بلده

سلطانیه بگنبدی که از مستحدثاتش بود دفن کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویج روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جمله آثار آنخسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنک تراشیده مرتب شده بمرتبه پهناور آمده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالیجاه است و در درون آنشهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو- سلطان در سلطانیه مساجد و خوانق و دار القراءه و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه بتکلف ساخته و پرداخته آمد و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و معبد و دوست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون و شهر اولجایتو آباد در موغان در کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انما است و چون سلطان محمد بصحبت علما و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۷

مباحثه مسائل شرعیه بغایت مایل در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آنرا همراه خویش میگردانید و مولانا بدر الدین شتری و مولانا عضد الدین ایجی از جمله دانشمندانی که در آن مدرسه کرباس مدرس بوده‌اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج ایشان و ابواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جمله اعظام اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد مظهر فیض جلی

شیخ جمال الدین مظهر حلی با سلطان محمد خدا بنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آنجناب متابعت مذهب علیه امامیه نمود فضایل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مظهر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه بیشمار و کتاب نهج الحق که مشتمل است بر ادله صحت ملت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و التحیه از آنجمله است و قواعد و شرح تجرید نیز در سلک مؤلفات آن فاضل ماجد انتظام دارد رحمه الله علیه رحمه واسعه و از زمره مشایخ آنزمان دیگری شیخ- عبد الرحمن خراسانی است و او برقت قلب و کثرت عبادت از ابناء زمان ممتاز بود و در سنه ست عشر و سبعمائه در بغداد از عالم انتقال نمود و

از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرين مولانا قطب الدین محمود است که ولد مولانا مسعود بن مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمائه در تبریز از عالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مورخان بلاغت انما مولانا شهاب الدین عبد الله شیرازی صاحب تاریخ و صاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود و در ایام دولتش آن کتاب افادت انتصاب را تالیف نمود و از آن جمله دیگری ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی است و فخر الدین داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضه اولو الالباب نام نهاده و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته و دیگری از آن جمله محمد بن اسعد بن عبد الله النجفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست از جمله شعرا آن زمان خجسته نشان یکی سعد بها است و این مطلع از منظومات اوست [مطلع](#)

[حاش لله که مرا مهر تو از دل برود](#)      [یا خود از خاطر آن شکل شمایل برود](#)

و از جمله خوش نویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آن جناب مبالغه می نمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می نشست.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۸

[ذکر سلطان علا الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان](#)

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعدة سنه اربع و سبعمائه بمقام نور قوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش در گذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قره العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلاث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آنمقدار توقف فرمود که امیر

سونج از خراسان آمده بمو کب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قریلتای فرمودند و در غره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشانند و زر و جوهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشانند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور پدر زمان منصب وزارت و امارت دیار بکر بامیر ایرنچین سمت تعلق پذیرفت و امیر تیمور تاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرزوبوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنه‌ها انگیزند در آن ولایت محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابناء روزگار را بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابو سعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او را روی نمود لاجرم باندک زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طیب وزیر و قتل شاهزاده میسور و انهدام بناء حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست و ایضا هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد ابن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الاخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابو سعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۱۹۹

گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم

سلطان بو سعید



جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله بظننت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر مینگاشت از رشحات خامه گوهر بارش ریاض فضل و فصاحت ناضروریان بود و از قطرات خامه درر نثارش حذایق انشاء و بلاغت از زواهر ازهار پر می نمود بیت

خامه او چون گهر افشان شدی      نظم سخن لؤلؤ مرجان شدی

از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرابت آیات و مسائل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صوابنمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتبت امور جمهور بنی آدم شد بیت

ز بیم قهر او دل در بر دشمن هراسان      ولی زمید لطفش دوستان را کار آسان

شد

شد

و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضه اقتدار درآورد پیشتر از برادر درباره آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه او را از ابناء جنس بلندتر کرد و آن وزیر نصفت نهاد بانامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهه ایشان مدارس و بقاء خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نمود پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد می بارید و هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمی گردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایت عراق و آذربایجان باقی و پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکر گذار شعر

فانظروا بعدنا الی الاثار

ان آثارنا تدل علینا

و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد ازین جهت حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یافته بنده را بروی بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هریک از این سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آن که متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آن که مهمی که متعلق بوزرا می باشد به بنده باز گذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده آن امر بیرون آیم سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را بدو قسم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۰

ساخته هریک در سرکار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آن است که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون نهند و برحسب فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان محمد خدا بنده رخت بعالم باقی کشید و سلطان ابو- سعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هرچند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد در این اثنا جمعی از عمله دیوان چنانچه عادت ایشان است نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمائید ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آئیم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه علیشاه را بگویم که شما را استرضا نماید و آن جماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق روی بتقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه علیشاه نواب سلطان ابو سعید خان را رشوتها داد تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آن خواجه افاضل پناه را بعیوب منسوب ساخته در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمائه رقم عزل بر ناصیه حالش

کشیدند و امیر سونج اگرچه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و و سلطان ابو سعید خان در آن زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرين ذيقعه سنه مذكوره در منزل محول بعالم آخرت انتقال نمود و در وقت نقل خسرو ثوابت و سيار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانيه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شكار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی و رعیت بی دخل رای صوابنمایت بغایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار مییاید کرد و روی بفیصل مهمات مملکت می باید آورد خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب را بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و آمانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنای گرفت **قطعه**

که تیر عمر گرانمایه در گذشت از

شست

زمانه خیز که این خانه نیست جای

نشست

بسان پشت کمان گشت پشت من

زانروی

پای خاستم مشکست و میگوید

و آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیر را اتفاق نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید بر شد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده مخادیم رقم نسیان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۱

بر ورق حال من کشند بیت

آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید

رسم است که مالکان تحریر

هر چند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون اینخبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابو بکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود بایثار درم و

دینار بفریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگرچه با خواجه نیک بود اما لوح دل ساده داشت که هر کس می خواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغواء پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر چوپان اینحدیث را بعرض سلطان ابو سعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند اداء شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل فرمودند و در هفدهم جمادی اولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی اومه بقریه خشکدر جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر کردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه بکوی که بی جریمه قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو بازخواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد نمود بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشگریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه و اولاد عظامش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین قلیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت

### رشید ملت و دین چون رحیل کرد

نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه

بعقبی

### ذکر مخالفت شاهزاده میسیور و بیان قتل آن خسرو پرتهور

شاهزاده میسیور که در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در باد غیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر بکتوب ولد اولدور نویان در میان نهاد بکتوب گفت تدبیری می باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او در این ولایات کسی نمی ماند که با ما مقاتله نماید و روزی چند در این فکر بسر برده در آن اثناء یساول ببهانه آنکه شاهزاده میسیور را طوی میدهم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراه رقم فرمود و در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراه آورده بضرب لت و شکنجه در عرض دو روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلدان محصلان

بیداد فراوان بتقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند دعای مظلومان بهدف اجابت  
رسیده شهزاده میسیور

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۲

و بکتوب با هم گفتند می تواند بود که طوی یساول مشتمل بر مگری باشد مناسب آنکه قبل از  
آنکه بی اختیار شویم او را فیصل دهیم و امیر یساول از جوهری که بظلم جمع کرده بود اوانی  
زرین و سیمین و اسبان تازی نژاد و غلامان پری زاد و سیصد خرور از جنس ماکولات و چند  
خیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی میسیور گشت و نخست بخیل خانه  
بکتوب رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد بیک ناگاه شخصی با وی گفت  
که کسان بکتوب جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در  
رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده  
میسیور تمامی جهات او را غارت فرمود بیت

هروجه که از حاصل میخانه درآید      هم در سر بازار خرابات شود صرف

و چون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینه دیرینه در سینه داشت با پنجاه  
سوار سر راه بر وی گرفت و در آن وقت بایساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده  
کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه

از هفتصد و هفده دهم ماه محرم      سال و مه و تاریخ نه نقصان نه زیادت

شد میر یساول سحری پیش اجل باز      بنهاد سرانجا که قضا بود و ارادت

چرخ فلک آن را که برافراخت

اینست مر او را صفت و سیرت و عادت

برانداخت

سلطان ابو سعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهت انتظام مهام خراسان بدانصوب  
روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوب از جانب شاهزاده  
میسیور پیش او رفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده میسیور کرده بود لاجرم بقتل رسید و  
ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوب را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امراء  
خراسان مطیع و منقاد او باشند و میسیور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابو سعید نزد ایسن قتلغ

فرستاد و آن مغول ساده‌دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و و از آنجا بحکم سلطان ابو سعید خان متوجه اران شده در اثناء راه بعلت فجاءه در گذشت اما شاهزاده میسیور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوب را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود که در باد غیس متوطن گردد و خودروی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش از این بنا بر رعایت غایت خرم آغروق خود را بدانطرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابو سعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعده و وعید پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوة او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تیمور تکووری با میسیور داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش در نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و میسیور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج برآورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۳

گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر تکووریان تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود بر خاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین مرجال آگاهی یافته قاصدی نزد بعضی از امرا ابو سعیدی که در رادکان اقامت داشتند فرستاد و عزیمت میسیور اعلام داد امرا با هم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را بترساند شاهزاده میسیور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشگر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و میسیور بعد از جمع ساختن لشگر پرتهور اردوی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الاخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه چشت رسید بکتوب و سایر امرا که در باد غیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خاطر بر یورش مازندران قرار داده نخست مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته میسیور از اطاعت هرویان نومید شد و در ماه رجب از جلکا و هراه گذشته بسرعت برق و باد

بصوب رادکان که محل اقامت امرا ابو سعیدی بود نهضت نمود و بیک ناگاه بریشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و بکتوب تا دامغان رانده میسیور تا وسط مازندران عنان بازکشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات را اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابو سعید خان رسید امیر حسین گورکان ولد امیر آقبوقا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده میسیور از توجه امیر حسین گورکان خبر یافته در قلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون میسیور بنیشابور رسید دو هزار کس تعیین نمود که مال فراوان از متوطنان آن مکان ستانده بدو رسانند و آن مردم بنیشابور درآمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کردند اما پیش از آنکه چیزی معتد بحاصل گردانند خبر وصول امیر حسین شنوده پرتل های خود گذاشتند و چون میسیور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها آلف السلام و التحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت فوجی از متهوران غیور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات بکتوب و اتباع او را بیاد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در آن حین سید بدر الدین نقیب با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نمود بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب میسیور مشتعل بود لب بجوانب نگشود و سادات را رخصت جلوس نیز نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاهزاده نازنین سر برآورد و گفت سپاه را تغار می باید و مطبخ را گوسفند فربه امیر بدر الدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمائید تا بزودی این مهم ساخته شود میسیور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده بار دو رسانند و خود متوجه جام شد و نقیب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود آورد و همان شب همه را با جمعی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۴

دیگر از میسیوریان که جهه سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانید و از اسبان و اسلحه ایشان پیشکش سنگین مرتب ساخته چون امیر حسین بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان بتحسین گشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت و شاهزاده میسیور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی

نمایند اما هر چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته فرستادگان را بغیر تیر دلدوز چیزی نداد و بنا برآنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش در النک رادکان توقف نمود و در آن ایام بکرات میسیونر و بکتوب نواحی دار السلطنه هراه تاخته در باب محاصره آن بلده و تضييق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از باد غیس بهراه برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلاً بدان سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز و هیچ کس بازپس نداد و میسیونر و بکتوب عاجز گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین بتواتر انجامید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را باصناف انعام و احسان بناوخت و باتفاق او از عقب میسیونریان در حرکت آمد و جمعی از ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کپک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال میسیونر خبر یافت و بنا بر کینه‌ایکه از وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچکدای و رستم و منگلی خواجه و فولاد را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم میسیونر و بکتوب را بمقطع نرسانند بازگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشگر ماوراء النهر تعیین نمائید تا علی اسرع الحال مهم میسیونر فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کپک خان ارسال داشت و چون اینلشگر بخرسنگ رسیدند شنیدند که سپاه جغتای میسیونر و بکتوب را بدست آورده کشته‌اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امراء کپک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی میسیونر رسیده منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام اکرام وعده دادند و آن بی وفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشگر ماوراء النهر پیوندند و بعد از آن که شهزاده میسیونر از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را او کلکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای بر میسیونر تاختند و اول بکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند و میسیونر چاره منحصر در فرار دانسته ایلچیکدای هزار سوار عقب او ارسال داشت و آن سواران سه روز طی مسافت نمودند تا بدو



رسیدند و دست بااستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماورا النهر اولاد شاهزاده میسیور جوکی و قزان سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۵

غنیمت بینهایت بتحت تصرف درآورده روی بدیار خود نهادند و فتنها را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند.

### گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابو سعید بهادر خان

در اوانی که خبر ویرانی ولایات خراسان و وصول شاهزاده میسیور بعرض سلطان ابو سعید خان و امیر حسین حسب الحکم جهت دفع شر او روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدر بند آمده جمعی از امراء بزرگ را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بگریزایند و چون گریختگان بسطان عالیشان پیوستند بایکدو هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشگریان و شاگرد پیشکان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر یاغی بسیار نمایند و در آنطرف آب سپاه اوزبک یکیک از ولایات را میتاختند و هرچه مییافتند میبردند و امیر چوپان اینخبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانست و با دو تومان سوار جرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بر آن منوال دیدند بمضمون کلمه العود احمد عمل نموده باز گردیدند و امیر چوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر گرفته بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدر بند گریخته بودند بموقف یرغو بازداشته قورمیشی پسر النیاق را با زمره دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینه چوپان در دل گرفته خواطر بر آن قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر عز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر آغروق گذاشته بجانب کوکچه

تینگیز توجه فرمود و بدعهدان فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمه چوپان پویان شدند و منهی اینخبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنا بر رفع مظنه ابو بکر و وایسنبوقا را جهت تحقیق آن قضیه باز گردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از رفتن ابو بکر و وایسنبوقا قیتول خود باز گذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان بنیمشب بانجا رسیده او را هر چند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۶

به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امراء مخالف نشانی بتزویر مبنی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند آنحدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغه تمام پیدا کرد بنا بر آن بتأنی طی مسافت میفرمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زدو خورد را بسلطانیه رساند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آنجانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرهای سلطان بود و قورمیشی و تغماق و وایسنبوقا و بوقا ایلدورجی و غیرهم از امراء مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفیدرود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابو سعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرسنجین بدختر خبر فرستاد که اگر سلطان با مادر مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبدول افتاده چون مخالفان رایات سفید را دیدند در جنگ دلیر گشته با هم گفتند که ابو سعیدیان از ما ترسیده اند و بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده ازین جانب نیز سپاه پادشاه برایشان حمله نمودند در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد آوردند بیت

که هر کس بود دشمن شهریار

بدین گونه بیند سرانجام کار

و نایره خشم و کین امیر ایرنجین از مشاهده سیاست آنجوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحه خویش شاهزاده کیچیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان یگران بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را نهنک آسا در بحر محاربه انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظه جرات پادشاه عنان تماسک از دست داده بیکبار بر مخالفان حمله کردند نیز تقدیر باجرا شمشیر بران آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با روح و روان دشمنان مصاحبت مینمود **نظم**

تیغها در مغزها کرده مقر همچون خرد

تیرها در شخصها گشته روان همچون

روان

حلقه بند اجل در پای غداران رکاب

رشته دام فنا در دست مکاران عنان

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و بموافقت دولت ابو سعیدی بادی برخاست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید **بیت**

یکی باد برخاست زان کوهسار

بزد بر رخ دشمن شهریار

و امراء عاصی را دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغماق و ایسنوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسطانیه برده از داری بیآویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۷

آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی و پسرش عبد الرحمن و بوقا ایلدورجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سومای عبد الرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را به تیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدر گاه پادشاه فرستاده و او نیز حسب الحکم رخت هستی بیاد فنا داد و چون سلطان در محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که نیشان بلاغت نشان لفظ بهادر اضافه القاب

همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابو سعید بهادر خان و فتح نامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه.

## ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابو سعید بهادر خان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر چوپان خواهر سلطان ابو سعید بهادر خان شاهزاده ساتبیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبدول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و همدرین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخارپندار بکاخ دماغ راه داده در ملک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبد تا ممالک عراقین و آذربایجان را بتحت تصرف درآورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمه ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان امیر تیمور کاخی و قاضی نجم الدین طوسی را که خمیر مایه آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابو سعید بملاحظه خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه شلتاق اسباب نازخاتونی در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنابر عرضی که داشت قباله کهنه بنام نازخاتون بنت امیر کردستان بدست آورد و آن را به نزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکو خان نازخاتون را اسیر گرفته بود و بحکم یرلیغ اسباب و املاک نازخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نازخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر

بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب آنقاضی متدین بولایت فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بتحت تصرف درآوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافته هربرزگری که از مالک مزرعه تنفیری داشت میگفت این موضع داخل املاک ناز خاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوپان گشاده طوعا و کرها او را از مقام خرخرشه درگذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبہ کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قباله جات را که با اسم نازخاتونست یافتیم و امیر چوپان حاصل آنموضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده و کلاء او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید که اسبابی را که بدو سه هزار دینار می ارزید مردم از وهم آنکه نگویند ملک نازخاتون بوده بدو سه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم باچوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نازخاتون از سلطان گرفته بتصرف و کلاء امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی مؤکد بلعنت نامه در قلم آورده آنقضیه هایله از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطباء حاذق بدامن علاج آنعارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بیعادت وزیر تشریف برده آنصورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در او جان جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخرطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند از وزراء هلاکو خان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشدند و خواجه علیشاه باصابت رای و تدبیر و غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیه رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابو سعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت را بیکی از دو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تقریر نمودند و مهم بدانجا انجامید

که هر چه پدرشان در مدۀ العمر اندوخته بود بدیوان دادند و منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته در فکر سرانجام قوت لا یموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابو سعید بهادر خان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۰۹

رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان یوما فیوما در تربیتش می افزود تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود.

گفتار در بیان اسباب تغییر مزاج سلطان ابو سعید نسبت بامیر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری زاد را در شهرور سنه ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقاء جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت ازوست انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه سلطان ابو سعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلق پیدا شده عنان صبر و قرار بیکبار از دست اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت

اگر شاه اگر بنده از دست رفت

چو دل در سر نرگس مست رفت

و این بیت که ثبت می افتد از خاتمه غزلیستکه جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده

بیت

که آرزوی دلم در هوای بغداد است

بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی

و چون یاساء چنگیز خان چنانست که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده حرم پادشاه فرستد سلطان ابو سعید بعد از کمال اضطراب محرمی نزد چوپان روان ساخته شمه از ما فی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درویش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بر وفق مراد پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در آخر تابستان در بیلاق او جان واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه هرگاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقرباغ اران فرستاد و سلطان را طوعا و کرها بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینه السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید بیت

دوای عشق گویند از سفر خیزد چه      که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد  
دانستم      بهر منزل

و چون صاین وزیر که ملک نصره الدین عادل لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار داد و ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضه اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امراء وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۰

زر و زور دارند و فرمان و بس      ندارند اندیشه از هیچکس  
سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمه الم عشق بغداد خاتون  
گشت بنابر ان از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد بیت  
جهاندار در کنج ایوان خویش      نمیکرد جز یاد جانان خویش

و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اکثر معموره ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت

چرا خوش نخندی نگوئی سخن      بکن هرچه خواهی که گوید مکن

سلطان جوابداد که من زمان اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته‌ام باید که بر وجهی سلوک نمائی که من بفراغت توأم بود و تا اکنون باری روزی بدلخواه نگذرانیده‌ام و از دمشق خواجه که در آن اوان نیابت و سرانجام مهام خاصه سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت کوتاه کرد و چون متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود باوی درمیان نهاده گفت باید که تو در نیکو خدمتی بمثابه مساعی جمیله مبذول داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیاورد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب پیای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده‌ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته‌ام و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته‌ام اما چندگاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر مییابم و سبب اینمعنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت گردش را از بار سر سبک سازد بنابراین در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بیهانه ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابو سعید بهادر خان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر اگرنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور در خانه بگذاشت و سلطان همدران اوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابراین آن پسر خود امیر حسن را با سپاه صف‌شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خیر یافته جمعی از لشگریان خود را باستقبال او روان فرمود تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و از کر و فر بهادران پرخشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و اوراق مصاحف و صحف مزار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و



عشرین و سبعمائه از آنولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۱

از پیش خود گرفت و در غایت استقلال بسرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابو سعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بخاطر همایون گران آمده در خلوتی شمه از ما فی - الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد یکی از ایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از قمکان اولجایتو سلطان که در قلعه سلطانیه می باشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه دمشق خواجه نزد محبوبه به قلعه رود مرا آگاه سازید و همدران ایام که داخل شهر سینه سب و عشرین و سبعمائه بود غلبه عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بر این فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق کردستان آوردند سلطان فرمود که آوازه درانداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن اینخبر عنان شکیبایی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لؤلؤ را بتکامیشی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن روز اسبی را که بهترین اسبان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لؤلؤ بوی رسیدند و آن اسب تیز تک مانند اسب چوبین در بساط شطرنج از رفتار بازایستاده هر چند دمشق خواجه خواست که بتازیانه سیاست آن را بر انگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنگ نموده و قبضه شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسید که مهمش را بآخر رساند آقا لؤلؤ گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتی بوی داد و مصر خاتم را بآقا لؤلؤ نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانید و در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بیاد غارت و تاراج رفت و مفلسی که بامداد آن روز نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابو سعید بهادر خان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امراء خراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمامی بجا آورند و همچنین

باطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود و ظفر ورود احکام تباکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در بادغیس هراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان بامراء رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فرع نموده چون مجلس بر شکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابو سعید در نمی گیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمی توان کرد مصلحت دولت در آنست که هر کس که سلطان ابو سعید را می شناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۲

خراسان را بحطیه ضبط در آوریم اگر سلطان ابو سعید بدینجانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را مکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد و دل خود از او بستانیم چوپان سخن را از این حسن مستحسن نداشت و بکثرت لشگر و زور بازوی خویش غره شد گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خمیر مایه آن فتنه می دانست بحضور طلبید و جلاد را گفت که به اتمام مهم این ناتمام پردازد وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملک نصره الدین بجانب چوپان نگریسته **نظم**

بدو گفت زیرا که پستی که آن کند از جهان بر شما اعتماد

نباشد بجز تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن

بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امراء و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علا الدوله سمنانی رفته نوبت دیگر در مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی رویگردان نشوند و از آن حضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب

سلطانی را فرونشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت و رعایت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده‌اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاء الدین ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع و شین سخنان بر زبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تخدیر فرمود و چوپان بغرور موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوبا رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه پیش نماند امیر محمد بیک خچک که دائی سلطان بود و امیر نیکروز و غیرهما از امرا با سی هزار سوار دفتر عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر باقی امرا و لشگریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایات خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته و چوپان در اثناء راه شاهزاده ساتیک را که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان بازکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراه گشت و در جوار ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد بیکی دولندی فریاد برآورد که این چه رای ناصوابست ملوک هراه با که وفا کردند که با ما کنند بیت

با که وفا کرد که با ما کند

صحبت گیتی که تمنا کند

دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۳

نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلشاه فرمودند چون نامه عمر چوپان بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراه رفت و ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل جای داد اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش گرود و به اخذ اموال اتابک فارس مفتخر و سرافراز گردد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد را

بخدمتش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک باوی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود: اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر خواهند نشانی بار دو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاء خان را که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان ابو سعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بر وی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خونس بیخشد سوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بودند مدفون سازند ملک غیاث الدین زبان بقبول این ملتسمات گشوده اشارت نمود تا جلاد چوپان را هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت و آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرين و سبعمائه بار دو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثناء راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه درآمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاء خان را بقتل رسانید و خود باستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بعز ملازمت فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاو خان را باوجان آوردند آنگاه سلطان ابو سعید مبلغ چهل هزار دینار در خرج محمل افزود و حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند و همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالیمقدار حسن بن امیر المومنین علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود در مطلع سعد بن مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاطویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می نگاشت در راه مصر و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قیصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بآن واسطه آن بلده را مزروع و معمور ساخت.

## ذکر اولاد امیر چوپان

چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آن جمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان ابو سعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت می نمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بمازندران افتادند و از آن جا بخوارزم رفتند قتلقت تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت می کرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را برتبت تربیت سرافراز ساخته با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی بازآمده در گذشت و همدران اوان تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیک و غوچ حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و غوچ حسین را سلیمان خان بجهان جاودان فرستان و پسر دوم امیر چوپان امیر تیمورتاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم تحصن نمود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافته التجا بملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت بتیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعظام آن ولایت معتقد او شده اند بترسید که مبادا خروج نمایند بهنگام فرصت سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابو سعید فرستاد و آنسر در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق او جان باو رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشرف و مصر و ذکر ایشان در داستان های آینده از مساعدت وقت معمول است و پسر سوم امیر چوپان دمشقی خواجه بود که کیفیت کشته شدن او در حیز بیان آمد و دمشقی چهار دختر داشت یکی از آن جمله دلشاد خاتونست که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در گرجستان حکومت می نمود و محمود هم در سال قتل پدر بدست لشگریان سلطان افتاده رخت بقا بیاد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند آن چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سیورغان بود و مادر

این پسر ساقی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیوگشاده و یاغی باستی و نوروز نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان ممکن که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس

### ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون

نظم

عشقست که شیر نر زبون آید ازو      و ز هرچه گمان بری فزون آید ازو  
که دوستی کند که جان آساید      که دشمنی که بوی خون آید ازو

مشاطکان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته‌اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۵

کشته شدن چوپان و اولاد و اشتعال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان بهمان دستور در ضمیر منیر صاحب تاج سریر متمکن بود و بهیچوجه پادشاه روی زمین بدون مواصلت آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت

دل همان درد همان عهد همان یار

همان

هر کسی در پی کاری و غم یار همان

آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حيله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی بر حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعباراتی که دانست شمه از میلان خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس خان و خوف جان خان و مان بازپرداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوه مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در- آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان

پذیرفت بیت

## بلی عشقست پرافسون و نیرنک

## گهی صلحست کار او گهی جنک

و در شهر سینه اثنی و ثلثین و سبعمائه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه ببخشد اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد خاتون را از نظر اعتبار بیانداخت و بعد از چند گاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانیان بتحقیق پیوسته بار دیگر بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد و حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود.

گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد ابن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابو سعید بحیز ظهور رسید

خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود مبادی عنفوان او آن جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و باندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام مشرف شده از ارتکاب منهیات درگذشت در آن اوقات که سلطان ابو سعید بهادر خان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امر او ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۶

مهام ملک و مال را در قبضه اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت بآن جناب شریک گردانید اما بعد از انقضای هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بسر شغل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و

استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشدید قواعد شرع سید المرسلین صلواته الله علیهم اجمعین جدو اجتهاد تمام فرمود نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افشالتش نشو و نما پذیرفت و ریاض آمانی علماء ربانی از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت نظم

تا هاتف دولت تو در داد آواز  
بر عالمیان گشت در رحمت باز  
پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع  
کز بخت جوان تو جوان گردد باز

و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبی ها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکو سیرت بخلاف عقیده آنجماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت

دوستان را کجا کنی محروم  
تو که با دشمنان نظر داری

از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوه فضلا آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که ناری طغای ولد کوچ بقابن کییوقا در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابو سعید می بود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیه احوال او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از آمد و شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و ناری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر کمر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت می بود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج را نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم بر حسب مدعای او از پیش رفت و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیشنهاد همت ساخت و پس از آن که بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده می خواست که تومان هراه را نیز بتحت تصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراه می رفت طغای ناری یکی از نوکران خود را با فوجی از لشگر بسر راه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایت خراسان دست بظلم و بیداد بر آورده اموال مسلمانان را بناحق می ستاند و در هر



چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر می‌راند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفته تاشتی‌مور را جهت کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و مازی طغای قبل از وصول تاشتی‌مور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۷

بود و جهت تدارک متوجه گردید در اثناء راه آن دو امیر پرمکر و تزویر بیکدیگر رسیدند و با هم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر نامبارک بران قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند و بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون می‌دانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان در این امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشه خود را اعلام فرمودند و چنان مواضع کردند که ناری طغای بسطانیه رود اگر تواند که پادشاه را در قصد آن دو عزیز باخویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر بانهدام بناء حیات سلطان بر بندد و هرگاه او را مدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتی‌مور در قزوین متوقف شده ناری طغای بسطانیه رفت و سلطان بواسطه ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بیارگاه راه نداد بغداد خاتون که قتل پدر و برادران بشامت و خبائثش می‌دانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری طغای سراسیمه شده با امیر تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتی‌مور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال باخواجه غیاث الدین محمد بازگفت و سلطان ابو سعید نیز از بعضی ایناقان شمه ازین حدیث استماع فرمود و در اندیشه بود که آن عقده مشکل را بانامل تامل چگونه بگشاید در آن اثنا ناری طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود بازداشت و ایشان را گفت هرگاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست بردی نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت می‌خواهم که خواجه را در خلوت بینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحه او را بازستاند و نوکرانش را نیز از دخول مانع آمد ناری طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی می‌باید ساخت که نوبت دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح گرداند و خواجه این معنی را قبول فرمود و فرمود که شما سوار شوید و من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما

را عرض نمایم ناری طغای بیرون رفته و بنوکران خود پیوسته بهمان خیال بر در مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید که چند روز شد که ناری طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس می کشد پادشاه از غایت سلامت نفس وزیر متعجب شده فرمود که هیچ می دانی که ناری طغای در حق تو چه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این در گاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس بجهتی درباره من بد اندیشد بمقتضای (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) باو عاید گردد و سلطان همان لحظه باخذ و قتل ناری طغای فرمان داد آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب فرار شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشگریان آنجائی را جمع گرداند و سلطان خواجه لؤلؤ را از عقبش فرستاد و لیکن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۸

خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم ایلچیان با امثله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا ناری طغای را یابند بند کرده پپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه رود فرود آمده یکی از نوکران را جهت آوردن طعام بیورت حاجی آتیماس ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی آتیماس کیفیت واقعه را دانسته باجمعی سوار شد و او را گرفته و دست و گردن بسته بسطانیه برد و بعد از آن سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز غره شوال سنه سبع و عشرين و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو مسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بعمارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد ناری طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند و باندک زمانی بار دیگر آن بلده را بسرحد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود و در فارس حکومت می نمود از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع آنمقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتل و امیر سلطان شاه بن نیکروز و امیر محمد بیگ و امیر محمد پیل تن را که از جانب مسافر ایناق نثار تمام در خاطر داشتند با خود متفق ساخت و با

جمعی کثیر سوار شده بیک ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حيله که توانست گریخته خود را بخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدشمنان سپارد در آن اثنا امیر سیورغان بن امیر چوپان و خواجه لؤلؤ با غلبه تمام بمدد سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون آنجماعت را درخواست کرد و امیر محمود و ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاهدارد و سلطان شاه بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد پیل تن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تمامی این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابو سعید در گذشت مکر محمود شاه که همدران اوان جریمه او بعفو اغماض مقابل گشت.

#### ذکر وفات پادشاه صاحب تائید سلطان ابو سعید

در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابو سعید بهادر خان خبر توجه سپاه دشت قبیچاق استماع نموده بحدود اران نهضت فرمود و در آن سفر مزاج پادشاه بحر و بر از نهج

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۱۹

استقامت انحراف یافته بسرحد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان در سكرات افتاده کار از تدبیر برنا و پیر در گذشت مصراع

#### برخیز ای طیب که بگذشت کار از آن

در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابو سعید در اواخر اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داد و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابر آن بغداد خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش

بمتنزهات آنجهانی پرواز فرمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معا از جمله ازواج سلطان ابو سعید بهادر خان شمرده‌اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابو سعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس باین معنی قایل میباید شد که سلطان ابو سعید نخست بغداد خاتون را مطلقه گردانید بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ربیع الاخر سنه مذکور مدبر طبیعت سلطان ابو سعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه کوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پرزیور سلطانی که سربسر قیصر فرود نمی‌آورد روی بر زیر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجود سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت

گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد

بر زوال دولت سلطان اعظم بو سعید

بعید

امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده بودند بخاک سپردند بیت

بیاغ جنان شاد و مغفور باد.

روانش بمینو پر از نور باد

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام.

از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابو سعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مینمود دیده بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیده دست قدرت ایزد تعالی مشوی

ملاذ تمام کرام بشر

امامت نژاد کرامت سیر

ز نسل محمد علیه السلام،

ز بطن بطول و ز پشت امام

یعنی سلطان نعباء معارف شعار مقتدی اولیا مواهب و ثار قبله اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادت ازلی و تائیدات لم یزلی.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۰

شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین الاردیبلی روح الله تعالی روحه و زاد بین - الصدیقین فتوحه و در ان اوقات ترک و تازیکی و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبه حاجات میدانستند و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبه لازم الاحترامش را بر الواح خواطر مینگاشتند طبقه اتراک با وجود کمال بیباکی هرگز از فرموده آن مهر سپهر ولایت تجاوز نمی کردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمه از احوال آنقدوه اولیاء ستوده خصال که پدر ششم آنحضرتست مرقوم کلک بیان خواهد گشت درین مقام خامه مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب در گذشت و دیگری از مشایخ آنزمان شیخ شرف الدین طویل قزوینی است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایاء قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و فاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در بلده مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله شیخ سعد الدین قتلخ خواجه خالدی قزوینی است که در سلک احفاد شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و برغم حمد الله مستوفی غازان خان و امرا و لشگریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال بود و از آنجمله دیگری عارف اسرار سحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده قلمی نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بود و پدرش در مرتبه وزارت بعد از آن تائب شد و در عبادت درجه عالی یافت در نفحات مسطور است که ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانگی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبیه بوی رسید و در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ - نور

الدین عبد الرحمن کسرقی رسید و در سنه تسع ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه  
عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در  
سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده بود وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه  
بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره  
قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از  
نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله  
شیخ اوحدی اصفهانی است در نفحات سمت تحریر یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی  
از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان  
شعریست در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۱

و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج  
کرده است و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنه  
ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه تبریز مدفون شد رحمه الله و غفرانه علیه و از جمله  
اعاظم علماء آنزمان یکی قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار  
الانجی است و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب  
بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغولی میفرمود همواره  
با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت و پیوسته مدح  
و ثناء جناب صباحی را بر دیباچه مصنفات خود مینگاشت شرح مختصر این حاجب در اصول فقه  
و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جمله مؤلفات آن فاضل خجسته  
صفاتست که بنام نامی غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود  
را در آن رسائل بر فواید ببالغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهر سنه ست و  
خمسین و سبعمائه روی نمود علیه الرحمه و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از  
آنجمله واقف مواقف نکته پردازی مولانا قطب الدین است و آنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث  
الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تالیف نمود و از  
آنجمله دیگری حافظ عبد الرزاق الفوطی است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل

حاصل داشت وفاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرين و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله شعرای آنزمان یکی مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع

از خاک کف پایت هرگرد که بر خیزد      جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد

و از آنجمله دیگری فخر الدین فتح الله بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست که مطلع

صد گره باز بر آن زلف معنبر زده      عالمی را چو سر زلف بهم بر زده

و از جمله مورخان آنزمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آنصاحبزاده سعید تصنیف کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوب است و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد.

#### ذکر ارپا خان

نسبت ارپا خان که او را قبل از وصول مرتبه سلطنت ارپاکاون می گفتند بارتق بوکاء بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن سنکقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکاو سلطان ابو سعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۲

کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آن وقت سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بخیل خانه ارپا خان فرستاده او را بار دو طلب نمود و چون سلطان در گذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آئین ایشان است ارپاکاون را بر تخت خانیت نشاندند تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جوزاوار کمر خدمت بسته هریک بجای خود ایستادند و آنروز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بزمگاه ناهید رسانیدند و روز دیگر ارپا خان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتحمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمذ روسی و

بجای کمر فیروزه کار میان بند تسمینه مرا کفایت است از لشگر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناسب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابو سعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه لقب او را معز الدین و الدنیا خواندند و بی شائبه تکلیف غایله تصلف شیوه سلطانی قبائی بود بر بالای او زبینه و شمیمه جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را  
برازنده بیت

ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو      تاج شاهی را فروغ از لولو لالای تو

اما چون بر ساقه دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه سته و ثلاثین و سبعمائه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپا خان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخت و نخست خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپا خان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شوال همان سال در مقام او جان از عقب وزیر روان گردید.

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان

چون ارپا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن افناء بعضی از امرا و اعیان دولت را پیشنهاد همت ساخت و نخست بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابو سعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و سبعمائه بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپا خان در میان زمستان لشگر بجانب در بند شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپا خان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و این معنی



موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاهزاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش درآورد و در روز افتتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از اولاد هلاکو خان را در خانه خود پنهان کرده داعیه خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه و امیر مسعود شاه امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و امیر شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته بامیر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپا خان دم می‌زد ملحق گشت و همدران اوان ارپا خان توکل قتلغ را که نسبش باوکدای قاآن می‌پیوست با دو پسر خورشید منظر بی‌جهتی سیاست کرد مقارن آن حال زمره از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز و محمد پیلتن که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان مقید بودند از قید نجات یافته بملازمت ارپا خان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمنا در اشتعال نیران فتنه سعی می‌نمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپا خان رضا نداشت خواجه لؤلؤ را نزد امیر علی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپا خان تحریص نمود و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم اویرات بود از نسل تنگز و تنکز در زمان قبلاقاآن پیوسته با ارتق‌بوقا که جدا علی ارپا خان است مقابله و مقاتله می‌نمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث امیر علی عداوت ارپا خان را پیشنهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را پیادشاهی برگرفت.

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپا خان و جناب

وزارت پناه

چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپا خان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و این خبر بارپا خان رسید بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امراء مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه بامیر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد که **قطعه**

گر چه در آسمان کند مسکن  
شیر روباه را نهد گردن

نشوم خاضع عدو هرگز  
باز گنجشک را برد فرمان

در خلال این احوال ارپا خان قصد کرد که زمره از امراء فتان را که بهواداری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور و جود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۴

رمضان سنه سته و ثلثین و سبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد در اثناء استعمال تیر دلدوزوسان شعله افروز محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز از ارپا خان روی گردان شده بامیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدیدن پیکر ظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند و و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی پادشاه اگر چه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امراء در شهادت آنصاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند در بیست و یکم ماه مذکور آنخواجه عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و ارپا خان را نیز در همان چند روز در ولایت سنجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیه کریمه (مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا) ظاهر گردید و بعد از این وقایع هایلله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع ملازمان او غارت و تاراج یافته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر وافر منقبت علماء اعلام را تاج مکرمت از سر نیفتاد و فضلاء گرام را مهجوری از خلعت شکیبائی داد و یکی از ایشان بیتی چند در مرثیه آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه

بر سر از دست چرخ خاک کنند

جای آنست کاختران امروز

دردمندان مهر از سر درد

جامعه در بر چو صبح چاک کنند

الغياث الغياث درگیرند

ناله و آه دردناک کنند

که وزیری بآن عزیزی را

بچنین خائنی هلاک کنند

در باب وفور جود و سخا و تربیت و رعایت علماء ثقات روایات حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده‌اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرماندهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثناء محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطابخش بجانب من اشاره کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که حالا هر سال نواب دیوان شما عشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر خجسته صفات آن بود که در هر شب جمعه با علماء موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفحه که از صفای باطن فرخنده میامنش حکایت کردی می نشست و آنجماعت را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۵

علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید او را بخود نزدیک تر می گردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا نیافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثناء قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدم نموده بودند غالب آمدم و این معنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر تمامی مردمی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم و باز مبحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بصفه بنشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علماء آن مجلس فایق آمدم اشارت نموده بیواسطه مرا پهلوی خود نشاند و فرش و

اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود خواص و مقربان آن وزیر پادشاه‌نشان چون التفات آن جناب را درباره من این مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال برسم مال و جهات از قاضی می‌گرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه (هذا من برکت البرامکه) بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار باین عطیه بهره‌ور گردید رباعی

رای تو امور ملک را داده نظام

ای گشته ترا مسند اقبال مقام

در تربیت اهل هنر کوش مدام

خواهی که شوی در دو جهان نیکونام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن باید و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم ارپا خان بازپرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهم کامرانی را من حیث الاستقلال پیشنهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شروانی نهاد و لواء استغنا برافراشته بی استصواب امر امور ملکی و مالی را فیصل میداد بنابر آن نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای در دامان انزوا پیچیدند و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلاء علی پادشاه و قوم اویرات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابو سعید بود شتافت و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریر نمود و امیر شیخ حسن محمد بن تولی قتلغ بن ایسنتمور بن انبارجی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه مذکوره در موضع نوشهر یا قرادره از توابع آلتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حيله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورتست که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآمده ایشان را بهم گذاریم و هر کدام ازین دو خان

که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن برفراز پشته برآمد و آتش قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بهزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بفراقبال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فروتاخت و بزخم تیغ تیز جسد امیر علی پادشاه را ریزرز ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار برقرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد.

#### ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغایمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبنانی نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابو سعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود بحباله نکاح درآورد و نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما همدران ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوه ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز دادند و هریک خیالی کرده روی بطرفی نهادند از آن جمله امیر محمود ایسن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخعلی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطر نشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغایمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن امکان بن تور بن جوجی قسار بن بیسوکا بهادر را بخانی برداشتند و بالشگری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسطانیه رسیده آنولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز جلو ریزباران شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را بعهود و موافق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال شد و خراسانیان در ولایت عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه

روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعدة سنه مذكوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغا تیمور خان پیش از استعمال سیف و سنان عنان بکران بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بر دست امیر شیخ حسن کشته گشته موسی خان بمیان ملک هزاره گریخت و جمعی از امراء و لشگریانش بیکی از قلاع

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۷

تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند مستغرق شده اما طغا تیمور خان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازی که در سلک امراء عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخعلی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانید و در یکروز دو دشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارترا بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهر سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و در آن ایام از توهم وی درزی اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند.

### ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچک عبارت ازوست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد در شهر سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خاطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حيله اندیشید و غلامی ترک نژاد قراجری نامرا که پیدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده و جامه های نفیس در وی پوشانیده آوازه درانداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم را این سخن باور آید مادر را بخانه قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده می رفت و چون اینخبر در ولایت عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی دیگر از لشگریان که با امیر با شیخ

حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و از او اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه مذكوره در حدود آلتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حيله و تزویر مفظور بود در حین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت مردم تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده‌اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد و در سن صبی رخت هستی بیاد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست بظلم و بیداد بر آورده و در آن اثنا قراجری تیمورتاش را بخاطر خطور نمود که تا بناء زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را آرزوی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و منتظر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۸

فرصت بوده بیک ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال پدر بزرگ را اظهار نمود و تیمورتاش مغرور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب بغداد گریخت.

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتی‌مور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعای امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از ممر پدر مزور تمشیت پذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را بیادشاهی بر گرفت و و نام او را در خطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ را جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسطانیه شتافته بود این خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین

محمد علیشاهی را بوزارت مقرر ساختند و علم توجه بطرف قزوین برافراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شد و شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک به اران و آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسطانیه رفت و بنا بر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک خود تاش تیمور و دیگری از خواص را نزد طغایمور خان که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمانفرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابو سعیدی شتابد و طغایمور خان باتفاق امیر ارغونشاه و خواجه علاء الدین محمد وزیر متوجه آنصوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بساوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغایمور خان و امراء خراسان تابع رأی خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز برایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت کرده بنقیر و قطمیر مضایقه مینمود چنانچه بر بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال و جهات معاف بود خراج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت و لیکن غیر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان از اران باذربایجان آمد و مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراجری تیمورتاش شده را بند کرده بار دو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند بعد از آن امیر شیخ حسن چوپان در باب ویرانی سپاه طغایمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیر صایب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و ضمناً بطغایمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۲۹

شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شاهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت در آورم و بنده و از طریق خدمت مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس برایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص بکنار اردوی امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که درباره او این نوع



خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرده فی الحال یکی از مخصوصان طغایمور خان را طلبید و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آنشخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را بازگفت طغایمور از حيله شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدنندان گرفته از غایت انفعال همانشب عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بآلاتاق رفته در حدود تلمیاری منزل گزید.

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلفرنک را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغایمور خان چنانچه در حیز بیان آمد فیصل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن آلفرنک را بیادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق بتحت تصرف در آورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش ضعیفه تمشیت نخواهد پذیرفت بنابر آن سلیمان خان را که از احفاد بشت بن هلاکو خان بود بیادشاهی برگزید و ساتی بیک را طوعا و کرها در سلک ازدواجش کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آنحال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن آلفرنک آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان آورد و سلیمانخان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذیحجه حجه مذکوره در نواحی نغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسن چوپانی و امیر ابراهیم شاه سوتانی و اردو بوقاء نورمینی و حاجی یعقوب شاه سولامشی و محمود شاه ذکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیده امیر محمد

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۰

ادیسن قتلغ و امیر مسافر ایناق را که در میمنه سپاه جهان تیمور بودند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ

حسن چوپانی مظفر و منصور بتبریز شتافته امیر سوغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمور تاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسن بن امیر شیخ محمود بن چوپان را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و خواجه سلمان ساوجی که در آن اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده نظم فرمود که چند بیت از آن اینست قصیده

خسرو لشگر منصور اگر رجعت کرد  
عقل داند که در ادوار فلک بیرجعت  
این یقین است که در عرصه ملک  
شطرنج  
نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار  
استقامت نپذیرند نجوم سیار  
برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار

دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهاد  
وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی  
نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر  
آخر دست برآرد اثر دولت شاه  
بیدق بی خرد کم هنر بیمقدار  
نزند شاهش و یکسو شود از راهگذار  
نه ازین حزم بود منصب شاهی را عار  
ز نهادش بسم اسب و پی پیل و دمار

و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشگری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربایجان درآمد و در ذیحجه حجه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوئیان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی بایستی ولد چوپان بنا بر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان رویگردان شده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذر او بر جائی افتاد که نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشگر بسیار بر سر ایشان رسید متوهم شده بمنازل خویش بازگردیدند و مقارن آن حال برادر طغایمور خان امیر شیخعلی کاون باستصواب طغایمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از اینجانب ملک اشرف بن تیمور تاش باشارت برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخعلی کاون انهزام یافته بخدمت طغایمور خان پیوست و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آن طایفه کشته

شد و در شهر سنه ثلث و خمسين و سبعمائه طغایمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی  
سربدار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثناء ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید.

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و حدود روم و بقتل رسیدن او بعد از  
مراجعت بنا بر اقتضاء قضاء حی قیوم

امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۱

لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موشی خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و  
خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا  
بملازمت مبادرت نموده بسیور غامشی اختصاص یافت و از آنجا امیر حاجی بیک بن امیر حسن بن  
چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر شیخعلی جعفر و  
قراحسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون  
گریختگان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرزوبوم هر موضعی  
که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارز الروم بشمار گرفته علم  
معاودت برافراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک  
زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه نوبت دیگر سلیمان خان و  
امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم باز آمد امیر شیخ  
حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشت و مقید و محبوس گردانید خاتون امیر شیخ حسن عزت  
ملک که بایعقوب شاه تعشق میورزید بتصور آنکه شوهرش بر آن امر ناپسند و قوف یافته و بدان  
سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه  
زن را با خود متفق ساخت و در شب سهشنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بفشردن  
خصیه بعالم آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشاء انتظام داد

قطعه

زهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و

در آخر رجب افتاد اتفاق حسن

چهار

زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان  
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و  
بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن  
زهی خجسته زنی خایه‌دار مردافکن  
برفت

و چون از آن قحبه نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دار العماره گریخته با هم پیشگان خود بحمام رفت و بنا بر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرمسرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و روز سوم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار العماره فرستادند تا معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه در این دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته و او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا هیچکس را ندید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه را بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جستجوی عزت ملک و دستیاران او را بدست آوردند و بخواری هرچه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند.

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی

مورخان سخنور آورده‌اند که از طبقه افاضل و دانش اثر خاتمه الحفاظ جمال الدین

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۲

یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن جهانیان را از نتایج طبع خویش بهره‌ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه بود که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از او مثل او دانشمندی دیده نشده (و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر) علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار ملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه دست داد و از جمله اعظام علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة عبد الله بن العبیدی الفرغانی است و او صاحب منصب قضاء ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بدان امر قیام می نمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی و شرح طوابع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست وفاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری

ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را بدرس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود از غرایب حکایات آنکه در روزی که منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی می شد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنا محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فروگیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بزبان راند و معنی آنرا نیز بر دل نگذرانند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد بمقتضای حدیث (انما لاعمال بالنیات) حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد همانشب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بهمان طریقه کشته گشت در تاریخ امام یافعی مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است منهاج الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الهدایه حنفیه و شرح التصریف لابن الحاجب وفات مولانا فخر الدین بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از آنجمله افاضل کامل آن عصر مولانا شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بدرس و افاده قیام مینمود (و قال الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و عروض التساوی و شرح منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه) و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه در گذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و اینرباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست

رباعی

نویان زمان شیخ حسن چوپانی	از حکم قضا و قدر یزدانی
در سال ذمذ در شب روز معراج	بر دست زنش تباه شد پنهانی.

## ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش

ملک اشرف حاکمی بود با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد موصوف دوست و دشمن ازو هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیماناش اصلا اعتماد نبودى و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی **نظم**

بخونریز مردم دلیری نمود

چو اشرف در ظلم و طغیان گشود

برافراخت اعلام جور و عناد

برافروخت نیران شر و فساد

و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی با وی طریق موافقت مسلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت منازعت میافراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید و بی از آنکه مهمی سازد بسلطانیه بازگردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی بغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما را بقصد اعدا بدانجانب ارسال داشته انتظار می کشم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آنکار نمی یابید اعلام نمائید تا تدبیر دیگر کنم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده منهی ایشان را از اینحال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده جان تبک پا بیرون بردند و بهزار مشقت خود را بابهر رسانیده در آن قصبه شنیدند که رأی ملک بن ایسن قتل با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و با مفلوکی چند که همراه داشتند بسر رای ملک شیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشیمان را غارت کرده غنیمت بینهایت گرفتند و باصفهان شتافته بر ممولان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشگری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند و چون بیک منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیده بسرعت هرچه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول بآن مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفته همدران ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین

الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از دودمانها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان که در آن زمان پادشاه اوزبکان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این واقعه در شهر سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۴

گفتار در بیان وصول کوبک طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال  
آنسالک طریق ظلم و ظلال

ارباب اخبار آورده اند که ملک اشرف بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و قوچ حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای و چوپان احتاجی را بمنصب امارت رسانیده یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمانخان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک و مال عاجز آمده کس باستدعاء ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز نوروز بسلطانیه درآمده از آنجا بتبریز رفتند مقارن آنحال امیر سیورغان که بفرمان امیر شیخ حسن کوچک در قرا حصار روم محبوس بود کوتوال آنقلعه را که ثروت نام داشت کشته از ذخایر حصار یراق بهم رسانید و بجانب تبریز در حرکت آمد و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند و در معموریه میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا بقصر تاق و کوچک تینگیز که بیلاق امیر چوپان بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و میپنداشت که امرا غاشیه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته باردوی ملک اشرف پیوستند در آن اثنا شبی عماد الدین سراوی

را خیال نیک بر آن داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که یک دو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جیبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابر آن یاغی باستی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده منتظر بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که عمال تو سلاح پوشیده خیال عذری نموده اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده پیغام داد که ما هنوز مملکتی نگرفته‌ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شعب چیست؟ ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی گفته ملک اشرف سوگندان یاد کرد که من ازین معنی خبری ندارم و اصلاً خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستند تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقینول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند و بنابر آنکه یاغی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۵

باستی و سیورغان پسران بیواسطه چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهت نایره ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه دارند که شیخون بر وی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر مکمل شده متوجه شهر گشت در اثناء راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتاباد تلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در تاتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضوع بانی رسیدند قاضی محی الدین بردعی و فخر الدین حبش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا تشریف آوردند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان باز گشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرد بدیار بکر شتافت و در آن دیار بر دست امیر ایلکان امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی بتبریز آوردند و ملک



اشرف همدران اوقات یاغی باستی را بر وجهی هلاک ساخت که هیچکس بر آن کیفیت اطلاع نیافت آنگاه بفراغبال دست بظلم و ضلال بر آورده در سنه ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در ققص آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و النکیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه در تبریز وبائی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت و بدان جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بما منی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی بیغداد آورد و بنا بر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمؤاخذه رعایا و فقرا قیام نموده از هر کس هر چه توانست بستاند و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمائه با پنجاه هزار مرد جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت و امیر نجیب الدین برادر امیر زکریاء وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ حسن ابو اسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار زر سرخ باموادی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و ملک اشرف از ایشان بهمان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر کرده فضیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات در آن مکان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۶

رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی بسازد و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبہ انجامید که زیاده بر آن نتوان بود و چون ملک اشرف از خویشان و قرابتان امراء و ملازمان کسان گشته اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس بی قیاس بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک بنشست و در ماکول و مشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او می کشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم چینی می ریخت و پنج هزار مرد را مرسوم بیشتر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در

بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در کریاس مکنت اساس خویش بیاویخت و آنرا زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بدادخواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش می پرسید و هر سال امرا و وزراء خود را مؤاخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز می ساخت و در سنه اثنی و خمسين و سبعمائه دختر حاکم ماردین را خواسته بتبریز آورد و ربع رشیدی را آئین بسته طوی سنگین کرد اما بعد از ملاقات آن دختر را نپسندید و زیاده از یکشب او را ندید.

### گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزراء آن سر دفتر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهر سنه ثمان و خمسين و سبعمائه جانی بیک خان شرح وفور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون اینخبر نزد اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شب غازان نزول نمود و بر چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جوهر و اجناس نفیسه بار کرده باسپاه بسیار بصوب او جان روان ساخت و چون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لؤلؤ و خواجه شکر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سر کرده در کریوه مرند روند و بر سرچشمه خواجه رشید توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنودید بتبریز باز گردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بجانب مرند برده ملک اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اخی جوق و امراء و لشگریان را زر و سلاح داده بجانب او جان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان بر بالای پشته برآمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا اشرفی در او جان جانی بیک خان از راه سر او رسید و فرمود تا عساکر منصوره جرگه کرده ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هرطایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرده یکشب آنجا بود آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده خدمتش با دو غلام گرجی در مرند باغرق پیوست و

مردم آنجائی بر کیفیت شکست آن خائن وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلوات تفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روانشد و در خانه شیخ محمد بالقچی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جههٔ اعلام آنحال قاصدی همعنان برق و باد باردوی جانی بیگ خان فرستاد و امیر بیاض بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته بتبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بداختر می پاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر بتقدیم می رسانیدند و امیر بیاض آنشب اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کجوجانی نگاهداشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیگ خان بر وی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جوابداد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیگ خان از او جان بهیشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را بتبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیگ خان باده هزار کس از سپاه بتبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگزارد و حکومت آن مملکت را پسر خود بیردی بیگ خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دخترش سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت

#### او مظلومه برد و جانی بیگ زر

#### دیدنی که چه کرد اشرف خر

و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بیردی بیگ خان اینخبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق باستظهار توابع لواحق ملک اشرف بتبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابو بکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوه ناستوده ملک اشرف را بظهور رسانید ثقات روات آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما شد خواجه عبد الحی را بمنصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آنحصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاهدارد اما کیا اسمعیل رودباری

بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبد الحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبد الحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاده که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفرافت روزگار می گذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبد الحی را طلب دارد شاید کیا اسمعیل دست رد بسینه ملتمس او نهد لاجرم آغاز حيله تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبد الحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول نظر انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستادند که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفات است مراجعت می باید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراتل نوازش نامه نزد وزیر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۸

فرستادند التماس حضورش کرد و خواجه عبد الحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست همدرین ولایت بفرافت اقامت نمای بجائی نرسید و چون خواجه نزدیک به تبریز منزل گزید بحری پیشتر بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبد الحی و آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در نشیمن خود فرود آرد بگویی که فردا امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبد الحی را بقلعه النجق برده مقید سازد و بحری خواجه منتظر الوزاره را بر اسبی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل اختاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبد الحی را از آنجا بیرون آورد و بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبد الحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بگشاد و در آن اثنا وزیر بی تدبیر عرضه داشتی پیش ملک اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل میورزد پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود بیت

همه آن کند کش نیاید بکار

چو تیره شود مرد را روزگار

و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای آنعریضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جریمه خود پرسید عرضه داشت عبد الحی را ظاهر گردانید و موسی بدلائل معقوله

خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی بامضاء رسانیده بد آنجا باز - گشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آنرا بسنک و گچ بر آورد و سقف خانه را سوراخ کرده هر روز دو نان جهه خواجه نادان از آن سوراخ پایان می انداخت و حال عبد الحی بر این منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه عبد الحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چند گاهی رایت وزارت برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه روئین دژ مقید گردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ نزد راقم حروف بوضوح نه انجامید و العلم عند الله الحمید المجید.

### ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی

چون امیر شیخ حسن بزرگ در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۳۹

از دلشاد خاتون بنت تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان جلال الدین ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده

همین کنند ندا در ممالک آفاق

مبشران سعادت برین بلند رواق

باتفاق خلائق بیاری خلاق

که سال هفصد و پنجاه هفت ماه رجب

فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق

نشست خسرو روی زمین باستحقاق

پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس

و بیشایبه تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت بیت

بر در و دیوار گیتی نقش نیکوئی

نگاشت

رایت امن و امان اندر ممالک بفراشت

و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت مدت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم جمادی اول سنه سته و سبعین و سبعمائه بفر دوس برین شتافت.

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام

دولت آن مظهر لطف حضرت ذو المنن

در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمائه که خبر مراجعت بپردی بیک خان بجانب دشت و تسلط اخعی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد باسپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخعی جوق تا کوه سنتای لوای جهانگشای را استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روز دوم اخعی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و سلطان اویس نیز عنان ریز بدآنصوب توجه نمود و اخعی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی نزول اجلال فرموده امراء اشرافی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز عذری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیه السیف باخی جوق پیوسته او از نخجوان بقرا باغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بحرب مخالفان نامزد کرده خدمتش بنابر نقاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاهل ورزید و منهزم باز گردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق باز گذاشته علم عزیمت بصوب بغداد بفراراشت و اخعی جوق کرت دیگر بر آن ولایات استیلا یافته بقدر مقدور نیران ظلم و عدوان مشتعل گردانید و

در بهار سنه ستین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید مقارن آنحال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کحج را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق باجوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین قبانی که پدر خوانده او بود برد و سلطان اویس ایلیچیان بقبان فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علی پیل تن و جلال الدین قزوینی قصد عدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنة قهر آن هرسه مفتن را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی و ستین و سبعمائه بیرام شاه ولد سلطان شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود و در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنک کرده خشم نمود و بیغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی و ستین و سبعمائه سلیمان بیک دایه سلطان را که امراء عظیم الشان در فیصل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشید و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید و همدران ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت **قطعه**

وزارت بر نجیب دنک حیران

امارت بر سلیمان شد مقرر-

که آنک آصف و اینک سلیمان

فلک زانرو همی گوید جهان را-

و در سنه خمس و سنین و سبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لواء خلاف و عصیان ارتفاع داد و سلطان بدانجانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر غایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام بازگشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان بیغداد درآمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم

گشت نظم

در طواف آرید غلمان را بکأس من

بازبگشادند بر گیتی در دار السلام

مدام

زاده خارا است گل زان نیستش بوی  
وفا

خود کسی بوی وفا نشنید ز ابنای لثام

لاله لالا سیه روی و زبان در کام دل

زان سیه رویی سر اندر پیش چون اهل  
عزام

بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد  
رفت

اینچنین باشد چو بر مولی برون آید  
غلام

و سلطان- او ایس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آنولایت نصب کرد و روی توجه بصوب موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان سمت اشتهار پذیرفت قصیده

باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل

موصل رسید و آورد اخبار فتح موصل

چون آب دجله افتد در پای شهر

زیید که از قدومت امروز نیل و مصرش

موصل

و سلطان او ایس از موصل بصحرای موش رفته بابیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل والوس

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۱

او را بیاد غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسیا به تبریز رفت و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که ابا عنجد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آنولایت بایالات اشتغال دارند دو نوبت بقرباباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان او ایس بآذربایجان رسید و اینخبر شنید بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لا تعد و لا تحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک نماید ملک موروث بکلی ویران میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را بند کرده پیش سلطان برد سلطان او ایس سه ماه پادشاه شروان را نگاهداشته بار دیگر سلطنت



آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع و ستین و سبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس  
بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش اینست

دریغا که خورشید روز جوانی  
چو صبح دوم بود کم زندگانی

و همدرین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام  
گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت  
بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت نمود سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در  
کردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه  
بیرام شاه قصیده نظم نمود بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع

آسمان با سینه پر آتش و پشت دوتاه  
شد بهایهای گریان بر سر بیرامشاه

و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه در تبریز و بائی صعب دست داد و قرب سیصد هزار کس بر  
خاک هلاک افتاد و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتی‌مور خان بر  
ولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او  
گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاده امیر ولی منهزم گردید و سلطان تا  
سمنان او را تعاقب نموده جمعی کثیر از لشگریان جرجان را بقتل رسانید و حکومت ری را  
بقتلشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلشاه از ری  
باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق  
عادل گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود بعد از آن نوکر سلیمان بیک شده روز  
بروز مهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه امیر  
زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان مست افتاده جان بیاد فنا داد و از مرثیه که  
خواجه سلمان جهه او گفته سه بیت بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد مرثیه

دریغا که بار بهار جوانی  
فرو ریخت از تندباد خزانی

دریغ آن مه سرو بالا که او را  
ز بالا فتاد این بلا ناگهانی

تو دانی چه افتاده است ای زمانه  
فتاده است قصر کرم رامبانی

و در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه  
بگرفت و مبارکشاه که حاکم

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۲

آنجا بود روزی چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و همدرین سال مبانی زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائه والی بغداد و خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسرانجام مهمام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمائه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قرب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت

پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود

بود

و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریاء وزیر گرفت.

### ذکر انهدام بناء زندگی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الاخر سنه سته و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابر و قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلمان ستوده خصال ظهور نمود ارکان دولت بمرافقت قاضی شیخعلی و خواجه شیخ کحجانی بر سر بالین آن مبانی جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ایالت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود، فرمود که شما میدانید امر این سخن را بر اجازت حمل نموده شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکورہ مرغ روح سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در پیرامون شروان و شیخ حسن را در

عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند  
سلمان در مرثیه آن پادشاه عالی شان گوید **قطعه**

ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده بر زمین افکنده با خاک یکسان کرده زیر مشتمت گل بصد خواریش پنهان کرده	ایفلک آهسته رو کاری نه آسان کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود
قصه خون و مال و عرض هر مسلمان کرده	نیست کاری مختصر گر با حقیقت میروی
آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده یاد کن و ان بر خلائق رحمت سلطان اویس.	زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دورتر روزگارا روزگار دولت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش غیرت گلبرگ طرح و لوازم رخسارش رشک ماه و  
مشتی از رفتار قامت رعنائش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۳

غنچه سوری منفعل ماهچه لوای کشور گشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب گردون سایش ما  
من هفتم سپهر بیت

معلی سریر مظفر لوا ز دست و دلش بحر و کان در نصیر	خدیو جهانبخت فرخ لقا بفرق و قدم زیب تاج و سریر
---	---

و سلطان حسین همدران ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت در باب تهنیت جلوسش نظم کرد سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده

ای در پناه حیرت خورشید پادشاهی  
محکوم امر و نهیت از ماه تا بماه  
هم ملک توست ایمن از صدمه تزلزل  
هم دورتست فارق از وصمه تباهی  
از رای تست عالی رایات کامکاری  
در شأن تست منزل آیات پادشاهی

و سلطان حسین پرتو اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه رایت ظفر پیکر بقصد بیرام خواجه و قرا محمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرموده آخر الامر بصلح انجامید و امراء ترکمان برسم پیشکش هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط بر گشاد شهادت امیر اسمعیل بن زکریا در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بدان سبب شاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران یکدو نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید.

### گفتار در بیان مخالفت زمره از امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا

در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت جهت اظهار عمل بیرج حمل انتقال کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمیده فضای باغ و بوستان روی بخضرت و نصارت آورد سلطان حسین از تبریز باو جان شتافت و عادل آقا از سلطانیه باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه از امرا مانند اسرائیل و عبد القادر و رحمن

شاه درویش قاصد جان عادل گشته قاضی شیخعلی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدت العمر آنجا باشد باز آوردند و روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بر زبان گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی ما تعلق بتو

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۴

میداشت دیگر ترا قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخواستہ بقیتول خود رفت و روی بسلطانیہ آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهت عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند عادل بآن سخنان واهی ملتفت نشد و تا قرق سلطانیہ عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد و آقا او در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسیم سیر و شکار سوار گشت و از اوجان بیرون تاخته عنان ریز بتبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون اینحال مشاهده نمودند خزانه و جیبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاد از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با پنج هزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار نموده شاه منصور بمنقلای روان شد و در نواحی آلتون کویر و ک بدشمنان رشیده بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخعلی و امراء عاصی را بجان امان داده بقیتول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمرآغه رسیدند بموجب نوشته که سلطان حسین بخط بد خویش بآب زر قلمی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخعلی را زنده گذاشته از وی صد تومان خون بها بستاند و شاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه سرافراز گردید.

ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاهزاده شیخعلی با صاحب تاج و

چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد آنجماعت را اضلال نمود تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل باکس اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش او را برداشته بود پیش دویده شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای درافتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل آواز برآورد که ای عم مرا دریاب و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شده مبارکشاه نحس و نجس دیگر که قرا محمد نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد شاهزاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه بازگفتند والده شاهزاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۵

در ساعت سر او را بریده پیش مادر و پسر آوردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار می کردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از اینچوب آویختند القصه چون اینخبر بتبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود بر فوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد را بنام شاهزاده شیخعلی در قلم آورد و نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان می نماید که یکی از امرا بزرگ نزد خود نگاهداری تا بیاسامشی رعیت و سپاهی قیام فرماید اکنون هریک از نوئیان را طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاهزاده شیخعلی فرستاده برادر را خوشدل و مسرور بازگردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعد الملک تمغاچی تفویض فرموده قاتلان امیر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید و چون دید که تمشیت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آباء او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در شوشتر حکومت می نمود فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سرانجام تمام مهمام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را بتحت تصرف درآورد و چون اینخبر بمسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پائیز سنه اثنین و

ثمانین و سبعمائه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاهزاده شیخعلی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را باز گذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هر چند عادل آقا گفت مناسب آنست که بهیات اجتماعی بشوشتر رویم و مهم شیخعلی و پیر علی را فیصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و بامخالفان صلح کرد بر آن جمله که شیخعلی بشوشتر قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل نفرماید و از آنجا ببغداد رفته روز عبد اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور پادشاه را هم آنجا گذاشته با اکثر لشگر بسطانیه خرامید و در غایت استقلال بسرانجام امور ملک و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبد الملک تمغاچی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخعلی و پیر علی فرستاده استدعاء حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود والی و عمر قبچاقی را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشگریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز انعطاف داد و در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حيله بمقصد رسید **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**

### ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شین و کشته شدن سلطان حسین

در آن اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۶

پیشنهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشگریان را جهت استمالت خاطر آقا بکومک نامزد کرد چنانچه اندک مردمی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنه اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بی باکی در خطه خاک پیدا نمی شد خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هر چند کسان از عقب او فرستاد و التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل به اران و موغان شتافته لشگری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکور بیک

ناگاه بآن بلده درآمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه خزید اما همدرد آنشب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت

تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او      که ملالش بدی از رایحه نیلوفر

و بعضی از مورخان گفته‌اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی بر افعالی که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام میفرمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین یلغز بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین یلغز مقید بود بآنکه بعبارت منغز تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبد الله و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت طلب گاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جوابداد که بسر عبد الله و جان فیض الله که در متبن ما چندان بتن موجود نیست که عصافیر بمناقیر بر سطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک سمان تیلای دور خواجه فرمود که اعادت عبارات از عادات اولو الالباب بعید است و آن ترک چون دید که هر چند می‌ایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس - الدین زکریا را گفت هر چند من از خواجه گاه میطلبم او قرآن میخواند.

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه‌انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و شدت قهر و عدم حلم معروف ار بعضی اقسام فضایل بهره‌ور و در علم موسیقی پیش‌رو ارباب هنر نظم

ز بیمش دل چرخ بودی

ز خونریز هرگز نمیداشت بیم

بدیدار و مقدار مهر و سپهر

دو نیم بدی زهر و تریاق در کین و مهر

و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانه تبریز تیغ تیز مهم سلطان حسین را بفیصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسب گله‌بانی بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول بسطانیه هیچ خانه بازنیستاد و عادل



آقا او را بیادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعه کراوتو مقید گردانید و با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاغی باستی ولد شیخ علی ایناق و ابو سعید ولد پیر ملک

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۷

از عادل گریخته بسطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز تمسکی پیدا نکرده بود شهر باز گذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس آقا و مسافر ایوداجی را حاکم ساخته بمرند رفت و محمد دواتی و قرا بسطام را بکنار آب ارس فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده رحل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد دواتی و عباس و مسافر روان گردانیده پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهه خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون اینمعنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته حمزه و یاغی باستی و ابو سعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دور سیاهی عباس و مسافر را دیدند که متوجه اردوی سلطان اند با هم گفتند که هرگاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند یمنکن که از ما بیشتر اعتبار یابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغه ایشان فارغ گردانیم و در مبداء ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تلثم شمشیر درهم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و یاغی باستی سربار ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند اینمعنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک باغواء عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنابر آن سلطان باستقبال ایشان روانشد و در حوالی هفت رود محاربه دست داده عمر قپچاقی از جوانغار سلطان احمد صف ویران کرده بشاهزاده شیخعلی پیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه خوی به نخجوان رفت و در مزار پیر عمر نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملحق گشته ازو استمداد نمود قرا محمد گفت این ملتمس وقتی مبذول افتد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمائیم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا محمد پنج هزار مرد ترتیب

داده و هر سیصد کس را یک قشون ساخت و هر قشونی را سی دستچه کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیراندازی کنند و چون خصم قصد ایشان نماید گریزان گشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا یسال اعدا از هم فرو ریزد و باین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته درین اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کحج و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبنای پیمان را بایمان مؤکد سازد و منتظر مراجعت ایشان میبود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابر آن متوهم شده آورق را براه قلعه قهقهه ارسال فرمود و خود از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی شیخعلی را بطلب هوشنک که حاکم لبخاز بود فرستاد و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۸

عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنگ واسطه شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد برینموجب که آذربایجان مستقلاً تعلق بسطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسطان بایزید و عادل آقا در عراق عرب شریک سلطان احمد بود و آقا برین قرار بسطانیه باز گشته امراء بغداد بوی گفتند که معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب وجود و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین النجفی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرمود و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملک تمغاچی که صاحب اختیار آندیار بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او واصل مفلسان شد و بغداد پر فتنه و آشوب گشته خزینه که جهة عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسیده بر جناح استعجال روی بیغداد نهاد و در اثناء راه شاه منصور از حبس قلعه کراوتو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان خبر یافت از راه یعقوبه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند بر فرمان پس از روزی چند تورسون را با قوام الدین النجفی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی و

هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدري داشتند به تیغ بیدریغ گذرانید و شاه منصور را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه-منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و ثمان و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دارالسلام نصب کرد و خودروی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هردو جانب دلیران درهم آویختند و جمعی کثیر کشته گشته هرطایفه بطرفی گریختند و آقا بسطانیه مراجعت نموده از مراغه باوجان رفت و از آنجا بزنجان شتافت و چون عادل از قرب وصول سلطان پردل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرد و روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد فرمود شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجر بادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملک و مال ازو دریغ نیست و هرچه شاه در آن باب میفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده عاصی ماست که روی بآن درگاه آورده مطبوع آنکه او را تقویت نکنند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و بنواب خویش دهد و عادل آقا را مفلوک سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده مهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امراء تبریز ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امراء خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع روی بسطانیه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۴۹

آورد و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار ملک و مال در قبضه اختیار امراء فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسطانیه رسیدند از امراء سلطان بایزید عمر قبچاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امراء شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبد الکریم را در شهر فرود آورده اندک نزلی بایشان دادند و خود بحصار درآمده دیگر التفات بدیشان نکردند و عبد الکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز بازگشتند و سلطان بایزید قرب پنجاه روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر قبچاق را بقتل آورد و امراء دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف

برادر شنیده بسطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و پسر خود آق بوقا را که ده ساله بود بحکومت نصب فرمود و زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان با یزید را مصحوب خویش بتبریز برد و در این اثنا خبر توجه حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بطرق عراق و آذربایجان شایع شد و جمعی از ایلچیان آنحضرت بتبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببیند و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمد و عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را بتحت تصرف در آورد و دو هزار کس بخدمتش پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمد و هنوز از جانبین طریق مخالفت می‌پمودند که ماهچه رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی ممتد نسبت بصاحبقران وافر منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار بسر برد و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بمرافقت قرایوسف ترکمان که او نیز در ظل عنایت ایلدرم با یزید روزگار میگذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان درآمده بالاخره هردو را محبوس گردانید و می‌خواست که بند کرده بنزد حضرت صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آن حضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان و قرایوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بر عراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشید و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان بناء عهدهی را که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده بتبریز خرامید و بران خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مخفی شد و همدران روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد قضاء الهی در ضمن قضایاء حضرت صاحبقران امیر تیمور

گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیز  
خانیان بازپرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال  
پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده‌اند معطوف خواهد ساخت.

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام	جزو اول زین مجلد شد تمام
کرد کلکم از سر دانش سواد	قصه شاهان چنگیزی نژاد
بلکه از بحر ضمیر خرده بین	گشت این اوراق پر در ثمین
تا نماید از سر رافت نظر	جانبش آصف پناه دادگر
سرور دریا دل عالی تبار	مشری کردار خورشید اقتدار
روشن از دیدار او چشم امل	دیده‌بان قصر اقبالش زحل
ترک خونریز فلک روز ستیز	می‌زند بر فرق خصمش تیغ تیز
کلک زرین عطارد بر سپهر	می‌نویسد مدحتش از روی مهر
زهره در بزمش بود خنیاگری	ماه بر فرق لوایش پیکری
در کرم بی‌مثل آمد زان سبب	ذات او را شد کریم الدین لقب
هر که را دادند از نامش نشان	جز حبیب الله نارد بر زبان
هست بیحد چون ثنای ذات او	ختم بهتر بر دعای ذات او
تا کند کلک سخن در گفتگوی	تا بود طبع سخندان نکته‌جوی
باد یا رب آصف عالی مقام	مرجع اهل فضیلت بر دوام
خامه دایم در ثنایش نکته زای	نام او هرنامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سوم کتاب حبیب السیر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۱

[جزو دوم از مجلد سوم]

بسم الله الرحمن الرحيم جزو دوم از مجلد سوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیز خانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت بی نهایت الهی نوشیده

یا رب ز سخن قدر مرا عالی ساز  
پیوسته چو از ثبات ملکت گویم

و ز غیر حدیث خود دلم خالی ساز  
در ملک سخن وری مرا والی ساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بخامه منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع (وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ) موقع می کرد و جل جناب جلاله و پس از تبلیغ صلوات و صلوات دین پناهی که بهدایت بدات ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجه بلند (من يهد الله فلا مضل له) بحصول می پیوندد صلی الله علیه و آله نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر این ذره احقر درآمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدر ملوک طبرستان ملوک سربدار ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را درین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هریک از این پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من الله العصمته و التائید.

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمائر مستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه مجلد ثانی در آخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجره الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجره الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قرب دو سال آن مملکت

را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امرا بر سلطنت عز الدین متفق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت.

ملک معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت می نمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردیده ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش در آورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند.

ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باستصواب امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق بر کشید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین را که اتابکش بود بر تخت نشانند و او را ملک مظفر خواندند.

### ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن کبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر

نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت امام یافعی قطر بود: (بالقاف و الطأ المهمله و الراء) و در بعضی از کتب تاریخ نام او را قودوز نوشته اند و بر هر تقدیر چون ملک مظفر بر سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلاء تمام یافته و کبوقا نویانرا در دمشق حاکم ساخته و عنان بصوب آذربایجان تافته بنابر آن دفع مغولان را مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در حین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفه از ابطال رجال را در کمین گاه بازداشته با سایر سپاه بر زبر پشته بایستاد و کبوقا بغرور موفور بر آن پشته تاخته ملک مظفر بموجب کلمه الحرب خدعه پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کبوقایی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیک ناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفته و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکه هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر بر طبق

نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در چنگ اسار گرفتار شد و همانجا بقتل رسید و ملک مظفر بمصر باز گردید اما همدرد آن ایام بعضی از امراء بر قتلش اتفاق نموده بهادر مغربی در موضع مطیه بزخم تیری جان‌گرای او را از پای درآورد و بعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۳

### ذکر ملک ظاهر

نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ و صاف بندقدار و او در اوائل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیه حالش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعدة سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود و بصفه شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله بن الناصر الدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن بی علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲۸ محرم الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید.

گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علماء و افاضل آن

### روزگار

در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لواء سلطنت برافراخته بود احمد بن الظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول اقراران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط مبیعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را بلقب برادرش المستنصر بالله ملقب گردانیدند و همدران مجلس مستنصر بدست



خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر قاهره معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد سر اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش بازداشت و مستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور نموده بجانب بغداد روان شد تا آن دیار را از تصرف تتر بیرون آورده بدستور آباء و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانبش درآمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و تراکمه که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص کشته شد و از جمله مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت و چون او

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۴

بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قایم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بر وی اطلاق کردند درگذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمائه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه منیر بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعه اکراد و و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه نیز بتحت تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش بازداشت و با دو سه کس از خواص در لباس اختفا بروم شتافته مداخل و مخارج آنمملکت را بنظر احتیاط درآورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و تماشای بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طبخ خاتم خود را رهن مقدار طعام کردیم مطموع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا خان از کمال تهور و جرأت ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام اینحال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتی بندقدار را از آن طبخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود روایت تاریخ و صاف آنکه اینحرکت از وی بنا بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام

یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تبار و روم محاربات اتفاق افتاده صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام بیرون کشیده معین الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان نمازگذار شهید گردانید و چون از آنولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان تیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا برفور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم از این تاریخ بر افق حوالی پره طالع خواهد گشت و اگر در این وعده خلاف واقع شود ایشان در تسلیم حصار مرخص اندر سیاح فضاء هوا بطریقیکه آمده بود بازگشته بندقدار با دو هزار سوار بجانب پره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور و دراز را قطع کرده بعد از قرب و وصول بمقصد دویست سوار از لشگریان حما بموکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۵

بر قلعه چرخ چهارم برآمد بر کنار آب فرات که میان او و پره حایل بود بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیده مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و مانند بلا از آب فرات گذشته مغولان چون آنحال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند وفات بندقدار بروایتی که در روضه الصفا مسطور است در ذا الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه مذکور مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۸ همان ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام

داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهاار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده در صغر سن از حفظ قران فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و باندک زمانی آن جناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار شد آنگاه ع **بیاد داده ورق‌های درس و فتوا را** سر در پی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضت‌ها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی از بنات خود را بعقد شیخ عراقی درآورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین بزیارت حرمین شریفین (زادهما الله تشریفا و تعظیما) رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قوینوی مشرف شده استماع فصول نمود و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آنزمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ عراقی گشته جهه آنجناب در توقاه خانقاهی ساخت و هرروز بملاقات شریفش می‌پرداخت روزی مبلغی زر بر سیل نذر نزد شیخ برد شیخ فرمود که ما را بزر نتوان فریفت بفرست حسن قوال را بمارسان و حسن قوال را بمارسان و حسن قوال در آنوقت در غایت حسن جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبت‌ها داشته سماعها کردند و شیخ در آن ایام غزل‌ها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست **نظم**

ساز طرب عشق که داند که چه ساز      گز زخمه او نه فلک اندر تک و تاز

است

است

و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی‌تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر می‌فرمود روزی

شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفت که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این حرفه نداریم اگر چرم خر بدنمان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هرروز چه مقدار کار میکند جوابداد که هرروز چهار درم شیخ فرمود که من هرروز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هرروز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی حسودان اینخبر بسطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هرروز پنج دینار بر وظیفه خادمین شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آنحال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد

در سابقه چون قرار عالم دادند      ما نا که نه بر مراد آدم دادند

زان قاعده و قرار کان روز فتاد      نی پیش بکس وعده و نی کم دادند

وفات شیخ عراقی در ششم ذی القعدة سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاه قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر - الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملک ظاهر یکی حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردد غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهر سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن - مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه «حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیة الاسکندریه» در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۴ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آنزمان دیگری امام شیخ محی الدین النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرم سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواجیه قرب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد خود بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۵ آغاز

تصنیف نموده تا سنه سته و سبعین و ستمائه که وفات یافت بان کار مشغول بود روضه منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المذهب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نووی است.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۷

### ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر

محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قرب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید اینمعنی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت و در سنه ۶۷۸ در آنحصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند.

### ذکر سیف الدین قلاوون

چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکو تیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال

روی نمود و کفار تترار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح بوقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی باز گذاشت و در چهارم ماه ربیع الاخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنک از کفار فرنک گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بتحت تصرف در آوردند و در سادس ذی القعدة سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمودند مدت سلطنتش پانزده سال و چند ماه بود.

### ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور

از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاء ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی مسطور است که ابن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۸

خلکان در سنه ثمان و ستمائه تولد نمود و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت و چندگاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده در فیصل قضایا شرایط دیانت و امانت بتقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده در مدرسه امینیه و نجیبیه بدرس و افاده میپرداخت تا در سنه احدی و ثمانین ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله مصنفات ابن خلکان کتاب و فیات الاعیان است و آن بهتر کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جمله مشایخ آنزمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معصیاری الجعبری است و شیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود و در سنه ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفا مستور میگردانید بامر حجامت اشتغال مینمود و شیخ محی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین ارادت تمام بود و پیوسته زیارت او رفته طریق تلمذ مسلوک میداشت عمر شیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود و همدرین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل او طیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آنجناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علماء آن کتاب را شرح نوشته اند و

دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است و ابن البخاری در سنه ۵۹۵ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل فرموده و از مشایخ آن بلده اجازت روایت حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق فی سنه تسعین و ستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش باین بخاری آنکه پدرش چند گاهی در بخارا بسر برده بود و همدرین سال شیخ عقیف الدین سلیمان بن علی قلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرمود و آنجناب منازل السائرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقهاء شیخ عقیف الدین را بذندقه و الحاد نسبت مینمودند ظاهرا بنا بر کمال حسد بوده و الله اعلم.

### ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشرف مصر ولدار شدش ملک اشرف را در ذیقعه سنه ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاهی صائب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلقوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را بیدر الدین زیبا متعلق گردانیده روی باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آورد و پس از وصول بظاهر آنحصار در امر محاصره و پیکار غایت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۵۹

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفره فجره را به تیغ بیدریغ بگردانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل بآن شهری نو بنا کرد و آن را نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساگر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زر خرید او بودند متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنه تسعین و ستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین مبین که در آن قلعه متین مسکن داشتند در مقام دفع و منع آمده از جانبین نیز چرخ و سنک منجیق پران گشت و در آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض سنک در منجیق نهادند بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهده آنحالت آتش

غضب و عصبیت ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد و خرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر نابود نگرداند دست از جنگ بازندارد و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شب قلعه را مجوف ساخته بیکبار آتش در آن ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتاد و در صباح روز جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینانرا بر خاک هلاک ریختند و بعد از دو روز از وقوع این صور مدینه صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف درآمد زیرا که حکام و لشگریان آن بلده چون از صعوبت قضیه مردم عکه خبر یافتند فرار برقرار اختیار نمودند و رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیدند و همدر آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار صید او عثلیث و طرسوس و و طباحی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را بتمام از آن دیار اخراج فرمود ابواب فرح و سرور بر روی روزگار کار اهل اسلام گشود و در همین سال ملک عادل سلامش بن ملک - ظاهر بترس وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت بیبری بر وی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلاث و سبعین و ستمائه نقش وجود آن سلطان عادل مجاهد را بنوک شمشیر تیز از لوح زندگانی بسترده و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و شمس سلقوس وزیر را مواخذه کرده آنمقدار شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

### ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام تمامی مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال برینمنوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۰

کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای در مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره



را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او را آنوقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در در سنه ست و تسعین و ستمائه اعظم امراء اساس دولتش را بسرپنجه بیوفائی درهم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاجین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدانجانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغت را بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز خفتن در وقتی که لاجین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین اطفی و و امیر عبد الله و یزید البدوی و امامه بن الغسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعظام امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاجین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن رقیق القشیری در مصر فوت شد در تصحیح المصایح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سر حد میبود از عالم انتقال نمود.

### گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه در زمان او شد ظاهر

چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آنموضع را بباد غارت و تاراج داد بنابر آن میان او و سلطان محمود غازان مواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص باملك ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را ببعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هریک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان خان ثنیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهدہ قتلشاه نوین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته

مهم ایشان را بر حسب دلخواه فیصل داد و غنیمت بینهایت گرفته قدم بر مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتیمور تفویض نمود و منصب وزارت فخرالدین عمر الحنبلی مشغول

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۱

فرمود و قراستقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشگری و رعیت مطیع و منقادش گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشانند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند و چون مدت هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملک ناصر ناضروریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرای روزی چند بهادر دولتش را بخریف حرمان تبدیل نمود تبیین این مقال آن که سیف الدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی گیر که از اکثر امرای بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه عذر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت باسد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواطر همکنان بر سلطنت چاشنی گیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داده منصب نیابت را پیر علی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران و سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حمارا بقبچاق و حلب را بقراستقر و طرابلس را باستیمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بی نهایت داشت بنابر

استصواب امراء قاصدی سخن‌دان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را باز گذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان این کمیته را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهت تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راه بیت الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت استان سپهر ارتفاع بسر میبردند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات ضروریه آن حضرت بیرون آیند نگاهدارند و سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگر بهادران اینجائی بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته‌ایم و اگر آن را بازفرستم هرآینه جهه ما یحتاج وجه معاش در یوزه باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده مصحوب اینجانب‌اند غایت ناانصافی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۲

است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده‌زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده‌اند و ما بر سیل اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته‌ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آن که ملک مظفر و اتباع او جهه این جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بجاشنی گیر و ملازمان او رسید دم در کشیدند و دیگر از ملک ناصر چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده سرا و علانیه بانهدام بناء زندگانی ایشان جسارت نمود و منکو تیمور از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته و بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکیک و دود و تقلید منکو تیمور نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون اینخبر بشام رسیده حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آن حدود بودند از تغییر عقیده قراسنقور نسبت بملک مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و اینخبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه

مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و وجهات ایشان را گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافت هراس بیقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت و ملک ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته باسپاهی متکاثر از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لواء توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۵۸ باعظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد و چون چاشنی گیر نیل بلا را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بصد درد و داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار از خزانه بار کرد و با چهار صد غلام خاص براه صعید طریقه فرار کزید و سلطان برگریز خصم اطلاع یافته و قراسنقور و منکو تیمور را باطایفه از دلیران روان فرمود تا بمابین غزه و خلیل شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانید و بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه خرامید و روز دیگر مصریان را دو عید روی نموده بنشاط و انبساط سمات عیش و عشرت گسترده و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید خبر آمد که قراسنقور و منکو تیمور در منزل چاه اتابک بسر وقت چاشنی گیر رسیده و او را دستگیر کرده می آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون چاشنی گیر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۳

در غایت خجالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من باره تو در غایت رعایت و عنایت بتقدیم رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر با امراء گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام اینحرام نمک را نمی کشم اما دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و امراء قصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نمود امراء و ارکان دولت این ملتمس را مبدولداشته او را بزه کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار

رسید حکم شد که بقلعه شریک رفته بقیه عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین بن اقرم ترک سپاهی گری کرده دیگر بر اسب سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرده این معنی موجب آنشد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم پانصد کس از اهل جلادت بآستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام بسیار یافتند و سلطان بنا بر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که با اهل رحبه صلح کرده باز گردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکه مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در غره محرم سنه ثلث عشر و سبعمائه از آن سفر بقاهره معزیه باز آمد و در سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخیری بآن سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش باز گشته پرتو انوار معدلتش بروجنات احوال متوطنان مصر و شام تافت.

#### اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام

بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و صاف و مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا باین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگاران پادشاه ذولا اقتدار و آنکه بعد از وی سلطنت اندیاری بکدام یک از غلامان آن روز کار رسید بوضوح نه پیوست بنا بر آن پیرامن ذکران نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاد آنست که از آن زمان باز هموار ممالیک زر خرید سلطان مصر میبوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و مهم غزوه جهاد سعی و اهتمام مینموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطع السعدین بتحقیق می انجامد و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق بیرقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرخ بر سریر پادشاهی صعود نمود و ملک فرخ را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران کردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند تنگچه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال

فرمود و در اوائل زمان فرخنده‌نشان خاقان سعید میرزا شاه رخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان شیخی علم سلطنت برافراشت و مظفر و تاتار که در سلک اعیان امراء کبار منتظم بودند صاحب اختیار شده بر تق و فتق و حل و عقد امور آن ملک قیام نمودند و بعد از فوت سلطان شیخی چقماق بیک که میر آخورش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسائل آمد شد نمود و طریقه اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل اینحکایت خواهد تافت انشاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر دیگری سلطان قایلتهای است که معاصر سلاطین آق قویلوک بود و از آنجمله دیگری ملوک قیصور است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب در گاه عالمپناه شاهی سلطنت مینمود و چون چند سال از حکومت قیصور در گذشت ملک الامراء حلب خیر بانام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان سلیم بنابر تحریض و ترغیب خیر بالشکر بمصر کشید و قیصور را شربت شهادت چشانید خیر بارا قایم مقام گردانید و ظاهر اتاغایت که تاریخ سنین هجرت بجمادی الاولی سنه تسع عشرین و تسعمائه رسیده خیر بادر آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل اینحکایت انشاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد به وضوح خواهد پیوست.

ذکر بعضی از علماء و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده‌اند و بامر شریف درس و قضاء و تصنیف مشغولی میفرموده‌اند.

در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر در شهر سنه ۷۱۱ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال الدین محمد بن مکرم الناصری که تصانیف مفیده در سلک انشاء کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی که قاضی بلاد شام بود صبح زندگانی را وداع فرمود و همدرین سال سید فاضل و عامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصول بجهان جاودان شتافت و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری گشت و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه قاضی القضاء مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد درگذشت و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد بن محمد

سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلاثین و سبعمائمه مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائمه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۵

قاضی حماء شرف الدین هبه الله بن القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبه الله در سلك اعظم ابانی حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست در دو مجلد مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبه الله در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه ۷۳۹ قاضی القضاء دمشق جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاء سعد الدین بن قاضی القضاء امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلده دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بفیصل قضایا فرق برآید پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده بود در تاریخ امام یافعی مسطور است که (و کان فصیحا حلو العبارة يعرف العربی و العجمی و و ترکی ملیح الصورة و له من التصانیف المفیده الكتابان المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الايضاح) مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزانی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۴۰ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن مجد الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسرحد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم النسائی اخذ علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف فرمود (منها انتخابه لكافیة التلسیه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضه فیما بین الرافعی و النووی من المعارضه فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین) و در سنه ۷۴۸ محدث شام و مورخ

اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید ولادتش در سنه ۶۷۹ در دمشق اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدۀ حیات مصنفات جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازاله الشبهات عن الایات و الاحادیث و المشبهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضه فی اربع مجلدات و منها مختصر الروضه و منها رساله فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعه و له فی علم الحدیث مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفوی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست و او در سنه ۶۷۷ متولد شده بود از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۶

مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که بصفه علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد و در سنه ۷۶۸ عقیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کنیت آنجناب که در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب در النظیم فی - فضایل القران العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقضان فی معرقة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن میبوده و در آن بلده طیبیه از عالم انتقال نموده و در سنه ۷۷۱ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و هم درین سال بهاء الدین تمام که ملقب



باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقي الدين علي بن عبد الكافي و من مؤلفاته شرح التلخيص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن آمیله المراغی الحلبي المزنی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحا خیرا ثقہ حافظا للقران ذاکرا للحديث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قراءت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور باین ملقن و تصانیف کثیره کبیره دارد وفات یافت و در سنه ۸۵۶ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری (و هو آخر حفاظ الحديث و مملیه و جامع انواعه و المؤلف فيه و به ختم هذا العلم فی تلك الديار علیه الرحمه من الله الغفار).

### گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

نزد جمهور مورخان سخندان بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزم - شاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدور است و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدور در مبادی حال بملازمت پادشاه قراختای گورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۷

آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنک خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولاً بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیاً امر پرسیدن یرغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین بیرامشاه را علاوه این منصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب داد و مقارن آنحال اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیز خانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آنزمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و یراق براق سر راه بروی گرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق

افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنهٔ تسع و عشر و ستمائه براق بکرمان درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه او کدای قآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی سخندان بایشکش فراوان باستان معدلت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود و قرب پانزده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و ازو یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن جمتر تاینگو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جق در آنزمان در اردوی او کدای قآن بود وزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه مکین الدین در اوائل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت.

سلطان رکن الدین خواجه حق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه قآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲۸ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانیده قرب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید در آن اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قآن رسانیده منشور ایالت کرمان جههٔ او حاصل کرد و رکن الدین ازین معنی خبر یافته جهته استمداد روی بیغداد آورد اما او را از آنجا کاری نکشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند و اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوائل حال وزیر پدرش خواجه مکین الدین بود و آخر الامر خواجه مکین الدین بواسطه قصد و عرض بعضی از

اهل حسد مواخذه شده گشته گشت آنگاه ظافر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال قلم قضار قم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین - الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهم وزارت بیرون نتوانست آمد و به اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول بیلابی مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن کار معاف شده بار دیگر ظافر الدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود و تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود.

قطب الدین محمد سلطان بن جمتر تاینگو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلک ترکان که از قمکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب پنجسال بفراغبال سلطنت کرده در ماه رجب سنه ۶۵۶ مریض گشت و در شهر رمضان همان سال در گذشت بامروز ارتش خواجه ظافر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام مینمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشته‌اند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته‌اند پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتلک و تول قتلک پادشاه خاتون و بی بی ترکان از قتلک ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را باقا خان در حرم خویش جای داد بدین سبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلک ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه را عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خردسالند باید که قتلک ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نمایند بنابر آن قتلک ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد و اتنان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علماء و اکرام فضلاء بمرتبه اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو شوکت بوقوع نه پیوسته بود و در

ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهره احوال هادیان فضائل نفسانی بسترد و در آن اوقات که اباقا خان جهه دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را باسپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقا خان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم اراده نمود که ملکه رقص نماید و خواص

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۶۹

و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند بیت

چرخست پیرو اختر بخت تو نوجوان      آن به که پیر نوبت خود باجوان دهد

و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هراس بیقیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشگری همراه او ساختند تا ملک موروث را بتحت تصرف درآورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکره رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت و او را چهار پسر بود و هفت دختر اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم نیست و بعد از فوت اباقا خان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون بسپاه کوه رسیدند که ترکان بجانب اردو میروند با وی ملاقات کرده آن نشان را برو خواند و ملکه از وقوف بر مضمون آنچه آنچنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت سرعت باردو شتافت اما مهمی نتوانست ساخت و آن زمستان در بروع گذرانیده تابستان به تبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض شده وفات یافت و نخست همانجا مدفون گشت و آخر- الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست شش سال امتداد داشت.

خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی و عمده الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابو بکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلقت ترکان و حجاج سلطان مینمودند و خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام ایسن قتلغ نوشته شده تصنیف ناصر الدین است.

سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لواء کامکاری برافراخت و باستحضار سیورغتمش فرمانداد و سیورغتمش باخوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امراء او را در موقف یرغو باز داشتند آخر الامر بوقا جنگسانک خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و خواهرش پادشاه خاتون را که منازعش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده گردونچین را بر سیورغتمش داد و نشان حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر مسند دولت و اقبال صعود نمود و خانزاده گردونچین دختر شاهزاده منکو تیمور

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۰

بن هلاکو خان بود و مادرش آیش خاتون بنت اتابک سعد بن ابو بکر است و گردونچین با وجود علو نسب حسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعه خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام می نمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در گذشت ارغون فوت شد و کیخاتو از روم بآذربایجان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون عزم انتقام برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعظمتی هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده و در شهور سنه ۶۹۱ بر سیورغتمش راند و او را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانید و شاهزاده گردونچین و بعضی دیگر از هواخان در مقام استخلاص سلطان شده طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا بسیورغتمش رساند و سیورغتمش بآن وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشته عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب

بیست و هفتم ماه رمضان ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان نام داشت و دختر عصمه الدین شاه عالم وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین پیرو یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی استقلال به تمشیت امور ملک و مال قیام نمود.

### صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان

ملکه فاضله زیبا صورت نیکو سیرت بود در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و نصف اقدام فرمود بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار آبدار بر ورق روزگار مینگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل و فضل و کمال تافت و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته گشته بایدواغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خان شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حباله بایدو بود و از استماع آنخبر شاهزاده گردونچین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بمشیر رسید لشکر اطراف و جوانب آنولایات بوی پیوستند و گردونچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود بمحاصره کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن بلده عاجز آمده بقضا رضا داد و دروازه‌ها بازگشاد و گردونچین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنا بر فرمان بایدو خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همان شربت که برادر را چشانیده بود جرعه درکشید ع چو بد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۱

کردی مباش ایمن ز آفات این رباعی نتیجه فکر آن خاتون فاضله است رباعی

یا غالیه برنوش کجا کرد ستم

بر لعل که دید هرگز از مشک رقم

تاریکی و آب زندگان نیست بهم

جانا اثر خال سیه بر لب تو

و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه

درون پرده عصمه که تکیه گاه منست

مسافران هوا را گذر بدشوار بست

همیشه باد سرزن بزیر مقنعه

که تار و پود وی از عصمه و

نکو کاریست

فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود.

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان

در اواخر ذی الحجه سنه اربع و تسعين و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و او خسرو خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود وزارت قاضی فخر الدین و و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و در ایام جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود و مدت حیاتش بیست و نه سال بود در اوائل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن.

گفتار در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنزلهات اخروی

قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم دعاوی فنون محسوس و مفهوم بود و در جمع فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی می نمود آنجناب در سنه خمس و تسعين و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و با یرلیغ و پایره بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالم پناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظیم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین می شمردند رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام

آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمده قاضی  
فخر الدین در غایت حشمت و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۲

تمکن در سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و  
طغیان سعی موفور و جهد نامحصور مبدولداشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفاکار  
در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی از مردم  
تراکمه و اوباش نیم شبی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی  
فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان پنهان شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم  
افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح  
صادق دمیده غمازی آغاز نهاد پی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث  
الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم شیراز ساداق بیگ از کیفیت حادثه  
خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن  
گشت ساداق بیگ آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید  
قحط و غلائی عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت سگ و گربه می میخوردند و  
بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیگ را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق  
رسید و چون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن  
مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمد در شهر سنه احدی و سبعمائه متوجه ملک  
آخرت گردید.

### قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش

بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک  
سوار بود اما از تجربه روزگار عاری می نمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلخان را کما ینبغی  
رعایت می فرمود بنابر آن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت  
کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته در زاویه ساکن گشت و بفرغت روزگار  
می گذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلک که او



را مخدوم شاه نیز می گفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان بحکم اولجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و ستمائه بدان ولایت رفته مدت سی و پنج سال زمان ایالت او و پسرش قطب الدین نیک روز سمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزه تصرف امیر محمد مظفر درآمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۳

### آغاز گفتار خامه سخورد در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آن مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع سعد بن در تشتغان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای چنگیز خانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطه یزد رفت و او بمرتبۀ عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا نشد و شمشیری که بر میان می بست بسنک یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابو بکر و محمد و منصور ابو بکر و محمد ملازمت علاء الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار باردوی ایلخانی روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بوده امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یکپسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهنتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و او در مبادی سن رشد و تمیز

خوابی دید و بجهت تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانه اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفتی و او برپای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دامانش بیفتادی و امیر مظفر اینخواب را بعرض شیخ داد رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب باقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعد در هر قطعه که دیده‌سای بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم‌مقام پدر گشته بود شده روزبروز مهم او ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسف‌شاه مظفر را بدفع آنجماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقله جبل گریخته امیر- مظفر از باره جهان نورد پیاده شد و پپای جلادت بمصاعد آن ذروه رفیع تصاعد نموده جمعی از ایشان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را برسن اسیری مقید گردانید و اول شجاعتی که

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۴

از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت و هم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمبید شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیله امیر محمد جوشنی منظور نظر تربیت ارغونی شده بمنصب یساولی منصوب گشت چون مسندخانی بوجود کیخاتون زیب و زینت گرفت مرتبه امیر مظفر سمت تزیاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباحی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از برادر بتربیت امیر مظفر پرداخت و او را بمحافظت شوارع ابرقوه و مرو و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی در خدمت پادشاه اوقات میگذرانید و احیاناً در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرساند در شهر سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی اصداد سقمونیا در نخوداب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و در مدرسه میبد که از جمله مستحدثاتش بود مدفون شد و از امیر مظفر پسری ماند و دختری دختر را به برادرزاده خود امیر

بدر الدین ابو بکر داده بود شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین ازو در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر اوست و از آل مظفر هفت نفر بمرتبہ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصف و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند اما چون بقطع صله رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنجسال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و التائید من الله الحمید الجمید.

### ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقا کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی آواخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیه حالش ظاهر گشته امیر مظفر رافر و سرور موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابو سعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابو سعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خانیان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هرسری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت و پهلوانی برزین ملک ستانی نشست و بعد از تهیه اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۵

محرم الحرام سنه ۷۵۱ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان بر روی روزگارش برگشود و کوب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بزروه کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شایبه تکلف و سخنوری امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هرباب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفاء شیراز ملقب بمحاسب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان

میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف از خود مقصیر راضی نمی‌گردید و در میدان مبارزت بچوکان چستی و چالاکی کوی مسابقت از رستم دستان میر بود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت گوئی و قساوه قلب و قلت رحم انتصاف داشت و بر سفک و دماوریختن خون برایا حریص و مشعوف بوده هیچ مجری را لحظه زنده نمیگذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر- مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده‌ام در وقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی از غاصیان را بدر خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آنجماعت را بکشت و بازبجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایت است که گفت آقایم شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی و لیکن ظن من آنست که عدد مردمی که به تیغ من مقتول شده بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سروری سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزمان میرنجانید و از شاه شجاع بگریه منطری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح متاذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امراء و اعیان جناب مبارزی را مواخذ و مقید گردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷۶۰ جهان بینش را میل گشیدند رباعی

یکچند شکوه همتش پیل کشید  
یکچند سپه ز هند تا نیل کشید  
پیمانہ دولتش چو شد مالا مال  
هم روشنی چشم خودش میل کشید

و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده مانده در اواخر ربیع الآخر سنه ۷۶۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر- مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می نمودند.

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان تکووری و ذکر بعضی از حالات آن مهر

سپهر سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از تکووریان که در حدود سیسمان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق و بیداد بر آوردند و امیر مبارز الدین محمد اینخبر شنوده با شصت نفر از دلیران شجاعت سیر عنان یکران بجانب منازل نکووریان منعطف ساخته و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود هم از کرد راه برایشان حمله فرمود تکووریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیر باران کردند و هفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه جنیه عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت

گر از گردون بیارد خنجر و تیر      نیاید کار گری حکم تقدیر

و در اثناء اشتعال نیران قتال بارگیر امیر محمد بزخم تیری از پای درآمد و میراخوران اسبی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساگر مظفر لوا از عقب جناب مبارزی بمعرفه رسیدند و اقدام قرار نکووریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسب برانگیخته نوروز را که او از اکثر آنقوم بدروز بمزید پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کربه را که یکی از روساء ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان نبرد بازگشته کربه را در قفص آهنین کرد و سر نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان ابو سعید بهادر خان فرستاد و سلطان مجددا پرتو التفات بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکووریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در قیتول خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده با چهارصد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آنقوم بد کردار بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف نبرد روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت نکبار نکبت گرداد بار بر چهره روزگار اشرار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و تومن که سرخیل نکووریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته گشته بقیه ایشان گریز برستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته رؤس نامبارک قطع

الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالیت نهاد و بعد از این واقعه چند کورت دیگر امیر محمد مظفر را با تکوودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آنجماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع گردید و در سنه خمس و عشرين و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۷

موسوم گشت و در سنه تسع و عشرين و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه بنت شاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابو سعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آسا بملازمت موکب اعلاء اختیار نمود و بعد از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابو سعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شده بر افق و ظهور جلوه کرد.

### ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق

بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متقلبی رایت علم انا و لا غیر برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت بر آورده خیال سروری با خود مخمر داشت هرگزیری خواست که امیری گردد و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد و اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که ارشد برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق از سایر سرداران آفاق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دار العباده یزد

آورد و امیر محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه احوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بزبان آورد که ما بواسطه مبالغه امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم و الا همگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی بهمت بر حصول کمالات آسانی محصور بیت

حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود      من از کجا سخن سر مملکت ز کجا

و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنک اندوه از مرآت خاطرش بزود و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را گسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بملک یزد آورد بخيال آنکه بگرد حيله و تدبیر برآمده منصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آنولایت آویزد و جناب مبارزی این معنی را

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۸

دانسته دروازه‌های یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافروخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی باعمران که امیر مظفر هرگز از صوابدید او تجاوز جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت آن طائفان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما را بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت‌دار شده روی بطرف شیراز نهاد.

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان باسپاه فراوان از یزد روان شد و در اصطخر فارس اجتماع سعدین دست داده چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب گازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر استصواب امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در

پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نقبچیان تیز چنگ آغاز کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد و قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد [بیت](#)

### [مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند](#)      [ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی](#)

و بواسطه مسائل جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازهها بازگشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درآمده ایالت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدانجناب فرستاد و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و تسعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نمود و بجانب هراه توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید

### [تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۷۹](#)

چون ملک قطب الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک داود و امیر با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مخفی میشد و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنا بر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سر حد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز همعنان ملک داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیشنهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سر حد سپاه بیحد جمع ساخته نوبت دیگر لواء توجه بصوب کرمان برافراخت و تا دروازه چهار طاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر



و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکمه مردگانرا محل نزول زنده دلان ساخته در محاصره شهریان بقدر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بد روز دیده و دیده بختش تیره گشت و بار دیگر ببهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانیده منصب وزارت یافت و باصناف عوطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هرروز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود روی گرداننده به امیر محمد می پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد و التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر بازگذارد و روی بصوب وطن مالوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الاخر سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و انحصار از دور سلطان ابو سعید بهادر خان تا آنزمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چند نوبت پبای آن قلعه آسمان کردار لشگر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی الدین شجاع با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما همدران اوان از وی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بیناشت.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۰

#### ذکر مال حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شرغبان نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر بجهت دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت نفرمود و همدرین سال امیر پیر حسین قصد تربیت

امیر شیخ ابو اسحق ابن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست و امیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرانشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی و امیر طبیب شاه و امیرزاده علی پیلتن از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول بمقصد امیر شیخ تدبیری انگیزه بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک شیراز اختصاص تمام بود و در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآمده بترتیب نزل و ساوری پردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید و چون اینخبردر اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که ثریا صفت فراهم آمده بودند بسان بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق بآتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدانجانب گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ باز گذاشته شیرازیان آستان جلالت آستانش را ملاذ و مرجع خود دانستند یاغی باستی از مشاهده این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی بامیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب یاغی باستی گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره یاغی باستی بجانب آذربایجان

گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را با اسم و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت

خوش درخشید ولی دولت مستعجل

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی

بود:

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بحدود نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صائن بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمائه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشگریان را جهت تاراج و غارت بجانب قصبه نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر اشرافیان دست بافکندن تیر و سنک برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان باجمعی از پهلوانان از دروازه بیرون تاخته بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطقی گردانید که ایشان را یقین شد که آنقلعه را نمیتوانند گرفت بنابر آن در وقت وصول خورشید بسرحد غرب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده مدد طلبید جناب مبارزی جوابداد که خاطر شریف حضرت اشرفی مائل بآن است که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی همیگشاید ماخوذ و مقید بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدانجا رسید شفعا انگیخته منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اغیار پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و موثیق بقسم مؤکد شده بر اینجمله قرار گرفت که

مولانا صائن قلعه سیرجان را که تصرف گماشتگانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیه ضمیرش فرو شوید و ابرقوه و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۲

شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی دفتر عهد و پیمان امیر- مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه بقتل فرموده بود تغافل نمود مصراع ای امید من و عهد تو سراسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین را بعرض امیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت

بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش      تا خسرو تاج ببخش خوانند ترا

و جناب مبارزی او را ترحم فرموده ببخشید و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چندگاه دیگر خواجه بجریمه متهم شده شهید گردید و الحکم الله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صائن بتقدیر مهیمن رحمن.

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان را پیش نهاد همت ساخت در سنه ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده بیکنگاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه بر کوه تحصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاک ریز آنحصار نمیرسد بنا بر آن آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریه بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و

احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهت اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او با جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت بامیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید و مواضعه فرمود که من نیز عنقریب بدانصوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب- مبارزی اجازت رفتن شیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ سید غیاث الدین علی و مولانا شمس الدین صائن را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امرا و ارکان دولت را بر بست و آنجماعت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۳

یکی از رنود را در طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بزخم تیری جناب وزارت مآب را بقتل رسانید نوبت دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هرگاه در میان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سید غالب می آمد مولانا ببهانه استخراج اموال بولایت هرموز رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بخار پندار بکاخ دماغ راه داد و خود را سردار شجاعت آثار تصور نمود در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننمایند بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابو اسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هرجائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع اینخبر برآشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزمای متوجه اعدا گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظماء آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و بنفس نفیس بازگشته جمعی از عساگر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست آنجماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و

چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابو اسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همه چون کوه آهن سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تند رو بافغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژیبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابو بکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روزی از جانین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد.

### ذکر شمه از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورگشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک اقوام مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراعی آنولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شعاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۴

و مواصلت مشرف ساخت اما انقوم که صورت بت پیکری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هرچند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان درآمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده به شیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده دست تعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و باعلان شعار عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند و چون وجه فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخيال آنکه دفع بیداد ایشان باسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار اهل ادبار چندان حسابی برنداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و در صحراء خاوران بر سر

دشمن تاخت و در جمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیئات اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آنزمان عساکر نصرت‌نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورده فردا وحیدا با اعدا کارزار می‌کرد تا هفت زخم ببدنش رسیده از اسب خطا شد درین حال پهلوان علیشاه بمی از سرجان که متاعیست بس گران برخواسته اسب خویش را پیش کشید و امیر مبارز الدین بر آن بارگیر باد رفتار سوار شده جان از غرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند **بیت**

زمانه بنیک و بد آستن است      ستاره گهی دوست که دشمنست

و اینخبر بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهت تحقیق اخبار مسرعان بهرطرف دوانید و دروازه‌های شهر را مضبوط گردانید و روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر استر و اوانی فراوان و ظروف نقره و زر از خاصه خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت.

### گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کره بعد اخیری بر نقص قواعد میثاق

پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت مرتضی سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنابر آن چون جناب مبارزی منہزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشگر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۵

و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف متصور سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دوهزار سوار جرار بمدد اوغانیان بد کردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشگری از قطرات امطار پیش بطرف یزد در

حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفه گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمانرا محل اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را بتحت تصرف درآورد شاه مظفر بعد از استماع اینخبر جههٔ محافظت اهل و عیال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن آنحال امیر شیخ ابواسحاق محمدی و زواره اصفهان را روانه میبد گردانید و چون آندو سردار بظاهر آنحصار رسیدند آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حمله اول هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و اینخبر را شیخ ابواسحق شنوده با بیست هزار سوار بظاهر آنقلعه استوار شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که مشاهده پیکر فتح و ظفر میسر پذیر نیست لابد قاصدی بمیبد فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی یک سواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بیت

بشرط آنکه نگوئی از آنچه رفت

بیا که نوبت صلح است و دوستی و

حکایت

عنایت

آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هریک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان مهم کرمان را فیصل نمی توانند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محسود برنا و پیر بودند و در شیوه تقریر و تحریر مقتداء پیر دبیر باجناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاهرا بازطلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان بآستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاد زبان باعثدار و استغفار بگشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جراید جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در یکروز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید اما بعد از چند روز بار دیگر مخالفتی از آن خون گرفتگان سر برزد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از روسا ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفه از بقیهٔ السیف جرمان و



اوغان در گرمسیر کرمان خرابی فراوان می‌کنند بنابر آن شاه شجاع را که در آنزمان شانزده ساله بود با لشگری نصرت‌نشان بجانب حرفه ورود بار روان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۶

فرمود و اوغانیان بقلعه سلیمانی تحسن جسته شاه شجاع اموال و ائقال ایشان را بیاد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن آنحال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشگر جرار بمکرانات و حدود هرمز فرستاد و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقص میثاق امیر شیخ ابو اسحق نیک بتنک آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالما غانما از ظاهر قلعه سلیمانی بازگشته پیدر پیوست و در سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل نبرد به یزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشگر شیراز در امر محاصره و محاربه هرچند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگره آنحصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخواسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۵۲ امیر شیخ ابو اسحق امیر نیکچار را که از امراء معتبر مملکت روم بود و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته و بوی پیوسته باجنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان و جناب مبارزی فرمود بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هردو قریق بهم رسیده از جانبین جمعی غریق دریای هیجا گشتند و آخر الامر بیمن مقدم شجاعت و مردانگی شاه مظفر شاه شجاع فریق نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و نیکچار ناچار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار بامیر شیخ ابو اسحق پیوست.

گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت

پادشاه بی‌نیاز

در اوایل سنه اربع و خمسين و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امير مبارز الدين محمد را برانداشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخير مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمندهايش آئینه سپهر تيره می شد و از رؤیت اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امير شيخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقديم مشوره عمده المتاخرين قاضی عضد الدين الايجی را که شمه از حال خجسته مالش در جزو اول از این مجلد صفت تحرير يافت برسم رسالت نزد امير مبارز الدين محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای دشت بر موكب امير محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار

### تاریخ حبيب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۷

جهت خاصه آنجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد و شاه شجاع مفصل ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نمود و بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه برآسود و در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بر آن مترتب نگشت و جناب مبارزی جوابداد که بر عهد و پیمان شيخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نمود و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امير شيخ ابو اسحاق رسانید و امير شيخ از صلح نومید شده با لشگری چون سیل پر خروش همه خنجر گذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی و هم برو غالب گشته بشیراز درآمد و روز دیگر امير محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنک صاعد و هابط گردید چند ماه هرروز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان می شد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام می ساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امير مبارز الدين محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدت آلام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام می نمود تا آنکه از شربتخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدران اوقات شاه شرف الدين مظفر مریض گشته در جمادی الاخر سنه مذکور بجهان جاودان منتقل گردید و

جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فرع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده روی بمیدان مردان می آورد و نعش شاهزاده را بمحروسه میید ارسال فرموده اولاد امجاد او را تسلی خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی.

### ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی

چون مدت ششماه زمان محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضمین محصوران سعی می نمود و چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان می کاشتند بقتل رسانید و بدین جهت رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار را از موافقتش متنفر گردید دیگر آن که مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۸

مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سر بند امیر و سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار حیاتش را انهدام داد دیگر آن که قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهت مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بیابان جنان توجه فرمود و او در شیراز آنمقدار اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا مهم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است بیت

دیگر آن که در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام می نمود و امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلغام و مشاهده رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام بمرتبه مبالغه میکرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیر شیخ در غلو مستی آواز طبل شنید پرسید که این چه غوغا و آشوبست جوابدادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی دراندازند دروازه موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهه دولت امیر محمد بود دست درهم داد در سوم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه بازگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد رفته محکم شد و قاصدی ببغداد فرستاد از امیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن. دو هزار مرد شمشیر زن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم بشیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین اساس حکومت امیر شیخ ویران گردید و هریک از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آنحال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و باجمعی از ارکان دولت پدر خود مثل نیکچار و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شد و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۸۹

را همراه برد و در منزل رودان و رفسنجان آن گل نو شکفته را بصرصر بیداد بر خاک هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت

پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غراسعی موفور مبذول داشت و در امر بمعروف و نهی از منکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفا شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت

اگرچه باده فرح بخش و باد گل      به بانک چنگ مخور می که محتسب  
بیزاست      تیز است.

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در سنه ۷۵۵ امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدرآمده در قصر زرد پیدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که ا تیمور که از جمله امراء امیر شیخ ابو اسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت می نمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود اما قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافتند و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در اثناء راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیک ناگاه باسپاه ظفر پناه بشهر درآمد و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار ا تیمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان بادپیما سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین میر میران که از کلاتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی که در مصر دعوی خلافت می کرد بخدمت امیر محمد شتافته آن جناب با وی تبعیت نمود و بناء معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر سر ما دست به بیداد بر آورد امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو

اسحق از اصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۰

کرده در آن ایام شنود که امیر شیخ ابو اسحق در لرستان باتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته است و لشگری برایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کندمان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان بپسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ توجه سپاه شیراز را شنوده از آنجا بششتر خرامید و نور الورد نیز از رهگذر سیل برخواست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ماروانان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میر میران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون فرستاد تا از در شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمائه ملک اردشیر که اباعن جد حکومت ایک و شبانکاره تعلق بوی میداشت نسبت بدودمان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهرا و قسرا آنولایت را بتحت تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمشین و سبعمائه امیر محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنا برآن باسپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سر اوقات جاه و جلال گردانید و بعد از چند ماه که در تضييق اهل شهر کوشید و برودت بر جوهر هوا مستولی گردید آن مهم را بشاه سلطان باز گذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت تا مواد انتعاش نور الورد را از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در مضیق حصار بمحنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم بمنزل کوتوال حصار پنجم خرامید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار محصوران اصفهان بجان رسیده بود که فوج فوج از شهر می گریختند و دست اخلاص در دامن شاه سلطان می آویختند در آن اثنا پیشوای قلعه طبرک قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نمود و هرکس روی بمامنی آورد از جمله میر میران فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه

بیرون تاخت و تا کاشان عنان یکران بازکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمده چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان برگماشت تا پی بمقر او برند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و او طایفه از اهل اعتماد را بگرفتن امیر شیخ فرستاده ناگاه آن مردم بوثق شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابو اسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مخفی گردید و دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیده از وهم هجوم اصفهانیان در غراره پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند و در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۱

فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدانجانب روان ساخته ایشان او را در روز پنجشنبه‌ای از ایام اواخر جمادی الاخر سنه ۷۵۸ از راه مجهول بتختگاهی که در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات و قضاة و علماء و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهة شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جوآباد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آب حیاتش را بصرصر تیغ شعله کردار منتفی آری سر پنجه تقدیر را بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی زاده طبع امیر شیخ ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند	امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که در این مدت عمر	از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند
با چرخ ستیزه کار مستیز و برو	با گردش دهر در میامیز و برو
یک کاسه زهر است که مرگش	خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و

خوانند

برو

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر آن زمان خجسته نشان  
گوید

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق

به پنج شخص عجب ملک فارس بود  
آباد

تخت پادشهی همچو او ولایت بخش

که جان خویش پیرورد و داد عیش  
بداد

دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین

که قاضی به از آن آسمان ندارد یاد  
که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف

بنای کار موافق بنام شاه نهاد  
که نام نیک ببرد از جهان ز بخشش و  
داد

دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل

خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند

و از جمله افاضل آنزمان دیگری مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز و سخنان  
فرح انگیز او در میان مردم اشتها دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق از منظومات اوست

قطعه

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ

کاوازه سخاوت و جودش جهان گرفت

شاهی چو کیقباد و چو افراسیاب کرد

کشور چو شاه سنجر و شاه اردوان

گرفت

در عیش و ساز عادت خسرو بنا نهاد

در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت

بنگر که روزگار چه منصوبه نمود

نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت

در کار روزگار و ثبات جهان عبید

عبرت هزار بار ازین می توان گرفت

نی پر ستاره دست و نه بر آسمان

بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال

گرفت



و از مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است و او ملقب و موسوم به کمال الدین محمود بود و خواجه را فضلاء سخن آرا نخل بند شعرا لقب داده‌اند زیرا که در تزئین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مینموده دیوان خواجه مشهور است و خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمائه

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۲

باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده

کاید این نقش آذری چون کار

شد بتاریخ هفت صد و چهل و چار

علیه الرحمه من الله الغفار.

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان

در شهر سنه سبع و سبعین و ستمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر مایحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافزاد و بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابو اسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع اختصاص یابد و پرتو عنایت خال بر رخسار حال او تا بداما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در وی ننگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد او در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هرچه بهم رسانیده بود تاراج نمودند و بسبب اینحرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن آن حال سیصد سوار از نزد جانی بیک خان که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بودند باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده یساول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت تنقیض بسیار رسید و چون اوزبکان باذربایجان معاودت نمودند خبر

فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قبیاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدآنجناب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده در موضع میانه گردان هردو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان یکران باز کشیده سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد باز گشتند و آنجناب پسرانرا بسخنان درشت و دشنامها ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلد وی فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاه زادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی مدۀ دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنابر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تو را از جوانی ترک چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود

و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۳

آنجناب ما صدق این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان نمیبرد که آن آفت بجهته مخالفت شاه شجاع بر وی خواهد رسید تبریز را باز گذاشته روی باصفهان آورده و در اثناء راه بیشتر از پیشتر اولاد را رنجانیده بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت بآن جوان عالیشان بر زبان می آورد که استربانان از تلفظ بامثال آن شرم دارند بناء علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شمه ازین معنی باشاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و سلطان بایزید را بر تخت نشانده خود لشگرکش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول بآن بلده نیمشبی سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبیده شاهزاده از سبب استجازه پرسید جوابداد که چنین شنیدهام که امیر محمد از عهد و میثاق ما خبر یافته اگر این سخن را ستست فردا همه را میکشد پس او را میباید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح حاضر از مهم پدر فارغ گرداند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را با خود متفق گردانیده

بدر وثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی در آنوقت در بالا- خانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد و مسافر ایوداجی با شش نفر بیالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جوابدادند که شاه شجاع خرجی ندارد جناب مبارزی غضبناک دست به شمشیر برد و مسافر ایوداجی خود را بر بالایش افکند آنجناب از زیر آن برجست و بجنک مشت مشغول گشت و شادی سپر باز پایهایش را گرفته بکشید تا بیفتاد و فی الحال آنجماعت شیر پیشه شجاعت را درهم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جیبه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعه طبرک بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمائنه شاه سلطان بموجب اشاره شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنخسرو حشمت آئین را میل کشیدند و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعه سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه اوراق هستی را بیاد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در آنحصار بسر برد با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنابر آنکه اولاد امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضاً خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده مهم بر آن جمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع استصواب پدر در هیچ کار دخل ننماید و جناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باغواء طایفه از مردم بد گوهر همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحی را لشگرکش گرداند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۴

مفسدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعه گرمسیر فرستاد و آنجناب در آنحضار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطه نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعه بم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمائنه مدت حیاة جناب مبارزی پایان رسید نعش او را به میبد نقل کرده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویج روحش ختمات کلام و اطعام فقراء و ایتمام بجا آوردند و از امیر

محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود سلطان احمد سلطان بایزید و از جمله اعظام فضلاء و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الگازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود و در بلده فاخره شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه و آله الاخيار مشهور است و آن سیر بر زبان اهل خبر بسیر گازرونی مذکور وفات شیخ سعید در شهر سنه ثمان و خمسين و سبعمائه بوقوع انجامید و از شعراء آنزمان یکی مولانا رکن الدین الهروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته در روضه الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایین انداخته زبان بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا بر شاه شجاع بگذشت و از غایت خوف و حیرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا میگفت شاه شجاع شمشیری بر شکمش زد و خدمت مولوی از پای درآمده احشا و امعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شده گفت معذور دار که این امر نادانسته واقع شد و جراحان را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغولشدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل بارکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آنواقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده سال دیگر و همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد.

### ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع

طبع آفتاب شعاع شاه شجاع مرآت صورت حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشیانه سدره پرواز مینمود طینت طیبه اش بصفه کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم داستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف باکسری معادل و در تحصیل مسائل محسوس و منقول سرخیل ارباب فضائل قوت حافظه اش بمرتب بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد وجودت افکار

صایبه اش بمتابه که مراد بخاریر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان میآورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بزروه مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت رباعی

وز کمال عقل دراک علوم

ذات او کامل در ادراک علوم

فهم تیزش کرده آتش را خجل

پیش طبعش ابحوان مرده دل

اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشات بلاغت شعارش رشک افزای عقود لالی  
آبدار بیت

پناه اهل شمشیر و قلم بود

بنظم و نثر در عالم علم بود

و چنانچه سابقا پرتو اشارت بر آن تافت ولادت با سعادتش در سنه ۷۶۳ وقوع یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ۷۶۵ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان و سبعین و سبمائه شاه محمود را سفر آخرت پیش گرفت و بلده اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنه ۷۸۶ شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و پنجسال و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش می تافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت و التوفیق من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء.

## گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در طریق خلاف و نزاع

چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقو در قبضه اقتدار شاه- محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و حبس شاه یحیی در قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار برزیلوچه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان هزاره جرمان و اوغان و تحصن در قلعه منوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آنجماعت را اهم مهمات دانسته لواء نهضت برافراخت و با سپاهی یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آنقلعه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۶

را مضرت خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالاخره اعیان جرمان و اوغان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهاذته شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین تون پستی بود شفیع جرائم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لواء ظفر پناه بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۶۵ بنا بر بعضی از ضروریات ملکی گماشتگان شاه شجاع مال ابرقوه را بحیطه ضبط درآوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت آخته خطه یزد را مسخر ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع اینخبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه- محمود بقدیم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بچهار دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست شاه محمود پشت بر معرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه

سلطان از فریب او غافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود باز گشته آغاز حرب فرمود آنجماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر سر شاه سلطان تاختند و او را باین رو به بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که بامیر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر محمد بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی

گر دست قضا چشم تو را میل کشید  
در ذات شریف تو نشد نقص پدید  
آن کس که بدان چشم تو آسیب  
او نیز بعینه مکافاتش دید  
رساند

بعد از آن میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگ تر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و همانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلتها انگیخت و بدست تضرع و نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنا بر کرم جبلی از سر جریمه برادرزاده در گذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت و خواجه بهاء الدین را که گماشته شاه محمود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون اینخبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفا

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۷

انگیخت تا شاه شجاع از سر جریمه او در گذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعه قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقه لطف و

مرحمت بظهور رسانی بنا بر آن شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرد و بمجرد ملایمتی که از آنجناب واقع شده خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعه همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت بامرا و اعیان تعظیم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز به فیصل مهمات اقدام میفرمود مواخذ و مقید گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور مملکت و مال مشغول گردید.

### ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمائنه شاه محمود ایلچیان سخن دان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امرای خاصه وی آقچه باشی و ساقی و مبارکشاه دولی و از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول و سلغر شاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی ایناق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را بطمع ابرقوه از راه یزد باشعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازه کثرت عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت مثنوی

به محمود بنویس کای ارجمند	رسانیده بر دولت خود گزند
نه محمود بینم بجنگ آمدن	مرا و ترا تیغ برهم زدن
تصور کن ای نامور شهریار	که گر ز انکه هردو بباشیم یار
که یارد کشیدن سپه پیش ما	چو آگه شود از کما بیش ما
اویس ار بما ترک تازی کند	مگر با سر خویش بازی کند
ز فردوسی پاک دین یاد کن	نگر تا چه گوید در اینجا سخن
که گر دو برادر بهم داد پشت	تن کوه را باد ماند بمشت



و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت را خراب کرد و هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود شاه شجاع از مطالعه این مکتوب دانست که آتش فتنه شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار سمت انظفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حمله مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابر آن سپاه فراوان مجتمع ساخته

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۸

از شیراز بجانب بیضا در اهتراز آمد و این قطعه را گفته نزد برادر فرستاد قطعه

که نعل مرکب من تاج قیصر است و

ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان

قباد

چو صیت همت من در بسیط خاک

منم که نوبت آوازه صلابت من

افتاد

چو عقل راهنمای و چو شرع نیک نهاد

چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر

بنای همتم از منت خسان آزاد

کمال صولتم از حيله كسان ایمن

که بر بناء توکل نهاده‌ام بنیاد

نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی

که آسمان در دولت بروی من نگشاد

بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم

که شوهریت نیاید ز دختر دلشاد

تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من

زمکر روبه پیر و ز لشکر بغداد

مکن مکن که پشیمان شوی باخر کار

القصة هردو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس یا صحرای خانسار و سر چاه بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن برآوردند و شاه شجاع قره العین سلطنت شاه اویس را به میمنه فرستاد و میسره راه بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و بنفس نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی ایناق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه بازداشت و ضبط میسره را بامیر ساقی و سلغرشاه ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هردو جانب طالبان نام و ننک چنگک در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کره زمهریر را بجوش آورد و شرار شعله آن خرمن ما را سوخته در

جرم فلک اثر کرد هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد یافت آهنگ جان پهلوانی نمود و  
هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینه امیری گشود بیت

### چکاچک خنجر ز میدان کین      بهفتم فلک شد ز روی زمین

عاقبت شاه محمود غالب آمد و چون خسرو ثوابت و سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع  
عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی بر چهره حال خویش  
کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه  
محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز درب فسا را معسگر ساخته پسر خود سلطان  
شبللی را بکرمان ارسال داشت شاه محمود بامراء عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلده فاخره  
نزول اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار عجز و  
انگسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب محاصره جمعی از  
اشراف و اعیان را متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد و شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان را  
جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوه اهل فضل و هنر مولانا معین الدین یزدی  
جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنا بر  
استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان اختیاری نمانده اکنون مناسب چنان است که آقام شاه  
شجاع بابر قوه روند و آنمقدار تحمل نمایند که من امراء بیگانه را بوطن ایشان باز گردانم آنگاه  
ممالیک موروث را بر سیل راستی قسمت نمائیم و چون مولانا معین الدین باز گشت و این پیغام  
بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعہ برادر نوشته التماس نمود که پبای قلعه قهندر آید تا  
بمشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۲۹۹

اگر چه دل بکسی داد یار ماست هنوز      بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز

و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود  
بیت

جنایت از طرف آن شکسته پیمان است      و گرنه از طرف ما همان صفاست

هنوز و روز دیگر در پای قلعه قهندر قران سعدین دست داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سربند امیر بجانب ابرقورود و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابر قوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سربند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند رفیق یأس و حرمان باز گردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامدار را باتحرف و هدایا بسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحله خانگشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت و شاه بنظر عاطفت در وی نگریسته آن زمستان در ابرقو بفراقت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضای دو سه ماه اسفندار مذعازم کرمان گردید.

### ذکر عصیان دولت‌شاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالیمکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام می نمود بخاطر ستوده ماثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه که از قلبش در سینه دارند در این محل جمعیرا اضلال کرده فتنه‌انگیزند بنابر آن هریک از آنجماعت را بیهانه از شهر بیرون فرستاد از آنجمله ملک محمد و دولت شاه را بمحصلی مال کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابر آن مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قاقم باتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولت‌شاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان یرغو بود و خواجه بدر الدین هلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می نمود بیهانه بدیوان خانه طلبدیه فی الحال اختر زندگانی هردو را باحترق هلاک مبتلا ساختند و سره‌اء ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نموده امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولت شاه سلطان شبلی را در قصر جنگر محبوس گردانید و رسولی از عقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود

که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود انساب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۰

باشید و امیر بهلول قبول کرده مراجعت فرمود و دولت شاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیر ماکو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیزته بشهر خرامید و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل میفرمود و چون از شیراز بابرقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان کل روی بدار الامان باغ و بستان آورد و در شهور سنه ۷۷۶ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هریک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثناء راه شاه سلمان برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بمو کب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمندر سپاه نصرت نشان عنبرافشان گشت دولت شاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمده اما تاب یک حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشگریان او التجا باستان خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه ماهچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولت شاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشبه اطاعت بر دوش گرفته با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه دربارہ او اصناف الطاف مبذول داشته آن بلده فاخره را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید **قطعه**

دعا گویند بعد از هر نماز	تو آن سلطان دینی کز سر صدق
ز عطف دامن عمر درازت	اجل را دست کوتاه باد یا رب
سلیمان آصف و محمود ایازت	بزودی باد در ملک سلیمان

و همدران ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد دولتشاه گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید امیر درسون از این مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم

امان چون خواست فرمودم آمانش  
دگر چون غدر در دل داشت غدار  
چو عجز آورد بخشیدم بجانش  
سراندازان شد این شمشیر خونخوار  
سک مکار و دون بیوفا بود  
مکافات جفاکاران جفا بود.

گفتار در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر

چون خسرو عالی مکان از تنسیق مهمات دار الامان کرمان بازپرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرما و اوغان را وجهه همت ساخت در اثناء طی مسافت در هرمنزلی

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۱

مقبلی بشرف ملازمت می رسید و بهر کامی کامی مشاهده می گردید و چون امیر سیورغتمش و اعیان هزاره جرمان و اوغان از توجه پادشاهی گیتی ستان آگاه شدند در قلاء سپهر ارتفاع و قتل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عصا کر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرما و اوغان بهنگام مجال پای در میدان جدال می نهادند و متانت و حصانت آن مواضع اذلال آن زمره ضلال آشیان آسان تیسیر نمی پذیرفت و زمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون خدمتش بحدود گرمسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگتر فرستاد و اظهار اطاعت فرمود بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان کرده بدار العباد یزد شتافت مقارن آن حال عارضه درد پای بر شاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست و دشمنان دلیر کشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینه بیارگاه پادشاه آوردند و آن جناب دست اعتصام بذیل آن رایت

متبر که دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بذروه جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر سیورغتمش با سایر روساء آنطایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود و مقارن آنحال شاه یحیی رسل و رسائل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده را مبدول داشته حجله نشین تنق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور استقامت تمام در مهام خسرو سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج از لشگریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در مدت اندک لشگر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمد و در آن اثناء اصول و اعیان فارس از تحکیمات تبریزیان بجان آمدند و کلو حسین را جهت استدعا لواء کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از فر نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه لشگر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود باجنود نامعدو باستقبال برادر توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از راه دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود این معنی را دانسته او نیز روی سوی شیراز آورد شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزید بیت

### برابر نشسته دو گیتی فروز      چنین تا برآمد برین چند روز

آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند و بیاد حمله ابطان رجال در حال آتش حرب و نائره طعن و ضرب زبانه زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه پیکار آئینه نورانی خورشید فیاض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمد و همدران سه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهانی قاصدی به آستان اقبال آشیان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۲

فرستاده پیغام دادند که هرگاه اعلان ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر شهر اندازد ما دروازه را بسان ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار همایون آثار خواهیم گشود و شاه محمود این مواضع را شنوده در اواخر ذیحجه سنه ۷۶۷ که شبی پرده ظلام نور باصره را از رویت اشباح مانع بود با طایفه

از خواص بصوب اصفهان نهضت فرمود در اثناء راه سلطان احمد از وی تخلف جسته برادر بزرگتر پیوست و روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگک فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انسان رسانیده ابواب نصفت و احسان بر گشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر مبالغه بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خواتق مساعی جمیله مبذول داشته ملازمت مجلس علماء کرام اختیار فرمود و منصب قضاء شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و سبعمائه با القاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت می کرد شرط مبیعت بجای آورد و در همین سال به نیت تسخیر اصفهان بجانب قصر زرد توجه فرمود و شاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بتحت تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز در اصفهان با بنده مضایقه نفرمایند از کرم بیدریغ بعید نخواهد بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصلی عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورده و شاه شجاع بشهر در آمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود.

### ذکر فتنه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب اخذ و قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که ضعیفه سلیطه جمیله بود و در حباله نکاح شاه محمود بسر میرد جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حيله می انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد جنگ و نزاع در هیجان می آمد در شهر سنه ۷۶۸ مکتوبات مهرانگیز و مراسلات محبت آمیز نهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بظاهر اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روانشد و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیله ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را طلب نمود و شاه محمود باردوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۳

رسانیده قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگاه روی بولایت خود آوردند و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسین را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معزز بود بمرتب و وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند وزارت نشانند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبت عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه آن برادر امسال از مال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جوابداد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرتست و بواسطه عبور لشگرها ویرانی اصفهان بمرتب رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حمله که لایق خزانه آنحضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز ننماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشگر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و بآنجانب روانشد در آن اثنا شاه محمود از منهی استماع نمود که مهیج آن فتنه کیست و منشاء خیال برادرش چیست بنابر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت می آید شاید و بار دیگر میان برادران کرک آشتی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شب و روز از حرمان طلعتش در کانون درون آتش خون و الم می افروخت و از اشتعال نایره مهاجرتش بر اعضاء خویش داغها می سوخت.

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع

بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنه سبعین و سبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و ازین جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین



حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از مخدرات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز  
جهت همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشیر و وزیرش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج  
الیه برنا و پیر نزد آنجناب ارسال داشت و چون این دو قاصد پیاپی سریر سلطان اویس رسیدند بنا بر  
آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسطغان اویس نوشته بود غایت تعظیم  
بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصراع کرده

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۴

بود که شعر

العبد و ما فی یده کان لمولاه      ما زان توئیم و هر چه داریم

و شاه شجاع در نامه خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبدول افتاد و امیر  
اختیار الدین حسن هم عنان یاس و حزن بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیر حجله نشین  
تتق ایلکانی را در حباله نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید  
خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن اینست **نظم**

آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه      که از آن سور شد اطراف ممالک

مسرور

سور

چند اسوار و سروری که اگر در نگری      خانه زهره بود برخی از آن عالی سور  
اجتماعیست منور قمری را با شمس      اتصالی است مقرر ملکی را با حور  
مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی      بسرا پرده جم دولت تشریف حضور  
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که      بهمه سیرت محمود محامد مذکور  
اوست

کوست در پرده غیب از همه عالم

مستور

ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر

سیعها کرد درین باب بغایت مشکور

که چنان در نتوان یافت در اطراف

دهور

خواجه تاج الحق و الدین محمد الحق

دری از بهر بزرگی بکنارت آورد

و چون این مواصلت دست در هم داد سلطان اویس لشگری بامداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده با سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید و شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در صحرای چاشت خوار غبار معرکه پیکار ارتفاع یافت و شاه منصور از میسره لشگر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را در هم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع غالب گشته و هردو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بقایمی ریختند و هریک بطرف مملکت خود گریختند.

### ذکر حيله شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانہ و انک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة و التسلیم انتساب داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده هیچکس از اشراف و اعیان بلکه سلاطین نافذ فرمان را اعتباری نمینمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین توران شاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر در می آوریم و التماس نموده بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که در فلان روز موکب عالی بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما امیدوار بوده در سرانجام مهمی که وعده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۵

کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین را طلب نموده در موقف خطاب و عتاب بازداشت آن دو بیگناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعہ خط شما هست یا نی جواب دادند که بمرتبه مشابه خط ماست که انکار نمی توانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه در غضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کما ینبغی تحقیق اینصورت نماید

و در آن روز شاه حسن جهه درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او فرستاده پرسیده که این کتاب از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار به دواتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را از وی گرفتم فی الحال دواتدار را دولت و شکنجه کشیدند اما هر چند در آن امر مبالغه نمودند مقرر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرمود هر ایدائی که متصور بود نسبت بدوات دار از حیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه می باید نمود تا بجریمه خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه باشد شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حيله مندرج است این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد تا در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بخانه شاه رکن الدین حسن رفته از وی بزجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد درآمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را بدان داشتم که بر سیل تقلید این رقعہ را در قلم آورده زیرا که از این دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسانید نایره غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را بزه کمان برداشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند و در روضه الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن معین الدین اشرف شد به نماز جنازه پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشود و متابعت جد بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را با ظلم و غدر و فسق چه کار جد ما را جهت رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود **بیت**

**فرزند خوش است اگر خلف زاد**                      **ور ناخلفی بود تلف باد**

و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد.

**ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بپن اهتمام علیشاه مزینانی**

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بیشتر التفات می نمود و بحسب اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان

را دید که بر کنار جوی نشسته یخ می شکند تا وضو سازد و بواسطه مشاهده این معنی اعتقاد شاه شجاع نسبت باسد مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی

از کریمی که هست شاه شجاع  
مهر اینمرد در دلش رسته است  
زانکه در فصل دی بوقت سحر  
یخ شکستست و دست رو شستست

و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد و زمام ایالت آن ولایت را در کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در کرمان در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش اوغانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسده خود پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و باو می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق خرم سلوک میباید نمود و از خویشتن غافل نمییاید بود بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمی توانست کرد در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدومشاه و نوکران اسد نزاع واقع شد مخدومشاه بمرتب آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بمیان هزاره گریخت و مکتوبی مزور از زبان شاه شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه نشانی هست هرگاه آن نشان ظاهر شود بیبانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد و الا فلا و سلطان اویس با طایفه از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری از پیش نمی تواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار اسد یکی هزار شد، خیال او بتحقیق انجامید بنابر آن شاه شجاع در شهور سنه اربع و خمسین و سبعمائه بآن جانب خرامید و پهلوان اسد رو به وارد در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه

یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام شاه شجاع بود چندان اغوا کرد که ببهانه توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و اینخبر بعرض شاه شجاع رسیده بر سیل جزم دانست که خرم چه خیال دارد لاجرم طریقه حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشاء نمود رباعی

وین غصه دهر میخورم مردانه

من جرعه صبر میکشم فرزانه

روزی بمراد پر کند پیمانه

نومید نیم ز عاقبت حق ز فلک

و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف کرمان را چنان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۷

مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یکمن بار بشهر برد بنابر آن قحط و قلائی عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار انجامیده فرمود تا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفه باصفهان و زمره بآذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که فیصل دهد و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد در ضمن عریضه شمه از مکنون ضمیر خویش بیادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرضه داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزاندگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین میکن که جاویدان مدد باد از توفیق و صورتی که بواسطه بز ماده اسد فی جیدها جبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر یوما فیوما ظاهر می شود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هرآینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رساند آن را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان نباشد اضافتی گرامند بر مواجب و ملوک و اقطاع او برود آری ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان احمد از این جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت شده سلطنت بر مقاصد و مارب دارین مرجح است و پیش از این

تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علی شاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بظاهر کرمان روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر مردم شهر بمغز پنبه دانه و تخم سیپوش و سپستان و امثال آن اوقات می گذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آن آمد و شد پهلوان علیشاه و پهلوان خرم خراسانی، مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده و پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یک من جو می دادند و دو من رونیه میستاندند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هرلحظه اندیشه عذری به خاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز توجه اتمام مهم اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طیب را نیز در این امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر بیشایبه تاخیر تاثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن در جو شیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۰۸

بود فرستادند و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یکشبهانه روز بمرود و بنابر آن که پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم فرمود بیت

ز نیشان که گلی سرخ فرو ریخت ز باد      یا رب که کل زرد فرو ریخته باد

پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را از هر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع تبع و ملازمان را بتیغ بیدریغ هلاک گردانند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش روی می نمود نزدیکان خود را تعذیب می فرمود چنانچه حکایت کنند که روزی

حلواگری را طلبدیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از احضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در آن اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود بمجلس درآمده گفت آوردم پهلوان بی تأمل گفت برهنه‌اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش گشت و در اینحال نوکر مست را آوردند پهلوان صورت پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شماست که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دویست دینار بحلواگر نیمه جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رأی‌ها بر آن قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام می‌رفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند کیفیت این اندیشه را پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز کردند و در روز معهود پنجاه شصت مرد مسلح و مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می‌آمد که بحمام رود یکبار آنجماعت بسر وقتش رسیدند و همان لحظه او را قطعه قطعه ساختند از قصر پایان انداختند و گرسنگان کرمان از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی می‌نمودند چنانچه در مطلع سعدین مذکور است که قصابی ششتری درصدد فروختن گوشت اسد درآمده مبلغ دویست دینار از بهاء آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان سنه ۷۷۵ بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مقالید حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب الحکم روی بآن ولایت آورد.

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضاء کلام معجز نظام (کل من علیها فان) وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسرحد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی ناصبان رایات

سلطنت و استقلال بمغرب و بال قضیه ایست متحتم در شهور سنه سبعین و سبعمائیه دو پادشاه عالی  
جاه از فضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر حسن  
ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب  
الدین شاه محمود ابن محمد ابن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار مهیمن غفور  
آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسیده شاه شجاع بر فوت برادر بزرگ اختر اظهار حزن و  
ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود **رباعی**

محمود برادرم شه شیر کمین      می کرد خصومت از پی تاج و نگین  
کردیم دو بخش تا بر آساید خلق      او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و چون طایفه از اشراف و اعیان و اعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه  
شجاع را به پادشاهی برداشته بودند و زمره مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت  
مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم غزالواء کشورگشائی بصوب اصفهان برافراشت و در  
هرمنزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در هر مقام جوقی از اشراف انام تحفه و  
پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب مراتب نزد اصفهانیان  
بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضه مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد  
نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هر چند قره العین ما از  
جاده مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمه او  
پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول و  
اعیان اصفهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ  
عین عنایت گردانیده بکلمه مضی ما مضی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان  
شرف انتظام یافت و بروایتی همدران ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه  
شجاع بدولت و استقلال در اصفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام  
جربادقان و قم و کاشان با تحف و بیلاکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر  
خدمت کاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند **مثنوی**

به بستند نام آوران سر بسر      باخلاص در پای تختش کمر  
گشادند بهر دعایش زبان      شدند از عنایات او کامران



## ذکر مراسم شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع بین الجانیین

در آن اوان که در بلده اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد اینخبر بتواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند و وصول موکب کواکب را بدانجانب انتظار میبردند بنابر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده به یراق لشکر پرداخت و سلطان ازین واقعه وقوف

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۰

یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روانساخت بیت

جناب قصر جلالت بلند باد چنان که اوج ذروه افلاکش آستان باشد

رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و ملک بر سنن استقامت بروزگار آن یگانه روزگار برگزیده و ربک یخلق ما یشاء و یختاره خلد الله ظل معدله متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و دست تمنی بگردن مرادات و مرادات حایل ع

چنین خود هست و تا بادا چنین باد

درود و ثنا و امداد محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعیج اشتیاق و بیان نوایر افتراق که شیوه ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود ع کان تو چو الطاف تو بی پایان است چه محقق است که محققان اخوان صفا خورده بینان خلان وفا بنظر بصیرت و عین بصارت هررقمیکه منشی تقدیر بر ناصیه احوال کائنات کشیده بدانند تا نوشته بخوانند بیت

برون از عالم حسن است جان خورده

بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

بینان را

مقصود آنکه تا کی دیوار در لباس ملک آئین دادن و ماه چاه مقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمه خورشید را بکل تو به تلبیس انباشتن و در محاضر و نوادی لاف اناخیر منه زدن چرا نباید که در خزانه حکمت و انصاف بگشاید و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زند آن چه از غل و غش و از ردایل مشوش آمیخته بود در بوته مصابرت گذاخته شود تا عیار اهلیت آن پیدا گردد و اگر برخلاف این رود و فرمان هوس را نافذ الحکم دارد بر زبان قلم دو زبان نتوان راند آنچه نتیجه آن باشد و العاقل یکفیه الاشارة مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان ما مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی مؤاخذ گردد **و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** و السلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت

بخون عاشقان داری دلیری      مکن جانا که عاشق هم شجاع است

بنده مخلص ترین بندگان و معتقد صادق ترین چاکران بیت

آنکه تا بود بود بنده تو      و آنکه تا باشد اینچنین باشد

عبودیتی که مبنی از خلوص طوبت و مبنی بر صفای عقیدت باشد بمعرض عرض و موقف آنها میرساند اشتیاق بمطالعه طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته و رای آنست که بر ید تیز کام و هم و فهم بسرحد عد بادیه آن رسد یا شاه بازبلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قله قاف آن تواند نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و آمانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه ازین عتابات فتنه انگیز هیچ بار غباری بر خاطر فاتر باری نشست چرا که بنابر مدعای آنحضرت و رجوعا عن العز دیورا در لباس ملک آئین دادن و ماه چاه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعه دخترانه بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن و از ار والا پوشیدن بیت

نه اینست آئین شاهنشهی      شهنشه نه این است و آئین نه این

حمد الله تعالی که بقوت قاف توفیق ابدی و حین عنایت سرمدی کلاه

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۱

سلطنت بر تارک مبارک و دراعه فضیلت بر دوش هوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام  
سیاست بر میان جان است و همواره بیت

کمان و کمند و کمین آوریم

بجای می سرخ کین آوریم

و عرصه مملکت را بمعاونت رجال که بیت

نه مطرب که مردی نیاید زن

قلمزن نکه دار و شمشیر زن

و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضه اقتدار در آورده میکوید که

بیت

که شرط کوه نباشد ز جای

مرا ز حمله دشمن نرفت پای از جای

جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل آنجهانی فرموده اند از آن روز باز که انقاشان تقدیر و

قلمزنان تصویر نقش نیکی و بدی بامر ایزدی ثبت فرموده اند ع کس چه داند که پس پرده که

خوبست و که زشت لا يعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کاین بیت

آیات عز و علم و شجاعت نشان ما

مائیم کز ازل ز سموات و منزل است

هر طایری که برپرد از آشیان ما

بر ذروه معارج دولت کند قیام

و آنچه در باب یا ساق شاق و یرلیغ همایون و توجه لشگر میمون بر زبان خامه دو زبان سلطان

بااستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود هرچه آنخسرو کند شیرین بود بیت

بیا که از وصف خوبان پسندیده است

چه حاجتست به لشگر زبهر کشتن

سواری

عاشق

و السلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشگر بدان

صوب خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه

شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و سبعین و سبعمائه با دوازده هزار مرد جوشن پوش

خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روانشد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشگر جلادت

اثر او را استقبال نموده در صحراء جرما بهم رسیدند بیت

زمین چون آسمان از جای برخواست

خروش کوس و بانک نای برخواست

غبار معرکه پیکار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی

شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزید و دیو ادبار

و نکبت نکباء خاک خست رخسار در دیده بخت تبریزیان پاشید احوال و اثقال باسیونان کوه مثال  
در عرصه قتال گذاشتند و مضمون (من نجأ برأسه فقد ریح) را غنیمت پنداشتند قومی سر خود  
گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر  
عبد القادر دستگیر شدند شاه شجاع بر تیسیر این فتح سجده شکر بجای آورده امراء و ارکان  
دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود و اسیران آذربایجان  
را بجان امان داده بصوب تبریز نهضت فرموده در نواحی آن بلده خواجه شیخ کجوجانی با سادات  
و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان  
مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش  
زهره خنیاکر را برقص می آورد و مجلس همایون را بنغمات دلکشای و الحان فرح افزای زیب و  
زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان همدران اوان در مدح پادشاه کامران قصیده سرائید که  
مطلعش اینست شعر

همایون فال شد بومی که بودش رو

زهی دولت کز اقبان همای چتر سلطانی

بویرانی

شاه شجاع را از این مطلع بلکه سایر ابیات این قصیده مستحسن

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۲

نیفتاد و سلمان قصیده دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر

سخن بوصف رخس چون ز خاطر

ز مطلع سخنم آفتاب سر برزد

سرزد

و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شده بر زبان خجسته بیان گذرانید که  
ما آوازه سه کس از مشاهیر این ولایت را شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده  
فرمودیم سلمان از آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه  
شیخ کججانی متناقص و چون مدۀ سه چهار ماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید بسمعش  
رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد این معنی بر خاطر عاطر  
شهریاری گران آمده مقارن آنحال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو

بودند و یکی از ایشان شبلی داد نام داشت و دیگری بروایتی عمر چوب کشتی و بقولی طرب چوب‌دشتی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در اوجان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازه وصول سلطان حسین در انداختند و چون در آنزمان لشگر فارس بعراق پریشان بودند و شاه شجاع درد پا داشت با وجود غایت برودت هوا لواء مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امراء ما در آن جانب گرفتارند اگر ایشان را بفرستند ما نیز اصفهان شاه را مطلق العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبد القادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده بتبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را تشریف پوشانیده اجازت فرمود.

### ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث چرخ ائیر

چون شاه شجاع از یورش آذربایجان بفارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود طایفه از ابطال رجال را بمحاصره یزد نامزد فرمود شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشگر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداخت سنک و تیر کردند و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاد و پیغام داد که شما در جنگ مسارعت ننمائید که من ایلچی بشیراز می‌فرستم تا بهره حکم شود از جانبین بدان عمل نمائیم امرا و لشگریان اعتماد بر این سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشگری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس لشگر بدریزد بر داماشاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه و محاصره کرده شاه یحیی مادر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۳

خود را که والده شاه منصور نیز بود جهت تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد و آن ضعیفه پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر درود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند بیاساید

شاه یحیی باین امر همداستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه در آخر جزو اول از این مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت ماهیچه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرباتان جهت اظهار اعتذار و استغفار بیرون فرستاد و آنجماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند اما سوگند بر زبان راند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه روی نمود و در سنه ۷۸۱ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت می‌نماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابر آن با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست داد و نخست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب (وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) بر پرچم علم شاه شجاع وزید و سارق عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان متاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت و در سنه ۷۸۴ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطانحسین را بکشت و چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را پیادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد در اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه‌مند گشته آن جوان نازنین را بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بی‌شعوری حکم فرمود که رمضان احتجایی بآن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشد و چون از خواب مستی درآمد بنابر التماس خواجه توانشاه وزیر مسرعی را از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم غره العین سلطنت آسیب نرساند اما قبل از وصول آنشخص قضا کار خود کرده بود **بیت**

**قضا چون زکردون فرو هشت پر**      **همه عاقلان کور گشتند و کر**

القصة چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن سفر بنواحی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم ششتر

بود نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۴

### ذکر وفات خسرو فلک ارتفاع لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح و ظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام میکشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نمی کردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک می خورد و بنا بر آن حرارت باده در مزاج با ابتهاجش تاثیر کرد و علل متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت ضعیف شد و ضعف قوت گرفته و دست تصرف اطباع از دامن معالجه و مداوا قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیک است زلالی را که بقلم تقدیر در جریده اعمالش ثبت گشته بود بمقتضای فحوای (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ) تدارک نمود و ارتکاب سیئات ایام شباب و آوان گیتی ستانی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقر تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داد و ده حافظ را بانعام کرامند مسرور ساخت و ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولت خانه اقدام نمایند و هرروز یکنوبت بختم کلام ملک عزت قیام فرمایند در این اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را برادر خوردتر خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبداشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بمرتبگی گریه برایشان غالب شد که هیچکدام را مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا رقت شاه شجاع تسکین یافت و پیر شاه را که نوکر نیک سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من بسطان احمد بگوی که دنیا مثابه است بظل غمام و علم نیام نه آن سایه بر یکجا قرار گیرد و نه از آن خواب مهمی تمشیت پذیرد و من در این شهر فتنه بسیار می بینم و مقام اصلی ما دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و در این

بلده پر آشوب توقف نمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراق یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان و دیگری بسطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هریک را مصحوب معتمدی روانه کرد یکی از علماء متقی را جهت غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسین قورچی را از کرمان طلب دارند تا نعلش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین شریفین تحف گرامند تعیین نمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۵

از شاه شجاع بوضوح می پیوندد (۷۸۶) از این خارستان پر اذیت بگلستان استراحت رجات فرمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند از جمله علما اعلام و فضلا لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه می نمود و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است و آن جناب شیخ و خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل می فرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آن جناب می نمود خواجه حافظ که بر این معنی رشک می برد این غزل بنظم آورد غزل

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه	زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنا صوفیان	آمد دگر بخلوت و آهنگ ناز کرد
این مطرب از کجاست که ساز عراق	و آهنگ باز گشت براه حجاز کرد
ساخت	



ایدل بیا که ما پناه خدا رویم  
ز آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد  
صنعت مکن که هر که محبت نه راست  
عشقش بروی دل در معنی فراز کرد  
باخت

ای کپک خوش خرام کجا می روی  
غره مشو که گربه عابد نماز کرد  
بایست

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید  
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد  
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل  
ما را خدا ز زهد و ریایی نیاز کرد

کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه و افواه مذکور دیگری از آن جمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بحدوث لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمین مناظم سخنوری ندارد ع بماهتاب چه حاجب شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است که اسرار عیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچیک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه می گذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذالک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتها تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد بنا بر کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق در آن ایام آن جناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است شعر

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد  
وای اگر از پی امروز بود فردائی

و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقهاء حسود قصد نمودند

که فتوی نویسنده که شک در وقوع روز جزا کفر است و از این بیت آن معنی مستفاد میگردد  
خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود  
و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصد بداندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب  
آنست که بیت دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر باین معنی که فلان چنین میگفت تا  
بمقتضاء آن مثل که نقل کفر کفر نیست ازین تهمت نجات یابی بنابراین خواجه حافظ این بیت را  
گفته پیش مقطع در آن غزل مندرج ساخت بیت

این حدیثم چو خوش آمد که سحرگه  
بر در میکده بادف و نی ترسائی  
میگفت

و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه بریاض  
رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در  
آن ولا

چون امراء و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع بازپرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین  
را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهان شاه  
اختیار تمام پیدا کرده سلطان بایزید را از رفتن اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس به  
یزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر اصفهان شاه سرانجام  
کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین ایناق و خواجه  
توران شاه را معذب و معاقب ساخته و به ترتیب آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که  
والده سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حباله نکاح کشد و سلطان مهدی را پادشاهی برادر و  
سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحه یکی از نوکران معتمد اصفهان شاه را بفریفت تا  
در ماه رمضان سنه ۷۸۶ او را زهر دادند و امیر - اصفهان شاه امیر حسیب و نسیب بود و نسبت  
بر عایا و فضلا باحسن و جهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمده روزی چند  
بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده با سپاه عراق روی بانجانب آورد سلطان زین العابدین  
بالشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثناء راه عمش سلطان بایزید باتفاق بعضی امرا  
گریخته بشاه یحیی پیوست و از آنجانب نیز طایفه از سرداران رو گران شده بخدمت سلطان زین

العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داده بی از آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی زده در آفتاب در یک برج و دو گوهر در یکدرج مجتمع شدند و شاه یحی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی عجب از وی برگشته بود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۷

این ملتمس را مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابر قوه رود آنگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحی عهد و موثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه منصور از ششتر لشگر بدانحدود کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت

خوش کرد یآوری فلکت روز داوری      تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانه سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید و حیران باصفهان بازگشت و در سنه ۸۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید- مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور شول را این معنی موافق مزاج نیفتاد و ببهانه استخلاص اموال بسر بستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق جایز شمرده روی بشیراز آورده سلطان زین- الیابدین بجانب مخالفان روان شده هرمنزلی که پیش رفت شاه یحی مرحله بازپس نشست تا باصفهان آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساگر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز در اهتراز آمده از نصف النهار تا وقت اصفرار بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روزی حال برینمنوال گذران بوده فتح تیسیر پذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود

شتافت و همدرین سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطه بخل و امساک شاه یحی از اطاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند و بیک ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرد قصر شاه یحی را فرو گرفتند شاه یحی کس بیرون فرستاده از سبب آنجرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بودند امید چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده ازین شهر بیرون روند که بعد ازین اصفهانیان طریقه خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همان شب رخت سفر برنبرد بست و مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی میر میرانرا بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانید و بسرعت هرچه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و رؤسا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم استقبال بجای آوردند و پیش کشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۱۸

فارس بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید.

### ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلاء و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمانرا نامزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نموده مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و

دفاين تسليم نمود و عزيمت شيراز فرمود و سلطان احمد مانع آمده گفت چندان توقف نماي كه خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آنصوب شويم و اگر مهم نوعي ديگر باشد تو ما را بجاي پدري از ملك و مال هيچ چيز دريغ نيست و بعد از ده روز از وصول سلطان احمد بكرمان خبر فوت شاه شجاع شايع شد و امير اختيار الدين حسين معزز و مكرم همانجا توقف كرد در اوائل سلطنت سلطان عماد الدين احمد سيورغتمش اوغاني كه بحكم سلطان زين العابدين سردار قوم جرما و اوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و يك دو نوبت بين الجانين ستيز روي داد نموده در معر كه آخر سيورغتمش نشانه تير تقدير شد و غنيمت بسيار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب پيشوائي جرما و اوغان تعلق پهلوان علي قورچي گرفته و در سنه ثمان و ثمانين و سبعمائه سلطان بايزيد در ارستاد مفلوكي چند درهم كشيده بحدود كرمان درآمده و خواجه تاج الدين سلماني را پيش سلطان احمد فرستاد از مقدم خويش اعلام داد سلطان فرمان فرمود كه مهتر حسن فراش كه در سلك ملازمان قديمي انتظام داشت سلطان بايزيد را استقبال نمود و ما يحتاج نوكرانش را مرتب داد و چون سلطان بايزيد در شهر بابك فرود آمد لشكريان او كه چند مردك گرسنه برهنه بودند دست تعدي بمال رعيت دراز كرده و آنولاييت را برهم برزدند و اينخبر بسطان احمد رسيده آزرده خاطر گشت و پيغام فرمود كه برادر بايزيد بايد كه از سرحد كرمان بيرون رود لاجرم سلطان بايزيد متوجه رودان شد و سلطان احمد نيز بدان جانب توجه نموده چون سلطان بايزيد مرد نبرد نبود بيزد رفت و ملازمت شاه يحيي پيش گرفت.

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۳۱۹

گفتار در بيان وصول رايه آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امير تيمور گوركان ببلاد فارس و عراق و ذكر كشته شدن جمعي كثير از اصفهانيان بواسطه عناد و شقاق

در سنه ثمان و سبعين و سبعمائه كه صاحبقران گيتي ستان امير تيمور گوركان همت عالي نهمت بر استخلاص ولايت آذربايجان و عراق گماشت ايلچي بشيراز فرستاد و بسطان زين العابدين پيغام داد كه پدر مرحوم توباما در مقام دولتخواهي و اتحاد بود بنابر آن در وقت وفات يافتن مكتوبي در باب سفارش تو ارسال نمود ميبايد كه بدرگاه عالم پناه آئي تا تو را بنوعي منظور نظر تربيت گردانيم كه علم مفاخرت و مباحات مرتفع سازي و در كمال دولت و اقبال بحكومت پردازي

سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و امهال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بغی و ضلال بخاطر گذرانید و چون اینخبر بخاقان عالی گهر رسید در شهر سنه تسع و ثمانین و سبعمائه اغرق را در ری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول بحدود آنولایت سادات و قضات و علما و اکابر بمراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهه تحصیل و توجیه آنوجه بقلعه طبرک درآمده امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا با رعایا آغاز تشدد کرده و مغولان بیباک متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آنمردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول بود بیطاعت کشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امراء و محصلات بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند بیت

#### شیخون در آمد بشب خفتگان

#### ز شمشیر خون ریز آشفتهگان

و در اول شب هجوم عام او خروج لیام باردوی سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام برابرش تیز خرام سوار گشت و بدروازه توقچی شتافت و طالبان نام و ننک از اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد بیرون ریخته بمیدان نبرد آمده بودند نظم

سراسیمه گشتند از ترس مرگ

هراسنده ترکان بی ساز و برگ

زمنقار زاغ و زغن شد تباه

بسی نامور بازو شاهین شاه

بگشتند آنشب سه باره هزار

ز ترکان جنگ آور نامدار

اما علی الصبح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار برقرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده

صاحبقران فریدون فراز غایت غضب سپاه را بقتل عام فرمان داد و فرمود که هر کس در اردوی همایونست از وضع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده در آن روز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقراق مظفر لوا بودند و نمی خواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از یساقیان میخریدند و نزد خدام و بارگاه سلطنت می بردند و در اول روز سری بینجاه دینار بود و در آخر سری یکدینار میفروختند و هیچکس نمیخرید القصه در اصفهان غیر از زنده رود و سادات و قضات و علما جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحب قران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موبک نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت شاه منصور که حاکم آن دیار بود ظاهر او را بامداد امیدوار ساخت و ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر آنجماعت خاک بیشر می در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحبقرانی بی مانعی و منازعی بشیراز در آمده سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع بآستان سپهر ارتفاع شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر خیر ایلچی رسیده خبر رسانید که توغتمش خان لشکر بحدود سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز را بشاه نصیر الدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسطان عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع هزاره اوغان بوی پیوسته چون سلطان احمد اینخبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه رعیت خاطر بر محاربت قرار داد و بعد از نماز عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد و سلطان همچنان روی بقبله مناجات کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که پیغمبر واجب التعظیم علیه التحیته و التسلیم نازل گردانیده با یزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر هربدی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکوئی کنم و همان لحظه با آن مقدار لشگر که حاضر بود روی بسطان بایزید آورد و بین الجانین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد

بظهور پیوست و لشگر یزد گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر درگذشت و او را مشمول مرحمت و مکرمت گردانیده بعد از مراجعت بکرمان منوجان فرستاد و سلطان بایزید بدانجانب رفت و قلعه منوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجائی مبلغی کرامند بستاند و بخدمت برادر فرستاد و سلطان احمد بیسط بساط عیش و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۱

نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود نظم

باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش	کردیم ز آفتاب قدح اقتباس عیش
ساقی می که در قدح عشرت است ریز	بر عاشقان غمزده پیما ز کاس عیش
بنشین بخرمی که براریم بیخ غم	از سبزه زار گلشن گردون بداس عیش
پندار چشم بخت کسی کو زمان گل	دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش
هر کس قیاس کاری و باری همی کند	یاری نمیکند دل ما جز قیاس عیش
احمد بملک دینی و عقبی ز لطف	دارد بقدر همت خود التماس عیش
دوست	
یا رب بفضل خویش که در کارگاه	خالی مدار از قد بختم لباس عیش .
عمر	

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کینه‌وری ممتاز و مستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب مقاومت برادر خوردتر نیاورده دار الملک فارس را باز گذاشت و شاه منصور باسان‌ترین وجهی بآن بلده فاخره درآمده رایت عدالت



برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داد  
و بیت از آن بخاطر بود ثبت افتاد بیت

بیا که رایت منصور پادشاه رسید  
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید  
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت  
کمال عدل بفریاد داد خواه رسید

و در آن ایام که شاه منصور در شیراز باستمالت خواطر اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزراء  
سست همت ادرارات یومیه ارباب عمایم را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مناصفه  
ساخت و پرتو شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وزیر افتاده بروی غضب فرمود و فرمود که  
چگونه سیور غالی که آباو اجداد ما مقرر ساخته‌اند ناقص گردانیم و فرمود تا ادرارات یومیه را  
صد تومان ساخته بسویه در میان سادات و علما تقسیم نمودند و از وقوع این عنایت ابواب سرور و  
بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا  
آغاز نهاد که بیت

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم  
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم  
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز  
کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص  
سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور از ششتر  
بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل با هم گفتند که خدا روا ندارد که پادشاهی با این همه تجمل و  
حشمت پناه پسر عم خویش آورد و او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد  
و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه آنجماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور  
ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر  
مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق

موکلان گریخته بی‌غداد میرفت باوی دوچار خورد و خال و خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته باز گردید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جریمه او کشید و سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱ سلطان زین العابدین با عم خویش سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفرک میان خویشان نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدیدن پیکر نصرت فائز گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بطرف اصفهان رفت و شاه منصور متعاقب بحدود اصفهان رسیده سلطان زین العابدین بطرف ری گریخت و موسی جوکار که متهوری بود غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور از عذاب قیامت نیندیشیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آنخسرو حشمت آئین را میل کشید و همدرین سال لشگر بدر یزد برده دست بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده مانند بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما ایمن نیستم و الا بخرابه کرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر در طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق نسیان نهد و مرا بمال و لشگر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نمایند و سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکر است و بعدد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشور گشای آنحضرت از ری تا سر حد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته‌اند امثال ما مفالیک بکدام استطاعت با همچین پادشاهی صاحب شوکت در مقام مقاومت توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال

آنسال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی زیبا  
طلعت پسندیده سیرت بود مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار  
آبدارش این رباعی یادگار گذاشت رباعی  
از واقعه ترا خبر خواهم کرد  
و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد  
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت  
و ز مهر تو سر ز خاک برخواهم کرد.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۳

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته‌اند که در کرت  
ثانی که ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر  
حدود عراق و آذربایجان انداخت و استماع فرمود که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال  
استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل خویشان میکاشته دفع شر او را بر ذمت  
همت عالی نهمت واجب داشت و در خمس و تسعین و سبعمائه با عساگر ظفر مآثر از راه ششتر  
متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آنولایت اشتغال مینمود گریخته  
بششتر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات  
شدند و آن سالک طریق نام داری خواجه مسعود سبزواری را با هزار مردکاری بمحافظت ششتر  
مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع  
واقع وصیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج  
متین آن مستحکم به کچ و سنک در جوانب آن آب روان بیپایان و در درون آن قصور خوب و  
عمارات مرغوب فراوان بیت

وز سپهرش برفعت آمده عار

از جبالش بشدت آمده ننک

و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت فرجام را کوتوال آنحصار کرده بود و  
سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آنقلعه مضرب سرادقات

سلطنت و جلال شد بموجب فرموده صاحبقران کردون غلام عساگر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروس آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنک انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت در سر کشیده دل‌های دشمن را به پیکان دیده دوز مینواختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا قسرا قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع به تیغ انتقام در- گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کهتر نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت خدای تعالی داد تو را از منصور مقهور خواهم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آنقلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام هر چند صاحبقران سعادت مند از احوال شاه منصور میپرسید همچنین جواب می شنید که موقوف یکخبر محقق است که مملکت باز گذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در روضه الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول سرافراز استماع نمود از شیراز باجمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون رفت و در پل بسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شأن ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آنان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بز که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه- منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمد و حلول اجل موعود او را بران داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتعال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن با چهار هزار بهادر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۴

صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گذار رسیده از جانبین بتعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد و یک قول را بفر وجود همایون آرایش بخشیده دیگریرا بامیرزاده محمد سلطان که نبیره پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاهرخ را هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده بمیمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد

بر سی هزار سوار نامدار که در ملازمت موبک نصرت شعار بودند حمله کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و ابهت را برهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی کثیر که در پیش صاحب قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد نظم

بشمشیر با شیر بازی کنم

برانم که کردن فرازی کنم

که بر نامداران سرآید جهان

من امروز کاری کنم بیگمان

و دلیران ستیز در آن ستیز و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود بیت

نبر در کی تا نخواهد خدای

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

و عادل اختجی سپر بر سر آنسرور گرفته خماری یساول و محمود شاه محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شد و عنان بطرف تومانات میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده ستوده خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از اهل تائید اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاه رخ با آنکه هفده ساله بود در برابر منصور چندان ثبات قدم نمود که لشگریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثناء گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شهرخی مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشگریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آنسر را پیش پدر برده در پایش انداخت بیت

تیغ بیداد فلک داد سرش را برباد،

هر که سر در قدم او بارادت نهاد

امیر علاء-الدین در واقعه شاه منصور گوید نظم

در زمین ملک تخم داد کشت

شهریار عصر منصور آنکه او

لاجرم تاریخ او شد ملک هشت

ملک هشت از دارد نیا چون برفت

القصه چون قضیه شاه منصور بر نهج مسطور فیصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آنولایت همدران روز تمامی آنجماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و یراق ایشان را بیاد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۵

زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانید و جهة ایشان وجه معاش تعیین نموده آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه یا ماهیار بتاريخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانید و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیک ناگاه مستاصل و نابود گردانید **نظم**

بعبرت نظر کن بآل مظفر  
شهرانی که گوی از سلاطین ربودند  
که در هفصد و خمس و تسعین ز  
دهم شب ز ماه رجب چون غنودند  
هجرت  
چو خرما بنان در زمانها برستند  
چو تره باندک زمانی درودند.

### داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامه منشیان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آنولایت ایالت مینمود نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را به محمد بن خورشید داد و در شهر سنه خمسماه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی

از اسباب جلاء وطن اختیار کرد بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بوجود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آتش کله گاوی پیش ابو الحسن فضلولی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن باین معنی تفأل نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو بازخورده میان ایشان مناقشه دست داد و آنجماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب درآمد و همه بخواب رفتند خانه مهتر قوم را بخائید تا بمرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی درگذشت پسرش محمود بخدمت سنقریان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود شجاعت مآثر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت مینمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسبی نیک بوی داده گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر داغ اتابکی خواست و این

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۶

ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگری نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آنولایت را جهت اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشگری مصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدانجانب گسیل فرمود.

### ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلولی

چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بران دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند

نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده‌اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده‌اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک می‌گفته‌اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو- طاهر درآمده با اتابک سنقر مخالفت کرد و مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از او پنج پسر ماند و بزرگ‌ترین همه نصره الدین هزار اسب بود.

### اتابک نصره الدین هزار اسب

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بتحت تصرفش درآمده خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودان نهاد.

### اتابک تکه ابن هزار اسب

که نسب مادرش بسنقریان می‌پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکه ظفر یافت و در سنه خمس و خمسين و ستمائه تکه بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیبو قانونیان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکه بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف می‌خورد و هلاکو از این معنی رنجیده قصد تکه کرد و او را از اندیشه پادشاه خیر یافته بیرخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیبوقانونیان را با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکه الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثناء راه دیده بند کردند و در آن ولایت در آمدند و تکه در قلعه تحصن نموده امرا هر چند از وعده و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند مفید نیافتاد و آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود را بنشانی امان نزد او فرستاد و تکه بر آن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را بتبریز برده بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۷

اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزار اسب



چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آنولایت را مامور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عماد الدین و پهلوان یوسف شاه.

اتابک یوسف شاه بن الب ارغون بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم در گاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام می نمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت به اباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بار دو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجارت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهننگ کوه کیلویه کرد و در اثناء راه خواب هولناک دید بازگشت و هم در آن ایام در گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد.

اتابک افراسیاب بن یوسف شاه بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را بیبانه ای مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آنجماعت را بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند اتابک عم زاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هر کس گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغر شاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکل را بدر بند کره رود ارسال داشت لران در آن سرحد با صد ها مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهمزام یافته لران در خانه های ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر بر آورد گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولواوی نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولواوی بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و گختاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر

لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون عازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۸

بساط بوس استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که عازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بجز ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثناء راه بهر قداق نوئین که از فارس متوجه اردو بود دوچار خورده هر قداق او را طوعا و کرها باز گردانید و بعد از وصول بیارگاه عازان اطوار ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب آنمقدار مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید.

اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون بعد از قتل برادر بموجب فرمان عازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و بآب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فروشست و در ترویج امور شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی در گذشت و پسرش یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت.

اتابک رکن الدین یوسف شاه مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزیده با رعایا بر وجه احسن معاش فرمود وفاتش در ششتر فی جمادی الاول سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمان تابوتش را بایزده برده در مدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانید.

اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و (تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ) بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا.

ذکر ملوک رستمدر

بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستم‌دار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام گاوباره میداشت و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست اما در اثناء سلطنت آنطایفه گاهی نواب خلفا بغداد و خدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا می یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین بن علی بن المحدث ابن حسین بن علی بن عمر الامام علی زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستم‌دار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آورین بادوسبان بن کاوپاره اتفاق افتاد و گاوباره عبارت است از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۲۹

الملک و چنانچه کلک دو زبان در مجلد دوم بیان کرد بعد از آنکه الثائر بالله روزی چند در رستم‌دار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود الثائر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگرباره در ایالت رستم‌دار استقلال یافتند بعد از فوت محمد ابن شهریار اصپهد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و پنج سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله با حرب بیست و هفت سال پادشاه بود ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و پنجسال سلطنت نمود پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عزالدین هزار اسب چهل سال روی بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزار اسب پسرش شهر نوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهر نوش پادشاهی عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران ابا عنجد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین جهت هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن ولا قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست بیت

جنت عدن است گوئی کشور مازندران      در حریم حرمت اصپهد اصپهدان

مدت سلطنت شهر نوش سیزده سال بود و بعد از وی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیشنهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانیین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هریک از آن دو سردار روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نفرس از عالم مجازی انتقال نموده پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و زمان اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بملک عقبی توجه نمود مدت دولتش سی و هفت سال بود استندار هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب بعد از فوت عم در رستمدر شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف روش پدر و عم غم تقویت شریعت نداشت و با ملاحظه رودبار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلر خان سیم اندام گماشت بنا بر آن اعیان از وی رو گردان شده بملک اردشیر پیوستند و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخن دان نزد استندار فرستاد و او را بر دوستی ملاحظه و دوام ارتکاب شراب ملامت کرده بطریق سلوک رشد و رشاد ترغیب نمود و هزار اسب همچنان بر اسب غرور سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنا بر آن ملک اردشیر لشگر برستمدر کشید و میان او و هزار اسب جنگ و جدال بدور و دراز رسید آخر الامر هزار اسب از ستیز و آویز عاجز گشته بیای اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزار اسب امیر خلیل در گذشت بعلت خناق و ملک اردشیر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۰

امرا و ارکان دولت را پیرشش هزار اسب فرستاده و خود نیز بدر تعزیت سرا تشریف برد اما فرود نیامد و همچنان سواره باز گردید این تعظیم بر خاطر هزار اسب گران آمد و خیال کرده ما فی الضمیر او بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید و خواست که در قلعه ولخ محبوس سازد اما هزبر الدین خورشید که یکی از اعمام او بحکم هزار اسب از مرکب زندگانی

پیاده شده بود و در صدد انتقام آمده بیکضربت هزار اسب را بقتل رسانید مدت ملک هزار اسب بیست و شش سال بود.

### ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستم‌دار به زرین کمر بن جستان

در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزار اسب در ولایت رستم‌دار پادشاه علی نامی را بر مسند جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیه احوال او لایح گردیده و خاطر بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را بازر بن کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضه اختیار او نهد و اعیان رویان بر ما فی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه دست تبعیت بیکدیگر داده بیستون نامی را بحکومت برگزیدند و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشته ادیب زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشه گریخته چون اینخبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنه عشر و ستمائه وفات یافت.

بیستون بن زرین کمر بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر بآخرت پیوست و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت مینمود و او در سنه عشرین و ستمائه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود.

فخر الدوله نام آور بن بیستون بعد از پدر بتخت حکومت نشست و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیز خانیان از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نام آور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش حسام الدوله اردشیر در حدود گیلان لواء حکومت افراشته ولد خردترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد

و چون استندار اردشیر وفات یافت استندار شهر آگیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانید در سال پانزدهم از سلطنتش در الوس چنگیز خان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحظه گماشته استندار شهر آگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آنزمان حاکم مازندران بود بمحاصره قلعه کرد کوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هریک متوجه ولایت خود گشتند و چون اینخبر بهلاکو خان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوک و استندار شهر آگیم نامزد فرمود و چون غازان بهادر بمازندران درآمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهر آگیم نیز نخست خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیر خدمت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون اینمعنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت غازان از دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرموده خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهر آگیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوک منهزم باردوی قآن گریخت و از آنجا رخت هستی بیاد فنا داده حکومت مازندران تعلق بیرادرش علاء الدوله علی گرفت وفات استندار شهر آگیم در سنه ۷۷۱ اتفاق افتاد پس از وی پسرش فخر الدوله نام آور بن شهر آگیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدر تاج ایالت بر سر نهاد و او پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بوده پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریص مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دار الملکش منادی کردند که فرق انام به مقتضای آیه کریمه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ) عمل نموده در وقت نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شر او سایر مهمات دنیوی نه پردازد و همه کس بمسجد جامع رفته، بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا صناعت و محترفه بدرگاه مشغول میباید نمود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر نمیشویم از خدام آستان سلطنت آشیان ایذا می یابیم، حکم چیست شاه غازی فرمود جهت مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه معین سازند تا هرساله از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد نورزند، دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را معلوم شد

که شخصی بی‌وضو نماز می‌گذارد بتادیب آن مشغول گردید آنشخص گفت آنچه ملک بمن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر می‌خواهند که وضو سازم چیزی دیگر برای مزد آن مقرر نمائید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده و در خنده شد و فرمود تا ثلث آنچه جهت گذاردن نماز برای آنشخص معین ساخته بودند در وظیفه او افزودند و چون شاه غازی مدت سی سال در اقبال گذرانیده در سنه احدی و سبعمائه متوجه عالم باقی گردید و از او پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک زمان است.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۲

ملک شاه کیخسرو بن شهر آگیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش ارغش کمر خدمتش بربست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرمود و فوتش در سنه احدی عشر و سبعمائه روی نمود آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت می‌فرمود و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش پنجسال امتداد یافت و در سنه سبع عشر و سبعمائه عنان بعالم جاودان تافت.

نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر نهاد و مدت هشت سال باقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیکضرب تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید.

تاج الدوله زیار در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه سال باستقلال حکومت نمود وفاتش در موضع کویر در سنه ۸۳۲ اتفاق افتاد.

جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد ولایت تامان و رستاق را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزواری قوی حال شده در اواخر سنه ۷۴۳ لشگری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت بقتل رسید و غنیمت

بسیار و بینهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستم‌دار افتاده تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید در تاریخ سید ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستم‌دار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر می‌گذاشتند و دستار نمی‌بستند اما بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار پیچیدند جلال الدوله در صبح روز شنبه ۲۱ ذو الحجه سنه ۷۴۶ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی آنعمارت عالی را تمام ساخت و چون مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضا قضا در سنه احدی و ستین و سبعما بزخم خنجر یساولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آینه خاطر میزدود و در آن اثنا یکی از هل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را کمال نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخواست که بر آن شخص زند و بدین جهت مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بی اختیار بر دستش خورد و رستم‌دار فریاد برآورد که ملک را بزونه یعنی ملک را بزدند و در آنحال ملک پای از خانه بیرون

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۳

نهاد و یساولی که حاضر بود تصور نمود که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و می‌خواهد که بگریزد بنابر آن خنجری بر پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد.

فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستم‌دار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمائنه بملک عقبی پیوست.

عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم‌مقام بود و بیست و یکسال در آنولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت محاربه لکیور بر دست سید فخرالدین بن سید- قوام‌الدین کشته گردید.



سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زياد پس از قتل قباد در رستم‌دار تاج حکومت بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و ساير محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امير تيمور گورکان بمازندران بملازمتش مبادرت نمود.

## گفتار در بيان شمه از حال ملک کيومت بن بيستون و ذکر ارتفاع بناء دولت او بمحض قدرت صانع کن فيکون

ملک بيستون که ولد گسته‌م بن تاج الدوله زيار بود و در سنه سبع و ثمانين و سبعمائه در طالقان بدست جمعی از ملاحده افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کيومت در وقت استيلاء امير تيمور گورکان بر مازندران خود را ذره و از منظور نظر آفتاب آثار آن پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوانکه اسکندر شیحی ولد افراسياب جلابی با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و اميرزاده رستم بن عمر شیح و امير سليمان شاه بدفع فتنه او مامور گشتند ملک کيومت بنا بر نزاعی که با اسکندر شیحی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و اميرزاده رستم و امير سليمان شاه اینمعنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کيومت را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیحی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن تو را گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را درباره خود معلوم نمائی و من بعد بادیه مخالفت نه پیمائی اسکندر شیحی با این سخن واهی التفات نکرد و ملک کيومت را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف می خواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کيومت بشیراز شتافته تعدی که از اميرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش اميرزاده پير محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و اميرزاده پير محمد او را استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سليمان شاه بگشاد و کيومت را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امير تيمور گورکان

تاریخ حبيب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۴

بعضی از اهل غرض بعرض پير محمد رسانیدند که کيومت داعیه خروج دارد بنا بر آن ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زی قلندران با جمعی از آن طایفه

خود را بنواحی قلعه نور رسانید و در هر چند روز یکبار بیهانه در یوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت می کرد تا بین الجانین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که دربان به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشه خزید و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در نیمشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحه او بود کرده و بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته بیرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعه نور در آمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هردو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزاده من و پدران منست تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بتقریر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدر خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند و بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداران بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر بتحت تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی بلده رویان بلکه تمامی رستمدر را تسخیر کرد و چند کرت تاخت بحدود ری و دماوند و قومس برد گویند که رستمدریان تا آنغایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیه امامیه درآید بنابر آن درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر گردانید و سایر رستمدریان بموجب کلمه الناس و علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت بامیر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چند گاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود آخر الامر کیومرث ایلچیان بآستان شاهرخ فرستاده از اندازه خویش عذرخواهی فرمود و مقبول افتاد قوت ملک کیومرث در سر راه بالو در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو و ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند.

چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۵

و توابع آن را پسر بزرگترش ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفک دماء موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر شدند و مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قائم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریقه اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیک از دفع میرزا جهان شاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود و عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برینموال بگذشت بار دیگر نایره خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که در این کورت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدانجناب فرستاد و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را نصیحت کردم تا با یکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بمه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بناء مصالحه بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه پرتو امنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستم‌دار تا سال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید انشاء الله وحده

ذکر ارتفاع طبقه سوم از ملوک باوند بعنایت بی‌غایت حضرت خداوند

مورخان خردمند عبارات دلپسند بیان کرده‌اند که بتاریخ سنه خمس و ثلثین و ستمائه که معموره جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کخوار بن رستم ابن داراء بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن داراء بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارون بن شیرویه بن سرخاب ابن مهرداد بن سرخاب بن ناو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط نمود و بعد از وی هفت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۶

نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در شهر محرم سنه خمسين و ستمائه بنه‌ایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح نخواهد رسید.

حسام الدوله اردشیر - ابو الملوک لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هر چند بواسطه قتل و غارت خیل مغول رواج و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرای چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین دماوند بود بسیار روی مینمود بآمل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانترش شمس الملوک محمد بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع ملاحظه گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستم‌دار شهر آگیم بمحاصره گرد کوه بازداشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنا برین جریمه در سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هیجده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید.

علاء الدین علی بن حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت و در سنه خمس و سبعین و ستمائه دست قضا روزنامه دولتش در نوشت.

تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او را در مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هفتاد مدرسه معمور گشت و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد وفاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد و شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود فوتش در سنه اربع و عشر و سبعمائه روی نمود و بعد ازو پسر تاج الدوله رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امراء ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن ولایت قریه خریده مسکن آن جماعت گردانید وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بیاد فنا داد آنگاه برادرش فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باو نداست بر تخت حکومت نشست و قضیه امیر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن آنحال بلاء وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از آنقوم شخصی متعین زنده نماند در آن اثنا بسبب سعایت زمره از مردم مفسد حسن کیاء جلابی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین واسطه تفرقه بسیار باهالی مازندران رسیده کیابیان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۷

جلابی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حباله ملک بود سرانجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن را بمباشرت ربیبه نسبت کرده از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و اربعین و سبعمائه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلابی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال آنجوانان بنفس خود شاهنامه برایشان می خواند در سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را گشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و بیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق

ریخته اکثر خاندان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقاتش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستم‌دار بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچ کس از آن قوم رایت ایالت نیفراشت.

گفتار در مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآلی سعادت نصابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین - بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوائل ایام صبی و ابتداء اوان نشو و نما تتبع سنن سنیه آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغول فرمود و بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف یقینیه از وطن مآلوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآن جناب داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چند گاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر قوت جاذبه سید عز الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بخود کشید و سید قوام الدین باز بخراسان رفته بشرف طواف روضه منوره

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۸

رضویه علیه الصلوٰة و التحیه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد فرقه عباد مشغولی فرمود و در آنزمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هربلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و هیچیک باطاعات دیگری سر فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران را بحیطه تصرف داشت دفع طایفه که در حدود این ولایت آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود در آن اثناکیا حسن ضماندار که همشیره

افراسیاب را در حباله نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در لارجان حکومت می کرد بافراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع ملامهی و مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امراء ولایات را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست. باید که دست در دامن توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردي تا مهم تو استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرمود و بیای نیازمندی خود را بزایه سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمه استغفر الله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی

از شرب مدام و لاف مشرب توبه  
وز عشق بتان سیم غبغب توبه  
در دل هوس گناه و بر لب توبه  
زین توبه نادرست یارب توبه

و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب جلابی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر چون قاعده چنان بود که سپاهیان مازندران موی بر سر گذاشته آنرا کلالک خواندی و خود را کلالک دار گفتندی و بآن مفاخرت نمودندی پیر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه درویشانه بر فرقهش نهاده مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد آخر الامر مخالفت کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آندیار هرروز فوج فوج بعته علیه سیادت می شتافتند و بدست نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بزبان یاری از وی مایحتاج خود میطلبیدند و بدست گستاخی جامه او را برمی داشتند و میپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمای و افراسیاب ازین معنی بتنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقهاء و علماء آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد آنجماعت گفتند که اگر

حال سید قوام الدین بر این منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد مناسب آنست که

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۳۹

از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را به مجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدع است و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضر جناب سیادت شعار فرمانداد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقهاء حسود سعی نمودند که چیزی که مخالف شریعت مطهره باشد بر وی ثابت بنمایند نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آنجماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار داشته بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست بیت

اساس توبه که در محکمی چو سنک  
بین که جام زجاجی چگونه اش  
نمود  
بشکست

اما بحسب اقتضاء قضا همان شب که سید سعادت انما بزندان رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم اینمعنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند در مقام فرمانبری نشستند و افراسیاب از مشاهده اینحال بی تحمل شده در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشگریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از اینحال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سرداد و چون



زمین آنمنزل در غایت لیت بود لای و گل بمرتب رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدانموضع رسید فرمود تا اصحاب قبضه برسید و یاران تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست به تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی سینه افراسیاب خورد چنانچه از اسب در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان بیکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل در عقب گریختگان تافته بسیاری از ایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و بنایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آنحال مشاهده نمودند بر اسبان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک گاوباره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۰

تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند.

### ذکر سلطنت جناب سیادت ماب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئه اعمال خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلابیان درگذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین مشید و مستحکم ساخت و آستان بدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلاق پناهش آرامگاه اکابر و اعظم طبرستان گشت و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران را بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروز کوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته آبادان کرد آن گاه پسرش سید فخر الدین بالشکر جرار بر ستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام-الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال در ولایت بار فروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد

از وی سلطنت آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العظیات علم دولت آن سادات صاحب سعادات سالها فراوان صفت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین، تألیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانید سلطنت مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ حجرت بجمادی الاخر سنه تسع و عشرين و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی ننموده و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آن جناب را در ایام کامرانی دست داد

چون خازنان قدر و قضا از جامه خانه توتی من تشاء خلعت سلطنت ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پرزیور انا جعلناک خلیفه فی الارض بر فرق مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۱

نصایح سودمند و مواظط دلپسند فرمود و فرمود که مناسب چنان است که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صوابنمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده آنجناب جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر گردد و آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوای برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه ریاست آمل را برادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم زد و چون کیا فخر الدین جلابی که در آنزمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا و شتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشگری جمع آورده مستعد مقاتله و

مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول رود را معسکر ساختند و از آنجانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آئین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک عرصه رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات و زیده کیا فخر الدین جلابی بجانب ساری گریخت و کیاوشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان از هم بگسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور دربار فروشه ده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیاوشتاسف جلابی آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلابی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سیدزاده عبد الله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتیم از اهل صلاح و پبای ارادت بآستان سیادت آشیان آمده می خواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبد الله ردا بر دوش و تسیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چماق بر سر آن زبده اولاد خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از اینحال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ روان ساختند و اینخبر بعرض سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشید متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلابی و کیاوشتاسف آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلابی در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیاوشتاسف منهزم گردیده و در دره محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشگر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلابی پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشگریان بر سر کیاوشتاسف ارسال داشت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۲

و سید عز الدین شبی بیک ناگاه خود را بر مخالفان زده و کیاوشتاسف را بقلعه گریزانیده سالما غانما مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار پبای حصار توجی رفته آنقلعه را مرکزوار در میان گرفت و کیاوشتاسف با هفت نفر از اولاد و قرب سیصد کس از اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر

و سنک مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و هابط گشته بحسب تقدیر هفت پسر  
کیاوشتاسف بضر تیز قتیل گردیدند و آخر الامر بحلقوم او نیز تیری رسیده از پای درافتاد و  
شخصی علی کرماوه رودی نام خود را از بارو انداخته کیفیت حال معروض سید ستوده خصال  
گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف آنحصار درآمده جنگ  
در انداختند و بدر قلعه رانده در را بزخم دهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین  
بخانه کیاوشتاسف در رفت و منکوحه کیاوشتاسف که همشیره ملک فخر الدین حسن بود چادری  
بسر کشیده بیدهشت بر سیدزاده سلام کرد و گفت چون کیائیان جلابی قدم از حد خود فراتر  
نهاده بدست غدر برادر تو را از پای در آوردند جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید  
اکنون اجساد کیاوشتاسف و هفت پسر من در این خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز  
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت تجهیز و  
تکفین کرده مدفون گردانند و سیدزاده کمال الدین از کمال تهورانعورت تعجب نموده جمیع  
متملکات او و دخترانش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیاوشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن  
کرباس کفن کردند و بخاک سپردند بعد از فتح توجی از فرزندان و قرباتان کیا جلابی هر کس  
مانده بود گریخته در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در گوشه خمول  
ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقر  
رسید کمال الدین بساری شتافت و در سنه ۷۶۹ از ولایات آمل و ساری مرد و مدد طلبیده فرمود تا  
خندقی عمیق در کرد بلده ساری کنند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات  
طرح انداختند و استادان بنا بنیاد کار کرده در سنه ۷۷۷ آن آینه باختتام انجامید و چون دشت  
مازندران بتمام در حیظه تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استجازه نموده  
متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و اذعان  
پیش آمدند و کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعه  
فیروز کوه که کوتوال آن کیا جلابی متمرّد دم از استقلال زد و چون در آن اوان بواسطه دم  
سردی دی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل  
بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروز کوه شتافت و در این نوبت نیز این مهم فیصل نیافت و  
کرت سوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروز کوه تشریف برد و آغاز  
محاصره کرد و کیا جلابی متمرّد و مضطر گشته سید علی گیلانی را که جامع اصناف کمالات

نفسانی بود و آن اردو را بیمن مقدم شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۳

نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بیای خدمتکاری بیرون آید و سید علی گیلانی مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی گیلانی اینخبر بحصار فرستاده کیاجلابی بیرون آمد و شرف ملازمت سادات دریافته باعیال و اطفال و اموال و جهات خاصه خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروز کوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند.

### ذکر فتح ممالک رستمدر و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبدیده با سپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدر تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله و مقاتله اقدام نموده در منزل میرانادشت تلاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریه کنس گریخت و از آنجا بکجور نقل کرد و در فصل بهار وقت ظهور لشگر سبزه و ازهار سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدر روی بمیدان قتال نهاده در منزل لکبیران دو لشگر بهم رسید و حربی صعب روی نمود نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند اما در آن حین از شصت قضا تیری جان گزا بر گردن قباد خورده از اسب در افتاد و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بیای قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال آنحصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمد امان طلبید و بیایان شتافته مقالید ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد دشت رستمدر باندک زمانی بتخت تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعده عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخر الدین موضع داناشان را دار الملک خویش ساخت و بر

گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع ممکنات از مقوله محالاتست و و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبل واجبات مقارن آنحال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده خصال بذروه کمال رسید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض و بال تحویل نموده مریض گردید اولاد کرام و اعفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع فرمودند از مقرر عزت خود نهضت کرده بیار فروشه ده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آن که بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۴

نعش آن جناب را بار فروشه ده بدوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنین سنیه حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام و التحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند

### ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد

باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در رستمدر کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات ولایات آمل بوی تعلق میداشت سید ظهیر الدین که ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست.

### ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود بازپرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال‌الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافته تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور - گورکان بجانب مازندران ایالت آنولایات برایشان مسلم بود و در سنه اربع و تسعین و سبعمائه آنحضرت باغواء اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربا او در دست اتباع سادات کشته گشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازینمعنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشور ستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد و چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید - غیاث الدین ننگریست بلکه او را مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آنزمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک گاو باره بود در حدود رستمدار می گشت بنابر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان و مانند اسکندر شیخی در تهیج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو بازگذاشتند و او را سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر عهد و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۵

پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن نداشتند که قلعه ماهانه سر را که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشگریان ولایت را جمع گردانیده دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه سنه ۷۹۴ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشگر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و سادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته دو روز متعاقب مقابله و مقاتله پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته گشته شب سیم بقلعه ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را

به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و حتی خواجه ولد شیخ علی بهادر را که از عظماء امراء صاحبقران مظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکزوار در میان گرفته مدۀ محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده و طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند باتحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث- الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گرداند و به مجلس همایون رساند و سید غیاث الدین بموجب فرموده عملنموده در هشتم ذی حجه مذکوره سادات صاحب سعادت پبای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا بیارگاه صاحبقران مظفر لوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر بارگاه بنشانند در اینحال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که اینجماعت پدر مرا کشته‌اند بمن سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جوابداد که ملک طوس را نیز حاضر میباید کرد تا ازین طایفه هر کس خونی وی باشد باو سپاریم و هر کس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحب قران از وی کیفیت حال پرسید جوابداد که ما با هیچیک ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نمیتوانم ساخت که خون آباء ما را ریخته‌اند تا دعوی قصاص نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف‌اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر- تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنار جحیم

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۶

رساند آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قرب هزار کس کشت و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بماهانه سر شتافته بیک لحظه تمامی جهات و سادات و



سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخرانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیاء را برین قیاس باید کرد و چون حضرت - صاحبقران خاطر خطیر ازین امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را با جمعی از معتمدان از راه دریا بماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو الغفور الودود.

### گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سید علی آملی و سید علی ساری

چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدر سرافراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید - قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را به شمس الدین غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایاء صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بفیصل انجامید ایالت ولایت آمل بسید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت تافت و در همانسال آفتاب اقبال صاحبقران بی همال بسر حد زوال رسیده از احفاد سید قوام الدین هرکس در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باستراباد رسیدند بیرک پادشاه که حاکم آنخه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آنولایت

بحمایت سادات هجوم نمودند و بیکنگاه بسر دیوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند و  
جهت مخلص

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۷

مخادیم خود خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال سید علی بن سید کمال الدین که در  
آمل بود عرضه داشت کرده روانشدند و از مردم آمل نیز بسیاری باهل ساری پیوسته چون اینخبر  
بسمع بیرک پادشاه رسید بترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب  
مازندران روان گردانید و مردم ساری بیاری حضرت باری در اثناء راه باولاد سید قوام الدین  
رسیده و دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت

المنه الله که نمردیم و بدیدیم دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم

و آن فرقه واجب- التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد  
سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و بسید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که  
در وقت قسمت ولایات بموجب صوابدید پدر نامدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید  
کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی  
جوآباد که مرادین باب مضایقه نیست اما چندان صبر مییاید کرد که خبر قتل شمس الدین  
غوری بشاه رخ میرزا برسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده  
درمیگذرد یانی و من کس بهراه فرستاده ام ممکن که عنقریب باز آید و همدران ایام قاصد سید  
علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه ما عنان اختیار ساری و آمل را بقبضه اختیار  
سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق  
افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بار فروشه ده را برادر خود سید غیاث الدین  
مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت  
یکسال ازین تقسیم درگذشت آملیان از سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود  
و از غایت کم آزاری از هرکس گناهی در وجود می آمد سیاست نمی فرمود متفر گشته بر  
حکومت سید علی بن سید قوام الدین که بحدود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند  
و شمه از این معنی بسید علی ساری عرضه داشت فرمود سید قوام الدین را از آمل عذر خواستند و  
سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعتش بر میان بستند و سید علی در

آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی کیا که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرمود و در سنه ۸۱۲ دختر برادر او را بعقد خود درآورد و بعد از آن سید علی آملی بنا بر اغواء سید غیاث الدین بن سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد و از سید عز الدین هزار جریبی و ملک کیومرث رستماری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و در موضع سر و کل منزل گزیده اکثر ذریت سید قوام الدین و قرب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایش جمع گشتند سید علی ساری چون ازین معنی خبر یافت مانند شیر خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باسترآباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری برپاست

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۸

بنشانند و هریک بمقر عز خود بازگشتند اما سید علی ساری چون باسترآباد رسید برادر دیگر خود سید نصیر الدین را که پدر او مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته و کیفیت حال واقعه معروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان باتمامی سپاه جرجان متوجه مازندران کردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین بن سید قوام الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باسترآباد آمد بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی بانندک مردی در ساری نشسته و شب و روز در شرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری می گریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول میبوندد بنابراین آن سید علی با دویت کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول برادر شنیده از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و همدران ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر

خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو بر جریده جریمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمائه در رود بار یاقلایزان بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقعه شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده باز حکومت آنولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون اینخبر بسید قوام الدین رسید بی شایبه توقف فرار نموده شهر و ولایات باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول نفرموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضاء شش ماه سید علی ساری بعلت نفرس گرفتار گشته چون اینخبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زاغ سرا بجانب آمل ایلغار فرمود و ماهچه علم او بر موضع میان رود پرتو انداخت و سید قوام الدین از غایت پردلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورد و تا بلده ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطه یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۴۹

پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲۰ بتقدیر حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنا بر دغدغه که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکنگاه ببار فروشه ده فرستاد تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و همدران دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود مدت سلطنتش یازده سال بود.

## ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر

سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشانند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات آنجائی جهت او بیعت بستاند و مقضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلاً شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولا سید مرتضی اسکندر روزافزون را که سابقاً نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که می باید گردانید و اگر قبول ننماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاده آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را به والده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور ببازار کاکه اولکاء او بود رفت بناء علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیم از موضع بسور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاه کله رود رسید سید محمود کارکیا که حاکم آندیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نثار ارتفاع یافته و سید مرتضی و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز می شمارد و بنابر آن سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال و اثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۰

و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه عامل گشتند و چون سید قوام الدین از این اتفاق آگاه شد مسرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد و

قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان به آمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع اینخبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هریک از آن دو سید در حدود گیلان باورق خود پیوستند و پس از اینواقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر سید علی باندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون باغرق خود پیوست همدران ایام بوقتی که وضو ساخته می خواست که بنماز مشغول شود از پای درافتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی بهفده سال کشید.

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر

اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلائق بگشود از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان اهتراز و اجتناب میکرد و با آشنا و بیگانه مراسم عوطف و مراحم بجا می آورد اما بر شرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته آن جناب اولادش را مطلق العنان گردانید و همدران اوقات والی آمل سید قوام الدین بهشت برین خرامیده پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از غایت الهی پنج پسر که هریک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و دخل و ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روز افزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمای تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاده و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من

بملازمت می‌شتابم خروج نموده بر آمل استیلا مییابد لاجرم صلاح دولت در آنست که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۱

گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود سید کمال الدین این نوبت ما فی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا یکن از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حیل بهرام از پیش نخواهد رفت چون اینخبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بتنکابن شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصه تنگروود مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری باز گشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و جهت اعلام این معنی کس بتنک رود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر عز خویش درآمده همدران ایام سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید و سید کمال الدین در آنزمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیک ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایره قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی درآمد بنابر آن سید- مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندو که حاکم جرجان بود فرستاد و مدد طلبید و امیر- هندو که با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مزرناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظه ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بسنت سید کمال الدین عمل کرده بجانب

آمل گریخت و چون امیر هندو که و سید محمد نزدیک بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام میرانالواء اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندو که سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هریک بمستقر و سید محمد و امیر هندو که سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هریک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانین واقع شده بواسطه آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسطنت سید کمال الدین بودند همدران ایام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۲

سید مرتضی بر ما فی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریه لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمدراری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه نخست او را غلبه در دست داد اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قرب هفتصد کس از مردم رستمدرار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنا بر استدعاء آملیان از رستمدرار بد آنجناب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاحی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هرژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد.

### ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهان شاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده به بسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوائل



حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامه زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافله امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر بر ناصیه احوال همکنان تافت و مقارن آن احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قایم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلائق ظلم و تعدی بسیار مینمود بنابر آن سادات بایلکانی که بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم کرده روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری جسدش را بر زمین کشیده آنجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شفقت بشرب شراب و ارتکاب ملامتی و مناهی از هرباب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم آن قره العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بمرد بنابر آن سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۳

سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو سه کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا برداد مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا سلطان ابو سعید بجانب آذربایجان شتافته پسرش سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می نمود.

### ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آئین

چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را بر نهج دلخواه بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران باوی بیعت کردند اما سادات باز واری طریق

مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیاجلال شغاول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبد الکریم را طلبیده و میرزا ابو سعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده سیدزاده عبد الکریم را بدانجانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزونی و سادات بازواری بر جمع گشتند و بتوقع امداد سید اسد الله آملی تا سر حد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و دفتر حقوق سید عبد الله مقتول را بیکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابو سعید بمغرب فنا غروب کرد و ابو النصر حسن بیک ممالک عراق و آذربایجان را بتحت تصرف در آورد والده سید عبد الله مقتول باردوی امیر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار پسرش سید- عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از وصول نشان بگیلان رسید کارکیا سلطان محمد پارسا کیانامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد عبد الکریم گردانید و ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزار جریب گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک آباء خود رفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون روزی چند از سلطنت سید عبد الکریم بگذشت هیبت الله بایلکانی از ساری فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میرزا زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار بمیان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار گردانید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۴

و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری اینخبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان بدان طرف تاختند و بین الجانبین مقاتله روی نموده سید زین العابدین و سید هیبت الله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات باز-واری بساری رفته سید عبد الکریم را از آنجا بیار فروش ده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و

سید زین العابدین بدر قلعه رفته پیارساکیا پیغام فرستاد که در حصار بگشائید تا شما را سلامت رخصت گیلان دهم و پیارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بایلکانی بحصار درآمد و لشکر گیلان را بغارتید و در خدمت پیارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پیارساکیا بر ستمدار رسید بنابر قضیه مذکور بدوستی سید زین العابدین متهم شد و بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لا میسر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله بر ستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبد الکریم را نیز بآن ولایت بردند و از ملک زادگان رستمدار ملک جهانگیر با لشگری در مقام امداد سید اسد الله آمده ایلچی بساری فرستاد و میان او و میر زین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسد الله بآمل درآمده نسبت به میر زین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم بسید عبد الکریم ملحق گشته بموافقت یکدیگر راه گیلان را پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بملازمت امیر حسن بیگ که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امراء خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیگ جواب داد که میر زین العابدین هرساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبد الکریم می نویسیم و الا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود مشار الیهم بگیلان باز گشتند و سیدزاده عبد الکریم همان جا توقف نموده سید ابراهیم رستمدار شتافت.

#### ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسد الله آملی راد و پسر بود حسن و حسین نام و چون سید اسد الله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر

بزرگتر تقدیم مینمود بنا بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من یسمع نخل مزاج نازنین میر زین العابدین بر سید اسد الله متغیر شده ضمنا نامه بسید هیبت الله ایلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی بمزار سید قوام الدین رفته سید اسد الله را بهانه طلبید و اسد الله که از رو به بازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت او در آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را تصرف نموده ایالت آنولایت را بسید حسن باز گذاشت و خود بیار فروشده رفته سید اسد الله را تصرف نموده ایالت آنولایت را بسید حسن باز گذاشت و خود بیار فروشده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه و چهار ماه از این واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بیجهتی آغاز مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعاء حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میر زین العابدین سید اسد الله را دربار فروشه ده بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بار فروشه ده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم دانستند سید حسن اینحال مشاهده کرده بطرف جلاد گریخت و سید اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید ابراهیم و میر عبد الکریم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از آن که سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت سید اسد الله بغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که به یک ناگاه سید زین العابدین بدان جانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثناء کروفه اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید زین العابدین شربت شهادت چشید و اینواقعه در ذی القعدة سنه ۸۸۰ دست داد و سید ابراهیم چون حال بآن منوال دید بجانب آمل بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز به آنجا رسید و سید ابراهیم لوازم خدمکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی ساری آوردند و چون از بار فروشه ده

بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبد  
الکریم بساری در آمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آندیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان  
گوید که تا اکنون که تاریخ هجری به جمادی الاخر سنه احدی و ثمانین و ثمانمانه رسیده سید  
عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و  
سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد  
و سید حسن در هزار جریب نسبت به میر زین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد  
راقم حروف در وقت تحریر این اوراق به تحقیق پیوسته آن که تا غایت که سنین هجرت سید  
المرسلین صلوٰه الله علیه و آله اجمعین سنه ۹۲۹ سید عبد الکریم در قید حیات است و در بار  
فروشه ده بامر حکومت مشغولی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۶

دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونۀ عن و صمۀ التناهی شرایط  
اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیثه تصرف آن جناب بیرون  
رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیت و از اینرو خود را در سلک  
بندگان آستان ملایک آشیان می شمارد و کیفیت بآل حال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا  
رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود و در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید و  
التوفیق الله من الحمید المجد

### ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده اند که باشتین قریه ایست از قری بیهق خواجه بود در غایت مکنت  
ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی -  
المرتضی صلوٰه الله علیه منتهی می باشد از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین  
فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر  
نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان  
اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تأیید بود و در آن زمان علی سرخ خوافی  
که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود

ملازمت سلطان ابو سعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلم رو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد سرخ خوافی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابو سعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلم رو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادر است در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهت آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضای دو ماه او را پایتخت رسانید شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و هم در آن دو سه روز امیر عبد الرزاق بیازار سلطانیه درآمده دید که کمانی و بدره زر از طاقی آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرد که هر کس آن را بکشد صره زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشد و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابو سعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق از پیش تر بیشتر گشت و فرمود تا با ابو مسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم بگذشت ابو مسلم خجل شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را وزراء مهمی نافع فرمایند و دیوانیان تحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آن که بیست هزار دینار را جهت خاصه خود تصرف نمایند و صد هزار دینار را بخزانه عامه فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرورفت بحسب اتفاق در همان ایام خیر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۷

فوت سلطان ابو سعید بهادر خان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آن که در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که معترض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ما سربداریم تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواهه علاء الدین

محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در قریه فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مرام بازگردانید و خواجه علاء الدین محمد نویت دیگر زیاده از پنجاه کس جهه همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو و سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساهله کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهه این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصد رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمع کثیری در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهه حفظ ناموس از فریومد متوجه استرآباد شد و امیر عبد الرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در دره شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالما و غانما به باشتین مراجعت کرده هفتصد مرد جراح بخدمتش کمر بستند و سربداران در شهر سینه ثمان و ثلثین و سبعمائه بسزوار شتافته چون در آنولایت کسیکه با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سزوار را بتحت تصرف درآوردند و امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کردند که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحاله نکاح در آورد دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سزوار گریخته بجانب نیشابور توجه نمود امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را ببازگردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در سنکلید بدختر رسیده خواست که او را بسزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خرد را از بازگردانیدن من میدانی بدوستی حیدر- کرار که طریقه مروت پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر بازگشته گفت هر چند اسب تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جوابداد که کسی از صفت مردانگی

بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است عبد الرزاق خشمناک برجست که در برادر  
آویزد امیر مسعود شمشیر حواله او کرده عبد الرزاق خود را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۸

از دریچه بالا خانه پایان انداخت و امیر مسعود خویش را بر زبر برادر افکنده شر او را از سر خلق  
باز کرد و این واقعه در ذی حجه حجه مذکور دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات  
سربداریه آورد.

### ذکر امیر وجیه الدین مسعود

امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرأت و فرزانه از غایت تهور جوشن بیباک  
پوشیده و مانند سیل تندرو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد  
شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت مستحکم کرد و در اوایل ایام  
ایالت میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر  
یافته آنولایت را نیز ضبط فرمود و در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمائه میان امیر مسعود  
و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب دست داده نخست امیر مسعود  
ظفر یافت در آن اثنا شیخ حسن جوری کشته گشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت  
و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغا تیمور خان و سربداران اتفاق قتال افتاده نسیم  
فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته گشته غنیمت موفور نصیب  
سبزواریان گردید و امیر مسعود بغرور موفور باسترآباد در آمده طغا تیمور خان بلارقصران شتافت  
و امیر مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آنولایت شکست یافته  
اسیر سرپنجه تقدیر گشت و در اوایل ذی حجه - حجه مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت  
مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است پنجسال بود و بعد از وی محمد آتیمور چند  
روز حکومت سبزوار نمود.

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مهجوری.



واقفان اخبار نو و کهن و عارفان غث و ثمین سخن آورده‌اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود در آن اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بیاد داد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست ارادت شیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۵۹

در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحر آباد رفته با خواجه غیاث الدین هیبت الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و باواز بلند قرآن می خواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنابراین جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع می کردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمی نمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا می گوید و بمنع اصحاب علم منزجر نمیگردد و اصرار میورزد این چنین کس مستحق گشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابو سعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار سعی بسیار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قائم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد اما مقارن آنحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنه ۷۲۶ مریدان شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی بحلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن ببلده نیشابور و ایبورد و خوبوشان و مشهد مقدسه رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت می نمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت اخفاست و میفرمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشد و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدء اندک خلق

بسیار بمرتبه مرید و معتقد او گشتند که مزیدی بر آن تصور نتوان نمود بنابر آن امراء خراسان از وی توهّم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی بیک بود و نیشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت بولایت یارز در قلعه تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جوای سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تأمل و اندیشه خاطر بآن قرار داد که شیخ حسن جوری را که اکثر مردم آنولایت مخلص اویند از مجلس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابر آن چند سوار از سبزوار ایلغار کرده بیارز شتافت و شیخ حسن را از حبس نجات داده بمقر عز خود رسانید و روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن را از قلعه طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بناء موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت و ساعت مملکت ایشان صفت و سعت می گرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشابور را باز گذاشته نزد طغا تیمور خان بجرجان رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایات خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار می گذرانید.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۰

ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن به معظم ترین آفات و بلیات

چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور انتظام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نموده و ده هزار مرد شمشیرزن هریکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت ملک معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخر و خنسار مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و درد و فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و

کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش گردون را کر ساخت و آواز غریو و شیون و افغان  
دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم**

چنان شد بانک کوس و نعره جوش  
غبار خاک زیر پای باره  
که گردون پنبه محکم کرد در گوش  
شده چو سرمه در چشم ستاره

بهادران تیز چنگ بی لبث و درنک درهم آویختند و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون  
برآمیختند **نظم**

زمین از خون مردم موج زن گشت  
تن از اسب و سر از تن سرنگون شد  
سپرها خشت و جوشنها کفن گشت -  
زمین دریا فلک صحرای خون شد،

در ابتداء حال سربداران غالب آمده بسیاری از مرویان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با  
اندک مردمی بر سر پشته رانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها برپای کردند و نقارها  
فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند و رایات را برپای دیدند روی بملک  
آوردند و سیصد کس جمع آمده امیر مسعود و شیخ حسن بر آن جماعت حمله کردند در آن اثنا  
شخصی از سربداران بفرموده امیر مسعود یا بعشق خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک  
ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار در معرکه توقف نمائی  
و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابر آن امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان  
بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابر آن امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان  
بجانب دارالملک خویش معطوف ساخت و ملک معز - الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود  
لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره  
را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی**

گر خسرو کرت بر دلیران نزدی  
از بیم سنان سربداران تا حشر  
وز تیغ یلی گردن شیران نزدی  
یک ترک دگر خیمه بایران نزدی .

## ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدر

چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران بگوش طغا تیمور خان رسید لشگری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۱

امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال اعدا روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان ستانی، زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدربائی آورده خنجر، حنجر بسیاری از جوانان ماه پیکر ببرید و گرز، گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد گردانید، امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای کروفیر تیری جان بر، بر مقتل او خورد و از اسب در افتاده از ضربت آنزخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بینهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لاقصران برافراشت و امیر مسعود بغرور موفور باسترآباد رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران در قلم آورد و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده در آنولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید ترسید که بیک ناگاه در ولایت مازندران تازد، دست بیداد بر آورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آنخطه را بر اندازد و بنا بر آن با دو برادرزاده کیاتاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته، مطمئن و خاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران باز گذارند و چون ایشان دلیروار بر ستمدار در آیند ع رو بمیدان کارزار آرند و برینموجب بتقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه

بآمل نزول نمود و صحرای توران را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوب‌ها و درها دیوار گونه بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسبان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت می‌کردند و مراسم قتل و غارت بجا می‌آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای اثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر مازندرانین پیغام فرستاد که بسبب آن که من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد جمال حال خود را بحیله مردانگی بیاریند و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان اکثر مردم مازندران کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته هرشب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت می‌کردند و فریاد زده بر زبان می‌آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشه شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر روی خود گشاده‌اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همه عنان بمرغزار عدم خواهید تافت و هیچکدام از این مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته، نی حرکت می‌توانست کرد و نی روی بطرفی می‌توانست آورد ع نی رای سفر کردن و نی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۲

روی اقامت و بعد از آن که نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستم‌دار توجه نمود و چون بقریه باسمین کلاته رسید از پیش دلیران رستم‌دار و از پس شیران بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نمی‌کردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاویج روی بوادی گریز نهاد و خورد و بزرگ و خاص و عام آن دیار را آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربدار بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید و امیر مسعود با چند نوکر معدود براه رودبار بالو روان شده چون نبردیان بالور رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله ز باد در آن موضع بهم پیوسته‌اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشگریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریه باذور بدست ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود برسر

راه یاسمین کلاته زخم خورد و بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدوله برد و فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از مکتب لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که او در مازندران دواب خاصه امیر مسعود چهارده هزار اسب بود و شش صد ستر و چهارصد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر می شد عدد سپاه را بر این قیاس باید نمود.

ذکر محمد آتیمور در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آتیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفه شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزواری به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آتیمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آن که مدت دو سال بر آن منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفه اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آتیمور درآمد و او را مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده با وجود آنکه مهم تو و خواجه تو بیمن تقویت این فرقه واجب التعظیم تمشیت پذیرفته پیوسته اراذل و اوباش را برایشان تقدیم می نمائی و موافق خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آتیمور متحیر مانده و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیدم و در ضبط این مملکت لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آن چه حالا صلاح باشد آنچنان میکنم ایشان گفتند برخیز و باین خانه درای که ما حکومت تو را نمیخواهیم محمد آتیمور بالضروره بخانه درآمده مخالفان در بروی وی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همکنان در خدمت تو کمر بر میان جان بندیم خواجه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۳

شمس الدین علی هر چند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آتیمور را حمل بر غرض دنیوی نمایند گفت من درویشی و گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر

نمیکنم مناسب آن که کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمایند و محمد آتیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و آن جماعت در ساعت برینموجب عمل نمودند.

کلو اسفندیار بعد از قتل آتیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنا بر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست می کرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آتیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس - الدین فضل الله که برادر امیر وجیه الدین مسعود بود گماشتند.

امیر شمس الدین فضل الله بعیش عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود بنا بر آن خبر فتور ملک سربداران بطغا تیمور خان رسیده لشگری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده با خود گفت **بیت**

**دلا گدائی و رندی ز پادشاهی**      **به دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی**

به و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغول می نمود و زمان حکومتش هفت ماه بود.

خواجه شمس الدین علی بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده و خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان دولت همت بر اجراء سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را بمرتبہ رعایت می نمود که خوردن بنک و شراب از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قرب پانصد زن فاحشه کشته دفین مطهوره خاک ساخت شبها تنها کرد محلات طواف نمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم فرمودی و چون طغا تیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشگر کشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت نقلست که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که تمغا تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شده و خواجه محصلان تعیین کرده تا هر چه حیدر اندوخته بود از او بستاندند و چون حیدر را چیزی

در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت یافته شمه از عجز و اضطراب خویش  
بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی مردی فحاش و دشنام‌دهنده بود در جواب گفت  
زن خود را در خرابات نشان و از آن ممروجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از  
دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مخمر گردانید و از این باب شمه با  
خواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه  
یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی برگشاد و گفت ایخواجه بحال من  
ترحم نمای و پیش دویده خنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد  
حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را زخمی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۴

زند خواجه یحیی آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ایخواجه ندانستم که  
این امر بنا بر استصوات شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین علی صفائی نداشت  
این بیت بر حیدر خواند که بیت

ای در نبرد حیدر کرار روزگار      وی کرده راست خنجر تو کار روزگار

قتل خواجه شمس الدین علی در شهر سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی  
والی گردید

خواجه یحیی کراوی بصفه شجاعت و اصالت و پرهیزکاری و عدالت موصوف بود و در زمان  
دولت در باب فراغاب و رفاع حال علماء و فضلا سعی موفور فرمود و از اخوان انعام و احسانش  
غنی و فقیر محظوظ و بهره‌ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او و نوکران و سرهنگان بساط  
احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت سربدار بر خواجه یحیی  
کراوی قرار گرفت طغایتمور خان از جرجان ایلچی بسزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت  
کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت  
فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی  
عالی گشت و بعد از وصول صلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکدو طالب  
علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر تمچی و آفتابه‌چی و فراش و خواجه‌سرا کسی نبود



بیارگاه در آمدند و خواجه یحی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تیری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی درافتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرده فزع روز محشر در میان مغولان برخواست و مضمون آیت (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر هیچکس ابقا نکردند و با اموال بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و روایت روضه الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغا تیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آورده در روز چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی می داد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغا تیمور خان را بباد فنا دادند و علی کلا التقديرین سربداران جلادت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هرکس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدنندان تعجب خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسين و سبعمائه برادر زنش علاء الدین فرصت نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلینز سرای خود درآمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجر بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست پس برده او را بگرفت و هردو راکب از مرکب افتاده خواجه یحی قاتل خود را زخمی زد و فی الحال قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند.

خواجه ظهیر الدین کراوی بروایت مطلع سعدین خواهرزاده خواجه یحی - کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر هر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربدار شد و او مردی حلیم کم ازار بود و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۵

همواره بنرد و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر بسرانجام مهمام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانیده و خود متعهد آن مهم گردید.

پهلوان حیدر قصاب چون چهار ماه بر تق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغانام بنابر اشارت خواجه خواجه خویش در ربیع الآخر سنه ۷۶۱ او را بقتل رسانید.

امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعه دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سرداران امیر لطف الله را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از او این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند.

پهلوان حسن دامغانی در شهور سنه ۷۶۲ در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار برو جمع آمدند و درویش بمعاونت آنجماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن اینخبر لشکر بدانجانب کشید و طوس را گرفته چند خروار ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی موید سبزواری در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که گماشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود رضا را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش عزیز را آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم می‌رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه اینمعنی را قبول فرموده محمود باصفهان رفت و درویش بو الفضول را بدامغان رساند و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم آنحدود کمر خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصه سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند و بی‌مشقتی بشهر درآمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون اینخبر شنید غیر اطاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید سرداران سپاه مکتوبات نوشت که نخست حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آنمردم در سبزوار بودند با زمانه یار گشتند و بیگناگاه در اثناء راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسب پیاده

ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۶

خواجه علی مؤید چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صبح و مساء انتظار میکشید لطف و کرم آنخواجه محترم را نهایت نبود و جهت رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنک و شراب اقدام نمیفرمود بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشگری بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشابور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روانساخت که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند آنجماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرموده خواجه طایفه از عقب ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه ملک غیاث الدین پیر علی نیشابور را که داخل قلمرو خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و در سنه ثمان و سبعین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری و درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشگر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در سنه تسع و سبعین سبعمائه خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغا تیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده بمرافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر کارزار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه اقتدار درآورد و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحب قران کردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاده خواجه علی مؤید بمراسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشابور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید.

## ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان

پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امراء معتبر طغا تیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می‌افتاد و در آن روز که طغا تیمور خان بغدر سرداران جهان گذران را بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشابور شتافت و امیر شبلی جاونی قربانی که حاکم آندیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی بامید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده کمر بخدمتش

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۷

بستند و سرداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استرآباد بود باغرور بسیار و پانصد سوار تیغ‌گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی پای ثبات فشرده بر سرداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانید و لشگریان امیر ولی از اسب و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی‌نیاز گشتند و انهزام و انعدام سرداریه در آن دیار اشتها یافته اتباع خاندان طغا تیمور خان که در زوایا مخفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابو بکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سردار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن پنجهزار مرد شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابو بکر متوجه استرآباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابو بکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سرداران افتاده مردم امیر ولی بیکبار فریاد برآوردند که تات‌قاشتی یعنی تازیکی بگریخت و سرداریه روی بگریز آورده ابو بکر شاسمانی خود را بر آب گرگان زد اما بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته گشته بقیه السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استرآباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروز کوه را نیز بتحت تصرف درآورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد.

گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی‌نژاد.

بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسطان سجر بن ملکشاہ- سلجوقی می‌پیوندد و مؤید این مقال در آنکه مثنوی ربیعی پسر قاضی فوشنجی در مدح ملک فخر الدین گفته که بیت

واسطه ملک سکندر توئی

قاعده دوده سنجر توئی

ملک سکندر بتو دارد امید

دوده سنجر ز تو خواهد نوید

و مولانا صدر الشریعہ در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر

به نال فخرا آل کرت بن سنجر

ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم

و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود نسب و ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی می‌پیوست و عز الدین عمر از بنی اعمام سلطان- غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می‌افراشت در او ان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۶۸

فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبد اللہ فامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عز الدین

عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نموده که پنج بیت اول آن این است بیت

ایام شد مساعد و امید نشد غنی

در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی

دارد همیشه دیده حاجات روشنی

فرخنده خسروی که ز کحل سخای او

با جاه او محقر و با قدر او دنی

خورشید با ترفع و کردون با علو

هستش صفت تواضع و علم و فروتنی

از هفت چرخ همتش ارچه بلندتر است

او راست بزم حاتمی و رزم بیژنی

بی هیچ شبهه روز سخا و که مصاف

و در آن وقت که عز الدین عمر بر حکومت دار السلطنه هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیصار را برادر خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیصار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیه حال آن نبیره دولت مند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از احکام آفاق منفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده بسنت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان یرلیغ فرستاده حکومت خیصار و غور و توابع را بر وی مسلم داشت و ملک هرگاه باردوی سلطان سلاطین چنگیز خان میرفت شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطه حدت فهم و وقوف بریاساوتوره مغولان نزد امرا و ارکان دولت چنگیز خانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنه ثلث و اربعین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکوقاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و قراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایات اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هراة حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن تا محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

### ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکوقاآن بخراسان بازگشت بلده هراة را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگانی نمودند بدست آورده بکشت و قلعه بکر را که

در غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت هلاکو خان باردوی آباقا خان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که آباقا خان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوعا او کرها بملازمت شاهزاده رفت و سیور غامیشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه خیسار تافت و چون براق از دست برد لشگر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض آباقا خان رسانیدند که اگر هراه آبادان نبودی و ملک شمس - الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشگر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنا بر آن آباقا خان قصد تخریب هراه کرد و شهزاده تبشین اغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند و بعرض رسانیدند که مناسب آنست که نخست شمس الدین محمد را بچنگ آوریم بعد از آن فکر هراه کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشگریان را بمحافظت هراه بازداشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید

قطعه

توئی که همچو ملک سر بسر همه  
جانی

بکنه آن نرسد فهم انسی و جانی  
غبار موکب تو هست کحل انسانی  
که چو این شوق نامه برخوانی

بآب حزم غباری که هست بنشانی  
اگر تو هیچ بدین سو قدم نرنجانی  
نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی

فروغ ملک شمس الدین محمد کرت

مشقتی که ز هجرت رسید بر دل و جان  
بچشم من که درو هر دو کون در ناید  
زرای روشن باریک بین تو الحق چنان

سزد

زباد پای برانگیزی آتش غرمت  
چه رنجها که رسد بر دل غمین ضعیف  
چه فتنه‌ها که زروی زمانه برخیزد

و چون این نامه ملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن اینست که سالها بنماز و روزه و استمدادهمم و در یوزه محبت مخلص خواسته تا باز لقای صاحب اعظم و ستور عدل اکرم شمس الحق و الدین زید قدره به‌بیند و غمان نو و کهن باز گوید فاما رباعی

با دشمن من دوست چو بسیار نشست	با دوست نشایدم دیگر باز نشست
پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت	بگریز از آن مگس که بامار نشست
و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی	
آن به که خردمند کناری گیرد	یا گوشه قلعه حصارى گیرد
می میخورد و لعل بتان میبوسد	تا عالم شوریده قراری گیرد

و در شهر سنه اربع و سبعین و ستمائه بآقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندى بوی نخواهیم رسانید بنابر آن ملک از قلعه خیसार بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چند گاه بسبب استدعاء امرا و ارکان دولت آباقا خان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات آباقا خان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاهداشته پسر و برادرش را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۰

بجانب دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رخت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته‌اند که زهر در هندوانه تعیبه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جمله فضلا مولانا وجیه الدین نفسی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود **قطعه**

بسال شش صد و هفتاد و شش مه	قضا ز مصحف دوران چو بنگریست
شعبان	بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	برآمد آیت و الشمس کورت در حال.



## ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقا خان بسر میبرد و در آن اثنا تبسشین اغول بر ویرانی بلده فاخره هراة اطلاع یافته شمه از آن معنی بعرض برادر رسانید و سعی نمود که اباقا خان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور نظر شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و فرمان داد که او را بقلب پدر ملقب گردانند بنابر آن بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخته و در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۷۰۱ لشکر بقندهار کشیده آن مملکت را مسخر گردانید و سالما و غانما به دار الملک خویش باز گردید و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضاء روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت بازداشته بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندونویان یکی از معتبران را کشته پناه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه را این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرای نیتاده زبان غمز و سعایت گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید برخاطر قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار پایان نیابد و همان جا روزگار میگذرانید تا در شهور سنه خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود **قطعه**

سال هجرت رسیده هفتصد و پنج

شد بفردوس از این سرای سپنج

روز پنجشنبه از صفر ده و دو

شمس دین کرت خسرو آفاق

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از انباء ملوک سمت امتیاز داشت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۱

و پدر همواره او را مشمول عطوفت گردانیده و همت بر تر بیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهر سنه ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافت و بند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هر چند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را بپایان طلبیده بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان راتق و فاتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که او را بدینجانب میاید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم در آورد که از ناصیه حال فرزند فخر الدین چنان تفرس مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آن جنابست و نه صلاحیت مصاحبت اینجانب امید آنکه از سر رعایتش در گذرند و او را هم بر این حال بگذارند و امیر نوروز کورت دیگری قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و ایمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز و برادرزاده خود را با وی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را با طبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنه هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمی هرچه تمامتر بآن بلده فاخره در آمد- باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشید آنمملکت را معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزء اول ازین مجلد مذکور شد در سنه ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد و حقوق تربیت امیر نوروز را نابوده انگاشته او را بقتلشاه نوین سپرد تا بقتل آورد و لشگر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعه اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک- فخر الدین روی نمود و همدران ایام در شهر سنه ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار اشکلجه بعالم آخرت توجه نمود قلعه اختیار الدین و خانقاهی که در

دوران دار السلطنه هراة بازار ملك واقعت از جمله بناهء ملك فخر الدين است و ربيعى شاعر باوى معاصر بود و كرتنامه را بنام نامى او نظم نمود و ملك فخر الدين بهنر و كاردانى موصوف و بشجاعت و بهادرى معروف بود و در طريق بزم و رزم از رستم و حاتم را حج نمود بيت

دست رستم ببست كوشش او      نام حاتم ببرد بخشش او

و در ايام ايالت خود حكم فرمود كه هرزنيكه روز از خانه بيرون آيد چادر او را سياه كنند و سر برهنه گرد بازارها برآورند و سروريش مقامران را فرمود كه كه بتراشند و شراب خواران را بعد از جزاء شرع در زنجير كشيده بخشت و ناوه كشيدن تكليف نمايند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از انباء ملوك سمت امتياز داشت و بخوردن ورق الخيال گاهى اشتعال مينموده و در وصف آن ابيات بر صفحه روزگار گذاشته اين رباعى از آن جمله است رباعى

هر كه كه من از سبزه طرب ناك شوم      شايسته سبز خنك افلاك

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۳۷۲

با سبز خيطان سبزه خورم بر سبزه

شوم

زان پيش كه همچو سبزه در خاك

شوم.

گفتار در بيان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هرات و ذكر بعضى از حوادث آن بلده جنت صفات

چنانچه در ضمن وقايع ايام دولت غازان خان سبق ذكر يافت در زمان آن پادشاه عاليشان جماعت تكودريان از ممالك عراق و آذربايجان بخراسان گريخته پناه بملك - فخر الدين محمد كرت بردند و اولجايتو سلطان بنابر فرمان برادر جهة طلب آنطايفه لشكر بهراة كشيده ميان او و ملك محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار كپكى صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان

گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیّت صعود نمود  
ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده بار دو نرفت و بلوازم تهنیت نیز پرداخت بنا بر آن  
اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را باده هزار سوار جوشن پوش نیز گذار بجانب هراة روانساخت که  
ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا عنف بدرگاه عالمپناه رساند و چون دانشمند بهادر  
بجلگاه هراة درآمد و مهم او و ملک فخر الدین بصلح فیصل نیافت حکام فراه و اورق و قلعه گاه و  
اسفرار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بظاهر شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب  
قضاء بلده هراة تعلق بوی داشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهه مهمی به نیشابور رفته  
بود و در آن بلده بر سیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در این ایام از غایت دیانت  
بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط با آنکه شوارع را چنان مضبوط سازند که  
هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران هشیار بر هرطرف گماشت و  
چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحصی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده  
دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند  
و ملک فخر الدین بساط مصالحه تمهید یافت برینموجب که ملک فخر الدین بقلعه اشکلجه که  
آنها امان کوه نیز میگفتند رود تا مغولان در اثنای راه مضرتی بملک نتوانند و از ابناء دانشمند بهادر  
لاغری با وی همراهی نماید و طغا بلده فاخره هراة درآمد و چون ملک بحصار رسد لاغری را  
بازفرستد و برینموجب عهد و پیمان در میان آورده عهدنامهها نوشتند و بغلاظ ایمان تاکید یافت  
آنگاه طغای بامعدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعه اختیار الدین را بجمال الدین  
محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و تهور- اتصاف داشت سپرد و در  
محافظت آنحصار و نگاه داشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصه خویش بوی داده گفت  
هرکس از ساکنان قلعه شهر از فرمان تو گردن پیچد سرش باین تیغ بینداز و جمال الدین محمد  
زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جان سپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک هزار  
جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۳

پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از  
شب بگذشت بقلعه درآمد روز دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام بازگردانید و به دانشمند بهادر

پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز از مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند و چون لاغری پیدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نای زرین دردمیدند و کوس حربی فرو کوفتند و رایت اژدها پیکر برافراختند و بغرور موفور از کهدستان سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه خاکریز و رفعت فصیل در تعجب افتاده بتخریب سور فرمان داد و او دروازه‌ها را بمعتمدان خویش سپرد و روز دیگر کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که بملازمت مبادرت نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمد سام در برابر کلمات خشونت‌آمیز زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصره قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طوطک بلا نزد فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان داعیه دارم که فرزند لاغری را باردوی همایون فرستم تا عرضه دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده هراة را بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می‌اندیشم که پادشاه پرسد که ملک قلعه اختیار الدین را تسلیم کرد یا نی و این سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رقعہ بمحمد سام بنویسد که مرا لحظه بقلعه راه دهد مقرر آنکه آن مقام را نظاره کرده بیرون آیم و پادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون اینمعنی بر رای انور سلطانی واضح کرد و البته یرلیغ جهان‌گشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت تعلق بمملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک بلا این ملتمس را بعرض ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بد کیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان به نصیحت گشاده و طوطک بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعہ به محمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشاء حضار خواهد آمد باید که در استرضاء خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته‌اند که ملک فخر الدین نهانی رقعہ دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه باولاد خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باشید و هرگاه که کمان خود از قورچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیریید آنگاه هندوی منجم را طلبیده گفت رملی بکش و بین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر

بقلعه تشریف نبرند زیرا که از اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنا بر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغری را با بیست

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۴

کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک - فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه درمی آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه باصد و هشتاد کس که جیبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند گفت که ای تازی که بو الفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن بیندازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار شایسته آنست که باو امر و و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در ایمان حانث نشود و سبب تاخیر در احترام شرف پایبوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت هیچ آفریده نروم عذر محمد سام مقبول افتاده و دانشمند او را پیش طلبیده و در آغوش کشیده گفت تو را بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد و پای بر زیر نردبان نهاد تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود پیش آمده دست او را ببوسید دانشمند گفت پیش رو و ما را دلیل باش تا بیارگاه ملک فخر الدین رسیم یلدوز گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند بخندید و روانشد و همانجا یلدز بیکدست گریانش را گرفته بدست دیگر گریزی بر سرش زد و ابو بکر سدید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت از جانب بالا در رسید و شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بران منوال دیدند باز پس جسته خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار از مغولان گشتند که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او

چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخزانه خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با متهوران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول پرداختند و بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فیصل دروازه آوردند و از حکام ولایات خراسان و لشگریان اولجایتو سلطان هرکس از تیغ هرویان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در تاریخ آن واقعه گوید **قطعه**

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة  
بحکم لم یزلی کرد گار بی مانند  
زدست برد قضا از کف محمد سام  
کشید جام شهادت امیر دانشمند

و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملازمت و سرزنش بگشاد بگشاد و ضمنا مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۵

جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بتقصیر راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده و ایشان را بمتابعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون اینخبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند با لشگری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضه اختیار امیر یساول داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوقان با بقیه سپاه دانشمند بهادر بآن پیوست و بونجای ایلیچی بامان کوه ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشگر ما را بفرموده تو کشته اند اعلام نمای و الا نامه بمردم هراة نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخر الدین سوگند بر زبان آوزد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام و بمردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را بامیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سرهنگان درین قضیه با او شریکند و سهمیم چون

اینجواب بوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غره شعبان سنه ست و سبعمائه با سی هزار کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر هراة شتافته در برابر برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هزار و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانین آتش حرب اشتعال می یافت و بسیاری از مردم بوجای کشته می شدند بنا بر آن از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ کس یکمن بار بشهر نمیتوانست برد در خلال این احوال ملک فخر الدین مریمض شده درگذشت و اینخبر به بوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام پهلوان یار احمد که بیمن تربیت ملک فخر الدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جاننداری ترقی نموده بود و قرب دویت نوکر داشت با محمود فهاد و نیک پی تیرگر متفق گشته اندیشه که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رساند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل رسید نیک پی تیرگر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد و محمود فهاد را گرفته بچار سو فرستاد تا گردن زنند و قرب دویت کس از نوکران مقتولان خود را از بارو افکنده بوجای پیوستند القصه چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از فقدانان جان دادند و در شوارع افتادند و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفه از گرسنگان در مسجد جامع بتخت مقریان برآمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملک قطب الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۶

بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بحدود خراسان و هراة میرسد و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویت کس از خواص بقلعه رفته شهر باز گذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سنه ست و سبعمائه



لشگر بوجای بهراه در آمده دست بتخریب برج و باره بر آوردند و خلایق را از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر باده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بآنجا روند و محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای او را خلعتی پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل باده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز ببارگاهش خرامید و او نیز قرین اعزاز و احترام بازگردید و برین قیاس سیزده روز سرهنگان یگان یگان پیش بوجای میرفتند. و اسب و حاجت گرفته باز میگذشتند مقارن اینحال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراه نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر او اعتماد نموده با جمیع سگان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را گرفته ببوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراه بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول اینخبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراه در آمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا می بود تا زمانی که اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود.

### ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص می نمود و در قصبه فوشنج بامر خطابت مشغول می فرمود بواسطه جودت طبع وحدت ذهن در سلک ندما و خواص ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود بنابر اشاره ملک کرت نامه بر وزن شاهنامه در سلک ملک غور بسلك نظم در آورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام

و احسان مفتوح می داشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو می داد اما ربیعی بغایت عیاش و بوفضول و معربد بود و هر چه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف می نمود و مزاحم اوقات ملک شده دیگر چیزی می طلبید و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال می خورد و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنا بر مابینت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته خدمتش بیرخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بگشاد و باین جهت شاه علی از وی رنجیده دوست دینار بوی داد گفت از این ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمی توانی بود بعضی نواب شاه علی باوی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب می نماید که هم چنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هر چند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیش می نماید و هیچ شک نیست که هر گاه از ما نیز برنجد جای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد بیت

هر که عیب دگری پیش تو آورد و

بیگمان عیب تو پیش دگری خواهد برد

شمرد

القصه ربیعی از قهستان به نیشابور رفت و از آنجا عزیمت عراق کرد ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت نماید بنابر آن مکتوبی به ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نموده وعده های جمیل فرمود ربیعی از مطالعه آن مسرور گشت اما جهت رعایت حزم عزم نکرد که به همراه رود و عریضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد قطعه

نیفکند فکرت کمند کمان

سلامی که بر قصر ادراک او

چو صد سنجر است و چه صد اردوان

بآن شهریار جهان کز علو

و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراه می شتابم و الا فلا و چون نوشته ربیعی به ملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی بعد از مطالعه نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراه رفت

و ملک او را پرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه می‌بود که بهار حیاتش را از صرصر بیدار بخزان ممت رساند در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بی‌معنی گشاده و هریک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت

یکی گفت من پیل شیر افکنم  
دگر گفت چون من خروش آورم  
یکی گفت خورشید رای منست  
دگر گفت کو رستم زابلی  
بیک حمله کوه از زمین برکنم  
زمین و زمان را بجوش آورم  
سر آسمان زیر پای منست  
که بیندز کند آوران پردلی

و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هریک از ایشان را نامی نهاد شهسوار اعظم و سام دیو بند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش از جمله نامهائست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۷۸

دیگر یکی از شاگردان ربیعی که از وی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را به تفصیل بازگفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین پرسیدن یرغوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت که بدیل باین دو بیت بود نظم

تو همان گیر که این یوم یقوم الروح  
آفریننده میان من و تو خصم و حکم  
در پناه تو گریزیم بتوبه به از آنک  
است  
گوشه دامت آنروز بگیرم محکم

و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضا چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس پایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید.

### ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهن

در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان در آمده متوجه دار السلطنه هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر در خاطر داشت باردوی اولجایتو - سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شد و در وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتله دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شپور سنه سبع و سبعمائه بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امراء خراسان گران آمده عرضه داشتی پایه سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنابراین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمائه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهر سنه عشرین و سبعمائه قلعه زره را فتح کرد و همدران اوقات حصار تولک را نیز بتحت تصرف در آورده در سنه احدی و عشرین با دویت مرد جلادت آئین بمکه شریفه و مدینه طیبه زاد هما الله تعظیما و تکریمما رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مکرمه خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان شتافته بنابر کمال اختیار بغداد خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه هراة باز گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه مریض شده در گذشت و ملک غیاث الدین محمد

در ایام دولت خود مسجد جامع هرات را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود بنابر آن در آن بقعه متبرکه پهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضا مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معمار همت آن پادشاه وافر مکرمت است از جمله مشایخ عظام و فضلاء کرام قدوه - السادات و الثقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود نام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کریو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت در نفحات مسطور است که سبب توبه امیر حسینی آنشد که روزی بشکار بیرون رفت و بآهوئی رسیده خواست که تیری بر وی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدایتعالی تو را برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت شکار بنابر آن آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریاء آنطایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عرب را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند مرا از میان اینجماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالی رسید پس بجانب هرات روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلده فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست و نزهته الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جمله منثورات اوست و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد و هفده درگذشت و در مصرح هرات در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت.

### ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هرات بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام بهددانی در آن باب این قطعه نظم نمود شعر

و اجری فی بحر المرادات فلکه

اضاءت بشمس الدین کرت زمانا

و من عجب تاریخ مبداء ملکه

یوافق قول الناس خلد ملکه

و ملک شمس الدین بر شرب شراب شعف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده روز هشیار نبود و فاش در شهر سنه ثلثین و سبعمائه روی نمود.

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین

ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب مینوشت بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین والی هرات گردید و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۰

بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهر سنه ۲۸۳ در ممر حصار او را بقتل رسانیدند.

ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین

ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هرات بود و نقاوه سلاطین فرخنده صفات بصفت نصف و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل و کنیت و لقب ملک حسین معز الدین محمد است اما شهرت بملک معز الدین حسین یافته بیت

باحسان دل خلق را شاد ساخت

چو اعلام دین پروری بر فراخت

رعیت نوازی نمودی بسی

بعدلش نبود ز شاهان کسی

و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هرات حافظ ملک موروث گشت و با وجود صغر سن برای پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جاده مستقیمه اطاعت انحراف یافته بود بحال اعتدال باز آورد و در شهر سنه ۷۳۶ که سلطان ابو سعید بهادر خان بعالم جاودان انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان بآوازه عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی ببلده فاخره هرات آوردند و ملک همه را در

ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و اکرام بر روی همکنان بگشاد و بعد از آنکه امراء خراسان طغایمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام هرات و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بجباله نکاح در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سرداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۲ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قرغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراه کشیده چهل روز هرات را محاصره کرده بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسين و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و ستلمش بیگ و محمد خواجه اپردی محاربه دست داده و دران جنگ ستلمش کشته گشته و لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود مدت سلطنتش سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که متصل بمسجد جامع دار السلطنه هراه واقع است و مدرسه سبز فیروز آباد و خانقاه سلطان و خانقاه سبز خیابان از جمله ابنیه ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبه کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۱

ذکر لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنه هرات و بیان کیفیت مصالحه او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات

مستحفظان وقایع و اخبار و مستخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کورت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سردار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و ترفع چتر سلطنت و تجملش نوبت جسارت نموده چند کورت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد و امراء ارلات و اپری که در آنولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب باد غیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهه دفع آنجماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقیول مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که رؤس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند گردانید و چون در ان اوان سرداری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر بامیر قرغن قرار گرفته بود و

بیمن دولت و حسن معدلتش مهمام خاص و عام آندیار سمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام  
جام که از جمله آنها خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بوده و با ملک  
حسین عرق خویشی و سببی داشتند و رفعت لواء عظمتش موافق امزجه ایشان نبود نزد امیر قرغن  
رفته از ملک شکایت کردند و امراء ارلات و اپردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند

بیت

مگر نسل چنگیز خان برفتاد                      که کس گوهر شاه نارد بیاد  
چنان غره شد غوری بد گهر                      که جز خود نیارد کسی در نظر

امیر قرغن فرمود که تازیکی را چه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بضر ب تیغ  
آبدار آتش بار طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حمله مبارزان جرار قصر اقبال او را با خاک  
یکسان گردانم آنگاه سی هزار مرد دلیر خنجرگذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو اپردی و امیر  
یساول یلدوز و امیر ستلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه موافق توشقان نیل  
بصوب خراسان روانشد و ملک حسین بعد از تحقیق اینخبر با امراء و ارکان دولت طریق مشورت  
مسلوک داشته فرمانداد که از قریه بوی مرغ تا النک کهدستان دیواری پهناور کشید و مخارج و  
مداخل شرقی هراة مسدود کرد و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از شهر بدانجا نقل کردند و  
با چهارهزار سوار و پانزدههزار پیاده جرار متشمر جنگ و کارزار گشته ایستادند و از جانب امیر  
قرغن با مردان صف شکن از راه دره باستان درآمده بالنک کهدستان نزول فرمود روز دیگر هم  
عنان بیان قلی و طایفه از سرداران سوار شده در دامن کازرگاه بر بالای پشته بلند برآمد و معسکر  
ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده گفت که این تازیکی شیوه مقابله و مقاتله نمیداند زیرا که  
این موضوع که جهة کارزار اختیار کرده از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام  
ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشگر ما دیگر آنکه که صباح وقت استعمال آلات حرب  
است آفتاب از پس پشت



ما طالع شده بر پیشانی شهریار خواهد تافت چنانچه چشم‌های ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هردو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب مواکب از افق شرق طلوع نموده روی بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیر زن سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل را بجانب قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت

### دو لشکر بیکدیگر آمیختند      ز کین رشته مهر بکسیختند

از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعله سنان جانستان خرمن زندگانی سالکان میدانی پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تانم قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطه آبی که جهه اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریانش در سر کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتای را نگذاشته که بدیوار بست درآیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هرروز از طرفین بانداختن تیر و سنک میپرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیرپذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمائیم و سال دیگر بگناه ترجمه گرفتن هراه بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایاء بیچاره در مشقت افتادند و اگر نه مرا باملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معزالدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاده و قبول نمود که سال دیگر به ماوراء النهر رفته و امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امراء غور بر او استیلا یافته در تمشیت امور مملکت بمقتضای رای خود عمل می نمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنت نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی با هم قرار داند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک هنگام سواری از سکالش آنقوم بدانندیش واقف

گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از بادغییان افتاد که چند سر اسب بیازار آورده میفروختند غوریان را گفت که این مرد را غارت کنی غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل بادغیس گشتند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعه اشکلجه رفت و در شهرور سنه ۷۵۳ بر حسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر شتافته در وقتی که امیر قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسیده و اسلحه از خود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۳

جدا ساخته باد و نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراه را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن درباره ملک حسین از پیشتر بیشتر می شد اما امراء الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن بر کید بدانندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده و بهنگام شام که نور باصره از مشاهده اجسام عاطل ماند بر اسبی سیاه بادپیما که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنه هراه آورد بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان پیادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چندگاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت.

ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه اپردی و سلتمش بیگ بن عبد الله مولای و بیان کشته شدن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای

چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شان و عظم سلطانه ملک معز الدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنه بر سریر دولت متمکن گشت و بتمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایره رشک و حسد در کانون درون امیر ستلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپردی که دراند خود و شیرغان حکومت می نمود اشتغال یافته رسل و رسایل

بیکدگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه هراه نهادند در آن اوان شیخ محمود نامی که در خبابذ اقامت داشت بشید و زرق ستلمش بیک را مری و معتقد خود ساخته بود و ستلمش در وقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود و نامحمود گفت هر گاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشگر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خوفاً بامیر محمد خواجه پیوست و بموافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خوفاً و باخزر را تسخیر کردند و چون ملک معز الدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت بافوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضه الصفا مسطور شده در صحرای زره بامیر ستلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویه صفوف پیش از همه کس ستلمش و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند بازنگردند و چون نزدیک بقلب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۴

سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت

نه خاکی بخون کس آغشته شد      نه یک مور در زیر پی کشته شد

ملک معز الدین حسین بی ارتکاب مشقتی بدیدن چهره فتح و ظفر فایز گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه

زهجرت هفتصد و پنجاه و نه بود      ربیع الاول آناه خجسته  
که شد روز دوشنبه نیمه ماه      ستلمش با محمد خواجه کشته.

### ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت

چون ثبات و دوام و رعالت محنت فرجام هیچ فردیرا از طوایف انام میسر نیست در شهر سنه احدی و سبعین ملک معز الدین حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطباء حاذق

بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمه ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد ارشد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت مینمود بهمان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دل‌پسندگران بار گردانیده بیت

بدو گفت ملکی چنین نامدار  
که هست از ملوک جهان یادگار  
بفرزانی کردم و داوری  
در انگشت تو همچو انگشتی  
تو نیز آنچه آئین حزم است و رای  
بجای آر تا بر مانی بجای

و در سیم ذیقعه سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت

تو گفتی که آن شاه والا نژاد  
خود از مادر دهر هرگز نژاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل

از جمله علماء تقوی شعار زبده المتورعین مولا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنه هراه اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی از منکر میپرداخت و سالار را که در سلک امراء کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آن جناب را حرمت بسیار میداشت بلکه فرموده او را نص قاطع می‌پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علماء متقدمین و متأخرین بتصدیق تفسیر کرده‌اند بتسلیم تعبیر نمود و بدین سبب او را در هراه پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولا و خاوند صد الشریعت بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ۷۳۳ در هراه نتیجه جهاد بست و آن امر محدث تا سنه ۸۷۸

باقی بود از ثقافه استماع افتاده که در اوایل ایام دولت ملک معز الدین حسین کت جمععی کثیر از اتراک غزو دیگر احشام ترک در باد غیس اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم و ضلال را بر لوح خاطر مینگاشتند بنابر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سرداران آنجماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بهیاءت اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراه کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراه میخوانند که مال و جان ایشان در عرصه هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار هر ویان باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که خدمت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامه پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و دشمنان در بیرون درب ملک او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره هراه کرده روی بمساکن خود نهادند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آن جناب جامی الاصل و نیشابوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظران مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی مینمود و خالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در طراوت جمال حالش میافزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره عمده الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته و هفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الاخر سنه اربعین و سبعمائه روی نموده در بلده فاخره هراه در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آن جمله قاضی - القضاة قاضی جلال الدین محمود امامی بود و آنجناب را بواسطه عظم شان و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کت تعظیم بسیاری نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کت هر گاه بجناب قضوی رقعہ نوشتی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه حسین کت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین سبعمائه روی نمود و در گازرگاه مدفون گشت و دیگری از آنجمله مقبول در گاه حضرت سبحانی امیر نصر الله سنجانی بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام باو ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضه

الصفاء مسطور است که در آن زمان که ستلمش بیک مولوی متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود چون بخواف رسید جهه در یوزه همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان بلاف و گراف گشاده این بیت را خواند که بیت

هری را بتازیم و تالان کنیم      ملک را بگیریم و پالان کنیم

امیر ناصر الدین نصر الله را این داعیه ناخوش آمده فرمود که انغوری کافر کیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت

شهری که در آن شحنه

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۶

ستلمش باشد      دانی که در آن شهر چه شورش باشد

و ستلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و او چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد رزاقی است که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید.

خواجه معین الدین محمد جامی نسب سامی آن قدوه اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بدانحضرت میرسد برین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والده آنجناب صبیبه ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین از جمله اعظام مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت و ملاذ اکابر و اشراف بوده و همواره بقلم سخاوت نقش برو احسان بر الواح خواطر طوایف انسان مینگاشت و در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمد بگذاردن حج اسلام و طواف روضه نبویه علیه الصلوة و السلام فایز گشت و منشئات نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از سخنان و منظومات افاضل سخندان در گذشت فوت آنحضرت در ولایت

جام در شهور سنه هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی  
روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است رباعی

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت      بگذشت مرا و جستجوی تو گرفت  
اکنون زمن خسته نمی آرد یاد      بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب  
فضایل و کمالات خواجه ضیاء الدین یوسفست و مادر آن جناب دختر ملک غیاث الدین محمد  
است که حال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تفتازانی باکتساب  
کمالات انسانی فایز گشت و بواسطه تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران  
در گذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمائه بواسطه ناسازگاری فلک پرستیز  
در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بترت مقدسه جام آورده در برابر سر  
پدر عالی گهرش بخاک سپردند و روح شریفش را بختامت کلام و اطعام فقر او انعام شاد کردند  
و از جمله شعراء آن زمان امیر فخر الدین محمود مستوفی است که باین یمین مشهور است و  
مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمائر اکابر و اصاغر مسطور و ابن یمین در وقت توجه امیر  
مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست  
لشگر هرات گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنابر آنکه  
دیوان ابن یمین در آن مصاف تلف گشته بود قطعه در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معز الدین  
حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است **قطعه**

**گر بدستان بستد از دستم فلک**

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۷

شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان با من

دیوان من

است	
زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با	در ربود از من زمانه سلک در شاهوار
من است	
گلشن پر لاله و نسرين و ريحان با من	ور ز شاخ گلبن فضلم گلی برباد داد
است	
پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با	ور تهی شد یکصدف از لؤلؤ لالای من
من است	
چون عنایت‌های شاهنشاه ایران با من	بی عنایت گر بود گردون دون با من چه
است.	باک

امامی هروی از مادحان ملوک کرت است در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبه‌ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده‌اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفسار از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته

سؤالی میکند پروانه روم

ز شمع فارس مجد ملت و دین

مولانا نور الدین رصدی:

رهی و افتخار و صاحب روم

ز شاگردان تو هستند حاضر

صاحب دیوان:

دعا گو صاحب دیوان ملزوم

چو دولت حضرتت را هست لازم

ملک افتخار:

کدامین را پسندند اندرین بوم

ز اشعار تو و سعدی امامی



تو کن تفضیل این چون ملک انصاف

بود در دست تو چون مهره موم

جواب خواجه مجد همگر:

بر شکر گفته‌های سعدی مگسیم  
هرگز من و سعدی بامامی نرسیم.

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم  
در شیوه شاعری باجماع امم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و خواجه علی  
مؤید و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معز الدین بن حسین در بلده فاخره هرات بر سریر سلطنت نشسته خطه سرخس را بموجب وصیت پدر برادر خردتر ملک پیر محمد مسلم داشت و چندگاه مشرب عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بوده آخر الامر ملک پیر محمد بنابر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده نام او را از خطبه نیفکنند چون اینخبر بهرات رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آئین بصوب سرخس نهضت فرمود ملک پیر محمد اسباب حصار داری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره برادر مشغولی کرده بیکبار لشکر برد دست به بیداد بر آورده شدت سرما بمرتبه رسید که آفتابه آهنین بترکید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین گرگ آشتی واقع شد و ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورد و هریک بمقام خود بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی خواجه

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۸۸

علی مؤید در سبزواری قوی گشته شعار مذهب علیه امامیه ظاهر گردانید سر منبروردی زر را باسامی  
ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست بعضی از فقهاء حنفی فتوی نوشته بعرض ملک  
غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک چند سال

متعاقب لشگر به نیشابور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نگذشت و در کورت سیم در ویرانی بیشتر مبالغه نمود و غلات مسلمانانرا چرانیده باغات را با زمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ بر کند و کاریز هاینباشت عجب آنکه این حرکات نزد فقهاء آنزمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود بدو نامشروع نمی نمود در مطلع سعد بن مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشابور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل رساتیق نیشابور شخصی بنظرش درآمده او را پیش طلبیده گفت ای مردک بناء مسلمانى بر چند چیز است آن شخص بی تامل جواب داد که بمذهب خواندن ملک بر سه چیز غلات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود اما در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشگر بدانجانب کشیده درین کورت او را فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آنخطه را در قبضه اختیار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی نهاد و در سنه ۷۷۸ ایلچی از نزد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراه رسیده از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت گردد و بیگانگی به یگانگی پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخى تمام دارم امید آن که فرزند پیر محمد را بفرزندى قبول فرمایند تا موجب سرافرازی شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهر- زاده خود سونج قتلق آغا را دختر شیرین بیک آغا نامزد ملک زاده کرد و در شهور سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاهداشته بانعام اسبان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود سونج قتلق آغا را با تجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهار سوق درون شهر هراه چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید بساط جشن و سور و عیش و سرور پرداخت و امیر داود و امیر موید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شایسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را

اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلده فاخره هرات را مضر ب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت و چون دانست که لشکر طفر اثر آن بلده را قهرا قسرا مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامید و در باغ زاغان بعز دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چند روز ملازم در گاه عالمپناه بود و در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث-الدین پیر علی صدور یافته بنابراین در وقت معاودت امیر که پسر تو که تو چین را بداروغگی هراة تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران مبین خواهد گشت دست قضا روزنامه حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد ابی بکر کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلصه خاصه مالک المک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقاء و اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریاء سبحانی است و بس کارپردازان قضا هرروز لوای اقبال بر درگاه پادشاهی منصوب میگرددانند و خطباء تقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایه کردند خطبه استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت

صدای خطبه درین گنبد است هر هفته      بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش

لله الحمد و المنه که بتائید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید.

مثنوی

گشت درین جزو بلاغت فزای

در ره اخبار و حدیث ملوک

رخش سوی ذکر تمرخان دواند

چون قلم خوش رقم مشکسای

کرد باقدام بصیرت سلوک

قصه ایشان چو بپایان رساند

تا شود این نامه بزودی تمام  
سرور دین پرور عالی گهر  
در شب افروز دل عادلش  
در نظر آصف جم احتشام  
از شرف فضل و هنر بهرور  
ابر درر بار کف بازلش

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۰

طبع منیرش بود آئینه سان  
لیک در آئینه بچشم خرد  
نیست در آئینه طبعش پدید  
چون ز کرم مرجع اهل وفاست  
ای ز شرف سرور اهل سخن  
خامه نیکو روش نکته دان  
به که درین جزو همایون اثر  
تا ز قلم نامه مزین شود  
نامه ارباب فضیلت تمام  
کوکب آمال تو تابنده باد  
عکس پذیر صور بیکران  
هست نمایان صور نیک و بد  
جز صور نیک ببخت سعید  
اسم شریفش لقب مصطفی است  
واقف اسرار جهان کهن  
کرد درین نظم چو نامت بیان  
غیر دعایت ننویسد دگر  
تا سخن از خامه مبین شود  
نامور از نام تو بادا مدام  
دولت و اقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۱

[جزو سیم از مجلد ثالث]

بسم الله الرحمن الرحيم جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

وی ذکر تو عنوان سخن را زیور	ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر
تا دست عنایتت نیاید بر سر	هرگز نشود کسی بافسر سرور
و صلوه وافرۀ کاتله علی المبعوث خیر	حمدا كثيرا مبارکا للملک القدوس
الانام	السلام
وی خیل ترا افسر دولت بر سر	ای فرق تو را تاج لعمرک زیور
بر بسته کمر بخدمتت هفت اختر	بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر

و تحیة طیبه شامله علی آله البرره الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء اله العظام

دamad نبی جامع اسباب شرف	شاه عربی سید اشرف سلف
یعنی که امیر نجل و سلطان نجف	دری که چو او نبود در هیچ صدف

سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سران مملکت انشا و براءت که در ملک سخنرانی صاحبقرانی نموده اند و نیزه خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوشخرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با تامل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع را با حسن عبارات و ایمن استعارات بر منصف ظهور عرض نهاده و الحق آن صحائف نگار و منشآت غرابت آثار در وقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نواسازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامه تیر و پر بر صحیفه زرافشان مهر منیر حالات کائنات تحریر مینماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراند در هیچ تاریخ عذار اجزاء تالیف را بمثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار عرایس تصنیف را بچنین زلفی عنبر آکین مزین نگردانیده سیما کتاب بدیع هنگامه ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستعذبش مانند عناب نوش لبان حورلقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسله زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون

کرشمه شیرین شورانگیز سوادش را که بحقیقت کحل الجواهر معانیست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غره صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد  
مثنوی

سوادش نوربخش دیده حور  
جهان افروز چون روز جوانی  
چو زلف مهوشان نثرش دلاویز  
حروفش منتظم چون عقد گوهر  
بیاضش چون رخ خورشید پر نور  
نشاط افزا چو زلف زندگانی  
چو لعل دلبران نظمش شکر ریز  
عروسان سخن را گشته زیور

بنابراین مقدمه انطباق آن بود و اولی چنان مینمود که این فقیر قلیل البضاعه و حقیر عدیم الاسطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعه بدایع وقایع آنحضرت را بآن کتاب افادت ایاب حواله نماید زیرا که سها در پرتو آفتاب فروغ ندهد و هیچ عاقل حرف را در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلاء تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صراف عقل دراهم ناسره برنگیرد بیت

چه دستان سرایم من بو الهوس  
که با عندلیبان شوم هممنفس

اما تا سلک سخن از یکدیگر انفصال نیابد و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق تابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت یرهواء اداء این حکایات پرواز داد و این روایات را بیت

بالفاظ بلیغ روح پرور  
که هر سطرش بود چون عقد گوهر

بر طبق عرض نهاد بیت

فیض روح القدس از باز مدد فرماید  
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مفضی باطناب و املال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و محاربات سزاوار نمود و التوفیق من اللّٰه الودود و بیده ازمه المراد و المقصود

گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشیدوش و بیان ولادت با سعادتش در شهر دلکش کش

هرچند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران وافر مکرمات از شرح فضایل آباء کرام و نشر مناقب اجداد عظام استعلای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه **وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا** امراء مغول پیوسته سلسله نسب آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد امجاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان بر این منوال مسطور گردانیده‌اند که قطب السلطنه و الخلافه امیر تیمور کورکان بن امیر ترقای بن امیر برکل بن ایلنگیز نویان بن امیرانجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوجیجن بن ایرومچی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن دو تومین خان بن بوقا خان بن بوزنجرقاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول ازین مجلد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۳

مرقوم قلم صحت رقم کشت آلانقوا از نسل قیان بود و نسب قیان بیافث بن نوح علیه السلام می پیوست و چون شمه از حالات امیر ایلنگیز و آبا و اجداد او از ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد و بتکرار آن مبادرت نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت

بغیر از حدود و نواحی کش      نگرد از ممالک دگر جای خوش

و به نسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بیته و امیر ترغای که پدر صاحبقران کشورگشاست بیت

جهان کرم بود و بحر سخا      نکو کارودین دارو فرخ لقا

و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلار تشریف میبرد و نست بسایر صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد مشنوی

نشستی باهل عبادت همه      سرانجام کارش سعادت همه

فرونامدش سر بچرخ کبود      همین سر بمحرابش آمد فرود

و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابو سعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام **(ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ**

أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا) امیر تیمور کورکان در ولایت توران از مکینه خاتون که بآئین شریعت غرا در حباله امیر ترغای بسر میبرد و متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابو سعید واقع بود و در بیست و پنجم شعبان سنه ۷۳۶ صورت ولادت حضرت صاحبقران و رقبه الخضره کش در شب سه شنبه روی نمود بیت

یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نماند بی کدخدای

و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق خواب قاجولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور گردید و چون منشیان دیوان **ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ** پروانچه نصیب برحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود بطغرای غراء **إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** موشح گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهاننداری چون نکته ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از حجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشه برق از سحاب آزاری میدرخشید مثنوی

نمایان بود نور اقبال مهر

بلی در سحر بر جبین سپهر

شود ظاهر از صورتش بی سخن

دمد چون نهالی بطرف چمن

شود حاصل از بارش آرام دل

که روزی ببار آورد کام دل

و حضرت صاحبقرانی در عنفوان جوانی همواره باسب تاختن و صید آختن مایل و مشئوف بود و بآموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آنزمان که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۴

ذکر شمه از سیر ستوده صاحبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار

صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور کورکان در ایام شباب خرم و دلخوش در بلده کش که آن را شهر سبز نیز گویند روزگار همایون آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی شب و شبی بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلار تشریف برد و در آن روز شیخ سر از



جیب مراقبه بر آورده گفت که امروز در صحبت ما کسی است که بمرتبه بلند پادشاهی خواهد رسید هر یک را از امراء حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر گذشت که صعود بدرجه سلطنت مرا دست خواهد داد اما بر ضمیر منیر صواب نمای صاحبقران سعادت انما خطوط نمود که با وجود این نوئیان عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آنزمان که طنطنه ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم در گنبد فیروزه مقرنس گردون افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش هوش منشیان عالم علوی و سفلی رسید زمره که بقلت خرد اتصاف داشتند با خود مخمر کردند که خمیر مایه طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخار پندار بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش تمنا در کانون درو نشان اشتعال یافت و هر یک در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته سخنان بادانگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت ع من خود چه کسم زمن که گوید با وجود پستی این سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه نیستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار از من چگونه صورت بندد و تواضع خاک مقبول در گاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت

که بجز خاک نیست مظهر کل

خاک شو خاک تا بروید گل

اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زد فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه

تا چون هوات بر همه کس قادری رسد

چون خاک باش در همه احوال بردبار

تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد

چون آب نفع خویش بهر کس همی

رسان

امیر صاحبقران از استماع امثال این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکام بترتیب مقدمات جهان گیری مشغولی فرمود و

بعنایت آلهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخس همت همت جولان داد پیکر مطلوب  
دواسبه او را استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهره مقصود چون

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۵

دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد گوئیا هر عضوی از ذات شریفش عقلی بود  
مصور و هرموی بر عنصر لطیفش لشگری بود جوشن در و در شب دیجور حوادث هر گاه رای  
عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده عرصه گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور  
وقایع هروقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش هر کجا بر تو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام  
طالع گردیدی بیت

زرای روشن و شمشیر خونبار      بیکدم عالمی را ساختی کار

لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و ابهت بسیار در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع  
گشتند و بمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساط ابهت حکام زمان و  
سلاطین نافذ فرمان را بر طبق دلخواه در نوشتند **مشوی**

بگردش ز گردان هر کشوری      باندک زمان جمع شد لشگری -

بگسترده سرخیل کار آگهان      بساط بزرگی بر رسم مهان

و آن پادشاه کامیاب باستصواب اعظام سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوینان ستوده مآثر در قبه  
الاسلام بلخ در سنه احدی و سبعین و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سر پنجه قدرت قادر  
کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** بقبضه و  
رایت او داد ماهچه رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب  
پرتو انداخت و آفتاب رای کشور گشایش از افق حشمت نور افشان شده ولات شرق و غرب را  
کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت

چو خورشید بردارد از رخ نقاب      ستاره نهان گردد اندر حجاب

از ابتداء زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشگر آنخسرو فریدون فر نیفتاد  
و همواره بیمن دولت شوکتش ملازمان موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داد قلاع و  
حصونی که از غایت رفعت سر شر افاتش بر آسمان سودی و کره زمین از فراز فصیل آن کمتر از

ذره نمودی به تیر قهریلان صف آرای و گرز گران گردان قلعه گشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که بتحت تصرفش در آمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی نخست بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آنممالک را از خار عصبیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه از توران بایران شتافته در سنه ثلث و ثمانین سبعمائه تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه امیر ولی را مقهور ساخته در استرآباد لواء اقبال برافراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آنمواضع مصروفداشت و چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرجه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۶

خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را بر نهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه در بند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوائل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه باذربایجان باز گشته ایالت آنمملکت را بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین و سبعمائه ولایات خراسان را بامیرزاده شاه رخ سپرد و در سنه ثمانمائه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به هندوستان کشیده در روز سه شنبه هفتم ربیع الاخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آنولایات سلطان محمود و ملو خان محاربه عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایش وزید بعد از آن عنان بمستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از توران

بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرخ مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آنخطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهرا قسرا انتزاع نموده در هفتم ذیقعد سنه مذکور بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آنشهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه حجه مذکوره در نواحی انکوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سر پنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت را از آن مرز و بوم درنوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم را بایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لواء حشمت و عظمتش را در آن دیار برافزارد و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم با یزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آنمملکت را به پسرش باز گذاشته عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آنولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوائل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار بیت الشرف خویش خرامید امید صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید ملخص سخن آنکه صاحبقران با استقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختاتا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنک با وجود چندین سلاطین با فرهنگ بتحت تصرف و حیز تسخیر درآورد و جابره

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۷

دهر و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردن کشان با استحقاق را بلطف یا عنف مطیع و منقاد خویش کرد مشنوی

چو پا بر سریر ایالت نهاد  
غلط میکنم ربع مسکون تمام

امیر جهانگیر عالی نژاد  
ز سر حد چین تا باقصای شام

گه از راه صلح و گه از روی جنگ

در آورد از لطف ایزد بچنگ

سلاطین ایران و توران زمین

سران دمشق و بزرگان چین

بدرگاه او با نیاز آمدند

بالطاف او سرفراز آمدند

و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده‌ها وضع کرد که دستور وزراء کامل عقل و منشور حکماء صاحب تجربه را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئیان و اعیان حضرت بمقتضای نص و شاور هم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بناء سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صوابنمای خود مینهاد و نقش فاذا عزم فتو کل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود **مثنوی**

چو بنشست بر مسند سروری

برافراخت اعلام دین پروری

به تعظیم سادات کوشش نمود

در انعام و اکرام ایشان فرود

کرم کرد با اهل فضل و هنر

بدانشوران بلاغت اثر

در سفر و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرائط اهتمام بجای می آوردند **بیت**

بدانشوران بود مایل بسی

بیآموخت ز ایشان مسائل بسی

و آن پادشاه دریا دل در ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهه ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور وزرا و خیل و حشم و عبید و خدمت رایت اهتمام برافراخت در تعمیر مدارس خوانق و اربطه و مساجد غایت سعی وجد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید غایت نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا نبودی که سر راه بروی گرفتی بنابر آن تجار بحار و سوداگران هربلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه جزایر و دریا بار باقطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بر سودا و معامله ایشان ترتب پذیرفتی **بیت**

میشدی یک تنه از معدلش مهر فلک

قاف تا قاف جهان طشت زر افشان بر

سر

و امیر صاحبقران را بلعب شطرنج شعفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر مینمود  
هر مملکتی را که فتح میفرمود نخست شطرنجی میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول انعام و  
احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس بآن لعب مشغولی میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن  
امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود **قطعه**

که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی بحث علم و درس تنزیل

که باشد شخص را دفع ملالی

زمانی نرد و شطرنج و حکایات

نگردد هرگز از

خدایست آنکه ذات بیمثالش

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۸

### حالی بحالی

و چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه  
سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در انزار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات  
زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود  
**رباعی**

در هفصد و سی و شش آمد بوجود

سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود

در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

در هفصد و هفتاد و یکی کرد خروج

مولانا قطب الدین قرومی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه جمجاه لواء صدارت و تولیت  
اوقاف می افراشتند و خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه عماد الدین مسعود  
سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزراء  
صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خامه مشکین عمامه بر سیبیل اجمال شمه از حال صاحبقران ستوده  
خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که در این تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب

تفصیل کلیات حالات معطوف گردانید و من الله الاعاته و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق.

گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لواء از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا

ناصران اعلام سخن و ناظران اخبار نو و کهن آورده‌اند که بعد از شهادت امیرزاده عبد الله بن امیر غزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافت و در هر شهری متقلبی شاهبازهمت در هواء استقلال پرواز داد و در هر قصبه متهوری بهوس دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد امیر بیان سلدوز در سمرقند با مهوشان نوشخند بیسط بساط عیش و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسومنکا بن قراجانویان بود در شهر کش لواء ایالت برافراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست و اولجا یوغاء سلدوز در قبه اسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه اپردی در شیرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری فرود نیورد امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قرغن و امیر خضر میسوری در حدود حصار شادمان لشگرها جمع آوردند و هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی میکردند چون این اخبار بسمع توغلتمور خان بن ایملخواجه بن دواخان که در الوس جغتای جته پادشاه بود رسیده در شهر سنه احدی و سبعین و سبعمائیه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید بعد از وصول بمنزل جاناق یلاق که نزدیک آب خنجد است الغ توقتمور و حاجی بیک ار کنوتی و بیکجیک را با فوجی از سپاه منغلای ساخت چون این طایفه از آب خنجد بگذشتند امیر بایزید جلایر؛ تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۳۹۹

گشتند و باتماق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس هراس بیقیاس بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بوده جهه مصلحت انتظام مهام ایل و الوس از آنجا اجازت مراجعت طلبید و رخصت یافته باردوی امراء منغلا شتافت و آنجماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بود بتقدیر دلپذیر از مقام خشم و کین بگذرانید و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلال در ناصیه احوال و

صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد توغلقتمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند توغلقتمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که اباعنجد بامراء برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آنولایت تافته بانداک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند در آن اثنا توغلقتمور خان عازم تختگاه خود شده امرانیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ۷۶۲ از امیر بایزید جلایر و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبد الله امیر قرغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشد و امراء ثلث ملتمس امیر حسین را مبدول داشته صاحب قران مظفر لوا منغلای آن لشکر کشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر بتحت تصرف امیر حسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خمیر مایه شر و فساد میدانست بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان بازآمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امراء و حکام ماوراء النهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور گورکان روی چند نسبت بامیر خضر میسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از او جدا شده بامیر حاجی برلاس پیوست و چون فانی توغلقتمور خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت در سنه ۷۶۳ بدانجانب شتافت و پس از طی منازل در کنار آب خجند نزول اجلال فرمود و امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بیجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و چون نحوراشاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در قلب زمستان عزم رزم و استیصال امیر حسین که در آنزمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب و خش باو رسید و هر دو سردار بتعبیه سپاه تهیه کارزار پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشگریان خان حدود قندز و بقلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر بازداشت و طایفه از امراء



## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۰

و سپاه جته را نزد او گذاشت و بیک جیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر - تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن توغلتمور بیک جیک دست تظلم و بیداد بر گشاده ابواب منافع امراء و انجکیات را بر بست و حضرت صاحب قران توقف نکرده عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان خیوق سر چاه ساغج بوی رسیده امیر حسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردانید.

### ذکر محاربه امراء باتکل و کشته شدن جمعی کثیر به تیر اجل

امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان کرده امراء با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند و تکل با هزار مرد مکمل گریختگان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کشتش و کوشش بآن مرتبه انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امراء هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز بر ستیز اختیار کردند آنگاه امراء به بیابان در آمده تکل بخوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسبان ایشان را دزدیده بماء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از تراکمه باز خورد و آنطایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را بشناخت و اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران نامدار آنشب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید و حاجی محمد در برابر سه سر اسب و مایحتاج ترتیب نموده قولایجی نامی را گفت تا آنحضرت را بمیر حسین رسانید و امیر تیمور گورکان امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند.

ذکر گرفتار شدن امراء بر دست علی بیک جونئی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی

چون علی بیگ جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنوده شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند برادر بزرگترش محمد بیگ برین جسارت اطلاع یافته از حدود خویش جههٔ امرا تحف و بیلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیگ

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۱

گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید و علی بیگ از غایت خست هداپاء محمد بیگ را تصرف نموده اسبی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت و در آن ایام مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنا بر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسبان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران دریادل آن مرا کبرا بامیر حسین بخشیده امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانشد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در آندیار در لباس اختفاء روزگار گذرانید بخراسان رفته با ملک معز الدین حسین کت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسب خاص و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و رخصت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین ازین معنی وقوف یافته او را نیز هوس اختلاط ملک در خاطر افتاد و بهراه رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا توغلقتمور خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر حسین را بصوب قلعه گزیو روانه کرده یکی از نوکران خود را برهان شاه نام مصحوب ایلچی توغلقتمور خان پایه سریر اعلی ارسال داشت و چون برهانشاه به مقصد رسید و خان حال مآل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه گزیو که محبسش بود از عالم انتقال نمود و توغلقتمور این عذر را بسمع قبول جای داده برهان شاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چندگاه پوشیده و پنهان بسمر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در سمرقند در خانه خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریه آچغی میبود و از آن قریه شب در میان بکنار آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعه گزیو گریخته بدانجانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در

هیرمن بمنزل تومن نکودری بامیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و باآنکه والی سستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که در آن او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمده جمعی کثیر از سکزیان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه برایشان گیرند آنگاه آن دو امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثناء راه بدیشان باز خورده و آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس نشاند امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهه معالجه جراحات در خانه تومن نکودری توقف کرد و امیر حسین با نود کس روی بصوب بقلان آورد و در راه از آجونی برادر بیکجیک شکست یافته دوازده کس بموضع شیر تو رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۲

ارصف منعطف گردانید و پس از وصول یکهمزد نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارفصف کند و از کهمرد نیز کوچ فرموده در اثناء راه قرانجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف-الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارفصف نزول موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحب قران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر مملکت باوی آغاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجوروند و منکلی بوغاء و سلدوز را که داعیه سرکشی داشت از پای درآرند و منکلی بوغاء از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت و درین اثنا از ایل دولان جاون سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و املس ولد تومن با دویست نفر اسب بسیار رانده ضمیمه عساگر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن سوغان بن قادان بن شرغه بن قراجار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال هندوکاء برلاس بترمد آمده‌اند و عازم ملازمت‌اند و مقارن اینحال خبر رسید که منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر با شش هزار مرد

صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند و امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند.

### ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از مر منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان و طالقان و بدخشان بیاسامیسی سپاه پرداختند و با پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم ختلان شدند و از چول عبور فرموده موضع دشت کولک را معسکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که تو غلق سلدوز و کیخسرو و ختلابی سپاه جته را سر کرده با بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته‌اند و حال آنکه در آنزمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتائید سبحانی واثق بوده از آن شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعداء برافراخت و در سرپل سنگین بسان شیر عرین برایشان تاخت و از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۳

چاشتگاه تا بیگانه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجر گزارپای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه برحل آنواقعہ معضله گماشته امیر موسی و امیر موبد ارلات و اوج قرا بهادر را با پانصد مرد که هریک در آئین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان بازداشت و به نفس نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالاء آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن خیل بشناء از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسبان دیده دانستند که طایفه از آب عبور نموده‌اند اما حقیقت حال برایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروه سپهر کنار علی علم نمایان شد صاحبقران گیتی افروز فرمود که برز بر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر روز و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب

گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل باشکوه فرورانده ایشان را تا میدان کجراتی تکامیسی نمود و در آن منزل امیر حسین بآنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنصارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون بدر بند آهنین رسیدند اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدر گاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگر انرا بتوقف مأمور ساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسب در آویزند تا داروغه کش کرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا برین موجب بتقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و داروغه فرار برقرار کرد آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشگری بسوزد و گاه از اهتزاز نسیم رای صوابنمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد **رباعی**

هر کس که ز فضل ایزدی بهره

بر چهره او ز نور دانش اثر است

وراست

هر دم ببهانه دگر جلوه گر است

اندر نظرش عروس اقبال و ظفر

ذکر محاربه قبی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغه کش بخاطر خرم و دلخوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آنوقت الیاس خواجه با جنود فراوان در منزل تاش آریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است اقامت داشت و در خلال آن احوال

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۴

تو غلقتمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و الغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بدانجانب برند القصه امراء بعد از اجتماع لشگرها از کش بخزار خرامیدند و در

آن مقام بمزار خواجه شمس رفته با یکدگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته پیرامن خلاف نکردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنا بر آن قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را بامیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیه سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع قبی مین امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن درهم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته جنه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز شبه کرده زمره از معارف خاص الیاس خواجه را جریح و قتل گردانیدند آنگاه بیکبار مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدگر بسته ابواب کشتش و کوشش بر گشادند و کنار آب بادام را از خون نوش لبان گل اندام عنابی ساخته از هر دو جانب داد شجاعت و پهلوانی دادند

مثنوی

عیان کردی طریق جانستانی	ز یکسو لشکر صاحبقرانی
زمین را دادی از خون بلا رنگ	ز پیکار خدنگ تیر آهنگ
نکردی کار غیر از تیغ رانی	و ز انسو لشکر جرار خانی
دو تا کشتی ز سر تا پا بیکبار	زدی بر فرق هر کس تیغ خونبار

عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشگریانش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند و روزی چند مقید بوده به قتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر و تکامیشی دشمنان بداختر و اشتغال بنشاط شکار در موضع اقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بدالملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دواخان بود به پادشاهی برداشتند و آن زمستان از عمر دولت حظی تمام یافتند.

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جغتای

در بهار سنه خمس و ستین و سبعمائه که خاقان کل باصناف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خارجنور شتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهه انتقام کارزار قبی میتن با جمعی کثیر از لشگر پر مکر و فن بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و اینخبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را تنبیه فرمود و آن دو امیر بلند سریر سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم بمورچل خود خیمه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۵

و خرگاه منصوب ساختند و از آنطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را نیز معسگر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از تقارب اعدابه تعبیه دلیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده بنفس خویش با لشگری بهنگام کارزار از اسفندیار بیش در پرانگار بایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه رزمجوی در جوانگار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هرطرف از میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران را بهر اولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته بباد حمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و فور تهور موصوف بودند سرداران جته جنه مکر بر سر کشیده بعمل سنک یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنک که از بدایع صنایع آلهی است بی لبث و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب ریزان و روان گردید که گوئیا از تاثیر کره اثر جوهر هوا مستحیل بآب شده بیکبار فرو بارید بیت

همه جوشن و خود گردیده آب

ز آشوب باران و جوش حباب

تیر تیزپرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی به علت استرخا مبتلا گشته روی بگوشه آورد نیام حسام از رشحات غمام گوهر بارسان ابارنم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوحاسته بود خم گرفته سر بزانو نهاد قوایم اسبان صبا رفتار بواسطه و فور لای و کل از حرکت بازماند و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشه نشانند قطعه

یده کردند سروران جته

تا زمین همچو بحر اخضر شد

پای مرغایان بحر مصاف

راست چون پای بط شناور شد

و چون از سیلان باران آنچه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست نمدها از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشتش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان شجعان سپاه الیاس خواجه خان بود بگریزایند و تابان بهادر و ملک و همدری را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت آلهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را بافعال سیه تبدیل داده بود هربار فرستاده صاحبقران کامکار را بناخوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هردو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصبح که ترک خونریز فلک بقلم ستیز علم نورانی مرتفع گردانید باز هردو فریق صفها آراسته دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه بحمله انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آئین بمعرکه رسید و گریختگان را چشم بر توقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۶

غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل و حشم پشت بر معرکه گردانیده اسبان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار نفر از لشکر جغتای عرصه تلف گشتند و امرا بحوالی سمرقند و شهر سبز شتافتند و امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شیر تو منزل گزید اما امیر صاحبقران بامید آنکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چاورجی و عباس را با هفت قشون منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آنطایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر باعدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انما رسید که روزی چند با روزگار میباید



ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشگر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده و جودش را نابوده انگاشت.

ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشگر جته در عین خجالت و شرمساری

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی‌ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطرار بناء ثبات و قرار متوطنان آن دیار را منهدم گردانیده مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریص نموده درباره وجوب صیانت نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضه اقتدار مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابو بکر کلوی خلاف که اوصاف سربداری بروی صادق می‌آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده بر جاده ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند و چون نزدیک بآن رسید که سمرقند ایشان را مسخر کرد و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضاء ایزد تعالی و با در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه خان افتاد چنانچه از چهار اسب ریاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پرتل زین بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند و چون سربداران سمرقند آن مهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه‌انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۷

گورکان باستقبال روانشد و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک و ملت با یکدیگر سخنان گفتند و از وفور تهور سربداران سمرقند اندیشه‌مند - گشته جهه مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند چنان مقرر کردند که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید

در بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانازاده نبرکات و تنسوقات جهه صاحب قران حمیده صفات بطرف قرشی روان ساخت

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران

در اوائل فصل فروردین که فراش نامیه جهه نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته هریک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان کل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانازاده سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر پیرامن فضولی نگشته بکاشانه انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیر حسین بسرحد زوال رسیده محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد در خلال این احوال بخل و خست که بدترین صفات خیمه اصحاب ریاست است بر مزاج او غلبه کرد همگی همت و جملگی نهمت روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد بر امراء عظام و مخصوصان صاحبقران کردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهه تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای دست امرا بچیزی نمیرسید از اداء آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان میطلبیدند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید بر طبق عرض نهاد از آنجمله باره و گوشواره حرم خاص خود اولجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد و امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر اوست بستاند و معذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسبان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید

و امیر حسین منفعل شده اسبان را قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوانند گردید بنابر آن علی درویش ولد امیر با یزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشگر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش افی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانیده نشانی ارسال داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد ارده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نمایند و ارده خاتون دختر ترمشیرین خان و مادر زن امیر حسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت و علاقه خویشی سببی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پائیز سنه سبع و ستین و سبعمائه صاحبقران ظفر قرین با لشگر جلادت آئین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آنصاحب حشمت صایب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد ملک بهادر و عبد الله بیر او را با عهدنامه سست تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقه امیر حسین و سخنان بیهوده ایلچیان او التفات نفرمود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنخسرو عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیل و فریب کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون آنسب چنان می نماید که جریک اینجانب در چغانیان و لشگر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات فرمائیم و بی شایبه تفاق قواعد عهد و میثاق موکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشور گیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بنابر مبالغه امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهت رعایت حزم در قریه نو توقف نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود امیر حسین چون بر توجه

آنحضرت اطلاع یافت طریقه عذر و خلف وعده مسلوک داشته فرمانداد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آنجماعت در نواحی تنگ جرم بآنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردید و دشمنان تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و اینخبر بخزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران از قتلش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بچول درآمده سر چاه شوراب را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۰۹

منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همانروز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسید امیر موسی تایجوت بر تق و فتق مهمات آندیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معزالدین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسر آنچه میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مأمور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت که ملک هرات استدعاء حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون تجار بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشگریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم خوش پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع بیمراغ را منزل ساخت و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراناس در قرغاشون توپه و گنبد لولی علم اقامت برافراخت.

### ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات روان شد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت با دفع اعداء دولت مصروفداشته عنان عزیمت

بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اما بیشتر در سلک اعظام امراء شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان و امیر داود و غلات و امیر جاکوبرلاس و امیر سار بوغاء جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین تکودر عباس بهادر از قبیله قبیچاق و آقبوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس بشنا از آب گذشته و از قریه خسار کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از آنجا شب در میان بشیر کنت رفته امیر جاکو صلاح در آن دید که شیخون بر سر اعداء دون برند و صاحب قران مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرد بهمراهی مبشر و عبد الله روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۰

مأمور گردانید و با عبد الله از ممر ترناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاک ریز برآمد و بدروازه که بجانب خزار است رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد دانست که پس آن را بخاک انباشته اند مراجعت فرموده نظر احتیاط برباره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبد الله نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است و از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسبان بازداشته صد نفر مرد دلاور با نردبانها که از یوزدالغ برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد تا آنها را بر ممری که بعبد الله نموده بود نهاده بقلعه روند و به نفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت فرازنده حصار اخضر بر همایون ممر نردبان وضع کرده و بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند و همه را کشته درویش بکه به تبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون یرغو کشید بقلعه در آمدند و زلزله در قرشی افتاده مغولان شوله مست سراسیمه از خواب برجستند و رعایاء بیچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازه‌ها قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه مظفر لواء افتاد و بموجب فرموده

محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز باز دادند تا پیدر پیوند غرض آنکه چون بیگنا گاه این خبر بقلتیول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همانشب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده هزار کس بظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکزوار در میان گرفتند و امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر مؤید آلات باسی سوار که هر یک در میدان پیکار هژبری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کارزاری نمود که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسب اولجه کرده بقلعه در آورد و دور که بهادر مانند دولت اقبال از امیر موسی و ملک بهادر گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و آقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تاختند و علیشاه و درویشک یرغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا گشته بیکضرب شمشیر آقتیمور بهادر را کشته گشت و اوزبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بغرور موفور پای در میدان نهاده قران بوغا هردو دستش را محکم بگرفت و بنگی بهادر مهمش را باتمام رسانید و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه آغاز شبه کرده طایفه از مخالفان را که در هاوتو برهاپای حصار آورده بودند بگریزاندند و از سیاه اعدا توکل با صد مرد آغاز نبرد نمود و در آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۱

محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و بر هر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش پخته از پیش اندک نفری فرار برقرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خزار پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید بتائید ملک - مجید بنفس همایون متوجه اوست تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنانرا تکامیشی فرموده جمعی را که بر

ساقه لشکر مخالف بودند بگریزاید و اسبان کوتل ایشان را بگرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و او همعنان آرزو ملک آغا که دختر امیر با یزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت مینمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز بر کشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه ریختنی است در گذشتم مشروط آنکه از نسوان جدا شوی و ملک اینمعنی را فوزی عظیم دانسته به مضمون کلمه من نجا براسه فقد ریح عملنمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران سرافراز از عقب می شتافت و بآن زنان نوکری بود عاشق تازنام تیر و کمانی بر دست و هرگاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را برمی کشید و تا عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود نمی انداخت و امیر- تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد دلیر پیش نمیرفت تا بجهت طمع در عورات تیری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران کردون سریر را بخو گرفت و از حرکت بازماند و دولت شاه نخشی از پی زنان تاخته عاشق تاز بنا کام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولت شاه بدیشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قزلقاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و اینحکایت که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بیشائبه تکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنه و الدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تائید الهی که شامل حال آنطریق سالک پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشا.

ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته بامیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۲

امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو اپردی و جهانشاه ولد تایقو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت اینخبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم شیخون متوجه دشمنان دون گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثناء راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بیرخصت از موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بلده بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شیخون بر سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم و محمود شاه این معنی را قبول نمود بنابر آن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در ماخان بایشان ملحق شد و همدران چند روز لشگریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق پدر زن خود علی یسوری گریخته و از آب عبور نموده بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفرغت گذرانیده اسبان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان رستم اثر که در آن سفر در خدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسر پنجه علو همت عنان باره جهان نورد بدان طرف آن منعطف گردانید و از راه خزار بحدود قرشی رفت و جمعی از نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته در آن اثنا خبر یافت که پنجهزار نفر از لشگر قراوناس در قوزی منداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دست گاه را هفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس درآمده سورن انداخت رعب و هراس بر ضمایر آنجماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابها در که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر درآمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغرچ ساغر فراغت آشامیده در آن اثنا شنید که امیر حسین جهة انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده و منغلای لشکر او بشهر سبز رسیده بر ضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار که اقبال واردست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سغد سمرقند بتاشکند شتافت و در نواحی آنولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر



چنانچه باید و شاید به خدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین فرار برقرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۳

خصال امیر سار بوغادا قبوغابها در را جهه استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و بهار در سنه تسع و ستعین و سبعمائه ایشان بازآمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانید و امیر همین این خبر شنوده مضطرب گشت و بعلماء و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجاده مستقیم موافقت رسانند و آنجماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایره خشم آنحضرت را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را بآب مکارم اخلاق از لوح خاطر فرو نشست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری پنجشنبه نام را جهه اعلام آنعزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثناء راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قینار منزل گزید پنجشنبه بازآمد و خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان راند که بعد من نسبت بصاحبقران وافر منقبت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین مصحوب پنجشنبه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه تورانشاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی و اولجایتو پردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا بصاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان بعلیا باد رسید امیر موسی بکومش گفت که مزار علی ابا آنجاست فرود آمد و سفرا آغاز تردد کرده مهم بران قرار یافت که از طرفین هرسرداری با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و برینموجب بتقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول اجلال نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل شد و امرا لشگرها را اجازت داده هریک بیورت خویش شتافتند و امیر

تیمور گورکان نیز بقبه الخضره کش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالتش از نوجانی یافتند.

### ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

بنا بر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از ممر صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت ازینصورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هراة را بحدود بلخ و شیرغان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآوردند و خبر تعدی غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهة تأدیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آنجماعت خبر وصول آنحضرت را شنیده روی بصوب هرات آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۴

امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هردو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آنخطفه را از حیطة تصرف پولاد و آقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آنسفر مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای بازپرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده عبد الله ترک مسکن پدر خود گفته سمرقند را پایتخت ساخت و این معنی بر وی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه در گذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور کورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بخیال تاخت و تاراج ماوراء النهر بآب شیره آمده‌اند و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در آخر همان زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده‌اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نمود و جهان ملک را که پسرش بود

مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشانیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایه آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود در ایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بر وی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشوده ازین جهت غباری بر حاشیه خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور کورکان رسید بنابر آن روزی بر باره کردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بیوسيله از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سواره ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده و آهسته به امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضر بشمشیر آتش آهنک و باد حمله گرز گران سنک دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق و پریشان گردانی زیرا که زنده حشم و بعضی دیگر از خدم که پیش رفته اند از عهده این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون بامر او منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۵

محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله برتافتند و کیخسرو از راه قیرتنگیر بطرف آلائی رفت و زنده حشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تکامیشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

### گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلاکرت ثانی

چون بنابر مشیت قادری که کلام معجز نظام و الله یوتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لا یزالش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر غروب ماه جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که

سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک و دور میشد در شهر سنه ۷۷۱ بیشتر از پیشتر از امیر حسین سر برزد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام غدر و خدیعت آمده خواست که بهنگام فرصت دست بردی نماید و تواچیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطه کش بلخ برند و شیرین بیک آغا را که خواهر صاحب قران والاگهر بود بیهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر جاورچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک مصاحبان آنحضرت انتظامداشت با کوچ طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامیده همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظاما و ارکان دولت بدل قوی و املی فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان از الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از باس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشور گشای باجماع لشکرها فرمانداده هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب اتراک فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطه کش نهضت فرمود و امیر موسی را در قول تعیین نمود و بنفس نفیس در مقدمه سپاه روان شد و چون حوالی خزر از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی بیجهتی هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود و عدمش را یکسان تصور کرده سیورغتمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منغلای ساخت و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش بترمد کهنه رسید هندو شاه و خلیل که مقدمه سپاه امیر حسین بودند سیاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمه معصومین استظهار آل طه و یسن امیر سیدبر که که در سلک اعظم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۶

شرفاء مکه انتظام داشت و در آن ایام جهه اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود از آب آمویه عبور فرمود و در موضع بیا که بسه فرسخی ترمد واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش

کرد و بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجهه (حیث شئت فانک منصور) حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل دقیقه نامرعی بگذاشت و اوقات حرمین را بخدام سده سدره مقامش مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شایسته اورنک و تاج بمنزل اوماج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو پردی که از قبل امیر حسین به حکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین فیاس امیر کیخسرو ختلانی و هرکس از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود بکر یاس گردون اساس آمده بعز بساط بوس مستسعد شدند **نظم**

**ز هر کشوری سروری رو نهاد**

**بدرگاه آن شاه والا نژاد**

**برای دعایش گشاده زبان**

**پی خدمتش بسته هریک میان**

و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمند خان را که از نسل اوکدای قآن بود بیادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانید و بعد از فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته در اثناء راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحب قرانی بتائید آسمانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده چنگ در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ بهادرین امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بریشان تاخته با وجود صغر سن بنوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهه اصابت عین الکمال تیری پشت پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد جراحان سیخی در آتش تافته جای زخم را داغ کردند و شاهزاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب نفرمود روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنکار افراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزه کار گردون از جانب دروازه شرق نهضت نمود و راه فرار بر حشری که بر بروج انحصار قرار گرفته خودنمائی میکردند بکشور صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان نهاد و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بقدر

مقدوز لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز را اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۷

اخلاق تو طمع میدارم که بجان امان یابم تا بجانب مکه مبارک که شتابم و شرف زیارت بیت الله دریافته در آن منام واجب الاحترام باستغفار جرایم و اثم قیام نمایم و امیر کشور گیر بمراحم خسروانه این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد نمود و میان خوف و رجاشبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون برین سخن اعتماد رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده بود در طلب گم شده خویش هر طرف می گشته بخاطر گذرانید که مناسب آنست که بر بالای این مناره برآیم و جوانب اردو را احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من درآید و باین خیال روی ببالای مناره آورد و امیر حسین را آنجا دید و بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مثنی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف شفر کفی مروارید غلطان در دست آن شخص نهاده و بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات شتری تنومند بر زیر کوه الوند چه سان پنهان ماند و آتش سرکش را بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند و الحق بغایت نیکو رفته اند **بیت**

**بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد**      **که نهان شدم من اینجا مکنیدم اشکارا**

القصه چون آنشخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور کشته روی بسوی مناره آوردند امیر- حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت انداز بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافته و او را نیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین را که سر بخدمت دار او اسکندر

فرو نمی آورد دست و گردن بسته بیارگاه صاحبقران جمجاه در آوردند ع کدام سر که بر آن آستانه خاک نشد امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او در گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلاتی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن میباید سپرد تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثناء گفت و شنید صاحبقران ظفر قرین را باد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات بر رخساره مبارکش روانشد و امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه آنحضرت را امارت نجات امیر حسین از گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلاتی اشارت نمود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۸

و ایشان غرض پرگار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن ممر فارغ ساختند **قطعه**

کدام دوچه اقبال سر بچرخ کشید      که صرصر اجلش عاقبت زیخ نکند-

کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر      که بند حادثه بر دست و پای او نفکند-

دو پسر امیر حسین خان سعید و نوروز سلطان که باخانی که دست نشان او بود همانروز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت گردیدند و جریک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز و سلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سونج قتل آغا دختر ترمشیرین خان را ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلاتی را بامیر جاکو و دیگر قمایان و دختران امیر حسین را بازدواج امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسی است بد مهر که هرروز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پر خشم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند **بیت**

دل برین پیر زن عشوه گرد هر بند      نو عروسی است که در عقد بسی داماد

است

و این واقعه عظمی در رمضان سنه ۷۷۱ بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید.

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و آمانی

قال الله تعالى قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ مثنوی

صانع قادر خبیر علیم	مالک الملک واجب التعظیم
نیک بختی حمیده آثاری	مملکت میدهد بدین داری
چون بهشت ارم شود خرم	که ز فیض عدالتش عالم
رسم ظلم از جهان براندازد	علم معدلت برافرازد
گلشن دین حق کند آباد	ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد
خرمن عمر دشمنان سوزد	آتش خشم چون برافروزد
و زهبوب نسیم و حسن شمیم	ز اهتزاز ریاح لطف کریم
رسد از وی بهر یک احسانی	دوستان را دهد ز نو جانی
کار خلقی بیک نظر سازد	نظرش خاک را چو زر سازد
مقتدایان دین و دنیا را	از کرم اهل علم و تقوی را
خود بایشان کند مهم سازی	بر خلائق دهد سرافرازی
پر بود از می وفا جامش	نبود غیر مکرمت کامش
نکند غیر خیر و احسان هیچ	در ره دین که هست هیچا هیچ

و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان میمنت آئین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنه و الخلافه و امیر تیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که فرایشان قدر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۱۹



و قضا بساط جهانبانی امیر حسین را درنوشتند بنشان دیوان و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه موافق ایتئیل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امراء الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر زنده حشم اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دو غلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بدخشانی و غیرهم از اشراف و اعیان طوایف انسانی که در قبه الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوبک طالعش مسعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع ازواج مقصود تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند **مثنوی**

کشیدند صف بر یسار و یمین

سراسر دلیران توران زمین

زبان بر گشادند زانوزنان

پی تهنیت یک بیک همگنان

همان تا بماند ز آدم نتاج

که شاها بزب و فرو تخت و تاج

ولی بندگانی ز خدمت خجل

ترا بندگانیم از جان و دل

که ما بندگان تو خداوند کار

نه ما چاکرانییم و تو شهریار

و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالهاء بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب فراوان و عطایاء بیکران داد بیت

ز بخشش سپاهش همه شاد شد

رعیت ز انصافش آباد شد

و هریک از امیران و شجعان را که لوازم خدمتگای و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند مناسب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز گردانید و چون از مثال این مهام بازپرداخت حکومت بلخ را بمزاد پسر جوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغول فرموده ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت.

## ذکر مخالفت زنده حشم اپردی و کشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در ترکستان سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث و محرض گشت و در سنه ۷۷۲ که صاحبقران کشور گشای قریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده ب سمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۰

ولد اولجایتو اپردی و تایان بهادر را جهت نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بیخرد ایشان را مقید گردانید و اینخبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت و بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی دیگر از اعظام نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت و آنجماعت زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعزاجابت مقرون گردانید و سپاه دست از محاصره و محاربه بازداشته زنده حشم نی مرده و نی زنده از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستاد کان پایه سریر سلطنت مصیر سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شیرغان را در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت به صوب ماوراء النهر انعطاف داد چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت ایل والوس او را بوی مفوض گردانید و در سنه ۷۷۴ کرت دیگر زنده حشم باغواء خانزاده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بترمد رفت و در آنحدود دست بغارت و تاراج برآورد و اینخبر بعرض صاحب-قران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه بوردالیغی را با لشگری بیت

همه گیتی افروز با نام و ننک

همه با دل شاد و با ساز جنک

بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود و جنود شبرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته برآب آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب پپای فرار از آب گذشته آن سرپل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سیاهی سپاه نصرت قرین دیدند بترسیدند و روی

بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آنطرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت به تیرباران بر آوردند و آن بدبختان خذلان مآب ع روان در نهیب و اجل در شتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله‌سان در میان آب جان دادند و زنده - حشم با دلی پژمرده و زمره از مردم افسرده بساحل نجات رسیده خود را در شیرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فیصل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی کردون اساس بمحاصره شیرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار پایان رسانیده چون طلیعه لشکر بهار روی نموده زنده حشم پپای عجز و اضطراب از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش پپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کت دیگری از سر خون زنده حشم در گذشته کوشش را بدرر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرنیش بر میان بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسب تازی نژاد انعام فرمود و همدرین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن دیار مظفر و منصور عنان بمستقر سریر سلطنت مسیر معطوف

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۱

گردانید در منزل آدون کوری شنید که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو الیث سمرقندی با هم عهد کرده مصحف سوگند خورده‌اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آفتاب آسمان جهانبانی گزندی رسانند و امراء یرغو حسب الحکم آنجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرایملک خانم که خواهرزاده او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خانزاده ابو المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلاء وطن اختیار نموده روی بغربت آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه ابو الیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوا آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود و زنده حشم را مقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت

که زندان دشمن به از گور نیست.

بنزد خرد این سخن دور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم.

حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون آنحضرت را از ضبط و نسق-الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته علفه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سیورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت که من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساختم بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علفه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی را طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آنولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدانجانب شتافت و چنانچه سزاوار حال علماء دین دار تواند بود وظایف نیکخواهی و خیراندیشی بتقدیم رسانید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۲

اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون اینخبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ٹیل که باعتقاد مولف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمائه هجری بود و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین و سبعمائه با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهیچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر حدود کات انداخت داروغه آنقلعه بیرامخواجه یساول باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه نهاده و دست بانداختن تیر و راندن تیغ بر آورده در روز اول کات را یقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاوروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه

خوارزم گشته بعد از وصول بنو احمی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عطیت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالمپاه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را یاسامیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحب قران کردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفیر تیر آغاز آمد شد چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند پاچی کلته و جرغتو و شیخ علی بهادر و امیر مؤید و آقتیمور بهادر و ختای و ایلچی بهادر اسپان آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریا فنا شد و دیگران در ضمان صحت و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آنجماعت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و آنمقدار کارزار کرد که حسین صوفی فرار برقرار اختیار فرمود و بشهر شتافت و از غایه غم و اندوه مریض شده همدران دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان باستان سلطنت آشیان فرستاد و از کردار برادر ابراء ذمه نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داد مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوین بیک نام داشت و از دختر خان اورنک در جود آمده بخانزاده مشهور گشته بود بامیرزاده جهانگیر دهد و یوسف صوفی منت داشته قبول نمود که هرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت سجاس رسید کیخسرو ختلانیرا بموقف بیرغو حاضر گردانید و گناه بر آن خون گرفته

ثابت گشته گشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را آنمقدار وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار فضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ربک بیابان خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آنولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هرگونه وسائل نوبت دیگر صاحب قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس نیل بهنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوی نامیه را باوردن عماری عروسان گل و ریاحین نامزد کرد صاحبقران ظفر قرین امیر یادگار برلاس را که از اولاد لالاء بن قراچار بود و امیر داود و اوزن اولجایتو را جهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امراء عظامرا تعظیم و تکریم نموده خانزاده را بآئینی که از آن لایق تر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران فریقا خاتون را که عروس پسر قیدو خان بود با دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد آنگاه کمر بستگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترقات دار السلطنه سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن گوهرکان خانی را بشهر درآوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهت آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجله خانی را با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان به تهنیت و ثناخوانی و دست نیاز بگوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند بیت

ز بس گوهر و زر که افشانده شد      ز برچیدنش دستها مانده شد

و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب جلوه گر گردید  
اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و  
موانست باکمل و جهی و احسن صورتی دست داد مثنوی

جهانگیر شهزاده کامکار      گرفتش بصد آرزو در کنار+

چو خوش ساعتی کز سر کام دل  
نشینند با هم دو آرام دل +  
چه خوشتر از آن در سرای سپهر  
که گیری در آغوش ماهی بمهر -  
خوش آنروز و فرخنده آن روزگار  
که یابند کام دل از هم دو یار

### گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۴

سبعین و سبعمائه بدانجانب روان شد و چون رباط قطفان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برق و برد بمرتبہ دست استیلا برآورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان را بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنابر آن حضرت صاحب قران بسمرقند مراجعت فرموده آنمقدار توقف کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوائل توشقانئیل بار دیگر متوجه جته گشته جبه دهد و امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای گردانید و در آن یورش قمر الدین دو غلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتران نبود از دست برد سپاه منغلای شکست یافته پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تا بمنزل اوج فرمان عنان بازنکشید و قمر الدین را در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانید و تمامی منازل او را بغارتید و خاتون امیر شمس الدین نویان آغا را با دخترش دلشاد آغا اسیر ساخته بالای قراقسماق بنظر پادشاه با استحقاق رسانید و صاحبقران مظفر لودلشاد آغا را در سلک سایر ازدواج معظمات منتظم گردانید و چند روز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غوری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش بآتش خشم و دشمن سوز محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنابر سببی که هیچ یک از مورخان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت

نمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغای و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهه استیصال قمر - الدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون ماهچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بر موضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده بگزران گریخت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در تکامیسی ترکن تیز گشته خود را تنها بوی رسانید و رک جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت نموده از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساری بوغا و عادلشاه بخيال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل جلایر و قیچاق بظاهر سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر آقبقا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهه اعلام آنحال قاصدی همعنان برق و باد نزد امیر تیمور گوکان فرستاده و ایلچی در موضع خاص بعز بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابر آن رایات ظفر نشان بموجب کلمه العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منغلی پیش تر روان گشت و شاهزاده در موضع کرامینه بدشمنان پر کینه رسیده برایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه گریخته بدشت قیچاق رفتند و ملازمت اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اروس خان به بیلاق رفته بود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۵

اوچی پی را که در دشت قیچاق از قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر گشته روی بمغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا آنمقدار اغوا کردند که بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیرزاده عمر شیخ بود در آمد و هزاره قدان از شاهزاده روگردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمر شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهه اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمر الدین باز گردید و ایلاوالوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمر الدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیسی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمر الدین با آن چهار هزار سوار آسوده



از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده بغرور هرچه تمامتر استیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت و آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمه (کَمِّ مِنْ فَتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ) بر زبان الهام بیان گذرانید و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت داد و بنفس همایون روی به دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال صاحبقران ستوده ماثرا گشته مضمون (إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ) بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آنحال امرا و لشگریان که بحایغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیسی قمر الدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته‌ها پشته‌ها ساخته ایل والوس را از وی بازستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمر الدین و ساربوغا و عادلشاه در سیکیز بغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که باز جمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوچ قرابها در در عقب قمر الدین تاخته از پی او بازنگشت تا هر دو تنها ماندند و قمر الدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوچ قرا زد که از پای در افتاد و اوچ قرا سپر در سر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمر الدین او را بدانسان دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از همچون منی باین قدر راضی باش و باز گرد و گرنه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یکوجب در سنک نشست و اوچ قرا آفرین نموده پیاده باز گردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را از خضر خواجه اوغلان و خدایداد مغول بستانند و متوطنان کاشغر را باندکان رساندند و چون حضرت صاحبقران عنان باره جهان نورد بمستقر سریر سلطنه و استقلال منعطف گردانید جهه اصابت عین الکمال انامل زمانه غدارنیل ملال بر چهره احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفر مال در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و در غیبت موکب همایون

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۶

مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جاده اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پر فتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثناء راه خوابهای پریشان

دید و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا در جیب شکیبائی زد و جهه ترویج روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و ازو دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاهزاده به چهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع آنحادثه امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحب قران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراچق سرگردان است و آنحضرت براتخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آقسوما گرفته کشتند و ساربوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایمش در گذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والا گهر عازم استیصال قمر الدین شده محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منغلای ساخت و ایشان تا موضع آی کول رانده و بقمر الدین رسیده او را منتهز گردانیدند و امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع قوجقار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاهنشان از قوجقار بسمرقند شتافت ولایت سقناق و جران را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش خان در آنولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسرش کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا در اثناء کروفر تیر خورد و عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران سرافراز رفته کره بعد اخری خدام سده سدره انما اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بصبران فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورد و پای در وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل درآمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد در آنحین امیر اید کوبرلاس

که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صیران بود بآن جنگل رسیده آواز ناله شنیده بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۷

دلجوئی نموده و همراه گردانیده بسمرقند رسانیده و خسرو صاحب تأیید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده بوسیله نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و بالشگر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سیر سپهر تیز کرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند فرو نشیند ابری برانگیخته آنمقدار برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال مجال نمود بعد از آن حضرت صاحبقران یارق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شیخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان شب با پسر اروس خان قتال نموده بيمتور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دوچار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و ختای بهادر شربت شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغایتری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنابراین عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد باز گشت و صاحبقران گیتی ستان نیز خرم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق آورد و پانزده روز مسافت قطع کرده صبح دوشنبه در حیران قمش بسرایل و الوس اروس خان رسید و ایشاق را غارتیده باز گردید و مقارن آنحال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقیا قایم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده پپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و براسپی خنک اغلان نام که صاحبقران کردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکبار میرد هر کسی بیچاره

جامی بارها امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر اینمنوال دید مجدد پرتو الثفات بر تدارک خلال احوالش انداخته تومن تمور اوزبک و پسرش نحی خواجه و اوزبکتور و غیاث الدین ترخان و ینکی قوجین را مصحوب او بسغناق فرستاد تا در اواخر سنه ۷۷۸ موافق ئیلان ئیل او را بر تخت خانی نشانند و مراسم مغول را رعایت کرده ع نثارش به آئین برافشانند.

### ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ئیلان ئیل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعداء دولت روز افزون را در فرزین بند نکبت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۸

عاجز ساخته هریک را بممات خانه میرساند بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سیر میکرد و چرخ پیل رنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زبند تاج و تخت بمیوه مرادی دیگر بارور گردید و در چمن زندگانی آن دوحه ریاض کامرانی کلی از نو شکفتید بیت

### سپهرش یکی نامور پورداد

### چو بختش باقبال منشور داد

یعنی طلعه طلعت همایون خسرو عالیمکان معین السلطنه و الدنیا و الدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه از افق ولادت طلوع نمود و دیده اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قره العین پادشاهی روشنی در افزود وصیت این بشارت در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید بیت

### چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم

### ز نور طلعت آن دری سپهر کرم

و همدین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید و همدین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز بازآمده بتقبیل عتبه کعبه مثال و استلام سده دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه معلوم کرده بود

عرض نمود و همدرین سال صاحبقران بیهمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حباله نکاج کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت را جهه او معمور گردانید.

### ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و درآمدن خوارزم بتحت تصرف صاحبقران خجسته صفات

در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشگری بیخارا فرستاده آن ناحیه را تاخت نمود امیر تیمور گورکان جهه بازخواست این حرکت ایلچی خوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامه عتاب آمیز نوشته مصحوب پیکی بدانصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابر آن صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اول قوی ئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از افغان کور که و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هرروز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرک مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۲۹

مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده نظم

در این داوری بر که گردد بمهر

به بینیم تا این شتابان سپهر

که پیروز گردد که برگشته روز

ز بازیچه چرخ گیتی فروز

امیر تیمور کورگان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شد و بر بارگیر فلک مسیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئیان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرمود و مانند جمشید خورشید که یک تنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را

بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده‌ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و از این حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و آزمائی کنیم یوسف - صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفته پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز بر آورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی را حفظ جان از رعایت ناموس انبب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگوید و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والائزاد را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بر وی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهت خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت به شهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندان شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت بر آوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند و لیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بیحرمتی بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی نیل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم است باق سرا تعمیر فرمود.

گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان

صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده نمیخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۰

الهام بیان می گذرانید که عرصه مسکون آنمقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند بیت

زنی را دو شوهر نیاید بکار

جهان را پسند است یک شهریار

بناء علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوی از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان بازپرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنه ۷۸۲ موافق پیچی نیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امراء عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید و از امداد فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولان گاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین بیت

### ز اب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز

و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال باستان جاه و جلال شتافت و بغز بساطبوسی فایز گشته سیورغامیشی و عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی را نابوده انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده سدره مرتبت مبادرت نمود و امیر مؤید و منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشابور بملک ملحق نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان باره جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در اوایل ذی حجه حجه مذکوره بدانموضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوه الاوتاد مولانا زین الدین ابو بکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و عساکر تصرف مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و یکهفته جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد **نظم**

فرو ریخت آن ژاله در کشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار

بیاد فنا رفت چه که چه مه زنادانی پیشوایان ده

آنگاه ماهچه رایت ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی از کمال عظمت اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهه محافظت عیال و اطفال با

مغولان قتال خواهد نمود و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تاجر یک منصور دیوار هاء بیرون شهر بند را انداخته در برابر شهر خندقی کردند و حصار ساختند و از طرفین سه چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عطیت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان طریق پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر درمی آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل بود برآمد و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۱

مترتب نشد و نخست خلیل یساول بفضیل برآمده امرا برانگار بیکبار حمله نمودند و رخس همت تیز کرده در عین ستیز خود را در شهر بند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دوهزار از غوریان دیو- سار در چنگ اسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان در گذشت و همه را جامه پوشانید اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگوئید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فیصل و باره ننماید اهل و عیالش در امان باشند بنابر آن بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفر آغاز تردد کردند و بساط مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلایی نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگوئید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر برمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنک مسخر کرد و اموال و دماء رعایا در معرض تضرع افتد وزر و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت حالت هرویانی را از وی معلوم نموده بکوشک باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده عز بساط بوس دریافت و امیر تیمور گورکان ملک را باصناف الطاف بناوخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضاة و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحب قران گیتی ستان از باغ



زاغان بالنک کههدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین اودفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازه‌ها آهنین که القاب ملوک کرت بر آن منقور بود بر گردونها بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر ببلده کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هراه فراغت یافت عنان باره جهان نورد بطرف نیشابور و سبزوار تافت در نواحی نیشابور بمزار ابو مسلم مروزی رفته علی بیگ جونی قربانی که حاکم ابیورد و آنحدود بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصور از نیشابور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آنخظه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصار را هموار کردند آنگاه پادشاه ظفرپناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا عنایت و التفات یابد و الا ابواب رنج و عنا بر روی روزگار مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۲

را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین به بیلاق اوغالجاتو رفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرموده آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در زنجیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نصارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشانند صبیبه صلیبه آنحضرت که مسماء بطغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیگ بن امیر- موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبایی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران کردون غلام از مفارقت آن مخدره بلقیس آئین بغایت حزین گشت و چند روز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویج روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود بیت

نه چندان عطایا بدرویش داد      که از چند و چونش توان کرد یاد.

## گفتار در لشگر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی.

در آن زمستان که زنجیرسرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفرلوا غیرت فرای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی موید بسده سدره انتما رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونى قربانى و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوآر دارند بنابر آن حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۴ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازه عزیمت مازندران درانداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر عز علی بیک بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونى قربانى را غارتیده لشگر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون نگین در انگشترین فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسیده که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک باظهار عجز و اضطراب زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۳

قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را کوتوال آنحصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم و ستیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران آنجائی را مشمول انعام و احسان بترکستان کوچانید تا محافظت قلاع آنجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرآت موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیه (وَ إِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِیَّۃٍ فَحِیُّوْا بِأَحْسَنَ مِنْهَا) عمل فرموده کریمه از

خاندان مظفری جهت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستکاری کرد و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز بازپرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه روغه بکیود جامه و شاسمان درآمده امیر ولی مقاومت با آن حضرت در حیز قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبد و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیه اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذرانند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه شملقان و جرمغان بجلگاه رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با طایفه از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد و عجزچی راه غلط کرده جناب شجاعت پناهی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیگ بردند و امیر علی بیگ شیخ علی بهادر راه تعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیک بوئاق خویش برای او نصب کرده شیلان تعیین فرمود زبان تضرع بگشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در میباید خواست امیر شیخ علی اینمعنی را قبول نمود و چون رادگان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیگ و اتباع او را بعرض رسانید و گناهان ایشان را عفو طلبد و صاحبقران پوزش پذیر کره بعد اخری جریمه جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیگ بخدمت شتایت و بیشتر از پیشتر تربیت و اعزاز و حرمت یافت اما مثال لازم الامثال سمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل والوس جونی قربانی بسمرقند کوچانند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه برد و امیر که پسر تمور که را داروغه هراه تعیین کرد و چون صاحبقران سعادت مند بدار الملک سمرقند رسید علی بیگ و امیر غوری ولد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۴

مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را به تاشکنت ارسال داشت و ملک غیاث - الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و همدران ایام از

تصادم و تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هرات صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آندیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث - الدین پیر علی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هرات نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابو سعید سپهبد را که قرب ده سال در زندان غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه ملک محمد از غور با زمره از اهل شرو شور بهرات خرامید و ابو سعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در گوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند در آن اثنا امیر که داروغه وفات یافته بدین جهت هرات چون خانه بی کدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشه ضبط بیرون جسته ارادل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروز آبادی با جمعی از اشرار چند پشته هیزم بدر حصار اختیار الدین برده آتش در آن زدند و مغولان بامید نجات در قلعه گذاشته خود را از بالا بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون اینخبر بامیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفرانتما برسم منغلای روانه هرات گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچه خیابان امراء منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از هم فرو ریخته هرطایفه بطرفی رفتند مقارن آنحال امیرزاده میران شاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شریر بقتل رسانیده از سرهائ کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو اینخبر از انهاء امیرزاده میران شاه بر پیشگاه ضمیر صاحبقران کشور گیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوزئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتمادلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتل ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون.

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر بار و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و

گرمسیر و قندهار

در پائیز سنه ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهه استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت از پی روان متوجه خراسان گشت و در اوائل ماه مبارک رمضان بهرات رسیده از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۵

غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده مهم بر اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه با اسم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعدیب هلاک شدند در آن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفرار حکومت مینمود یاغی گشت و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بر سبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهرا قسرا سبزوار را که موسوم بیدر آباد بود مسخر ساختند و قرب دو هزار مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آنواقعه هایله در هرات و اسفرار شرر شروشور و غبار ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان بازماند و در بازارها و کوچها مردکان بر زیر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشور گیر از ممر هرات و اسفرار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت و شاه جلال الدین فراهی بیای دولت خواهی از قلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهرور گشت و سپاه جوشن پوش پر جوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز آن را مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را به تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج از شهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب جنگ و عناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان برایشان آفرین کرد و مخالفان چندین اسب و استر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیه السیف مجروح و خسته جستند و برین قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود نیمروز و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افناره آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بیای عجز و اضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسألت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که بایکتاود کله

برباره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جوانگار مشغولی میفرمود ناگاه قرب سی هزار از سیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون ریختند و تیرباران کرده و تیری بران بارگیر صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان یکران بقلب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود و جیه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بیک بار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه قیامت نهیب خلقی بینهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در اندیاری بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست و پلاس بباد غارت و تاراج بردادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی زمام ایالت ویرانه پر جیفه سیستان را بشاه شاهان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۶

سپرده ملک قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علماء اکابر آنولایت را بحصار فراه روان کرد و از طنطنه لشکر قیامت اثر تزلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران ظفر پناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری و ممقتو و هر کس را که هوس سروری و شرارت در سر داشت درهم شکست بیت

### ز فرمان دهانش تهی کرد جای      سر سرکشان کرد در زیر پای

و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آندیار را نیز بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آنسال در قندهار قشلاق فرمود و تمام حدود آنرا در حیز تسخیر آورد و امیر جاکو برلاس که در مملکت قندر و بقلان و آنحدود حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر آنخبر شنیده مناصب امیر جاکو را بیسرش امیر جهانشاه مسلم داشت دور اوایل فصل بهار که سلطان کل قرین فضل پروردگار با کوبه ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادت مند عزیمت سمرقند فردوس مانند فرمود امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور و دراز را طی فرمود بیت

### صعود سوی یمین و فتوح سوی یسار      زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

## گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که باستان امیر تیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد اما برین وعده وفا ننمود بنابر آن امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمائه موافق سیچقان نیل با سپاهی پیل تن و لشگری صف شکن علم عزیمت بصوب استرآباد برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبه الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیان که پیش ازین جهت خواستگاری مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند باز آمدند و دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه که در آنسفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بیاد داد آنگاه صاحبقران جمجاه از راه نساودورن در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر درود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه دورن را بجنگ گرفته بنیاد حیات کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۷

و منغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدر مقدور کشش و کوشش نمود اما مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورد و بدست جرات چوبها و سیخهائی را که سپاه صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند درهم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاههائی که جهت سقوط جنود منصور کنده بودند افتادند و از امراء وافر تهورا یکوتمور خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی را تکامیشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در گرد کوه دامغان

گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او میشتافتند بری رسیدند او بطرف رستمدر گریخت و بحمايت جنگل و تشابك اشجار از چنگك شیران پيشه پيكار نجات يافت و حضرت صاحبقران ايالت ولايت جرجان را بولد طغتمور خان لقمان پادشاه ارزاني داشته در شوال سال مذکور با بعضی از عساكر منصور علم عزيمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت پايان رسانيده در اوایل فصل بهار که نسيم تيز رفتار بهواداری خسرو ثوابت و سيار قلعه غنجه را بی استعمال پيكان خار و دست برد سرپنجه خيار مفتوح گردانيد بجانب سلطانيه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقايع سلطان احمد جلایر سبق ذکر يافت در آن وقت پسرش آقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود چون امراء سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند بی شاييه اهمال آقبوقا را بر- گرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دليران جوشن پوش پيشتر بسلطانيه رسیده قلعه را مضبوط گردانيد و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطيه بسلطانيه در شهر سبع و ثمانين و سبعمائه درآمد ايلچی همعنان برق و باد بشيراز فرستاد تا عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد پايه سرير گردون مصير رساند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ايالت سلطانيه تعلق بوی گرفت و امير محمد سلطان شاه جهه کومک و امداد او تعيين پذيرفت آنگاه رايه ظفر پناه براه رستمدر بازگشته حکام آنجا مصحوب امير ولی روی بوادی گريز نهادند و آنحضرت بمازندران درآمد ولات ولايت آمل و ساری سيد رضی الدین و سيد کمال الدین باظهار اطاعت و انقياد مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قيام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خراميد و تابستان آنجا گذرانيد در زمستان جهه قشلاق عازم زنجير سراي کردند.

ذکر يورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بيان فتح قلاع و بلاد آذربايجان و عراق

در آن زمستان که زنجير سراي بيمن مقدم صاحبقران کشورگشای غيرت افزای

تاريخ حبيب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۸

گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسله مخالفت قيام نموده بيک پولاد اغلان را با عیسی بيک و یغلی بی و قزانجی سر کرده نه تومان لشگر که اکثر ایشان در تيه ضلالت سرگردان بودند



ساخته و بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه در بند بجلگه تبریز درآمده و اشراف و اعیان آنولایت بحکم الغریق بتعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود خلخال را که پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت امراء توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانید امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبیچاق دست استیلا به نهب و تاراج برآوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و همدران زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند و چون این خبر در زنجیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین و ثمان و سبعمائه موافق پارس نیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراء النهر بازداشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریا بی گران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروز کوه مضرب خیم عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت ترک از آنجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده و روجرد را از جهات و اموال مجرد کردند و خرم آباد را غمکده گردانیدند و بسیاری از دزدان و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آندیار بود اسیر ساختند اما در بعضی از ان معارک آقتیمور بهادر و امیر عمر عباس بهادر و خواجه علی مؤید سربدار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آنحال سارق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشت بنابراین حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطان شاه در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکور مقید و مواخذه گردید و همدران چند روز دست قضا سجل حیاتش درنوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخال نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را بگرفت و بامیر قماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را بخاری از تن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد [بیت](#)

القصة آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۳۹

پایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخجوان روانشد و از مرند و دره عبور نموده از آب ارس به پل ضیاء الملک بگذشت و سلطان بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثران قلعه را بجنک مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارس را گرفته ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفرنشان پرتو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را به بئس المهاد فرستاد حاکم انقلعه ملک بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق فشدو الوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم اقتدار نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخجیر در جرگه جمع آمد که سپاهی بآن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست به پشت جانوران شکاری برده هر کدام که فربه می بود می کشتند و هر چه لاغر بود می گذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایات ولایات گرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت برانداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهمام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) زبان الهام بیان به نصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر پیراحه دل بقراط تافته ظلمت و ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمه توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تألیف دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت برتر بیتش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن آنحال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آنزمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیک اندیش کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت و

بمساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق بعرض رسانید و از جمله نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده‌دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقووزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب منظر بنظر صاحبقران والا گهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد نظم

بجای نهم خویشتن را شمرد

غلامان ترکی زبان هشت برد

از آن کرده شد گرم بازار او

چو گل شاه بشکفت از کار او

و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت ولایت شروان و شماخی را تا اقصی البرز کوه در قبضه درایتش نهاد.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۰

ذکر بعضی از وقایع یورش سه ساله صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان

در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمائه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبیچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشگری گران از راه دربند بصوب آذربایجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکوتمور و عثمان عباس را بدفع یاغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بسیاه دشت قبیچاق رسیده و دست به تیر و کمان یازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاهزاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده پیاپی سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر همان عهد و پیمان ثابت قدم بوده دیگر بر امثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت فتح بر قلعه با یزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و

ایل والوس او را تاخته و حصار آیدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی به ارزنجان فرستاد حاکم آنجا پهرتن را بمطاوعت خواند و او سر بحلقه متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عز الدین شیر در قلعه وان تحصن جسته یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه آنحصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عز الدین پبای عجز و اضطراب بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصر الدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و مدۀ بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان امتداد یافته عاقبت لشگر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان آنقلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگاراند خودی که امراء تومانات بود بتخریب آنحصار که از ابنیه شداد و عاد است مأمور گشته هر چند سعی نمود یک سنک از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک ابرو و بروت و نصف ریش ناصر الدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی تنگ انداختند تا تمام لشگر بر وی گذشتند و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عز الدین برتبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۱

قران منصور جهه تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت آنولایت فارغ شد عنان باره جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مفتخر و سرافراز قرین اصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که ناگاه از ماوراء النهر جیرایلچی بهفده روز رسید و عرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته و خان طغیان باوج آسمان رسانیده بنابر آن حضرت صاحبقران حکومت بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید.

گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک و خیل جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر

چون قمر الدین اوغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان را برانداشت

که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لواء مخالفت برافراشت و بیک یارق اوغلان و ایلمش اوغلان و عیسی بیک و ساتقن بهادر را با لشگری گران بصوب ترکستان فرستاد و آقخواجه اغلان را همراه پسر کیخسرو ختلانی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در آندیار هرچه یابند برابند و این اخبار در آن ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشگریان که در سمرقند بودند بامیرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بسرحد ترکستان کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل جو کلک که از آنجا تا انزار پنج فرسخی شرعی مسافت است بباغی رسیده جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر قلب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ سلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع گردانید در آن اثنا شنید که آنکاتورا برادرزاده امیر حاجی بیک از کنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده و بتعذیب عباد و فروختن آتش عناد مشغول است بنابر آن بخجند توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب آخسیکت که عبارت از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتورا متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید امیرزاده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۲

عمر شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود توکل بهادر خان اسب شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتورا مصلحت محاصره ندیده راه کافرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امراء عالیجاه چون از معرکه چو کلک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخار پندار بکاخ دماغ راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر بنشستند و طغای بوغای برلاس و اتمش قوجین که در بخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد

کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمائه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری با غرق همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساده تفویض فرمود و فیروز کوه و خوارری و توابع را باسکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزار جریب را بامیر عز الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را با اسم امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استرآباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را به تمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل هرچه تمامتر بخراسان درآمد و به مجرد استماع صیت نهضت آن حضرت لشگر دشت دست از ماوراء النهر بازداشته روی بدیار خویش نهادند و چون ماهچه رایت نصرت آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت انما امرا و سرداران واقعه جو کلک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار نمود و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشگر توقتمش خان مامور گردانید و ایشان تا منزل بولان شتافته و جمعی از دشمنان را کشته سلامت بازگشتند.

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والانژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش اوغلان و

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۳

سلیمان صوفی در خوارزم نشسته‌اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته‌اند بنابر آن دفع شر آنجماعت را بر ذمه همت پادشاهانه لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمائه موافق لوی نیل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان برینمعنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند و بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی‌همال

دولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرابهادر را با سپاهی پر تهور بتکامیسی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند و بسیاری از آنطایفه کشته سالما غانما بازگردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماورا النهر کوچانیده عنان عزیمت مستقر سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بمرتبه ویران بود که هرچند سپهر دوار در گرد آنولایت گردیده با هزار دیده احتیاط مینمود ساکن داری و نافخ ناری در آنحدود نمی‌دید و خسرو صاحب تائید بعد از مرجعت از دشت قبیچاق در سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آنولایت مصروف داشته موسی پسر جنگی قوجین را بدانجانب فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت بازآورد و از جمله وقایعی که در اثناء یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میر که ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مشرف بود سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت بسبب تلقین بخت بدیاعی شد و از سمرقند بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و آقتیمور بهادر را غارت کرده و جیبه خانه خاصه پادشاهی را تصرف نموده بجمعی از اوباش که بخیال پرخاش برو جمع گشته بودند بخشید و متشمر جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ برین معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میر که از هم گسیخته هرطایفه بطرفی گریختند و محمد میر که بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امید او باز نهاده میر که خائب و خاسر از در دروازه بازگشت و در اثناء راه عثمان پسر اروغ میر که بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میر را دید که با چهار نوکر بر پشت نشسته و اسبان را بعطف گذاشته فی الحال او را گرفته بامیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میر که بقتل رسید دیگر آنکه در آن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بجلگاه کش نقل کرده در گنبدی که از محدثاتش بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید طوینی عظیم فرمود ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را بخانی برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان گشته

تایسی و صبران عنان یکران بازنکشید و منغلای لشکر او که سر کرده ایشان ایلتغمش اوغلان بود بزرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار برافراخته متوجه مواکب کواکب بود بیک ناگاه بر سر ایلتغمش و لشگر توقتمش راند و ایلتغمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب خجند انداخته خاک و جودشان بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل اقرار فرود آمد و چون از فر طلعت سلطان فروردین و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشگر سرما از فضاء صحرا و بساتین رخت هزیمت بر بست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل تیلان تیل حضرت صاحب قران نوبت دیگر بر زین ملک ستانی شست و بر آب سیحون پل بسته و عبور نموده تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش زده ع

### بکشند ایشان فزون از شمار

و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشگری در غایت کثرت و وفور استعداد و ابهت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بتکامیشی ایشان تافت و قراول سپاه منصور بجغد اول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالما غانما بازگشته در اثناء طی بیابان بقه درخان که با صد خانه وار نشسته بود دوچار خوردند و او را گرفته در موضع آقسوما بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده موضع آل قشون معسکر همایون گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که بحکم امیرزاده میران شاک حاکم سبزواری بودند یاغی شده اند و بواسطه شامت افعال ایشان دیار خراسان پررفته و آشوبست و صاحبقران والانژاد امیرزاده میران شاه راجه دفع شر آنجماعت بصوب خراسان



فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنا بر ملاحظه ماده فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشاند آنگاه از آب آمویه گذشته باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیک فرار برقرار اختیار کرده حاجی بیک به دست سادات هزار جریب گرفتار گشت و مقید بدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیر زاده میرانشاه بعد از فتوح طوس قرب ده هزار کس از مردم انجائی بقتل رسانید و دود از دودمان اهل ناموس برآورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان با یزید عسس که در زندان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۵

حاجی بیک مقید بود تفویض نمود آنگاه بهرات رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذیقعه بدار السلطنه سمرقند رسید و در سنه ۷۹۱ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد والوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج کرده اند اما امر او نوئینان زانو زده متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که نخست بمغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد ولد توغلقتمور خان و خضر خواجه اوغلان وانکاتورا را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که به ممالک ترکستان و ماوراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحب قران مظفر لوا این ملتسم را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را از طرق متعدده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اوغلان و انکاتورا ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را بنعل توسن عالم کرد و سم سمند جهان نورد پیموده پیکر بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضر تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمائیه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امراء عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمر الدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت و

پهلوانی نیموده چون بقراتال که یورت آنکاتورا بود رسیدند شنیدند که اولجایتو غامچلکاجی که با چهارصد سوار پیشتر بنخجیر گیری رفته بود در شکارگاهی به قمرالدین دوچار خورد و جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و مش و پکش را ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه شتافته از کشتهها پشتهها دیدند و از قوم منلقو شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمرالدین بعد از محاربه بصرای انچنی - بوجنی رفته است امرا بعد از تحقیق اینخبر مانند باد صرصر از عقبش در حرکت آمدند و و بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمرالدین از آب گذشته و بطرف توله که سمور و قاقم آنجا میباشد گریخته و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذراندند تا تمغاهاء ایشان را بر درختان آن بیسه نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت مند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن ممر جمعیت کلی حاصل نمود آیات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۶

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثناء راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیمای صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین ابن کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند که (الجنة تحت ظلال السیوف) و از اشعه انوار این فریده سنجیده فروغ این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نصارت روضه دولت و اقبال از سرچشمه شمشیر آبدار و اضائت شمع آمانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار بروشنی دیده امید در غبار معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار یابد طلبید رباعی

پیوسته قدم بوادی غز بنهاد

در سایه شمشیر بود باغ مراد.

شاهی که کشید از میان تیغ جهاد

گردد بریاض ملک دایم دلشاد

مصدق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهان بانی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته از غزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگرددند **بیت**

**عروس ملک کسی در کنار گیرد**

**که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند.**

**چست**

بناء علی هذا در پائیز سنه اثنی و تسعین و سبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر شجعان و لشگریان را بانعام اسب و زر و جوشن بناوخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق کرده در آن اثنا مزاج بهجت فزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفا کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلوبود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته **ع**

### **بجنید ایران و توران ز جای**

و ماهیچه لوای کشور گشای آغاز طی منازل و قطع مراحل کرده چون موضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت فزای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان باستان اقبال ایشان رسیدند و بوسیله نوئینان عالیشان بیارگاه سپهر انتباه درآمده یکدست شنقار و نه سر اسب راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی آورده بودند عرض نمودند ملحض سفارت آنکه توقتمش خان از اظهار اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثار او را بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بر سر عنایت

**تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۷**

آیند تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از رقبه انقیاد و اطاعت بیرون نیارد **بیت**

یکی بنده باشد بفرمان شاه

نه پیچدد گر سر ز پیمان شاه

امیر تیمور گورکان بدان سخنان چندان التفاتی نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراسم و عواطف که از اینجانب نسبت بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفار میگذشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید بیت

فریب است این قول و درخواست

زبان و دل او بهم راست نیست

نیست

و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زر دوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر باره کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت و روز چهارشنبه ۲۱ جمادی الاولی بکجیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهت نظاره دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علفزار بنظرش درآمد و فرمود که لشگریان سنگ آوردند و در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر آن مثبت ساختند و روز دیگر از آن منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب پیلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع اناقراغوی محل نزول دلیران رزمجوی گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آنغایت چهار ماه گذشته بود نقصانی تمام باذوقه لشگریان راه یافت و چون آندشت از آبادانی و زراعت بسیار دور است در اردوی همایون قحط و غلائی عظیم روی نمود چنانچه بهاء یکسر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و ایضا قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرد و اکثر افراد لشگریان در آن بیابان بتخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میگذرانیدند و اینمعنی بر- ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی سمت نفاذ پذیرفت که بامراء تومان و هزارجات و دهجات جار رسانید و مچلکا ستانند که هیچ آفریده نان و کماج و بقرا و تتماج نپزد هرکس از مطبوخ به بلماق قناعت نماید و امراء تجربه فرموده از یکمن آرد بسنگ انبار که کنایت از هشت من شرعیست باضافه مقداری سبزی شصت کاسه بلماق از دیگ بیرون آمد و مقرر شد که هریک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی

بیک کاسه بلماق اکتفا کند لاجرم جمعی از گردن‌کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بظرفی بلماق سر فرود می آوردند مثنوی

شکمه‌ها فتاد از پی خشک و تر

چو انبان دریوزه گردد بدر

گرسنه شکم بر نمد دوخت چشم

که همسایه گوشت بود است پشم

و صاحبقران ستوده مآثر بملاحظه آنکه توشه و ماکول در قیتول ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غره جمادی الاخر اختیار شکار فرموده امراء پرانگار و جوانگار بجرگه روان شدند و آنمقدار صید را ندادند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۸

که چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشگریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاو میش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مغول آنرا قندغای می گویند و مردم دشت آن را بکن گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاجوقی چند دید و متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و سران لشگر را منغلای گرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند و این جرات از آن شاهزاده بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الاخری با جمعی از عظماء امرا و نوئیان پیشتر روانشد و شب و روز کوچهای دور کرده تفحص کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توپل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در هفتاد موضع آتش افروخته دیدیم و هرچند تفتیش کردیم از فروزنده آتش اثر نیافتیم ع اگرچه لشگر عشق آمد این چه آتشیست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفرلوا پیغام نموده آنحضرت بعد از شنیدن اینخبر به تعجیل هرچه تمامتر در حرکه آمد و با تمامی لشگر از آب توپل گذشته به منغلای پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم ستوران کیهان نورد آورده هرچند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را که مردی جلد کار دیده بود بخبر گیری روان فرمود

و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسب رانده در شب دوم الاجوقی چند دید و در پس پشته پنهان شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده و بطرفی روانشد شیخ داود آنخون گرفته را گرفته بنظر صاحبقران والاگهر رسانیده آنحضرت شیخ داود را کمر ترکش زرنگار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جوابداد که یکماه است که ما از میان ایل والوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته‌ایم و از خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جیبه پوش آمده در بیشه که در نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانم که چه کسانیند امیر تیمور گورکان عبد خواجه را با سی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجوقها را کوچانیده بار دو رسانند و قماری یساول را با بیست سوار ارسال داشت که جیبه پوشان آن جنگل را بچنگ آورند و قماری بآن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته پایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده روان شد و چند مرحله دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایپک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طایفه بر روی جسر و زمهره از میان آب عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابراین فرمان عالی صادر گشت که لشگریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر خندق کنند او برینمنوال چند مرحله دیگر پیش رفته

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۴۹

ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور - گورکان جیبه بخش کرده و زر بسیار بسرداران بخشیده پیشتر خرامید و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند و چون ازو خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان لشگریان شما آزوقه نایابست لاجرم میخواهد که شما را پیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن مبشر بهادر بخرگیری شتافته در پیشه بجمعی از اوزبکان بازخورد و چهل کس را گرفته آورد و امیر تیمور گورکان مبشر را بوفوز انعام و اکرام مباهی و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جوابدادند که مقرر شده بود که لشگر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر بازفرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین فرمود و ایشان بامثال امر مبادرت جسته و از گل و لای عظیم گذشته بامیر جلال

حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشگر کوه شکوه بجانب آنجماعت روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته پایان شتافته مردم ایکو تیمور نیز بجای ایشان برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور را برینحال مطلع گردانیدند و امیر پرتهور بر آن پشته برآمد و بنا بر کثرت لشگر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای پس بازکشید و اشارت فرمود تا مردم او پیشتر از آن آبها ولایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع امیرایکو تیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب او شتافتند بیت

چو گرداب قلزم بجوش آمدند

ستیزه کنان در خروش آمدند

امیرایکو تیمور از غایت حمیت و تهور پای ثبات بیفشرد و بزخم تیر خارا گذار دشمنان را آنمقدار بازداشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند اما خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از پشت زین بر روی زمین افتاد بیت

بگردون برآمد فغان و دریغ

پریشان شدش ترک و تارک به تیغ

و در آن معرکه هریملک پسر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال ماهچه علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طایفه از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیاد حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان باردوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید و خویشان امیرایکو تیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک ولد قلجقای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بد و سپرد و چون قرب ششماه بود که رایات نصرت مال بصوب شمال میشتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لامع گشت و در آنموضع بهنگام بودن خورشید در برج شمالی بحسب اقتضاء شریعت غرانماز خفتن واجب نمیشود

نظم

بیابان نور دیدن

از حد گذشت	شمار منازل ز پانصد گذشت
در آن ناحیه آخرش داد کام	که بودی در آن توامان صبح و شام
در آن بی کران وادی بو العجب	نمی بود در بعضی اوقات شب

القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و بتحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور ویرانی عساکر منصور بجنک نمی ایستد و ایشانرا بطرف خود میکشد امیر- زاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عملنموده روز دیگر خبر آمد که منغلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند.

#### گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه

صبح روز استفتاح که لوای کشور گشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای (إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ) بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه نصرت عطیه گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داد و زمام یاسامیشی هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد قول اول بفر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و در قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم بحسن اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانگار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزئین گرفته او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده و جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امراء عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه در گذشت

مثنوی

بر آراست صاحبقران هفت صف،	عنان سمنند سعادت بکف
بر آن هفت سد سکندر اساس	مهندس شده هفت اخترشناس



در آن هفت البرز پولاد پوش

نهان هفت دریای آتش بجوش

و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان بیت

پشت تکاور در آورد پای

بر آورد آواز روئینه نای

و قلب میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاشمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و ایلتمش اوغلان و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و امراء شجاعت نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقوات و اقتاد و آقبوقه داروس جوق قیات و عیسی بیک نوروز قنقرات و حسن بیک و سرای و کوکه بوغا و یغلی بی بیترین و قونقور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت **مثنوی**

علمهای خانی بر آمد باوج

محیط صلابت در آمد بموج

جهانی در آهن چه دریای قیر

ز دستور چنگیز آئین پذیر

زریک بیابان فزون لشگری

ز جوجی نژادانش هرسو سری

همه دشت زادان درنده خوی

ر بوده ز شیران درنده گوی

همه زود خشمان دیر آشتی

سرشته ز خشمند پنداشتی

و چون توقتمش خان با آن لشگر بیکران اطراف آن بیابانرا فرو

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۱

گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و بافروختن آتش و پختن آتش روی آوردند و توقتمش خان که آنحال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشگر صف شکن بدشمن انگشت تعجب بدنندان گرفت و مقارن دهشت و حیرت صف آرای گشته بیاد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از غمام تیغ مانند سهام باران از جوف میغ فرو میبارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی

فرود آمد و دو رکعت نماز گذارده روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سؤال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض

### حاجات مشنوی

نشست از تهور به پشت سمند  
برآمد چو خور بر سپهر بلند  
گرفته بکف تیغ خارا گذار  
عنان تافت سوی صف کارزار  
قوی دل شده دوست از صولتش  
بنکبت قرین دشمن از دولتش

و در آن حین ثمره شجره طیبه نبوت و شعبه دوحه شریفه فتوت امیر سید برکه و از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و نحفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسألت نموده و عالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتداء نسبت سینه قادر انداز میدان **وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ (وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى** علیه من الصلاة تمها و انماها) فرموده مشتی سنک ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهدت الوجوه بزبان الهام بیان گذرانید آنگاه امیر - حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعداء و ازون اختر تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضاء صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته آندشت بلند گشته از کوه الوند در گذشت **نظم**

جهان گشت بحری پر از خون ناب  
درو گشته سرها بسان حباب  
شد از کشته در هرطرف پشته  
بهر پشته افتاد سرگشته

آخر الامر مبارزان موکب ظفر پناه بضرع اسنه و سیوف صفوف لشگر دشت را در هم شکسته و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون قدرت در حیز مکت خویش ندیده بر شاهزاده وافر تهور عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه هجا چون کوه پای برجا بوده بزخم گرز گران سنک و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بازگردانید و توقتمش خان از آنجانب نیز عنان برتافته بر سر هزارهای سلدوز شتافت و تیرباران کرده آنجماعت را از پیش برداشت و در پس لشگر قیامت

اثر با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشید و چکه توأچی از عقب صاحبقران مظفر لوا که گریختگان را تعاقب مینمود تاخته اینخبر بعرض رسانید و متعاقب چکه قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده جهه همان مصلحت کومک طلید بنا بر آن امیر تیمور گورکان با

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۲

تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بیکبار بر توقتمش خان حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت

رمیدند آن وحشیان دلیر      چو نخجیر رو به زمیدان شیر

دلا عجب بیت

چو خورشید رخشان بر آرد علم      سپاه کواکب بریزد ز هم

و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون (وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) بتحقیق انجامید و بسیاری از لشگریان دشت به تیغ بیدریغ کشته گشته فحوای (سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ) بر صحیفه ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه روی نمود و صاحبقران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان باداء تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و به عایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباحات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد بشکرانه آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشگر از هرده نفر هفت نفر برگزیده بتکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک باب آتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان به تیغ بیدریغ گذرانیدند اوزبکان را از پس شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی میسوخت و از پیش آب خونخوار شعله حیات فرو می نشانند بیت

سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل      در میان آب و آتش زندگانی مشکل

است

است

و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس تا صحرای اور توبه شتافته و و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت

ز بس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد روز جوانی .

ذکر مراجعت صاحبقران سعادت‌مند بدار السلطنه سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میگردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه پیموده لوازم نشاط و شادمانی بجای می‌آوردند و از جمله مواد عیش و عشرت که سپاه ظفرپناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه کوترمه است که در وقت نزول و ارتحال آنرا از هم نمیگشایید و بر گردونها بسته بهر طرف

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۳

میخواهند میرند بنا بر آن هریک از متعینان در چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب نیق صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهد امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانشد و در ذیقعه سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که بیسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آنولایت پایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای افار

از غبار مواكب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایات زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند بازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت

سعادت قرین توسن بخت رام  
عروس ظفر جلوه گر صبح و شام.

گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید که اورنک فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هرصبح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت اندوز جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواكب بلند مراتب کواكب خیل و سپاه اوست تا هرشب پیای ظلمت ساخت وسیع فلک منیع نه پیماید هلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی

خور که مسند زچرخ چارم ساخت	هر سحر رایت سفر افراخت
تا ز نورش جهان ظلمانی	گشت همچون بهشت نورانی
ماه عالم نورد تا هرشب	ننهد پای در طریق طلب
نرهد از حضيض برج و بال	نرسد سوی خانه اقبال

تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بر ولایات ایران عبور نماید و هرکس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسر پنجه غضب تادیب فرماید بنابر آن فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار بلشگریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایه علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق پیچی نیل نهضت همایون

اتفاق افتاد و در یکشنبه غره شعبان مزاج اشراف را از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برآه بیمن مداوا اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا بخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان (و اذا مرضت فهو یشفین) کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل جوی زر که داخل ولایت بخارا است و در اوقات مرض آنجا توقف اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم موکب نصرت نشان بیت

### جنود فتح و فیروزی ملازم

### سعادت را سر اقبال خادم

و اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده و منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استرآباد معسکر اقبال مآل گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید بر که که پیش ازین برسم رساله نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمده سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته به مازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمائه منزل شماسان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افضای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانید و آمل را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرمود و از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد ابناء امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را سر کرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه رفته و گلزار آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته و از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آنمواضع شیخ علی بهادر بضر بکارد کردی که قجزچی بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را بامیر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه روی نموده عنان یکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملک عز الدین والی لرستان

حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابر آن بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد خبر آمد که ملک عزالدین دست از ملک و مال بازداشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشتر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الاخر سنه مذکوره از آب چهار دانگ عبور نمود و بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشورگشا در روز جمعه ۲۷ جمادی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۵

الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمد و در موضع قومشه یا ماهیار فرمان شهریار کامکار بقتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز سه شنبه هشتم رجب آنحکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران بنیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت

روان باخر آن پایمال حادثه شد  
هنوز غمزه خونریزبار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام مینمود سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه نفرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه هفتصد و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت مهیمن منان بفضای دلگشای آنولایت رسید و چند روز بسط بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و در بند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده

کامکار معز الدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثناء راه چندگاه بنشاط صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با سارق محمد ترکمان و حشم او که بحصار حبشی تحصن بسته بودند پیکار فرموده تراکمه را منهزم ساخت و غنیمت بینهایت گرفته شیخ تیمور بهادر گریختگان را تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قلاغی بازگشته باق یلاق شتافت و بقیه آن ماه را در آن مکان پایان رسانید و در یک شنبه غره شوال به شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن اسفراینی که از اعظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رساله تشریف آورد و امیر تیمور گورکان بتعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد آنگاه تواچیان بموجب فرمان جار بلشکریان رسانیدند که بمصلحت عبور از دجله هریک دو شاخ ترتیب نمایند و روز جمعه ۱۳ شهر شوال موافق قوی ئیل نهضت همایون از آق یلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بقبه ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۶

منهیان بفرموده سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده اند و کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابر آن فرمود که همانکس که آن نامه را نوشته بود رقعہ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بردیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرا نشینانند که از لشگر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را بیت

بیستند بر بال مرغی دگر  
که بغدادیان را شود نامه بر

سلطان احمد بعد از مطالعه رقعہ اول مضطرب گشته احوال و ائقال را از دجله بگذرانید و از دیدن رقعہ ثانی مطمئن گردید و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از اینجانب



صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ  
بیست و نهم شوال نظم

رسید آن جهانجوی جم اقتدار  
بیغداد با لشگری بیشمار  
جهان پر شد از بانک نای و نفیر  
بدرید از هم سپهر اثیر  
سراسیمه کشتند بغدادیان  
بیستند بر عزم جستن میان

و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و محمد آزاد با فوجی از  
سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد اما  
لشگریان بسفینه التفات نکردند بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی  
خاصه سلطان احمد که شمس نامداشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش  
او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بتکامیشی یاغی روان شدند و  
سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه  
میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب  
میشتافتند تا دشت کربلا ایناج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با  
قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب نوئینان  
تافته ایشان از اسب فرود آمدند و دست به تیر و کمان برده شبه کردند بیت

ز پیکان چنان آتش افروختند  
که پر ملک بر فلک سوختند  
گذر کرد تیر از زرها چنان  
که باد از خم زلف سیمین تنان

و امیر عثمان را مخالفان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان بتک پا بیرون بردند و امرا مظفر و  
منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه احترام حضرت امام عالمقام  
ابی عبد الله حسین بن علی المرتضی صلواة الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه  
شتافته بنوازش بیکران شدند بیت

ز خاک درش چهره آراستند  
همه یافتند آنچه میخواستند

و صاحبقران کامران قرب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و داد عیش و  
نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید نظم

وقت صبح است و لب دجله و انفاس  
ای پسر کشتی می باشط بغداد بیار

بهار

دجله عمریست تر و تازه و خوش

میگذرد

ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزه تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد جمعی از تجار بموقف

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۷

عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرّد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اندام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آنجماعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آنقلعه سپهر مثال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمائه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آنقلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون از آوازه وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید و از اهزاز نسیم اینخبر شعله غضب جهان سوز برافروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواجیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بامرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا

نقبچیان پرکار داشته بروج آنحصار را مشبک سازند و آنجماعت بجد هرچه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند و اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهده اینحال دانست که مهم خالی از اشگالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون فرستاد تا زبان بشفاعت جریمه او گشادند اما فایده بر آن آمد و شد ترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جوابداد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسید بار دیگر پای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار بیکبار از اطراف و جوانب آنحصار درآمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهای که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار درآمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایه سریر اعلی آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بکربت قتل مبتلا شدند و توأچیان از برای اعتبار نظار از رؤس آنقوم بدکردار منارها ساختند و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را بینداختند و روز شنبه غره صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والا گهر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۸

از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امراء عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند و آثار اقتدار در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا ببصره و واسط شتافته هرکس بقدم انقیاد و پیش آمد باج و خراج بر گردش نهادند و از هرکس که سرکشی مشاهده نمودند از پایش درآوردند و سالما و غانما مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند.

ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر و روحا و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا

صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صوابنا عازم دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون ماهچه طوق ظفر نگار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت

پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریا دل از راه موصل متوجه روحا گشته در اثناء راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال تراکمه قراقوینلوق فرستاد و آنجماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از طی منازل بظاهر روحا رسید و کزل نامی که حاکم آندیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و اینمعنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده زمره از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در ذریت و اموال ایشان زدند و بنفس نفیس در روحا منزل گزید گویند که آن شهر از بناها نمرود است و تمامت عمارت آن را از سنک تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیه القاء ابراهیم خلیل صلوٰه الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمه آبی که از یمن مقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی آید القصه امیر تیمور گورکان مدت بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهرور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشورگشا از روحا بصوب مادرین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی آنقلعه والی آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا بسده سدره انما شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آنقلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار حصار بکسی ندهند بنابر آن فرمان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۵۹

واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آنوقت آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آنملک عز الدین اظهار خلاف مینمود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامیده ایالت آنولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت.

## ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک گورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شد در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطه ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذشته بقلعه مختصر که آن را خرما تو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده و از ایشان طغار طلبید و ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته برآمد تا بتهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری عمر فرساگشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه عالم بالا گردید **نظم**

بگشاده کمانکش قضا شست

پیوسته بقصد ما از ایندست

تیرش همه بر نشانه خورده

کس جان زجفای او نبرده

ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان ساختند و هر که را آنجا یافتند از پیر هفتاد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق امرا و ارکان نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبه الخضراء کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمه همایون انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولدار شد شاهزاده مرحوم امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانہ بر این منوال جاری شده که در دنیا هر مامی را سوری در عقب باشد و هرالمی را سروری متعاقب در روز یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نور گستر طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که در آنوقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۰

امیرزاده شاه‌رخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین به سمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسیده از غایت فرح و انبساط از سر جریمه اهالی آن قلعه در گذشت و آن فرزند سعادت‌مند را محمد طراغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد آنگاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثناء راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه آمد که آن را حامد نیز گویند بمتانت حضور مغرور گشته‌اند و سر بچنبر اطاعت در نمی‌آورند بنا بر آن حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الاخری سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که به واسطه کمال متانت مانند حصار گردون از منجیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی‌توانست نمود مرکزوار در میان گرفتند و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کور که فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود بدو سه روز قهرا قسرا مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایات نهضت بصوب الاتاق برافراختند و در اثناء راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام ولایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادت بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشه افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوچ کلیسا آلتاق والی از زنجان طهر تن بدرگاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصر بلند پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعه او نیک که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و روز سه‌شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با جنود تائید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدانجا نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هیجدهم همان ماه در ظاهر او نیک قبه بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعه زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعه بالای کوه که در ارتفاع باحصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را بنظر در نمی‌آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق

ارسال داشت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت با خدام سده سدره مرتب نیست اما از غایت هراس بیرون نمی‌توانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمه مصر درگذشتم باید که بی‌دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر نگذرانند چون پسر و نایب مصر بازگشته آنچه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت مدت محاصره و محاربه ممتد شده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۱

روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطراب مصر و اتباع او بیشتر می‌گشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موبک ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بدانجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از دیوار قلعه انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیده امید میساختند مصر چون حال بر آن منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن بر گردن از قلعه بدر آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که خون او را از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما همدران و لا حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را در آن قلعه محبوس داشته مصر را به سمرقند فرستند و فرمان بران بر آن موجب عمل نمودند.

### ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون از فتح او نیک بازپرداخت آنقلعه را بامیر اتمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و همدران ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ موشح بالتمغا همایون حاصل نموده روی باولکاء خویش آورد و مقارن آنحال امیر با یزید حاکم قلعه آیدین بخدمت خسرو روی زمین رسید و آنحضرت او را بصنوف

مواهب و عطایا خوشدل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته در آن مملکت لشگریان نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و انکار دوچار می خوردند پیکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آنسفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز سه شنبه ۲۶ ماه مذکور وهاب شکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده به غایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یک روز در آن منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بپراهم سلطان موسوم گردانید و بعد از آن از قارص کوچ فرموده مینک گول محل نزول قیتول همایون گشت و در روز سه شنبه سیزدهم ذیقعد از مینک گول بحرکت درآمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۲

بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکارکنان بکوهستان گرجستان درآمد و در آنولایت نوبت دیگر لشگر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابر آن رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشگر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیگ و یغلیبی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چندگاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهره رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی اسب تازی نژاد و سی و سه جامه طلادوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک قرعه



مشورت در میان انداختند و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب گسیل کردند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبیچاق است بنابر آن مصریان را بازگردانید و با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سیزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهر سنه ۷۹۷ بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت.

### ذکر لشگر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی دثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید **مثنوی**

سلطان بهار از تجمل  
برخواست بعزم گشت لاله  
آراست سپاه سبزه و گل  
زد خیمه بکوه و دشت و لاله

رای کشورگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشگر فیروزی اثر بدشت قبیچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تغماق را مجدداً گوشمالی دهد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۳

و بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه اعلام آفتاب اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم در بند شروان گشت و افواج عساکر ظفرانتما مانند امواج دریا در حرکت آمده کرد سم باد پایان از ایوان کیوان درگذشت **نظم**

بجنید از جای صاحبقران  
نهان گشت از گرد لشگر سپهر  
بلرزید بر خود زمین و زمان  
تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر

و چون صاحب قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالغی که جهت تمهید بساط مصالحت از محمودآباد نزد توقتمش خان رفته بود بازآمده بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه

خان را بعرض رسانید و بنا بر آنکه در آن رقعہ سخن خشونت‌انگیز مرقوم بود ع بر آشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و بر حسب فرمان واجب الاذعان نظم

کشیدند بر دوش مردان کار	ز ره‌های داودی ز رنگار
نشستند بر تازیان فوج فوج	محیط تهور در آمد بموج
علمها بر آمد بچرخ بلند	شد از شقها مهر و مه پرده بند
امیران و شهزادگان بیدرنگ	کشیدند صفها بآئین جنگ
ز کشور گشایان خود هر سوار	رقمزد نویسنده ششصد هزار

و کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم ۵ فرسخ مسافت باشد و قینل دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرز کوه بود و قینل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که هیچکس نشان نمی‌داد که هرگز لشگری بآن عده و عدد در یکموضع دیده باشد نظم

ز جنگی سواران پولاد پوش	ز البرز تا قلزم آمد بجوش
بجلوه در آمد در آن عرصه گاه	بمقدار ریک بیابان سپاه

و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار برابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیار تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب کردار گردانید و بهر فوج که می رسید سردار آنجماعت زانو زده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسب می کشید و چون از آن کار فراغ بال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پر دل منازل و مراحل پیموده در اثنا راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار می خوردند در قتل و غارت تقصیر نمی کردند و توقتمش خان بر کیفیت حال و قوف یافته با سپاه بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب‌دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم

دو لشگر در اندیشه داوری	که بخت که فردا کند یآوری
ستاره کرا بر سر افسر نهد	کرا آسمان رخت بر در نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و  
اهتمام در باب کشش

کرد آهنگ لشگر اختر

روز دیگر که خسرو خاور

علم زرنگار ساخت بلند

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۴

گشت روشن ز برق تیغش دشت

شورش اندر میان خلق افکند

خیل انجم از او گریزان گشت

صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور  
نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ بامیرزاده محمد سپرد و بنفس همایون با بیست و  
هفت قشون از یلان دلاور و بردلان جلادت اثر در عقب لشگر علم ظفر پیکر برانداخت نظم

جهان گشت در چشم مردم سیاه

زشهزادگان قبله گاه سپاه

پس صف بود جای شطرنج باز

علم در پس صف زد آن سرفراز

و از جانب توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و از جانب توقتمش خان و امراء غضنفر  
نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند و بباد غرور و بخار پندار  
آتش خشم و کین تیز گردانیدند نظم

پاداش دریا بر آراست کوه

وزان سوی خان قیامت شکوه

در آمد بصرای قبچاق جوش

ز رستم کمانان پولاد پوش

و نیران قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه به سمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه  
اوغلان و بیک بارق اوغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب  
برانغار و جوانغار لشگر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیر و دار و افغان حرب و کارزار در خم طاق  
گنبد دوار انداخته آن حضرت با قشونهای خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان از صولت بهادران

موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان باز گردانیدند و از عساکر منصوره جمعی را کشته طایفه را بامیر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت قشونات پیریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آن حضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشه و غا امیر شیخ نور الدین ساریو غا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قادراندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده به زخم پیکان دیده دوز مخالفان را برجای بازداشت بلکه بیت

بهر تیر کز شصت او درگذشت      یکی نامور پهلوان کشته گشت

و محمد آزاد و برادرش علی شاه و توکل باورچی هر یک ارابه از ارابه‌های مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور گورکان آورده مانند جسر برهم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار بمدد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاد شبه آغاز کرد و قشوق قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری بر میان بستند و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران متعاقب و متواتر حمله نمودند نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از جای برنخواستند داشت و خداداد حسینی که قتیل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کونچه اوغلان در گذشته از پس پشت افتاد که در برابر امیر- تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد درآمد و امیرزاده محمد سلطان نیز بمدد رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانگار مخالف برایشان حمله

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۵

آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت

ز چوب خدنگ آتش افروختند      وزان جان بسیار کس سوختند

و در اثناء جوش و خروش مبارزان جوشن پوش یغلی بی‌بهرین که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان برو تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که یغلی بی‌پشت بمعرکه کرده روی بفرار آورد و این معنی

موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان  
آوردند و بضر ب سر پنجه شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و بیروح کردند **نظم**

سر دیو خویان پر خاشجوی

بمیدان بگردید مانند کوی

تن نازنین پری چهر کان

بیفتاد بر خاک ره ناتوان

آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشگر تیموری باکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست  
که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاهزادگان  
و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داده و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان  
لشکر نصرت نشان بر خاک افتادند **بیت**

ز کشته فتاده هزار انجمن

نه تابوت نی نوحه گرنی کفن

و صاحبقران عالیمقام از باره خوشخرام فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود  
و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده درباره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده  
در کنار آب قورای قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین را که همچنان جان  
سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید  
و اسب و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود (و الحمد  
الله الملك لمعبود).

**ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق**

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر تا کنار آب آتل از عقب دشمنان خاکسار  
شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قویزی چاق اوغلان که پسر اروس خان بود انداخت  
و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل والوس مملکت  
موروث اقدام فرماید و قویزی چاق از معبر توراتو گذشته در دشت قبچاق لواء شوکت و عظمت  
برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولر درآمد و لشگر  
فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند  
و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه دست  
راست الوس جوجی خان را

تاخت فرموده بیک یارق اوغلان و تمور خواجه اوغلان و اقتاد را که در آن طرف بودند بگریزاند و تمامی اموال و جهات احشام آنحدود را بحیطه ضبط درآورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آنولایات را نیز زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغبال از قتل و غارت الوس روس صاحبقران بناموس با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای قتل و غارت در آنولایت نیز انداخته و از آنجا عنان باره پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثناء راه صاحبقران جمجاه بواسطه تهمتی که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پر خاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آنموضع را نیز از شراب انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا قصرا گرفته هردو مقصد بی دین را بتحت الثری فرستادند و قلعه پولاد و سمس را نیز تسخیر نموده تر و خشک آندیار را باآتش غضب درهم سوختند و بموضع بوغاز قم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود پیر و برنا همان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف - الدین و دیگر امرا و حشمت آئین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست حاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت پبای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهان شاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آنموضع را ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب آتل بر روی یخ میگذشتند محمدیرا بزیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات زنجیرسرای که اوزبکان سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه موافق سیچقان نیل صاحبقران سعادت مند از یورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گردید و در اثناء راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوئی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران دوست نواز بتجدید او را بانعام و خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده منزل اقامت مضرب خیام

عساکر سپهر احتشام گشت و از اقامت میرزا میران شاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده بآذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخچوان تا او نیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و در گزین تا همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور گورکان از اقامت بسطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرمود و او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۷

اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته اجازت فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که غیبت موکب همایون داروغه نهادند امیر مزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده و گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدانصوب روانگشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امراء نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته بسوختند و صاحبقران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت فرا پایان رسانید.

### ذکر توجه صاحبقران سعادت مند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب تائید در همدان بآداب فرایض و سنن روز عید قیام و اقدام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه اختاجی بجانب فارس فرستاد و فرمود که تا هرموز بروند و تمامی سواحل گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هفصد و نود و هشت بجانب ماوراء النهر در حرکت آمده بهردیار که میرسید از کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغه کان عادل را بانعام و احسان خوشدل و بهره ور میگردانید و چون بولایت خراسان درآمد والی هراة امیر آقبوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساطبوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشیده بمقر عز

خود شتافت و صاحب قران گردون غلام بسرعت تمامی طی منازل فرمود و بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرت عالیات سلطان بخت بیکم و سرايملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آئین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خزار بکش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ آندیار تشریف برد و درباره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیاء و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار قصر باغ شمال را تعمیر فرمود و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود **نظم**

شاه دارا سپاه جم آئین

خسرو تاجبخش تخت نشین

چند روزی بقصر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۸

در کمال سعادت و اقبال

باغ شمال

کرد از عدل ملک را معمور.

بگذرانید در نشاط و سرور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراچار نویان و نقاوه خاندان حضرت - صاحبقران بود در شهور سنه ۷۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا



فیروز کوه ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق اودئیل از آب آمویه گذشته بجانب هراه توجہ فرمود و در آخر همان ماه در النک کهدستان نزول اجلال نموده قبه خیمه و بارگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا پایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی حجه حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم بیاسنغر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک رمضان در آقسرای گذرانیده از آنجا به بیلاق سلطان ارتوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نا محصور به سعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال پسر خضر خواجه اوغلان شمع جهان را که در آستان اقبال آشیان بسر می برد بانوار عواطف خسروانه فروغ و زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحر مسرای صاحبقرانی رساند و بنفس مبارک از بیلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان کل خرامید و در پائیز همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمائه باغ دلگشا قصر آن را تعمیر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه امیر عالیجاه به - تاشکنت رفت و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد نسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمد دختر خضر خواجه اوغلان را

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۶۹

که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیظه اوهام به اردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنک آفتاب

آهنگ بیت الشرف خویش کرد آنحضرت نیز روی توجه به صوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

### گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع اشرار کفار و متمردين بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی ص که عاجلا منتج اعلی مراتب جاه و جلالست و آجلا سبب وصول بدرجات آمانی و آمال بنا علی هذا صاحبقران مظفرلوا به تاریخ ماه رجب سنه ثمانمائه موافق پارس نیل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از اقطار امطار زیاده و لشگری قانع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه را در سمرقند بحکومت بازداشته و از آمویه گذشته عنان یک ران به راه اندراب انعطاف داد **نظم**

به عالم چنین جنبشی کم فتاد

بجنیب و جنبش بعالم فتاد

فلک کر شد از نعره کرنای

زبانک دهل وهم لغزیده پای

و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالی جناب گشت طایفه از مردم آنجائی برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال می ستانند و هر کس که در ادای خراج اندکی اهمال می نماید کشته عیال و اطفالش باسیری می برند **بیت**

برند و زنند آتش اندر سرای

زنان را پس از کشتن کدخدای

از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمد و آغرق را گذاشته با بعضی از لشگر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آنجماعت بی دین را بزخم تیر و ژوبین در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرصه نهب و تاراج گردانید **بیت**

نصیب سپه گشت بسیار مال

پس از کشتن اهل بغی و ضلال

و غازیان سعادت‌مند بر قله کوهی بلند از رؤس نامبارک آن زمره بی‌دین که هرگز سر بسجده معبود حقیقی تعالی شانه فرود نمی‌آوردند منارها برافراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی مثلث ساختند و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۰

چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بداختر فراغ بال حاصل کرد با غروق همایون پیوسته روی بصورت کابل آورد و بعد از وصول بان سرزمین چند روز در مرغزار دورین قبه بارگاه باوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعاده انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود و صباح جمعه ۱۷ ماه مذکور صاحبقران موید منصور بر اسبی بور که آن را تخت روان می‌گفتند سوار شده گرد قلعه می‌گشت و چون بمحاذی دروازه رسید از روز نه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آوازه گذشتن تیر اسب- رمید اما گزندى بآن خسرو سعادت‌مند نرسید و نایره خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته باخذ موسی افغانی و اتباع او که مقدم قبيله کرکس و سردار آنحصار بود فرمان داد و فرمانبران در ساعت آنجماعت را مقید و مغلول گردانیدند و هفت بی‌سعادت که تیر بجانب آن خسرو کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند کسر را زخمی ساختند آخر الامر کله کی سیستانی آنجماعت را بگرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد نامی که برادرش بتیغ بی‌داد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز هجدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه‌شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه موافق پارس‌ئیل از آب سن عبور نمود و کنار بیابان جرو که به چول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود براهنمای طالع مسعود در آنمنزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مال‌گذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آنطرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم خسرو موید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ نور الدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است

ارسال فرمود خود نیز متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقاتش بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بیاد فنا داد بعد از آن صاحبقران گیتی‌ستان بجانب تلمتی کوچ فرمود و روز شنبه غره صفر سنه احدی و ثمانمائه حوالی آنحصار مضرب خیام عساکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهه تحصیل آن وجه بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور باذوق فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جاغله یابد بردارد و باین بهانه شبی که دماغ زمانه از غلبه باده سودا بهم برآمده بود لشکریان بتلمتی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۱

زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن بلیه نجات نیافت و روز شنبه هشتم صفر رابت ظفر اثر از تلمتی نهضت نموده و عساکر نصرت مآثر در اثناء راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از هندیان جهالت‌نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هر چه یافتند بغارتیدند و اعلام طفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاہ انداخت و در آن مقام امیر-زاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوسته از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت.

گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطیز و قتل اهالی آن جا از صغیر و کبیر

چنانچه سابقا خامه لطایف صریر در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داد صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آنولایت را بحیطه ضبط در آورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهراجه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه برافراخت و در آنوقت حاکم آنجا سارنک بود برادر ملوخان و سارنک و ملو در سلک امراء سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک

هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بششماه کشید اهالی مولتان از قحط و غلا بتنک آمده سارنک ترک جنگ داد و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و میرزا پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است بر شکالی عظیم روی نمود و اکثر اسبان لشگر تلف شد و حکام آنحدود اینمعنی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان شبها در شهر آمده هرچه می یافتند میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران باد پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات نصرت ایات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آباد را روشن ساخت و دیده بخت بداختران از مشاهده اینحال تیره شد و خفاش صفت در بیغولها خزیدند و امیرزاده پیر- محمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴ صفر در کنار آب بپاه بملازمت جد بزرگوار رسیده و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۲

شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بپاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشور- گیر عازم قلعه بطیز گشته در روز چهارشنبه ۲۶ صفر لشگر قیامت اثر آنحصار را در میان گرفتند و بطیز از مشاهیر قلاع هند است و از راه دورتر افتاده و اطراف آن بیابان است و آب آن از گولیست که بر در شهر از برشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را راودولچین میگفتند و راو بلغت هندیها در را گویند و راودولچین تا آنغایت سر بمتابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج ستانده هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه در نواحی آنقلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند و هندیان نخست بقدم محاربه به پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده در روز جمعه ۲۸ صفر راودولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعض بساط بوسی استسعاد یافته سه تفوز اسب تازی با زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز

گشت مقارن آن حال جمعی از اهالی دیپالپور که پیش از این از اتباع میرزا پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و اینمعنی موجب هراس مردم بطیز گشته برادر راودولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر دروازه‌ها برکشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راودولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان بشهر درآمده رایان تیره رای در ادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان‌سوز بقلعه بطیز درآمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده‌هزار کفار بتیغ جهاد کشته گشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار و الحمد لله الملك القهار

ذکر مجملی از حال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسطان محمود و ملو خان و بیان وصول شیران بیشه یگدلی بعد از طی منازل بدار الملك دهلی

چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمائه تعلق بسطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل آن پادشاه عدالت آئین

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۳

علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس ملک دهلی را بسطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشگری جمع کرده کمند همت بر فتح کجرات انداخت و آن ولایات را تا کنار دریا بار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و مولانا جمال الدین بن حسام بداونی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست شعر

الهی تا جهان باشد نگهدار این جهان‌بان محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان

را

را

جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هراة آورده است که چون ابن حسام این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمی توانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشاند و اشارت کرد که خازنان صرهای زر بیاورند و در گرد مولانا چینند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آوردند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجہ سنہ احدی و خمسین و سبعمائہ در وقتی که از گجرات بسند میرفت اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنہ احدی و خمسین عمزاده اش سلطان فیروزشاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنہ مذکورہ بدان بلده درآمده سلطنت بر وی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن سمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار پرداز قضا نبیره او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاند و ملو خان که از اعیان امراء سلطان فیروز شاه بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال آنمملکت گشت و چون سلطان محمود و ملو خان از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و ابهت بیشمار مستعد جنگ و پیکا گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آنقوم واقف شده بعد از فتح بطیر عنان باره گردون مسیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثناء راه بهر بلده و قصبه که میرسید جان و خانمان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری میگرفت و بعد از طی آن مسافت پرآفت و عبور از انهار و بحار بسیار مخافت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنہ ۸۰۱ از آب جون بگذشت و متوجه علفزار حصار لوئی گشت و همان روز بظاهر آنقلعه رسیده میثومی که موسوم بمیمون بود موکب همایون را بقدم اطاعت استقبال نمود و شیخ راشد بارشاد عقل دوربین طریق ارادت مسلوک داشته خود را بسده سنیه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سپر مخالفت بر روی کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را

از مسلمان جدا کرده عرضه تیغ جهاد ساختند و غره ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لوئی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب چون از دامنه آن جبال می گذرد و روز دیگر رای صوابنمای صاحبقران کشورگشای مایل بتماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگرست و ملاحظه فرمود که جهت معرکه پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن آن حال ملو خان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتله منقلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع نایره قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را بمدد قراولان روان گردانید و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جانستان شکاف در صندوق سینه بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که بهنگام پیکار شیر فلک دوار از وی در خطر بود بیفتاد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امراء نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین با استحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورد و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق و تقریری لایق بیان کرد بیت

زهر لجه گوهری سفته شد

زهر دفتری نکته گفته شد

در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا باین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در وقت مصاف باهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن مآثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس که در امتثال این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده بروایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه



هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمه شمشیر غرا ساخت و در همان روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته آن طرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و یساقیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهه رعایت حزم در گرد آردوی همایون خندق کردند و از شاخ های درخت و جیر حصاری مرتب ساخته در پیش خندق گاو میشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار بنشستند.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۵

گفتار در بیان محاربه جنود ظفر ورود با والی هنود سلطان محمود

صبح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تائیدات سبحانی طالع شد و بتیغ فتح و فیروزی سر شب هندی سلب را بینداخت و هاتف غیبی بالقاء فحوای بشارت مؤدای **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ** مجاهدان میدان غرور جهاد را منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر باره بلند تنومند برآمده برانگار سپاه نصرت شعار را بامیرزاده پیر محمد جهان گیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری یساول و تیمور خواجه آقبوغا سپرده جوانگار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان در گذشت بیت

برافراخت رایت بچرخ برین  
بشمشیر کین ملک پیرای هند  
عیان ساخت آئین کیخسروی

بقلب سپه شاه نصرت قرین  
عنان تاب شد جانب رای هند  
ز سوی دیگر خسرو دهلوی

و خود باتفاق ملو خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هاتی مولتانی داد و ضبط میسر را در عهده طغای خان و میر علی موجه کرد و باده هزار سوار شمشیر گذار و

بیست هزار یا چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال آورد و ماده اعتماد و عهده اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر کریه منظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین بیست هزار و از هیبت هیئت آن افیال جبال مثال اسبان ابطال رجال میرمید و امراء کشور هندوستان آن فیلان کوه توان را بکیجم و سلاح آراسته بودند و بر پشت پشته مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و تخش انداز نشسته و رعداندازان در پهلوی صف پیلان آماده قتال و جدال ایستاده بیت

تهی کرد مغز سرانرا ز جوش

صف زنده پیلان پولاد پوش

و اگرچه لشگر قیامت اثر جغتای به یمن دولت صاحبقران کشور گشای صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسرانگشت جلادت از هم گسسته اما چون پیش از آن جنگ پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران غرابت آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن افیال را از جمله محالات می پنداشتند و دغدغه ضمائر اشراف و اکابر از این جهت بمتابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علماء عالیشان و فضلاء متعالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۶

که جای ما موضعیست که عورات آنجا میباشند آری بیت

معجز ناهید را سازد لباس

گر بود بهرام را در دل هراس

بناء علی هذا صاحبقران مظفر لوا بفرمود که از آهن خارهای خسک بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل حال روزگار آن موید حمیده آثار بود پیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت یرک را گل فتح و فیروزی در چمن اقبال بشکفت و دیده آمال و آمانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت

دوچه اقبال آمد بارور

پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسئلت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صوابنا ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب در آورد و علی سلطان تواجی و التون بخشی و پسر موسی کمال را با چند قشون از ابطال رجال بامداد امراهاول فرستاد و حال آنکه ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخعلی بهادر و الله داد و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزاری در کمین گاه نشستند و چندانی صبر نمودند که منغلای دشمن از ایشان در گذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قرب ۵۰۰ کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانگار امیرزاده پیر محمد بر جوانگار مخالفان تاخته شمشیر بقیل رسانید و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانید و از میسره بیمن دولت قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که بتمکین ملک معز الدین و ملک هاتی بسان کوه آهنین استوار مینمود در هم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب حیرت را مجروح ساختند و پیلانان را از قتل آن جبال بر خاک انداختند **بیت**

**بگریزی یکی کرد پیلی زبون**                      **بتیری دگر پیلان را نگون**

و شاهزاده خلیل سلطان با آن که در سن پانزده سالگی بود فیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه والا گهر آورد و طلّیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران ستوده خصال رخ نموده فرزین بند اعدا بباد فنا رفت و سر پیادگان اهل عناد بسم اسبان تازی فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند **بیت**

**گریزان سپاهان از آن رستخیز**                      **بود رسم هندوستانی گریز**

و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده اسیری کشیدند و بسیاری از لشگر سلطان محمود و ملو خان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند **نظم**

**سپاهان هند از یسار و یمین**                      **فتادند چون سایها بر زمین**

فرو ریخته جوز هند از درخت  
بچرخ آمده همچو کار خراس

سر هندیان زیر پا لخت لخت  
ز ترکان صف پیل اندر هراس

و سلطان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۷

محمود و ملو خان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروز شاه است و آنمقدار وسعت دارد که تیر تیز پر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نمیتواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب می آشامند و گازران پیوسته در آنجا جامه میشوند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بفر دولت قاهره از هر کس که بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور نعم آلهی که شامل روزگار ملازمان استان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امراء جلادت آئین گشوده درباره ایشان انعامات فرمود.

ذکر فرار سلطان محمود و ملو خان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هریک از لشگریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملو خان بشهر درآمده و طریق مشورت مسلوک داشته جز فرار چاره ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و هم چون ظاهر سیاه رنگ بود شهر باز گذاشته رایت کریز برافراشتند و نیمشب امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران را از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت گرفتند و دو پسر ملو خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باردو آوردند و صباح چهار شنبه هشتم ربیع الاخر که بیرق زرنگار خسرو ثوابت و سیار را بر بام این نیلی حصار منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بفر بساط بوسی رسیده فضل - الله

بلخی که نایب ملو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نموده و ملحوظ عین عنایت خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشور گشا و نقاره‌های بلند آوازه را پشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگونی گردون انداختند و صد و بیست پیل زنجیر کوه پیکر و چند کرگدن عفریت منظر که بتحت تصرف لشکر ظفر اثر درآمده بود بنظر صاحبقران والا گهر درآوردند و آنها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده و فریاد زدند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر درآمده خطبه را بنام و القاب صاحبقران گیتی‌ستان و ولیعهد آن حضرت میرزا محمد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۸

سلطان زیب و زینت دادند بیت

ز القاب او روی زر ارجمند

شد از نام او قدر منبر بلند

و چون بتاریخ این بیت

بسال خار گل فتح هند شد

بآب یاری دولت بیاغ نصرت شاه

بویا صاحبقران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید و در نزهت سرای دوست کامی جامهای می ارغوانی در کشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الاخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از نیکبختان عظام بر در دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل قند و غله بدلهلی درآمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانه‌ها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت و تاراج برآوردند و امرا هرچند در صدد منع درآمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان ع برسم فریدون و آئین کی در بزم سرود و می نشسته بود و کسی بدانجا نمی‌توانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال خود را در آتش انداخته غبار جنگ و جدال میانگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح می ریختند و امرا دروازه‌ها را بستند تا تمامی سپاه بشهر درنیایند و قرب پانزده هزار کس از نماز شام تا صبح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود پروینان خود را در شهر انداخته غارت دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعله جهان‌سوز در

اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لالی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید آنمقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که ع و صفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هرسه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه می گفتند در تاراج و تالان سمت مساوات گرفت و شرح این حال بمسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا به ولایات خویش برند و سنگتراشان را جهت خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند.

### ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آنولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع - الاخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیر آباد معسکر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۷۹

پادشاه جلالت نهاد گشت ایلچیان بهادر نهاد که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آنزمان در مجلس ملوک هندوستان سخنوری و شیرین کوئی میکردند بنظر آن شاه باز قلعه معالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بجز قبول اقرار یافته رایت منصور از آب جون عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد با پسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید و امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برد و دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هند است آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانه سری وصفی گبر ضابط آن قلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و آخر ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهرا قسرا قلعه میرت را گرفته صفی گبر را در حین قتال بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را بآتشی که میپرستید بسوختند بیت

## اگر صد سال گبر آتش فروزد

## چو یکدم اندرو افتد بسوزد

و غره ماه جمادی الاول اکثر گبران آن حصار بدست اهل اسلام گشته گشته بروج قلعه مانند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه بنیت غزو و جهاد کفار بد اعتقاد بکنار دریای کنک رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب و دره کوبله با آتش درزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاريخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندیان کافر پیشه بود روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کویله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق آیه (إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که محاسب و هم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف مینمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعه بایله معسکر همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در هیجدهم ماه مذکور دعاگو و ثناخان باز گشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شد و در آنحدود نیز جنود نصرت درود مراسم تاخت بتقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشور گیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهت قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند بازداشت و بنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبور فرمود و هندیان کافر پیشه آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوای بیرون آمدند و آن جماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۰

تاخته و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای جمورا که زخممدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده و بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه توحید گویا گردانیده باکل گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سده سنیه اختیار کرد

و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای جهان‌گشای از آب جنات عبور نموده جمعی از عجزه غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم محفه پادشاهی محفوف بالطف الهی بر زبر تلی منزل‌گزید و در آن یورت فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که شاه زادگان و نوئینان و سران سپاه هریک از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند که طایفه ظفر‌کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیخ همایون مشرف و معزز گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از بند سارنک گریخته در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر میرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاجبخش تاجستان ضبط اردوی همایون را در عهده امراء عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه یازدهم رجب در ضمان ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسید و روز جمعه از آنجا نیز نهضت کرده و در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده روز شنبه بیستم هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و همانروز از آنجا ایوار فرموده نیمشب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال مآثر گشت و روز یکشنبه ۲۱ آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات نسق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر به-رسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بهجت و شادمانی به مبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جوهر بسیار بصورت نیاز نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده علاءالملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه میرا بود آنحضرترا طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز ۳ شنبه ۲۳ از ترمذ مذکور کوچ کرد روز یکشنبه ۲۸ موضع و در سلحین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنه هراه و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت‌مند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه‌شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نموده قبه‌الخضراء کش از یمن مقدم همایون فردوس وش آمد و در روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رودلک قبه بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیژدهم در باغ



قراتوبه کوشک جهان‌نمای از فر طلعت عالم آرای رشک‌افزای گلستان ارم گشت و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه‌شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید نفس

### تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، ص: ۴۸۱

شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلوات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاه‌رخ را بجانب دار السلطنه هرات فرستاد و از تلقین ملحم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را به عمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد و الحمد و لله الموفق الاتمام و الصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمه‌ای از حال امیرزاده میرزا معز‌الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفتساله صاحبقران

### عالیجاه

در پائیز سنه ثمان و تسعین و سبعمائه شاهزاده جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرگه بهم رسیده در جوار مزار پیر عمر نخجیربان آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده تهمتن در اثناء تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را زنده گرفته بقرپوس زین رسانید و صید طپیده و اسب ریمده آن شهسوار شیر شکار را ز پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آنحالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت شده سقطه خللی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیعی که در صدد معالجه درآمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شده اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بمجرد ادنی توهمی خون بیگناهی بر خاک میریخت و احیانا براه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحق می‌بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشن در بر مبارزان و توان می‌تافت بی‌تقریبی عنان بجانب بغداد تاخت و از غایت سرعت ۲ منزل را یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن

فصل محاصره دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که طایفه‌ای از اعیان و اشراف تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیه عذری دارند بنابر آن شاهزاده عالی‌مقام بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آن جمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون گرجیان بیدین از اختلال دماغ شاهزاده حشمت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۲

آئین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهب و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی تهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت بسعدت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر در این اوان ماهیچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفترا پیشنهاد همت سازد بنابر این جهات صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشگرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود.

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقرران  
میرزا میرانشاه گورکان

بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال تمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفتساله جزم کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد یولاد را بهراه فرستاد و فرمان داد که آن قره العین سلطنت را گویند که با لشگرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنه تبریز فرستد و شاهزاده به موجب فرموده کار بند شده چون

بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شماسان و استرآباد قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا- شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران بازداشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول روز پائیز بود مطابق توشقانئیل صاحبقران ببعیدیل نظم

برای صواب و بصدق درست	بآهنگ رفتن میان کرد چیست+
درآورد پا در رکاب سمند	شد آن آفتاب سعادت بلند+
قد افراخت از هرطرف رایتی	خرامان زهر سو سهی قامتی

و رایت نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا باتفاق برادر بزرگتر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۳

خویش امیرزاده پیر محمد بیغداد رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه نیشابور بسطام شتافت و از بسطام بخوار ری رفته از آنجا عازم قریه ایوانک گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده بموکب همایون پیوست و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابا بکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب آمارت مآب بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همان کرد و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه باستان اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات در وی ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهت تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان

میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده دودنک مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس بخشیده بود استرداد نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده‌اند نایره غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندماؤ سازندگان مجلس میرزا میران شاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاخکی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر وجد و هزل از فضیله‌ی زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را پپای دار بردند مولانا محمد کاخکی بر سیل مطایبه روی با استاد قطب آورده گفت خدمت استادی پیوسته پیر و پیش قدم ما بوده‌اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحت و جلاد نخست ریسمان درنای استاد قطب الدین نائی انداخته او را برادر کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید **نظم**

پایان کار و آخر عمر است ملحدان      گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست

مردانه‌وار گر ببردت بیای دار      مردانه پای دار جهان پایدار نیست

و همان زمان سایر رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند (لا راد لقضائی و لا معقب لحکمه).

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۴

جهت قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بان صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور کنت که یورت عمر تابان بود مضرخ خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار اسار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول

آنکه تمور قتلغ اوغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام مینمود فوت شده هرج مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک طاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی می داشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمد دیگر آنکه امیرزاده تغور خان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلاف پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش با هم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنحدود را مفتوح گردانید و سالما و غانما باندجان باز گردیده و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه مظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت و در دره خمشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده خمشا که حاکم کبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصوره آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار کمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند و دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز بامیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحب قران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوینجان شولستان رفته ببهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات مفسدان را برانداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تازیک تاریک دل خیال بیحاصل بدماغ راه داده سمی قاتل ترتیب کرد و هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را بامیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته در این باب عریضه بدرگاه عالمپناه فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسیده یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بدآموزی نموده اند بیاسا رساند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند و امیر الله داد و چون بشیراز خرامید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیر مایه آن فتنه بودند گشته و مستوفی فوشنجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخزاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز

را از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مندلی آن مثال بامیرزاده رستم رسیده  
شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۵

داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که  
حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر مندلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب  
شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازه‌ها بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آنحال از  
امارات قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقاً  
صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشروان نامی ارزانی داشته بود و او از متمولان  
آنولایت مال بینهایت حاصل نموده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و  
رعایت یافت و در خفیه با امراء و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هریکی را به  
مبلغی کرامند از ده هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از تصادم تقدیرات آلهی مفصل آن  
وجوه از دست نویسنده شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ  
را بازیافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشگر ظفر اثر  
صاحبقران والاگهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن مفصل ده هزار دینار بنام  
او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و در آنوقت شروان را با بعضی از امرا مثل قطب  
الدین حیدر و منصور بتاخت ابروات فرستاده بود و بعد ازین واقعه یادگار توأچی را نزد امراء  
ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آوردند و سرش ببغداد روان کردند  
آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته قرب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت  
و در دجله انداخت و ابواب قصر بر روی خود بسته هیچکس را بار نمیداد باورچیان آش خاصه را  
که هرروز بدرخانه می آوردند بچهرگان می سپردند و بازمی گشتند و چون سلطان احمد اوقات  
تیره چند روز بدین وتیره بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویله خاص  
زین کرده بانجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده  
متوجه ایل قرایوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده براینحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش  
پخته بدرگاه میبردند و خانکیان آن را ستانیده دعوت مستوفی می خوردند و چون سلطان احمد  
بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته بمرافقت یکدیگر متوجه دار السلام گشتند

اما بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده آنمقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسبان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی راضی گشت در اواخر سنه اثنی و ثمانمائه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد بنا بر آن اندیشیدند که اگر لشگر ظفر اثر بحد و دروم و شام در آیند ممر مفر ایشان مسدود گردد بغداد را بفرح نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم با یزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان ممر خرج بموجب دلخواه تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۶

### ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی‌ستان از قرا باغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قرا باغ اران پایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید قریلتای فرموده با امرای ملک آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی‌ایمان قرار داده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده نخست لشگر پر خشم و کین ببلاد ملک گرگین کشید و گرگین گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانید آنگاه صاحب قران جمجاه بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا بآستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت نیز آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعداء دین را سوخته حصار زریت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند در آن اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و دروب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان عنان یکران بدانطرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و جنود ظفر درود او را تعاقب نمود بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاد و تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بجاده خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب ایوانی گرجی اتفاق افتاد و آن حدود نیز حکم سایر مواضع

گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنک بملازمت صاحب افسر و اورنک رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم با یزید که از قیصره روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی از زنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد از این مال و خرج بخزانه عامره ما ارسال می باید داشت و الا موجی از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی مآثر متغیر و متأثر گشته اندیشه توجه بجانب روم فرمود و و نخست بایلدرم با یزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان می نماید که در این مقام شمه از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم بایلدرم با یزید در حیز

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۷

بیان آید آنگاه خامه بدیع هنگامه بتحریر نامه مشکین شمامه حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانه و التائید.

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم با یزید بدرجه فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و مستحفظان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقی است داود نامی از تراکمه دشت قبیچاق با ده هزار خانه وار از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مالوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده فال بفراغبال گذرانید روزی سلطان کیقباد را گذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی کثیر بنظرش درآمده زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دویده بمضمون این مقال ترنم نمود

بیت



و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت صیت معدلت و سرافرازی و آوازه مکرمت و غریب‌نوازی ایستادگان پایه سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده‌ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده‌ایم امید آنکه لحظه کلبه احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران غیرت افزای روضه رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیده داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن جشن و کشیدن ساوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده اسبان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سر و قد گل‌عذار و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان زمان می‌ر بود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب کوبک طالعش بذروه دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آنقوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و قبیله او در حدود ادرنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنک بود رحل اقامت اندازند و بامر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۸۸

عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت فرمود بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود و یراقی نیک بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنک از این معنی بتنک آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره لشگر بدین حدود میکشد و هر کس میباید میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنکان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنک مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در

غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانه داود نزول نمود و داود از سیاق سخنان و نشانی که در باب احضار عثمان اصدا د یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابراین کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را پیغام داد و اعلام کرد که تا وقتی که من این مهم را اصلاح ننمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جراتی که از من صدور یافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم انساب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بیواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستور که سابقا گفته بودیم نسبت بما رتبه فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمنه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین یقین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار اینمقدار آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه درآید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بان خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری بقبضه تصرف درآورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهی است و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیاء نفیسه دلالت بر علو همت او می کند آنگاه سنجقی که در آن وقت صاحب آن بعرف رومیان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست و در

قلع و قمع کفار فرنک اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار او نیک را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر ببرسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقباد رخت بقا بیاد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت باردوی عثمان شتافته سر بچنبر مطاوعتش درآوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اوز خان را که نبیره دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمی فرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تنقیص کفار برسا کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند آنجماعت انگشت قبول بر دیده نهاده همدران دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرد و اوز خان قایم مقام شده در امر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را اوزخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان فرنک مراسم اهتمام بجای آورد و ادرنه را نیز بضرع شمشیر تیز تسخیر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و چون مدبر طبیعت او در شهرور سنه ۷۵۰ دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشورستانی او آق حصار و قراحصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آن که سی و هفت سال پادشاهی کرد در گذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم با یزید در سنه ۷۸۷ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آباء و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون سار ساخت.

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم با یزید و بیان طلوع ماهچه رایت آفتاب عطیه از

افق دیار سیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم با یزید بیسپت مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور جیش و خدم مغرور شده از طهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او از عرضه داشت والی از زنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی مآثر بران قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۰

قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رساند بنابر آن دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت آلهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب مادر گوش کشیده اند و غاشیه متابعت ایستادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همکنان روشن است که سلسله نسبت تو بترکمان کشتی بان منتهی میشود پس انساب آنست که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدانصوب مصروف نگشت به ملاحظه آنکه مبادا به مقتضای (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) ظاهر شده از ممر عساکر فیروز مآثر کرد ملالی بر چهره احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه ستوده آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری و السلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم با یزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتها است که مرا داعیه مقاتله و محاربه امیر تیمور در سر و سودای مقاتله او در خاطر است و اکنون بفر دولت روز افزون نظم

گر او پیش ناید ز نم خیمه پیش

ز نم بر رگ غیرتش نیشتر

برانم که رانم بسرحد خویش

روم تا به تبریز بل پیشتر

## برم آنچهان فتنه بر سرش

## که تختم دهد یا دهم افسرش

و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود اوینک مضر بخیام سرادقات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مقید باردو رسانید و امراء عظام در مقام پرسیدن یرغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و شیخزاده فرید و مبارک خواجه را که از جمله بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزروم و امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوائل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحب قران کامکار ایلغار فرمود ع سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آنقلعه منجیق و عراده برافراختند و در برابر دروازه عراق ملجوره ساختند بیت

## ز بسیاری خلق و جوش سپاه

## نواحی سیواس شد حشرگاه

و سیواس را که بنا کرده علاء الدله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست کز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پرآب بود و در طرف

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۱

غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن میسر می پذیرفت و از سه جانب دیگر نقب از پیش نمیرفت و مصطفی نامی از امراء قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقابله و مقاتله و معارضه جریک منصور پرداخته مدت هژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و باره سیواس بزخم سنک اختلال پذیرفت نقبچیان تکدیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفتند دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بیای عجز و اضطراب بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خایف و هایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمانداد که امرا و دیوانیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری و بی دینانرا نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم با یزید چهار هزار کس را که بآلات جنگ برده بودند و زمره از ایشان ایمان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین

هموار سازند و فرمان بران بر آنموجب بتقدیم رسانیده از آینه عالیہ اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت عطیہ ولایت ایلستان و ملطیہ را تاختم و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیہ و توابع و مضافات را در قبضہ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت.

گفتار در ذکر سلب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه بهستی و غستاب بیمن اهتمام سپاہ بہرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنہ خمس و تسعین و سبعمائہ امیر تیمور گورکان شیخ ساوہ کہ بعلو نسب و سموحسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیدہ و کلمات پسندیدہ پیغام داد برقوق بخلاف قاعدہ پادشاهان خردمند ع کہ بر ایلچی کشتن و بند نیست شیخ و رفیقان او را بعز شہادت رسانید و در آن اوان کہ صاحبقران گیتیستان در دشت قبچاق بمقابلہ و مقاتلہ توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعه او نیک با اتلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب تقدیر اتلمش را حبس کردہ این معنی را ضمیمہ جریمہ سابق گردانید و در آن ایام کہ ملطیہ و آبلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان در آید ایلچیان سخندان پیش فرج کہ بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام کشتہ بود ارسال داشت و از وعدہ و وعید سخن رانده اتلمش را طلب فرمود و فرج بر نہج

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۲

اطوار پدر عمل نمودہ ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون اینخبر بسمع صاحبقران والا گھر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شامرا از منازعت قیصر اولی دانستہ عنان ابرش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاہر قلعه بهستی رسیدہ مقبل نامی مدبر فرجام کہ از قبل فرج کوتوال آنحصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابلہ و مقاتلہ سپاہ ظفر انجام ثبات قدم نمودہ از جانبین دست بانداختن تیر و سنک بر آورده نقبچیان درین جنگ بانداک زمانی بروج قلعه را مانند خانہ زنبور مجوف ساختند و سریر ستونها گرفتند و در روز یکشنبہ ہفتم صفر سنہ ثلث و ثمانمائہ آتش در آن ستونها زدہ برجها مانند بناء دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلان رعب و ہراس اساس وقار سایر ساکنان حصار را اندراس دادہ سادات و قضات و علما از

بهستی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و شاه‌رخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش بزیر رقم عفو بر جریده جریمه آن غلام کم بها کشیده و از بهستی عنان یکران بجانب غستاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی‌ارتکاب جنگ و حرب فتح تیسر پذیرفت و رعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته گل‌های آمانی در چمن کامرانی بشگفت.

### ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضر ب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

در آن ایام که صاحبقران کامیاب بحدود بهستی و غستاب منزل گزید خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامه مبتنی از استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود و فرج بحکام اطراف دیار شام مثال فرستاد که جنود آن حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمور تاش از خود بتقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان شدون که ملک الامراء دمشق بود ع در آمد بخیلی عجب در حلب و برین قیاس بیت

رسیدند کردنکشان یک بیک

ز کنعان و از رمله و از کرک

و در آن بلده آنمقدار سپاه جرار جمع گشت که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت باشدون و سایر امراء بلاد شام قرعه مشورت در میان انداخته گفت نظم

نباشد باو داوری سرسری

باین کس که مارا بود داوری

قیامت شکوهی قوی دولتیست

بلند اختری آسمان صولتیست

قوی تر بود از فریدون و جم

نماند بدیگر ملوک عجم

و چنانچه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشگرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبیچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم خود را بفتح این ممالک رسانیده بیت

همان به که با او مدارا کنیم

همه بندگی آشکارا کنیم

سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۳

بیرون فرستیم و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت

باین حیلہ شاید کہ این ابر تیز      بصحرای دیگر شود ژاله ریز

و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا عاقبت یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صوابنمای تمورتاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال رجال مثال شدون و دیگر اعراب خسارت مآل از قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم

کہ خیل تمور ز آسمان نیستند      بدیو و بدد توامان نیستند  
ز سنگ و ز آهن نیند استوار      بر ایشان کند تیر و شمشیر کار

رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و املی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید بسیار مهمم بر آن قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار اصرار مینمودند کار بدور و دراز می انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از غستاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بر تحصن شامیان مطلع گشت عنان باره جهان نورد کشیده داشته هرروز نیم فرسخ راه میرفت و هرگاه فرود می آمد میفرمود که گرد در معسگر همایون خندقی میکنند حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنا بر آن دلیر گشته بپای جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لواء جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ماهچه لوای کشور گشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صایب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده بیت

سیم روز کین شہسوار سپہر      برافروخت از آتش کینہ چہر

بتعبیه سپاہ پرداخت و ضبط برانغار را باہتمام امیرزادہ میرانشاہ و امیرزادہ شاہرخ و امیر سلیمانشاہ و دیگر امراء ظفرپناہ باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاہ و دیگر نوئینان بلند مکان و امراء عالیشان را بازداشت و قول را از فر طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از



افیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در معسکر ظفر اثر بودند بآراستگی هر چه تمامتر پیش صفوف لشگر فرستاد و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والاگهر صفها راست کردند و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند **نظم**

بخون ریختن کینه خواه آمدند

دو لشگر بمیعادگاه آمدند

هژبرانه بر یکدگر تاختند

ز هر دو طرف سورن انداختند

و نخست از قبیل برانگار امیرزاده ابابکر و از قبیل جوانگار امیرزاده سلطانه حسین بر میمنه و میسره شامیان تاخته روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممت مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه برشدون و تمورتاش حمله کرده بیک بار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شدون و تمورتاش با زمره از اتباع از راه دروازه منقوصه بطرف شهر گریخته طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشگر فیروزی اثر ایشان را تکامیسی نموده همه را از پای درآوردند مکریک سوار که

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۴

جان بتک پا بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشگر عرب جماعتی که بحلب می گریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پر ستیز عنان ریز از عقب شتافته بهر که میرسیدند بتیغ انتقام می گذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم آنمقدار از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق پر شد **بیت**

ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک

یلان عرب خفته در خون و خاک

و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شده شدون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پر خاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز بروج آن را غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید شدون و تمورتاش آثار عجز و انکسار بر

وجنات و وزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند و شدون و تمور تاش با هزار کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بینهایت بود و در میان ملازمان سده سدره منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمیتین قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادت‌مند ایسن بوقا دواتدار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در این جانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اتمش است میاید که علی الاسرع الحال او را بفرستند تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی‌ستان اغرق قلعه را در حلب گذاشته سید بدر الدین هزار جریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی تویوغا را بمحافظت آنحصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حمی و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دارالملک شام آورد.

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف‌شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل

صاحبقران ظفر زک چون از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سوم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت و حال آنکه آن زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۵

با سپاهی بی‌پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمنند جهان پیمامشک بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شیدو زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هریک را خنجری زهرآلود داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام اداء پیغام غدیری اندیشند و چون بداندیشان بمو کب نصرت‌نشان پیوستند با آنکه چند نوبت صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه

مسعود سمنانی که اعظام متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجر های زهر آلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال بامیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمانداد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق بازفرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزید و بکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه را بچربند و استوار گردانید و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه شرقی انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آنطایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان بریختن خون اسیران و شدون و تمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسگر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطانه حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت و شامیان مقدم او را سبب طلوع شادمانی از مطلع آمال و آمانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان از این حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر از قبه سیار در سیر آمد و بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را نزدیک ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشگر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس و نام است و گرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اتلمش را طلب داشتیم فایده بر آن مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب را گرفته بدینجانب کشیده مهم از مدارا در گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اتلمش را ارسال نمائید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارائید تا بساط نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهاد بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشا و چون پادشاه توران بدمشق درآمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان بازفرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته ایم و تا پنجروز دیگر اتلمش را بملازمت میفرستیم امید آن که صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری و

اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف با تمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفرنشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بد دلی فرار مینمایند بنا بر آن فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشگری مبرا از وصمت و هم و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور درآمده بخیال تاراج و یغما و اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و بیاسامی برانگار و جوانگار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعراب نهاد و آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قله ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) زرد گشته بترسید نظم

مروت چو سیمرغ در کوه قاف

شده چاک شمشیرها تیردوز

کمین کرده در گوشهای کمان

گشاده شده دستگاه اجل

نهان گشت از سختی آن مصاف

سر نیزه پردلان سینه سوز

اجل آمده زاسمان بیگمان

پذیرفته بنیاد مردم خلل

آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت و در اثناء کروفر میرزا سلطان حسین که میسر و مشقیان از ماهچه علم او آراسته بود در برابر میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده تو یلاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد

و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر چقماق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال بازگفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت اشارت علیه بنفاد پیوست و امیرزاده ابا بکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک طاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئیان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه گشادند و بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۷

امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر درآمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بدکر نام و لقب همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخيال محال پشت پندار بحصانت آنحصار استوار باز نهاد و دلاوران جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی بروج آنقلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها گرفته آتش در آن زدند و التهاب شعله غضب خسروانه مؤثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از مقاومت عاجز گشته پپای عجز و اضطراب بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون او را زمان حلول اجل مقدر بود ازین اطاعت فایده روی نمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و جندیان آن حصار که همه غلامان زر خرید بودند میان شاهزادگان نوئیان قسمت یافتند و لشگریان سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طیب را با بعضی از صنایع و پیشه‌وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و نیشان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند.

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از آن ولایت.

در آن ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن زمان که آل ابو سفیان و مروانیان با عتره طاهره نبوی بتخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوٰه افضلها و من التحیات اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده اند و عقل اینمعنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از جمله امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد امجاد خیر الصباد روا دارند ع نه اینست آئین دین مبین و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزائی از دیوان من بعمل سوا یجذب با ایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر اصابت پذیر سر برزد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهار

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۸

شنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شدند و مملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جوهر و اسب و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن غنایم برتبه رسید که چهارپایان اوردوی بآن عظمت بحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی قبرسی که در اوایل حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز میگرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاده و بنا بر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده مناره شرقی آن بقعه که از سنک ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت و بعد از آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمانداده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل نیلان نیل رایت مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان که در سر حد مغولستان بود نشانی

نوشتند مضمون آنکه خداداد حسینی و پردی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد بازداشته متوجه درگاه عالم پناه گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مأمور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرمود و در اثناء را شاهزادگان و امراء احشام ذو القدر تراکمه کنار آب فرات را تاخته اسب و شتر و گوسفند بینهایت اولجه کردند و چون ظاهر حما محل نصب لواء کشور گشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشگریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان را بجاروب نهب و تاراج رفتند و بعد از آنکه ماهچه اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشیدوش آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشگریان پنجروزه راه جرگه انداختند و در سرچشمه رأس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری که میخواست بدست میگرفت و به شمشیر میزد و از آنجا موکب همایون بروحا رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچه لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون بخلاف متصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت نمود و هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عمارات بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را بمحاصره آنحصار بازداشت و بنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۴۹۹

احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی آنحصار بازرسست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر میسرپذیر نیست بنابر آن صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصور آن میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امراء امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت

امیرزاده شاه‌رخ امیر فیروز شاه در ظاهر آنحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات را میجوشانیدند و سدّ رمق میساختند و آخر الامر آنراهم نمی‌یافتند بنا بر آن معدودی که در آنقلعه مانده بودند پبای اضطرار پایان آمدند و امراء کوتوال النجق سید احمد اغشائی را بند کرده بدر گاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی آنقلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود.

### ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان‌شاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغایبوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امراء شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و آنجماعت بموجب فرموده عملنموده در طرف قبله دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آنمملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار نبات قدم نمود و دروازه‌ها را بسته زبان بتقریر این معذرت برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای والا ابواب دار السلام بر روی هیچکس نگشای و امرا سخن فرج را عرضه داشت استاد کان پایه سریر اعلی کرده در موصل قاصدی باردوی کیهان‌پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری بستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و از راه التون کوبرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبه بارگاه از آشیانه طاوس سدره المنتهی در گذشت و در وقتی که شهباز زرین‌بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریک تفسان مینمود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و نقبچیان آهنین چنگ بی‌لبث و درنگ روئی بکار خود آوردند و در اثناء اشتعال آتش محاربه و جدال و اشتعال



ابطال رجال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافت یکی بر مقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری منکلی خواجه را از پای درآورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد بارگاه عالم پناه درآمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و باز گردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از روی عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید و در شهر بلاء قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلکه از شده کریزان گشته خود را از بارو می انداختند و بموکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعد نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند و خودها را سر چوبها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه بیکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوارها نهادند و طناب بر کنگرها استوار کرده چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نور الدین بفصیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر زبر برج برآمده از آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای ع زمین چون آسمان برخاست از جای و لشگریان رخنه در دیوارها افکنده از اطراف و جوانب در بغداد ریختند و صورت فزع اکبر و نمودار دشت محشر مشاهده بغدادیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر درود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از بادپیمایان خاکسار از بیم شعله تیغ آتش بار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای سنان جانستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالای آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوک پیکان آتش بار دمار از روز گارش برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از نقبچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از اجناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قتل بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان

سری بیاورد و سپاه کینه‌خواه سر بخط فرمان حضرت صاحبقران عالی جاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد بر میان بستند بمضمون این مصراع

از شاه یک اشارت و زما بسر دیدن

عمل نموده پای اهتمام در راه طلب سر نهادند دلال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروخت و در نایره غضب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت می سوخت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۱

بیت

بسوخت آتش عشق تو جمله تر و

چنین بود چو درافتد بمرعزار آتش

خشک

از سادات و علما و فضلا و صلحا هر کس که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و و عاطفت پادشاهانه آن جماعت را ماکول و ملیوس عنایت کرده بمامنی رساند و چون کار ساکنان دار السلام بتمام از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مکر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود و مضمون همایون (وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ) در شأن بغداد بظهور و وضوح انجامید و باد بی نیازی بر آن دیار وزید و مقتضاء فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید (و ذالک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار چیست جز تسلیم).

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه از حال وزرا و نوئینان

چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از متن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذیحجه حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثناء راه بقلع ماده فساد جمعی از کردان که راه می زدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درخت های بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در بیلاق آق مشهد نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات عظام و علماء گرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات

حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده هرروز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسائل دینی و تفتیش دلایل یقینی می گذشت و از آنجا ماهچه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی غیرت فضای بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید خرم و مسرور بتبریز رفته در دولخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هراه و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هردو خواجه بمنصب مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نو پیوسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزراء عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را آن مقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم او را دوختند تا التیام پیرفت و امیر تیمور فرمود که او سردار لشکر تازیکن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۲

بوده دیگر در مهم ما دخل نکند و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دویست سر اسب متوسط القیمت قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را بآب رذالت شست و شوی داده و هرروز بر در دولخانه می نشست و بدریوزه از مردم چیزی می طلبید و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد در آن اثنا صاحب قران کشور گشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل کشته گشت.

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قرا باغ و آمدن سلطان احمد بیغداد و فرار نمودن با دلی پر درد و داغ

امیر تیمور گورکان بعد از آنکه مدت یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسید عزم قشلاق قرا باغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در ۲۲ ماه ربیع الاخر سنه ۸۰۴ ماهچه لوای

جهانگشای سایه وصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیر زاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سر حد مغولستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بوده چون بنیشابور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آئین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اتمام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تاسف نموده و از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن دری برج دولت و اقبال مامور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قویلوک شرف تلافی دست داد و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانوزده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قره العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده بیسط بساط نشاط اشارت فرمود چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله نه تغوز اسب نقره خنک مجموع مزین بزین زرین بوی بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخجیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس بحفر نهری فرمانداد و تواچیان زمین را بر امرا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۳

قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کننده شد که ده فرسخ طول داشت و آنرا بنهر برلاس موسوم گردانید و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان بامیر تیمور خبر رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم بیغداد آمده آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابر آن صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده

ابابکر و امیر جهان‌شاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطانه‌حسین روی بعضی دیگر از آن ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهان‌شاه با فوجی از امراء جلادت پناه تاخت جریر مرا پیشنهاد همت کرد اما امیرزاده ابا بکر و امیر جهان‌شاه بیک ناگاه بی‌غداد رسیده سلطان احمد آنمقدار سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بتوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آنطرف آب بر اسبان باد رفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهان‌شاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را برید و بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهان‌شاه عنان باز کشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هر کس که یافتند بغارتیدند و سرکشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب پایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند.

#### ذکر شمه از جسارت ایلدرم با یزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تائید

در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم با یزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرایوسف لشگر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمه طهران گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما زن و فرزند او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بنخجوان خرامید امیر طهران بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهراً قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان می‌گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از تاصحان مشفق بعبارات موافق

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۴

ایلدرم با یزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابراین قیصر یکی از قضات آن ولایت را با امیر جهة آن مهم ارسالداشت و ایشان در قراباغ اران باستان صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم با یزید را که مضمون آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم می‌گردید بعرض رسانیدند آنحضرت

فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنک جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و اینمعنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده است مناسب آنست که او را بکشد یا مقید بدینجانب فرستد یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانیین بیگانگی تبدیل یابد و در وقت توجه بغزاء کفار پرتو امداد ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که من بسرّ و علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنم و اول بهار بحدود روم میشتابم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الایبت

به بینم تا آسمان بلند  
کرا گردن آرد بخم کمند-

و صاحبقران با یزید جمپای ایجیکده را برسم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم با یزید رساند که اگر از صمیم قلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم به فیصل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرار وخامت مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد و عباد نتابد و التوفیق من الله المجید و منه الاعانتة و التائید.

گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالک قیصر

سلاطین سایه پرورد گارند	که دشوار جهان آسان شمارند
بود اطوار ایشان نوع دیگر	نباشد کارشان جز فتح کشور
مخالف گر بود چون کوه خارا	نگردد در دل ایشان مدارا
بسان کوه کن سویس شتابند	ز میدان داریش گردن نتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر	کنندش صید چون آهو و نخجیر

نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشور گیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم با یزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امراء

صف آرا توکل بر تائید ملک ملک بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مأمولست لوای اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک پایان رسید و انجماد از طبیعت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۵

عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس شمه ازین معنی اظهار فرمود امراء کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم با یزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمه ازینمعنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیقی را که بواسطه کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه سخن داشت بر آن آوردند که بهنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب امضاء عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه می شمارند و چون شمس الدین اینسخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران ستوده خصال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگوئی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحال زانو زده معروضداشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و استصواب اصحاب تنجیم اختیار می کنیم و بعنایت آلهی و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم میسر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور جهه رفع دغدغه خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبد الله لسان را که مقتدای افاضل حکماء دوران بود طلب فرمود و بمبالغه تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جوابداد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبد الله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی به مجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه در برج حمل دلیلت بر آنکه لشگری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم

استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت‌ئیل از قراباغ اران متوجه پایان شمکور گشت

بیت

بخونریز رومی و تاراج روم

میان بست ترک قیامت هجوم

فلک سای پر کلاه مهان

به جنید و در جنبش آمد جهان

و چون حوالی منکول ازفر نزول همایون رشک روضه رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصار است موسوم بترتوم و قرب دو یست نفر از گرجیان بی‌ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر آنحصار آوردند و مدت پنج روز به محاصره و محاربه پرداخته روز ششم فتح میسر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ترتوم پناه بدرگاه عالمپناه آورده عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا باو نیک رفتند خواتین و آغایان و شاهزادگان خوردسال را بجان سلطانیه باز-

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۶

گردانید و از او نیک نهضت همایون اتفاق افتاده صحرای ازروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم گشت و شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آنحصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط دیده کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانید و ماهچه اعلام گردون مماس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت با یزید جمپای ایلجیکده که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر بازآمده فرستادگان بوسیله امراء



عالیشان عز بساط بوسی دو یافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعاء صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و بیلاکات را رد کرده فرمود که چو سعادت مساعدت ننماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم با یزید با مردم سخنی میگوید و هرنفس طریق مطلوبی میپوید اگر قرا یوسف را میفرستاد و قلعه کماخ را بگماشتگان میداد آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استواردار ع من اینک رسیدم نگه دار جای.

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشگر

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس جبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه هاروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سیاهی سپاه ایلدرم با یزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشگریان روی سوی دشمن بتوره فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد او را دو خندق کردند و بچرومند مستحکم گردانیدند و رایت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۷

نصرت آیت از آنجا نیز در حرکت آمده چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آنحصار بود برج و باره مضبوط ساخت و دروازهها فرو بسته ابواب عناد باز- گشاد بهادران موکب ظفر شعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنک و تیر و تفنک کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم با یزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه باز داشته یک اسب تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته بتوره فرود آمدند و در آنشب لشگر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشت و از وقت جولان جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر مینگاشتند

چه ایلدرم با یزید لشگری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لا ینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگشودند و صاحب-قران سعادت قرین بیشتر شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری میطلبید و در وقت تابشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب شرقی انتساب در فضای سپهر زنکاری بلند گردید ع میان بست بر قصد بدخواه چست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرجوش و خروش فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند و از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان کرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار بر انقار سپاه نصرت شعار از صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور مواد اعتضاد سمت تضاعف پذیرفت و قبیل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و مرسی و توموغا و در جوانگار لشگر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا میرانشاه بذروه مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان قوچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و تابان شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزید و مکنت بخشید و قبیل ایشان امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود و ماهچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعظم شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون فال استظلال جستند بیت

### ز بیژن عنانان بهمن رکیب

### شد آراسته قلب محشر نهیب

و هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خوجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از اهل تهور قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل قشون آراسته در پیش خویش بازداشت تا که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه مند بیستون مانند را که از بقایاء کرایم غنایم هندوستان بود کجیم انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۸

بر بالای هریک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا هرگز خطا نشدی معدو مهیا گشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر درود بایستادند القصه تعبیه ملازمان عتبه علیه بترتیب و آئینی صورت بست که پیکر ظفر واله و شیفته و پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت **نظم**

که لرزید از هیبتش آسمان

سپاهی بر آراست صاحبقران

بجان رزمخواه و بدل تهمتن

سراسر کماندار و شمشیرزن

در آهن نهران گشته سر تا پیا

زره پیرهن کرده آهن قبا

و از آن جانب ایلدرم با یزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر برلاس افرنجی را که برادرزنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن بازداشت و نشان ایشان مجموع متلبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش را مسلمان چلبی با لشگری کثیر از رومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و به کرشیخی مشهور شده بود با سایر امراء متهور مثل بال قوج پاشا و علی پاشا و عید بیک و تمور تاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمدی و مقبل و غیر ایشان از شجعان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند **رباعی**

بدوران نمودند فروشکوه

دو لشگر نگویم ز آهن دو کوه

یکی کوچه آمد ز شهر فنا

میان دو دیوار آهن بنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم با یزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صبح روز جمعه ۱۹ ذیحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه پرخشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمده غریو یوسورن و نفیر باوج فلک اثر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاده سپرچین قهر در ابرو افکنده سخت روئی پیش آورد و شعله سنان

پهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنک رخنه در اساس حیات  
جوانان انداخت و گرز گران سنک سر گردن کشان نرم ساخت نظم

چکاچک شمشیر برنده فرق  
بسای خون که از تارک اهل روس  
چنان ریخت کوپال بر مرد جنک  
زمین را بدریای خون کرد غرق  
بر آورد سر همچو تاج خروس  
که گوئی ابابیل می ریخت سنک

و در آن روز نخست میرزا ابا بکر یکران مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبیل برانغار سپاه  
نصرت نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان تیر خدنگ اساس ناموس مسلمان  
چلبی را چون آبکینه حلبی از ضرب سنک درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان نیر بر  
آنجانب حمله کرده دست چپ رومیان را بر هم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۰۹

قیصر بود و به کرشجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست  
که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده  
محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهانسوزش بر فرق  
برانغار دشمنان تافت و بر لاس افرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت  
از هر دو طرف کروف بوقوع انجامید نظم

گهی تند دریای توران ز موج  
گهی آتش رومیان گشت تیز  
رسانید آسیب طوفان باوج  
بعیوق بر گرد دود ستیز

آخر الامر آثار ضعف در جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه  
نصرت نشان را فرمود تا بیکبار جنگ پیش برند و شاهزادگان و امرا جمله حمله کرده بیت

دو لشگر بیکدیگر آمیختند  
ز گیتی قیامت برانگیختند

سحاب تیغ از بسکه باران خون افشاند گرد از فضای معرکه هیجا فرو نشاند و شعله سنان جانستان  
چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر بسوخت بیت

سنان آتش کین برافروخته  
پر مرغرا در هوا سوخته

در آن حین امیرزاده رستم‌نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان را که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم با یزید با سپاه قول بر شاهزاده حمله کرده و او را پایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشگر روم را بچشم احتیاط درآورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم با یزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و میرزا میرانشاه و امیرزاده سلطانحسین و امیر سلیمان‌شاه بدانجانب تاخت و جریک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بیفشرد و بهنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بشیب آورده سپاه منصور کوچه دادند و دست بتیر و کمان برده شیه آغاز کردند بیت

### شپاشاپ پیکان الماس گون      بدریا رسانید سیلاب خون

و قیصر بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می‌پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم با یزید اسب برانگیخته بوی رسید و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد بیت

### رساندش هژبر کیانی کمان      بدرگاه صاحبقران زمان

در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شتود که قیصر را دست بسته بسده سینه حاضر گردانیده‌اند فرمود تا دست او را گشاده بتعظیم و احترام هرچه تمامتر درآوردند و در مقامی لایق نشانند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضه الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوند شاه رحمه الله نقل نموده‌اند که سیدی احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم با یزید را دست بسته بیارگاه خجسته درآوردند و آنحضرت نخست قیصر را سخنان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشانند و باتفاق مورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل بزبان عتاب از روی رفق قیصر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۰

را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول جزئیاتی که از تو

التماس کردیم اگر مضایقه نمی فرمودی بین الجانبین طرین موافقت مرعی می بود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذالک همکنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع می شد و ترا ظفر و نصرت دست میداد از آثار سخط و غضب تو چه امور ناملایم درباره من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم با یزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا بر گشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم با یزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود و معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه بامن بودند امید آن که ملازمان درگاه بتفحص حال ایشان مشغولی فرمایند و هرکدام را زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تو اچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده بآستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخره پوشانید و نزد پدر فرستاد و در آن ایام نزدیک به بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهه قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و با یزید جمپای بمحافظتش قیام می نمودند.

### ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انگوریه بآستانه علیه آورد و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و همدران ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سونجک بیرسا که در آن زمان تاختگاه قیصره بود روند و امیر شیخ نور الدین اموال و خزاین ایلدرم با یزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار آب اسریقه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطانه حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغایبوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قوینه و آق شهر و قرا حصار و علانیه و عدالیه کردند و این هردو طایفه متوجه مقصد گشته بهرجا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا

کنار آب اسریقه تاخت کرد و پسر کلانتر قیصر امسلمان چلبی را که بآنجا گریخته بود و غلبه از گریختگان فراهم آورده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۱

بگریزاید تا از آب بغاز گذشته با سریقه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده و در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور الدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور کست از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه علیه بر افق قیصریه از برسا بطرف حله شتافته بود القصه چون امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال برسا غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم با یزید را با منکوحه او دستته بنت برلاس افرنجی و دخترش باردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در کیجیک یرلغ وفات یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجراء مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویج روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام امیرزاده خلیل سلطان و امیر مبشر و دولت تمور را بسر حد ترکستان ارسال داشت و چون امیر آقبوغا در هراة وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای او روان فرمود آنگاه ماهچه رایت آفتاب عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنابر آنکه آن بلده بلطافت هوا و عذوبت ماء موصوف بود مدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقورلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم با یزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشائه می ارغوانی کرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار فرمود از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهان گیر از تمهید بزم عیش بازپرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سرانجام مهام جهانیان انداخت و مولانا بدر الدین احمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد

که میباید خطبه و سکه در آن دیار با اسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اتلمش از قید نجات یافته بدینجانب شتابد و الا همای لوای کشور گشا بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آنحال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف بسیار بگذرانید و خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در تنقورلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم با یزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از پیش پسرش مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصرزاده کشد قدم از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۲

سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت امسلمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مسطور بود بظهور آمد اکنون مضمی ما مضمی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بیدغدغه باینجانب می باید آمد تا غبار مخالفت از آئینه موافقت سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محفوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد و لشگر برد دست برد بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامران بتعین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت بجانب دست راست برافرازد و هر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنی سپاه قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآنطرف رفت و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت کرمان ایلی مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت انجام از تنقورلغ در حرکت آمد و بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل پبای اعتذار باستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده او را در لباس گناه کاران سر برهنه پبای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبدول داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و



دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان که داخل شهر سنه خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن بآب دریا اتصال دارد و یکجانب بخشگی و جمعی کثیر از کفار فرنک آنجا می‌باشند و آن قلعه را از میر می‌خوانند و در مواضع متبر که میدانند و بمسافت یک اسب تاختن از آن حصار دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز از میر می‌نامند و میان اهالی از میر مسلمانان و کبران دایم تیران قتال اشتعال دارد و بنابر آن که فرنگیان را بنگاه داشتن از میر کبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقران مؤید منصور بر چگونگی حالات آنقلعه افتاد عرق عصیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته از میر کبرانرا مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار گردد و غایت استواری از میر و ایام محاصره آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می‌بینند قطعه

از میر خراب گشت از میر	تیمور مؤید جهان گیر
و آن قلعه که هیچ شاه نفکند	بر کنگره اش کمند تسخیر
در جنگ که هفت سال قیصر	ننشاند بران غبار تغییر
بگرفتن و کنندش زبنیاد	زین شه بدو هفته یافت تیسیر
اینست کمال کامکاری	بازوی قوی و حسن تدبیر

و چون صاحبقران کشور گیر از مهم از میر گبران بازپرداخت تقویت متوطنان از میر مسلمانان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بشمار بخشید تا اگر کفار فرنک بعزم جنگ

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۳

متوجه ایشان کردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف اینحالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد امسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسبان راهوار و جانوران شکاری و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیله امراء عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافت کیفیت اخلاص و دولتخواهی امسلمان را بشرف عرض رسانید و

منظور نظر عنایت و رعایت کشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسریقه و توابع و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغاء همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسب مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و همدران ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام پیاپیوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفر پناه از از میر مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصار الغ یرلق انداخت و در اثناء جنگ و جدال تیری بسینه امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا ئیرا بقتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ یرلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن اکسری و زونسین نیز بیمن توجه صاحبقران ظفر قرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آنحدود گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان پسر مبشر بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته آبان را بر جناح استعجال باردوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بفرستد تا کیفیت حال را کما ینبغی باز نماید و موکب جهانگشای از طاهر نسین بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم با یزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس در گذشت و امیر تیمور گورکان در اثناء راه این خبر شنیده بغایت محزون و متالم شد و مقارن آن حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمد و تقریر کرد و مولانا فرج طیب شاهزاده را مسهلی داد و مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون سمت ازدیاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسبه باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس باق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم با یزید را دلجوئی نموده جامها پوشانیده و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بندوبار طلا اختصاص داد و یکصد سر اسب بادپای بوی بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآئین سلاطین به برسا برد و در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و چلبی بر آن موجب بتقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان آغرق را در آق شهر گذاشته بر جناح سرعت سوار و روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول

بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و از این جهت ملالی عظیم بر باطن حضرت صاحبقرانی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۴

مستولی شده همدران روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قرا حصار گذشته فرود آمد در هیجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه که آفتاب در آخر درجه حوت بود مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثه کبری صاحبقران سعادت انما عنان اصطبار از دست داد و لالی آبدار از لجه دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید بیت

سران ملک پیراهن دریدند دم و یال ستوران را بریدند

و آخر الامر همه بقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعیبه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسطانیه برد و در مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بصدف خاک سپارد مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در

تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده رباعی

سلطان جهانیان محمد سلطان

بگذشت بهیجدهم زماه شعبان

تاریخ وفات کردت جمله عیان.

چون نور قبره کنی جمع بنام

ذکر رسیدن ایلچیان مصر باستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت

نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر و قوف یافته بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابراین آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق اتمش فرمان داد بلکه او را بارگاه خود طلبید و مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و از تقصیرات سایقه

عذرخواهی نمود و در تمام بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم صاحبقران گردون مقام آراسته  
اتلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و آفته نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت  
و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و رخوت و اقمشه فاخر و شمشیرهای  
مصری و اسبان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد از این باج و خراج بخزانة عامره رساند و  
اتلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب  
ادب ببوسیدند و تبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت  
اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از حجر تربیت پدر مهجور  
گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت  
قدم باشد ملتزمات او را بعز قبول رسانید چنان خواهیم کرد که بفراغبال در مملکت خویش  
سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشرفین زادهما الله شرقا و تعظیما و تکریما اقدام فرماید و احمد  
واقته را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۵

بانعام و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و  
کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرمود و خاطر  
انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورت‌های ایشان که در صحرای  
اماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از  
مغولستان بایران آورده بود و جهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار  
خانه‌وار بودند و مواشی و مراعی را غنم و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه رایت همایون  
پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی ترک و مروت  
بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن ماوراء النهر مامور گشته  
طوعا و کرها زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن و  
جوق جوق ساخته بر امراء تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ  
مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا سبکبار نشوند و خیال فرار  
نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم  
الامثال بسطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و جلیان ملک آغا

و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود دیگران عزم بر طی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و پیشکش کشیده یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در ارزروم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیر زاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فیض الانوار صاحبقران کامکار فرودوید و حضرات عالیات در او نیک بموکب همایون پیوسته آن واقعه هایل را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوایدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی تضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشانند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته و جهت ترویج روح شاهزاده سعید بختامت کلام ملک علام و اطعام ضعفنا و ایتم قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت احراز مثبت عزم یورش گرجستان را پیشنهاد همت ساخت.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۶

ذکر نهضت رایات نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک

بشاهزادگان عالیمکان

چون ماهچه لواء کشور گشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان انداخت و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود و عصیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و در آن ولا پسر آقبوقا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و متعاقب او کوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانید و همچنین

در هر منزل سروران و حکام بخدمت می شتافتند و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص مییافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز باو سمت و اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنیده عازم اردوی همایون گردید و در منزل خانسار از اعمال جریادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم آغریق را بدان بلده فرست و خود بوروجرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آورد و همدران مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هریک روی باولکاء خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب را تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع آنحدود بامیرزاده ابا بکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار بکر شتابد و مفسدان آنجائی را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل پائیز بعراق عرب رود و شرقا یوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود مندفع ساخته در عمارت وزارت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در برسا خبر وصول موکب صاحبقرانی را بقیصریه استماع نمود هراس بیقیاس بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام تراکمه را جمع آورده در صحرای هیبت بنشست و سلطان احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود یحله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که جمله الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهت پسر از پدر متوهم شده باتقان امراء عظام محمد بیک و امیر علی قلندر میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و بشب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۷

اسب از جوی بجهاند با جیبه و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب

لشگر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی قرا حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته قرب پنج فرسخ ببرد آنگاه بحشمی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و سارق عمر اویرات که در آن دیار بود چهل سر اسب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مفلوکی چند درهم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابا بکر بحله رسید و امیرزاده رستم از وروجرد بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهاده و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار برانغم تلاقی فریقین روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا ابا بکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید.

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان در آمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع ازو برگزشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پای مردی نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه باره نمیتوان رفت و آن جبل بجز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه و نسب خیام نیست بناء علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفرغت نشسته اند و کوتوالی دارند نزال نام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که بالشگر بسیار اقامت در نواحی آن حصار تیسیرپذیر نبود و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیره اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست و ثمانمائمه ماهچه علم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین

انداخت و عساکر ظفرقرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنک بسان قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرای بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۸

حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشگریان آنجا نشسته بامر محاصره پردازند و چون یک هفته مهم بجنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۲۱ ماه مذکور بیکجیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر ندارند بر آن سنک باره یک بز بردویشانی بگشت و بازگشت و هیچکس از گرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد روز دیگر سر گذشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرد رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یک طناب و سری در دیگری تعبیه کردند و نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از مکریتیان بران کوه باره برآیند و نردبان موصوف را فروگذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند و بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نورافشان برافراخت و گرجیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار پپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عملنموده دود حیرت بدماغ گرجیان کر تین بالا رفت و نمیدانستند که بمدافعه این مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه باره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر بر حسب مصدوقه الحق یعلو و لا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بد کردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیکجیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه باره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانید و کامران و سرافراز بجانب



ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرا مظفر لوا برسم منغلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز در آید یک نصرانی و ارمنی در آندیار زنده نماند ایلچیان سخن دان با تضرع نامها و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علماء اسلام بانگیز امراء ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید و فرمود که به جهه خاطر تو

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۱۹

از سر جرایم گرگین در گذشتم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آنخبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود هزار اسب با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آندیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران متوجه شد

### ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پائیز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیمبار و گاه گوهر نثار مینمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر برزد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطناب پیمودند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشگریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون ارتسام کاریکه از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال

دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و همدران ایام رای صوابنمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهه تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هرروز مجلس گیتی فیروز از نور حضور جمعی کثیر از علماء نحیر و فضلاء روشن ضمیر ازدیاریاضاعت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بدکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان نخواست که آن مبحث بمجرد گفتار اختتام یابد بنابر آن از علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغکان فرمود هریک آنچه از نیک و بد و خیر و شر مملکت خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت و همدران اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۰

ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته هر دو نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان برسانند و از وقایع آنزمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد میرزا معز الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پایوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق برای و رویت او تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرومی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و مقید گشت و دست انصاف صاحبقران خجسته اوصاف سجل اعتبار او را درنوشت تبیین اینمقال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران مولانا قطب الدین را جهه استخلاص اموال شیراز و افراغ محاسبات آنولایت تعیین فرمود جناب مولوی

بدانجناب شتافته ببهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد هزار دینار کپکی از رعایا و محترفات بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش الهی آنجناب را دو شاخه وزولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمام از وی ستانیده بصاحبان مال رساند و نوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بردار اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین بازولانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر برآمده شمه از عدل و احسان حضرت صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت

اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان      که نزد مردم دانا گناه مولانااست

و از اطراف و جوانب غلغله دعا و نثار پادشاه عدالت انما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضاة و امینان مملکت بيقصور و کسور بخداوندان اموال رسانید و در آن یاب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بنداز مولانا قطب الدین برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه بادین و داد چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهة قشلاق بقرباباغ اران شتافت و حکم همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر تمشیت پذیرد و در آن اثناء منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروز کوه و دماوند بود خیال تمرد و عصیان دارد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۱

اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضروار هدایت نماید تا بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند پیادگان آنحدود را جمع آورده بنیادش را براندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده

عازم گشتند و هم در آن اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید بر که از جانب اند خود و از بلاد ماوراء النهر خانزادگان ترمذ و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی پسران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد- الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال دیالمه و شهریاران گیلان تا آن غایت بسده سدره منزلت نیامده بودند و بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده در آنولا بموجب اشارت علیه امیرزاده شاهرخ و اعظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغابوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول بقزل یقاج حکام گیلان مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب امیر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعظم حکام کیلانات بودند پایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو فرود آوردند و صاحبقران کهنتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه ازین جمله رسد سید امیر رضا کیا و امیر محمد باشد از قرار نصف مستخلص گردانند و نیمه را انعام دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد راضی و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش بازگشتند و مقارن آنحال سید ستوده خصال امیر سید بر که برکه ذات شریف از عالم کثیف بازگرفته بریاض قدس انتقال نمود و از آن جهت خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باند خود برده برسم امانت دفن نمایند دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاجبخش باجستان ایالت ولایت همدان و نهاوند و در و جرد و مواضع لر کوچک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در آخر همان زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین باردیگر بملازمت خسرو حشمت آئین آمده مخدره را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند نقل نماید و همدران ایام شاه گردون احتشام شکار فرموده اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

### ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو گیتی‌ستان آسمانی منازل زمستانی را پایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۴ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نعمت آباد را که از قری شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مکرم ساخت و میرزا شاه‌رخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و همدران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوئی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه و منسویات آن را بامیرزاده عمر و میرزا میرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغاء همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بچار و ملجار امیرزاده عمر حاضر شوند و از امراء عظام امیر جهان شاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل یادگار برلاس و جنید بوردای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط اموران ممالک را برای رزین و عقل دورین امیر جهان شاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ) و قامت قابلیت شاهزاده میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسبی مزین بزین زرین مقرر گشته عنان بطرف ییلاق آلتاق تافت و همچنین سایر حکام ولایت بخلع فاخره و صلوات و افره سرافراز و مباحی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب آغلق را که بیلاذ رود مشهور است محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از امیرزاده رستم و امیر سلیمان‌شاه و مسخر شدن قلعه فیروز کوه بعد از

وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهت تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والا کهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۳

بکوهستان چلاو و رستم‌دار گریخته بنابر آن امیرزاده رستم و امیر سلیمان‌شاه پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه را جمع آورده متعاقب اسکندر رستم‌دار برستم‌دار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بودند و بدیشان پیوست گرفته نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذ گردانیده ارسال داشتم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت واقعه از آنها را امیرزاده رستم و امیر سلیمان‌شاه در کنار آب آغلق بعرض امیر تیمور گورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو براه ساری و آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب آغلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده بیستم شوال سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیم عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابا بکر که از بغداد دو اسبه رانده بود روز نهم بدان منزل رسید و بعز دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیله سرایملک خانم و امیر شیخ نورالدین درخواست کرد که پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس او مبذول افتاده صاحبقران دریا نوال چهارصد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسب بمیرزا میرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته شرف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران با استحقاق در سوق بلاق امیرزاده ابا بکر را دویست سر اسب و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده بامیرزاده رستم پیوندد و چون دیگر لشگر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه میساختند و در جست‌وجوی اسکندر بهر طرف میساختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز

دوشنبه ۹ ذی قعدة بفيروز كوه رسیده عساكر فيروزي مآثر آنقلعه را كه از غايت اشتهار احتياج بتعريف ندارد مانند نكين در ميان انگشترين احاطه نمودند و با فروختن آتش جنگ و انداختن تير و سنك پرداخته و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از كار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفيع جرايم خود ساختند و پسر اسكندر باتفاق اعيان از آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضيض عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذكور بآستان اقبال آشيان شتافته امير تيمور گوركان رقم تجاوز و اغماض بر صحيفه احوال ايشان كشيد و كوتوالی فيروز كوه را بامير زنگی تونی مفوض گردانیده در خلال اين احوال يك كرن از قوم قراتاتار در ظاهر دامغان دست غدر و طغيان از آستين عصيان بر آوردند و تنگري پرمش را كه متعهد كوچانیدن ايشان بود چند زخم زدند و آغاز گريز كردند و چون اينخبر بساير كرنها رسيد همين طريق مسلوک داشتند و امراء عظام مثل سونجک بهادر و امير شمس

### تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۵۲۴

الدين عباس و اتلمش و شاه ولی و غيرهم ايشان را تعاقب نموده خلقي كثير بقتل رسانيدند و طايفه از آن قوم جان بتك پا بيرون بردند و زمره در چنگ اسارت گرفتار گشتند و اموال ايشان بباد غارت و تاراج رفت.

### ذکر توجه صاحبقران والاگهر از عقب اسكندر

امير تيمور گوركان بعد از فتح فيروز كوه حضرات عاليات و آغرق همايون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع شر اسكندر برافراخت و در اثناء راه ميرزا شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بجانب هراة يافت و حضرت صاحبقران روز جمعه بيستم ذيقعدة بچلاو رسیده بوضوح انجاميد كه اسكندر و اتباعش بجهنم دره گريخته‌اند و آن عقبه ايست بغايت تنگ و پر درخت و پيوسته آنجا بارندگی ميباشد و آب بزرگ عميق كه اسب از آنجا بشناه نميتواند گذشت از ميان اندره ميگذرد و بواسطه آن صعوبه بجهنم دره اشتهار يافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسكندريان بدره درآمده چون بآب مذكور رسيد معلوم شد كه اسكندر از آب گذشته جسر ويران کرده لاجرم بيستن پل اشارت فرمود و فرمان بر آن موجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بيست و سيم ماه مذكور نخست چهل بهادر كه قراول بودند بر آن پل بگذشتند و متعاقب يوسف برلاس و

سید خواجه و امیرزاده سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و بیالای کوه جهنم دره برآمده جنگل میبردند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدند و روز پنجشنبه (۲۶؟؟؟) مانده کورشاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دوپست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش خود میپداشت شبه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبد الله عباس از عقب رسیدند و قیتو اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود بعمزاده اسکندر و لهراسب و دیگر متعلقان او بازخورده همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بیاد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته با اندک مردی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین بامیرزاده رستم و امیرزاده ابا بکر و امیرزاده اسکندر و امراء عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار اب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمد و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه جلادت بآن جنگل در آمده در طلب اسکندر سعی مینمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه باز گشتند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۵

و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهرنوع که توانند اسکندر را بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع السعدین مذکور است یکشنبه روز دیگر در میان جنگل و آب و لای سر - گردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گردانیده که چون امراء ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار باز گشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت برایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن در آمدند و رسولی نزد سید هادی کیا که در آنوقت حاکم آنحدود بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که به مملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن



قسم یاد فرمود که آن مردک را نمیدانم و ندیده‌ام اما شنیده‌ام که در بعضی از جنگلهاء این ولایت سراسیمه و بدحال می‌گردد مناسب آنکه شما در کنار نمکارود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آنجماعت را هزار اسب محمد می‌گفتند سید ظهیر گوید که من هزار اسب محمد را دیده‌ام و خود از وی شنیده‌ام که گفت چون در آن جنگل بجست و جوی اسکندر مشغول گشتیم جمعی از گالشان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خورده باین بیشه درآمدند و لشگر سید فی الحال تاخته بانجانب رفتند و چون اسکندر آنصورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی بنشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بر وی تاخته همانجا کارش را فیصل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امراء صاحبقران روانه گردانید تا به معسکر صاحبقران والا گهر رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن کیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش باینمرتبہ انجامید و چون اجل موعود فرا رسید ازین همه پهلوانی فایده ندید **رباعی**

بکون و مکان چیزی از خیر و شر  
ز کفران نعمت چه آید جز این  
ز کفران نعمت مدان شوم‌تر  
که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال

چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۶

کنار آب جهنم دره بجلگاه کلاره دشت شتافته و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را برتبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد آنگاه بر سیل سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت

و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابا بکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشور گشای روز سه شنبه ۲۳ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروز کوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمان شاه را بحکومت ری و فیروز کوه نصب فرمود و بخلت تلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائه بر نیشابور عبور نموده بکنار آب حجران شتافت و در آن منزل میرزا شاه رخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا آنجائی از داروغه جیچکنو باق تلبه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بر آن پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آمویه عبور فرمود و خانه خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش به تقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشور گشا بکش رفته آقرا از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزاء سپهر خضرا شد و چون باغ قرا توپه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بعز دستبوس رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه باغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند درآمد و بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود نظر کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود رفته شرط زیارت بجای آورده باغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود در آن اثنا ایلچی آید کو از طرف دشت آمده شنقار و بیلاکات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنک قاصدان باستان صاحب افسر و او رنگ رسیده تبرکات فاخره و تنسوقات نادره بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینه خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننمود

### در لطف و صورت آن حیران بمانده مانی

و الحمد و الشکر لله الواهب المقاصد و المعانی

ذکر طوی فرمودن صاحب قران کامران جهت ترویج شاهزادگان عالی مکان

علو همت صاحبقران گیتیستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الايمان هموار مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۷

در آید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط غبرابسان شاهباز بلندپرواز آفتاب در فضای حضرت فزای سپهر خضرا بی مشارکت غیری بال اقبال بگشاید بناء علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت فرمود و روزی چند در سمرقند اقامت نمود و خاطر عالی مآثر بران قرار گرفت که لشکر گیتی بگشای بجانب دریا ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رسانیده بکسر اوٹان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر به مقتضای فحوای (تناکحوا توالدوا تکثروا) بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابراین فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان قمر سرعت باشراف اطراف ایران و توران جار رسانند که بقریلتای حاضر کردند و از خسروزادگان نقاد چنگیزی نژاد تازی اوغلان و تاشمور اوغلان عرضه داشت کردند که چنان مینماید که در این طوی امیر-زاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل مستظهرند و ایلچی به طلب امیرزاده پیر محمد جهان-گیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه در بادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهت مسکن خاصه همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دویست سری تا باوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت

یکی بار گاهی چو مینا سپهر کشیدند بر طارم ماه و مهر

و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنک بود و بطنابهای ابریشمین و ستونها منقش رنگین تزئین داشت در عرض یک هفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پای بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت

سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته

و برین قیاس برای خواتین بلقیس آئین و شاهزادگان سعادت قرین و عظماء امراء خواص پایه سریر اعلی آنمقدار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از مواکب کواکب پر ساختند بیت

از خیمه و خرگاه تو گوئی که

بر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان

سپهریست

و در آن مکان از آنجا و اقطار ترکستان و مغولستان و خراسان و سیستان و - زابلستان و جرجان بل تمامی بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع بستند که شرح آن میسرپذیر نیست و در آن ایام منکلی بوغاء حاجب که از امراء ملک طاهر سلطان برقوق که بصنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاق لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استسعاد بسمات اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر و اقمشه فاخره بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شتر مرغ علاوه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۸

آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر از - زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران را از ملاقات امیر زاده پیر محمد برادرش امیرزاده محمد سلطان بیاد آمده مثال ابر بفصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب و ارجامه زرنگار پوشانید و لباس مشکفام او را چون پرده ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانید و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش خواص و علوم رسانید و صنایع و پیشه‌وران ایران و توران و مصر و شام و از آن چهار طاقها بسته تعبیه های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشاده لعبهای غریب و شعبدهای عجیب انگیختند مجلس انس و نشاط با حسن و جهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ صورتی بر وجنات کاینات تافت بیت

که رسم غم از دهر گمنام شد

نشاط و سرور آنچنان عام شد

و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت و جمعی کثیر از علماء و فضلا و قضاء و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایچل بن میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابناء میرزا عمر شیخ را با کرایم دودمان سلطنت و عفایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جرزی رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح برسوم و قواعد ملت حنفی اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان تهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر بی شمار و درم و دینار بسیار افشانده گشت.

بیت

چنان افشانند گوهر دست مردم      که گفتی از فلک میبارد انجم

و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده و خواتین بلقیس آئین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بعز حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید قرین و نوئینان وافر تمکین و سادات عظام و قضاء اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده پایه مقرر گردانیدند بیت

صف حاجبان مرصع کلاه      بخدمت ستاندند در پیشگاه

و سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف هربلاد و دیار مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه بسادری دور نشستند و یساولان بهرام توان خلعتهای طلادوزی در بر کرده و بر اسبان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را به جلحاء گوناگون آراسته و بر پشت هریک تختی بسته در جای مناسب بازداشتند و خوان سالاران از شیرهای زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و از اصناف اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که بتحریر شرح نتوان داد و سوچیان عشرت اندیش از انواع مسکرات بیش از پیش

ترتیب نمودند و بغیر شیرهاء سلطانی چندین خم خسروانی پر از باده صاف آماده کرده صلاهی عام در دادند و ساقیان گلغذار نرگس وار جامهای زرین بر کف

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۲۹

بلورین گرفته از کیفیت باده کلفام و فروغ جرعه فرح انجام هردل را سروری دیگر و هر منزل را نوری غیر مکرر بخشیدند و هریک از مجلسیان واله و حیران گلغذاری شده مضمون این مقال در زبان گردانیدند رباعی

از دست نگار سیم غبغب چه خوش  
است

در بزم طرب جام لبالب چه خوش  
است

کام از لب لعل یار هرشب چه خوش  
است

هرروز بگلرخی صبحی چه نکوست

و در آن ایام از غایت الطاف عام نظم

منادی گری شد بشارت رسان

بفرموده شاه صاحبقران

می یاب نوشید از جام عیش

که ایام سور است و هنگام عیش

اگر تیره روز است اگر نیک بخت

درین جشن کس را مگوئید سخت

گل شادمانی ز دلها دمید

چو این مژدگانی بمردم رسید

زر و دو سر و دوز ساقی و جام

گرفتند از آن سور هرکس مرام

آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد و نوای نای و قانون

و صدای عود و ارغنون در ضمیر پیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم

زیشکر چو شیرین کارتر بود

نی نائی نگویم نیشکر بود

از آن منزل برفتی تا بفرسنگ

نوای ارغنون و ناله چنگ

و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای و نوش و جوش و خروش گذرانیده ع صبح را

بغبوق و عیوق را بصبح متصل گردانیدند صاحبقران دریا دل و شاهزادگان و امرا و نوئیان و

ایلچیان مصر و شام و فرنک و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف آفاق را بخلعت

گرانمایه و انعامات موفور مباحی و مسرور ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده بتمشیت

معظمت امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب را باجرا امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلاق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود و الحمد لله المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان.

### ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهه یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انجا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهه احراز مثبت غرازم سفر پر خطر ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شماره کرده هر جا قابلیت اضافه داشته باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امراء تواچی از میران هزاره و صده مچلگا ستانند که بچه یراق و دستور بیورش آیند و نوینان و تواچیان بموجب فرموده کار بند شده حکام ولایات و سرداران اطراف بعد از قرارسان جهه جمع آوردن جریک متوجه مواضع خویش گشتند مقرر آنکه بیلجار معین باردوی کیهان بوی پیوندند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند درآمده در مدرسه سرايملک خانم نزول

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۰

اجلال فرمود و در آن بقعه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسب و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش در خانه شاهزاده مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هراه متوجه قندهار شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محفوظ و بهرور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سه گز و در طول هفتاد گز که بآب زر قلمی شده بود بخط ید مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن خط او سایر خوش نویسان آنزمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم و بهره اشارت علیه نفاذ یابد در باره ایشان بتقدیم خواهم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرامند و

نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود آنگاه از مدرسه سرایملک خانم بکوک سرا که بنا کرده معمار همت بلند نهمتش بود نقل نمود و امر عالی بنفاد پیوست که امیر برندق نسخه لشگریان را بنظر احتیاط در آورد و معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و بقایای قرا تاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضه الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود که دفترسان صاحب قران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان خاصه آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر در اثر آن سفر بهشتصد هزار سوار و پیاده میرسید و العلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات و الاحوال.

### گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهته یورش ختای بقشلاق آقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضاء تقدیر ربانی در اثناء کشورگیری و ملک ستانی لشگر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور هایله مانند غارت و اسر و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۱

مقاتله نموده بودند و در آنولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هندوستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهه تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتغال باشتعال نایره خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمه **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ** آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بتاء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل



سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمهره دیگر از امراء ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی و صبران زمستان گذراند و ضبط سمرقند بعهدہ ارغونشاه شد و محافظت خزاین «۱» بشیخ چهره تعلق گرفت و رایات جهان گشای ۲۳ جمادی الاولی سنہ سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده بالشگری که خیال عارض از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصاء آن بقصور اعتراف مینمود روی براه نهاد بیت

روان شد در آن راه چندان سپاه      که شد تنگ صحرا و گمشد گیاه

سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار سم مراکب سمت ظلمت گرفت بیت

نبد بر زمین ذره را جایگاه      نه اندر هوا باد را ماند راه

و ماهچه رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر تاملق انداخت و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجه کمال یافته سراپرده سحاب کران تا کران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن گرفت برف و باران عظیم بارید بیت

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز      وز دود آه چشم سحاب است اشک ریز

و موبک نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده باقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیرزاده سلطان حسین بصبران ویسی منزل گزید و صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشور گشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بارابها بار کرده و همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهه آذوق

(۱) بر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان واضح باد که در ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی

شیخ حرره محمد مسطور است موزه محمد تقی شوشتری

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۲

تفییص نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدر قدرت شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتب رسید که گردون کاردیده پیش از آن آنمقدار سپاه با آن استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت طوی کان گل کل و وفور جمعیت آقسولات دغدغه عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امرونی نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند.

ذکر توجه رایات ظفرنگار از آقسولات بانزار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقره خام مینمود از بسیاری برف قله کوه و فضای صحرا و بساط هامون و روی دریا سطحی شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان و باران کره خاک غدیری مینمود و تمامی جبال و تلال را دریاهای صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص بر احراز ثنوبات غذا از آقسولات کوچ فرموده متوجه انزار شد و در اثناء راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و روز چهارشنبه دوازدهم رجب در انزار سرای پیری بیک برادر میر شیخ نور الدین از فرّ نزول همایون طراوت صورتخانه چین پذیرفت و مقارن وصول از ممر بخاری آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاد چه در آن اوقات اکابر و اصاغر خوابهای هولناک می دیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت می ترسیدند و حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که از راه پیل میتوان گذشت یا نه و او بامثال امر مسارعت نموده بازگشت و معروضداشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگر را بطرف سیرام و عقبه فلان

بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده در این اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیر باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکن بر مسند ابهت و کامکاری داشت و از شاهزادگان چنگیزی نژاد تائیزی اوغلان و تاشتمور اوغلان و جکره اوغلان بر دست راست آن حضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از فر وجود امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت و امراء عظام قراخواجه را بشرف پایوس رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از این آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک مافات

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۳

قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون از این یورش بازگردیم دشت قبقاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد پیکر ناضروریان سازیم و در خاطر خطیر خسرو صافی ضمیر چنان بود که همدران چند روز قراخواجه را با بیلاکات نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از انزار علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نکاشته قلم تقدیر مخالف این - اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر و الله یقدر

### ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بیغایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران موید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب منیرش متوجه آنشد که من بعد اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ) بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه ۵ ماه تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزوه کفار چین و ختا جزم کرده در وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرموده چون صورت واقعه که هرگز هیچ

ممکنی را از حلول آن گریز نبوده و نیست آن حضرت را در آن سفر روی نمود و هر آینه بر طبق  
(مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) رحمت  
بیغایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک ثبوت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت  
نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعاً بر وجنات حال آن حضرت خواهد تافت رباعی

گرچه ز گناه جستجو خواهد بود      و ان یار عزیز تندخو خواهد بود  
از حیز محض جز نکوئی ماند      خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال ماثربر آن  
قرار داد که خواتین بلقیس آئین را به جانب سمرقند بازگرداند و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده  
عزیمت یورش ختا بامضاء رساند میل تجرع کرده چند روز پیوسته می از دست ساقیان نوش لب  
میگرفت و هرشب مجلس همایون از فروغ باده حمر او شعاع ساغر صهبا صفت روشنی پذیرفت  
در آن اثناء رغبت عرق فرمود جوهری آورند برنک مانند آب و بصفت آتش و ش و بصورت بلور  
مذاب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول نمود که اصلا میل طعام نفرمود  
بنابر آن مزاج همایون متغیر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۴

شده عشرت اندیشه در آن تغییر را حمل بر خمار کردند و یکدو جام دیگر بصورت دادند و لحظه  
حرارت تسکین یافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشداد پذیرفت و در روز  
چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه که  
از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از زمره اطباء مولانا فضل الله تبریزی در  
ملازمت بود و در مداوی ید بیضا مینمود هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا مواد فاسده منقطع نگشت و  
بنابر آنکه اختلال بقوی دماغی راه نیافته بود صاحبقران سعادت مند بیقین دانست که حال نوع دیگر  
است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لا جرم بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد  
درست و نیت راست از جمیع منهیات توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و  
آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده گوش هوش ایشان را بدور مواعظ و نصایح سودمند آرایش

داد و بصر و ثبات و اتفاق و - اتحاد وصیت کرد و منصب ولایتعهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم داشته امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امراء بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از مطاوعت شاهزاده گردن نیچند و سر بحلقه متابعتش در آورده پای در دایره خلاف نهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود بامیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و بیواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آن حضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد و بعد از بیرون رفتن امرا فواقی عظیم بر خسرو هفت اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرائت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا هیبت الله ولد مولانا عبید الله بدرون خرگاه در آید و بیالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری مواکب کواکب لباس نیلوفری و پلاس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا له بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی و الله یدعو الی دار السلام را اجابت فرموده و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفرات غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاتیش جهانی در مهاده عدالت و استراحت میغوندند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح نخاجش می افزود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم

که او بود آئین دین را رواج  
صلاح

دریغ آن خداوند دیهیم و تاج  
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد

## و پناه بلاد و عباد

و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده‌اند از جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی

سلطان تمور آنکه چرخ را دلخون کرد      وز خون عدو روی زمین گلگون کرد

در هفده شعبان سوی علین تافت      فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

و دیگری گوید بیت

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان      وداع شهریاری کرد و تاریخش همان

آمد.

آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت در خطه اترار علامت روز قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم

زمرد وزن فغان و نعره برخاست

برآمد ناله و آه از چپ و راست

امارات قیامت گشت پیدا

ز فریاد و نفیر پیرو برنا

شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت- افکندند و خواتین حشمت آئین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی برکنند ع مه روی بکند و زهره گیسو ببرد امراء ملک آرا بجای جامه و پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافق اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بنخیا محال یورش ختا اعظم امرا نمی خواستند که آن واقعه هایل ظاهر گردد و بهنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر

مرحوم هندو شاه خازن بامر غسل پرداخته و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان و پردی بیک ساربوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران درنگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش از امیرزاده سلطانحسین بصبران ویسی فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده باردوی اعلی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانشد که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آن حضرت و وصیت نصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۶

بجانب هراه و علی درویش که بسک بچه اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و اراتمور بهمین کار روی بیغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانشد و در شب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر زیر یخ گذاشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند و چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم

وین برق جانگداز همه خشک و تر

آبی کجاست کاتش این غم جگر

بسوخت

بسوخت

اکنون نمیدهد مگرش بال و پر بسوخت

مرغ سپیده دم که خبر دادی از سرور

صیحه صیح محشر و فزغ اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال در گذشت و گریه و زاری

سالکان طریق بیقاراری بعد از وفور نصیحت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان حضرت با خواتین بلقیس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند بازگردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزوه ختا بامضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن بلده در آمده جسد مطهر را بمرقد عطر سا رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آن حضرت کرده بود سید بر که را از اند خود بدانجا نقل نمود و بر زبر حضرت صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تاتوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت امیرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار فرود آمدند در ینولا شعبده باز سپهر منصوبه برانگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسبان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسبه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه امیرزاده سلطان حسین ایشانرا آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۷

و امراء تاشکنت ایلچی فرستادند بعد از آن امیر پردی بیک در انزار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته سه شتر خزانه با آنچه بارداشت بآب فرو رفت و اردو بنزدیک آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند.



## ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آنزمان بیست و یکساله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بآن جناب داده وصایاء امیر تیمور گورکان را نابوده انگاشتند و این خبر در اثناء راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بقلم تغییر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکند فرستادند مخلص سخن آن که چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوینان کاردان غریب نمود که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند و امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که ما بیعتی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظه استدامت دولت و استقامت مملکت است و گمان ما چنان بود که شما باین امر همداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و هرچه شما در باب امضاء وصایاء آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه آقسولات بار دو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرد و نامه امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت انتما در نگذرند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب بامراء تاشکنت نوشته بامیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بوضع قرقق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب

همکنان پیشتر بظاهر سمرقند شتافت بوشهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیر شاه ملک بدروازه چهار راهه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۸

که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب نمود و امیر ارغونشاه دست رد بر سینه ملتمس امیر شاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده‌ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهده امانت درست بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک بازگشت و در صحرای علیاباد بحضرات عالیات رسیده کیفیت حال بازگفت و همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذراند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازه چهار راهه رفته و با ارغونشاه و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از آقسولات بتاشکنت رسید و مکتوب امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر معتبان امیرزاده خلیل سلطان رسانیده آن طایفه باتفاق گفتند که فی الواقع شایسته تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر بقواعد وصیت آنحضرت راه نخواهیم داد و در همان مجلس درین باب عهدنامه نوشتند و امرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش بران نهاد و اتلمش را با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده بنزد امیرزاده پیر محمد برد و بعد از آن زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریص نمودند و گفتند که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بدانه احسان و انعام صید باید کرد (و الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا) و امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و از اسبان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دیده بود بتحت تصرف

در آورده بر امرا و خواص و طایفه از مردم عراق که با او بی شائبه نفاق زندگانی میکردند قسمت نموده و امیر برندق که منغلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغایوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهده عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجیق فرکت رفتند و با وجود اینحال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته بیستن جسر اشارت نمود و لشگریان همان روز بترتیب آن قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دوابه رسید از جلال یاورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابر آن از اختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام فرمود.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۳۹

ذکر توجه میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در مرافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهت اقامت مراسم عزا

رستم طغایوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بر عزیمت خود راسخ بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمد و کیفیت شعف امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح بازگفت امراء عظام بعد از شنیدن این سخن مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان ببخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر - شیخ نور الدین و رستم طغایوغا و اتلمش و توکل قراقرا و حسن جندا اول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیقی و موسی کمال و بستری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده و بجانب سمرقند گسیل نموده عنان بکران بطرف بخارا تافتند و در محل خبر بادریش مصیبت جانسوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ماتمزدگان برآمده بعد از جزع و فزع بسیار سرایملک خانم و تومان آغا با سایر

خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا بایقرا و رایجل و سعد وقاص از علیا باد لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راهه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف توهمی بیجایگاه بخود راه داده آنشب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاه رخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند بیت

### روز دیگر که باز چرخ بلند      پرتو مهر در جهان افکند

بشهر در آمدند و بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد مقرون بناز و نعیم مخلص صاحبقران سعید مؤید آنجا بود محل نزول ساختند و باقامت رسم غزا و لوله در جهان سست عهد بیوفا انداختند و سرها گشاده و موپها پراکنده و رویها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زمان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمود در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میر دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و لوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند بیت

### زبس بالا گرفت آنروز فریاد      صدا در گنبد فیروزه افتاد

اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۰

آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامراء سمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغا بیوفا برلاس که حاکم بخارا بود شاه زادگان را استقبال نموده و در مزار ایوب پیغامبر (ع) با امراء عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر

در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یکدروازه که بر شهر کشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با نصفی دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و اتلمش و توکل قراقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره لوازم سعی و اهتمام بجای آورند.

### ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحبقران

سعادت‌مند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده طی مسافت فرموده نزدیک سمرقند رسید امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیرز که در چهار فرسخی سمرقند واقعست بجز بساطبوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوچک مضراب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفتاح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود درآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده پیر محمد ولیعهد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او را علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز آنجا بود رفته کار تعزیه از سرگرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری درآمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت جهت ترویج روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران

رخست بر بست بعد از آن کور که خاص را بفرغان و ناله در آورده پوستش پاره ساختند و از کار بینداختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئیان را از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۱

کسوت عزای بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره و جامه‌های طلادوز و دیبا بیار است و ابواب خزاین گشوده آنمقدار زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی.

### ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والانژاد

از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند برینموجب از نسل امیرزاده جهانگیر یازده چه از واصل جوار غفار مستعان محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحی پنجساله سعد و قاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر و سعد و قاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یک ساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقراء بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت و ابا بکر بیست سه ساله با دو پسر ایلینگر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیک پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنقر هشت ساله بود و سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اوغلان دو ساله بازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت میغوندند صبیبه صلیبه آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمان‌شاه بسر میبرد و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان سه عقیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر

داشت و میرزا شاه رخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا ابا بکر و میرزا خلیل سلطان هریک یکی و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیکی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی و (العلم عند الله تقدس و تعالی).

### ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری

خامه عنبرین شمامه از نسب نامه که در زمان خاقان سعید عالیشان میرزا شاه رخ تألیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده رن بحباله نکاح

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۲

در آورد و اسامی ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی تولد نموده خانزاده پاک سرای ملک خانم بنت قرا سلطان خان بومیش آغا که مادر میرزا جهانگیر و آگه بیگی بود دلشاد آغا و غلات که از آنحضرت دختری داشت سلطان نام توغدی بی ساق صوفی قنقرات تومن آغا بنت امیر موسی تایجوت بکل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیگ آغا موندر آغا جلییان ملک آغا بخت سلطان آرای آغا بکور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و دو نفر بنظر درآمده برین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاه رخ از وی تولد نمود جهان بخت آغاتکار اوچ برور آغا ولتیک آغا بی بیگ آغا در سلطان آغا دلشاد آغا مرادبیگ آغا پیروزبخت خوش گلدیری آغا و دلخوش آغا برآه آغا بسونج ملک آغا ازرونی آغا منکلی بیگ آغا جونی قربانی که والده امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خداداد آغا توملون آغا که والده میرزا عمر شیخ بود بخت بکار آغا ملکان شاه آغا فیلونی.

### ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران ستوده خصال معاصر بودند

بر ضمائر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمره عظیم الشان و طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمعی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال تمامی

آنطبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی‌پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان راقم این سخنان پریشان را معلوم شده اختصار خواهد افتاد و من الله الهدایه و الرشاد.

مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می‌افراشت و وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مرغاب هراه که مسکنش بود مدفون گشت.

امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی حاوی علوم ظاهری و باطنی و و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی مینمود اما از شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان

### تاریخ حیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۳

چیست شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنانست که در اقصاء بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهارصد ولی رسید و چهارصد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح فصول الحکم و شرح قصیده خمیره فارضیه و ذخیره الملوک در میان عرفا اشتهاار دارد وفاتش در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطر افشانش در ولایت ختلانست.

بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده در قصبه‌اند - خود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران باین معنی تفأل نموده گفت خدایتعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و همچنان شد و وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست.



مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابو بکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراه داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت گشوده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثناء قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا هرگز ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت که او را نصیحت کردم قبول نمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک نمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابو بکر در نیم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود [قطعه](#)

گذشته هفتصد از سلخ محرم  
که روح پاک مولانای اعظم  
همه گفتند از جان خیر مقدم

سنه احدی و تسعین بود تاریخ  
شده نصف النهار از پنجشنبه  
سوی خلد برین رفت و ملایک

و دیگری از فضلا در این باب گوید بیت

یک نقطه بنه بآخر صاد

تاریخ وفات قطب او تاد

و قبر آنجناب در قصبه تایباد است.

خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بود و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کللال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۴

روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما را موروثیست یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت سماع می باشد فرمود که نمی باشد گفت پس بناء طریقه شما بر چیست فرمود خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بیاطن با حق سبحانه تعالی بیت

اینچنین زیبا روش کم می بود اندر

جهان

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش

وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داد **قطعه**

آنکه مشهور ولایت شد کمال ملتش

قصر عرفان زین سبب آمد حساب

رحلتش .

خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند

مسکن ماوی او چون بود قصر عارفان

خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاریست و در سلک اعظام اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدانجناب حواله مینمود و میفرمود که علاء الدین بار بر ما سبک کرده است وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نمود قبرش در ده نوچغانیان است.

مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت آنعالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرين و سبعمائه در قریه الرجال التفتازان که از ولایت نسااست روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبہ صبی ترقی فرمود آغاز بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق از علماء متقدمین و متاخرین در ربود شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مستشققان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت مآثرش ریاض امید مقتبسان انوار کمالات را نضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز

تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامه بلاغت انما ساخت بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کتت تالیف نموده آنگاه از خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبه لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمه همت بلند نهمتتش واجب و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خوردتر ملک معز الدین حسین به برادرزاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از انحضرت رخصت طلبیده مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانی بناء علی هذا چون لمعان تیغ عالمستان حضرت صاحبقران آنخطه را در حیطة تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود ملک پیر محمد زانو زده از آن حضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۵

سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتراں داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آن حضرت از مفصل این مجمل استفسار نموده آنجماعت عرضه داشتند که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلائی بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را حضرت و نصارت بخشیده **نظم**

چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش  
که آفتاب بود ذره بوقت ظهور  
دقایق سخن او خفی است همچوسها  
ولیک گشته چو خورشید در جهان  
مشهور

## صریر کلکش در کشف مشکلات

چنانچه نعمه داود در ادای زبور

### علوم

افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعه ضمیر منیرش مینمایند و امثال کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهه استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بیهانه عزیمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت نمود اما چون ثانیان فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن شهر بافاده اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا و دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو و دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آنجناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهر سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتها حاجت بتعداد ندارد و خرد جزوه‌دان تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل می‌شمارد و از مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف المله و الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراه ساکن میبود و در آن ایام خبر بزهاد مرغاب و بعضی دیگر از علماء تقوی مآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین باکل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علماء روزگار لقمه شبهه خورد مولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شده در آن باب رقعہ پیدر بزرگوار خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراه متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دول

میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول میان را بجنس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران را در اثناء مطالعه مکاتبات چشم بر نوشته مولانا محمد افتاده و مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود و آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده و التفات بسیار اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف ما یحتاج خود کند خواجه محمود بنا بر تلقینی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آنوجه دیرتر بوصول میرسد و ما نمیخواهیم که مولانا زاده درین شهر تقبیض کشد خواجه گفت مبلغ مذکور از ممر تمغادر عرض دو روز بوصول می پیوندد اگر فرمایند آنوجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغاء سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و برات را برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پا در رکاب کرده سوار می شد حضرت صاحبقران کس فرستاد تا خدمتش را بیار گاه در آوردند آنگاه تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام تیمور منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب قران در بلده فاخره هراة ساکن می بود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود.

امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمائه در قریه طاغوا از اعمال استرآباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان

عالم و مقتدای مدققان علماء محترم گردید در روضه الصفا مسطور است که در سنه هفصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواری اردو رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بیواسطه بحال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود انسی را دید که بخدمت پادشاه می‌رود خود را در لباس لشگریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیر اندازم و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده‌ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۷

پیاده آمد مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبد و امیر سید شریف بارگاه در آمده چون شاه شجاع از کیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بحال میرسید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفاء خود را بآن سید فضیلت انما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع وجودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت

زبردست هر دست دست آفرید

خدائی که بالا و پست آفرید

و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آندیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتها و و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متأخرین حواشی دقت آئین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده‌نشان آنجناب تا غایت غالباً

هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و نیست مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود.

مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکماء زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود **بیت**

### همه زیج فلک جدول بجدول      باسطرلاب حکمت کرده بدحل

و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر مینگاشت.

مولانا نظام الدین شامی آنجناب را شیث غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کاملست در ملطع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشگر بیغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول من بارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام برد و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مسطور است خالی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۸

از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحب قران ظفر قرین مشرف گشت همواره بسان دولت و اقبال ملازم در گاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرمود.

شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقدہ مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع

سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم با یزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را بپرسا فرستاد و جمعی از اکابر آندیار بطرف دریابار فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایه سریر اعلی برده در کوتابیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته به صوب سمرقند فرستاد و آن جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصایح را آنجا در سلک تألیف کشید بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاه رخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات یافت.

قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیله المراتب قضا قیام و اقدام میفرمود و اختیار داد و ستد موقوفات آنولایت نیز چندین گاه تعلق بخدام عالیمقامش می داشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر صحیفه خاطر می نگاشت نسب شریفش بابو بکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله نامی مکتوب میگردانید.

سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعظام سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت.

شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعظام زهاد بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بر ریاضیات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود در نفحات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال شعر جهه آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه خود میگوید بیت

کلیمی یا حمیرای منست

این تکلفهای من در شعر من



از حضرت ولایت پناه خواجه عبد اله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن  
میبود و در آن مدت اصلاً ب حیوانی رغبت نمی نمود روزی والد بوی گفت که چه شود اگر طعامی  
که در آن گوشت باشد میل فرمائید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشی ما  
گوشت بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۴۹

فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهه  
خاطر ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل  
الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقدہ در بهارستان این نوا بگوش فضلاء  
سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست پیش از آن تصور  
نتوان کرد اما مبالغه در آن طریق شعر ویرا از سرحد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تبع  
خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم وی است در شعر حسن نتوان یافت  
و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوانهای آن  
جناب این بیت مسطور است بیت

کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا معلوم نمیشود که دزد حسنم

از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام و عقیدتی  
لاکلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر بنزد شیخ نهاد و بخلاف  
معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را  
مقبوض یافته پرسید که یاران چرا بیحضورند یکی از حاضران گفت که درد کمر دارند شیخ تبسم  
کرده گفت کمر را بیاورند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد  
قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنک لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند بیت

کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی .

مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیستی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد  
الرحمن اسفرائی نیست و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر

میبرد و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخرا تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده‌اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته‌اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت

ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم      از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم

وفاتش در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت سال بود.

مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت.

شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفه فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثناء محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذاشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخعلی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت

دو پیریم هر دو شکسته بهم      علی ترک و محمود زنگی عجم

و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۰

که قاضی آنولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر کنار آب بسته‌اند میگذاشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بیاد فنا داد غرق دریای کرم بادا همیشه جان او و

پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله کرامند محفوظ و بهرور شد و این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است که بیت

بنویس شعر محمود اکرت پسند افتد  
که بلطف ابن زنگی دگر از عجم  
نزاید.

مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه هراه بود در سنه ۷۹۱ که میرزا میرانشاه جهه دفع فتنه حاجی بیگ جونی قربانی بهراه آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم

ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته  
عالم از نکبت زلف تو معطر گشته  
خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار  
آیت حسن جمال است مقرر گشته

و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود.

خواجه عصمه الله بخاری در سلک اعظام ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ایات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد امیرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه

ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان  
تخت گو بر خاک بنشین چون سلیمان  
غایبست  
غایبست

و چون خواجه عصمه الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آن جناب را در منظومات خویش درج فرموده یکی از فضلا در آن باب گوید نظم

میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم  
گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین  
بخواب  
خرمن است  
گفت او چون بیشتر از شعر تو شهرت  
گفت باکی نیست شعر او همان شعر

و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت

تاریخ وفات خواجه عصمت هر کس که شنید گفت تمت.

مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشاء و علم املا بیمثل زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد.

خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین محمد جزری رحمه الله علیه قرائت فرمود در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی ویرا مسلم داشتند و غایبانه مانند حاضرانه بغایت نیکو میبخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۱

پیوسته بآن لعب میپرداخت.

مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجیان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند.

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالی مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک‌ستانی دستداد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والانژاد از روی نسل و نسب نبیره پسری صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئیان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشگریان فیروزی‌نشان که در تاشکنت بودند او را پیداشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آنشهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بملازمانش سپرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آنزمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر و افاضل و اعاضم و امثال و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت دراکه مستوفیان ماهر از حصر و احصاء آن عاجز و قاصر می‌آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن تیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقه عنایت عزلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطه مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آنهمه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضييع افتاده هاتف قضا نشان زوال آن دولت فروخواند آری انوار ماهچه آفتاب آثار لوای پادشاهی جز بر وجنات روزگار خواص بارگاه تخصیص برحمه من یشاء نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشگر امور سلطانی و مهمام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت

نه هر که طرف کله

## کج نهاد و تند نشست

## کلاه‌داری و آئین سروری داند

و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهان‌داری میرزا خلیل سلطان بعد از قضاء ربانی و تقدیر سبحانی آنشد که شاه زاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقاً از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحباله نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را ببینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که آقسولات محل نسب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر باحضر او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافته سرایملک خانم بنا بر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدردانه از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنا بر آن امیر تیمور گورکان فرمود که او را به بیان آغا بسپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بغلامی سیاه دهد و مقارن آن احوال صاحبقران بی‌همال با ترار شتافته آنجا وفات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن گل‌عذار پر غنج و دلال را در آغوش کشید بمرتب شیفته جمال و مشعوف وصال وی گشت که از استصواب او اصلاً تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت بیت

## بجان بود در بند اذعان او

## نمیزد نفس جز بفرمان او

لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف امور گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که بيمبالغه محاسب و هم از جرز و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و قضیه آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود اشرواری می‌برد و مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی می‌مرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هریک را قرینه قارون ساخت و بدرجه امارت و سروری رسانید از آنچه خاطر امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مخبط شده مواد فساد سمت تراید پذیرفت و چون حشمت ده‌روزه شاد ملک در نظر مخدرات سراپرده صاحبقران مرحوم نمی‌نمود

جبهه انحطاط مرتبه آن عفايف اميرزاده خليل سلطان را برانداشت كه هريك از خواتين و سراري آنحضرت را طوعا و كرها بيكي از ملازمان آستان خود در سلك ازدواج كشيد و گروهى را كه نسبت باو رتبه مادري داشتند با جمعى از مردم ناجنس همشين گردانيد حور فرشته سرشت را با عفريت زشت همدم ساخت و لعل بدخشاني را در سلك جزع يمانى انداخت طوطى شيرين سخن را باشيانه زاغ و زغن فرستاد و عندليب نغمه پرداز را با غليواج بدآواز در يكقفس جايداد و بواسطه صدور امثال اين افعال ناهنجار طباع صغار و كبار از اميرزاده خليل سلطان متفر گرديد و امور سلطنتش اختلال پذيرفته آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسيد

### تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۵۵۳

چنانچه از سياق كلام آينده بوضوح خواهد پيوست انشاء الله تعالى و تقدس.

### ذکر خاقان منصور مظفرلوا معين السلطنه و الدين شاهرخ ميرزا.

خاقان سعيد ميرزا شاهرخ پادشاهى بود صاحب سعادت متصف بكمال عدل و عبادت و شجاعت رستم بازهادت ابراهيم ادهم جمعداشت و هرگز خيال تجاوز از جاده ملت بيضا پيرامن ضمير منيرش نميگذشت مدت العمر نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مكتوبه چه رسد و مادام الحيواة هيچ آفريده را نيازرد مگر بمقتضاي شريعت مؤيد همواره از روى اخلاص و نياز بملازمت درويشان و گوشه نشينان مى شتافت و بهر ديار كه درميآمد اول شرف طواف مزارات اوليا و اتقيا را درمى يافت بعد از آن در ميدان حرب چون كوه باشكوه در برابر خصم ثبات قدم ميورزيد و در محراب طاعت از خوف و خشيت مانند برك بيد از باد صرصر مى لرزيد در ايام عدالتش هيچ عوانى را زهره نبود كه تيز درناتوانى نكرد و در اوان جلالتش هيچ صاحب فرمانى يارا نداشت كه بساط ظلم گسترده نظم

بعهدش باز با گنجشك دمساز

بهم آميخته چون شكر و شير

طپانچه خوردى از دست رعيت

شد از انصاف آن شاه سرافراز

بصحرا گرگ و آهو شير و نخجير

عوانى گر نمودى ظلم نيت

ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحب قران تاجبخش باجستان زمام حکومت خراسان را در قبضه اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت در اواخر سنه احدی عشر و ثمانمائه ماهچه رایت نصرت آیتش بر تسخیر ولایت ماوراء النهر تافت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزه دیوان آنحضرت قرار یافت در سنه ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر گردید و در سنه ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر رجب سنه مذکور میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الاخر سنه ثلثین و ثمانمائه بدبختی احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی بدن آنحضرت رسانیده همان لحظه احمد کشته شد و آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین -

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۴

الجانبین قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلنش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجه کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و اربطه بنا نهاد قری و قصباب مرغوب و مستقلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال بااستقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری در ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و پسر عالی گهرش مولانا محمد امین و مولانا عبد



الحمید قرومی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آئین رایت صدارت می‌افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی بالیجه در سلک وزرای امیر شاهرخ انتظام داشتند.

### گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان

خاقان سعید و سلطان صاحب تائید فارس مضمار تفاخر معین السلطنه و الخلافة شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق و الدنيا و الدین امیر تیمور - گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع ثمانمائه در بلده فاخره هراء تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت و لاء ولایات انقیاد مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بیای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده درباره همکنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخيال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برانداخت بنابر آن ضمیر خورشید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۵

نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کو کلتاش را به ضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراء بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره رنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بغز بساط استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض

داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروز شاه بن ارغونشاه را جهت تعمیر برج و باره دار السلطنه هراه که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آنزمان ویران بود بازگردانید و سید امیر خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنحدود را تعمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در لنگر شیخزاده با یزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه فتوقو را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و هرچه تمنا داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کبرسن و تجارب ایام و معرفت و مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و اگر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در غیبت ما اتفاقی کرده‌اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید و در آن مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آنحال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امراء ملک آرا عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر بازنخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت و معاودت فرموده حکومت آن مملکت را به بنده بازگذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیواه در مقام فرزندی و خدمت گاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیر شاه ملک را جهت آوردن شاه-زادگان بخارا فرستاد و عنان یکران بجانب دار السلطنه هراه انعطاف داد چون باید خود رسید امیرزاده سلطان حسین بيموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و همدران ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امراء شهر بخارا را بازگذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را پایه سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده‌اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغون

شاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود چون اینخبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند و از اینجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و بسلطنت ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراه گردید و در خلال این احوال امیر سلیمان‌شاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروز کوه و حدود رستم‌دار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا میرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهه آسایش سپاه دراند- خود و شیرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و ششم ذی القعدة در دار السلطنة هراه نزول اجلال فرمود.

ذکر شمه از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمان‌شاه

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشانه جنون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت بیجهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشگری را که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی‌تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت در وی نگریست بار دیگر جنون او را بران داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغون شاه و تیمور خواجه آقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشگریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیرمحمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده ببهانه کنکاش امرا و سرداران را بخلوتی طلبداشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادة چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغون شاه و مبشر که آنحال مشاهده نمودند

بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که ازو بر- نگردند و نایب خویش گردانند مقارن آنحال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۷

اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارتیده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین می کردند از وی جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابر آن در هشتم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شیرغان بامیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق شیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز دانستند و بهراه شتافته بخدام بارگاه شاه‌رخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سراسب قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال گردانید و حکم فرمود که بامیر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند پیوندد و از جانب میرزا میرانشاه که بکالیوس آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امراء شاه‌رخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون اینخبر بسمع امیر سلیمان شاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنحدود شد و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده و سخنان دولتخواهانه گفته بی حصول مقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعاء امیر سلیمان شاه امیر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز گردید آیات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقیق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراه رسیده میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شیرغان مامور گردانید

و چون فصل شتابگذشت و بار دیگر لشگر سلطان بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادت انما جهه مصلحت ماوراء النهر به بیلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل - سلطان بتواتر انجامید.

### ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان

در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند

#### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۸

میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلبداشت و آنجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق نمود و ایلچی سخندان جهه گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایات و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند و چون آن قاصد بپایه سریر میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جوابداد که آنخداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از استماع اینجواب در تاب شده میرزا الغ بیگ را با خود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگ - جوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف لشگر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر درهم آویخته میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان را از جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت بآن جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در بیلاق بادغیس اینخبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک در اثناء راه شرف ملازمت در - یافته جناب امارت مآبی ببهانه ضعف الاغان رخصت یافته که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزل هاری قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروضداشت که ع ما بران عهد و وفائیم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته متعرض حدود سمرقند گشت ضرورتا پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مزید جونی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان

صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز ع بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود لیکن تا کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که باشد بگوئیم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً مشید گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موبک نصرت شعار در بیلاق بورقان و ایلار توقف نموده و در آن یورت مزید بازآمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هرکس را مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر الله ادوار غون شاه را نامزد آنجانب کرده‌ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبد الله را جهت تمشیت آن مهم ارسال نمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت در تابست و بدان جهت ضعف الاغان را بهانه ساخته از آن یورش تخلف نموده است بنابر آن خاقان نصرت نشان سیفل تواچی را پیش امیر مشار الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید بموبک همایون ملحق گردد و حالا چند روز از موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا درین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هراه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۵۹

گشته امیر شاه ملک از راه ایکه النک ببلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال بمستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبد الصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچقرا بهادر و تیمور ملک دولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان ثمانمائه از جزع النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت و همان لحظه خاقان سعید از آنحرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روانشد و علی الصباح در صحرای نوبرک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهت خیال فاسد و مخالفت نموده‌اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاهرخی نهاده و بجریمه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه هراه گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار پیشتر بمستقر عز و جلال خرامید و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاه رخ از

سر جریمه تو درگذرد بی شبهه فردا هریکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسین صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کند و باز گرداند و آن دو امیر صائب تدبیر بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت درگذرد و گردن بحلقه موافقت درآورد اما فائده بر آن مترتب نگشت و مقارن آنحال توکل تیمور تواجی از پیش امیر مضراب و قاضی عبد الله آمد معروضداشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشارالیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه حجه مذکور از عقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزار مسیر تو مضراب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آنمقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آن حال از جانب طوس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب ملازم خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود و در آنجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان را جهت برادر شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از طاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف الصلوة و التحیة نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بصوب استرآباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیلغر نواحی خوشان امیر شاه ملک از بلخ رسید و منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تائید از آنجا نیز نهضت فرموده بیلاق بیلقان از فرّ نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خسرو جم احتشام منکلی تیمور نایمان را که آداب رسالت و رسوم سفارت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۰

نیکو میدانست پیش بیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضيض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده و از ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم را بآب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از

فرموده تخلف خواهید ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گذار تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مسطور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و منکلی تیمور نزد بیرک پادشاه رفته و میرزا شاهرخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص و اتحاد فرمود و چون خامه دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استرآباد تابد.

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والانژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا امیرانشاه عنایت فرمود و ایالت دارالسلام بغداد را برادر بزرگترش میرزا ابا بکر رجوع نمود و مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابا بکر بجارو ملجار میرزا عمر حاضر گشته از استصواب او در نگذرد بنابر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلاتر حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامراء میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغواهی جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نمود صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی و داراب فوشنجی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسرا پرده پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از انیاقان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه بلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند و هر دم اتباع جناب امارت مآبی کمتر می گشتند کمتر بنابر آن امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همانروز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخت و بازماندگان امیر



جهانشاه را بنواخت و مقارن این حال میرزا ابا بکر از گرماء بغداد بتنگ آمده قصد بیلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابا بکر بر این سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابا بکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالیوس استرآباد عنان یکران بازکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هرچه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در آن اثنا درویشی باباییگی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرمود و بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنه‌ها حادث خواهد شد چون از واقعه بابا سه روز گذشت در هفتم محرم الحرام سنه سمان و ثمانمائه خبر مخلص میرزا ابا بکر متواتر گشت تبیین این مقال آنکه میرزا ابا بکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار کرده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل خزانچی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بودند برانداخت و قلعه سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جیبه خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوس استرآباد پیدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سرای اباقا در حرکت آمده مقارن آن حای شیخ خسرو شاهی از جانب سمرقند رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابا بکر از خزانه سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نامقدور نمود و میرزا عمر بداعیه آنکه امیر بسطام جاگیر را که با وی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و بسطام از راه قراباغ بامیر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابراین میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم ناپره نزاع اشتعال یافت و هریک با لشگری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابا بکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هرکس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت

بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل میانج کز مرو و عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عبد الرزاق خداداد و امیر بیان قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابا بکر و میرزا امیرانشاه ملحق شدند و میرزا ابا بکر عمر تابان و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانیده شیخ ظالم را با سایر گریختگان بیاسا رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلت اندیشان تختی زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن نشانند و اسم پادشاهی بر وی اطلاق کرده روزی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۲

چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر پس از تفرق لشگر از راه کاورود به مراغه رفته بمدد امیر خالق ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن خالق پیشتر بتبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و تراکمه را از شهر بیرون کرده دروازه‌ها را مضبوط ساختند و میرزا عمر امراء ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابا بکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم بمراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانید و طوی‌های پادشاهانه کرده از دقایق مهمان‌نوازی دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر آغرق میرزا ابا بکر که در سوق بلان غافل نشسته بود ایلغار کردند و جهات و اموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای خسروانه ترتیب داد و تحف‌های پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز به تنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوائل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست و از آن جانب میرزا ابا بکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره بتبریز شتافته لشگریان در منازل رعایا فرود آمدند و تفرقه بسیار بعجزه و ضعف رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ بامیرزاده عمر بسمع میرزا ابا بکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از

وصول بجربادقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بتکامیشی میرزا ابا بکر تافتند و چون اینخبر در قرون ارغون بسمع میرزا ابا بکر رسید لشگریان خود را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده از هردو جانب مردان مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افناء یکدیگر پرداختند و در آنروز قرب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته گشته بهنگام شام هریک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زرانود به میان مواکب کواکب تاخت باز از هردو جانب افغان و غریو کوس برخاست و نایره قتال التهاب یافته میرزا مظفر الدین ابا بکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشگر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابا بکر آغاز محاصره کرده چون نزدیک بآن

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۳

رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابا بکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاگیر بفرغت در تبریز نشسته‌اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست بنابر آن باصفهانیان صلح گونه درهم پیوسته عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابا بکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید شاه‌رخی آورد و در غره ربیع الاولی سنه تسع و ثمانمائه در بیلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدام او بانعام خلعت فاخره و اسبان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آن حال منکلی تیمور که برسم رسالت نزد بیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب بر وفق صواب نیاورد بنابر آن خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از بیلاق بیلقان نهضت نمود.

ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با بیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استرآباد بامیرزاده عمر

بن میرزا میرانشاه

در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف باغ و بستان آغا دست برد کرد و از اهتزاز صرصر لشگر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملک مجید بجلگاه مازندران در آمد و چون موضع سپاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه بیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوچ قراقلب میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشه مازندران بیرون آمد و لشگر قیامت اثر برابر اعدا صف آرای گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کادر برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت برافراختند و حضرت خاقانی با امراء ترخانی در قول قرار گرفتند دو لشگر چون دو دریای اخضر از صرصر حمله بهادران غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکه پیکار تصاعد نمود شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردن کشان را بر خاک مذلت و هوان افکند نظم

بهر سو روان گشت دریای خون

زمین شد ز خون یلان لاله گون

بیفتاد سر از بدن بی شمار

ز شمشیر خون بار هر نامدار

آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب (و ماء النصر الامن عند الله) بر پرچم خاقان عالیجاه و زیده و بیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و بیرک پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد الصمد راه دراز شیراز پیش گرفتند و شمس الدین اوچ قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایت یافتند و تمامی خطه جرجان بتحت تصرف خاقان ملکستان در آمده سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۴

لایق باستان معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده و التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استرآباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت در اثناء راه

حکومت مملکت طوس و جنوشان و کلات و ابیورد و نسا و یارز و سبزوار و نیشابور را بمیرزا الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود.

### ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر

میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمان امور ملک و مال را در قبضه اقتدار پیر علی ناز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمه عود و چنگ مشغولی می فرمود آواز دلربای نای از انتقال سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا میخواند و او بی شعور از شراب ناب می بود که گفته اند بیت

فتد بیخبر از سرش تاج کی

چو سلطان سرانداز باشد زمی

لاجرم تمکن پیر علی سمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائه که میرزا پیر محمد در خلوتخانه باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایره ندامت شمع مثال می سوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بر گرد سرآورده پادشاهی محیط گردید و در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزاده سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان گشته بسان باد روان بجانب هراه شتافت و کیفیت جرأت پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سیدی احمد میرک کرده بصوب بلخ روانساخت و می خواست که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت.

### ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی

چون میرزا عمر در مملکت جرجان لواء استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد هزار خانه وار مغول را که در آن ملک با آغرق میرزا ابا بکر بودند کوچانیده بمازندران آوردند و مکنت میرزا عمر بدان واسطه سمت تضاعف گرفته خیال

## تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۵

استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آنحال شیخ حسن مخفحی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشگر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر پناه بدانجانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد عنان یکران بجانب خراسان اعطاف داد و میرزا شاه‌رخ بهادر چون اینخبر استماع فرمود در هیجدهم شوال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و روز دوشنبه نهم ذیقعد در حدود قریه بردویه از ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف مبتویه صفوف پرداختند در اتخین جکه تواچی که از اعیان عمر تابان بود بسان دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد سایر امرا و لشگریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده هریک بطرفی رفتند ع و آن فتح که مفتاح امان بود بر- آمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرورود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سروبندی برپای در منزل امرودک باردوی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده مخفه عنایت نمود و طیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراه روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذیقعد بمنزل تقوز رباط ازین رباط دودر روی بعالم دیگر آورد و در مقبره عمده العلماء المتآخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غره ذی الحججه دار السلطنه هراه از وصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه به بیلاق بادغیس شتافت.

## ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر- علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید و در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از بیلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبه الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوائل صفر سایه وصول بر خطه اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سر پل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دو که رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی بیادیه ادبار آورد حضرت خاقان

سعید میرزا سیدی احمد را با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده احمال و ائقال او را گرفتند و او باندک مردمی بجانب یکه اولنک بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبه الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه هندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آنغایت خراب و ویران بود انداخت و اندک زمانی آنحصار استوار را در کمال متانت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۶

مأمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراه معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشگری فراهم کشیده بحدود قبه الاسلام خرامید اما از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنا گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود بواسطه کثرت ایوار و شبگیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سردفتر اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه هراه فرستادند و خلائق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند.

### ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقانی سعید از قبه الاسلام بلخ قرین نصرت و تائید بدار السلطنه هراه رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیگ آمده بموقف عرض رسانید که بیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونى قربانی و از ارازل توکل درهم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعه استرآباد است در مضیق ضرر و معرض خطر افتاده بنابر آن خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراه بحکومت بگذاشت و در هیجدهم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بجز بساط بوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیگ گورکان شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواجه قنبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک

اخضر شد ابو مسلم ولد- اوچ قرا از مازندران آمده عرضه داشت که بیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدر بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استرآباد خرامید و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عزالدین هزار جریبی باستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطه دامغان سیورغال آن سید ستوده خصال شد و ایالت مملکت استرآباد تعلق بامیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم ذیقعه مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراه در آمد و مقارن اینحال جهان ملک مملکت و بعضی دیگر از امراء بلند مرتبت یاغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند تبیین اینمقال آنکه در آنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۷

ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر- گاهی را کوهی و هرجوی را خرمنی و هردانگی را دیناری اعتبار نمود و چون اجناس در آن اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی تسعیر برایشان حواله خواهند داشت و بدانجهت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک ملت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمور تاش و برادرش بهلول بیان تمور و سلطان با یزید عثمان و نمذک با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و بیک ناگاه از شهر بیرون رفته در جزع النک بایستادند و خاقان سعید فی الحال پای ظفر انتساب در رکاب آورده امیر مضراب بیشتر بمخالفان رسید و جنگی عظیم کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال بال اقبال در فضای جزع النک بگسترد امیر جهانملک و اتباع از آب کارد باز گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت درین طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هریک بطرفی جستند سعادت با شقاوت و برادرش احمد و آغبوغا را مردم قشون حسن صوفی ترخان در باد غیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش احمد و آقبوغا آزاد شدند و جهانملک و نمذک را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی بر پا نهاد و بجانب هراه فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن



جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان با یزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت.

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه از ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مستفاد می گردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آن حضرت بجانب روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرخ نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هریک را در برجی از برج قلعه مقید گردانید تا ایشان را کسی از اختلاط مانع نمی آمد و در آن حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاهداشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتر

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۸

هائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چند گاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاهدارند و ما یحتاج هزار کس از اسب و سلاح و زر و نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آندیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هرروز که سوار میشد آنجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه تراکمه در خاطر مصریان افتاده قاصدی اذلان ایشان شدند و در روزی که پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در

مقام معارضه ملک فرج در آمده امراء مصر را مبالغه تر کمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد نوکران امیر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنک ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سرباز زدند و قرا یوسف توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون بر خصت متوجه دیار خویش می گردیم و عنان یکران انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوئاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد و امراء مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که تراکم در کمال بی باکی و تهورند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتابد بگذارد تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و هشتاد موضع باکوتوالان قلاع که سر راه بر وی گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و او در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قرا یوسف را بحاله نگاه کشید و امیر قرا یوسف باغواهی ملک شمس الدین لشکر بحدود وان و وسطان برد و دواب و مواشی و اموال و ائقال آنولایت را بجاوروب غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل الوس تراکمه بوی پیوسته قلعه اونیک را بتحت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار یراق و استعداد نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کینک پوش گشته با معدودی چند از مفالیک روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحله شتافت و در گوشه بنشست و مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش آغاز تک و پوی کرده آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آنموضع دولت خواجه انیاق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت بازداشته

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۶۹

روی باردوی میرزا عمر آورد و بعد از یک هفته از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در آخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابا بکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی پیشتر بتبریز در آمده همت بر دفع شر اهل ظلم و

تعدی می گماشت سلطان احمد گروه انبوه از اوباش کرد و اویرات و احشام تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امراء خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت باین خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک می داشته ایم و بنابر آنکه دست ظلمه را از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خاطر برین جمله قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را آئین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی از افعال ناهنجار کرده باشد و خود او اصلا تغییر باطوار خویش راه نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتربازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام می نمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابا بکر مایل شدند و همدران اوان میرزا ابا بکر باصفهانیان صلح گونه درهم بسته بعزم ستیز روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون در آنسال نوایب فراوان بتبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نمود و مردم متفرق گشتند و میرزا ابا بکر در هشتم ربیع الاول بآن بلده درآمده هیچکس را ندید لاجرم اظهار عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف و انجار ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچوجه متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد دورلدای انتزاع نموده و بسیاری از تراکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند و خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانین مقابله و مقاتله روی نموده و روز سوم میرزا ابا بکر بیسبی ظاهر قدم در وادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابا بکر تا مرند عنان باز نکشید و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و بتبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج بر آوردند و چون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابا بکر آتش ها را دیده پنداشتند که ترکمانان بتکامیسی ایشان آمده اند بنابر آن علی الصباح میرزا ابا بکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشته بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی

محمد کججی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتیکه در آن اوقات بتبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید و داروغه و استمالت نامه ستانده مقضی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۰

المرام مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافت و منصب امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرد و وضع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود.

ذکر محاربه میرزا ابا بکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابا بکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و در گزین و قزوین با سپاهی جلادت آئین درهم کشیده بعزم انتقام و ستیز متوجه حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۴ ذیقعد سنه تسع و ثمانمائه در منزل سرو رود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابا بکر تاخته دو کس را ناچیز ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانیدند میرزا ابا بکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که رو بصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت زین بر زمین انداخت و تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر درهم آمیخته بیت

روان گشت خون سپاهی چو رود

ز تبریز تا دامن سرو رود

و میرزا ابا بکر بیرک و برادرش یادگار شاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه نکرد اما در غیبت او تراکمه قلب سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا

میرانشاه زد و او را از اسب درانداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب بیرک بازگشت از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آوردی بقدر امکان رعایت می کردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشگریان اسیر شده بودند پیش خواتین خویش فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را بیدنش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین غوری استخوان او را بماوراء النهر برده در قبه الخضرء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید و منه العون و التائید.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۱

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بیسامان

میرزا ابابکر چون از دست برد سپاه امیر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آنزمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت می نمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایره رشک در باطن او شعله زد و قصد استیصال سلطان اویس نموده و سلطان اویس نیز قید و حبس شاهزاده را با خود مخمر گردانید و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او را از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده اینمعنی موجب آتشد که خاقان سعید شاه رخ میرزا لشکر بقراء و سیستان کشید و آنولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاخر سنه احدی عشر و ثمانمائه خطه بم مخیم او شد و سلطان اویس از اینخبر در حیرت افتاده مقارن

آنحال لشگری که بجانب گرمسیر فرستاده بود رسید لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابا بکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابا بکر بدیدن پیکر ظفر مسرور میگشت و احياناً سلطان اویس را صورت نصرت روی می نمود و در نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و ازین دار فانی رخت بسرای جاودانی برد له الحکم و الیه ترجعون.

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکند بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

در حین فوت صاحبقران ممالکستان امیر تیمور گورکان میرزا پیرمحمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت می نمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در همدان و چون آنخبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والدهاش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۲

سلک خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه باسم میرزا شاه رخ مزین گردانید و جهة اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج ساخت که

بیت

من ورستم اسکندر و هر که هست

همه بند گانیم شهرخ پرست

و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهان شاه را بکشت و میرزا ابا بکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجتهی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر اگر فتنه بندی بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهارره طبس بند را شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هردو برادر متوجه شیراز

گشتند و میرزا پیر محمد بقدیم مخالفت پیش آمد جمعی از اعظام امراء و نوئینان را برسم منغلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند و عنان تمالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند و بمیرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند و زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر میسرپذیر نیست گرمسیرات فارس را غارتیده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بیعدد جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم جهة آسیب و با از اصفهان بیرون رفته در کندهمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب نمودند جوابداد که خاطر جمعدارید که قافله شیراز از برای ما تیرکات و تنسوقات می آورند بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین بتعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر - محمد با دلیران شیراز برد آن حمله مشغول گشته هردو سپاه درهم آویختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظللال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرک و کندهمان بنشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جربادقان و سایر توابع اصفهان را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۳

بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود غله اصفهان را بواسطه وبا تا آنزمان ندروده بودند بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط

اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نظری رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز تافت.

### ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هراه خرامید و باصناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشاء آن را زبان گشاد نیم شبی از بیراهه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا قیدو که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باند خود افتاده والی آنولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعہ را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۹ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلید و آنمقدار اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید.

### ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر

#### بزرگوار

در شهرور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بیمن التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده بود از



غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی پیرامن خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز نمود تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از امیرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند و حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز با شامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه ع او همعنان باد بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بتجملی از احاطه دایره خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنک و افروختن نایره حرب و جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا و لشگریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند و روز دیگر آنغدار بداختر بطرف کرمان گریخته در اثناء راه بامراء میرزا پیر محمد که برسم منغلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بد کیش را تراشیده و رخساره او را غازه کرده و کلاه نکبت بر سرش نهاده کاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیئت آن خر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بد نیامد و نایره غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آنملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را بملک اصفهان فرستاده بدن خیشش را بعد از دو روز در آتش سوختند.

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برد لشگر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت اصفهان کرت دیگر

در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فوس بماوراء النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت

و در خلال این احوال مذکوره از آنولایت باذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بستم جاگیر و بدالالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبانشاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر به نیت قتال از شهر بیرون رفتند اما بی آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه را بعرض میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدانطرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بیان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستادند و طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبانشاه بایشان پیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آتشگاه آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسططان معتصم پیوستند و بآن جهت اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر را راندند اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شده سلطان معتصم منهزم بکنار جوئی رسید و خواست که اسب از آنجا بجهد چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاهداشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسید و هم در کنار آب شعله حیاتش بآب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصائه عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد بنابراین خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دارالملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر درآوردند میرزا اسکندر بعد از استماع اینخبر متوجه شیراز گشت و مقارن آنحال امراء او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف خلیل را بحکومت آن مملکت فرستاد

عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا صلاح دانند بدینجانب فرستند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقراء بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که ما مضمون همان سنت عضدک باخیک را ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجابت و اقبال بر ناضیه احوال خجسته مالش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه نسبت باو لوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۶

الفت انتظام پذیرد و مهمات آنجائی بر وفق مراسم سمت التیام گیرد و السلام و الاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیدادی

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا میرانشاه گورکان و فرار میرزا ابا بکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان و اران را بتحت تصرف درآورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را ببهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثا و اکتسابا تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام را چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان یرلیغدن ابو النصر یوسف بهادر سوز و میز و هرگاه پیر- بداق به مجلس درآمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشست و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و بیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته بمراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشانیدیم و خود در مقام لشگرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا بر رای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بوده بالاخره تزلزل بقواعد محبت

ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند نجات یافته بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود بتبریز در آمد و طایفه از اهل شرارت جمع آورد و قرا یوسف این خبر شنیده کس فرستاد تا حاجی کوچک رکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جور مقید ساخت و چون این خبر بسطان احمد رسید برج و باره بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در النک همدان بیلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم این التفات متأثر گشته چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع بیلاق آلتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجیس و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۷

احمد با غلبه و ازدحام تمام بیلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند و هم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معصوم بود و در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان هیجده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که او یس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگردش در آمده اند لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول او یس را گرفته و طایفه از مفسدان را بقتل رسانید و در آن زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض امیر قرا عثمان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه نمود و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشگری گردون شکوه در ماه محرم سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد نجوی گریخته سلطان در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هرچه تمامتر بدار الملک تبریز در آمد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه ارزنجانرا بمصاحبه

مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را بتبریز  
استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و  
پیکار گشت و در روز جمعه بیست هشتم ربیع الاخر سال مذکور بنواحی شب غازان بین الجانبین  
مقاتله صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی نادانسته  
دو ضربت بر وی زد تا از اسب درافتاد آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از ممر  
آب باغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان  
عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما در این  
شهر بسیارند چون شب شود برویم زر و اسب و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و تو را رعایت کنیم  
و هر گاه ببغداد رسم بلوک یعقوبه را نیز برسم سیورغال بتو مسلم داریم و پیر کفش دوز این معنی  
را قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجززه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد  
پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاده گفت صلاح چیست عجززه آغاز فال دیدن کرد و  
چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است و از آن ممر نفعی بما  
نخواهد رسید و بیشتر آنست که چون شب در آید آنمقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با  
او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش قرا  
یوسف روی و صورت واقعه باز نموده از وی مژدگانی نیک بستانی امیرک را سخن عجززه مقبول  
افتاده پیش امیر قرا یوسف رفت و او را بسطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود  
را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش  
نهاده ببارگاه در آوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را پهلوی خویش  
نشاندند سخنان درشت گفت و بر نقص بنیان عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۷۸

پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی  
هزل یا جد او را فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی  
بآب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد شاه محمد از  
همان مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف نمی خواست که بجان سلطان تعرض رساند اما  
امراء بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن

امر همدستان شده ستلمش سلطان احمد را بمدرسه قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر تبریزی و جمعی دیگر از سالکان طریق خونریزی او را نجه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطانحسین که بشمشیر عذر او کشته گشته بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادل جوز محبوس و مقید اوقات میگذرانید از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هراه شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه گفته خواجه عبد القادر این رباعی را در عملی درج کرده بعرض رسانید که رباعی

عبد القادر ز دیده هردم خون ریزد      بادور سپهر نیست جای ستیز  
گان مهر سپهر سروری را ناگاه      تاریخ وفات گشت قصد تبریز

اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون بیغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت.

ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان سعادت بهر

در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هراه شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادت مند رسوخ یافت و پنجم ذیقعد سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشگر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابر آن امیر اللهداد و ارغون شاه را با سه هزار سوار نامزد آنطرف نمود و هردو لشگر در حدود

یزق سیاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امراء ایلغار کرده میر را خلیل سلطان کومکک طلبیدند شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریه شیرز فرود آمد خداداد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته شبی مانند باد بجانب شیرز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل سلطان رسید آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعه ویرانه شیرز برد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد و نشان ها نوشته او را میفرمود که مهر کند و هر جا می خواست می فرستاد تا تمامت ماوراء النهر بتصرفش در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در سیزدهم ذی قعدة سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نموده و چون حضرت خاقان سعید در بیلاق بادغیس اینخبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت فرمود و در ششم ذی الحجه کنار آب معسکر ظفر مآب گشت و امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود بهواخواهی حضرت پادشاهی خود را ببخارا رسانید اما امیر خداداد از عقب او ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب شاه رخی بفیروزی و فرخی از جیحون گذشته میرزا میرک احمد میرزا و سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای خزار از غبار موکب ظفر شعار عنبر بار شد اینخبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده در بیستم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعیدتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه تمامی اصاغر و اعظام شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سرافتخار و مباحات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا لدنیا ترخان بموجب فرمان خاقان گیتیستان پیش امیر خداداد رفت تا او را نصیحت کرده بعز ملازمت رساند امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که از صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند میرزا شاه رخ بهادر از استماع اینجواب دور از صواب برآشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منغلای از پیش روان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع

جهان را بمعانوت نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باضائت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان درباره او بوقوع انجامیده طریقه کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک میکند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۰

آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده بشعله تیغ نیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منغلای مراجعت فرموده سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان درآمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساست که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت ولایت او زجند فرستاد و هو یهدی الی سبیل الرشاد.

### ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایات بشاهزادگان صاحب تائید

میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و بامیر عبد الخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و اینخبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا بازگذار تا از تنگنای بیرون آمده بملازمت میرزا شاه رخ روم و امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت در آن اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابر آن خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نمایند که بچه سبب از ملازمت تخلف میجوید



و مشار- الیهما با وی ملاقات نموده اینجواب شنودند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم ملمتس آنکه مرا حالا تکلیف ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید بآستان بوسی شتابم و مقارن آنحال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه پایان آمده بامیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات استشمام رایحه مخالفت نموده عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کانام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده سخنان معروضداشت و مشمول الطاف بیکران کشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل ناریحی کارا فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۱

در میان آورده هرکس از نوئینان را صلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا، قسم یاد کرد که مدء الحیوه قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کاروان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آوردند و چون امر نزدیک بانزار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بانزار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند و در موضع اوزان آق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان جمجاه عنان بکران بصوب خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش بازداشت ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نموده و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبه الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۶ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامروا بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضرا سپاهی و صدر حسن و خواجگی را

با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا میرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفدهم ذیقعد سال مذکور بدانجانب نهضت فرمود.

## ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان درهم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته و بمقابله و مقاتله خصم اقدام نموده انهمزام یافت و خود را در کوه آقسراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال درآمدن در شهر روز جمعه ششم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شتافت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۲

و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین و اولاد شیخزاده ساغر جی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نور الدین بقدیم یاس و حرمان مراجعت نموده بترمد رفت و حاکم حصار میرزا محمد - جهانگیر را بدمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر و قادر را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنقر را بحکومت هراة باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیک گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون می کشید بسعادت دستبوس مشرف گردید و در روز جمعه ۱۷ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیر شاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین بقدیم جسارت پیش آمده در حوالی قزل رباط و آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آن حین نسبت بامیر مبشر بد گمان شده کارش آخر ساخت آنگاه دلاوران هردو لشکر دست بشمشیر و تیر و

خنجر بردند و آغاز کروفر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزیده امیر شیخ نور الدین پای در وادی نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و دوشنبه یازدهم ماه مذکور همان چتر همایون فال در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عوطف گردانید و امیر شاه ملک را با لشگری جرار از عقب امیر شیخ نور الدین بانزار فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الاخر در دار السلطنه هراة نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و همدین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هراة بمحاذی قلعه اختیار الدین واقعست بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبایی آنعمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هراة واقعست طرح انداخت و در اوایل سنه اربع و عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت بعد از آن از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک از ترکستان باونچه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر جهت دفع شیخ متوجه کردستان گردیده و معلوم نیست که حال بکجا منجر خواهد شد بنابراین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده باز بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل و مسالک در ۲۱ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان یکران تا موضع قشقا باز نکشید و در آن مقام میرزا الغ بیک گورکان و اشراف و اعیان سمرقند شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عوطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزل کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۳

ملک از ترکستان بملازمت رسید و سر امیر شیخ نور الدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین چنان بود که در کرت اخیر که امیر شاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آنزمان موضع تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته به بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاه ملک صورت

مصالحه روی نماید و امرا در این باب بامیر شاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بواسطه با یکدیگر گفت و شنود نماید و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هر چند امیر شاه ملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالمنه شتابد بجائی نرسید و حرارت بر هوا استیلا یافته امیر شاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نور الدین را گفت که از برای ما شامیانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه در این نواحی بیاسائیم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور الدین همچنان سوار بر در حصار ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا مآبان بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند در آن حال امیر شاه ملک هرقداق را که دوست قدیم شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی از پرده عنیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند هرقداق جواب داد که بهره اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیر شاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نور الدین بازگردند تو نزدیک او روی و هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که تو در آنوقت او را از اسب پایان کنی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم ناتمام پردازیم هرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امراء خود را بنظر امیر شیخ نور الدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز برآورد که هرقداق آقا پیشتر آی و پیرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین از بالای اسب خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای هرقداق بر پشت امیر شیخ نور الدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورد از نوکران امیر شیخ نور الدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر هرقداق تاختند یکی شمشیر بطرفش انداخت و هرقداق تیغ بلب های اسب او رسانید و امیر شاه ملک که آنجا مشاهده کرد تازیانه بر اسب زد و با جمعی از مردم کاری بدانجانب شتافت و هرقداق چون دید که کومک رسید برجست و بیکدو ضربت شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک مذلت انداخت و اینچنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک هرقداق را نوازش بسیار

نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان گل بشرف ملازمت خاقان

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۴

وافر مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایت و التفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت.

ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از ممر امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روزافزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت صاحبقران مغفور بحاله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود متعاقب از صوران بدار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورد و قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیر آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعد سنه مذکوره خاقان سعادت انتما احرام طواف آستان ملک آشیان بیت

### شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر

بسته بقدم نیاز و اخلاص بآن عتبه کعبه اختصاص شتافت و نقباء کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس و عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آنحال ایلچیان خان ختای و ایمنک خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ستایش و محمدمت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امرآ عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا ابا بکر طرح دوستی

انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساگر خاقان عالی مقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرموده و مهمات ایلچیان ختای را نیز به کفایت اقتران داده شیخ محمد خشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد.

ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و درآمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق می تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کاداشت و در ماه رجب

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۵

سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیر الامراء پادشاه دشت قبچاق شادایخان بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو امیر انکارا آنجا امیر ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ که شادایخان فوت شده سلطنت دیار اوزبک ب فولاد خان رسید امیر ایدکوانکا را طلبیده بقلجه را بجایش فرستاد و فولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتل فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده و او بخوارزم گریخته در اوائل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در کرد خوارزم نشستند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را شکست داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن اشتهار آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدگنه و غازان پیوست و غازان و دکنه را بشراب مشغول ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان به ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باو رسیده و بزبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد

لاجرم بازگشتیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این سه چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی‌توان کرد قاجولی گفت که من تنها بر ایدکو فایق می‌آیم و بغرور هرچه تمامتر بخدود خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین‌الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعبد امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کارا بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آنزمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آندیار بود و چون امران نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون آمده یکروز تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نهاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابر آن بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع اینخبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر آنولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجائی متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال فرموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چند روز جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۶

بدار السلطنه هراه آورد و همدان اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع را بآن امیر عدالت انتما تفویض فرمود تا آخر ایام حیات شاه‌رخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود.

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بوزرنه رفته قلعه آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بظاهر آنحصار شتافته

بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از اینمعنی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشگریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت آنجماعت چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و در آن اثناء میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر در گرد دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آتشگاه خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا-خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هرچند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از وی التماس کرد که با وی مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم از وی نومید گشته ناگهان باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشگر کرد و شول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلاء جوع و عسرت بمرتب رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آنشهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قرب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانی بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب انتظام امور

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۷

ملک سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر یراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم اینمعنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابر آن امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه تراکمه در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدانجناب



در حرکت آمده در اثناء راه تراکمه بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش بحدود اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر درآمده مدت دو ماه بفرغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجائی را به فیصل میرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم کردید بنابر آن اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندید و بمرافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید درین اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون اینخبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متالم شد و هنوز جراحی آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف السلام و التحیه بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی نگشته نیک که داغ دگر بسوخت.

### گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی گری ملازمان جناب اسکندری

از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معزالدین میرانشاه در جنگ امیر قرایوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منقش و مرتسم گردانید اما از جهه حدوث وقایع عزیمت از حیز قول بفعل نمی آید و در شهور سنه ۸۱۹ که خاطر عالی مآثر را از ممر ولایات ماورآء النهر و خراسان دغدغه نماند و خبر استیلاء امیر قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق مکرر بسمع همایون رسید عزم توجه بدانجناب تصمیم یافته توأچیان بهرام صولت جهه اجتماع لشگرهء ممالک محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغزن و نیزه گذار جمع گشته ماهچه اعلام نصرت سلب

بتاریخ هیجدهم رجب از دار السلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و چون پرتو وصول بر نواحی نیشابور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابو سعید ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزار جریب و گیلان را که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان را بجهت مصلحت وقت بر زبان می آرد بنابر آن از مضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را پپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان التفات نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتوان آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاه - رخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آن حدود را بانقیاد و اطاعت دعوت کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوائل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت روی آورده چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی از امرا و لشگریان نامزد محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصر الله

ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاه رخی بساوه رفت و اینخبر بعرض میرزا اسکندر رسیده امیر یوسف خلیل و جلبانشاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرده و چون کیفیت توجه آن مردم از اخبار نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۸۹

بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه ایناق و امیر چهار شنبه را با ده هزار سوار بنصرت نصر الله و رعایاء ساوه مامور گردانید امراء میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفتر عهد و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی بامراء ایلغار خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند در نواحی قلعه شهریار بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در آنمقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امراء میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت درباره آن زمره اصناف عوطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه هوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت.

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار بازپرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید. شیخ محمد و قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سیصد سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل بسعادت بساط بوسی استسعاد یافتند و بعضی از احشام و صحرانشینان آن حدود نیز باردوی کیهان بوی شتافته در سلک سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صور در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار برافروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشگری چون

فیض سحاب بیحساب و مانند قطرات امطار ناشمار از درون اصفهان بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین یقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت بآن حضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفرنشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیل خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۴ ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود و امرا و لشگریان را

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۰

بمحاصره و محاربه امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید روسا و کلانتران با داروغه میرزا اسکندر شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ یساول و یوسف قورچی و داراب که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت ایستادگان پایه سریر سلطنت مسیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته نکه بخشی و لطف الله بیان تیمور را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبان شاه برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز نکه بخشی از شیراز بازآمده خبر آورد که امیر لطف الله بتصور آنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله نادان و نکه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان بگذرانید و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در کشته آزاد از نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت

چنان شد زخم کوس و نعره و جوش      که گردون پنبه محکم کرد در گوش.

و از شهر نیز سپاهی بسیار با ساز و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره مهم بدست و گریبان رسید و سرهای سروران بسان کوی در میدان غلطان گردید بیت

سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک

و آنروز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هردو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام می نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر می پیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عافیت نصیب ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و بکناء نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعه اصفهان درآمده جنود نصرت درود نردبانها بر دیوارهای شهر نهادند و بعد از فرار ترک رومی روز بجانب دیار مغرب مشعلها بر زبر جدران برافراخته روی به فیصل آوردند و در آن اثناء امیر عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت متأثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت هنگامه آز در دلها بر شکست و غایت نفاست آن

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۱

غنیمت ابواب نیاز بر خاطرها فرو بست و میرزا شاه رخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتکامیشی میرزا اسکندر فرستاد و آنجماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم به بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشید و میل آتشین در چشم جهان بین برادر کشید بیت

بگنگ کشتن و کر بودن آرزومند زبان و گوش کسی کین حدیث گفت

و شنید

است

يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد.

## ذکر تفویض حکومت ولایات بشاهزادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات

چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نموده خطه اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آنمکان گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود بفقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال انسالرا برعیاء آنولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع و روجرد و نهاوند و لرستان را بامیرزاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ابجل بن میرزا میرانشاه حسب الحکم روی حکومت بمملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از درر نصایح خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت و بعد از آن که خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت تختگاه سلیمانی نامزد امیر مضراب شد و در آن ایام بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بینهایت گردانیده زمام سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار و خلاصه نتایج خواقین نصف دثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قره العین خلافت و جهان بانی را به تمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباده یزد خرامیده از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکوره ببلده فاخره هراة در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود حکام اشرف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف بدار السلطنه مانند دولت و اقبال باستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش تافتند و امیر بسطام جاگیر که از قرایوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمدری و نصر الله صحرای ساوه از آنجمله بودند و همدران ایام سید عبد الملک مکنف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زاده الله تعظیما و

تکریم

بعثه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود رسانید و من الله العون و التائید.

### ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیگ گورکان بآستان خاقان عالی شان

در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیگ گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا میرک احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر نادلپذیر تمسک جسته جناب الغ بیگی امیر با یزید پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید و امیر با یزید نیز ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیگ عازم اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع آنحدود را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیگ قلعه حسی را مسخر کرد و به پاینده بکاول سپرد و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مقری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم میرزا الغ بیگ رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکاو امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با جمعی از سپاه جلادت آئین در آنولایت گذاشت و میرزا میرک احمد از مراجعت جناب الغ بیگی خبر یافته از آن کوه پایان آمده و امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافته ناگاه میرزا میرک احمد برایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیه السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراه در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیگ به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغبال و رفاح حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و همدر آن ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزاده ستوده خصال میرزا بایسنقر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و بیلقان و جرمقان و

خوشان و نساویارز و استرآباد و شماسان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیاب گرفت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون تعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده باندک زمانی آنحصار سپهر آثار چنانچه مشاهده می‌رود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین مذکور است که هفتصد هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید.

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۳

ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب دار الملک شیراز در ضمان صانع بلاد و عباد

از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس روی نمود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون اینخبر بدار السلطنه هراه رسید و حضرت خاقان سعید میرزا ایلنیگر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر که در آن اوان بحکم خاقان کشورگیر در انحصار فرمانفرمائی میکرد گریخته در بلده قم بامیرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان صافی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد و باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتل خواجه را در قم بر سر آفرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از تراکمه بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغایبگی بنت میرزا میرانشاه را بآذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغایبگی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص بد کرده که از حکم و فرمان



میرزا شاه رخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و یمن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه تراکمه را بگرفت و ایشان را بتیمور شیخ و قتلخ خواجه و شیخعلی زنده که محرک میرزا سعد و قاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر زن تعجب نمود و فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر

### و لو كانت النساء بمثل هذا لفضلت النساء على رجال

واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن در ظل رعایتش بسر می برد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی از سپاه اصفهان بسر راه برادران فرستاد و آنطایفه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۴

در حوالی جربادقان بدیشان بازخورده از اقتضاء گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیک واصل گرفتار گردید و مشار الیها او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا را تیر قصد در جعبه توقف و تیغ سعی در غلاف تخلف ماند و روزی چند در کندمان گذراند و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل سونج خواجه و اردوان و مزید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و بندیان در حبس خانه موکل خود را بقتل رسانیده بکندهمان شتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند ع جهانگیری توقف برنتابد بنابر آن بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته باستقبال شتافته در نواحی بیضا بمخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست چپ و دست راست میرزا بایقرا را از پیش بر گرفتند اما امیر ابو سعید خنک که ضبط میمنه تعلق بوی بود در اثناء گریز عنان یکران بطرف قول انعطاف داده بشاهزاده

پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسب جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیرازیان تاخت و میرزا ابراهیم سلطان از رد آن حمله عاجز گشته روی بصوب ابرقو آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز در آمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلغذار در کشید و میرزا رستم بعد از شنیدن اینخبر میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابر آن باجماع لشگرها فرمان داد و بتاريخ ۱۷ جمادی الاخری نهضت لوای کشور گشا اتفاق افتاد وصیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هرچند امراء میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود بدین جانب لشگر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعه اسنه سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماهچه علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سوم ماه مبارک رمضان از افق پشته الله اکبر طالع شد لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تأمل و اندیشه امیر ابو سعید خنک را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی درخواست فرماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر تهور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابو- سعید را بیارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۵

میرزا بایسنقر رقم عفو بر جریده جریمه میرزا بایقرا کشید امیر ابو سعید را منظور نظر عاطفت گردانید و قسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابو سعید مقضی المرام از پایه سریر اعلی برخواسته و تا در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنان است که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند

نخست بنده را بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان آورده  
امیر ابو سعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت‌آبی از مجلس همایون بیرون رفت حضرت  
خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا  
بایقرا بعد از مراجعت امیر ابو سعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل  
میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده  
فرموده بود متعرض عرض و جان شاه‌زاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد  
بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قید و بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دار الملک  
شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت‌نشان پایان  
رسانید و میرزا ابراهیم سلطانرا مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن  
ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدر تا حدود جیلان  
بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس  
نفیس رایت عزیمت بصوب دارالامان کرمان برافراشت.

### ذکر نهضت خاقان عالی‌شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که  
چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یابد والی کرمان سلطان اویس بن  
ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتابد و خود را ذره‌وار منظور نظر آفتاب کردار گردانیده  
در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف  
طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت  
ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیامد حمیت خسروانه و غیرت  
پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق  
بدانجانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام و قوف یافته مرتضی ممالک  
اسلام و قدوه اولاد امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهه تمهید بساط مصالحه  
باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان  
باستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد

و قبول فرمود که چون موبک همایون بدار السلطنه هراه شتابد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان بازگردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلده فاخره هراه نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

### ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس بازگشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقا با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئیان را کشته بود اعتماد بر کرم خاقان عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بینهایت شده با میرزا ایلنکر بن میرزا ابا بکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهنی شمه از این معنی بعرض رسانیده مقارن آنحال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسید و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابر آن او را گرفته مضبوط ساخته ام تا بهره اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو و میرزا بایقرا را از آب سند بگذرانند تا هر جا خواهد رود و میرزا میرک احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما ع رفتند چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاه زاده را از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب سمرقند فرستاد و دیگر از وی خبری پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد پیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنه و

الدین و الدین میرزا بایسنقر بیاراست اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوه باغ پادشاهی هرروز در دیوان نشسته قضایاء فرق بریار ابر نهج عدالت بفیصل رساند و مضمون همایون (فاحکم بین الناس بالحق) را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۷

بیت

بدر دل دادخواهان رسد

بفریاد فریاد خواهان رسد

و میرزا بایسنقر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عملنموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نصارت از سر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت بتازگی صفت حضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم.

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس باستان اقبال آشیان سپهر اساس

افتخار العتره الطاهره سید شمس الدین علی بمی که سالک طریق مردمی گشته تمشیت مهم کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند او را بر توجه پایه سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات مدار السلطنه هراة شتافته کیفیت ترمذ سلطان اویس را بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر نایره غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضاء هفتاد روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمائید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جوابداد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان را نگیرند بازنگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که

از جمله ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخاسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بعز بساط بوسی خاقان زمن رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول اقترا ن داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلالتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عتبه کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الاخر سنه عشرين و ثمانمائه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در آخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان والانژاد میرزا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۸

سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غره جمادی الاولی سنه عشرين و ثمانمائه ولادت با سعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد بیت

بدین بشارت خوش صبح چون زبان

دهان او فلک از آفتاب پردر کرد

بگشاد

ذکر شمه از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعظام نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و دارالفتح یزد بنا کرده حسن اهتمام اوست بسده سنیه شاهرخیه شتافته در سنه عشر و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا وزیر دستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما بامرا و ارکان دولت بنقیر و قطمیر

مضایقه و مناقشه کرد بنابراین آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال مائل گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بر وی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امراء عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته به تمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلم و همت و سمور تبت اتصاف داشت و در فضای خواتر سادات و علما و اکابر تخم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بر صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشن داری و مردم آزاری مجبول و مفظور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایه قدر و منزلتش ارتفاع می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالی شأن بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار هربلاد و دیار شد و آستانش مرجع اختیار و اشرار بلدان و امصار آمد بیت

### ز ایوان قدرش فلک منظری      بدرگاه جاهش ملک چاکری

اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش می رفتند بیشائبه انتظار هیچکس را بار نمی داد و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند دربند در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده باز گشتندی و پس از آنکه قرب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۵۹۹

آنکه سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب عطای خویش کوشید در شهر سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بحدت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت باندک زمانی بر کمال مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب در سید میپرداخت و

دست سید از وفور تغلب کوتاه گشته و از غصه این قصه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند از بیم سیاستش مانند برک بید از تند باد می لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند اما چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همکنان بوضوح انجامید امیر علی شفائی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی برسید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این قضیه نمود امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید بر این سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار بیصبر و قرار شده جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت و جوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد با یزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه چپی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دفعی می گفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن مبحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید بر انکار اصرار نموده پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چپی گرفته باشد بازدهد بعد از آن هر کس هر چه برسید موجه سازد بستاند بنابراین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین عنایت مستظهر شده همچنان بر مسند وزارت معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین عنایت مستظهر شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندگان سخنانی را که تا غایت ازوهم سیاست آهسته با خود نمی توانستند گفت با آواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت

دست بگیرد سر شمشیر تیز

وقت ضرورت چو نماند گریز

و جمعی دیگر که رشوتها بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در معرض معارضه مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بقسط فرود آورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران بر پای سید نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و روحانیت حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عرضه داشت ثبت نمود بیت



## جگر در تاب و دل در موج خونست      گر آری رحمتی وقتش کنونست

شاهزاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوٰه الله و سلامه علیه  
باین افعال نکوهیده ناپسندیده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۰

که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه باو میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت

ظلم کردی عدل میداری طمع اینت      شربتی دادی بمردم هم از آن شربت

بنوش

محال

سید چون این جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه  
بوالده او مهد علیا گوهرشاد آغا برد و آن جناب حشمت ایاب بر تضرع و ابتهاج او ترحم فرموده  
نزد فرزند زبان شفاعت بگشود بنابر آن حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان بدستور هرروز  
بملازمت عتبه سیادت و وزارت رسیده قسطی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب

می نمودند و سید آن وجوه را از طبارات بهم رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس  
قرض می کرد و فرود می آورد و با وجود اینحال شب و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوش  
را به پنبه غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می نمود و همواره بر زبان میراند که  
از فلان چندین تومان می توان گرفت و از بهمان چنین و چنان حاصل میتوان کرد بیت

خوی بد بر طبیعتی که نشست      نرود جز بوقت مرگ از دست

در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده برو استیلا یافت و صاحب فراش گشته  
دست اطباء ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر  
بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و  
ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که ازوهم او مانند قطرات سیماب در  
اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزد اشارت اداء تهنیت می نمودند  
ع نوید امن و امان خواص و عام میدادند.

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان

کامکار

در سنه عشرين و ثمانمائه از جانب گرمسیر مسرعی قمر مسیر بپایه سریر خاقان کشور گیر آمده عرضه داشت نمود که پسر سفیل قندهاری و ملک محمد که هر یک حسب الحکم حاکم ناحیه از نواحی آنولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابر آن رای ملک آرای خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراه نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امراء بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهت مخالفتی که از اوضاع و احوال میرزا قید و تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور ماهچه اعلام منصور از افق آندیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۱

و شخصی از قتیول میرزا قید و رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار برقرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچ کس بتکامشی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قید و اثر نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه روانه آنصوب گردانید و فرمود که اگر قید و پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را نیز در حیطه ضبط آورد در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیله المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را به نصایح سودمند و مواعظ دل پسند از مقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمانبری رساند و بیمن انفاس شریفه جناب صدارت مآبی رؤساء آنقوم اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسبان صبا رفتار و شتران باربردار باستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معادت فرمود و در آن یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشت فراز و نشیب دشت و کوه می پیمود که بیک ناگاه اسب بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و بدست همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت ع چه راه یافت که ایکاش راه کم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد میروی کمانگر که در

فن شکسته‌بندی ید بیضا می‌نمود بجانب دار السلطنه هراه تاختند و علی اسرع الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا بجبران کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت - خاقانی از حضيض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میر ورا بر وجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صوابنمای خاقان باستحقاق چنان اقسا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیر آرایش دهد که فکر ثاقبش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صابیش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را به فیصل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فوتی واقع نمیشد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر زرین قلم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والانژاد در ایام دولت آن پادشاه نصف نهاد آنمقدار آثار خیر بر اوراق کار نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزراء سابق را خواب و خیال پنداشت **بیت**

**وزیری چنین شهریاری چنان**                      **جهان چون نگیرد قراری چنان.**

### ذکر شمه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود و در پانزدهم ماه رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در اواخر همان ماه امیر ابراهیم جهانشاه از

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۲

جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهه تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده بودند میان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در اداء مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیرتوز بموجب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان را بر حسب

دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذیقعدہ با کرایم غنائیم باز آمدند و در اوائل فصل بہار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و امیر یادگار شاہ ارلات و امیر علیکہ و امیر فیروز شاہ را در آن دیار بازداشت و فرمود کہ ہر گاہ قیدو بیاید او را بہرہ آورند و الامردمش را تاختہ و او را پیدا ساختہ بدر گاہ عالمپناہ رسانند و در منتصف ذیحجہ کہ فضای دشت و کوهسار از سبزہ و لالہ غیرت افزای بساط یسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنہ ہرہ در حرکت آمد بیت

### ایام بکام و اختران فرمان بر افلاک نہادہ بر خط فرمان سر

و موکب ہمایون معزز و محترم در دوم شہر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوائل ربیع اول سنہ احدی و عشرین و ثمانمائہ بمسامع علیہ رسید کہ میرزا سعد وقاص کہ قم را گذاشتہ پیش امیر قرا یوسف رفتہ بود از عالم حلت نمود درین اثنا امرا از جانب قندہار باز آمدہ میرزا قیدو را ہمراہ آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب آنحال خبر متواتر گشت کہ شاہان بدخشان لواء عصیان و طغیان برافراشتہ اند و خیال استقلال بر الوح خاطر نگاشتہ خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراہیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاہ و امیر حمزہ را فرمود کہ سپاہ قندز و بقلان و ارہنک و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاہزادہ مظفرلوا سیورغتمش میرزا متوجہ بدخشان شوند و چون شاہزادہ بمنزل کشم فرود آمد و شمامہ اینخبر بمشام بدخشانیان رسید پسر شاہ بہاء الدین کہ والی آن سرزمین بود حضرت ولایت شعار خواجہ تاج الدین حسن عطار را بدر گاہ شہریار عالی مقدار فرستاد و اظہار اطاعت و انقیاد نمودہ باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجہ حسن را بحسن قبول تلقی فرمودہ رقم عفو بر جراید جرایم شاہان کشید و شاہزادہ و امرا باز گشتہ حکومت بدخشان بر شاہان قرار یافت و در ماہ رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابودہ انگاشتہ با جمعی از اہل فتنہ نیم شبی روی بجانب قندہار نہاد و میرزا بایسنقر با زمرہ از شیران بیشہ تہور بتکامشی روان شدہ در قریہ سبز بمیرزا قیدو رسید و او را گرفتہ و مقید گردانیدہ بدر گاہ عالمپناہ رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاہ پادشاہ عالیجاہ تمامت مملکت قندہار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش ہوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران بار گردانیدہ بدانجا فرستاد و در اوائل شعبان ہمین سال خاقان ستودہ خصال احرام

طواف مرقد عطر ساو مشهد جنت آساء امام الجن و الانس ابی الحسن علی ابن موسی الرضا سلام  
الله علیهما بسته

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۳

بدان روضه منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر سبیل نذر از سقف گنبد مقبره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواجی که در شهور سنه عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمنک خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب دایمنک خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت - سعید بی تاجین و ایلچی خان ماچین را باصناف الطاف نواخته درباره ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمره جهه ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم آوردند و در سنه ثلاث و عشرین ثمانمائه همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا - سیورغتمش ارقداق و امیر شاه ملک اردون و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته اداء سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و همدرین سال یعنی سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفر قرین در بلده مرو قشلاق کرد و در اول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراه خرامید عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید.

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سرباززدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیاتش را بشمشیر قاطع فیصل داد از امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران هرکس که در هرجا بود سر بر

خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مکر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بر وی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیارود و سبب توهم شروان شاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت امداد بمعسکر بغدادیان روان ساخته بود القصه چون مواد نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کوستندیل با دو هزار سوار مکمل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال محال شروان شاه وقوف یافته با سپاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۴

آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمد و در کنار آب کرمان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار کرد و در اثناء فرار خواست که اسب از خندقیکه در گرد لشکرگاه کنده بود بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش بشکست و ترکمانی مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش بستاند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت در دست باضطرار انجامیده خود را بر یکی از تراکمه ظاهر ساخت و آن شخص فوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از یلان گرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف گرجیان را بتمام عرضه تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید بتبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هوا خواه او بودند هر کس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید بنا بر آن امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحظت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشتند و چون بخار باده خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شیفته وی گردید و بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدران محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثارها آورده بسمع قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغی که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرود آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف این

ملتسم را بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود  
آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و شروان داروغگان بیلااد و قلاع مملکت  
خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان  
بروات تقبل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان رخوت و  
اقمشه برات داده از امیر شیخ ابراهیم عوض بر مال شروانات برات می ستاندند و باندک زمانی مهم  
هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوائل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود  
شتافت و چون طنطنه کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب  
بخراسان رسید خاقان ستوده خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را  
باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جواب های پریشان شنوده و آثار عناد و  
سرکشی مشاهده کرده روی پایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابر  
آن خاقان عالی مکان رایت ظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۵

### گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سرانجام عظیم امور گیتی ستانی مقصور بود و عظیم ارجمند  
زبده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی مینمود و چون آن بانی  
مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام  
طبقات انسانی عرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم  
استقبال موکب خجسته فالش بجای میآورد و بقلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر  
خطیرش نقش میبست پیش از تربیت اسباب حصول بر منصف ظهور نمایان شده در نظر انورش  
باحسن وجهی جلوه گر میگردید **نظم**

نکردی نیستی جز خیرخواهی  
شده تخت خلافت خاکپایش  
فدایش ساختی جان صاحب افسر

چون آن زبینه اورنک شاهی  
بهر سوری اردوی لوایش  
بهر کشور که برافراختی سر

مصدق این سیاق حکایت نهضت آن حضرت است بنیت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان با خود مخمر گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امراء توأچی سان عساکر ظفر مآثر بازطلبند و سپاه ممالک محروسه را از اقصای ترکستان تا سر حد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال تکمیل آلات جدال اشارت فرمود و امراء عظام عرض کردند که سی هزار دست جیبه در قورخانه همایون موجود است آن حضرت گفت که ده هزار دست دیگر سرانجام میباید کرد و بدستور معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستانی تعیین یافته امیر سیدی احمد ترخان بحکومت دار السلطه هراه مقرر گشت و همای چتر همایون فال در یازدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرين و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده بمرغزاری جنت آثار نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشگرها چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منغلای لشگر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکارکنان بر ولایت نیشابور عبور کرده میرزا بایسنقر مقدمه عساکر پرتهور گشت و در بیست و نهم قصبه بهر آباد از فر وصول موکب پادشاه والائزاد غیرت افزای فضای سبع شداد شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر پرداخت آنگاه از

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۶

آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آنمقام خیر انجام لشگرها و سیستان و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمه سپاه ظفر قرین شد و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت آشیان شتافت و ماهچه رایت منصور بیستم ماه مذکور از دره نمک عبور نموده و رامین ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف دستبوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با



عساکر اصفهان و امیر غیاث الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی  
همایون رسید و امرا و تواجی چند روز احتیاطسان لشگریان کرده دویست هزار سوار بحیز شمار  
درآمد رباعی

لشگری بحر جوش و موج شکوه      ثابت و پایدار همچون کوه  
همه بهرام طبع و کیوان هوش      همه پولاد ترک و آهن پوش

و از آن جانب امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار ثبات قدم  
نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخرطه اوجان آمد در خلال این احوال امیر غیاث  
الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام  
داد که حضرت خاقان سعید پادشاهیست بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان  
مغفرت شعار بنا بر آن مناسب چنان مینماید که ایشان زبان به اعتذار و استغفار گشاده از اموری که  
سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را  
بدیوان اعلی باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده نشان ایالت آذربایجان و  
اران و بغداد را تا حدود روم و شام بنام آن جناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و  
انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود از استماع این کلمات بر آشفت و فرستاده را محبوس  
و مقید ساخته مضمون این مقال بر زبان راند نظم

به بینیم تا اسب اسفندیار      سوی آخور آید همی بی سوار  
و یا باره رستم جنگجوی      بایوان نهد بی خداوند روی

و چون وفور جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظر  
اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عزامه آورد و در مظان اجابت دعوات از  
حضرت و اهب العطیات ظفر و نصرت مسألت نمود جماعتی از قراء و حفاظ را فرمود که دوازده  
هزار بار سوره (انا فتحنا) ختم نمایند و بعد از آنکه گوش و هوش آن پادشاه دین دار از سروش  
غیب مژده فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و  
قاسم نامی که قبل از امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا  
جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آنحصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر  
یوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان آنجائی را در ظلل امن و امان جای داد و طایفه از اشراف

و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه کمر اهتمام بر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۷

میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در او جان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و همدران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آقخواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعدہ بدرگاہ عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنقر را با امیر علیکه کو کلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده روی بمراغه آورد و ماهچه طوق جهانگشای در پانزدهم ذیقعدہ پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رعایاء بیچاره از خود لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی را استقبال نمودند و آنحضرت بر حال آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند و امیر موسی کا بمحافظت سلطانیه مأمور گشت و خاقان کشورگشا باردیبل تشریف برد و شرف زیارت عتبه علیه حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین قدس الله سره العزیز) دریافته بعض ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرموده در هشتم ذی حجه مذکوره از آب ارس عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بیت

معین و حافظ او گشت لطف سبحانی

بهر مقام که اعلام او قرار گرفت

(و الحمد لله علی حصول الامال و الامانی.

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پر ستیز و رسیدن میرزا بایسنقر بدار الملک تبریز

چون امیر قرا یوسف افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطه او جان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر مانند قطرات سحاب متکثر همه جوانان نوخواسته و

سراسر بجیه و بگتر آراسته مجتمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدبر طبیعت دست از تدبیر امور شهرستان بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذی‌قعدة سنه ثلث و عشرين و ثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نظم

بساط جلادت بگسترده بود  
ولی هیچ فرصت ندادش حیات  
چنین طرفه منصوبه کس ندید  
زیکسوی شهرخ زیکسوی مات-

و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعد از آن واقعه هایلله پریشان شده هریک روی بطرفی آوردند و میت را همچنان در خرگاه بگذاشتند و آحاد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۸

الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش قرا یوسف را جهه حلقه‌های طلا بیریدند و روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد کحجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از مجلس بیرون آورده لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیس فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در منتصف ذی‌قعدة دولتخانه تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه سکه را با اسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی بیگ بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف مقید بود از محصل خویش امیر قرا اجازت یافته کپنک پوش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم و الطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استخاره نمود نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقرار تنسیق مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کادرود رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت پبای اخلاص مساحت اردوی همایون نه پیموده و روی نیاز بدرگاه عالمپناه نسوده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را امیر جهانشاه جاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهان- شاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان او و تراکمه چندین مخالفت و محاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بیالت

ولایت کاورد و عنایات دیگر سرافراز گشته بناء علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلاقت آشیان ارسال نمود و بنفس خویش پای در دامان تمکن و وقار کشید و این معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مأمور گردید و در قلب شتا که مقلوب آن مقبول پیر و برنا بود با جنود ظفر درود بظاهر قلعه کاورود که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت و ایلچی سخندان نزد او فرستاد و سخنان تلطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره منحصر در موافقت دانسته با اقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاه-زاده دربارہ او باضعاف آنچه وعده کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امرا عظام انتظام یافت.

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه با یزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تائید در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۰۹

ثمانمائہ بقراباغ اراں رسیده جهه قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات و انواع بیلاکات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همکنان تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می نمود در چهاردهم ماه مذکور بعض ملاقات خاقان موید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیہ میرزا ابا بکر را که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی در سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائہ میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود مقضی المرام

بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دست بوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضر خان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانہ بعرض رسانید و چون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان علی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه مذکور در بیلقان نزول اجلال فرمود و از آنجا نیز نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قرا کومک بعرض رسید که یار احمد قراماق حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بداختر مامور گشته یار احمد بطرف دیار گرجستان گریخت و پناه بقلعه اسفرزن برد و میرزا بایسنقر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته پپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک در گاه شاهزاده عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمه یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن خانی گردن بسته پپای تخت حضرت خاقانی رسید آن حضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و بامیر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگه از راب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که در این نواحی حصار یست موسوم بقلعه با یزید در غایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بی شمار و ذخیره بسیار بآنجا فرستاده بود بعد از فوت وی فرزندش امیر اسپند آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بر تسخیر قلعه با یزید انداخت و بیست و سوم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاد و کوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۰

قلعه سرباز زدند و لشکر قیامت اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنک کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر

درود رخنه‌ها در دیوار حصار با یزید انداخته بتائید الهی پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب جریک ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب بیلاق آلتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقات سعید آغرق همایون را در دامن کوه زرنجی توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاق تشریف برد و در آنمقام حاکم قلعه او نیک امیر دولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عز الدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقلیل انامل فیاض سرافراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الاخر خاقان ظفر لوا از اخلاط بارجیس خرامیده از آنجا باق‌بلاق تشریف برد و در آق‌بلاق امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته شرف دست‌بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد.

### ذکر محاربه خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق‌بلاق متوجه تبریز گشت و در اثناء راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند خیال ستیز کرده بحدود عادل جوز و اخلاط آمده‌اند بنابر آن خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمه سپاه فیروزی‌نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرين و ثمانمائه تقارت فریقین بتلاقی انجامیده از جانبین بتسویه صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنا‌ی زلزله در زمین و زمان انداخت و دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکه پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه‌ور درهم آمیخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر درافتاد اعدام یکدیگر اهتمام تمام می نمودند **بیت**

همه دامن چرخ در خون کشید

چو شب لشگر خود بهامون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان شرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقره خنک فلک سوار شد خاقان

کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورد و برانگار و جوانگار سپاه ظفر شعار را ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجا

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۱

امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز یاسامنشی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن‌پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر بران و سنان جانستان رخنها در سینه و پهلوئی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده رستم عمر شیخ و امیر ابراهیم جهان‌شاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خاطر ابناء روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشتش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباه معزول گردانید هریک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و بسان نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب و طلعه صبح صادق دیده بر هم نزدند صباح روز سوم که غره شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآب بهیأت اجتماعی عازم معرکه قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت‌نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانه کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهه گریز جانهای اهل مصاف روز نهادر قصر اجسام ایشان بگشود و بعد از آمد شد سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام خون آشام در یکدیگر نهادند و در آنروز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی عرضه تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت‌خانه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آن حضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تانی تمام وضو ساخت و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاه بی‌انبار ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگه راز بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان یکران بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد در این محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعه تدبیری بخاطر رسیده فرمود تا نقاره شادیانه و

کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ بید افتاد اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته تراکمه عنان از صف ستیز بوادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیر گشته بیکبار از قول و برانگار و جوانگار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد امیر قرایوسف تزلزل پذیرفته باصناف تحسر و تاسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت فرمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد آلهی و شکرگزاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتح نامه‌ها باطراف ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روان شده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۲

گردون ساخت و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لواء عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت.

### ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراه و ایراد بعضی از حوادث و حالات ولایات

چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوائل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجارت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نیز نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت یافته و از راه استرآباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان باستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بیجایگاه بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشانرا تعاقب فرموده کنجکسته یلاق بگریختگان رسیده شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریده جریمه گرفتاران کشید و شیر محمد را



اسباب پادشاهی بخشیده بسطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم ماه رجب سنه خمس و  
عشرین و ثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنقر را پسری سعادت انما کرامت فرمود و  
خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین  
و سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در منزهات ولایات خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید  
و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخته حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و  
عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابود انگاشته رایت خلاف و  
شقاق برافراشت بنابر آن شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلیده در بیست و هفتم  
ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد از  
قطع منازل و طی مراحل در موضع قنوقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی  
الآخر آن دولشگر کینه‌ور روی در روی آورده سورن انداختند و از غریو کور که و غریدن  
کرناى گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست بتیر و کمان و سیف و سنان یازیدند و  
بفضای میدان شتافتند و غایت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۳

ککش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر بشکافتند در آن  
اثنا رأی شیر محمد اوغلان چنان اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را باقول منضم ساخته  
بیکبار بر جوانگار لشگر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه  
ثبات قدم نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای  
نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک گورکان تومانات هراول را بمدد جوانگار ارسال داشته شکست  
بر لشگر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب فرار تاخته عساکر نصرت مآثر دشمنان  
را تعاقب نمودند و در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را  
بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ  
بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعد از وصول ایلچی قمر مسیر بدرگاه عالم پناه  
فرستاده حضرت خاقانی را از این فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوائل شعبان بدار السلطنه هراة  
رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آن حضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور  
گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده و در

پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و بغایت عطوفت و عنایت اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یکهفته از هراه خود را بماورآء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۹ میرزا محمد جوکی از جانب الغ بیکی اجازت یافته بدار السلطنه هراه بازگشت و در شب دو شنبه پانزدهم ربیع الاول این سال امیر کبیر ستوده خصال غیاث الدین شاه ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعزم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه میرات اهتمام تمام می نمود و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خواتق و مساجد و اربطه و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قیچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه**

ای دل خسته چه حالست که انجم  
همه در گریه زارند برین هفت اورنگ  
یکسر  
دامن چرخ چرا شد چو دل من پر خون  
چهره مهر چرا گشت چنین پر آژنگ

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۴

آنکه در جنگ بود گور بچنگش چو

مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر

پلنگ

پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و

سنگ

باد در روضه مصاحب همه با

شاهدوشنگ

شهملك مير جوان بخت جهان بخش

که بود

رحمة الله عليه آمده تاریخ وفات

مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است و در جوار مزار فیض الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما و همدین سال پادشاه گیلان و سلطان تختگاه جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلس سیم و زر آلوده نشده بود و روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده وافر تهور میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و در غره صفر این خبر محنت اثر بهراه رسیده خاقان سعید در مصیبت قره العین سلطنت محزون شد و لوازم تعزیت بجای آورده تمامت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقاء خداست و ملک ملک خدا.

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انضمام یافتن از دست برد لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قیچاق بسمرقند شتافته التجا بجانب الغ بیگی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت گردانید با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت بازفرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوائل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیگ ارسال نمود و پیغام فرمود که در این ایام که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتیم بعنایت بسی غایت شهریاری مستهضر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیگی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعا و عرفا تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسال خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق در این ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابر آن میرزا الغ بیگ گورکان براق جنگ براق

فرموده جهه استجازه قاصدی بدار السلطنه هراه فرستاد حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشگری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر کردند و شاهزاده در هفدهم ربیع الاخر از هراه متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۵

خبر یافت و بیشائبه توقف از عقب برادر عالی کهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بغرور هرچه تمامتر عزم رزم براق جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هردو لشگر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و بیکبار بر سپاه ماورا النهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شده غریو کوس و کور که از سپهر نیلگون در گذشت بیت

تن از اسب و سر از تن سرنگون شد      زمین دریا فلک صحرای خون شد

میرزا الغ بیک کورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمه (و یوم حنین اذا عجبکم کثرتکم) بسپاه اندک مخالف التفات بسیار فرمود اما آن جماعترا بمقتضای آیه (کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِيرَةً) صورت نصرت روی نمود و لشگر ماوراء النهر بدست اضطراب عنان بوادی فرار تافته حیرت و ضجرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شد و میخواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلک نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای ذخار بساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافتند و براقیان در اطراف و جوانب ترکستان و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند بیت

چنین است رسم سرای درشت      گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراه از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوامل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لواء مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الاخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هرات نماز گذارده بعزم سواری از مصلی برخواست و روانشد کپنک پوشی احمدلرنام که مرید مولانا فضل الله استرآبادی بود بصورت داد خواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت و بی اندیشه پیش دویده کاردی بر شکم آن حضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین رخصت قتل آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروز شاه در

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۶

آن زمان بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوریکه در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کردند که نابگاه آنخبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کارباز مانده از این جهت حیرت بر خلائق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروز شاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی میل فرمود که در محفه نشیند امیر فیروز شاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرترا سواره نبینند بر حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد. بنابراین خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفته آنحضرت از راه بازار بیاغ زاغان تشریف برد و اطباء و جراحان بمطالعه آنزخم پرداخته در عرض چند روز شفاء کامل بحصول پیوست یکی از فضلاء در تاریخ آنواقع گوید

قطعه

روز جمعه پس از ادای صلوات

سال تاریخ هشتصد و سی بود

در خراسان ولی بشهر مراة

قصه بس عجیب واقع شد

## کجروی در بساط چون فرزین

## خواست تا شه رخی زند شد مات

القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنقر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانه تیمچه بآن گشاد یافت و مردم تیمچه گفتند که شخص موصوف باین صفت در این خانه طاقیه می دوخت و بسیاری از معارف پیش او می آمدند و از آن جمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مروی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا نام بود و نمدی اعلی پوشیدی و طاقیه بلند هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمدی بر گردن پیچیدی در اوائل حال ملازمت سلطان احمد جلایر می کرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتاب خانه خاصه کتابت فرمود مولانا معروف قبول کرده بود که هرروز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت نمود و چون تغییر آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شدی قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبید و از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخوام که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه و شامیانها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغول نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهرور گردانید و حضرت خاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراه کوچانیده در کتابخانه همایون کتابت فرمود و مستفیدان خراسان بعضی جهه تعلیم خط و زمره برای مصاحبت صحبت مولوی مائل گشتند و او بمثابه خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهته کتابت خمسه شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاهداشته نانوشته بازفرستاد و باین سبب

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۷

صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و در این وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت او را حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را پبای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعه اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت

درون سینه نشست آنچنانکه دل

ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کآمد

می خواست

راست

اما خواجه عضد الدین که دخترزاده مولانا فضل الله استرآبادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مراتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت

نمیدانم چه افتاد است قسمت از قدر ما

کزین درگاه میرانند دایم در بدر ما را

را

و چون حضرت سیادت پناهی قرین تائیدات آلهی ببلده سمرقند رسید میرزا الغ بیک کورکان مقدم شریفش را مغنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجدد.

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان

حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفحات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهه تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غره شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه هراه در حرکت آمده چون قبه الاسلام بلخ مضر بمرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلده فاخره هراه مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر که یکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان ستوده خصال بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدار بلده جنت صفت رسید از کیفیت محاربه براق تفتیش فرمود و زمره از امرا و سرهنگان را چوب یا ساق زده میرزا الغ بیک چند روز

از درجه اعتبار و اختیار افتاد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرده آتش فتنه او در دیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۸

همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هرات تافت در یازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان را بیمن مقدم شریف غیرت افضای ریاض جنان گردانید در آن اثنا باری سبحانه تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آنمولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سرور و عشرت و سرور ممهد بود.

### ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کورت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال میزان نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنا بر آن خاقان عالی مکان باجماع لشگرها ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بقلان و بدخشان و خراسان و سیستان و غزنین و کابلستان فرمانداد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایونفال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت

بجنید چون کوه لشگر زجای

باسب اندر آمد جهانکد خدای

و غیاث السلطنه و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس امیر علیکه کوکتابش برسم مونغلای از پیش روانشدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیاء را از مایده انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهرور می ساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج و سپهر فیروزه فام برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف



افتاده در آنولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت‌نشان رسیده بجز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لواء ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را پایان رسانیده بآداب روز عید قیام نمود و از آنجا بتبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از تبریز ماهچه علم خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آئین بعثه سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۱۹

و میسر و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست ع که خیره مانده در آن دیده الو الابصار و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه حجه مذکوره بیت

دو جیش کینه و راز پای تا فرق چو ماهی جمله در جوشن شده غرق

بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بباد حمله نیران مقابله و آتش مقاتله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیرزن بلکه گردان لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دستبرد سپاه فیروزی‌نشان پای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفت و اسکندر بامداد برادر مرکب برانگیخت و خون بسیاری از بردلان را بر خاک خذلان ریخت و از اینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون‌ریز در چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت

چنین بود حال یلان تا سپهر

بخون شفق لاله گون کرد چهر،

آنگاه هردو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آنشب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشه آنکه فردا مال حال یکجا منجر خواهد شد نغزوندند روز دیگر که چرخ اخضر سپهر زر اندود آفتاب بر سر کشید و از رماح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت

برآمد زهر سو صدای نفیر

سلامت شد از مردمان گوشه گیر

خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویه صفوف لشکر پرداخته غریو کور که و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و حمله مبارزان تهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوه عدم ظاهر ساخت و در این روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از اداء نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسب کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد نیز فتح و فیروزی از مطلع تائیدات ربانی طلوع نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال بگسترد اسکندر چون حال بر آن منوال دید دست از ستیز و آویز بازداشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی اقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان بتکامشی دشمنان توجه نمود و تا آزروم صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود از اشراف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده اند منقولست که نوبتی میفرموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده اگر عشر عشر آن مسموع میشد البته عقل مقبول بآن نقل زبان نمی گشاد رباعی

ز آئین ثبات شاه ابو الفتح بجنگ

خونشد ز حسد بروز هیجا دل سنک

این حال ز کوههای سلماس پیرس

کز راه

## صدا شرح دهند از دل تنگ

و تاریخ این واقعه عظمی از مضمون این نظم بلاغت انما بوضوح می پیوندد رباعی

اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید      دارای جهان سزای او واجب دید

از تیغ ابو الفتح چو بگریخت ز جنگ      تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید

در خلال این احوال قاصد میرزا الغ بیک گورکان از جانب ماوراء النهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانیده مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اوغلان و براق اوغلان محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و همدران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بیهمال از استماع خبر فوت دارای سپهر نامداری اظهار ملال فرموده جهت ترویج روح ایشان بختامات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراء النهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد غازی سلطان محمود اوغلان را که یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت

کشتی تو و کشتند ترا بهر مکافات      تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن  
حضار در ضمان عنایت مالک الملک مطلق

چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان باره جهان نورد بصوب قلعه النجق تافت و پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون آنقلعه در متانت با سد سکندر برابر است خاقان والا گهر بهمانقدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود و در نوزدهم سفر بآن منزل رسیده مقارن آنحال امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ

اران پایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجانرا بامیر ابو سعید مفوض گردانید و در  
پانزدهم ماه شعبان بیت

بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال      نهاد روی سوی مستقر عز و جلال

و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده و ماه صیام در آنمقام گذرانیده و چون هلال شوال  
بسعدت و اقبال جمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را مثل میرزا  
ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین و امیر چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۱

داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمد و هشتم ماه  
محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان  
گشت بیت

همچو خورشید به بیت الشرف خویش      خسرو عادل جمشیدوش با تأیید  
رسید

اکابر ممالک محروسه عموماً و اعظام خراسان خصوصاً مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و  
استبثار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند رباعی

خجسته باد بتائید ایزد متعال      وصول رایت شاهی بمستقر جلال  
بهر مقام که آید بهر کجا که رود      معین حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه و الخلافة میرزا بایسنقر بقشلاق استر آباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و  
حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قره  
العین سلطنت میرزا بایسنقر بهادر فی سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید  
و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخانرا با جمعی از نوئیان مقرر فرمود که

در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنقر در منتصف صفر سنه مذکورہ عنان باره جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استرآباد درآمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشگر باذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بدست بوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پسر اسکندر امیرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه امیرزاده را بند فرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگه شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهه نظاره کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنک چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه با دلیکاه که محل سنک انداختن بود عده از خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشا می کرد ناگاه امیرزاده یارعلی بدان مجمع رسید و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحظت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده آن صورت متغیر گشته پس از آنکه بیارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا امیرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و در این سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۲

و بمیرزا عبد الله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بعضی مصاهرت خاقان عالیمکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که با آن حضرت دعوی خویشی میکرد و داروغه هراه بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابو سعید سمت تعلق پذیرفت.

ذکر شمه از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردند و رفعت شانس بمثابه که تخت نشینان عالیمقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمانبری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان پروبال اقبال بگشود که کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین بفرغت می غنود و غمام دست سخاوت پرورش بآن سان گوهر بارگشت که شعشعه صحن زمین از اشعه سپهر برین بمراتب درگذشت لمعه از رأی ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را باضاعت حصول نوادر مآرب مبذول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمینمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهره آمد در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم نیامش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آنطائفه گرمی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان می ساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی می کرد بهمگی همت بحالش می پرداخت **بیت**

نبودی شه چو سلطان بایسنقر      بعقل و عدل و احسان و تهور

و آن شاهزاده عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شعف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی را بی راح ریحانی و باده ارغوانی حرام می - پنداشت هر صبح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار می خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام باده غمگسار در کشیدی چون این معنی از حد

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۳

اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آنخسرو حشمت آئین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید از این حادثه هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بیاغ سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نیمشب همدران باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امراء عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزراء و سادات و علما و عامه رعایا و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نمونه فرغ اکبر و صیحه صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هرروز حفاظ آیات قرانی در آن مدرسه شریفه مجتمع گشته بختامت کلام ملک علام میپرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا محفوظ و بهرور می ساخت بعد از آن پادشاه وافر احسان خلاق را از جامه کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون اینخبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهه اقامت مراسم تعزیت بدار - السلطنه هراه شتافت و ساعات دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحی آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثر در گذاشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگان تسکین یافته بساط تعزیت را درنوشتند و حکام ولایات بمقر عز خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند ع آئین جهان همیشه بودست چنین مدت حیات میرزا بایسنقر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلاى وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نمود نظم

گفتا که بگو باهل عالم خبرم

سلطان سعید بایسنقر سحرم

بادا بجهان عمر دراز پدرم

من رفتم و تاریخ وفاتم این است

از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهه میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود.

## گفتار در بیان نهضت لواء ظفر پیکر بجانب آذربایجان جهت دفع شر اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بسامع علیه

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۴

حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و تخریب قلاع و بلاد شروان را پیشنهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب می نمودند اما امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال امیر میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوتاه نظر تصور کرده اند که بدان جهت قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان بامضاء رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشور گیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قربان شیخ بحکومت دار السلطنه هراه مقرر گشته امیر علی شقانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثناء راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت مینمود و مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد می فرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبہ انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امراء و ارکان دولت بوریاها ساختند و هم در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آندیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آنحال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثناء این



اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داد که هر چند اطباء در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آنشاهزاده سعید از قفس قالب باشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان دانشور از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامه هیچکس از اهل عمامه هرگز چنان تالیفی در سلک انشا نکشیده بيمين التفات آنخسرو فرخنده صفات بعرضه ظهور رسید و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی الیزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید را حضرت خاقان سعید شنید

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۵

نایره اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورگشائی را محرق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بقضاء ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرموده و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابو الخیر تفویض نمود و همدران اوقات امیر ناصر الدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و در این سال در بلده و بلوکات هرات بلیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آنحال بمرتب بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و اینخبر به صعوبت هرچه تمامتر متعاقب و متواتر باردوی همایون می رسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر می گردید بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسد کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سر بسته بنواب کامیاب رساند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که هر مکتوبی که در قصبه رادکان بنابر عرض مرض از ملازمت موبک همایون مهجور گشته بود از

عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده رادکان را پسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود.

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر بآذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشگر سرما از طلعه سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب بنات نبات دمید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزار او جان را از یمن مقدم خجسته صفات نصارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آن حضرت تابستان و تیر ماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربایجان عنان یکران باز نکشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۶

بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل بمصاهرت آنجناب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان آن ملتسرا اجابت نمود زهره برج امارت قرین دری سپهر سلطنه گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۹ بینهما عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و همدران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و به پادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که

اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می‌شود و چون جریک منصور دفع او می‌کردند فرار بر قرار اختیار می‌نماید لایق آنکه اگر التجا بان آستان نماید ملازمان او را گرفته و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایاء آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند.

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان به امیر جهانشاه

از سبزه و گل جهان بیاراست

چون باد بهار بازبرخواست

از پرتو آفتاب روشن

شد برج حمل چو صحن گلشن

خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب او جان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشن‌های خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بجانب دار السلطنه هراه معطوف ساخت و دوم ربیع الاخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجرت خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آن حضرت همه را بواجبی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزید بر آن تصور نتوان کرد و همدران ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد از وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در منزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۷

رایت سعی و اهتمام میافراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال آمانی بر روی روزگار طبقات انسانی

گشاده همای همایون بخت کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالا مال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر (و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین

### ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بداختر

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوبترین قمکان پدر که مسمات بخان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و عشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالیمکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت و باقباد و لیلی آغاز خشونت و بد مزاجی کرد بنابر آن که شما بچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا جغ یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودید قباد و لیلی هر چند باقامت عذرهای معقول زبان میگشودند مقبول نمیافتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابر آن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر پی بتعشق ایشان برده با یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبانرا بالا نکشید و قباد بیام بالا رفته خنجری پیدر رسانید اسکندر از خواب درآمده بتصور آن که متصدی قتل او بیگانه ایست بزبان استعانت قباد را آواز داد و آن پسر بداختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد.

### ذکر آمدن ایلچی جیجکتوقا نام از نزد والی مصر و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور عوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود میرآخورش چقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت یقظه و انتباه آمده چون گل از تنسیم نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داده که هر گاه غنچه مراد او در چمن آمل از پرتو انوار ایزد عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظاما امراء چقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میرآخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سرور نشانده الملک ظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و

و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون چقماق بیک در ملک‌داری متمکن گشت بنا بر مقدمه مذکوره جیجکتوقا را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه جهت تمهید بساط و داد و وفاق و رفع شیوه خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و جیجکتوقا در شهور سنه ثلث اربعین ثمانمائه بدار السلطنه هراه رسیده بعد از سه روز بوسیله امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان کردون غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسید و اظهار محبت و دوستی فرمود و جهت او در دست راست در جرگه نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در آنروز طوئی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که به مجلس همایونی در آوردند مجسم از طلاء احمر بود و گوهر ترصیع داشت و جیجکتوقا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امراء ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسبان تازی نژاد با زین‌های زرنگار و خلع شاهوار جهه او فرستادند و در آن ایام جیجکتوقا بموقف عرض رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از کتاب خانه پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجه اهل سنت و جماعت مولف شیخ ابو منصور ما تریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانه همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم جیجکتوقا نمودند و در وقتی که جیجکتوقا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهه سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و بیلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود و هریک از پنجاه نوکر او را اسب و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در هیجدهم رجب سنه مذکور جیجکتوقا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید مسرعان بان بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت درآمدن ایلچی شهر را آئین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی باو رسانند و در این سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسطان

ابراهیم موسوم گشت و جهه ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شود شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و همدین سال امیر قربان شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار اخیر او در خیابان هراه مدرسه بتکلف موجود است و پسر ستوده مآثر محرر این اجزاء ضیاء الدین محمود رزقه الله علما نافعاً در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۲۹

در سنه اربع و اربعین و ثمانمائیه امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کولتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراه ساخته و پرداخته معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراه بجانب شمال و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که سنین هجری بسنه تسع و عشرين و تسعمائیه رسیده اکثر بیوتات آنعمارت برخاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود **قطعه**

منتظم شد در زمان شاه رخ سلطان

لدیک

میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت

رحمت حق بر روان تست در تدبیر

زان شود تاریخ فوت رحمة الله علیک

ملک

و هم در سنه مذکوره خبر به دار السلطنه هراه رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عزه که از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب جیجکتوقا نزد سلطان چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن اینحال از جانب کابل و غزنین خبر آمده که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان که در اوائل حال بحباله نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان بسر می برد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ حضرت خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم خانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در

قبه الاسلام بلخ مدرسه رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزئین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعه شریفه است و در بلده فاخره هرات ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخت و در نه فرسخی هراه در میان دره زنکی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطه تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده تا غایت هیچ صاحب دولتی میل بتجدید عمارت نکرده و التوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء.

گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور سبب عصیان ملک کیومرث رستمدراری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بعراق جهت تشدید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمدراری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمانبرداری سلوک می نمود قدم از جاده طاعتگذاری بیرون

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۰

نهاده جمعی از سپاه رستمدرار را بتاخت حدود ری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هراه رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۲ متوجه دفع شر مخالفان بداختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور بر تبت از سپهر اخضر در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکتست بهر کس فرمان شود میسپارم امراء عظام شرح عجز و اضطراب ملک کیومرث را عرض کرده بزبان حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال را منطقی گردانیدند و در باب تعیین حاکم که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراه رسید چنین فرمود که در باب نخبه قزوین بر سر تربت حضرت زبده المساکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاهزاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بناء هذا

خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم را بآن دری برج کشور ستانی ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدر نصاب سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت داده نمود و امیر جلال الدین فیروز شاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیع اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لواء عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی به درگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن کش و لشگرکشان رستم‌وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیاء بصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهه بعضی از اهل تمول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هراة رسید خاقان رعیت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده بازستند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان راع کر عمر بود قلم بیان خواهد کرد.

### ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروز شاه بن ارغون شاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوائل

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۱

ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود و روزبه روز مهم او در اختیار و ترقی اعتبار میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار درآورد و بی شایبه تکلف و سخنوری آن دوحه چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهم سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصا لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون بیرون دار السلطنه هراة و سایر ممالک و ولایات بقاء خیر از مدارس و مساجد و خوانق و اربطه و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت نفاع و قری بسیار ارتقاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هرکس از جفاء روزگار و آسیب زمانه ستمکار



مضطرب شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگرچه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای  
در دولت سرای او نهاد مانند کل جیب و دامن او از رز تمام عیار پر شد بیت

### در ابر اگر ز دست تو یک خاصیت

دست تهی برون نکند هرگز از چنار

نهند

و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروز شاه از پیشتر بیشتر شده  
سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آنجناب  
بمهمی یقین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود اینمعنی بر خاطر همایون  
پادشاه ربع مسکون گران می آید اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد  
تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون آثار می ساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال  
الدین فیروز شاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت  
به ضبط اموال بلخ مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه  
نمود بجائی نرسید و بکرامت تمام بموجب فرموده امیر سید عالی مقام متوجه قبه الاسلام بلخ  
گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن  
ولا از دهلی از راه بلخ بهراه آورده بودند چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده  
بود که نوکران امیر فیروز شاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضا سید عماد الدین  
بافراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مأمور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد  
جوکی بهادر در حدود بلخ بوده حضرت خاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایت فوت و  
فرو گذاشت بسیار واقع است و اکثر تعلق بنواب امیر فیروز شاه دارد و سید نمی تواند که بی مدد  
آن مهم را فیصل دهد فرمان واجب الاذغان شرف نفاذ یافت که مهمات قبه الاسلام بلخ را بحضور  
و شعور فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند و حال آن که شاهزاده را نسبت با جناب امارت  
منقبت سوء مزاج تمام بود ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی القصه چون سید عماد  
الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر تحقیق

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۲

معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر  
بسیار متوجه و کلاء امیر فیروز شاه شده و در آن باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آن که سید

از بلخ مراجعت نماید در شهر سنه ۸۴۸ مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال منحرف شده بسرحد اعتلال رسید و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و اینخبر در اطراف هفت کشو و شیوع یافته ممالک جهان خصوصا خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در حیز بیان و مداد قلم تیسیرپذیر نیست و امیر جلال الدین فیروز شاه اطباء مسیحا دم و حکماء خضر مقدم جمع آورده در ازاله علت و استرادا و صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال فرمودند و درویشان و گوشه‌نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسالت نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صحت صبح از مطلع مراد طلوع کرد و ازدیاد مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسرحد اعتدال آورد و الحمد لله العلی الکبیر و الصلوٰه علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانه کعبه معظمه زاده‌ها الله تعظیما و تکریما و بیان انتقال امیر جلال الدین

فیروز شاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زمزمی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان چقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه پوشاند و سید بان ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابراین درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانه لطف سبحانی شربت صحت چشید تصمیم آن عزیمت فرموده شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آنکار پردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامهائی را که در دار العباده یزد ترتیب نموده بهراه آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام درآمدند امراء اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان چقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آن که سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف

رخصت ارزانی داشت و چون ایلچیان بمکه رسیدند بسعدت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفا و حکام و خدام آن مطاف طوایف انام خانه حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهان گیر میسر گردید و جناب شیخ و خدمت مولوی بعد از آن که از مناسک و آداب حج اسلام بازپرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز فایز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی ثمان و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبه الاسلام بلخ پایه سریر اعلی آمده سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آنسرکار مبلغهای کلی سر از گریبان اقرباء و وکلاء امیر فیروز شاه برمی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته پرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروز شاه را کجا بخاطر میرسید که امثال این مقال با وی توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخواست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاد پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ و کلا و منتسبان او را بازخواستی کنیم اگر توره چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید و امیر فیروز شاه از این مقام استشمام رایحه انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بندهنوازی بیعادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیافتاد و روز بروز مرض امیر فیروز شاه در تزیاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود مدفنش گنبد مدرسه ایست که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تائید متاسف گردید گردید و منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و همدرین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهر زد و در غایت اختیار در آن کار دخل کرد.

## ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر

میرزا محمد جوکی بهادر پسر کهنتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی انوار جلادت و فرزاندگی در جبین مبین او معاینه مینمود و سفیر تیرش خون از دیده سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آن جناب همیشه در

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۴

خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و آن حضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای میآورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود نمی گذاشت و پیوسته در باب قبح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه چشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادر زادگانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات میگذرانیدند بنابراین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود این حال از غایت غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در در اطراف دیار خراسان سیر میفرمود تا در شهر سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه هایله بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاهزاده را از سرخس بهراه آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنقر دفن نمودند و امراء عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیورغالش بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر قسمت فرمودند.

گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمائی آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق

مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفور الاستحقاق صحایف اوراق را به این نقوش آراسته اند که چون فارس مضممار تهور سلطان محمد بن بایسنقر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاهزاده عالی مقدار جمع آمدند و مدخل

آنخسرو دریا دل بخرجش وفا نکرد بنابر آن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبہ ضعیف شده که آن حضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز را بتخت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خواند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت میافراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیک ناگاه بر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازه های شیراز مضبوط و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۵

کیفیت حادثه در قلم آورد چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور امارات نحافت و وفور ضعف شیخوخت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهر هشتصد و پنجاه لوای نصرت انما بجناب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قائم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه حسب الحکم برسم منغلای پیشروان کشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطانمحمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجناب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم نموده از منزل کندمان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آنقوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آن که حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده میخواند که بیت

چرخست پیر و اختر بخت تو نوجوان      آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

و می‌گفته که حضرت خاقان سعید متوجه اینجانب نخواهد گردید آن جناب را طلبیده پرسید که تو از کجای می‌گفتی من باینجانب نخواهم آمد مولانا جوابداد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاهزاده نهالی است خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحر و بر از و صمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنا بر مصلحت وقت معارض آن جناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلاء را بشاهزاده سپرد و آن حضرت جناب مشارالیه را خفیه بجانب دار السلطنه هراه گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در تساوری قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروز شاه نزد میرزا سلطانمحمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید او را بزجر و تکلیف بملازمت رسانند و امراء متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده امیر شیخ ابو الفضل بیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطانمحمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آن حضرت را بملازمت موکب خاقانی

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۶

نایل گردانید اما در آن اثنا صورتی دست داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد.

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان قضائست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه‌داریست رباعی

دارد همه روی زمین زیر نگین

خورشید که هست خسرو چرخ برین

پیوسته چنین بود جهان را آئین

هر روز کمالش به زوالست قرین

تقریب این تشبیب آن که در آنولا که بیمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نموده خدنک بلا از شست جفا بگشود تبیین اینواقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت می فرمود در صبح یکشنبه بیست و پنجم ذیحجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول روز نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان یکران بدانطرف انعطاف داد و در اثناء سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه بامساک عنان وفا نمود بنابر آن از استر فرود آمده در محفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت و بر طبق آیه کریمه **فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس مأوی گزید **مثنوی**

دلا نیست دایم بقا و حیات	که عالم ندارد قرار و ثبات
رسد تخت و بخت ار باوج کمال	چو خورشید تابنده یابد زوال
بیا تا بگویم باواز نی	که جمشید کی بود و کاوس کی

و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنقر میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که سائر نوئیان نزد میرزا سلطانمحمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه پرتعب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهه ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک گورکان معتمدی

نزد میرزا عبد اللطیف فرستاد و پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوسرا سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاریکه پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او را مبدولداشته از برانگار پپای طوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آنواقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهه سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در برافکنده ع افغان زجهانیان برآمد صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت ماه رویان پلاس شبرنگ پوشیدند و روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب چنان می نمود و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب تهور که مخصوصان او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گردارد و تاخته چند کس را سیاست فرمود و بآب تیغ آتشبار کرد آن آشوبرا تسکین داد و دو سه روز در غایت سعی و اهتمام بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهه اعلام آنواقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و روز سوم نعلش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بشاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امراء ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از نشانه جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست اینسخن را باور کرده بمیان خوار ری و سمنان در سلخ ذی حجه مذکور جهات مهد علیا و ترخانیان را بیاد غارت و تاراج داد و از هرکس که ایمن نبود او را بند فرمود از جناب مقرب سلطانی امیر نظام الدین علشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمه مآب بمرتبہ مبالغه نمود که چون کوچ واقعه شد آنجناب الاغی نیافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد در آنحال یکی از نوکران امراء برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نموده شاهزاده بعد از محابه و محاصره قهرا قسرا شهر را گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد الطیف از دامغان بیسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا یابر با استدعاء امیر هندو که بجرجان شتافته



بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آنصوب شد و باز فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثناء راه خبر رسید که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امراء که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمتست مگر امیر شیخ ابو الفضل که هم آنجا توقف فرموده

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۸

و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه که از راه ترشیز بهراه شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نیشابور خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشگر داده و فوجی از سرداران سپاه او به مشهد مقدسه آمده اند شاهزاده از غایت غرور بدان خبر التفات فرموده و در نهایت غفلت سلوک می کرد تا صورت گرفتاری او روی نمود تفصیل این اجمال آن که همدران روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراه فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارگان دولت را در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان بوی خبر رسید که میرزا عبد الطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزیده میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین برگشود چندان زر و جواهر بلشگر بخشید که پیش از آن در کان امکان نمی گنجید آنگاه میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان و جمعی از مشاهیر شجعان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بیسامانی اردوی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بصوب نیشاپور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر بیک ناگاه در قول میرزا عبد الطیف تاخته مهد علیا و امراء ترخانی را از میان اعداء بیرون آوردند و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون لگن رسانیدند و میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای نفیر و آوای سورن

استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخواست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته حمله‌های پیاپی کرد و سرگردن کشان را چون کوی در پای اسب چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا شب‌دیز تیز رفتارش بسر درآمد و از پشت زین بر روی زمین افتاده مراد مخالفان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیده قول شاهزاده را غارت کردند **بیت**

### همی تا بگردانی انگشتی      جهان را دگرگون شود داوری

بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهر شاد آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعدآباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بدیدار جدہ عفت دثار روشن گردانید و بر مخلص آنجناب گرفتاری میرزا عبد الطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت و دوستکامی نشسته و اطراف بارگاه را بخوبتر وجهی آراسته باحضر میرزا عبد الطیف فرمان فرمود و فرمان بران

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۳۹

شاهزاده را مانند گناه کاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصر بردند میرزا علاء الدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت به والده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبد الطیف جوابداد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله جریده جریمه عمزاده را برقم عفو مرقوم گردانید و خرگاهی خاص جهت او تعیین نمود و برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی کهر را در مدرسه مهد علیا گوهر شاد آغا بخاک سپرده چند روز بختامات کلام و و اطعام خواص و عام و فقرا و ایتم پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان باردی جان اوغلان و باردی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند میرزا ابراهیم سلطان و میرزا بایسنقر و میرزا جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبد الله نام و شاهزاده در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت می نمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطانمسعود و میرزا قراجار اما میرزا بایسنقر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله ولد میرزا

سلطان محمد و میرزا بابرو از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر بودند یکی از آن جمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر می برد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد.

### ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه از کتب تاریخ مستفاد می گردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر-الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبد الحمید بن مولانا قطب الدین قرومی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیدند و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا جلال الدین لطف الله بر سایر شرکا رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و تربیت افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهر سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد از آثار آنصدر فضیلت شعار مدرسه ایست که در ظاهر هراه نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است مولانا صدر الدین بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر و امثال مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۰

ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمیفرمود لاجرم تا آخر ایام حیات شائبه نقصان بکمال جاه و جلالشان راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر بر وجنات احوال آن جناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در نساوری فی شهر سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا عبد الحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام می نمود و مولانا عبد الحمید در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا جلال الدین لطف الله در آن امر دخل می کرد و در

سرانجام مهام ارباب عمايم از اصاغر و اعظم شرايط اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدين محمد امين بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدين ابراهيم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می نمود و چون حضرت خاقانی از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه نکردید و هرچند میرزا ابو القاسم و میرزا سلطان ابو سعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند بجائی نرسید فعاش حمیدا و مات سعیدا فی شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده هراه بازارچه قیچان بنا نموده و دو رباط که در دو جانب کوتل قریه قلیچ که از قرای ولایت هراه رود است تعمیر فرموده تقبل الله منه اما حال وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور می گردد و من الله الاء غانۀ و المدد

بتوجهات حضرت سبحانی تا این قسمت جزء سوم از جلد سوم کتاب حبیب السیر را خاتمه داده بقیه در جلد چهارم که شروع آن تحت عنوان ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما مراجعه فرمایند

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۱

[فهرستها]

فهرست اسماء اعلام و اماکن و کتب و قبائل جلد سوم کتاب حبیب السیر

آ آب بام - ۵۸۲

آبش خاتون بنت اتابک سعد بن ابو بکر - ۲۷۰

آب شور (منزل) - ۱۲۵

آب شیره - ۴۱۴

آبلستان - ۴۹۱

آت باشی - ۴۲۵

آتشگاه - ۵۷۵، ۵۸۶

آتل (آب) - ۴۵۲، ۴۶۵، ۴۶۶

آتیساس ایغور (حاجی) - ۲۱۸

آجونی - ۴۰۱

آجغی (قریه) - ۴۰۱

آدم - ۳، ۳۹۴، ۴۱۹

آدون کوری - ۴۲۱

آذربایجان - ۳۳، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵،  
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵ تا ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸ تا  
۲۰۰، ۲۰۵ تا ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۶ تا ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴ تا ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹،  
۲۵۲، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۵،  
۳۹۵، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷،  
۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۵ تا ۵۷۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۲

۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۰۳ تا ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴ تا ۶۲۷

آذرخان بن مغول خان - ۶، ۷

آرزو ملک آغا بنت امیر با یزید جلایر - ۴۱۱

آروق- ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹

آصف بن برخیا- ۸۴، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۴۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۴۰، ۲۵۰، ۳۰۰، ۳۸۹، ۶۰۱

آغا بیکی بنت میرزا میرانشاه- ۵۹۳

آغا فیروز- ۵۱۶

آغلق (آب) (-) بلاد رود- ۵۲۲، ۵۲۳

آقا- رجوع به عادل آقا شود.

آقا رستم روزافزون- ۳۵۶

آقا لؤلؤ- ۲۱۱

آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون- ۳۵۶

آق بلاق- ۴۵۵، ۶۱۰

آق بوقا- ۵۶۷

آق بوقا بهادر- ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰

آق بوقا ولد سلطان احمد بن سلطان اویس- ۲۴۹، ۴۳۷

آق بوقا بهادر (از قوم نایمان)- ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۳۴

آق بوقا (امیر) (والی هرات)- ۴۴۴، ۴۶۷، ۵۱۱

آق بوقه گرجی- ۵۱۶

آقبوقه- ۴۵۰

آق بيك تركمان- ۸۷

آقته- ۵۱۴

آق تيمور بهادر- ۴۱۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۳

آقچه باشی- ۲۹۷

آق حصار- ۴۸۹

آق خواجه اغلان- ۴۴۱

آق خواجه (صحرا)- ۱۲۲ (منزل)- ۶۰۷

آق سرا (قصر)- ۴۲۹

آق سراي- ۴۶۸

آق سراق (کوه)- ۵۸۱

آقسولات- ۵۳۰ تا ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۲، ۵۸۰

آقسوما- ۴۲۶، ۴۴۴

آق شهر- ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴

آق صوفی- ۴۲۲

آق قويلوق (آب)- ۵۰۲

آق قوينلو- ۲۶۴

آق قيا- ۴۱۲

آق مشهد- ۵۰۱

آق ملك- ۴۰

آگه بيكي بنت امير تيمور (- طغى شاه)- ۴۳۲، ۵۴۱، ۵۴۲

آلاتاق- ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۴۶۰، ۵۲۲، ۵۷۶، ۶۱۰

آلافرنك بن كيخاتو خان- ۱۳۹، ۱۵۷

آلان- ۷۴

آلان قلعه- ۵۸۰

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۶۴۳

آلانقوا بنت جونيه- ۱۱، ۱۲، ۳۹۳

آلاى- ۴۱۵

آل ابو سفیان- ۴۹۷

آل ايوب- ۹۷، ۲۵۱

آل باوند (- ملوك باوند)- ۳۳۶

آلتون بخشى- ۴۷۶

آلتونتاش- ۵۱۱

آلتون جنكسانك- ۷۰

آلتون كويرك- ۲۴۴، ۴۹۹



آل عباس - ۹۶، ۱۰۷، ۵۰۸

آل قشون - ۴۴۴

آل کرت - ۳۶۷

آل مظفر - ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۲۳ تا ۳۲۵، ۳۹۶، ۴۴۱، ۴۵۴، ۴۵۵

آمد (- حامد) - ۹۷، ۴۶۰

آمل - ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷ تا ۳۳۹، ۳۴۲ تا ۳۴۴، ۳۵۲ تا ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۷، ۴۵۴، ۵۲۳

۵۲۴، ۵۲۶

آمویہ - ۷، ۱۷، ۳۲، ۸۳ تا ۸۵، ۸۹، ۱۳۷ تا ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴

۳۶۹، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۰۹ تا ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۶۷ تا ۴۶۹،

۵۲۶، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۳، ۵۸۲، ۶۱۷ (قلعہ) - ۸۷

آنگاتورا - ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵

آوردہ بن جوجی - ۷۴

آورق - ۲۴۷

آوہ - ۲۹۷، ۵۲۳

آہنین (در بند) - ۴۰۳

آیت براق - ۸

آی خان بن اوغوز خان (- بوزوق) - ۱۰۹

آید کو - ۵۲۶

آیدین (حصار) - ۴۴۰، ۴۶۱

آی گول - ۴۲۶

ابا بکر بن میرزا محمد جوکی بن شاهرخ (میرزا) - ۶۱۸، ۶۳۴، ۶۳۹

ابا بکر بن میرزا میرانشاه (میرزا مظفر الدین) - ۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۲

۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۱، ۵۶۰، ۵۶۱ تا ۵۶۴، ۵۶۹ تا ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۴، ۶۰۹

ابا بکر (امیر) - ۱۹۴

اباجی - ۱۱۲

اباجی بن قبلاقاآن - ۶۲

اباقا خان بن هلاکو خان - ۶۵، ۸۳ تا ۱۰۲، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۰۹ تا ۱۱۱، ۱۱۸ تا ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۱

۱۶۴، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۲۷، ۳۶۹، ۳۷۰

اباقا (سرای) - ۵۶۱ و رجوع به سراى

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۴

اباقای نویان - ۱۰۲

ابخاز - ۲۴۷، ۵۱۷، ۵۱۸

ابراهیم ادهم - ۵۵۳

ابراهیم بن خواجه رشید (خواجه) - ۲۰۱

ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین (سید) - ۳۵۴، ۳۵۵

ابراهیم جهانشاه (میرزا) - ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۱

ابراهيم خليل - ٤٥٨

ابراهيم سلطان بن شاهرخ بن تيمور (ابو الفتح) - ٤٦١، ٤٨٠، ٥١٥ ٥٢٨، ٥٣٢، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٩ تا  
٥٤١، ٥٤٦، ٥٨١، ٥٩٤ ٥٩١، ٥٩٥، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٦ ٦٠٦، ٦٠٩، ٦١٢، ٦١٨ تا ٦٢١ ٦٢٤، ٦٣٩

ابراهيم سلطان بن امير غياث الدين شاه ملك ٥٨٦، ٦١٣

ابراهيم شاه - ٢٤٨، ٢٤٩

ابراهيم شاه سوتاني (امير) - ٢٢٩

ابراهيم شاه (امير) - ٤٥٤

ابراهيم شرواني (امير شيخ) (- شروانشاه) ٤٣٩، ٤٦٦، ٥٠٧، ٥١٨، ٥٢١ ٥٦١، ٥٦٣، ٥٦٩، ٦٠٣، ٦٠٩

ابراهيم صواب (امير) - ٢٨٢

ابراهيم لك (قبه) (مزار شيخ يحيى) - ٤٥٥

ابرقوه - ٢٧٤، ٢٨١، ٢٨٤ تا ٣٠٠ ٣١٦، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٢، ٥٩٤ ٦١٨

ابلق (قصر) - ٤٩٦

ابن اثير - ٥٥٠

ابن البخاري المحدث - ٥٨

ابن اللبان (- شمس الدين عبد الله محمد بن احمد) - ٢٦٥

ابن حاجب - ٢٣٢، ٢٨٧

ابن حزم، علاء الدين علي بن ابي الحزم القرشي دمشقي، ابن النفيس - ٢٥٨

ابن حسام، جمال الدین بداونی - ۴۷۳

ابن خلکان، شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی (قاضی القضاة) - ۲۵۷ ۲۵۸

ابن زنگی (- شیخ محمود زنگی عجمی) - ۵۵۰

ابن سلقوس - ۲۵۹ و رجوع به شمس الدین سلقوس شود

ابن علقمی وزیر - ۹۶، ۹۷، ۱۰۶

ابن عمران - ۹۶، ۹۷

ابن فارض - ۱۱۶

ابن ملقن، سراج الدین عمر بن علی الانصاری ۲۶۶

ابن یمین (- امیر فخر الدین محمود مستوفی) ۳۸۶

ابو احمد چشتی (خواجه) - ۲۰۴

ابو اسحاق ابراهیم بن معصیار الجعبری (شیخ) ۲۵۸

ابو اسحاق (امیر شیخ) - ۲۹۷

ابو اسحاق بن امیر محمود شاه اینجو (امیر شیخ) - ۲۲۳ تا ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۵

۲۷۷، ۲۸۰ تا ۲۹۲، ۳۰۲

ابو اسحاق بن سلطان اویس بن شاه شجاع (سلطان) - ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴

ابو اسحاق ولد خضر یسوری - ۴۲۱، ۴۲۳

ابو الجناب (- شيخ نجم الدين كبرى) - ۳۵

ابو الحسن على بن عمر بن على القزوينى (- نجم الدين دبيران) - ۱۰۷

ابو الحسن على بن موسى الرضا - ۶۱۴ ۶۰۲

ابو الحسن فضلوى - ۳۲۵

ابو الخير خان - ۷۶، ۷۷

ابو السعادات (- يافعى) - ۲۶۶

ابو العباس، احمد بن ابى على (- الحاكم بامر الله) - ۲۵۳

ابو الغازى، سلطانحسين ميرزا - ۷۷

ابو الفتح - رجوع به ابراهيم سلطان شود.

ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سيد الناس اليعمرى - ۲۶۴

ابو الفتح محمد خان شيبانى بن بداق سلطان ابن ابو الخير خان - ۷۷

ابو الفتوح، بيبرس التركى الصالحى (- ملك ظاهر) - ۲۵۲

ابو الفضل بن امير علاء الدين عليكه كو كلتاش (امير شيخ) - ۶۳۷، ۶۳۵، ۶۲۹

ابو الفضل، قطب الدين يحيى (خواجه) - ۳۸۵

ابو الفضل محمد بن شهريار بن جمشيد بن ديوبندى شيرزاد بن افريدون بن قارن بن سهراب بن نام

آورين بادوسبان بن گاوباره - ۳۲۹، ۳۲۸

ابو الفوارس - رجوع به شاه شجاع شود ابو القاسم بابر بن ميرزا بايسنقر - ۶۱۲ ۶۲۳ ۶۳۶، ۶۳۷

ابو الليث سمرقندی (شیخ) - ۴۲۱

ابو المعالی ترمذی (خانزاده) - ۴۱۹ تا ۴۲۱

ابو المعانی، شیخ العالم سیف الدین مظفر باخرزی - ۶۱

ابو المکارم، رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی - ۲۲۰

ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی - ۲۳۲

ابو الملوک - رجوع به حسام الدوله اردشیر شود.

ابو النصر حسن بیک - ۳۵۳

ابو النصر یوسف (- قرا یوسف ترکمان) - ۵۷۶

ابو بکر آقا - ۲۰۱، ۲۰۵

ابو بکر اختاجی - ۲۸۳

ابو بکر بن اسماعیل بن عبد العزیز بن مجد الدین السنکلونی - ۲۶۵

ابو بکر بن خواجه علیشاه جیلان (امیر) - ۲۳۷

ابو بکر بن غیاث الدین حاجی - ۲۷۳

ابو بکر دیوانه (پهلوان) - ۴۰

ابو بکر سدید - ۳۷۴

ابو بکر شماسانی - ۳۶۷

ابو بکر صدیق - ۵۴۸

ابو بكر كرت - ۳۶۸، ۳۸۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۶

ابو بكر كلوى خلاف - ۴۰۶

ابو بكر (ملك) - ۴۲، ۴۳

ابو جعفر، خواجه نصیر الدین محمد بن حسن - ۱۰۵

ابو حامد الغزالی (حجة الاسلام) - ۱۳۴

ابو حامد - رجوع به احمد، بهاء الدین ...

شود -

ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن آمیلة المرعى الحلبي المزني - ۲۶۶

ابو سعید - ۴۰۲

ابو سعید بن امیر قرا یوسف - ۶۲۰، ۶۲۱

ابو سعید بن امیر محمد درویش (سلطان) - ۶۲۲

ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان (میرزا سلطان) - ۷۶، ۶۴۰

ابو سعید بهادر خان بن سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو سلطان) (- علاء الدین) ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶،

۲۰۰ تا ۲۰۳ تا ۲۰۵ تا ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۶، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۳۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۸،

۳۸۰، ۳۹۳

ابو سعید خنک (امیر) - ۵۹۴، ۵۹۵

ابو سعید سپهبد - ۴۳۴

ابو سعید ملک - ۵۸۸

ابو سعید ناصر الدین عبد الله البیضاوی ابن امام الدین ... (قاضی القضاة) - رجوع به بیضاوی شود.

ابو سعید ولد پیر ملک - ۲۴۶، ۲۴۷

ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی - ۱۹۷

ابو طاهر بن محمد بن علی بن بن ابو الحسن فضلوی - ۳۲۵، ۳۲۶

ابو عبد الله حسین بن علی المرتضی - ۴۵۶

ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان - ۱۱۸

ابوکه - ۲۳

ابولجه خان (یافث بن نوح) - ۴

ابو محمد (- یافعی) - ۲۶۶

ابو مسلم (علی سرخ خوافی) - ۳۵۶

ابو مسلم مروزی - ۱۲، ۴۳۱

ابو مسلم ولد اوچ قرا - ۵۶۶

ابو منصور - ۳۲۵

ابو منصور ماتریدی - ۶۲۸

ابو یحیی (عزرائیل) - ۵۷، ۶۰

ابو یعقوب السکاکی - ۷۷، ۸۰



ابھر - ۱۹۱، ۲۳۰، ۲۳۳

ابوورد - ۳۵۹، ۴۳۱، ۵۶۴، ۵۹۲

اپردی (امراء) - ۳۸۱

اپلنک قاآن - ۷۳

اتابکان لرستان - ۲۵۱

اتابک ازبک - ۳۳

اتابک بن شمس الدین محمد صاحب دیوان - ۱۲۷

اتابک سنقر - ۳۲۵، ۳۲۶

اتابک لرستان - ۳۱۸

اترار - ۲۷، ۲۹، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۵۳، ۵۳۲، ۵۳۵ تا ۵۳۷، ۵۵۲، ۵۸۱، ۵۸۲

اتسز خان بن السلی - ۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۷

اتل (آب) - ۵

اتلمش (امیر) - ۴۶۱

اتلمش (امیر) - ۴۶۱

اتلمش قوچین - ۴۴۲، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۳۸ تا ۵۴۰

اثیر الدین اومانی - ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷

اجای بن هلاکو- ۱۰۳

اجوجه ایکیجی- ۱۰۳

اجه- ۴۷۱، ۴۷۲

اجیق فرکنت- ۵۳۸

احرار (برج)- ۲۲۰

احمد (آب)- ۴۷۰

احمد، ابو حامد بهاء الدین تمام بن العلامة تقی الدین الکافی- ۲۶۶

احمد (از امراء ایلدرم با یزید)- ۵۰۸

احمد اغلشائی (سید)- ۴۹۹

احمد (برادر سعادت تیمور تاش)- ۵۶۷

احمد بناکتی (امیر)- ۶۲، ۶۷ تا ۶۹

احمد بن اتابک یوسف شاه بن الب ارغون- ۳۲۷

احمد بن الظاهر بالله بن الناصر لدین الله العباسی (- المستنصر بالله، اسود)- ۲۵۳

احمد بن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر (سلطان عماد الدین)- ۲۷۲، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۷،

۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰ تا ۳۲۲، ۳۲۴

ابو المکارم

احمد بن حسن الجاربردی

فخر الدین- ۲۳۲

احمد بن سلطان اویس جلایر (سلطان) - رجوع به احمد جلایر شود.

احمد بن عمر الخیوقی (- شیخ نجم الدین کبری) - ۳۵

احمد بن عمر شیخ (امیر) - ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۴۱

احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه (میرزا سلطان) - ۵۳۰

احمد تبکچی - ۹۵

احمد ترخان (سیدی) - ۵۰۹، ۵۷۳، ۶۳۸

احمد تهانه سری - ۴۷۹

احمد جامی (شیخ الاسلام) - ۵۵۳

احمد جلال (کیا) - ۳۶۲

احمد جلایر (سلطان) - ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۱۴، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۲،

۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۳، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۳۰، ۵۴۷، ۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۶ تا ۵۷۸، ۶۰۳، ۶۱۶

احمد خان - رجوع به احمد سلطان تکودار ..

شود.

احمد سلطان - (- تکودار بن هلاکو خان) ۱۱۸ تا ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۲۶۹، ۳۲۷

احمد سلطان (فرستاده بایسنقر بختا) - ۶۰۳

احمد سیورغتمش اوغانی - ۳۱۸

احمد صاعدی، قاضی نظام الدین - ۵۷۵، ۵۸۷

احمد غزالی (شیخ) - ۶۳۰

احمد فیروز شاه (میرک) (- نظام الدین

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۸

احمد بن جلال الدین فیروز شاه) - ۶۳۵

احمد (قریه) - ۵۷۳

احمد قزوینی (شیخ) - ۱۳۹

احمد لر - ۵۵۳، ۶۱۵ تا ۶۱۷

احمد مختار - ۱۱۸

احمد (ملازم سلطان فرج) - ۵۱۴

احمد میرزا - ۵۷۹ و رجوع به میرزا میرک شود ..

احمد میرک (میرزا سید) - ۵۶۴

احمد نسوی (خواجه) - ۴۶۸

اختیار الدین حسن قورچی (امیر) - ۳۰۳ تا ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۸

اختیار الدین (قلعه) - ۱۴۹، ۱۹۲، ۳۷۱ تا ۳۷۳، ۴۳۴، ۵۸۲، ۵۹۲، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۳۸، ۶۳۹

احسیکت - ۴۴۱

اخلاط - ۶۱۰ - خلاط

اخلاق ناصری - ۱۰۶

اخی ترک- ۵۱۵

اخی جوق- ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۹۲

اخی شجاع الدین (حاکم بم)- ۲۷۹

اخی فرخ بن امیر بسطام جاگیر- ۵۹۳

اخی قصاب- ۶۰۴

ادرنه- ۴۸۷، ۴۸۹

اراتمور- ۵۳۶

اران- ۷۵، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵،  
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۰۳، ۳۰۶،  
۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶

اربقاق ایکچی بنت تنگر گورکان- ۱۰۳

ارپا خان (- ارپا کاون)- ۲۲۱ تا ۲۲۵

ارپا کاون بن سوسه بن سنکقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا (- ارپا خان)- ۲۲۱، ۲۲۲

ارتاقیا- ۴۶، ۴۷

ارتاق (کوه)- ۶

ارتاق بوکان بن تولی خان- ۵۰، ۶۱ تا ۶۴، ۷۱، ۷۴، ۸۲، ۱۲۱، ۲۲۳

ارتکتومور- ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴- ارتق بوکا

ارجیس- ۶۰۸، ۶۱۰

اردبیل - ۳۳، ۱۹۴، ۲۴۶، ۵۰۲، ۵۲۲

اردستان - ۳۱۸

اردشیر تواچی - ۶۰۳

اردشیر (ملک) (حاکم شبانکاره) - ۲۹۰

اردشیر (ملک) (جانشین علاء الدین حسن) - ۳۲۹، ۳۳۰

اردشیر، حسام الدوله استندار بن نام آور - ۳۳۱

اردوان - ۲۹۱، ۳۷۷، ۶۰۳

اردوان (ملازم ایلدگز) - ۵۹۴

اردو بالیغ (الغ یورت) - ۴۷، ۵۵، ۵۷

اردو بوقاء نورمینی - ۲۲۹

اردو خان بن اتسز - ۶

اردو قتلق بنت قطب الدین محمد سلطان - ۲۶۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۴۹

اردوقیا - ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵

اردوک خاتون - ۱۳۳

ارده خاتون بنت ترمشیرین خان - ۴۰۸

اردیش (ارتیش) (آب) - ۲۲، ۷۱، ۷۲، ۴۴۵

ارز الروم - ۲۳۱، ۴۹۰، ۵۰۶، ۵۱۵، ۶۱۹ (ارزن الروم) - ۴۴۰

ارزنجان - ۴۴۰، ۴۶۰، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۷۷

ارس - ۲۴۷، ۴۳۹، ۴۸۴، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۲، ۶۰۷، ۶۰۹

ارسطو - ۱۴۰، ۱۹۹

ارسلان - ۱۴۷

ارسلانجی بن سلطان احمد - ۱۲۴

ارسلان خواجه ترخان (امیر) - ۵۳۹، ۶۱۳، ۶۱۴

ارسلان (شیخ) - ۴۵۶، ۴۷۵

ارصف - ۴۰۲

ارغداق - ۶۰۳

ارغداق (از امراء غازان خان) - ۱۵۶

ارغش بن شهرآگیم - ۳۳۲

ارغنه خاتون بنت ارتق بوکا بن تولى خان (يا بنت نور ایلچی گورکان) - ۸۲، ۸۱

ارغون آقا (امیر ارغون) - ۵۰، ۵۹، ۹۵، ۸۵، ۱۰۹

ارغون خان بن اباقا خان، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱ تا ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۶۹،

۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۲۷، ۳۷۰

ارغونشاه اختاجی (امیر) - ۴۶۷، ۵۳۱، ۵۳۶ تا ۵۴۰، ۵۵۵ تا ۵۵۸، ۵۷۸

ارغونشاه بن امیر نوروز غازی (امیر) - ۲۲۷، ۲۲۸

ارغونشاه بورد الیغی - ۴۲۰

ارغونشاه جونی قربانی - ۳۵۸، ۳۵۹

ارغون (قرون؟) - ۵۶۲ - (قرون ارغون)

ارغون (نوکر قطب الدین) - ۵۲۰

ارقونویان - ۹۹

ارکتمور - ۷۴

ارکنه قون - ۱۱، ۱۲

ارکی قوچین بنت ایلچی نویان قنقرات - ۷۴

ارلات (امراء) - ۳۸۱، ۵۵۸

ارم - ۴۳۸، ۴۸۰، ۵۸۹، ۶۰۲

ارمیان (قلعه) - ۵۱۶

ارمنه خاتون - ۱۲۴

ارمنیه - ۵۲۲

اروس - ۳۳، ۵۰، ۵۴

اروس جوق قیات - ۴۵۰

اروس خان - ۷۶



اروس خان- ۴۲۴، ۴۲۶ تا ۴۲۸، ۴۶۵ ۶۱۴

اروق- ۱۲۵

ارهنگ- ۴۰۲، ۶۰۲

ازالة الشبهات عن الايات و الاحاديث و المشبهات- ۲۶۵

ازبک (اتابک)- ۳۳ و رجوع به اتابک ازبک شود.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۰

ازراب- ۶۰۹

ازرونی آغا- ۵۴۲

ازقیل خواجه- ۱۰

ازمیر- ۵۱۲، ۵۱۳

اس- ۷۴

اسباش- ۳۰

اسپند بن قرا یوسف (امیر)- ۶۰۹ تا ۶۱۱

استرآباد (دار الفتح)- ۱۴۱، ۱۴۳، ۳۴۶ تا ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۷ ۳۹۵، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۸۲

۵۴۶، ۵۵۹ تا ۵۶۱، ۵۶۳ تا ۵۶۶ ۵۹۲، ۶۱۲، ۶۲۱

استنبول- (- قسطنطنیه)- ۵۱۱

استندار اردشیر- ۳۳۱- رجوع به اردشیر حسام الدوله شود.

استندار شهرآگیم - ۳۳۱ - رجوع به شهرآگیم شود.

استندار کیکاوس - ۳۲۹ - رجوع به کیکاوس شود.

استندار هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسپ - ۳۲۹ - رجوع به هزار اسپ ..  
شود.

استویای بن منکوقاآن - ۵۸

استیمور - ۲۶۱

اسد الله آملی (سید) - رجوع به اسد الله بن ..

شود.

اسد الله بن سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین (سید) - ۳۵۲ تا ۳۵۵

اسد خراسانی (پهلوان) - ۳۰۵ تا ۳۰۸

اسد (خواجه) - ۳۵۹

اسرائیل (از امراء سلطانهسین) - ۲۴۳

اسرار النقط - ۵۴۳

اسرافیل - ۵۳۵

اسریقه (آب) - ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳

اسفراین - ۳۲، ۶۰، ۱۲۳، ۴۳۱، ۴۳۲

اسفر زن - ۶۰۸، ۶۰۹

اسفزار - ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸

اسفندیار - ۳۰، ۹۹، ۱۵۲، ۲۹۴، ۳۰۰، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۴۵، ۶۰۶، ۶۱۱

اسکندر - ۴۱۷

اسکندر اوغلان - ۴۰۴

اسکندر بن شاه غازی فخر الدوله نام آورین شهر آگیم - ۳۳۱ - ۳۳۰

اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان - ۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴،

۵۴۱، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۷۱ تا ۵۷۵، ۵۸۶ تا ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۱۱، ۶۱۶ تا ۶۲۹

اسکندر بن قرا یوسف ترکمان - ۵۵۳، ۵۵۴، ۶۱۰، ۶۱۸ تا ۶۲۱، ۶۲۳ تا ۶۲۷

اسکندر بن ملک کیومرث رستمدراری (ملک) ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۳، ۳۵۴

اسکندر بن نام آور بن بیستون - ۳۳۰ -

اسکندر بن شاه غازی

اسکندر (جلال الدوله) - ۳۶۲

اسکندر روزافزون - ۳۴۹، ۳۵۰

اسکندر (شاه) - ۴۷۹

اسکندر شیخی بن افراسیاب جلابی - ۳۳۳

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۱

۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴ تا ۳۴۶، ۳۶۶، ۳۸۸، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۵۴، ۵۲۰ تا ۵۲۵

اسکندریہ - ۳۵، ۲۵۶

اسماعیل بن زکریا، (امیر وجیہ الدین) - ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۸

اسماعیل خوافی (خواجه) - ۵۰۱، ۵۰۲

اسماعیل رودباری (کیا) - ۲۳۷، ۲۳۸

اسماعیل سیسی (شیخ) - ۵۴۹

اسماعیل (شاه) - ۳۷۶

اسماعیل قصری (شیخ) - ۳۶

اسماعیل (نماینده گرگین) - ۴۸۶

اسماعیلیہ - ۹۴

اسود (- احمد بن الظاهر باللہ، المستنصر باللہ) - ۲۵۳

اشرف بن تیمور تاش بن امیر چوپان (ملک) ۷۵، ۷۶، ۹۴، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۳ تا ۲۳۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶  
۲۹۲

اشرف بن ملک کیومرث (ملک) - ۳۳۴

اشرف، صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاون - ۲۵۸، ۲۵۹

اشرف (ملک) (حاکم مصر) - ۲۶۴، ۶۲۷

اشرف (ملک) (- سیف بن ملو خان) - ۴۷۷

اشکلجہ (حصار) (- امان کوہ) - ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۲

اصفهان- ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۸ تا ۱۱۱، ۱۲۳ ۱۱۷، ۱۲۵، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۳ ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۶۷، ۲۷۵  
۲۷۸؛ ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲ تا ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۷ ۳۱۶،  
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷ ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۶۹، ۴۴۱، ۴۴۵ ۴۲۶، ۵۳۶، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۷ ۵۶۹، ۵۷۱ تا ۵۷۵،  
۵۸۶ تا ۵۹۲ ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۸، ۶۳۴ ۶۳۵

اصفهان شاه (امیر معز الدین)- ۳۱۶

اصیل الدین (مولانا)- ۲۹۰

اعلم- ۱۰۶

اغتاباد- ۲۳۵

اغرق قلعه- ۴۹۴

اغوز خان بن قراخان- ۷ تا ۱۰

اغول خواجه بن کیوک خان- ۵۵، ۶۰

افتخار الدین زوزنی- ۳۸۷

افراسیاب- ۲۴، ۲۹۱

افراسیاب بن اتابک یوسف شاه بن الب ارغون- ۳۲۷، ۳۲۸

افراسیاب جلابی (کیا)- ۳۳۷ تا ۳۶۶ ۲۴۰

افضل الدین بن مولانا جلال الدین کشی (خواجه)- ۴۷۵، ۵۲۱

افلاطون- ۱۳۱، ۱۹۹

اقار- ۴۰۴، ۴۵۳

اقبال سیستانی (امیر) - ۳۵، ۴۲، ۴۴

اقتاد - ۴۵۰، ۴۶۴، ۴۶۶

اقتام - ۴۶۶

اقلید - ۳۱۳

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۲

اقلیدس - ۱۰۳

اقواقولقوا - ۱۵

اقوتوقبی بنت او کدای بن بوقا گورکان - ۵۷

اقیام - ۵۰۲

اکرنج (امیر) - ۲۱۰، ۲۲۷

اکسری - ۵۱۳

الاق نویان - ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳

الاذکار (کتاب) - ۲۵۶

الاربعین (کتاب) - ۲۵۶

الارشاد (کتاب) - ۲۵۶

الب ارغون، شمس الدین - ۳۲۶

الب خان - ۴۱

البرز كوه- ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۶۶

التان خان- ۱۳ تا ۱۵، ۲۲ تا ۲۴، ۴۹، ۵۰

التبيان (كتاب)- ۲۵۶

التفسير و التقريب- ۲۵۶

الثائر بالله، ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسين المحدث بن علي بن الحسين بن علي بن عمر  
الاشرف بن الامام علي زين العابدين بن الامام حسين بن علي ابن ابيطالب- ۳۲۸، ۳۲۹

الجائتو سلطان- ۲۷۲

الحاكم بامر الله، ابو العباس احمد بن ابي علي- ۲۵۳، ۲۶۱

السلي خان بن ملجه خان- ۶

العقاب (قرية)- ۴۹۹

الغ بيك بن شاهرخ بن تيمور (ميرزا) (- محمد طراغاي)- ۸، ۴۷، ۷۶، ۷۳، ۱۳۴، ۴۶۰، ۴۸۰، ۵۱۵،  
۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۹ تا ۵۴۱، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۲، ۶۰۳، ۶۰۵،  
۶۱۲، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹

الغ تاق- ۳۲، ۴۴۷

الغ توقتمور- ۳۹۸، ۶۰۴

الغ نويان (- تولى بن چنگيز خان)- ۱۸، ۵۰

الغو (از امراء غازان خان)- ۱۵۵

الغو خان بن پايدار بن جغتاي خان (- باليغو) ۶۳، ۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۷

الغ يرلق (حصار) - ٥١٣

الغ يورت (اردو باليغ) - ٤٧، ٥٨، ٧٣، ٧٤، ٨٨

الغى (- سيف الدين قلاون) - ١٠٩، ٢٥٧

القاهر بالله محمد بن ابى بكر عباسى - ٣٠٢

الله اكبر (پشته) - ٥٩٤

الله داد - ٤٦٤، ٤٧٢، ٤٧٤ تا ٤٧٦، ٤٨٤، ٤٩٠، ٤٩٧، ٥٥٦ تا ٥٥٨، ٥٧٨، ٥٨٠

الماليغ (الماليق) - ٢٦، ٦٣، ٨٢

المجه خان بن ترك - ٥، ٦

المسترشد بالله - ٢٥٣

المستكفى بالله بن الحاكم بامر الله. ٢٦١

المستنصر بالله (- احمد بن الظاهر بالله بن الناصر لدين الله العباسى) - ٢٥٣، ٢٥٤

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٦٥٣

المعتضد بالله ابو بكر المستعصمى العباسى - ٢٨

الملح العارضه فيما بين الرافعى و النووى من المعارضه - ٢٦٥

الموت (قلعه) - ١٠٦، ٢٣٧

النجق (قلعه) - ٢٣٨، ٤٩٩، ٦٢٠، ٦٢٧

النجه خان بن كيومرث خان - ٦



النجيك خان (- قبل خان) - ۱۴

النكيز بهادر - ۲۳۵

الوس آغا بنت امير بيان سلدوز - ۴۱۸ ۴۴۲

الوس اربعه (كتاب) - ۸۱، ۱۳۴

الوس بوقا - ۸۸

الوس بيك - ۵۹۴

الوس (سپاه) - ۴۲۷

الون آنكه - ۲۲

الوند - ۴۱۷، ۴۵۱

الياس اوغلان - ۴۶۲

الياس خواجه خان بن توغلقتيمور خان (امير) - ۹۳، ۳۳۴، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۰۷، ۵۱۴

۵۸۵، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۲۵

الياس قلندر (امير) - ۲۴۰

اليناق (- على ايناق) - ۱۲۱ تا ۱۲۳

اماسيه - ۵۱۵

امامى هروى، ابو عبد الله محمد بن ابى بكر ابن عثمان - ۱۱۸، ۳۸۷

امام الدين عمر بن فخر الدين محمد بن صدر الدين على الشافعى (پدر قاضى بيضاوى) - ۱۳۴

امام الدين قزوينى (ملك) - ۱۲۶

امامۃ بن الغسال - ۲۶۰

امان كوه (- اشكلجه) - ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵

ام خليل (- شجرة الدر) ۲۵۱، ۲۵۲

امردوك - ۵۶۵

املاق «۱» بن ترك - ۵

املس بن تومن - ۴۰۲

امير خرد (- ملك محمد بن ملك معز الدين حسين كرت) - ۳۸۴

امير شيخ - رجوع به شيخ ابو اسحاق اينجو شود.

اميرك احمد بن ميرزا عمر شيخ (ميرزا) - ۵۸۰، ۵۷۹

امير كلال (سيد) - ۵۴۳

امير كه بن توكه توجين - ۳۸۹

امير كه بن تمور كه - ۴۳۳، ۴۳۴

امير كه مير دانشمند - ۵۳۹

امير ولى - رجوع به ولى (امير) - شود.

امين الدين، (امير شهاب الدين فضل الله) - ۳۵۶

امين الدين انداجى - ۱۵۴

امين الدين (شيخ) - ۲۹۱

امين الدين طيب (خواجه) - ۱۳۲

امينيه (مدرسه) - ۲۵۸

انار سرحد - ۲۷۹

انا قراغوى - ۴۴۷

---

(۱) در چاپ تهران: املاق (حاشیه: ایلان).

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۴

انبارجی - ۱۴۲

انجل بن قراجار نویان - ۸۲

انجیل - ۶۶

انجیل (آب، پل) - ۴۳۰

انچنی بوجنی - ۴۴۵

اندراب - ۴۶۹

اندجان - ۴۸۲، ۴۸۴

اندخود - ۳۸۱، ۳۸۳، ۵۲۱، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۵۵ تا ۵۵۷، ۵۶۵، ۵۷۳

اندکان - ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۹۲، ۵۹۶

انطاکیه - ۲۵۴، ۲۵۷

انکا (امیر) - ۵۸۵

انگوریہ - ۳۹۶، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱

انوری - ۱۱۸

انوش ارکی (کوه) - ۱۳

انوشیروان بن دارا (قاآن نهم) - ۷۳

انوشیروان عادل (- نوشیروان) دست نشانده ملک اشرف) - ۲۳۵

انوشیروان عادل ساسانی - ۳۲۸، ۳۳۵

اوی بن اوکتومور (ادای بن ارکتومور) - ۴۷، ۷۴

اویچکین بن قبل خان - ۱۵

اوبه (قصبه) - ۴۴

اوتان کاوران - ۲۲

اوتجی بن بیسو کا بهادر - ۱۶

اوتچکین نویان (برادر چنگیز) - ۵۶

اوتکین - ۴۹ و رجوع به اوتچکین شود

اوج - ۴۲۴

اوجاچار (امیر جنکسانک) - ۶۷، ۷۰

اوجان ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷،  
۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۱۲، ۵۰۱، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۶، ۶۲۵

اوجای بن براق خان - ۱۴۶

اوجیس - ۵۷۶

اوج قرا بهادر - ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۴۳، ۵۵۹

اوج برور آغا - ۵۴۲

اوج کلیسا - ۴۶۰

اوحده الدین کرمانی (شیخ) (اوحده) - ۱۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱

اوحده اصفهانی (شیخ) - ۲۲۰

اودوز بن جوجی - ۷۴

اورتوبه (صحرا) - ۴۵۲

اوردای بن ملک تیمور - ۷۴

اورق - ۳۷۲

اور گنج (جرجانیه) - ۳۴

اورنک (الوس) - ۷۵

اورنک تاش بن منکوقاآن - ۵۷

اوزان آق - ۵۸۱

اوزبکت‌مور- ۴۲۷

اوزجند- ۵۸۰، ۵۹۲

اوز خان بن عثمان بن داود- ۴۸۹

اوز خان بن مغول خان- ۶، ۷

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۵

اوزگند- ۲۹، ۴۲۵

اوزون اولجایتو- ۴۲۳

اوصاف الاشراف- ۱۰۶

اوغالجاتو- ۴۳۲

اوغان (هزاره)- ۲۸۳ تا ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۲۰

او کدای بن چنگیز خان- ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۴ تا ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۹۱ تا

۴۱۶، ۲۶۷، ۲۲۳، ۹۳

اوکین برقاق بن قبل خان- ۱۵

اولاجو (قلعه)- ۴۰۲

اولجایوغا سلدوز- ۹۲، ۳۹۸

اولجای خاتون بنت تورایلجی گورکان- ۱۰۳، ۱۳۰

اولجای ترخان (امیر جنکسانک)- ۶۷، ۶۹، ۷۰

اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قرغن - ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۴۲

اولجایتو آباد - ۱۹۶

اولجایتو اپردی (امیر) - ۳۸۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰

اولجایتو سلطان بن ارغون خان (- سلطان محمد خدا بنده، خربنده اغول) - ۹۰، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۹۱ تا

۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۶۳، ۲۷۴، ۳۷۱، ۳۷۲ تا ۳۷۸

اولجایتو غا مچلکاچی - ۴۴۵

اولجایتو قاقان (- تیمور قاقان) - ۷۰

اولجای جنکسانک - رجوع به اولجای ترخان شود:

اویس بن امیر اید کوبر لاس (سلطان) - ۵۷۱، ۵۹۵ تا ۵۹۷

اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی (سلطان) - ۲۳۸ تا ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۹

اویس بن شاه شجاع (سلطان) - ۲۹۸، ۳۰۹، ۴۳۶، ۶۰۶

اویس بن ملک کیومرث (ملک) - ۳۳۴

اویس ترخان - ۶۳۸

اویس (قرنی) - ۵۴۳

اویس (مدعی فرزندى سلطان احمد جلاير) - ۵۷۷

اول رود - ۳۴۱

اولون انکه - ۱۶

اوماج- ۴۱۶

اومان- ۱۰۶

اومه- ۲۰۱

اونك خان بن قورجارقور بن مرغور- ۱۷ تا ۲۱، ۵۰، ۷۴

اونيڪ (قلعه)- ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۸۹ تا ۴۹۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۶۱۰

اويرات (قبيله قوم، امراء)- ۵۰، ۱۰۳، ۷۴، ۲۲۳، ۲۲۵ تا ۲۲۸

اويغور (قوم)- ۲۲

اهر- ۱۲۷، ۱۳۹

اياز- ۳۰۰

اڀڪ (آب)- ۴۴۸

ايت قلى- ۱۳۸، ۱۴۰

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۶۵۶

ايتمور- ۲۸۹

ايجل بن ميرزا ميرانشاه- ۵۲۸، ۵۴۱، ۵۹۱، ۵۹۳

ايدكو برلاس (امير)- ۴۲۶، ۵۷۱، ۵۸۵

ايدى قوت- ۲۲، ۶۱

ايدح (?)- ۳۲۸



ایران- ۲، ۷ تا ۹، ۳۲، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۸۹، ۹۳ تا ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۴۱،  
۱۶۰، ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۱،  
۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۸ تا ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۹،  
۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۶۲، ۶۲۲

ایران‌شاه بن گیخاتو خان- ۱۳۹

ایرج بن ملک کیومرث (ملک)- ۳۳۴

ایردم‌جی بن قاجولی بهادر (- برلاس)- ۱۶

ایرنجین (امیر)- ۱۳۳، ۱۹۸، ۲۰۶

ایروان- ۴۸۵

ایریاب (قلعه)- ۴۷۰

ایسنبوقا خان بن دواخان- ۸۹، ۱۹۲

ایسنبوقا (ملازم امیر نوروز)- ۱۴۲، ۲۰۵، ۲۰۶

ایسنبوقا دواتدار- ۴۹۴

ایسنتمور بن قنقوربای- ۱۴۷

ایسن قتلغ (امیر)- ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۶۹

ایضاح (کتاب)- ۲۶۵

ایغور- ۸، ۱۱، ۷۷

ایک- ۲۹۰

ایکراس (قوم) - ۵۷

ایکو تیمور برلاس (امیر) - ۳۱۹، ۴۴۰، ۴۴۹

ایکه النک - ۵۵۹

ایلتمش اوغلان (ایلتغمش اوغلان) - ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۰

ایلجای - ۴۹

ایلجیکدای خان بن دواخان - ۹۰

ایلجیکدای نویان - ۴۳؛ ۴۴، ۲۰۴

ایلچی تیمور قاآن - ۷۴

ایلچی بوغا بهادر - ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷

ایلچی بوقا (میدان) - ۴۰۲

ایلچی بهادر - رجوع به ایلچی بوغا ...

شود.

ایلخان بن تنکز خان - ۱۰

ایلدار - ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۵۵۸

ایلدرم با یزید بن سلطانمراد بن اوزخان بن عثمان - ۲۴۹، ۳۹۶، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹ تا ۴۹۱، ۵۰۳ تا

۵۲۱، ۵۱۳، ۵۴۸

ایل ایکاجی - ۱۰۳

ایلکانویان - ۱۰۸

ایلک ترکمانی - ۲۴

ایلکی - ۱۵۳

ایلکو ملک - ۳۰

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۷

ایلینگر بن میرزا ابا بکر (میرزا) - ۵۹۶، ۵۹۳، ۵۴۱

ایلینگر بن نویان (امیر) - ۸۸

ایملل - ۲۴

ایناج اوغلان - ۴۵۶

اینجو خاتون - ۶۹

ایندا غول بن توموخان بن قبلا - ۷۰

اینکه بن میسوردار - ۷۳

ایوانک (قریه) - ۴۸۳

ایوانی گرجی - ۴۸۶

ایوب پیغامبر - ۵۴۰

ب بابا بیکی (درویش) - ۵۶۱

بابا حاجی بن امیر شیخ محمد عراقی (امیر) - ۶۰۸

بابا خاتون بنت توراچین - ۶۲

بابا سنکو - ۵۴۳

بابا وچین - ۵۷

باب الانطاکیه (بحلب) - ۹۸

باب العراق (بحلب) - ۹۸

بابر بن میرزا بایسنقر بن شاهرخ (میرزا ابو القاسم) - ۶۱۲، ۶۳۷، ۶۳۹

باتا - ۱۹، ۲۰

باتو بن جوجی خان بن چنگیز (- صاین خان) - ۳۰، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۱۰۱

باتو اغول بن کیوک خاک - ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰

باحفض (تل) - ۷۸، ۷۹

باخرز - ۳۸۰، ۳۸۳

بادام (آب) - ۴۰۴، ۴۰۵

باد غیس - ۱۴۲، ۱۹۶، ۲۰۱ تا ۲۰۴، ۲۱۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۷، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۶۰۳

بادلیکاه (کوه) - ۶۲۱

بادوز (قریه) - ۳۶۲

بار فروش ده (بار فروشه ده) - ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵

بارماس - ۳۹، ۴۰

باردی بن شاهرخ - ۵۴۱، ۶۳۹

بازارجی - ۷۶

بازارکا - ۳۴۹

بازداری (سادات) - ۳۵۳، ۳۵۴

باشتان - ۳۸۱

باشتین - ۳۵۶، ۳۵۷

باشقر - ۷۵

باقر (ملک) - ۳۸۲، ۳۸۳

باکتوین منکوقاآن - ۵۷

باکو - ۴۵۵

بالجونه (بالوزا) (سرچشمه) «۱» - ۲۰

بال قوچ پاشا - ۵۰۸

بالو «۲» - ۳۳۴

بالوی آملی (شیخ) - ۳۵۸

بالیغو (- الغو خان) - ۸۱

---

(۱) - در چاپ تهران: بالجویه و بالونه و در حاشیه افزوده: تالجوت.

(۲) - در چاپ تهران: بابو.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۵۸

بان (رود) - ۱۲

بانی (موضع) - ۲۳۵

باورد - ۵۶۴، ۵۹۲

باوند (ملوک) - ۳۳۵ - ۳۳۶

بایدو اغول بن تراغای بن هلاکو خان (- بایدو خان) - ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۷۰

بایدو خان بن اردو خان - ۶

بایرا بوقا بن ارتق بوکا - ۶۴

با یزید (امیر) (حاکم آیدین) - ۴۶۱

با یزید بن سلطان اویس (سلطان) ۹۲، ۹۴، ۲۴۶ تا ۲۴۹، ۳۱۳، ۳۹۸، ۳۹۹

با یزید بن امیر مبارز الدین محمد مظفر (سلطان) ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۱۶ تا ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲

با یزید پروانچی (امیر) - ۵۹۲

با یزید جمپای ایلجیکده - ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۰

با یزید عسس (پهلوان) - ۴۴۴

با یزید (قلعه) - ۴۲۰، ۶۰۸ تا ۶۱۰

با یسنقر بن شاهرخ (میرزا غیاث الدین) - ۴۶۸، ۵۴۱، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۲ تا ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۳

۶۰۵، ۶۰۷ تا ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۶ تا ۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۴، ۶۳۴، ۶۳۹

بایسنقر بن قایدو خان- ۱۳

بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور (میرزا)- ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۷۵، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳ تا ۵۹۶

بایلکانی (سادات)- ۳۵۲

بایله (قله)- ۴۷۹

بتشین اغول بن هلاکو- ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۶۹، ۳۷۰

بت تنگری بن منکلیک اینجیکه (- کوکجو)- ۲۱، ۲۲

بتلیس- ۱۰۸-۵۶۸

بحرآباد (قصبه)- ۳۵۹

بحری فراتل- ۲۳۷، ۲۳۸

بخارا- ۷، ۱۷، ۲۷ تا ۲۹، ۳۱؛ ۴۰، ۴۵، ۶۱، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۲۵۸، ۳۲۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۴، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۵، ۵۷۹

بخاری (سید اجل)- ۶۷

بخت بکار آغا- ۵۴۲

بخت سلطان آرای آغا- ۵۴۲

بخت ملک آغا بنت الیاس یسوری- ۴۲۶

بختی خواجه بن تومن تمور اوزبک- ۴۲۷

بخشی خواجه- ۴۶۴

بداق سلطان بن ابو الخير خان- ٧٧

بدخشان- ٢٧، ٣٨، ٤١، ٧٧، ٣٨١ ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٢، ٤١٣، ٤١٤ ٤٤٣، ٥٣٠، ٥٥٤، ٥٩٨، ٦٠٠، ٦٠٢،  
٦١٨، ٦٠٣

بدر- ٣٢٥

بدرآباد- ٤٣٤

بدر الدين ابو بكر (امير) ٢٧٤

بدر الدين احمد بن شيخ شمس الدين محمد جزرى- ٥١١

تاريخ حبيب السير، ج٣، ص: ٦٥٩

بدر الدين بيهقى- ٦٦

بدر الدين تسترى- ١٩٧

بدر الدين زيبا- ٢٥٨

بدر الدين لؤلؤ (سلطان)- ٩٧، ٩٩، ١٠٠ ٢٦١

بدر الدين محمد بن ابراهيم (قاضى القضاة)- ٢٦٤

بدر الدين محمد- ٥١٤

بدر الدين منجم- ٥٤٠

بدر الدين موسى- ١٩٥

بدر الدين نقيب (سيد)- ٢٠٣



بدر الدین هزار جریبی (سید) - ۴۹۴

بدراین هلال (یا بلال) (خواجه) - ۲۹۹

براه آغا - ۵۴۲

براتخواجه کو کلتاش - ۴۲۶

براق اغلان بن بیسونتوبن میتوکان بن جغتای خان (- براق خان، سلطان غیاث الدین). ۸۲ تا ۸۸،

۱۰۹، ۲۶۸، ۲۶۹

براق اوغلان (از نبایر اروس خان) - ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰

براق قرچق - ۷۶

براق بن کلدور (- براق حاجب، قتلغ سلطان) - ۲۶۶، ۲۶۷

برامکه، ۲۲۵

برانغم - ۵۱۷

براهان - ۱۰۸

برتان بهادر بن قبل خان - ۱۵، ۱۶

برته قوچین بنت ذی نویان - ۱۷ - ۱۸

بردع - ۲۶۹، ۵۰۲، ۶۰۹

بردویه - ۵۶۵

بردی بیگ بن جانی بیگ خان - ۲۹۲

برسا- ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۴۸

برسختاربن ترک- ۵

برطاس بن کماری- ۶

برعازو (کوه)- ۱۲

برقاق (- اوکین برقاق)- ۱۵

برقوق (ملک)- ۲۶۳، ۴۶۲، ۴۹۱

برکجارو بن جوجی- ۴۹، ۷۴

برکل (امیر)- ۳۹۳

برکوه (قلعه)- ۲۸۲

برکه اغول بن جوجی خان (- برکه خان) ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۷۱، ۱۰۱

برکه خان بن جوجی خان (- برکه اغول)- ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۳۶۹

برکه (امیر سید)- ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۵۱، ۴۵۴، ۵۲۱، ۵۳۶

برلاس افرنجی- ۵۰۸، ۵۰۹

برلاس (امراء)- ۹۱، ۳۹۹، ۶۳۷

برلاس (ایردمچی)- ۱۶

برلاس (شهر)- ۵۲۲ (نهر)- ۵۰۳

برلاس (برلا)- ۱۴۷

برلای- ۱۵۳، ۱۵۵

برندق بن جهانشاه (امیر)- ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۷ تا ۵۳۹

بروجرد- ۵۹۳

برهان آغا- ۵۴۲

برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی- ۲۶۶

برهان الدین ابراهیم عمر الجعبی- ۲۶۴

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۰

برهان الدین بخاری (مولانا)- ۶۴

برهان الدین اشرف بن مبارکشاه (سید)- ۵۴۸

برهان الدین وزیر (خواجه)- ۲۵۷، ۲۸۴، ۲۹۳

برهان الدین محقق (سید)- ۱۱۵

برهانشاه- ۴۰۱

بست- ۴۳۶

بستری- ۵۳۹

بسظام- ۲۲۷، ۳۶۷، ۴۸۲، ۴۸۳، ۶۳۰، ۶۳۷

بسظام جاگیر (امیر)- ۵۶۱ تا ۵۶۳، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۹۱، ۵۹۳

بسونج ملک آغا- ۵۴۲

بسی - ۴۴۴، ۵۳۱

بصره - ۴۵۸، ۵۱۶

بطیر (قلعه)، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳

بعلبک - ۶۷، ۴۹۴

بغاز (آب) - ۵۱۱

بغداد (دار السلام) - ۵۵ تا ۵۷، ۸۰، ۹۵ تا ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶ تا ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸  
۱۲۰ تا ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷،  
۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸ تا ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۷۳،  
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۵ تا ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۹  
تا ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۳، ۴۳۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۶ تا ۵۷۸، ۶۰۶

بغداد خاتون بنت امیر چوپان - ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳ تا ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۳۷۸

بقراط (حاکم تفلیس) - ۴۳۹

بقلان - ۴۵، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۷۱، ۶۰۲، ۶۱۸

بقلجه - ۵۸۵

بکتوب بن اولدرنویان (امیر) - ۲۰۱ تا ۲۰۴

بکجدای بن دوبون بیان - ۱۲

بکجیک تاق - ۴۴۷

بکر (قلعه) - ۳۶۸

بکره- ۲۶۹

بکل خانم بنت خضر خواجه خان- ۵۴۲

بکور نوروز آغا- ۵۴۲

بکه (درویش)- ۴۱۰

بلاد رود (- آغاق) ۵۲۲

بلا رغو- ۱۵۳

بلا ساغون (شهر خوب، غوبالیغ)- ۲۴ تا ۲۶

بلاش- ۷۱

بلال (یا هلال) (خواجه بدر الدین)- ۲۹۹

بلانویان- ۳۸

بلیس- ۵۶۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۱

بلخ (قبه الاسلام)- ۱۷، ۳۷، ۳۸، ۹۲ ۷۷، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۶ ۴۱۳ تا ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۳۶، ۵۳۰،

۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹ ۵۶۴ تا ۵۶۶، ۵۷۳، ۵۸۱، ۶۱۷ ۶۲۹، ۶۳۱ تا ۶۳۳

بلغار- ۵، ۶، ۵۰، ۵۴، ۷۴

بلغار بن کماری- ۶

بلیس- ۱۵۴، ۱۸۵، ۳۰۴، ۴۶۷، ۵۲۷ ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۶

بلکدای بن دوبون بیان- ۱۲

بلکشی بن جغتای- ۷۷

بلکوتی بن بیسو کابھادر- ۱۶، ۴۹

بلوقیا- ۵۸۵

بم- ۲۱۸، ۲۷۹، ۲۹۴، ۵۷۱

بندقدار (بیبرس حاکم مصر)- ۱۰۰، ۱۰۱ تا ۲۵۳ تا ۲۵۶

بنده اغول بن توموغان بن قبلاقاآن- ۷۰

بنگی بهادر- ۴۱۰

بنی امیہ (مسجد)- ۴۹۷، ۴۹۸

بنی عباس- ۹۶

بنی عثمان- ۴۸۶، ۴۸۷

بو ال بن جوجی- ۷۴

بو اسحاق (-) ابو اسحاق اینجو)- ۲۸۱

بوجای بن دانشمند بهادر- ۸۹، ۱۹۲، ۳۷۵، ۳۷۶

بوراقچین- ۴۸

بوران بن دو اتیمور بن دواخان- ۹۱

بورقچین- ۱۰۳

بورقان - ۵۵۸

بورمیش آغا - ۵۴۱

بوری بن جغتای - ۵۰

بوزنجر بن پیر محمد بن جهانگیر - ۵۴۱

بوزنجر خان - رجوع به بوزنجر قآن شود -

بوزنجر قآن بن آلانقوا - ۱۲، ۱۳

بوزنجر مونتاق - رجوع به بوزنجر قآن شود.

بوزیغاج - ۱۲۵

بو سعید (- سلطان ابو سعید بهادر خان).

۱۹۹، ۲۱۹

بوسقین سالجی - ۱۲

بوغازقم - ۴۶۶

بوغذای اختاجی - ۱۴۳، ۱۴۵

بوقا - ۱۲۳ تا ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱

بوقا ایلدرچی - ۲۰۶، ۲۰۷

بوقا تیمور بن جوجی خان - ۵۸، ۵۹، ۷۴

بوقا تیمور بن قداغی بن بوری بن میتوکان - ۸۸

بوقا جنگسانک - ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۶۹

بوقاجی بن سلطان احمد - ۱۲۴

بوقاجین ایکجی - ۱۰۳

بوقا خان بن بوزنجر خان - ۱۲

بوقا خان بن تاتار خان - ۶

بوقون قبقی - ۱۲

بوکم ترکان - ۲۹۸

بولان - ۴۴۲

بولر - ۴۶۵

بولغان خاتون - ۱۳۹، ۱۴۰

بولغای (امیر) (وزیر منکوقاآن) - ۵۷

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۲

بونکشاه - ۲۳، ۲۴

بویروق خان - ۲۱، ۲۲، ۲۵

بوی مرغ (قریہ) - ۳۸۱

بویوقور بن ارتق بوکا - ۶۴

بهاء الدین تمام (- ابو حامد، احمد بن العلامه تقی الدین علی بن عبد الکافی) - ۲۶۶



بهاء الدين حاجى - ۵۳۵

بهاء الدين (شاه) (حاكم بدخشان) - ۴۴۳

بهاء الدين خراسانى - ۱۷۵، ۱۷۶

بهاء الدين (خواجه) - ۲۹۶

بهاء الدين زكريا مولتانى (شيخ) ۲۵۵

بهاء الدين عثمان كوه كيلوئى - ۳۰۲

بهاء الدين عمر (شيخ) - ۶۳۰

بهاء الدين ماوراء النهرى - ۶۵

بهاء الدين محمد بن حسين بن احمد الخطيبى الكبرى (بهاء الدين ولد) - ۱۱۵

بهاء الدين محمد بن خواجه شمس الدين محمد صاحبديوان (خواجه) - ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹،

۱۱۷، ۳۶۹

بهاء الدين محمد بن خواجه رشيد (خواجه) - ۱۹۱

بهاء الدين نقشبند (- محمد بن محمد بخارى) (خواجه) - ۵۴۳، ۵۴۴

بهاء الدين نيكروز سمنانى (خواجه) - ۳۶۲

بهاء الدين ولد - رجوع به بهاء الدين محمد بن حسين شود.

بهاء الدين يعقوب - ۱۹۱

بهادر بن تودان نويان (ملك) - ۲۰۷

بهادر تودان بن قبل خان- ۱۵

بهادر مغربی- ۲۵۲

بهادر نهاد- ۴۷۹

بهارستان- ۵۴۹

بهبهان- ۳۲۳

بهرام (برادر جلال الاسلام)- ۵۱۹

بهرام بن اسکندر افزون- ۳۵۰، ۳۵۱

بهرام جرد (قریه)- ۲۸۲

بهرام جلایر- ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۴

بهرآباد (قصبه)- ۶۰۵

بهستی (قلعه)- ۴۹۱

بهشت (باغ)- ۴۲۸

بهشت رود- ۲۳۷

بهلول (امیر شیخ)- ۱۹۴

بهلول (امیر)- ۲۹۹، ۳۰۰

بهلول- ۴۶۷

بهلول بن بیان تمور- ۵۶۷

بہمن بن اسفندیار-۵۰۷

بہمن بن ملک کیومرث (ملک)-۳۳۴

بہورقو بن کیوک خان-۵۵

بیاض (امیر)-۲۳۶

بیان آغا-۵۵۲

بیان جنکسانک-۷۰

بیان سلدوز (امیر)-۹۲، ۹۳، ۳۹۸، ۳۹۹

بیان شکورچی-۱۲۸

بیان قلی خان بن سورغد و اغول بن دواخان-۹۲

بیان قلی (از یاران امیر قزغن)-۳۸۱

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۳

بیان قوجین (امیر)-۵۶۱، ۵۷۵، ۵۸۸، ۵۸۹

بیاه (آب)-۴۷۱

بیرس الترکی الصالحی، ابو الفتح، ملک ظاہر، بندقدار-۲۵۲، ۲۵۳

بی بی ترکان بنت قطب الدین محمد سلطان-۲۶۸، ۲۶۹

بی تاچین «۱»-۶۰۳

بیت الحرام-۲۶۱

بیته بن امیر برکل (امیر) - ۳۹۳

بیدره - ۲۵۹، ۲۶۰

بیرام بیگ - ۵۷۰

بیرام بیگ - رجوع به بیرام شاه شود.

بیرام خواجه ترکمان - ۲۴۰، ۲۴۳

بیرام خواجه یساول - ۴۲۲

بیرام شاه بن سلطانشاه - ۲۴۰

بیرام شاه (- بیرام بیگ) - ۲۴۱

بیردی بیگ خان - ۲۳۷، ۲۳۹

بیرک (برادر امیر یادگار) - ۵۷۰

بیرک پادشاه (حاکم جرجان) - ۳۴۶، ۳۴۷، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۶

بیره (قلعه) - ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۹۸

بیژن بن گیو - ۳۶۸، ۵۰۷، ۵۲۵

بی ساق - ۵۴۲

بیستون - ۳۳۰

بیستون بن زرین کمر - ۳۳۰

بیستون بن گستههم بن تاج الدوله زیاد (ملک) - ۳۳۳

بيستون (کوه) - ۱۹۶

بيسو تيمور بن ابو کان بن دواخان - ۹۱

بيسودار بن هلاکو - ۱۰۳

بيسولون بنت جاکميو - ۱۷

بيسولون خاتون بنت قبانويان قنقرات - ۷۷

بيسوکا بهادر بن برتان بهادر - ۱۶، ۱۸، ۲۲

بيسومنکا بن جغتای خان - ۵۸، ۷۷، ۸۱

بيسومنکا بن قراجانويان - ۹۲، ۳۹۸

بيش باليغ - ۲۵، ۴۹، ۶۱، ۷۷، ۸۲

بيضا - ۲۹۸، ۵۹۴

بيضاوی، ابو سعيد ناصر الدين عبد الله بن امام الدين عمر بن فخر الدين محمد بن صدر الدين على

الشافعي (قاضي القضاة) - ۱۳۴

بيغو بن غز بن يافت - ۶، ۹ - ييغو

بيک پولاد اوغلان - ۴۳۸، ۴۵۰، ۵۸۱

بيکتمور - ۱۵۳، ۲۶۰

بيکجيک - ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۵۱۸

بيک يارق اوغلان - ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۶۴، ۴۶۶

بیکی بهادر- ۸۷

بیکی تمور بن براق خان- ۸۷

بیکی دولندی- ۲۱۲ رجوع به دولندی شود.

بیلغر (بلغر) «۲»- ۵۵۹

بیلقان- ۳۳، ۲۰۵، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۹۲، ۶۰۹

بیلکتو (- تازی بن تولک)- ۷۳

بیل معین- ۱۴۱

بیمراغ- ۴۰۹

بیهق- ۳۵۶

---

(۱)- در چاپ تهران: شی ماجی. زیر سطر: جیس.

(۲) در چاپ تهران: بیلغر.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۴

پ پاچی کلته- ۴۲۲

پادشاه توران- ۴۹۵

پادشاه خاتون بنت شاه شجاع- ۳۱۱ ۳۱۳

پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان ۲۶۸، ۲۶۹

پادشاه خاتون، صفوه الدین - ۲۷۰، ۲۷۱

پادشاه علی - ۳۳۰

پارسا کیا گیلانی - ۳۵۳، ۳۵۴

پای تاق - ۴۲۴

پایدار بن جغتای - ۵۰

پایندہ بکاول - ۵۹۲

پردی بیک بن جانی بیک - ۷۶

پردی بیک ساربوغا (امیر) - ۴۹۸، ۵۳۵، ۵۳۷

پروانہ (ملک معین الدین محمد) - ۳۸۷

پرویز - ۱۶۶

پرہ - ۱۵۳

پسا (فسا) (پل) - ۳۰۱، ۳۲۳

پکش - ۴۴۵

پنجاه ہزار - ۳۵۳

پنجاه جریب - ۳۵۵

پنج انگشت - ۲۸۶

پنجشنبہ - ۴۱۳

پنج گنج شیخ نظامی - ۲۹۱

پوجک بن تولى خان - ۵۰

پولاد بن شادى بيک - ۷۶

پولاد بوغا - ۴۱۱، ۴۱۴

پولاد جنکسانک - ۱۳۷، ۱۸۰

پولاد (قلعه) - ۴۶۶

پهلوان ملک غورى - ۱۵۱

پير احمد خوافى (خواجه) - ۶۰۰

پير احمد ساده - ۴۴۲

پير بذاق خان بن قرا يوسف - ۵۷۶، ۵۷۸

پير پادشاه بن لقمان پادشاه - ۴۴۲

پير تسليم، نظام الدين عبد الرحيم الخوافى ۳۸۴

پير حسن بن امير شيخ محمود بن چوپان (امير) - ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۷۸، ۲۸۰

پير حسين چوپانى - رجوع به پير حسين بن امير شيخ ... شود.

پير حسين سعد - ۶۱۱

پير شاه - ۳۱۴

پير على بادک - ۲۴۵، ۲۴۷

پير على بن خواجه محمد با يزيد (خواجه) - ۵۹۹



پیر علی تاز- ۵۰۳، ۵۶۴ تا ۵۶۶

پیر علی (خواجہ)- ۵۶۲

پیر علی سلدوز- ۵۰۷، ۵۱۰

پیر علی غیاث الدین بہ غیاث الدین رجوع شود

پیر علی قبچاق- ۲۶۱

پیر عمر- ۵۷۰

پیر عمر (مزار)- ۴۸۱

پیر عمر (نایب قرا یوسف)- ۵۷۷

پیر عمر نخجوانی- ۲۴۷

پیر مجرد، خواجہ ابو الولید احمد (مزار)- ۶۳۹

پیر محمد پولاد- ۴۸۲

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۵

پیر محمد بن جہانگیر بن امیر تیمور- ۴۲۶ ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵ ۴۷۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰،

۵۳۴ ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱ ۵۵۶ تا ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۶۶

پیر محمد بن عمر شیخ بن تیمور (میرزا)- ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۳، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۵۹ ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۴۱

۵۷۱ تا ۵۷۴

پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی (ملک) ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۴، ۵۴۴

پیر محمد بن ملک معز الدین حسین (ملک)- ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۳۳، ۴۳۴

پير محمد كابلې (ميرزا) - ۶۲۰

پيروز بخت - ۵۴۲

پير بيك - ۵۳۲

پير يعقوب باغتائي - ۱۵۷

پيل - ۵۳۲

پيلان جوق (آب) - ۴۴۷

ت تابوقا (تايانك خان) - ۲۰

تاتار - ۲۶۴

تاتار خان بن النجه خان - ۶

تاتيل - ۲۳۵

تاج الدوله - ۵۹۱

تاج الدوله يزدجرد بن شهريار بن اردشير، ابو الملوک - ۳۳۶

تاج الدين ابو النصر عبد الوهاب بن تقى الدين على - ۲۶۶

تاج الدين حسن عطار (خواجه) - ۶۰۳ ۶۰۲

تاج الدين (رئيس) - ۲۸۸

تاج الدين زياد بن جلال الدوله اسكندر - ۳۳۲

تاج الدين ساوجى (سيد) - ۱۹۳، ۱۹۲

تاج الدین سلمانی (خواجه) - ۳۱۸

تاج الدین عثمان مرغنی - ۳۶۸

تاج الدین عراقی (خواجه) - ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۲

تاج الدین علیشاه (خواجه علیشاه جیلان) - ۱۹۳، ۲۰۸

تاج الدین (کیا) - ۳۶۱

تاج الدین مشیری (خواجه) - ۳۰۳، ۳۰۴

تاج الدین یلدوز - ۱۵۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸

تاج قلعه کهی - ۴۳۵

تاراب (قریه) - ۷۸

تارابی (محمود) - ۷۹

تاریخ آل مظفر - ۲۹۸

تاریخ اسکندریه - ۲۵۶

تاریخ امام یافعی - ۲۳۲، ۲۵۷، ۲۶۵

تاریخ بناکتی (روضه اولو الالباب) - ۱۹۷

تاریخ جهانگشای - ۳۹، ۹۵، ۱۰۴

تاریخ سربداران - ۳۶۴

تاریخ سید ظهیر - ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۶۲

تاریخ طبرستان - ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۳۸، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۵۲۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۶

تاریخ غازان خان - ۱۹۱

تاریخ قدیم هراة - ۳۶۸

تاریخ کبیر - ۲۶۵

تاریخ کرمان - ۲۶۹

تاریخ گزیده - ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۷، ۲۲۱

تاریخ مصر - ۲۶۴

تاریخ و صاف - ۸۵، ۹۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳

تاریخ هراة - ۴۴، ۴۷۳

تاش آریغی - ۴۰۳

تاشتمور اوغلان - ۴۵۰، ۵۲۷، ۵۳۲

تاش تیمور (اتابک امیر شیخ حسن بزرگ) - ۲۲۸

تاش تیمور (فرستاده ابو سعید) - ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸

تاشکنت (تاشکند) - ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۸، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۱

تاق بن اغوز خان (- وجوق، اوج روق) - ۹

تاک (طاق) (قلعه) - ۳۵۹

تاکور- ۵۱۱

تالجوت (قوم) - ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۹

تاش بن حسن بن چوپان - ۲۱۴

تالیغو خان بن قداغی بن بوری بن میتوکان - ۸۹

تامان - ۳۳۲

تاملق - ۵۳۱

تایان بهادر - ۴۰۵، ۴۲۰، ۵۰۷

تایانک خان بن اینانج خان (تابوقا) - ۲۱ ۲۰

تایباد - ۴۳۰، ۵۴۳

تایجو - ۱۳۷، ۱۴۰

تایجو بن جغتای - ۷۸، ۹۴، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۱

تایزی اوغلان - ۴۷، ۵۲۷، ۵۳۲

تایزی بن تولک (- بیلکتو) - ۷۳

تایزی (قاآن معاصر تیمور) - ۷۴

تایس نویان - ۴۰

تأویلات اهل سنت و جماعت (کتاب) - ۶۲۸

تبت - ۱۱، ۴۹

تبرک - ۲۱۸ (رجوع به طبرک شود) -

تبریز - ۳۳، ۶۰، ۸۶، ۸۵، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۷ تا ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶ تا  
۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۱ تا ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰  
تا ۲۳۲، ۲۳۴ تا ۲۴۱، ۲۴۳ تا ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۶۹، ۳۸۶، ۴۳۸  
۴۸۱ تا ۴۸۳، ۴۹۰ تا ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۳۶، ۵۴۹، ۵۶۱ تا ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۵ تا ۵۷۸، ۵۸۶، ۶۰۳،  
۶۰۴، ۶۰۶ تا ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۵

تبشین اغول - رجوع به تبشین شود.

تجرید - ۱۰۶

تجن - ۱۴۱

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۷

تخت روان (اسب) - ۴۷۰

ترتوم (حصار) - ۵۰۵

ترتیب الامام فی مسائل الروضه (کتاب) - ۲۶۵

ترخان (امیر) - ۶۱۸

ترشیز - ۴۳۳، ۴۳۸

ترغای بن امیر برکل (امیر) - ۳۹۳

ترغو بالیق (کوشک) - ۵۳

ترک (آب) - ۱۰۲

ترک آباد (محلہ) - ۲۶۷

ترکان خاتون (مادر سلطان محمد خوارزمشاه) - ۴۵

ترکان خاتون بنت سلطان جلال الدین مینکبرنی - ۹۷

ترکان خاتون - قتلخ خاتون - ۲۶۹

ترک بن یافث (- یافث اغلان) - ۹، ۶، ۵

ترکستان - ۲، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۶۰، ۷۰، ۷۷، ۷۱، ۸۱ تا ۸۳، ۸۸، ۹۰،

۹۲، ۱۴۱، ۳۴۶، ۳۶۸، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۵۱۱، ۵۲۷، ۵۲۸،

۵۳۰، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۷۸، ۵۸۰ تا ۵۸۴، ۵۹۲، ۶۰۵، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰

ترکن ارلات - ۴۲۴

ترمد - ۳۷، ۳۸، ۱۱۵، ۴۰۲، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۸۰، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۸۲

ترمشیرین خان بن دواخان - ۹۰، ۹۱، ۲۱۰

ترمکتور - ۱۴۱

ترناب؟ (ترناوی؟) - ۴۱۰

تسبو خان بنت ماجین گورکان - ۶۲

تستر - ۴۶۲

تشتغان - ۲۷۳

تصحیح المصاییح - ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۵۴۸

تغاجار گورکان - ۴۰

تغاجار نویان- ۶۳، ۱۲۱

تغان (پل)- ۱۴۷

تغتو- ۲۲۴

تغلق خواجه برلاس- ۴۰۲

تغلق شاه (سلطان)- ۴۷۹

تغماق- ۲۰۶ (سپاه...)- ۴۶۲

تغوز خان (پادشاه ختا)- ۴۸۴

تفتازان (قریة الرجال)- ۵۴۴

تفتازانی (علامه)- ۳۸۶

تفسیر فاتحة الكتاب- ۱۱۶

تفسیر قرآن- ۱۳۴

تفسیر کبیر علامه رازی- ۶۲۸

تفلیس- ۴۳۹، ۵۵۰

تقوز رباط- ۵۶۵

تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن رقیق القشیری (حافظ)- ۲۶۰

تقی الدین علی الدوستی (شیخ)- ۵۴۲

تکار- ۵۴۲



تکريت (قلعه) - ۴۵۶ تا ۴۵۸، ۵۰۷ تا ۵۱۸

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۶۶۸

تکش خان (سلطان تکش) - ۲۶۶، ۲۶۷

تکلبیکوت بن اوزناوت - ۲۰

تکل (حاکم خيوق) - ۴۰۰

تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان - ۴۶۹

تکله بن نصره الدين هزاراسپ (اتابک) - ۳۲۶، ۳۲۷

تکودار بن هلاکو خان - سلطان احمد

تکوز - ۱۰، ۱۱

تلخيص - ۲۶۵

تلمتی - ۴۷۰، ۴۷۱

تلميار - ۲۲۹

تماجی بن ارتق بوکا - ۶۴

تيمور تاش (حاکم حلب) - ۴۹۲ تا ۴۹۵ تا ۵۰۸

تمر خان - ۳۸۹

تموچين (- چنگيز خان) - ۱۶، ۱۷

تمور (سلطان) (- تيمور گورکان) - ۳۹۸ تا ۵۳۵

تمور خواجه اوغلان- ۴۶۶

تمور قتلغ اوغلان- ۴۸۴

تمور ملک خان- ۴۲۸

تنسوق نامه ایلخان- ۱۰۶

تنفوت (یاتنکقوت) بن جوجی- ۴۹

تنفور- ۷۴

تنقوزلغ- ۵۱۱، ۵۱۲

تنکابن- ۳۵۰، ۳۵۱، ۵۲۵

تنکت- ۱۷، ۴۶، ۴۷

تنکناش- ۴۶

تنکر- ۲۲۳

تنکز بن اغوز خان (- وجوق، اوج اوق)- ۹

تنکز خان بن منگلی خان- ۱۰

تنکقوت- ۷۰

تنکقوت بن جوجی- ۷۴ و رجوع به تنقوت شود.

تنگت (- قاشین)- ۲۱

تنگرود- ۳۵۱

تنگری برمش - ۵۰۸، ۵۲۳

تنوره - ۳۴

تواچی (امراء) - ۶۰۵

توتار اغول - ۱۰۱

توتک بن ترک (- فوتک) - ۵

توجی (قلعه) - ۳۴۱، ۳۴۲

تودان (امیر) - ۱۰۴

تودمنکا بن طرغان بن بن باتو - ۷۵

تودی خاتون - ۱۲۳

توراتو (معبّر) - ۴۶۵

توراگینا خاتون - ۴۸، ۵۵، ۵۶

توران - ۲، ۸، ۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۵ تا ۵۷، ۷۷، ۷۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۱۴۶، ۱۹۰، ۳۳۵، ۳۶۱، ۳۸۹، ۳۹۳،

۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۶، ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۴۲، ۶۲۲

توران شاه (خواجه جلال الدین) - ۳۱۳، ۳۰۵، ۳۱۶

توران شاه (از خواص امیر حسین) - ۴۱۳

تور بن فریدون - ۱۰

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۶۹

تورجی بن قبلاى قاآن- ۶۲

تورسون- ۲۴۸

تورقجین خاتون- ۶۲

تورقوی- ۱۹۸

توره- ۵۰۶، ۵۰۷

توریه- ۶۶

تورین (امیر)- ۲۱۷

توز (امیر)- ۶۰۲

توغدی- ۵۴۲

توغلتمور خان- ۷۶

توغلتمور خان بن ایملخواجه بن دواخان- ۹۳-، ۳۹۸، ۳۹۹ تا ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۴۵

توغلق سلدوز- ۴۰۲

توقاه- ۲۵۵

توقان بن قبلاقاآن- ۶۲، ۷۰

توقای بن سباشی- ۷۶، ۱۰۸

توقای (لشکرکش برکه اغول)- ۱۰۱، ۱۰۲

توقتا (توقیا) بن اروس خان- ۷۶

توقتا بن «۱» بوزنجر قاآن - ۱۲

توقتا بن قوشیلدی - ۷۳

توقتا خان بن منکو تیمور - ۷۵

توقتمش خان - ۷۶

توقتمش خان - ۳۲۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۴۰ تا ۴۵۲، ۴۶۲ تا ۴۶۵، ۴۸۴، ۴۹۱، ۵۳۲، ۵۳۳

توقتمور بن بوقایر غوچی - ۱۴۴

توقتیمور بن تیمور قاآن - ۷۳

توقتیمور بن قبلقاآن - ۶۲

توقجر - ۳۲

توقچی (دروازه) - ۳۱۹

توقدان خاتون - ۱۱۵

توقیا (توقتا) بن اروس خان - ۴۲۷

توقیا بیکی - ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵

توقیقان - ۲۵، ۲۷

توکل - ۵۶۶

توکل (از یاران امیر موسی) - ۴۱۰

توکل باورچی - ۳۲۴، ۴۶۴

توکل بخشی - ۹۸

توکل یادگار برلاس - ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۲۲

توکل بهادر خان - ۴۴۲

توکل تیمور تواچی - ۵۵۹

توکل قتلغ - ۲۲۳

توکل قرقرا - ۴۸۲، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۸۰

توکل نویان - ۱۳۹، ۱۴۳

تولس - ۴۴۵

تول قتلوق بنت قطب الدین محمد سلطان - ۲۶۸

تولک (حصار) - ۳۷۸

تولک (امیر) - ۵۶۸

تولم - ۱۹۴

تولی خان بن چنگیز خان (- الغ نویان) - ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۳۸ تا ۴۳، ۴۶، ۴۸ تا ۵۱، ۵۵، ۵۸

تومان آغا بنت امیر موسی تایجوت - ۴۲۸، ۴۶۷، ۵۱۵، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۸۴

---

(۱) در چاپ تهران - توقا.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۰

تومن نکودری - ۲۷۶، ۴۰۱، ۴۳۶

توملون آقا- ۵۴۲

تومن تمور اوزبک- ۴۲۷

تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان- ۱۳، ۱۴، ۴۷، ۹۱، ۳۹۳

توموعاء- ۵۰۷

توموغان بن قبالقاآن- ۶۲

تون- ۵۷۳

تونکقان قهلقه- ۵۰

تویل (آب)- ۴۴۸

تویلاق قوچین- ۴۹۶

تهمتن- ۵۰۸، ۶۱۹

تهذیب الاسماء و اللغات ۲۵۶

تهذیب الکمال فی اسماء الرجال- ۲۳۲

تیره (شهر)- ۵۱۲

تیتاق- ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶

تیمور بن امیر ترقای بن امیر برکل بن ایلنکیز نویان بن امیر انجل بن قراجار نویان بن امیر سوغو  
جیجن بن ایرومچی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدا خان بن دو تومین خان  
بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن بن آلانقوا گورکان (امیر)- ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۷۴، ۷۶ تا ۷۸، ۹۳، ۲۴۹،  
۲۶۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۱ تا ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۸ تا ۳۴۰، ۳۴۴ تا ۳۴۶، ۳۶۶ تا ۳۶۸، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱ تا

۳۹۶، ۳۹۹ تا ۴۱۵، ۴۱۷ تا ۴۲۹ ۴۳۱ تا ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰ تا ۴۴۴، ۴۴۶ تا ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۳  
۴۵۵ تا ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۷ تا ۴۷۹، ۴۸۲ تا ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۶ تا ۴۹۸  
۵۰۳، ۵۰۷ تا ۵۱۹، ۵۲۲ تا ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴ تا ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۶ تا ۵۵۰، ۵۵۲  
۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۹، ۵۸۴، ۶۱۳، ۶۴۰

تیمور بن تیمور قتلق - ۷۶ رجوع به تیمور خان

تیمور بن طرغان بن باتو (- کلک) - ۷۵

تیمور بهادر (شیخ) - ۴۵۵

تیمور تاش بن امیر چوپان (امیر) - ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۴

تیمور تاش بن ملک اشرف - ۲۳۷

تیمور تاش (پدر شیخ حسن کوچک) - ۲۲۸

تیمور تکودری - ۲۰۲، ۲۰۳

تیمور خان بن تیمور قتلق - ۵۸۵

تیمور خواجه آقبوقا - ۴۷۵، ۴۸۳، ۵۵۶

تیمور خواجه اغلان - ۴۰۱، ۴۰۶

تیمور خواجه (امیر) (حاکم شیراز) - ۵۷۴

تیمور شاه خان بن بیسو تیمور بن ابوکان بن دواخان - ۹۲

تیمور شیخ - ۵۹۳

تیمور قآن - ۸۸، ۸۹



تیمورقاآن بن جمکیم بن قبلاقاآن (- اولجا- یتوقاآن) - ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳

تیمور قتلغ اوغلان - ۴۴۴

تیمور قتلغ بن تیمور بیک - ۷۶

تیمور قوچین (شیخ) - ۵۳۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۱

تیمور کاخی (امیر) - ۲۰۷

تیمور ملک اوغلان - ۴۲۷

تیمور ملک (از امرای قبچاق) - ۷۶

تیمور ملک (حاکم خجند) - ۳۰، ۳۱

تیمور ملک دولدای - ۵۵۹

ث ثمان کهره - ۱۷، ۲۰

ج جابو خاتون بنت ایلچی نویان - ۶۲

جاجرات - ۱۹

جاجرم - ۶۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۴۸۲

جارچین بن قایدو خان - ۱۳

جاکو بن مبارک بن لوغای بن قادان بن شرغہ بن قراجار نویان برلاس (امیر) - ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵

۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۳۶

جاکو جلایر (امیر) - ۴۱۹

جالوت (یمن) - ۲۵۲

جام - ۲۰۲ تا ۲۰۲، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۸۲، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۶۷، ۶۳۸

جاماسب (عم انوشیروان) - ۳۲۸

جام جم - ۲۲۱

جامع اعظم (کتاب) - ۵

جامع التواریخ جلالی - ۱۳۶

جامع التواریخ رشیدی - ۴، ۱۱، ۱۲، ۶۷، ۲۲، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۹۹ و رجوع به جامع رشیدی شود.

جامع الدقایق - ۱۰۷

جامع رشیدی (- جامع التواریخ رشیدی) - ۲۳، ۵۷، ۶۹، ۷۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۵

جامکیو - ۱۹

جاموقه - ۱۹، ۲۱

جانان بلاق - ۳۹۸

جان اوغلان بن شاهرخ - ۵۳۹، ۵۴۱، ۶۳۹

جان خواجه - ۵۸۵

جاندار (جوی) - ۱۵۱

جانی اختاجی - ۱۵۷

جانی بیک خان بن اوزبک خان - ۷۶ ۷۵، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۹۲ ۵۴۴

جانی بیک گرجی - ۴۸۶

جاورچی - ۴۱۵

جبار پردی بن توقتمش خان - ۷۶

جبلقوقون بن جوجی - ۷۴

جبل السماق - ۱۵۳، ۳۲۵

جبه نویمان - ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۳۳ ۳۲، ۴۰

جیغای - ۵۴، ۵۵، ۵۷

جته (الوس، سپاه، لشکر جند، ایل) - ۹۱، ۹۳، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴ تا ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۴۱، ۴۴۵

۶۱۲، ۶۱۳

جراح (سید) - ۴۸۴

جرالوم (جوی) - ۱۳

جران - ۴۲۶

جربادقان - ۳۰۹، ۳۲۷، ۵۱۶، ۵۶۲ ۵۷۲، ۵۹۴

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۲

جران - ۶۰، ۲۴۱، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۱ ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۶ ۳۶۷، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۵۴، ۵۲۷

۵۴۶، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳ ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۸، ۶۲۱، ۶۳۷

جر جانیہ (اور گنج) - ۳۴، ۳۶

جر غتو - ۴۲۲

جر قہ لنکوم بن قایدو خان - ۱۳

جر کس (امیر) - ۵۶۷

جر ماء (صحرا) - ۳۱۱

جر ماغون نوئین - ۴۹

جر مان - ۲۸۳ تا ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۸

جر مغان - ۱۴۱، ۵۹۲

جر و (بیابان) (چول جلالی) - ۴۷۰

جر ری (شیخ) - ۱۳۴، ۲۳۲، ۲۶۶

جرع النک - ۵۵۹، ۵۶۷

جزیرہ - ۴۵۹، ۵۰۳

جستان بن استندار کیکاوس - ۳۲۹

جعفر تبریزی (خواجہ) - ۵۷۸

جعفر خواجہ - ۲۲

جعفر (ملازم حسن ایلکانی) - ۲۳۱

جعفری (زر) - ۱۱۸

جفغان ناور- ۱۰۸

جفتای بن چنگیز خان- ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۴ تا ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۷۴، ۷۷ تا ۸۱، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۱۹۶، «الوس لشکر سپاه مملکت...»- ۶۳، ۷۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۳۲۲، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۴ تا ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۳۰، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۷۵، ۴۹۶

جفتو- ۱۰۲، ۲۲۴

جغ (مولانا) (شاهرخ)- ۶۲۷

جقرتان (قریه)- ۴۴

جفتو (آب)- ۳۱۲

جکا (آب)- ۹۳

جکره- ۷۶

جکره اوغلان- ۵۳۲

جلاء الدین محمد ملحد- ۵۶

جلاء خان بن امیر چوپان- ۲۱۳، ۲۱۴

جلایان- ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱

جلابی (کیائیان)- ۳۳۷

جلاد «۱»- ۳۵۵

جلال الاسلام (امیر)- ۳۹۸، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۴۷

جلال الاسلام (طیب) - ۳۰۷، ۳۰۸

جلال الدوله اسکندر بن جلال الدوله زیاد - ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۶۱

جلال الدین احمد جلابی (کیا) - ۳۶۱

جلال الدین تورانشاه (خواجہ) - ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵

جلال الدین بن توقتمش خان - ۷۶، ۵۸۵

---

(۱) در چاپ تهران: جلاو.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۳

جلال الدین (حاکم دیار بکر) - ۱۱۷

جلال الدین خلیفہ - ۵۷۰

جلال الدین زیرک - ۵۷۰

جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان (سلطان) - ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۳

جلال الدین شاه شجاع - ۲۹۴، ۳۱۴

جلال الدین عرب (سید) - ۹

جلال الدین عتیقی - ۲۲۱

جلال الدین فراہی (شاه) - ۴۳۵

جلال الدین فیروز شاه بن ارغونشاہ (امیر) ۵۵۵، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۰ تا ۶۳۲

جلال الدین قلیقی - ۲۰۱

جلال الدين قنبر (خواجه) - ۶۱۷

جلال الدين كشى - ۴۲۱

جلال الدين لطف الله - ۵۵۴، ۶۳۹، ۶۴۰

جلال الدين محمد البلخي الرومي - ۳۷، ۱۱۵، ۱۱۶

جلال الدين محمود امامي (قاضي) - ۳۸۵

جلال الدين محمود القزويني بن مولانا عبد الرحمن بن قاضي القضاة سعد الدين ابن قاضي القضاة

امام الدين (قاضي القضاة) - ۲۴۰، ۲۶۵

جلال الدين محمود زاهد مرغابي - ۵۴۲

جلال الدين مخلص سمناني (خواجه) - ۱۲۵

جلال الدين ميرميران - ۲۸۹، ۲۹۰

جلال الدين مينكبرني (سلطان) - ۱۷، ۳۸، ۴۱، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۱۰۴

جلال حميد (امير) - ۳۲۴، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۶۷

جلال شغاول (كيا) - ۳۵۳

جلال (كيا) - ۳۴۲، ۳۴۳

جلال هندو كا برلاس (امير) - ۴۰۲

جلال ياورچي - ۵۳۸

جلاليرباي - ۸۳، ۸۶

جلالير (قوم، ايل) - ۱۳، ۱۹، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۹۹

جلبيانشاه (امير) - ۵۷۵، ۵۸۸، ۵۹۰

جلبيان ملك آغا - ۵۱۵، ۵۴۲

جم - ۱۴۸، ۱۷۴، ۳۰۴، ۳۸۹، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۵۹، ۶۳۴

جمال الدين اقرم - ۱۹۵، ۲۶۱ تا ۲۶۳

جمال الدين بن حسام بداونى (- ابن حسام) ۳۷۹، ۴۷۳

جمال الدين حاجى بن تاج الدين على شروانى - ۲۲۵

جمال الدين دستجردانى (خواجه) - ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸

جمال الدين رشيق القطنى - ۱۱۷

جمال الدين (شيخ) - ۱۱۰

جمال الدين طيب - ۴۹۷

جمال الدين (عالم مروى) - ۳۹

جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى - ۲۶۶

جمال الدين كاشى (سيد) - ۱۱۷

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۶۷۴

جمال الدين محمد بن سليمان بن النقيب المقدسى - ۱۳۴

جمال الدين محمد بن طاهر بن محمد الزيدى البخارى - ۱۰۳



جمال الدين محمد بن مكرم الانصارى - ۲۶۴

جمال الدين محمد سام - ۱۵۰، ۳۷۱ تا ۳۷۴

جمال الدين مطهر حلى (شيخ) - ۱۹۷

جمال الدين موصلى - ۲۶۱، ۲۶۲

جمال الدين (ملك اسلام) - ۱۴۴

جمال الدين يلغز (خواجه) - ۲۴۶

جمال الدين يوسف بن الزكى - ۲۳۱، ۲۳۲

جمال (پهلوان) - ۶۰۳

جمشيد - ۷، ۲۸، ۸۶، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۹۶، ۳۱۹، ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۵۳، ۴۹۸، ۵۲۸، ۵۶۲، ۵۹۰

۶۱۳، ۶۱۸، ۶۲۵، ۶۳۶

جمشيد قارن (امير) - ۳۴۶، ۴۴۲، ۴۵۴

جمع الجوامع - ۲۶۶

جمکيم بن قبالاآن - ۶۸ تا ۷۰

جمو (قصبه) - ۴۷۹، ۴۸۰

جنابذ - ۳۸۳

جنات (آب) - ۴۸۰

جنتمور - ۳۰

جنحان - ۴۷۲

جند - ۲۷، ۲۹، ۳۰

جنگسانک (- قو کینک) - ۲۳، ۲۴ - (- بوقا) - ۲۷، ۱۲۸ (- اولجای) - ۶۹ (- اوجا جار) ۶۷ (هیتون  
ذویان) - ۶۷ (- داشمن) - ۶۷

جنکشی بن ابرکان بن دواخان - ۹۱

جنگر (قصر) - ۲۹۹

جنید بوردای - ۵۲۲

جنید ترکان - ۴۵۸

جوجی خان بن چنگیز خان - ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۴۹، ۷۴، ۷۵، ۲۳۶، ۴۵۰، ۴۶۴، (الوس  
...) - ۱۸۰، ۳۹۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۶۵، ۵۳۳، ۶۱۴

جوجی قسارین بیسوکا بهادر - ۱۶، ۲۱

جود (کوه) - ۴۷۰

جودی - ۴

جوربخت - ۲۳

جوربد - ۱۴۲

جورجه - ۲۳، ۴۶

جور (قریه) - ۳۵۸

جوشکاب بن جوماغر بن هلاکو خان - ۱۳۰

جوش و خروش (کتاب) - ۵۴۹، ۵۵۰

جوشی - ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳

جو کلک - ۴۴۱، ۴۴۲

جو کی - ۱۳۲

جو کی بن میسور - ۲۰۳، ۲۰۴

جومغور بن هلاکو - ۱۰۳

جونى (آب) - ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹

جونى قربانى (الوس) - ۴۳۲، ۴۳۳، ۵۶۶

جوى زر - ۴۵۴

جوى نو - ۳۸۸

جوین - ۳۲، ۳۹۹

جوینه بنت یلدر خان - ۱۲

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۵

جهان بخت آغا - ۵۴۲

جهان پناه - ۴۷۸

جهان تیمور بن آلافرنگ - ۲۱۹، ۲۳۰

جهانشاه بن امير جاکو برلاس (امير) - ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۸،  
۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۲، ۵۹۷، ۶۰۸

جهانشاه ايناق (امير) - ۵۸۹

جهانشاه بن قرا يوسف (ميرزا) - ۳۳۵، ۳۵۲، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۶

جهانشاه بن تايقو - ۴۱۲

جهانگير بن پير محمد جهانگير - ۴۲۲، ۴۲۴ تا ۴۲۶، ۴۵۴، ۴۹۶، ۵۴۱

جهانگير بن ملڪ كيكائوس بن ملڪ كيومرث (ملڪ) - ۳۳۵

جهان ملڪ بن امير حسين بن امير مسلا (امير) ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۷

جهان نماي (كوشك) - ۴۸۰

جهنم دره - ۵۲۴، ۵۲۶

جيجكتواباق - ۵۲۶

جيحون ۳۵، ۳۷، ۴۵، ۷۴، ۸۴، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۵۲، ۳۲۲، ۴۰۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۵۱، ۴۸۰،

۴۸۲، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۱۵

جيك پولاد بن كيخاتو خاتون - ۱۳۹

جيكدو - ۲۳، ۲۴، ۶۲

جيلان - ۵۹۵

جيلانات - ۱۹۴

جيل بن جيلانشاه بن فيروز بن نرسی بن جاماسب بن فيروز - (- گاوباره) - ۳۲۸

جيم کيم بن قبلقاآن - ۶۲

چ چاشت خوار - ۳۰۴

چاشنی گیر، حسام الدين بدر - ۲۶۱ تا ۲۶۳

چاورجی - ۴۰۶

چاه اتابک (منزل) - ۲۶۲

چرکس - ۵۰، ۵۴، ۷۴، ۴۶۶

چرکس خان - ۷۶

چرنداب - ۱۹۷

چشت - ۲۰۳

چغانیان - ۴۰۸، ۵۴۴

چقماق (امیر) - ۴۹۶

چقماق بيک - ۲۶۴

چقماق بيک (چقماق سلطان) (- الملك الظاهر) - ۶۲۷ تا ۶۲۹، ۶۳۲

چقماق شامی (امیر) - ۶۱۸؛ ۶۲۰

چکچک (تنگ) - ۴۰۸، ۴۱۱

چکه تواچی - ۴۵۱

چگل بن ترک - ۵

چلاو (کوهستان) - ۵۲۳، ۵۲۴

چلبی، موسی - ۵۱۳

چنار (باغ) - ۵۲۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۶

چنگیز خان (- تموچین) - ۲، ۱۲، ۱۶ تا ۲۵، ۲۷ تا ۲۹، ۳۱ تا ۳۵، ۳۷، ۳۸ تا ۴۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۸۰، ۲۰۹، ۳۳۱، ۳۶۸، ۳۸۱، ۴۵۰

چوپان اختاجی - ۲۳۴

چوپان سلدوز بن ملک بهادر بن تودان نویان (امیر) (- چوپان بیک) (چوپان نویان) - ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵ تا ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۶۰، ۳۷۸

چوپان بیک - رجوع به امیر چوپان سلدوز ..

شود.

چوپان قراوناس - ۲۰۷

چوپان قورچی - ۲۴۹

چوگان - ۶۰

چول - ۴۰۲، ۴۰۸ (آب) - ۴۷۰

چول جلالی (- جرویبابان) - ۴۷۰

چهارباغ میرزا شاهرخ - ۵۳۹

چهاردانگ (آب) - ۴۵۴

چهارده طبس - ۵۷۲

چهار راهه (دروازه) - ۵۳۷ تا ۵۳۹

چهارشنبه (امیر) - ۵۸۹، ۶۰۹

چهار طاق (دروازه) - ۲۷۹

چهار گنبد - ۳۰۱

چهره (چهوره) (شیخ) - ۵۳۱ و حاشیه چهل دختران - ۵۶۷، ۶۲۹

چهل مقام (کوه) - ۳۱۵

چهوره (شیخ) - رجوع به چهره شود

چین - ۶، ۳۴، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۶۰ تا ۶۲، ۳۹۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۶۰۱

چین بن یافت - ۵، ۶

چیناس (قریه) - ۴۶۸

ح حاتم طی - ۱۳۶، ۲۹۴، ۳۶۸، ۳۷۱

حاجی (امیر غیاث الدین خراسانی) - ۲۷۳

حاجی برلاس (امیر) (از اولاد بیسومنکابن قراجار نویان - ۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹

حاجی بن امیر بدر الدین ابو بکر (امیر) - ۲۷۴

حاجی بیک (امیر) - ۴۴۱

حاجی بیک (برادر امیر نوروز) - ۱۴۹

حاجی بیگ بن امیر حسن بن امیر چوپان (امیر) - ۲۱۴، ۲۳۱

حاجی بیگ بن جونئی قربانی - ۳۲۰، ۳۲۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۵۵۰

حاجی بیگ در کتوتی - ۳۹۸

حاجی ترخان - ۴۶۶

حاجی خاتون - ۲۲۳

حاجی خربنده (پهلوان) - ۳۱۱، ۳۱۲

حاجی خواجه - ۴۳۳، ۴۳۶

حاجی سیف الدین (امیر) رجوع به سیف الدین ... شود.

حاجی شمس - ۲۸۷ و رجوع به شمس ...

شود.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۷

حاجی ضراب (امیر) رجوع به ضراب امیر حاجی شود.

حاجی عراقی (شیخ) - ۵۶۳ و رجوع به عراقی ... شود.

حاجی قوام الدین حسن (خواجه) - رجوع به قوام الدین .. شود.

حاجی کوچک رکابدار - ۵۷۶

حازم (حصار) - ۹۸

حافظ ابرو - ۲۴۲



حافظ بن ملك غياث الدين كرت (ملك) - ۳۷۹ تا ۳۸۰

حافظ شفائي - ۳۶۴

حافظ شیرازی (خواجه، لسان الغیب، ترجمان الاسرار) - ۳۱۵ تا ۳۱۷ تا ۳۲۱

حامد (- آمد) - ۹۷، ۴۶۰

حایریه - ۱۵۵

حبش - ۳۹

حبش عمید (وزیر جغتای) - ۷۷، ۸۰

حبشی (حصار) - ۴۵۵

حبیب السیر - ۲، ۲۵۰، ۳۹۰، ۶۴۰

حبیب الله (ممدوح خواند امیر) - ۴، ۲۵۰

حبیب (شیخ) - ۱۵۷

حبیب عودی - ۴۸۳

حجاج بن یوسف - ۱۰۹

حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان - ۲۶۸، ۲۶۹

حجاز - ۲۲۰، ۲۵۵، ۲۶۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۴۲۵، ۴۲۸، ۵۴۵، ۶۳۰، ۶۳۲

حدیقه - ۱۱۶، ۲۲۱

حجران (آب) - ۵۲۶

حران - ۹۸

حرفه - ۲۸۵

حرم (تنگ) - ۴۰۸

حسام الدوله، ابو الملوک - رجوع به حسام الدوله اردشير بن کخوار «۱» شود حسام الدوله اردشير بن سيف الدوله با حرب - ۳۲۹

حسام الدوله اردشير بن کخوار «۱» بن رستم بن دارا بن شهريار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن ...

سرخاب بن باوین شاپور بن کيوس بن قباد بن فيروز، ابو الملوک - ۳۳۵ ۳۳۶

حسام الدوله اردشير بن نام آور بن بيستون ۳۳۰

حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهريار ابن جمشيد (اسپهد) - ۳۲۹

حسام الدين ابراهيم شاه کرمانی - ۵۵۱

حسام الدين (از امراء کارکيا سلطان محمد) ۳۵۴

حسام الدين اطنفی (قاضی) - ۲۶۰

حسام الدين بدر چاشنی گیر - ۲۶۰، ۲۶۱

حسام الدين حاجب - ۱۲۶

حسام الدين (خواهرزاده پهلوان اسد) - ۳۰۸

حسام (سید) - ۵۶۳

حسام الدين قزوينی - ۱۲۹

حسام الدین مبارکشاه پروانچی - ۶۲۸ ۶۲۹

حسام الدین منجم - ۱۰۷

حسن - ۱۳۷، ۱۴۰

---

(۱) - در تاریخ طبرستان: کینخوار.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۸

حسن ایلکانی - رجوع به حسن بزرگ (امیر شیخ ..) شود

حسن المجتبی - ۳ و رجوع به حسن بن علی ع شود.

حسن (امیر اختیار الدین) - ۳۰۵

حسن (امیر) - ۴۵۷

حسن (امیر) (رسول ختا) - ۶۰۳

حسن بزرگ (امیر شیخ) (امیر شیخ حسن ایلکانی) (امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان ...) -

۲۰۹ تا ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷ تا ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۸

حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر آق بوقا جلایر - رجوع به امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ شود.

حسن بن تیمور تاش بن امیر چوپان (امیر شیخ) رجوع بامیر شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن چوپانی شود.

حسن بن سلطان اویس (شیخ) - ۲۴۲

حسن بن سید اسد آملی - ۳۵۴، ۳۵۵

حسن بن علی (ع) - ۲۱۳

حسن بیگ (امیر ابو النصر) - ۳۳۵، ۳۵۳، ۳۵۴

حسن بیگ برلاس - ۵۱۰

حسن بیگ (از امراء توقتمش خان) - ۴۵۰

حسن پاشا - ۵۰۸

حسن جاندار (امیر) - ۴۴۵، ۵۶۷

حسن جنداوول - ۵۳۹

حسن جوری (شیخ) - ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۶

حسن چوپانی - رجوع به حسن کوچک (امیر شیخ) شود.

حسن حاجی - ۲۹

حسن حمزه - ۳۵۷

حسن خانی (منزل) - ۶۰۹

حسن دامغانی - ۳۶۳ تا ۳۶۵، ۳۶۷

حسن دولت - ۳۴۱

حسن دهلوی (خواجه) - ۵۴۹

حسن رکن الدین بن سید معین الدین اشرف (شاه) - ۳۰۵

حسن (شیخ) - ۴۳۹

حسن (شیخ) - ۵۹۷

حسن صوفی ترخان (امیر) - ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۸۱، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۰۵

حسن ضماندار (کیا) - ۳۳۸

حسن فراش (مہتر) - ۳۱۸

حسن قوال - ۲۵۵

حسن کوچک (امیر شیخ حسن چوپانی) (امیر شیخ حسن بن تیمور تاش ... ) ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۶ تا  
۲۳۴، ۲۸۰

حسن کیا جلابی - ۳۳۶

حسن کیف؟ - ۴۵۸

حسن مخفحی (شیخ) - ۵۶۵

حسن مرعشی (سید) - ۳۳۷

حسی «۱» (قلعہ) - ۵۹۲

حسین برلاس - ۴۱۵

حسین بن احمد الخطیبی البکری (پدر بہاء الدین ولد) - ۱۱۵

---

(۱) در چاپ تہران: حسی (حاشیہ: احسی).

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۷۹

حسین بن افراسیاب جلابی (کیا) - ۳۳۹

(امیر)

حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن - ۹۳۹۲، ۳۹۸ تا ۴۰۹، ۴۱۱ تا ۴۱۹ ۵۶۵

حسین بن سلطان اویس ایلکانی (سلطان) - ۲۴۲ تا ۲۴۶، ۳۰۹ تا ۳۱۳

حسین بن سید اسد الله آملی - ۳۵۴، ۳۵۵

حسین بن شاه مظفر (شاه) - ۲۸۷

حسین بن علی المرتضی - ۳، ۳۵۳

حسین بن محمد بیک بن امیر موسی (سلطان) - ۴۳۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۳، ۴۹۵ ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۷،

۵۰۹، ۵۱۰ ۵۲۴، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷ ۵۴۱، ۵۵۵ تا ۵۵۷

حسین بهادر - ۴۰۹

حسین حمزه - ۳۵۷

حسین شربت دار - ۵۷۳، ۵۷۴

حسین صوفی ترخان (امیر) - ۵۵۵، ۵۵۹ و رجوع به حسن صوفی ترخان شود

حسین صوفی قنقرات - ۴۲۱، ۴۲۲

حسین کرت (ملک معز الدین) - ۳۶۰ تا ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۱۳، ۴۳۴

حسین (کلو) - ۳۰۱

حسین گورکان ولد امیر آقبوقا جلایر (امیر) ۱۹۴، ۲۰۳ تا ۲۰۵، ۲۰۷

حسین ملک قوچین - ۴۸۰

حسین میرزا (ابو الغازی سلطان ...) - ۷۷

حسین (میرزا سلطان) - ۴۶۷

حسینی - (امیر حسین بن عالم بن ابی الحسین) ۳۷۹

حصار شادمان - رجوع به شادمان (حصار) شود.

حصن کیف - ۴۵۸

حکمت عین - ۱۰۷

حکیم الدین غوری - ۳۷۰

حل الحاوی - ۲۶۵

حلب - ۵۶، ۹۸، ۱۴۶، ۱۵۲ تا ۱۵۹، ۱۵۹، ۲۶۰ تا ۲۶۲، ۲۶۴، ۴۶۲ تا ۴۹۲ تا ۴۹۵

حله - ۱۵۴، ۴۵۶، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۱۶ تا ۵۱۷، ۵۶۸

حما - ۱۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۵، ۴۹۴ تا ۴۹۸

حمد الله مستوفی - ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۲۰

حمزه - ۲۴۷

حمزه (امیر) - ۶۰۲

حمزه (سید) - ۵۵۰

حمزه طغای برغابریلاس - ۵۴۰

حمزه فتوقو (فتوقو) (امیر) - ۵۵۵، ۵۸۲

حمزه (حاجی) - ۲۲۷

حمزه مولای (حاجی) - ۲۳۴

حمص - ۱۰۹، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۴۹۴

حمیای بن جوجی - ۴۹

حمید (امیر) - ۳۹۹، ۴۰۴

حمید الدین سابق سمرقندی - ۶۶

حمیرا - ۵۴۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۰

حومه سرای - ۱۵۷

حویزه - ۲۴۸

حیدر - ۴۰۲

حیدر (امیر المؤمنین) - ۲۷۷، ۳۵۷، ۳۶۴

حیدر قصاب (پهلوان) - ۳۶۳ تا ۳۶۵

حیران قمش - ۴۲۷

خ خاص (پل) - ۵۰۳ (حوض) - ۴۷۷

خاقان سعید (- شاهرخ بن امیر تیمور گورکان)

خاک بر سر (برج) - (خاکستر)



خاکستر (برج) (- خاک بر سر) - ۳۷۵ ۴۴

خالد بن پیر محمد بن جهانگیر - ۵۴۱

خالد (جزیره) - ۵۰۳

خالق ترکمان (امیر) - ۵۶۲

خالق بالیق (بالیق) - ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸

خان ترکان بنت براق حاجب - ۲۶۷

خانزاده - ۴۲۲-۴۲۳، ۴۲۶، ۵۱۵، ۵۳۹

خانزاده (زوجه میرزا میرانشاه) - ۴۸۲

خانزاده (علاء الملک ترمذی) - ۵۲۶

خانزاده (مادر میرزا خلیل) - ۵۸۷

خانسار (صحرا) - ۲۹۸، ۵۱۶

خان سعید بن امیر حسین بن امیر مسلا - ۴۱۸

خان سلطان (- لیلی) - ۶۲۷

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو - ۳۰۲، ۳۰۳

خان قتلقت بنت قطب الدین شاه جهان (- مخدوم شاه) - ۲۷۲

خانگشت - ۲۹۹

خانی بیک آغا، ۵۴۲

خاوران- ۱۱۸، ۲۸۴

خاوند شاه (سید)- ۵۰۹

خاوند صدر الشریعه، بخاری- ۳۸۴

خبوشان- ۳۲، ۳۵۹، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۹۲

ختا (ختای)- ۱۱، ۱۳ تا ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۲ تا ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۰ تا ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۸۲، ۸۸

۹۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۲۲، ۳۹۶، ۴۸۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۸۴، ۶۰۳

ختای اوغول بن ارغون خان- ۱۳۳

ختای بهادر- ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷

ختای (ملازم امیر تیمور)- ۴۲۲

ختلان- ۴۰۲، ۴۴۳، ۵۴۳، ۶۱۸

ختن- ۲۴ تا ۲۶، ۸۳

خجند- ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۸۷، ۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۴۱، ۴۴۴، ۵۳۶، ۵۷۸ (آب)- ۸۴

خداداد آغا- ۵۴۲

خداداد حسینی (امیر)- ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۹۸، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۷۸، ۵۷۹

خدای داد بن ملو خان- ۴۷۷

خدای داد مغول- ۴۲۵

خراسان- ۹، ۲۰، ۳۲، ۳۳، ۳۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۱

۴۰ تا ۴۲، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۸۳ تا ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۲،  
۱۲۳، ۱۳۱ تا ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰ تا ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹ تا ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۱۹۵ تا ۱۹۸،  
۲۰۱ تا ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۱۸ تا ۲۲۶، ۲۲۹ تا ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۳۷،  
۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰ تا ۳۶۷، ۳۶۹ تا ۳۷۲، ۳۷۴ تا ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۸،  
۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۲،  
۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۳ تا ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۴ تا ۵۶۶، ۵۷۲، ۵۷۳،  
۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۲ تا ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۲، ۶۱۳، ۸۱۶ تا ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱،  
۶۲۵ تا ۶۲۷، ۶۳۲ تا ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۳۸

خریبندہ اغول (-) اولجایتو سلطان - سلطان محمد خدا بندہ (-) ۱۵۱

خردک بخاری (مولانا) - ۴۰۶

خرسنگ - ۲۰۴

خرقان - ۲۰۸

خرم آباد - ۳۳

خرماتو (-) قلعه مختصر (-) ۴۵۹

خرم (باغ) - ۳۴

خرم خراسانی (پهلوان) - ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷

خزار - ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۶۷، ۵۷۹ (دروازه) - ۴۱۱

خزر بن یافت - ۵

خسرو پرویز - ۳۹۱

خسرو (دره) - ۱۴۱

خسرو دهلوی (امیر) - ۵۵۰

خسرو شاهی (شیخ) - ۵۶۱

خشکدر (قریه) - ۲۰۱

خضر - ۴۸۹، ۵۲۱، ۶۳۲

خضرا سپاهی - ۵۸۱

خضر بن بندقدار (ملک مسعود) - ۲۵۷ ۲۵۵

خضر خزانه‌دار - ۴۰۸

خضر خان - ۷۶

خضر خان - ۴۸۰، ۶۰۹

خضر خواجه اوغلان - ۴۲۵، ۴۴۵، ۴۶۸، ۴۸۴

خضر میسوری (امیر) - ۹۲، ۳۹۸، ۴۲۱ ۳۹۹

خضر قوچین - ۵۳۵

خطا (ختا) - ۵۳۳ - (رجوع به ختا)

خطیب (پل) - ۵۶۵

خطیب (- ربیعی) - ۳۷۷

خفاجه (اعراب) - ۲۷۳

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۲

خفرک - ۳۲۲

خلاط - ۱۳۵، ۵۶۸، ۶۱۰

خلج (- قلیج - قال آج - ای زن بمان) - ۸

خلج (قوم) - ۹، ۲۰

خلخال - ۱۹۴، ۴۳۸

خلج بن یافث - ۵

خلم - ۴۱۶، ۴۸۰

خلیفه - ۴۸۴

خلیفه (شیخ) - ۳۵۸، ۳۵۹

خلیل (امیر) - ۳۲۹

خلیل (از امرای امیر حسین) - ۴۱۵

خلیل (از امرای ایلدرم با یزید) - ۵۰۸

خلیل پیغمبر (خلیل الرحمن) - ۲۶۲، ۴۵۸

خلیل الله شروانی بن امیر شیخ ابراهیم شروانشاه (امیر) - ۶۰۹، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴

خلیل سلطان بن امیر حسین بن امیر مسلا - ۴۱۸

خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه- ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۴ تا ۵۴۱، ۵۵۴ تا ۵۵۹، ۵۷۸ تا ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۸۷

خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان (میرزا)- ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۹

خلیل یساول- ۴۳۱

خمار تکین- ۳۴

خمارى (امیر)- ۱۲۶

خمارى (قمارى) یساول- ۳۲۴، ۴۷۵

خمسه نظامی- ۶۱۶

خمشا- ۴۸۴

خنک اغلان (اسب)- ۴۲۷

خواجهگى- ۵۸۱

خواجه کرمانى (کمال الدین محمود- نخل بند شعرا)- ۲۹۱

خواجه دو که- ۵۶۵

خواجه رشید (چشمه)- ۲۳۶

خواجه (سید)- ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۲، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۵۷ تا ۵۶۰، ۵۶۳

خواجه شمس (مزار)- ۳۴۵، ۴۰۴

خواجه شیخ کججانی- رجوع به کججانی (کجوجانی ...) شود.

خواجه علی - ۵۷۴

خواجه علیشاه (مسجد) - ۲۳۷

خواجه قنبر (موضع) - ۵۶۳، ۵۶۶

خواجه ولد شیخعلی بهادر (امیر سید) - ۵۵۵

خواجه یوسف ولد اولجایتو ایردی - ۴۱۹

خوار - ۴۴۲، ۴۸۳، ۵۸۸، ۶۳۷

خوارزم - ۳۰، ۳۴ تا ۳۷، ۴۵، ۷۴، ۷۷، ۲۱۴، ۲۶۶، ۳۹۵، ۴۲۱ تا ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۵۸۴ تا

۵۸۶، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۲

خوارزمشاه (سلطانمحمد) - ۲۵-۲۹، ۳۲، ۴۰، ۴۲، ۴۴

خوارزمشاهیان - ۳۷، ۱۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۳۰

خواف - ۹۵، ۲۷۳، ۳۸۳، ۳۸۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۳

خواند امیر (غیاث الدین بن همام الدین) - ۳

خوجان - ۱۲۳، ۱۲۵

خوزستان - ۳۶، ۱۳۷، ۲۲۶، ۳۲۷، ۴۸۵، ۵۰۳

خوش کلدیری آغا - ۵۴۲

خوی - ۳۳، ۷۶، ۲۳۵ تا ۲۳۷، ۲۴۷، ۴۴۰، ۵۷۶، ۵۷۷

خيربا (ملك الامراء حلب) - ٢٦٤

خيرباد - ٥٣٩

خيسار (قلعه) - ٣٦٠، ٣٦٨ تا ٣٧١ ٤٠٩

خيوق - ٤٠٠، ٤٢١، ٤٢٢

د دابو (قرية) - ٣٣٩

داد (شيخ) - ٢٧٣

داد ملك برلاس - ٤٤٣

دارا - ٤١٧، ٤٦٧، ٥٧١

داراب - ٥٩٠

داراب فوشنجي - ٥٦٠

دار السلام (بغداد) - ٩٥ تا ٩٧، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٩، ١١٥، ١٢١، ١٢٢، ١٢٨، ١٣١، ١٩٣، ٢٠٠، ٢٣٣، ٢٣٨،  
٢٤٠ تا ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٧٣، ٢٧٨، ٢٥٥، ٢٦٢، ٢٨١، ٢٨٥، ٢٩٩، ٥٠١، ٥١٦، ٥١٧، ٥٤٧، ٥٦٠،  
٥٧٧، ٥٧٨، ٦٦١

داشمن جنكسانك - ٦٧

دالان ناور - ١٥١

دامغان - ٣٢، ٦٠، ١٤٠، ١٤١، ٢٠٣، ٣٦٥، ٣٦٧، ٤٣٧، ٤٤٢، ٤٥٤، ٤٨٢، ٥٢٤، ٥٦٦، ٦٣٧

داناشان - ٣٤٣

دانشمند (امير) - ٦٥



دانشمند بهادر (امیر) - ۱۹۲، ۲۱۲، ۳۷۱ تا ۳۷۶، ۳۷۸

دانشمند چه‌خان - ۹۲

دانشمند حاجب - ۵۱ تا ۵۳

دانشمند (قاصد عمر شیخ) - ۴۲۵

دانه خواجه - ۵۱۳

داود - ۵۴۵

داود (امیر) - ۴۲۳

داود بن ملک معظم (ملک ناصر) - ۹۷

داود ترکمان (شیخ) - ۴۴۸، ۴۸۷، ۴۸۸

داود (شیخ) - ۴۳۵

داود دوغلات (امیر) - ۳۸۸، ۴۱۹

داود صوفی - ۴۶۴

داود (ملک) - ۲۷۹

دایمنک خان - ۵۸۴، ۶۰۳

دباج (امیر) - ۱۹۳، ۱۹۴

دبور - ۳۴۹

دجله - ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۴۰، ۲۴۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۵، ۴۹۹ تا ۵۰۱

دراتخین جکه تواجی - ۵۶۵

در النظیم فی فضایل قرآن العظیم - ۲۶۶

درب فسا - ۲۹۸

دربند باکو - ۴۵۵

دربند شروان - ۳۳، ۱۰۲، ۱۰۸، ۲۰۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۴

۲۲۲، ۳۷۰، ۳۹۶، ۴۳۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶

دربنده کره رود - ۳۲۷

درسلطان آغا - ۵۴۲

درسون (امیر) - ۳۰۰

درگزین - ۴۶۶، ۵۶۲، ۵۷۰

درلکین - ۱۱ تا ۱۳

درون - ۴۳۶

درویش بن الهی - ۷۶

درویش الهی (شیخ) - ۵۲۰

درویشک میرغوچی - ۴۱۰

دره زنگی (قریه) - ۹۱، ۵۵۵، ۶۲۹

دره گز- ۴۰۲

دره نمک «۱»- ۶۰۶

دزد حسن (- شیخ کمال خجندی)- ۵۴۹

دستجرد (قلعه)- ۵۸۶

دستجردان (قلعه)- ۳۶۵

دسنته بنت برلاس افرنجی- ۵۱۱

دشت رس- ۲۹۸

دشت (صحرا)- ۲۸۶

دکنه- ۵۸۵

دل خوش آغا- ۵۴۲

دلشاد آغا دختر امیر شمس الدین- ۴۲۴

دلشاد آغا (زن امیر تیمور)- ۴۳۴، ۵۴۲

دلشاد آغا (زن زنده حشم)- ۴۱۸

دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن امیر چوپان- ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶

دلشاد خاتون بنت تیمور تاش بن امیر چوپان ۲۳۹

دلگشا (باغ)- ۴۶۸، ۴۸۰

دماوند- ۱۴۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۵۲۰

دمشق- ۹۸، ۱۵۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۰ تا ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶- ۳۹۶، ۴۶۲، ۴۹۲ تا ۵۵۶، ۴۹۸

دمشق (امیر)- ۱۵۶

دمشق خواجه بن امیر چوپان- ۲۱۰ تا ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶

دمشقیه (عمارت)- ۲۴۲، ۲۴۳

دندی خاتون بنت آقبوغا جلایر- ۱۳۹

دوا- ۱۴۶

دوابه- ۵۳۸

دواتی (محمد...)- ۲۴۷

دواتیان صغیر- ۹۶

دواتیان کبیر- ۹۶

دواتیمور خان بن دواخان- ۹۰

دواجیجن- رجوع به دو الجان شود

دواخان- ۷۲

دواخان بن براق خان- ۸۸، ۸۹

دواسجان بن براق خان (یا دواجیجن)- ۸۸

دوبون بیان- ۱۲

دوتومنن بن بوقا خان- ۱۲، ۱۳

دوچاهه- ۵۷۳

دوربان (قوم)- ۶۲

---

(۱)- چاپ طهران: ده نمک

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۵

دوردقای- ۸۸

دورکه بهادر- ۴۱۰

دورلدای- ۵۶۹

دورماچین خاتون- ۶۲

دوغلات (امیر داود)- ۴۰۹

دولان جادن (ایل)- ۴۰۲

دولدای (امیر)- ۶۱۰

دولت آباد- ۴۷۹

دولت پردی بن تاش تیمور- ۷۶

دولت ترکان آغا- ۵۴۲

دولت تمور تواچی- ۴۸۰

دولت تیمور- ۵۰۷، ۵۱۱

دولت خواجه ایناق - ۵۵۸، ۵۶۸، ۵۸۳، ۵۶۹، ۵۸۹

دولت شاه - ۲۹۹، ۳۰۰

دولت شاه نخشی - ۴۱۱

دولت دی بنت اولجایتو سلطان - ۲۱۳

دهستان - ۳۶۶

دهلی - ۹۰، ۳۹۶، ۴۷۲ تا ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۳، ۶۰۹، ۶۳۱ (دهلی کهنه) - ۴۷۸

ده نوچغانیان - ۵۴۴

دیار بکر - ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹ تا ۲۳۱، ۲۳۵

۳۹۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۵۱۶، ۵۶۸

دیالمه - ۵۲۱

دیب باقوی بن المجه خان - ۶

دیپالیور - ۴۷۲

دیلمان - ۱۹۴

دیلون یولدوق - ۱۶

ذخیره الملوک - ۵۴۳

رادکان - ۳۲، ۱۴۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۴۳۳، ۶۲۵

راستی (خواجه) - ۳۲۴

راودولچين - ۴۷۲

راى - ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۰

رايجل - ۵۳۹

راى ملك بن ايسن قتلق - ۲۳۳

رأس العين - ۱۵۲، ۲۶۰، ۴۹۸

رئيس ناصر الدين عمر - ۲۸۷

ربع رشيدى - ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶

ربيعه (ديار) - ۱۰۴، ۱۳۱

ربيعى صدر الدين خطيب شاعر فوشنجى - ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۶ تا ۳۷۸

رحبة الشام - ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۵؛ ۲۶۳

رحمت (آب) - ۴۱۲

رحمان شاه درويش - ۲۴۳

رحيم داد بن حسام الدين مبارکشاه (امير) - ۶۲۹

رحش - ۳۸۹

رساله حساب - ۱۹۱

رستاق - ۳۳۲

رستم (باغ) - ۵۸۹

رستم برلاس - رجوع برستم طغای بوغا شود

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۶

رستم (بند) - ۴۳۶

رستم بن عمر شیخ بن امیر تیمور - ۳۳۳، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۹، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۰ تا ۵۲۴، ۵۲۶  
۵۴۱، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۷۱ تا ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۵

رستم خراسانی - ۴۸۴

رستم طغای بوغای برلاس - ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۳۸ تا ۵۴۰

رستم دستان - ۳۰، ۹۹، ۱۵۰، ۲۰۴، ۲۷۵، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۷۱، ۳۷۷، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۴۹  
۴۵۳، ۴۶۴، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۵۳، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۳۰

رستم‌دار - ۱۹۴، ۳۲۸ تا ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۱ تا ۳۵۵، ۳۶۰ تا  
۳۶۲، ۴۳۷، ۵۲۳، ۵۵۶، ۵۶۶، ۵۹۵، ۶۳۰

رستم‌دار (ملوک) - ۲۵۱ - ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۵

رستم‌اریان - ۳۳۴

رشت - ۱۹۴

رشید الدین فضل الله طیب، وزیر (خواجه) ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۹۰ تا ۱۹۳، ۱۹۵،  
۱۹۸ تا ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۷۱

رشیق القطن - ۱۱۷

رشیدی - ۴، ۱۱، ۲۳، ۵۷، ۶۹، ۷۷، ۱۶۴



رشیدی (عمارت) - ۲۳۹

رصافه - ۱۰۶

رضا کیا (امیر سید رضی الدین) - ۶۱۴۵۲۱

رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین - اسماعیل (خواجہ) - ۳۸۱

رضی الدین بخاری (مولانا) - ۷۰

رضی الدین بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۴۳۷

رضی الدین (امیر سید، سید رضا کیا) - ۶۱۴

رضی الدین علی لالا (شیخ) - ۳۶

رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی - ۱۳۳

رضی الدین (ملک) - ۱۱۷

رضی الملک تاج الدین عثمان - ۲۶۸

رفسنجان - ۲۸۹

رفیع الدین بکرانی - ۱۹۱

رقیہ خانیکہ - ۵۳۹، ۵۵۶

رکن آباد (مدرسه) - ۳۲۸

رکن الدولہ شاہ کیخسرو بن تاج الدولہ - ۳۳۶

رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین - ذکریا (شیخ) - ۳۷۹

رکن الدین الهروی (رکن صاین) - ۲۹۴

رکن الدین بن براق حاجب - رجوع به رکن الدین خواجه جق ... شود

رکن الدین بن رفیع الدین بکرانی - ۱۹۱

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۷

رکن الدین بن ملک شمس الدین محمد کرت (- ملک شمس الدین محمد کهن) - ۳۷۰

رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف (شاه) - ۲۹۵، ۳۰۳ تا ۳۰۵

رکن الدین حسن بن محمد الحسین (سید) ۲۶۴

رکن الدین خورشاه اسماعیلی الموتی - ۹۹ ۹۵

رکن الدین خواجه جق بن براق حاجب قتلغ سلطان - ۲۶۷، ۲۶۸

رکن الدین (درویش) - ۳۶۶

رکن الدین صاین (رکن الدین الهروی) - ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۹۴

رکن الدین سلیمان شاه (امیر) - ۵۵۶

رکن الدین سنجاسی (شیخ) - ۱۱۶

رکن الدین شیخی رشیدی - ۲۲۸

رکن الدین علاء الدوله بن میرزا بایسنقر (میرزا) - ۵۹۸، ۶۳۳

رکن الدین علاء الدوله، ابو المکارم احمد بن ملک شرف الدین محمد البیابانکی سمنانی (شیخ) -

۳۵، ۲۱۲، ۲۲۰، ۳۵۸، ۳۸۵

رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی (قاضی) - ۴۱

رکن الدین محمود شاه بن حجاج سلطان - ۲۶۹

رکن الدین محمود شاه سنجان - ۳۸۵

رکن الدین مرغنی (ملک) (پدر ملک شمس الدین کرت) - ۳۶۷، ۳۶۸

رکن الدین یوسف شاه بن اتابک نصره الدین احمد بن الب ارغون (اتابک) - ۳۲۸

رمضان - ۱۴۹

رمضان اختاجی - ۳۰۰، ۳۱۳

رمضان (امیر سیف الدین) - ۳۱۷

رمضان تونی (خواجه) - ۶۲۴

رمضان خواجه - ۴۴۹

رمضان (شیخ) - ۵۱۱ تا ۵۱۳

رمله - ۴۹۲

رواحیه (مدرسه) - ۲۵۶

روئین دژ (قلعه) - ۲۳۸

روحا - ۹۷، ۴۵۸، ۴۹۸

روح الارواح - ۲۷۹

رودان - ۲۸۹، ۳۱۸

روداور- ۱۶۹

رودیار- ۹۵، ۲۸۵، ۳۲۹، ۳۳۰ (باقلا پزان)- ۳۴۸

رودبار بالو- ۳۶۲

روزافزونی (قبیلہ)- ۳۵۳

روزبھان (شیخ)- ۱۶

روس- ۷۴، ۴۶۶، ۵۰۸

روس بن یافت- ۵

روض الریاحین فی حکایات الصالحین- ۲۶۶

روضہ- ۶۲۸

روضۃ الصفا- ۵، ۸، ۹، ۴۲، ۵۴، ۶۴، ۷۲، ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۸، ۲۵۵، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۶۴

۳۸۳، ۳۸۵، ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۴۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۸

روضہ اولو الالباب (- تاریخ بناکتی)- ۱۹۷

روضہ منہاج المناسکین- ۲۵۶

روغہ- ۴۳۳

روم- ۳۹، ۵۵، ۵۶، ۷۵، ۹۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۰۷

۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰

۵۳۱، ۵۲۰، ۵۱۹، ۵۱۶ تا ۵۱۴، ۵۱۲ تا ۵۰۹، ۵۰۷، ۵۰۵ تا ۵۰۳، ۴۸۹، ۴۸۷ تا ۴۸۵، ۳۹۶، ۳۸۷، ۲۸۶  
۶۲۶، ۶۰۶، ۵۶۷، ۵۴۹

رویان- ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۵۴

ری- ۳۳، ۳۲، ۶۰، ۸۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۴،  
۴۵۵، ۴۶۸، ۴۸۳، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۵۴، ۵۶۴، ۵۸۶ تا ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۱۸، ۶۲۴،  
۶۳۰ تا ۶۳۸

ریاض الصالحین- ۲۵۶

زابلستان- ۴۵۳، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۵۴، ۶۰۵

زاد المسافرین- ۳۷۹

زاغان (باغ)- ۳۸۹، ۴۳۱، ۴۴۵، ۴۶۸، ۵۵۰، ۵۸۴، ۶۰۵، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۳

زاغ سرا- ۳۴۸، ۳۴۹

زاوه- ۳۲، ۹۵، ۳۵۸، ۳۶۰

زاهد (امیر)- ۲۴۱

زبده (کتاب)- ۱۰۶

زیور- ۵۴۵

زرکوب (نجم الدین)- ۱۳۴

زرنجی (کوه)- ۶۱۰

زرنوت (قصبه)- ۲۷

زرنوق- ۴۴۴

زره (حصار)- ۳۷۸، ۴۳۵ (صحرا)- ۳۸۳

زریت (حصار)- ۴۸۶

زرین کمر بن جستان- ۳۲۹، ۳۳۰

زکریا (امیر)- رجوع به امیر شمس الدین زکریا شود.

زکریا- پیغمبر- ۱۰۷

زنبور (ایلچی)- ۴۱

زنجان- ۳۳، ۱۳۶، ۲۴۸

زنجیرسرای- ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۶

زنده حشم (امیر اپردی)- ۴۱۴ تا ۴۱۶ تا ۴۱۸ تا ۴۲۱

زنده رود- ۳۲۰، ۵۹۰

زنگی تونی (امیر)- ۵۲۳

زواره اصفهان- ۲۸

زونسین- ۵۱۳

زیاد بن ابیه- ۱۰۹

زیتون (دریای)- ۶۲

زیرک خجندی (امیر)- ۴۰

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۸۹

زین الدین ابو بکر تایبادی - ۳۱۶، ۴۳۰، ۴۳۳

زین الدین حافظی - ۹۸

زین الدین (سید) - ۳۴۶

زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی - ۲۶۶

زین الدین علی بن الصاعد - ۱۳۴

زین الدین قدسی - ۷۳

زین الدین کیمیاگر - ۱۹۳

زین العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب (امام) - ۳۳۷

زین العابدین بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۴

زین العابدین بن سید کمال الدین بن سید محمد (سید) - ۳۵۲ تا ۳۵۶

زین العابدین بن ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین - ۴۴۴

زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر (سلطان) - ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۶ تا ۳۲۳، ۳۲۵، ۵۷۴

س سابق برلاس - ۵۶۲

ساتقن بهادر - ۴۴۱

ساتلمش - ۱۴۲

ساتی (امیر) - ۲۹۷، ۲۹۸

ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان- ۲۰۷ ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹

ساخر- ۳۶۰

سداق بیک- ۲۷۲

ساربان (سارمان) بن جغتای- ۷۷، ۸۸

ساربوغا جلاير (امير)- ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۴ تا ۴۲۶

ساربوغا (امير شيخ نور الدين)- ۴۶۴

سارق اوغلان- ۶۱۲

سارق عادل (- عادل آقا)- ۲۴۱، ۴۳۸

سارق عمر اویرات- ۵۱۷

سارق قول- ۲۷

سارق محمد ترکمان- ۴۵۵

سارنگ- ۴۷۱، ۴۸۰

ساری- ۳۳۶، ۳۴۰ تا ۳۵۸، ۴۳۷، ۴۵۴، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۶۴

ساریان- ۱۴۶

ساغج (چاه)- ۴۰۰

ساغرچ- ۴۱۲

ساغرچی (شیخزاده)- ۵۸۲



سالار- ۳۸۴

سالار (سیف الدین) - ۲۶۰ تا ۲۶۳

سالجوت (سالجیوت) (قوم) - ۱۲، ۱۹

سالجوتی - ۱۵

سالی سرای - ۹۱، ۴۰۲، ۴۰۶ تا ۴۰۸، ۴۱۴، ۶۰۲

سامانه - ۳۸

سام دیوبند - ۳۷۷

ساموقه - ۲۳

ساوه - ۱۰۵، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۹۷، ۵۲۳، ۵۸۸، ۵۸۹

ساوه (شیخ) - ۴۹۱

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۰

سبز (- کش) - ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۶۸، ۴۸۰

سبز (قریه) - ۶۰۲

سبز (مدرسه) - ۳۸۰

سبز خیابان (خانقاه) - ۳۸۰

سبزوار - ۴۰، ۶۰، ۳۳۲، ۳۵۶ تا ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴ تا ۳۶۶، ۳۸۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۴۴، ۵۰۱، ۵۵۷،

۵۶۴، ۶۳۷، ۶۳۸

ستلمش - ۵۷۸

ستلمش بيك بن عبد الله مولاى (امير) - ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳ تا ۳۸۶

سجاس - ۴۲۲، ۵۶۱، ۲۲۴

سجاوند - ۲۷۳

سجين - ۱۰۳

سدره المنتهى - ۴۹۹

سدسان بن يافت - ۵

سراب - ۳۳، ۱۲۳

سراج - ۴۳۵

سراج الدين عمر بن على الانصارى (به ابن ملقن) - ۲۶۶

سراج الدين عمر هارون - ۱۵۰

سراو - ۲۳۶

سراى - ۴۵۰، ۴۶۶

سراى اباقا - ۵۶۱

سراى ملك خانم بنت قرا سلطان خان - ۴۶۷، ۴۲۱، ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۵۲

سراى ملك خانم (مدرسه) - ۵۲۹، ۵۳۰

سربداران (سربداریه) (ملوک سربدار) - ۲۳۰، ۲۵۱، ۳۳۲، ۳۵۶ تا ۳۵۸، ۳۶۰، تا ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۱،  
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۴۴

سربند امیر (حصار) - ۲۹۹

سربند (قلعه) - ۲۸۸

سرتخت (قلعه) - ۹۵

سرچاه - ۲۹۸

سرخاب - ۵۷۰

سرخد - ۲۶۰، ۲۷۳

سرخس - ۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۳۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۷، ۶۳۴

سردار صده - ۹۰

سرفان - ۷۴

سرمالو (قلعه) - ۴۳۹

سرمن - ۳۱۳

سرور (خواجه) - ۲۴۲

سرورود - ۵۷۰

سرو قد بن جرقه لنکوم - ۱۳

سروگل - ۳۴۷

سعدت - ۳۲۳

سعدت تیمور تاش - ۵۶۷

سعدت خاوند شاه (امیر) - ۶۳۴

سعد آباد - ۶۳۷

سعد اجودنی «۱» (شیخ) - ۴۷۲

سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد (ملک)

---

(۱) - در چاپ تهران: اجودانی.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۱

۳۳۳، ۳۴۴ تا ۳۴۶

سعد الدوله یهود ولد صفی الدوله هبة الله بن مهذب الدوله ابهری - ۱۲۵ تا ۱۲۸ تا ۱۳۴

سعد الدین (برادر مجد الملک یزدی) - ۱۱۹

سعد الدین حبش - ۱۵۴

سعد الدین حموی (شیخ) - ۳۶

سعد الدین فتلق خواجه خالدی قزوینی - ۲۲۰

سعد الدین محمد ساوجی (خواجه) - ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۷۱

سعد الدین مسعود انسی - ۵۴۶

سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی - ۷۶ تا ۵۴۴ تا ۵۴۷

سعد اللّٰه - ۵۸۸، ۵۸۹

سعد بن زنگی (اتابک) - ۳۲۶

سعد بها - ۱۹۷

سعد وقاص بن پیر محمد بن جهانگیر - ۵۱۵، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۹۳

سعد وقاص بن محمد سلطان - ۵۴۱

سعدی مصلح الدین شیرازی (شیخ) - ۱۱۷، ۳۸۷

سعید بن محمد بن مسعود الکازرونی (شیخ) ۲۹۴

سعید برلاس (امیر) - ۴۸۴، ۵۲۶، ۵۷۵

سعید (ملک) - ۹۹، ۱۰۰

سعید محمد بن ملک ظاهر بندقدار (ملک) ۲۵۷

سغد سمرقند - ۴۱۲

سغناق - ۱۹، ۴۲۶ تا ۴۲۸، ۶۱۴، ۶۱۷

سفید (باغ) - ۵۸۲، ۶۲۳

سفید رود - ۱۴۵، ۲۰۶

سفیل قندهاری - ۶۰۰

سکاکی، ابو یعقوب - ۷۷، ۸۰، ۸۱

سکاکیه (خانقاه) - ۲۲۰

سكبديان (قریه) - ۸۶

سكندر - ۱۴۵، ۲۱۹، ۲۶۱، ۳۶۷، ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۹۶، ۶۱۹، ۶۲۰

سكندر (- اسكندر جلال الدوله) - ۳۶۱

سگ بچه (- على درویش) - ۵۳۶

سلاسل (قلعه) - ۳۲۰، ۳۲۱

سلام آغا بنت امير خضر يسوری - ۴۱۸

سلامش بن ملك ظاهر بيبرس بندقدار (ملك عادل) - ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹

سلامیه - ۱۵۳

سلحين - ۴۸۰

سلدوز - ۴۵۱

سلطان آباد - ۱۹۶

سلطان آغا - ۵۴۲

سلطان ابراهيم بن ميرزا علاء الدوله - ۶۲۸

سلطان ارتوج (بيلاق) - ۴۶۸

سلطان انداجی - ۱۳۰

سلطان بايزيد عثمان - ۵۶۷

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۲

سلطان بخت بنت ملك اشرف - ۲۳۷

سلطان بخت بيكم بنت (امير تيمور) - ۴۴۳، ۴۶۷، ۵۴۱، ۵۴۲

سلطان جوق - ۱۰۲

سلطان خاتون بن طغا تيمور خان - ۳۸۰، ۴۳۱

سلطان (خانقاه) - ۳۸۰

سلطان دوين - ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۶۷

سلطان شاه (امير) - ۲۸۶

سلطان شاه برلاس (امير) - ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸

سلطان شاه بن نيكروز (امير) - ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴

سلطان شاه بن جاندار (امير) - ۲۸۵

سلطان شاه خازن - ۲۴۰، ۲۴۱

سلطان شيخي (حاكم مصر) - ۲۶۴

سلطان عرب - ۲۴۸

سلطان علي بن رستم بن عمر شيخ - ۵۴۱

سلطان كوچك بن احمد سلطان - ۱۲۱

سلطان محمد بن ميرزا بايسنقر (ميرزا) - ۶۲۳

سلطان محمد (كار كيا سيد) - ۳۳۵، ۳۵۳، ۳۵۴

سلطان ولد بن جلال الدين محمد مولوى - ۱۱۵، ۱۱۶

سلطانيه (- قنقور النك) - ۱۲۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴ تا ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷،  
۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴ تا ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۵۶، ۳۳۷، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۶، ۵۰۵، ۵۱۴،  
۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۶۱، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۹۳، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۰

سلغرشاه - ۳۲۷

سلغرشاه تركمان - ۲۹۷، ۲۹۸

سلماس - ۳۳، ۴۴۰، ۵۵۳، ۶۱۸ تا ۶۲۰

سلمان ساوجى (خواجه جلال الدين) - ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹ تا ۲۴۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲

سلمان [فارسى] - ۲۴۲

سليمان برلاس (امير) - ۴۰۲، ۴۰۳

سليمان بن حمزة المقدسى - ۲۶۴

سليمان بيك - ۲۴۰، ۲۴۱

سليمان پيغمبر - ۲۴۰، ۳۰۰، ۵۳۳، ۵۵۰

سليمان خان - ۲۱۴، ۲۲۹ تا ۳۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴

سليمانشاه - ۹۶، ۱۰۶

سليمان (شاه) (برادر شاه سلطان) - ۳۰۰

سليمانشاه (امير) - ۳۳۳



سليمانشاه بن امير داود (امير ركن الدين) - ٤٣٨، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٥، ٤٧٥، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٩٣، ٤٩٩،  
٥٠٣، ٥٠٧، ٥٠٩، ٥١٠، ٥٢٠، تا ٥٢٣، ٥٢٦، ٥٤١، ٥٥٥، ٥٥٧

سليمان صوفي قنقرات - ٤٤٣، ٤٥٠

سليمان (مولانا) - ٤٩٧

### تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٦٩٣

سليمانى (قلعه) - ٢٨٦

سليم عثمان (سلطان) - ٢٦٤

سمرقند - ٧، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٧، ٤٥، ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٦٣، ٧٧، ٧٦، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٩٢ تا ٩٤، ٩٦، ٣٢٠،  
٣٢٥، ٣٢٦، ٣٨٩، ٣٩٦، ٣٩٨، ٤٠١، ٤٠٤، ٤٠٦، ٤١٢، ٤١٤، ٤١٩ تا ٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٩ تا ٤٣٣، ٤٣٤،  
٤٣٦، ٤٣٧، ٤٤١ تا ٤٤٦، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٧ تا ٤٦٩، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٧،  
٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٤، ٥٢٦ تا ٥٢٩، ٥٣١، ٥٣٣ تا ٥٣٥، ٥٣٧، ٥٤٠، ٥٤٥ تا ٥٤٨، ٥٥١، ٥٥٤ تا ٥٥٨، ٥٦١،  
٥٧٦، ٥٧٨ تا ٥٨٢، ٥٩٢، ٥٩٦، ٥٩٧، ٦٠٣، ٦١٢ تا ٦١٧، ٦٢١، ٦٢٣، ٦٣٧ تا ٦٣٩

سمس - ٤٦٦

سمنان - ١٤٠، ١٤٢، ٢١٢، ٢٢٠، ٢٤١، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٧، ٤٤٢، ٤٥٤، ٦٠٦

سمور (آب) - ٤٦٣

سن (آب) - ٤٧٠

سنائى غزنوى - ١١٦، ٢٢١

سنئى (كوه) - ٢٣٩

سنجار - ١٠٠، ١٠١، ١١٤، ١٥٥، ١٩٥

سنجر بن ملكشاه سلجوقى (سلطان) - ۲۴ ۲۹۱، ۳۶۷، ۳۷۷، ۵۰۷، ۵۶۱

سنجر بن پير محمد بن جهانگير - ۶۰۲ ۵۴۱

سنجوت (قبيله) - ۱۳

سند - ۴۹۲

سند (آب) - ۳۸، ۴۴، ۷۷، ۴۷۱ ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۹۶

سنداغونويان - ۱۰۰، ۱۰۱

سنقر (اتابك) - ۳۲۵، ۳۲۶

سنقر اشقر صالحى (ملك كامل، شمس الدين) - ۲۵۷

سنكاي - ۱۱

سنك سى - ۲۴

سنكلید - ۳۵۷

سنكلل (- سيلوك) - ۵

سنكوب (- سنكون) ۱۹، ۲۱

سنكون ولد اونك خان (- سنكوم) - ۱۹ تا ۲۱

سنكه ايغورى - ۶۲، ۶۴، ۶۹

سنگين (پل) - ۴۰۲

سواد كوه - ۳۴۸

سوالک (کوه) - ۴۷۹

سوانیت (حصن) - ۴۸۶

سوبدای (سوتای) بهادر - ۳۲، ۳۳، ۸۶

سوتای اختاجی (امیر) - ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۰۷

سورقوتی بیکی بنت جامیکو - ۵۰، ۵۸، ۵۹

سوری حصار (صحرا) - ۵۱۱

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۴

سوغان بن چوپان (امیر) - ۲۳۰

سوغه جیچن بن ایردمجی برلاس - ۱۶

سوق الثمانین - ۴

سوق بلاق - ۴۲۶، ۵۲۳، ۵۶۲

سوکا - ۱۴۷

سولدوز (قوم) - ۱۰۳

سونتای (امیر) - ۱۴۹، ۱۵۵

سونج - ۴۰۲

سونجاق بهادر (سونجاق نویان) - ۱۰۸، ۱۲۰

سونج (امیر) - ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰

سونج ترکان بنت براق حاجب- ۲۶۷

سونج خان (از امراء خوارزمشاه)- ۲۸

سونج خان بن اردو خان- ۶، ۱۰

سونج خواجه- ۵۹۴

سونج قتلغ آغا بنت ترشیرین خان- ۴۱۸

سونج قتلغ آغا بنت شیرین بیک آغا- ۳۸۸

سونجک بهادر- ۴۴۴، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۳ تا ۴۸۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶

سونجین خاتون- ۱۰۳

سونک جونک- ۲۳، ۲۴

سوین بیک بنت آق صوفی (- خانزاده)- ۴۲۲

سه پایه- ۴۲۴

سهراب بن افراسیاب جلابی (کیا)- ۳۳۹

سه گنبدان مراغه- ۲۲۴

سهند- ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۶

سیاه (آب)- ۴۰۲

سیاه بلاد- ۵۶۳

سیاه پوشان- ۴۶۹

سیاه کله رود- ۲۶۹

سیاه کوه- ۳۸۹

سیحون- ۴۵، ۸۴، ۴۰۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۶۸، ۵۳۲، ۵۳۶ تا ۵۳۸، ۵۴۰

سید اجل (نیره سید اجل اول)- ۶۷

سید اجل (- مایان قبجان، ناصر الدین ابو بکر)- ۷۰

سید خواجه- رجوع به خواجه (سید) شود.

سید خواجه بن شیخعلی بهادر (امیر) رجوع به خواجه ... شود.

سیدرقو- ۱۷

سیدوز (قوم)- ۱۵۲

سیدی احمد- ۷۶

سیدی احمد ترخان (امیر)- ۶۰۵

سید احمد بن عمر شیخ (میرزا)- ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۶۵، ۵۷۹

سیدی احمد شیرازی (خواجه)- ۵۵۴

سیدی محمد کججی (کحجانی) (خواجه)- ۵۶۹، ۶۰۸ و رجوع به کجوجانی شود.

سیرام- ۳۴۶، ۴۴۱، ۵۳۱، ۵۳۲

سیرجان- ۲۱۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۲۰، ۳۲۴، ۵۹۵، ۵۹۷

سیر کازرونی (کتاب)- ۲۹۴

سیری (یکی از سه شهر دهلی) - ۴۷۸

سیستان - ۱۴۹، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۲۷، ۵۵۴، ۵۷۱  
۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۱۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۵

سیف الدوله با حرب بن اسپهبد حسام الدوله زرین کمر - ۳۲۹

سیف الدین احمد بن شیخ الاسلام خطیب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین  
مسعود - ۵۴۵

سیف الدین برلاس (امیر) - ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۶

سیف الدین (امیر حاجی) - ۴۳۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۰۷، ۵۵۲، ۵۶۱ و رجوع  
به حاجی سیف الدین (امیر) شود.

سیف الدین بن افراسیاب (کیا) - ۳۳۹

سیف بن ملو خان (- ملک اشرف) - ۴۷۷

سیف الدین تبکچی (خواجه، وزیر هلاکو) - ۱۰۴

سیف الدین تونی (خواجه) - ۳۹۸، ۵۰۱

سیف الدین رمضان (امیر) - ۳۱۷

سیف الدین سالار - ۲۶۱

سیف الدین عبد الصمد - ۵۵۹

سیف الدین قودوز (- ملک مظفر، قطر) - ۹۸، ۲۵۲

سيف الدين قلاون (- الفى، ملك منصور) ۱۰۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱

سيف الدين مظفر باخرزى (شيخ العالم ابو المعالى) - ۳۶، ۶۱، ۶۴

سيف الدين (ملك غرجستان) - ۳۶۸

سيف الدين تكوز (امير) - ۴۰۹

سيف الملوک (حاجى عبد الله عباس) - ۵۲۴

سيفل تواچى - ۵۵۸

سيکيز يغاز - ۴۲۵

سيلوک (- سکلاى) - ۵

سينکوم بن جوجى - ۷۴

سيواس - ۱۱۲، ۲۱۴، ۴۸۵، ۴۸۹ تا ۴۹۱، ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۱۵

سيورغان بن امير چوپان (امير) - ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۵

سيورغان بن ساتى بيک - ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴

سيورغتمش اوغانى (امير) - ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۸

سيورغتمش اوغلان ولد دانشمند خان - ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۴۳

سيورغتمش بن شاهرخ - ۵۴۱، ۵۸۸، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۴، ۶۲۹، ۶۳۹

سيورغتمش سلطان جلال الدين بن قطب الدين محمد سلطان - ۲۶۸ تا ۲۷۰

سيورغتمش بن ميرانشاه - ۵۴۱

سیورغتمش خان بن دانشمند چه خان - ۹۳

سیوگشاده بن امیر چوپان - ۲۱۴

ش شابران - ۱۰۲، ۱۰۴

شادمان (حصار) - ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۴۳، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۱۸

شاد ملک - ۵۵۲

شادی بیک - ۷۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۶

شادی خان - ۵۸۵

شادی خواجه امیر - ۶۰۳

شادی سپرباز - ۲۹۳

شاش - ۵۴۸

شافعی (امام) - ۲۳۲، ۶۲۸

شاکمونی [ساکيامونی] - ۶۶

شام - ۳۰، ۵۵، ۷۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲ تا ۱۵۵، ۱۹۳، ۱۹۵

۲۰۷، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶ تا ۲۵۸، ۲۶۰ تا ۲۶۶، ۲۷۱، ۳۲۵، ۳۹۶، ۴۸۴، ۴۸۵

۴۹۱ تا ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۸۷، ۶۰۶، ۶۲۷، ۶۳۲

شاه جهان - ۲۷۲

شاه حسن - رجوع به حسن شاه رکن الدین ... شود.



شاهرخ بن امیر تیمور گورکان (میرزا) - (- خاقان سعید) - ۲۶۴، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۶۰ تا ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۰ تا ۴۸۲، ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶ تا ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۷، ۶۲۹

شاهرخیه - ۵۳۲، ۵۸۰

شاه سلطان بن امیر بدر الدین ابو بکر - ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱ تا ۲۹۳، ۲۹۶

شاه شاهان سیستانی - ۴۳۵، ۴۹۴

شاه شجاع - رجوع به شجاع ... شود.

شاه شیخ محمد - رجوع به محمد .. شود.

شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش (عصمه الدین) - ۱۷۰

شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی - ۳۷۷

شاه غازی بن فخر الدوله حسن بن شاه کیخسرو بن تاج الدوله - ۳۳۷

شاه غازی - ۳۲۹

شاه غازی (- فخر الدوله نام آور بن شهر آگیم) - ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۶۱

شاه کیخسرو بن شهر آگیم (ملک) - ۳۳۲

شاه محمود - رجوع به محمود .. شود.

شاه مظفر - رجوع به شرف الدین مظفر شود.

شاه ملك بن قلجقاي برلاس (امير غياث الدين) - ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۹۷، ۵۰۷، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۴،  
۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۹ تا ۵۸۵، ۶۰۳، ۶۰۴،  
۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۱ تا ۶۱۴

شاهنامه - ۳۳۷، ۳۷۶

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۶۹۷

شاه ولي - ۵۲۴

شاه يحيى - رجوع به يحيى .. شود.

شبانكاره - ۱۴۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۲۵

شبديز - ۶۳۸

شبرغان - ۹۲، ۹۵، ۱۴۲، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۰، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۷۳

شبلې بن شاه شجاع (سلطان) - ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۴

شبلې تركمان - ۳۵۳

شبلې جونى قربانى (امير) - ۳۶۶

شبلې داد - ۳۱۲

شبوكتاي بن تولى خان - ۵۰

شجاع الدين ابو القاسم زوزنى - ۲۶۷

شجاع بن امير محمد مظفر (شاه جلال الدين ابو الفوارس) - ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۵،

۲۷۷، ۲۸۴ تا ۲۹۰، ۲۹۲ تا ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۶۶، ۴۳۳، ۵۴۶، ۵۴۷

شجرة الدر (- ام خليل) - ٢٥١

شداد - ٤٤٠

شدون - ٤٩٣ تا ٤٩٥

شرابي - ٩٦

شرامون بن جرماغون نوئين - ٥٦

شرامون بن كوجو بن او كداى - ٥٥

شرح اسماء الله (كتاب) - ٥٤٣

شرح اشارات - ١٠٦

شرح اصول ابن حاجب - ١٩٧

شرح التصريف - ٢٣٢

شرح التلخيص - ٢٦٦

شرح الغايه - ٢٣٢

شرح المهذب - ٢٥٦

شرح الهدايه حنفيه - ٢٣٢

شرح التجريد فى اصول الدين - ٢٣٢

شرح تجريد - ١٩٧

شرح تلخيص جامع - ٦٢٨

شرح حاوی - ۲۶۵

شرح حدیث - ۱۱۶

شرح حکمت اشراق - ۱۹۷

شرح شمسیه - ۲۲۱

شرح صحیح بخاری - ۲۶۴

شرح صحیح مسلم، ۲۵۶

شرح صرف زنجانی - ۵۴۴

شرح طوابع - ۲۳۲

شرح فصوص الحکم - ۵۴۳

شرح قصیده خمیره فارسیه - ۵۴۳

شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان - ۶۲۸

شرح کشف - ۱۰۷

شرح کلیات قانون - ۱۱۶

شرح مختصر ابن حاجب - ۲۲۱، ۲۳۲، ۳۱۵

شرح مختصر التبریزی - ۲۶۵

شرح مشارق الانوار - ۲۹۴

شرح مصابیح - ۱۳۴

شرح مصباح - ۲۳۲

شرح مطالع - ۲۲۱، ۲۳۲

شرح مفتاح - ۱۹۷

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۶۹۸

شرح منهاج البیضاوی - ۲۳۲

شرف الدوله گستههم بن تاج الدوله زیاد - ۳۶۲

شرف الدین بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۴ ۳۴۸

شرف الدین خطاط شیرازی (سید) - ۱۹۷

شرف الدین خطیب (مولانا) - ۴۴

شرف الدین خلخالی - ۱۹۴

شرف الدین خوارزمی - ۵۹

شرف الدین سمنانی (ملک) (پدر رکن الدین علاء الدوله سمنانی) - ۲۲۰

شرف الدین طویل قزوینی (شیخ) - ۲۲۰

شرف الدین علی سمنانی (خواجه) - ۵۰۱

شرف الدین علی یزدی - ۵، ۱۱، ۱۶، ۴۲، ۴۸، ۵۳۱، ح، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۳۵

شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی (شیخ) - ۵۴۲

شرف الدین شاه مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر - ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷

شرف الدين هارون بن خواجه شمس الدين محمد (خواجه) - ١٠٥، ١٠٧

شرف الدين هبة الله بن القاضي نجم الدين عبد الرحيم بن القاضي شمس الدين ابراهيم البارزي  
الجهني - ٢٦٥

شرف الملك معين الدين زوزني - ٢٦٨

شرف الملوک بن شاه كيخسرو بن تاج الدوله ٣٣٦

شرف الملوک بن فخر الدوله حسن بن شاه كيخسرو بن تاج الدوله - ٣٣٧

شرف بن حسن - ٢٥٦

شرفيه (رساله) - ١٠٥، ١٠٧

شروان - ٢٢٢، ٢٤١، ٢٤٢، ٣٧٠، ٤٣٩، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٦، ٤٨٥، ٥٦٩، ٥٦٣، ٦٠٤، ٦٢٤

شروانات - ٦٠٤

شروانشاه - ٣٣

شروانشاه (امير خليل الله) - ٦٢١

شروانشاه (امير شيخ ابراهيم شرواني) - ٦٠٣، ٦٠٤

شريف جرجاني (امير سيد) - ٥٣٩، ٥٤٦، ٥٤٧

شريك (قلعه) - ٢٦٣

ششتر - ٢٩٠، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٨، ٤٥٤

شغان (قلعه) - ٣٦٥

شكر خازن (خواجه) - ۲۳۶

شكى - ۴۶۲

شماخ - ۳۳، ۱۰۲، ۴۳۹، ۴۶۳، ۴۶۶

شماسان - ۳۸۷، ۴۳۶، ۴۵۴، ۴۸۲، ۵۹۲

شمس الدوله - ۱۳۱، ۱۳۲

شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد الاربلى (قاضى القضاة) (- ابن خلکان) - ۲۵۷

شمس الدين ابهرى (مولانا) - ۲۴۷

شمس الدين احمد الكافى القزوينى (قاضى

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۶۹۹

القضاة) - ۶۰، ۹۴

شمس الدين الب ارغون بن هزار اسب (اتابك) - ۳۲۷

شمس الدين المالىغى - ۴۶۳، ۵۰۵، ۵۳۹

شمس الدين (امير) - ۴۲۴

شمس الدين (امير) - ۴۰۵

شمس الدين بن اوچ قرابهادر - ۵۵۹، ۵۶۳

شمس الدين بن سيد مرتضى (سيد) - ۳۵۲

شمس الدين تبريزى (شيخ) - ۱۱۵، ۱۱۶

شمس الدين (جد مادري شمس الدين محمد صاحبديوان) - ۱۰۴

شمس الدين زكريا (خواجه) (امير) - ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۶

شمس الدين سلقوس - ۲۵۸

شمس الدين صاين قاضى سمنانى (مولانا) - ۲۸۰ تا ۲۸۳

شمس الدين عباس (امير) - ۴۴۳، ۴۴۵، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۵

شمس الدين عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان - ۲۶۵

شمس الدين عبيدى - ۱۹۰

شمس الدين على باليجه (خواجه) - ۵۵۴

شمس الدين على بمى (سيد) - ۵۹۵، ۵۹۷

شمس الدين على (خواجه) - ۳۶۲ تا ۳۶۴

شمس الدين غورى - ۳۴۶ - ۵۷۰

شمس الدين فضل الله بن شهاب الدين (امير) ۳۵۶، ۳۶۳

شمس الدين فنارى (مولانا) - ۵۴۸

شمس الدين كازرونى - ۵۵۱

شمس الدين كاشى (ناظم تاريخ غازان خان) - ۱۹۱

شمس الدين كلار (شيخ) - ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۶۷

شمس الدين محبوبى - ۷۸، ۷۹



شمس الدين محمد الابهري - ٦٣٢

شمس الدين محمد امين بن مولانا ناصر الدين ابراهيم - ٦٣٩، ٦٤٠

شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي - ٢٦٥

شمس الدين محمد بخارى (خواجه) - ٦٣٠

شمس الدين محمد بن محمد جزرى (شيخ) - ٥٢٨، ٥٤٨، ٥٥٠

شمس الدين محمد جورجاني (ملك) - ٤١

شمس الدين محمد جوينى، صاحبديوان (خواجه) - ٨٤، ٨٧، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠ تا ١١٤،

١١٧ تا ١١٩، ١٢١ تا ١٢٣، ١٢٥ تا ١٢٧، ١٥٧، ١٦٤، ١٦٥، ٣٢٧، ٣٦٩، ٣٨٧

شمس الدين محمد حافظ شيرازى (سلطان الشعرا) - ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩١

شمس الدين محمد بن ابى بكر كرت (ملك) - ٨٥، ٩٥، ٣٦٧ تا ٣٧٠

شمس الدين محمد كهين (- ملك ركن الدين بن ملك شمس الدين) - ٣٧٠، ٣٧١، ٣٨٦

شمس الدين محمد بن ملك غياث الدين محمد

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧٠٠

بن ملك شمس الدين محمد كهين (ملك) - ٣٧٩

شمس الدين محمود بن ابى القاسم احمد الاصفهاني - ٢٣٢

شمس الدين مغول (امير) - ٤١٣

شمس الدين (ملك) (حاكم خلاط) - ٥٦٨

شمس الدين (ملك كامل، سنقر اشقر الصالحى) ۲۵۷

شمس الملوک اردشير - ۳۳۱

شمس الملوک بن فخر الدوله حسن بن شاه كيخسرو بن تاج الدوله - ۳۳۷

شمس الملوک محمد بن حسام الدوله اردشير بن كخوار «۱» - ۳۳۶

شمس الملوک محمد بن كيخسرو بن شهر آگيم ۳۳۲

شمس (حاجى) - ۲۸۷

شمس (كشتى خاص سلطان احمد جلاير) - ۴۵۶

شمسيه - ۱۰۷

شمع جهان بن خضر خواجه اوغلان - ۴۶۸

شمع جهان (برادر محمد خان پادشاه مغولستان) - ۵۷۹

شمکور - ۵۰۵

شنسب تبريز - رجوع بشنسب غازان شود شنسب غازان - ۱۵۸، ۱۸۷، ۲۳۶، ۵۷۷

شنيقور بن جوجى - ۷۴

شوراب (چاه) - ۴۰۸، ۴۰۹

شوشتر - ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹

شولستان - ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۶

شهاب الدين اسماعيل جامى (شيخ الاسلام) ۱۵۱، ۲۰۴، ۳۸۵، ۴۵۱

شهاب الدين تون پشتهى (شيخ) - ٢٩٦

شهاب الدين عبد الرحمن لسان - ٦١٣

شهاب الدين عبد الله شيرازى - ١٩٧

شهاب الدين عبد الله لسان - ٥٠٥

شهاب الدين عبد الله فامى - ٣٦٨

شهاب الدين على با عمران (شيخ) - ٢٧٨

شهاب الدين فضل الله (خواجه) - ٣٥٦

شهاب الدين قندزى - ٦٤

شهاب الدين مبارك شاه ١٩٣

شهاب الدين مبارك شاه تيممى - ٤٧٠

شهاب الدين محمد بن احمد الخليلى الجوينى (قاضى القضاة) - ١٣٤

شهر آگيم (استندار) - ٣٣١، ٣٣٦

شهر بابك - ٣١٨

شهرخ - ٦٠٧، ٦١٦ و رجوع بشاهرخ بن امير تيمور شود

شهر فيروزان - ٣٢٧

شهرك - ٥٧٢

شهرك نو (دره) - ٣٥٧

شهر نوش بن هزار اسپ - ۳۲۹

شهر یار (قلعه) - ۵۸۹

شه ملک ۶۱۴ - رجوع بشاه ملک (امیر غیاث الدین) شود،

شیاوجی بن هلاکو - ۱۰۳

شیبان بن جوجی - ۷۴، ۴۹

شیث غازانی (- نظام الدین شامی) - ۵۴۷

---

(۱) - در تاریخ مرعشی: کینخوار.

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۰۱

شیخ العالم (- سیف الدین مظفر باخزری) ۶۱

شیخ حاجی - ۵۶۱

شیخ حسن بزرگ - رجوع به حسن ایلکانی (امیر شیخ) شود.

شیخ حسن کوچک - رجوع به حسن چوپانی (امیر شیخ) شود.

شیخزاده با یزید (لنگر) - ۵۵۵

شیخ عراقی (- فخر الدین ابراهیم عراقی) ۲۵۵، ۲۵۶

شیخعلی بن اوچ قرابهادر - ۵۵۹

شیخعلی بن ایرنجین (امیر) - رجوع به علی ...

شود.

شیخعلی بن سلطان اویس - ۲۴۳ تا ۲۴۵ ۲۴۷

شیخعلی بن امیر علی قوشچی (امیر) - ۲۱۸ ۲۲۶، ۲۲۸

شیخعلی بهادر - ۴۲۲، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۷۶، ۴۸۲، ۵۰۷

شیخعلی ترک - ۵۴۹

شیخعلی زنده - ۵۹۳

شیخعلی (قاضی) - ۲۴۲ تا ۲۴۴، ۲۴۷

شیخعلی قزاق - ۵۸۹

شیخ قصاب - ۵۸۹

شیخعلی کاون (امیر) - ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۵۸، ۳۶۰ تا ۳۶۲

شیخ کجوجانی (خواجه) - رجوع به کجوجانی .. شود.

شیخ محمد بن بیان سلدوز (امیر) - ۴۱۹ ۴۲۲، ۴۲۴ و رجوع به محمد بیان ... شود.

شیخ محمد ساوه - ۵۹۰ و رجوع به محمد ساوه ... شود.

شیخ محمد قرابت - ۵۸۹ و رجوع به محمد ... شود.

شیخ یحیی (مزار) - (قبه ابراهیم لك) ۴۵۵

شیدرقو - ۴۴، ۴۶، ۴۷

شیراز - ۷۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۲،  
۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰ تا ۲۸۳، ۲۸۵ تا ۲۹۳، ۲۹۰ تا ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۰۹، ۳۱۲ تا ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹،  
۳۴۸، ۳۸۳، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۴۷، ۵۴۸

۵۶۳ ۵۶۲ تا ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۹۰ ۵۹۱، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۱۲ ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۳۴ ۶۳۵،  
۶۳۹

شیرامون بن جغتای خان - ۸۸

شیرامون بن کوجوی - ۵۸، ۵۹

شیرامون (نیره او گدای قآن) - ۶۰

شیرامون نویان - ۱۰۲

شیر بهرام - ۴۰۲

شیر تو - ۴۰۱، ۴۰۶

شیرز (قریه) - ۵۴۰، ۵۷۹

شیر سبیل (قراتپه سرخس) - ۱۴۱

شیر کنت - ۴۰۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۰۲

شیر کی بن منکوقاآن - ۵۷

شیر گیران (قریه) - ۱۴۳

شیر محمد او غلان - ۶۱۲، ۶۱۳

شیروان - ۳۳، ۱۰۲

شیرین - ۳۹۲

شیرین بیگ آغا- ۴۱۵

شیکتور نویان- ۱۲۴، ۱۳۵

ص صاحب- ۴۳

صاحبقران- (-امیر تیمورکان)

صاحب دیوان- رجوع به شمس الدین محمد جوینی شود

صاحب دیوان- رجوع به صدر جهان شود

صاحب ری (صاحب بن عباد)- ۱۳۶

صاعد (مولانا)- ۵۲۰

صالح بن میرزا پیر محمد شیرازی (میرزا) ۶۳۸

صالح (سلطان)- ۴۵۹

صالح (ملک)- ۲۵۱، ۲۵۳

صالح (ملک) ولد سلطان بدر الدین لؤلؤ- ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱

صالحیه دمشق- ۲۵۶، ۲۵۸

صاین خان (-باتوین جوجی خان)- ۵۸، ۵۷، ۷۱، ۷۴

صاین وزیر، رکن الدین (-ملک نصرت الدین عادل)- ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲

صاین (قاضی شمس الدین)- ۱۵۴، ۲۸۱

صبران- ۴۲۶، ۴۴۴، ۵۳۱، ۵۳۵

صحیح بخاری - ۲۶۴، ۵۵۰

صدر الاسلام - ۶۱۲

صدر الدین ابراهیم بن شیخ سعد الدین حموی (شیخ) - ۱۴۴

صدر الدین ابراهیم (وزیر شاهرخ) - ۵۵۴، ۶۰۱، ۶۳۹، ۶۴۰

صدر الدین ابهری (خواجه) - ۱۵۳

صدر الدین احمد خالدی زنجانی (خواجه) (- صدر جهان، صاحب) - ۱۲۹ تا ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰،

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۵

صدر الدین خطیب ربیعی - ۳۷۶

صدر الدین ساوجی - ۱۰۷، ۱۰۸

صدر الدین (شیخ) - ۵۴۹

صدر الدین عراقی (مولانا) - ۲۹۶

صدر الدین قبانی - ۲۴۰

صدر الدین محمد بن اسحاق قونیوی (شیخ) - ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۵۵

صدر الدین مجتبی (سید) - ۲۸۴، ۲۸۵

صدر الشریعہ - ۳۶۷

صدر برلاس - ۵۲۴

صدر جهان - رجوع به صدر الدین احمد خالدی زنجانی، صاحب شود.



صدر حسن - ٥٨١

صديق (امير) - ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٨٦

صراط المستقيم - ٣٧٩

صعيد - ٢٦٢

صفدي (- صلاح الدين خليل بن آيبك) - ٢٦٦

صفوة الدين پادشاه خاتون بنت قطب الدين محمد سلطان - ٢٧٠

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧٠٣

صفى الدين اردبيلى (شيخ) - ٢٢٠، ٣٨٥، ٦٠٧

صفى الدين ختلانى - ٥٤٩

صفى الدين عبد المؤمن (استاد) - ١٠٥، ١٠٧

صفى الملك ابو المكارم - ١١١

صفى كبر - ٤٧٩

صقلاب بن يافث - ٥

صقلابيه - ٥

صلاح الدين خليل بن آيبك صفدي - ٢٦٦

صلاح الدين خليل بن ملك منصور، سيف الدين قلاون (- ملك اشرف) - ٢٥٨

صلاح الدين (قاضى) - ٥٨٢

صلاح الدين (مولانا) - ۵۲۸

صوران (قلعه) - ۵۸۳، ۵۸۴

صور (مدينه) - ۲۵۹

صوفي آباد - ۲۲۰

صوفي خانه (دروازه) - ۲۹

صوفي قنقرات - ۵۴۲

صيدا - ۲۵۹

ض ضراب (امير حاجي) - ۲۸۷، ۲۹۱

ضياء الدين سراج - ۵۴۹

ضياء الدين علي (امير) - ۳۹، ۴۰

ضياء الدين محمود بن امير خواند - ۶۲۸

ضياء الدين يوسف بن معين الدين محمد حاجي - ۳۸۶، ۴۵۱

ضياء الملك (پل) - ۲۴۷، ۴۳۹

ضياء الملك زوزني - ۴۰

ضياء الملك محمد بن مودود - ۲۰۸

ط طاغو (قريه) - ۵۴۶

طاق (قلعه) (- تاك) - ۳۵۹

طالب منجنيقي - ۶۷

طالقان - ۱۷، ۳۸، ۴۲، ۷۷، ۳۳۳، ۴۰۲

طامه كبرى (- شيخ نجم الدين احمد بن عمر الخيوقى) - ۳۵

طاوس - ۴۶۶

طاهر برقوق (ملك) - ۴۸۴، ۵۲۷

طاهر بن اوچ قرابهادر - ۵۵۹

طاهر بن سلطان احمد جلاير (سلطان) - ۵۰۳، ۵۱۶

طاهر بن ناصر خليفه - ۱۰۶

طباخى - ۲۵۹

طبرستان - ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۳، ۶۱۸ (ملوك) - ۲۵۱

طبرك (قلعه) - ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۱۹، ۶۳۶

طبس - ۵۵۹، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۳

طبقات الفقهاء الشافعيه - ۲۵۶

طبيب شاه (امير) - ۲۸۰

طرابلس - ۱۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷ تا ۲۵۹، ۲۶۱

طرقاى بن هلاكو - ۱۰۳

طرب چوب دشتى (عمر چوب كشتى) - ۳۱۲

طرسوس - ۲۵۹

طغاتی‌مور - ۱۵۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۰۴

طغاتی‌مور بن هلاکو - ۱۰۲

طغاتی‌مور خان بن سودای بن بابا بهاء الدین ابوکای بن اسکان بن توربن جوجی قسار بن بیسوکا

بهادر - ۲۲۶ تا ۲۳۰، ۲۴۱، ۳۵۸ تا ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۰

طغاجارنویان - ۱۲۹، ۱۳۳ تا ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴ تا ۱۴۶

طغان (امیر) - ۱۹۴

طغان خاتون - ۱۴۲

طغای (امیر حاجی) - ۲۲۵

طغای بن دانشمند بهادر - ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵

طغابوغای برلاس - ۴۴۲

طغای ترکان آغا (طغای ترکان خاتون) - ۴۱۸، ۵۴۲

طغای خان - ۴۷۵، ۴۷۶

طغای ناری - ۲۱۶ و رجوع به ناری طغای شود -

طغرل (- اونک خان) - ۱۹

طغی بوغا بهادر - ۴۱۰

طغی شاه (آکه بیکی بنت امیر تیمور) - ۴۳۲

طوالع - ۱۳۴

طوس - ۳۲، ۶۰، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۴۴، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۹۲

طوس (ملک سعد الدوله) - ۳۴۵

طوطک بلا - ۳۷۳

طوغان - ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵

طوغلا (رود) - ۱۲

طولادای - ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲

طولادای نویان بن کیخاتو - ۳۲۷

طهران - ۱۴۳

طهرتن (امیر) - ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۷۷

طی - ۱۳۶

ظ ظافر الدین ظهیر الملک - ۲۶۸

ظاهر (ابو الفتح - بیبرس الترقی الصالحی) (ملک) - ۲۵۲ تا ۲۵۴، ۲۵۶

ظاهر (- چقماق بیگ) (الملک) - ۶۲۷، ۶۲۸

ظفرنامه - ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۳۹، ۴۷، ۶۱، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۹۲، ۲۱۸، ۲۶۳، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۲

۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۶۰، ۴۷۵، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۱ ح ۵۴۸، ۶۲۴

ظهير الدين ابراهيم (امير) - ۲۷۵، ۲۸۲

ظهير الدين بن سيد نصير الدين بن سيد كمال الدين بن سيد قوام الدين (سيد) - ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵ تا

۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۴، ۵۲۵

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۰۵

ظهير الدين كراوى (خواجه) - ۳۶۴

ظهير فاريابى - ۱۱۸، ۲۳۹

ع عاد - ۴۴۰

عادل آغا - ۴۳۷، ۴۳۸

عادل آقا (- سارق عادل) - ۲۴۱، ۲۴۳ تا ۲۴۹، ۳۱۳

عادل اختاجى - ۲۳۸، ۳۲۴

عادل خزانچى - ۵۶۱

عادل جوز (قلعه) - ۵۷۶، ۵۷۸، ۶۱۰

عادل سلطان بن محمد بن پولاد بن كونجك خان - ۹۳

عادلشاه جلاير - ۴۲۴ تا ۴۲۶

عادليه (كوشك) - ۱۸۸

عاشق تاز - ۴۱۱

عانه - ۱۵۵

عادل ملك بنت كيقباد ختلانى - ۴۱۸

عادل (- ملك سلامش بن بندقدار) - ۲۵۹ ۲۵۷

عادل (ملك) (- كيبوقا نويان) - ۲۶۰

عباس آقا - ۲۴۷

عباس بهادر (امير) - ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۲ ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۱ ۵۸۹

عباسيان - ۲

عبد الاول بن شيخ الاسلام (خواجه) - ۵۲۱ ۵۳۹، ۵۸۲

عبد الجبار بن قاضى نعمان الدين خوارزمى - ۴۷۵

عبد الحميد (خواجه) - ۵۲۱

عبد الحميد مولانا قطب الدين قرومى - ۵۵۴، ۵۴۰

عبد الحى (خواجه) - ۲۳۳، ۲۳۸

عبد الخالق بن امير خداداد (امير) - ۵۸۰

عبد الخالق بن تيمور سكورچى - ۵۶۰

عبد الخالق غجدوانى - ۵۴۴

عبد الرحمن اسفراينى (شيخ) - ۴۵۵

عبد الرحمن بن قورميشى - ۲۰۷

عبد الرحمن خراسانى (شيخ) - ۱۹۷

عبد الرحمن (خواجه) - ۵۲۱

عبد الرحمن شيخ - ۱۲۰

عبد الرزاق الفوطى (حافظ) - ۲۲۱

عبد الرزاق بن شهاب الدين فضل الله (امير) ۳۵۶، ۳۵۷

عبد الرزاق خداداد - ۵۶۱

عبد الصمد حاجى سيف الدين (امير) - ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۴، ۵۸۶، ۵۹۰

عبد العزيز (مولانا) - ۲۹۶

عبد القادر - ۲۴۳

عبد القادر (امير) - ۳۱۱، ۳۱۲

عبد القادر (خواجه) - ۵۷۸، ۵۸۲

عبد الكريم - ۲۴۸، ۲۴۹

عبد الكريم بن سيد عبد الله مقتول بن سيد محمد بن سيد مرتضى سارى (سيد) - ۳۵۳ تا ۳۵۵

عبد الكريم بن سيد محمد بن سيد مرتضى سارى (سيد) - ۳۵۱، ۳۵۲

عبد اللطيف بن ميرزا الغ بيك (ميرزا) - ۶۳۴ تا ۶۳۷، ۶۳۹

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۰۶

عبد اللطيف (سيد) - ۵۹۱

عبد الله - ۴۰۸، ۴۱۰



عبد اللہ (امیر) - ۲۶۰

عبد اللہ (امیرزادہ) - ۴۱۴

عبد اللہ انصاری (خواجہ) - ۲۵۸

عبد اللہ بن العبیدی الفرغانی (قاضی القضاة) - ۲۳۲

عبد اللہ بن امیر قزغن (امیر) - ۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹

عبد اللہ بن جمال الدین یلغز - ۲۴۶

عبد اللہ بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۱، ۳۴۴

عبد اللہ بن سید کمال الدین (سید) - ۳۴۸

عبد اللہ بن سید عبد الکریم بن سید محمد - ۳۵۲، ۳۵۳

عبد اللہ بن معاویہ بن عبد اللہ بن جعفر طیار - ۳۷۹

عبد اللہ بن مولانا لسان الدین محمد - ۵۴۷

عبد اللہ بن میرزا ابراہیم سلطان (میرزا) - ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۳۴، ۶۳۹

عبد اللہ پروانچی - ۵۸۸، ۵۸۹

عبد اللہ (خواجہ) - ۵۴۸

عبد اللہ عباس (حاجی) - ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۵۸

عبد اللہ (قاضی) - ۵۵۹

عبد اللہ کتابی - ۵۰۵

عبد اللہ کشی - ۵۳۰

عبد الملک تمغاچی - ۲۴۵، ۲۴۸

عبد الملک جوینی - ۱۰۴

عبد الملک (حوض) - ۲۷۶

عبد الملک مکنف (سید) - ۵۹۱

عبد المؤمن گویندہ - ۴۸۳

عبد الوہاب تبریزی (خواجہ) - ۵۵۱

عبد خواجہ - ۴۴۸

عبید الزاکانی - ۲۹۱

عبید اللہ (مولانا) - ۳۹۸، ۵۳۴

عثلیث - ۲۵۹

عثمان بن اروغ میر - ۴۴۳

عثمان بن داود ترکمن - ۴۸۷ تا ۴۸۹

عثمان بن رستم بن عمر شیخ - ۵۴۱

عثمان بہادر - ۴۴۴

عثمان چلبی بن ابابکر - ۵۴۱

عثمان ساوجی (شیخ) - ۱۹۱

عثمان عباس (امير) - ۳۲۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۶

عجب شير - ۵۹۳

عداليه - ۵۱۰

عراق (دروازه) - ۴۹۰، ۵۵۷ (ساز) - ۳۱۵

عراق (عجم) - ۳۰ تا ۳۳، ۴۸، ۵۹، ۴۹، ۸۳ تا ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳ تا ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۶

### تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۰۷

۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۴، ۲۵۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۹۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۸۳، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۶، ۵۸۷ تا ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵ (... عرب) - ۱۳۷، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۴، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۶۸، ۵۷۸، ۵۸۷، ۶۰۳

عراقى (شيخ حاجى) - ۵۶۳

عراقى (شيخ فخر الدين ابراهيم) - ۲۵۵، ۲۵۶

عراقين - ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۶۶، ۳۹۶، ۴۶۰، ۴۹۹، ۵۲۲، ۵۲۶

عروض التساوى - ۲۳۲

عز الدين بن سيد عماد الدين (امير) - ۴۴۲

عز الدين حسن ركابى (سيد) - ۳۴۱، ۳۴۲

عز الدين سوغندی (سید) - ۳۳۷

عز الدين شیر (ملک) - ۴۴۰

عز الدين طاهر (خواجه) - ۹۵

عز الدين عمر مرغنی - ۳۶۷، ۳۶۸

عز الدين مظفر بن محمد بن عمید - ۱۳۷، ۱۳۸

عز الدين مقدم حله باف (امیر) - ۵۱

عز الدين مقدم هروی (امیر) - ۴۲، ۴۴

عز الدين (ملک) - ۴۳۸

عز الدين (ملک) - ۴۵۴

عز الدين (ملک) - ۴۵۹

عز الدين (- ملک معز التركی الصالحی) - ۲۵۱، ۲۵۲

عز الدين نظری (شیخ) - ۱۱۶

عز الدين هزار اسب بن فخر الدوله نامور - ۳۲۹

عز الدين نسابه (سید) - ۳۹

عز الدين هزار جریبی (سید) - ۳۴۷، ۵۶۳، ۵۶۶

عزت ملک - ۲۳۱

عزرائیل - ۱۰۶، ۵۴۳

عزه - ۶۲۹

عزیز (خواجه) - ۱۰۴

عزیز (درویش) - ۳۶۵، ۳۶۶

عصام الدین (خواجه) - ۵۲۱، ۵۳۹، ۵۸۲

عصمة الله بخاری (خواجه) - ۵۵۰

عصمة الدین شاه عالم بنت سیورغتمش - ۲۷۰

عضد - ۲۹۱ و رجوع به عضد الدین ایجی شود.

عضد الدوله قباذین فخر الدوله شاه غازی ابن تاج الدوله - ۳۳۳

عضد الدین ایجی - رجوع به عضد الدین عبد الرحمن ... شود

عضد الدین (خواجه) - ۶۱۷

عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد ابن عبد الغفار الایجی (قاضی) - ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۲۴،

۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۰۸

عطا ملک جوینی (خواجه) صدر الدین - ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸ تا ۱۲۱

عفیف الدین سلیمان بن علی تلمسانی (شیخ) - ۲۵۸

عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی (ابو محمد ابو السعادات) - ۲۶۶

عکه - ۱۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹

علاء الدوله بن سلطان احمد جلدیر - ۵۷۶

۵۷۸

علاء الدوله، میرزا رکن الدین بن میرزا بایسنقر بن شاهرخ - ۵۹۸، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷ تا

۶۳۹

علاء الدوله (حاکم یزد) - ۲۷۳

علاء الدوله علی - ۳۳۱

علاء الدوله کیقباد سلجوقی - ۴۹۰

علاء الدین - ۳۶۴

علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان (سلطان) - ۱۹۸

علاء الدین اتابک (خواجہ) - ۳۰۰

علاء الدین (امیر) - ۲۵۳

علاء الدین ایناق (امیر) - ۳۱۶، ۳۲۴

علاء الدین بغدادی - ۲۶۱، ۲۶۲

علاء الدین بن ملک رکن الدین محمد - ۲۷

علاء الدین پهلوان (مولانا) - ۶۲۸

علاء الدین حسن بن شاه غازی - ۳۲۹

علاء الدین حسن شاه بن حجاج سلطان - ۲۶۹

علاء الدين (سلطان) - ۴۷۲

علاء الدين طوسی (قاضی) - ۶۵

علاء الدين عطار (- محمد بن محمد بخاری) - ۵۴۴

علاء الدين عطاملک جوینی (خواجہ) رجوع به عطا ملک ... شود.

علاء الدين على بن حسام الدوله اردشير، ابو الملوک - ۳۳۶

علاء الدين عليکه کوکلتاش - ۶۲۱، ۶۲۹

علاء الدين كيقباد بن فرامرز (سلطان) - ۴۸۷

علاء الدين محمد - ۱۰۶

علاء الدين محمد الختني - ۲۶، ۲۷

علاء الدين محمد (خواجہ) - ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۸، ۳۵۷

علاء الدين هندو - ۳۵۷

علاء الملك بن ملك صالح - ۱۰۱

علاء الملك ترمذی (خانزاده) - ۴۸۰، ۵۲۶

علامه رازی - ۶۲۸

علائیه - ۵۱۰

علفه تواچی - ۴۲۱

علم الدين (امير) - ۱۵۵

علم الدين ابو القاسم بن محمد بن يوسف البرزاني (حافظ) - ٢٦٥

على آملی (سید علی بن سید قوام الدین بن سید رضی الدین) - ٣٤٤، ٣٤٦ تا ٣٥٠

على اباد - ٤١٣

علياباد - ٤١٣، ٥٣٨، ٥٣٩

تاریخ حبیب السیر، ج ٣، ص: ٧٠٩

على اسد فیروز آبادی - ٤٣٤

على اکبر (خانزاده) - ٤١٩

على المرتضى (امیر المؤمنین علی بن ابیطالب) ٣، ١٠٥، ١٥٩، ٤٩٧

على (امیر) - ٢٤٨

على (امیر) - ٤٥٠

على (امیر سید) - ٥٤٣، ٥٨٩

على (امیر شیخ) رجوع به شیخعلی ... و رجوع به علی کاون ... شود

على بن ایرنجین (امیر شیخ) - ٢٠٦

على اوغلان - ٤٥٠، ٤٦٢

على ایناق (- الیناق) - ١٢١

على ایناق (امیر شیخ) - ٢٩٧، ٢٩٨

على بدر (مولانا) - ٥٥٠



علی (برادر محمود تارابی) - ۷۹

علی بن ابو الحسن فضلویه - ۳۲۵

علی بن انجب (؟) بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ (حافظ) - ۱۱۷

علی بن افراسیاب جلابی (کیا) - ۳۳۷ ۳۳۹

علی بن امیر علی قوشچی (امیر شیخ) - ۲۲۶

علی بن امیر مؤید ارلات - ۴۳۳

علی بن بایدو خان - ۱۴۵

علی بن بهرام بن اسکندر روز افزون - ۳۵۲

علی بن سید قوام الدین - رجوع به علی آملی ... شود.

علی بن سید کمال الدین (سید) - ۳۴۶، ۳۴۷ تا ۳۴۹، ۵۲۶

علی بن شاه مظفر (شاه) - ۲۸۷

علی بن شهاب بن محمد الهمدانی (امیر سید) - ۵۴۲، ۵۴۳

علی بن قرا عثمان (علی بیک) (امیر) - ۶۰۸ ۶۱۰

علی بن ملک معز (ملک منصور) - ۲۵۲

علی بن منصور بن امیر حاجی خراسانی (امیر) - ۲۷۳

علی بیک بن امیر ارغونشاه جونی قربانی - ۳۵۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۱ تا ۴۳۴

علی بهادر - ۹۶

علی پاشا- ۵۰۸

علی پادشاه (امیر)- ۲۱۷، ۲۲۲ تا ۲۲۶

علی پیل تن (امیر)- ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۰

علی تبریزی الشطرنجی (خواجه)- ۵۵۰

علی ترخان (امیر سید)- ۵۸۵، ۵۹۰

علی تمغاچی (امیر)- ۱۲۳

علی جعفر (امیر)- ۲۲۶

علی (خواجه)- ۲۳۵

علی (خواجه)- ۵۷۴

علی خواجه بن عمر شاه سمرقندی- ۱۶۸

علی خواجه غجدوانی- ۳۰

علی دارکی (پهلوان)- ۲۸۲

علی درویش بن امیر با یزید جلایر- ۴۰۸

علی درویش (- سگ بیچه)- ۵۳۶

علی ساری- رجوع به سید علی بن سید کمال الدین شود.

علی سدید غوری (امیر)- ۴۳۳

علی سرخ (پهلوان)- ۳۰۷، ۳۰۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۱۰

علی سرخ خوافی (ابو مسلم) - ۳۵۶

علی سلطان - ۹۱

علی سلطان تواچی - ۴۷۶، ۵۰۷

علی سلطان قوچین - ۵۰۷، ۶۱۵

علی سمنانی (خواجه) - ۳۹۸

علی سهل بن امیر شیخ ابو اسحق (امیر) - ۲۸۸

علیشاه - ۴۱۰

علیشاه - ۴۶۴

علیشاه بمی (پهلوان) - ۲۸۴

علیشاه جیلان (خواجه تاج الدین) - ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸

علیشاه مزینائی (پهلوان) - ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸

علی شغانی (امیر) - ۵۵۴، ۵۹۹، ۶۲۴

علی طمغاچی - (امیر) - ۱۲۹

علی قلندر میکائیل (امیر) - ۵۱۶

علی قوچین (امیر) - ۵۳۶، ۵۹۲

علی قورچی - (پهلوان) - ۳۱۸

علی قوشچی (امیر) - ۱۹۲، ۲۱۸

علی کاون (امیر شیخ) - رجوع به شیخعلی کاون ... شود.

علی کوتوال - ۳۲۳

علیکه کو کلتاش (امیر) - علاء الدین - ۵۵۵، ۵۸۱، ۵۸۵، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۳۱

علیکه بن خالق - ۵۶۲

علی گرماوه رودی - ۳۴۲

علی گیلانی (سید) - ۳۴۲، ۳۴۳

علی [بن موسی بن جعفر] - ۵۸۴

علی مؤید سبزواری (خواجه) - ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۸

علی میر میران (امیر) - ۳۱۷

علی هندو (شیخ) - ۳۶۶

علی یسوری - ۴۱۲

عماد الدین سلطان احمد بن امیر مبارز الدین محمد - ۲۷۵، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۰

عماد الدین بن اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزار اسب - ۳۲۷

عماد الدین زنگی بن آقسنقر - ۹۷

عماد الدین زوزنی (ملک) - ۵۴۳

عماد الدین سمنانی (سید) - ۱۹۳

عماد الدين سراوى - ٢٣٤

عماد الدين عبد الوهاب - ٢٢٠

عماد الدين فضولى (- عماد لى) - ١١٧

عماد الدين محمود جنابدى (امير) - ٦٣٣ ٦٢١

عماد الدين محمود (خواجه) - ٢٨٥

عماد الدين مسعود سمنانى (خواجه) - ٥٠١، ٥٠٠ ٣٩٨

عماد الدين محمود كرمانى (خواجه) - ٢٣٧ ٢٣٥

عماد الدين ختنى (امير) - ٥٧

عماد فقيه كرمانى - ٥٢٠، ٣١٥

عماد لى (- عماد الدين فضولى) - ١١٧

عمار ياسر (شيخ) - ٣٦

عمان (بحر) - ٣٨٧

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧١١

عمده الملك منتخب الدين - ٢٦٩

عمر بن عادل (ملك مغيث) - ٩٧

عمر تابان - ٥٦٥، ٥٦١، ٥٦٠، ٤٨٤

عمر چوب دشتى (طرب چوب كشتى) - ٣١٢

عمر خیام - ۳۹

عمر شیخ بن پیر محمد بن عمر شیخ بن امیر تیمور - ۵۴۱، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۸۲ تا ۶۲۰

عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان - ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۸۰،  
۶۲۹

عمر شیخ بن میرزا معز الدین میرانشاه - ۴۶۹، ۵۰۳، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۶۰ تا ۵۶۵  
۶۰۸، ۵۸۱، ۵۷۲، ۵۶۹

عمر عباس بهادر (امیر) - ۴۳۷، ۴۳۸

عمر قیچاقی - ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹

علی قرزی - ۶۴

عمر (میرزا) - رجوع به عمر شیخ بن میرزا میرانشاه شود.

عمید الملک بن شمس الدین صائن - ۲۸۳

عتاب «۱» - ۱۵۳

عید بیک - ۵۰۸

عیسی بن ایلدرم با یزید - ۵۰۸

عیسی بیک - ۵۰۸

عیسی بیک - ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۶۲

عیسی چلبی بن ایلدرم با یزید - ۵۱۳

عیسی (سلطان) - ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۹۸، ۵۱۲، ۵۲۱

عیسیٰ قورچی - ۵۶۱

عیقاتو (- کیخاتو) - ۱۳۴

غازان - ۵۸۵

غازان بہادر - ۳۳۱

غازان خان بن ارغون خان (سلطان محمود) ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۰ تا ۱۵۹، ۱۶۲ تا ۱۶۴، ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۱۷۲ تا ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲ تا ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۷۱، ۳۷۲

غازانی (کوشک) - ۵۰۱

غازانیہ - ۱۵۵

غازی (پادشاہ) - ۳۲۹

غایۃ القصوی - ۱۳۴

غایر خان - ۲۹

غرجستان - ۳۶۸، ۳۷۸

غزبن منسک - ۵، ۹

غزبن یافت - ۵، ۶

غزہ - ۲۸۱

غز (قوم) - ۵، ۳۸۵

غزنین - ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۷۷، ۲۱۰، ۴۷۱، ۵۲۷، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۸۱، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶  
۶۱۸، ۶۲۹

غستاب - ۴۹۱ تا ۴۹۳

غوبالیغ (- بلا ساغون) - ۲۴

---

(۱) - در چاپ تهران: عتاب؟ عبات؟

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۱۲

غوج حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان - ۲۱۴

غور - ۱۵۰، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۱۳، ۴۳۴

غوری بن غیاث الدین پیر علی (امیر) - ۴۳۳، ۴۳۴

غوطه - ۴۹۶، ۴۹۸

غیاث الدین (امیر) - ۶۰۶، ۶۱۸، ۶۲۰

غیاث الدین (امیر) - ۵۹۳

غیاث الدین بحر آبادی (خواجه) - ۳۶۴

غیاث الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۴، ۳۴۶ تا ۳۵۰، ۴۳۸، ۴۵۴

غیاث الدین ملک صاع بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب  
(ملک معظم) - ۲۵۱

غیاث الدین بن عام الدین (- خواند امیر) ۳۰



غياث الدين پيرامشاه بن سلطان محمد خوارزمشاه- ۲۶۷، ۲۶۸

غياث الدين پير احمد خوافي- ۵۵۴، ۶۰۱

غياث الدين پير علي بن ملك معز الدين حسين كرت (ملك)- ۳۶۸، ۳۸۴ تا ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۳۰،  
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۵۴۳

غياث الدين ترخان (امير)- ۳۲۴، ۴۲۷، ۴۶۸، ۴۷۶

غياث الدين حاجي خراساني- ۲۷۳

غياث الدين حاجي مير آخور (امير)- ۲۹۹

غياث الدين سالار سمناني (خواجه)- ۵۵۴، ۵۶۶، ۵۹۸

غياث الدين (سلطان) (- براق خان)- ۸۳، ۸۷

غياث الدين شادي بيك- ۷۶

غياث الدين شاه ملك (امير)- ۵۸۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۱ تا ۶۱۳

غياث الدين علي يزدي (سيد)- ۲۸۲، ۲۸۳

غياث الدين محمد بن رشيد (صاحب سعيد خواجه)- ۱۹۸، ۲۱۵ تا ۲۱۸، ۲۲۱ تا ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷

غياث الدين محمد بن ملك شمس الدين محمد كهين (ملك)- ۲۰۲ تا ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶،  
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶

غياث الدين محمد سام (سلطان)- ۴۴، ۳۶۷، ۳۷۹، ۳۸۴

غياث الدين محمد عليشاهي- ۲۲۸، ۲۳۴

غياث الدين محمود بن خواجه قطب الدين سليمانشاه- ۳۰۳

غياث الدين منصور شول (امير) - ۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۷

غياث الدين ميرزا بايسنقر - ۵۹۶، ۶۰۹

غياث الدين نقاش (خواجه) - ۶۰۳

غياث الدين هيبث الله حموى (خواجه) - ۳۵۹

غياثيه (مدرسه) - ۳۷۹

### تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۱۳

ف فارس - ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱ تا ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۶۶، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۸۴، ۴۹۹، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۷، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۸۸ تا ۵۹۱، ۵۹۳ تا ۵۹۶، ۶۰۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۳۴، ۶۳۵

فارياب - ۱۱۸ (آب) - ۴۲۴

فاضل بن اوچ قرا بهادر - ۵۵۹، ۵۷۵

فاطمه خاتون - ۵۵، ۵۶

فتوحات - ۱۱۶

فخر الدوله - ۱۳۱

فخر الدوله حسن بن شاه كيخسرو بن تاج الدوله - ۳۳۶، ۳۳۸

فخر الدوله شاه غازى بن تاج الدوله - ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۱

فخر الدوله (ملك) - ۳۶۲

فخر الدوله نام آور بن بيستون - ۳۳۰

فخر الدوله نام آور بن شهر آگيم (- شاه غازي) - ۳۳۲

فخر الدوله نامور بن نصير الدوله بن سيف - الدوله با حرب - ۳۲۹

فخر الدين ابراهيم (شيخ عراقي) - ۲۵۵

فخر الدين احمد بن الحسن الجاربردي، ابو المكارم - ۲۳۲

فخر الدين (استاد) - ۱۷۵، ۱۷۶

فخر الدين الرازي - ۵۶۵

فخر الدين سيد قوام الدين (سيد) - ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶

فخر الدين جلابي (كيا) - ۳۴۱

فخر الدين حبش - ۲۳۵

فخر الدين حسن (ملك) - ۳۴۲

فخر الدين داود بناكتي، ابو سليمان - ۱۹۷

فخر الدين ساقى - ۹۸

فخر الدين وزير (سيد) - ۵۵۴، ۵۹۸ تا ۶۰۰

فخر الدين شمس الملك محمد شاه بن حاجي زوزني - ۲۶۸

فخر الدين عبد الرحمن غيراني (خواجه) - ۴۳

فخر الدين عمر الحنبلي - ۲۶۰

فخر الدين فتح الله بن ابي بكر حمد الله المستوفى القزوينى - ٢٢١

فخر الدين كرت (ملك شمس الدين كهين) - ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ٣٦٧، ٣٧٠ تا ٣٧٨

فخر الدين (كلو) - ٢٨٨

فخر الدين محمد (ملك) - ٤٣٤

فخر الدين محمود مستوفى (امير) (- ابن يمين) - ٣٨٦

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧١٤

فخر الدين مراغى مستوفى - ١٠٧

فخر الدين مستوفى - ١٢٦

فخر الملك نظام الدين محمود - ٢٧١

فخر الدين هروى (قاضى) - ٢٧١، ٢٧٢

فد١ - ٢٤

فرا١ - ١٠٥، ١٣٠، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٩، ١٩٥، ٢٥٥، ٤٩٨، ٥٦٨

فراق نامه - ٢٤٠

فراه - ١٩٥، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٨، ٤٣٥، ٤٣٦، ٥٧١، ٥٩٧، ٦٠٦

فرج - ٣٩٦

فرج - ٤٩٩، ٥٠٠

فرج الله شمس الدين محمد صاحبديوان - ١٢٦

فرج بن برقوق (ملک) - ۲۶۳، ۳۹۶، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۵۶، ۵۶۷، ۵۶۸

فرج طیب (مولانا) - ۵۱۳

فرخ ریخته گر (استاد) - ۶۲۱

فرخ شاه - ۵۱۶

فردوسی - ۲۹۷

فرغانه - ۲۴، ۳۰

فرقان - ۳

فرنگ - ۷۵، ۱۹۵، ۲۵۷ تا ۲۵۹، ۳۹۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹

فرهاد - ۴۰۸

فرید (شیخ زاده) - ۴۸۴، ۴۹۰

فریدون - ۳۲۰، ۴۷۸، ۴۹۲، ۵۷۱، ۵۸۹، ۶۳۳

فریقا خاتون - ۴۲۳

فریوند - ۳۵۷

فصول النسفی - ۲۳۲

فضل الله استرابادی - ۶۱۵، ۶۱۷

فضل الله (امیر شمس الدین) - ۳۶۳

فضل الله بلخی - ۴۷۷

فضل اللہ تبریزی - ۵۳۴

فضولی (عماد الدین، عماد لہر) - ۱۱۷

فغفور - ۶۰

فکوک - ۱۱۶

فناکت ۲۷، ۳۰ (آب) - ۲۵

فواید غیاثیہ - ۲۲۱

فودک (- توتک بن برک) - ۵

فوشنج - ۳۷۶، ۴۳۰

فوشنجی (قاضی) - ۳۶۷

فولاد - ۲۰۴

فولاد بہادر - ۴۲۴

فولاد خان - ۵۸۵

فولاد قیا (امیر) - ۱۹۴

فومن - ۱۹۴

فیثاغورس - ۱۰۷

فیروز - ۵۰۸

فیروز آباد - ۳۸۰ (قصبہ) - ۱۶۸ (دروازہ) ۴۲، ۱۶۸

فیروزان - ۲۹۰

فیروز شاه بن ارغون شاه (امیر جلال الدین) ۶۰۲، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۰ تا ۶۳۳

فیروز شاه (سلطان) - ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۴

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۱۵

فیروز کوه - ۱۴۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۷، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۶۸، ۵۲۰، ۵۲۲ تا ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۵۶

فیض الله بن جمال الدین یلغز - ۲۴۶

فیلونی - ۵۴۲

ق قاجولی بهادر بن تومنہ خان - ۱۳ تا ۱۶، ۴۷، ۹۱، ۳۹۳، ۵۸۵

قاجیون بن بیسوکا بهادر - ۱۶

قارص - ۱۹۶، ۴۳۹، ۴۶۱، ۵۱۶

قارلق (قرلق) - ۸

قارن آباد دشت - ۳۵۱

قاسم - ۶۰۶

قاسم (امیر) - ۲۴۱

قاسم انوار (سید) - ۶۱۷

قاشی بن او کدای قاآن - ۴۸

قاشین (- تنگت) - ۱۷، ۲۱، ۴۴، ۴۶

قاضی شیخعلی (مدرسہ) - ۵۷۸

قاف - ۳۱۰، ۳۹۷، ۴۹۶

قانغلی - ۸

قاون (آب) - ۴۲۲

قاهر، ملک محمد بن سیف الدین قلاوون - ۲۵۹

قاهرہ معزیہ - ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۱ تا ۲۶۳، ۲۶۵، ۴۶۲

قایدو بن دو تومنن خان - ۱۳

قایلٹای (سلطان) - ۲۶۴

قباد - ۲۹۸

قباد بن اسکندر بن قرا یوسف - ۶۲۷

قباد (ملک) - ۳۴۳

قبان، صدر الدین - ۲۴۰

قبہ الاسلام - ۳۸، ۳۹۵، ۵۶۵، ۵۶۶ و رجوع بہ بلخ شود

قبچاق اقول بن قداق (قدان) بن او کدای - ۸۳ تا ۸۵.

قبچاق بن بایدو خان - ۱۴۵

قبچاق (پیر علی) - ۲۶۱



قبچاق (دشت) - ۳۳، ۴۵، ۴۹، ۵۵، ۷۱، ۷۴ تا ۷۶، ۸۵، ۱۰۲، ۱۵۳، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶  
۴۲۴ تا ۴۲۸، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۲۹،  
۵۳۳، ۵۸۵، ۶۱۳، ۶۱۴

قبچاق (قوم) - ۸، ۴۰۹، ۴۲۴

قبقین (قوم) - ۱۲

قبلاقان (قوبلاي) بن تولى خان - ۵۰، ۶۰ تا ۶۷، ۶۹ تا ۷۲، ۸۱ تا ۸۳، ۲۲۳

قبلانچى بن سلطان احمد - ۱۲۴

قبل خان بن تومنه خان (- النجيك) - ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۴۷، ۹۱

قبول سلطان بن دورجى ايلجيكداى - ۹۳

قبه درخان - ۴۴۴

قبه سيار (پشته) - ۴۹۵

قبى ميتن - ۴۰۳

قتال السبع - ۲۶۱، ۲۶۲

قتالغ - ۲۵

قتحقال (قنجقبال) - ۱۳۱

قتقونويان - ۲۴

فتلش - ۴۰۸

قتلق ابكاجى - ۱۳۳

قتلق بوغا - ۳۶۵

قتلق بوغا بن اروس خان - ۴۲۶

قتلق ترکان - ۲۹۸

قتلق ترکان آغا - ۴۰۱، ۴۳۴

قتلق تیمور - ۲۱۴

قتلق خاتون بنت قویلوک بوقا - ۱۳۳

قتلق خان - ۳۰

قتلق خواجه - ۷۶

قتلق خواجه - ۵۹۳

قتلق سلطان (- براق حاجب) - ۲۶۷

قتلقشاه (امیر) - ۱۴۳، ۱۴۹ تا ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۴۱، ۲۶۰، ۳۷۱

قتلق قیا - ۱۵۳، ۱۹۱

قتمش خاتون - ۱۱۵

قتوقو - ۶۱۲

قداق - ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹

قداق بن او کدای قاآن - ۴۸

قدافی بن جغتای - ۷۷

قدس - ۶۲۹

قدقان اوغلان - ۳۱

قرآن ۳، ۶۵، ۶۶، ۱۳۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۵، ۳۵۹، ۳۴۴

قرا (امیر) - ۶۰۸

قرا باغ - ۱۴۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۴۳۹، ۴۶۶، ۴۸۳ تا ۴۸۶، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵

۵۱۹ تا ۵۲۱، ۵۶۱، ۶۰۷ تا ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۶

قرا بسطام - ۲۴۷

قرا بلاق - ۵۳۱

قرا بوقا - ۶۳

قرا بوقای - ۱۲۴

قرا تاتار - ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۳۰

قرا تال - ۴۴۵

قرا تپه (- شیر سیل) - ۱۴۱

قرا توپه (باغ) - ۴۸۰، ۵۲۶

قرا تونه - ۵۰۲

قرا جانک - ۶۷، ۶۹

قراجار بن اوكدای قآن- ۴۸

قراجارنویان بن سوغوجیجن بن ایردمجی برلاس- ۱۲، ۱۳، ۱۷ تا ۲۰، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۷۷،  
۷۹، ۸۱- ۴۶۸ ۹۱

قراجار بن میرزا سیورغتمش بن شاهرخ (میرزا)- ۶۳۹

قراجرى- ۲۲۷، ۲۲۸

قراجه حاجب- ۲۹

قراچق- (امراء)- ۱۴۳

قراچن- ۴۲۶

قراحسن- ۲۳۱

قراحسن- ۵۱۷

قراحصار- ۲۳۴، ۴۸۹، ۵۱۰

قراخان بن مغول خان- ۶، ۷

قراختای (قوم)- ۲۴، ۵۴۲

قراختائیان- ۲۵، ۲۵۱، ۲۶۶

قراخواجه- ۵۳۲، ۵۳۳

قرا دره- ۲۲۵

قراسمان- ۴۲۱، ۴۴۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۱۷

قراسنقور - ۲۶۱ تا ۲۶۳

قراسوران (رودخانه) - ۴۹

قراطوغان - ۳۴۴، ۳۴۵

قرا عثمان ترکان (امیر) - ۴۹۱، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۷۷، ۶۱۰، ۶۲۵، ۶۲۶

قراقرم - ۶، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۷۰، ۷۲ تا ۷۴، ۸۲، ۸۸، ۹۴، ۲۶۷

قراقسمان - ۴۲۴

قراقوینلو - ۴۵۸

قراکومک - ۶۰۹

قراکلیسیا - ۲۴۱

قرا محمد - ۲۴۴

قرا محمد ترکمان - ۲۴۳، ۲۴۷، ۴۴۰

قرا مون (نهر) - ۶۰

قران بوغا - ۴۱۰

قرانقر (؟) (قراسنقر؟) - ۱۹۵

قراوناس (لشگر) (امراء) - ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۰، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲

قرا هلاکو بن بیتو کان بن جغتای خان - ۸۱

قرايت (قوم) ۱۷ تا ۲۰

قرا يوسف تركمان (امير ابو النصر)۔ ۲۴۰ ۲۴۹، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۴ ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۷،  
۵۳۰، ۵۵۳، ۵۶۷ تا ۵۷۱ ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۶ تا ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۰۲ تا ۶۱۱

قربان شيخ (امير)۔ ۵۵۹، ۵۹۷، ۶۲۴ ۶۲۸

قربان شيره۔ ۱۴۳

قرجق۔ ۵۳۷

قرشى (حصار)۔ ۹۲، ۴۰۷ تا ۴۱۲

قرغاشون توپه۔ ۴۰۹

قرقز۔ ۱۱، ۲۴

قرق گول۔ ۴۴۹

قرلق (قارلق)۔ ۲۴

قرلق۔ ۵۱

قروجى بن قبلقاآن۔ ۶۲

قرون ارغون۔ ۵۶۲

قرى کنار۔ ۳۵۰

قرانجى بن حسين۔ ۴۰۲، ۴۳۸

قران سلطان خان بن بيسور بن اوركتمور۔ بن بوقا تيمور بن بورى بن ميتوكان بن جغتای خان۔ ۹۱،

۲۰۴، ۹۲

قرغن برلاس (امير) - ۹۱ تا ۹۳، ۳۸۰ تا ۳۸۳

قرل - ۳۲۷

قرل رباط - ۵۵۷ - ۵۸۲

قرلقاق - ۴۱۱

قرل يقاج - ۵۲۱

قروين - ۳۳، ۶۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۵۸، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶ تا ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۸، ۴۴۲، ۴۵۴، ۵۲۳، ۵۷۰،

۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۳۰

قسطنطينيه - ۴۸۹، ۵۱۱

قشقا - ۵۸۲

قشليق - ۲۰

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۱۸

قصر تاق - ۲۳۴

قصر زرد - ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۵۱۶، ۵۴۶، ۵۷۵، ۵۸۶

قطب الدين - ۵۱۳

قطب الدين احمد خالدي - ۱۳۵

قطب الدين اوبهي - ۵۶۰

قطب الدين اويس بن شاه شجاع (سلطان) - ۳۰۶

قطب الدين بن مولانا نظام الدين - ۴۳۱

قطب الدين تولكى (ملك) ۳۷۵، ۳۷۶

قطب الدين چشتى (شيخ الاسلام) - ۳۷۲ ۳۷۳

قطب الدين حيدر - ۴۸۵

قطب الدين سليمان شاه بن خواجه محمود كمال (خواجه) - ۲۹۵، ۳۰۲ تا ۳۰۴

قطب الدين (سيد) - ۱۵۱، ۱۵۳

قطب الدين شاه جهان بن جلال الدين سيورغتمش (سلطان) - ۲۶۶، ۲۷۰ تا ۲۷۲

قطب الدين شاه محمود بن امير محمد مظفر - ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۹

قطب الدين (شاه) (ملك نيمروز) - ۴۳۵ ۴۳۶، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۸

قطب الدين بن شيخ محمود زنگى عجمى - ۵۵۰

قطب الدين شيرازى - ۱۵۴

قطب الدين صاحب عيار (خواجه) - ۲۹۵

قطب الدين صدر - ۵۳۵

قطب الدين طغى شاه بن حجاج سلطان ۲۶۹

قطب الدين عبد الكريم بن عبد النور الحلبى - المصرى - ۲۶۴

قطب الدين عبد اله الامامى - ۵۴۸

قطب الدين علامه شيرازى - ۱۱۶



قطب الدين قرومى - ۳۹۸، ۵۲۰، ۵۸۰

قطب الدين محمد سلطان بن حيتز (حميتز) تاينگو - ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

قطب الدين محمود بن مسعود بن مصلح - ۱۹۷

قطب الدين موصلى (قاضى) - ۱۵۴

قطب الدين (مولانا) ۲۲۱

قطب الدين نائى - ۴۸۳

قطب الدين نيكروز بن ناصر الدين محمد برهان (ملك) ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹

قطب الدين يحيى (خواجه ابو الفضل) ۳۸۵

قطب جهان - ۱۵۱

قطر (- ملك مظفر سيف الدين) (- قدوز) ۲۵۲

قطفان (رباط) - ۴۲۴

قطور كنت - ۴۸۴

قلاطين - ۱۹

قتاش بن بهادر نهاد - ۴۷۹

قلج قرا - ۲۰

قلج (قریه) - ۶۴۰

قلزم - ۴۶۳، ۵۲۴

قلعه سربند - ۲۸۸

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۱۹

قلعه سپید - ۲۹۳، ۳۲۳

قلعه کوه - ۳۰۷

قلعه گاه - ۳۷۲

قلماق - ۷۴

قماری ایناق (امیر) - ۴۳۸

قماری یساول - ۴۴۸، ۴۷۵

قم - ۳۳، ۶۰، ۲۹۷ - ۳۰۹، ۳۳۵، ۳۵۴، ۴۴۲، ۵۲۳، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۳۰

قم کنجک - ۲۷ و رجوع به کنجک شود

قمر الدین اوغلان - ۴۴۱، ۴۴۵

قمر الدین دوغلات - ۴۲۴ تا ۴۲۶

قمر الدین دوغلات - ۹۳

قنجقبال - ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶

قندز - ۹۲، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۷۱، ۶۰۲، ۶۱۸

قندزچه - ۳۹۵، ۴۵۰

قندهار - ۳۷۰، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۷۱، ۵۳۰، ۵۸۱، ۵۸۸، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰ تا ۶۰۲، ۶۰۶

قنقرات - ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۷۴، ۱۰۳

قنقرات بن قبالاآن - ۶۲

قنقلی - ۲۴

قنقورباى بن هلاكو - ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۴

قنقور النك (- سلطانيه) - ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۹۱

قواعد (كتاب) - ۱۹۷

قوام الدين النجفی - ۲۴۸

قوام الدين بهاء الملك - ۲۶۹

قوام الدين حسن (حاجی خواجه) - ۲۸۸، ۲۹۱

قوام الدين صاحب عيار (خواجه) - ۲۹۵، ۲۹۷

قوام الدين عبد الله فقيهه - ۳۱۵

قوام الدين بن سيد رضى الدين على (سيد) ۳۴۷ تا ۳۵۰

قوام الدين مرعشى بن سيد صادق بن عبد الله بن الحسين المرعشى (سيد) - ۳۳۷ تا ۳۴۳، ۳۴۵، تا

۳۴۷، ۳۵۵، ۴۵۴

قوام الدين وزير (خواجه) - ۲۹۶، ۲۹۹

قوام الملك فخر الدين يحيى (خواجه) - ۲۶۹

قوبا (منزل) - ۲۱۲

قوبله خان بن قبل خان- ۱۵

قوبوقتو بن تولى خان- ۵۰

قوبوى خاتون قنقرات- ۱۰۳

قوتولقو جربى- ۵۰

قوتى خاتون- ۱۲۳، ۱۲۴

قوجقار- ۴۲۶

قوچ حسين بن امير حسين بن امير چوپان ۲۳۴

قودوز (- ملك مظفر سيف الدين، قطر) ۲۵۲

قوراي (آب)- ۴۶۳، ۴۶۵

قورجارقور بن مرغور- ۱۹

قورقوچين- ۱۲۴

قورمىشى- ۱۴۵، ۱۵۳

قورمىشى بن اليناق- ۲۰۵ تا ۲۰۷

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۲۰

قوريداى بن قبلقاآن- ۶۲

قوزى منداق- ۹۱، ۴۱۲

قوشىلاى بن خليسك بن تره بن بلاء بن جمكيم- ۷۳

قو كينك - ۲۳، ۲۴

قولاغى (دشت) - ۴۵۵

قولايجى - ۴۰۰

قولون بنت طايراسون - ۱۸

قومس - ۳۳۴ - ۳۵۱

قومشه - ۳۲۵، ۴۵۵

قونقوربى - ۴۵۰

قونكيان بن ازىادت - ۲۲

قونيه - ۱۱۵، ۵۱۰

قويزى چاق اوغلان بن اروس خان - ۴۶۵

قهستان - ۹۵، ۱۰۶، ۱۵۰، ۲۷۳، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۴۲، ۵۹۱، ۵۹۶، ۶۰۶

قهقهه (قلعه) - ۲۴۷، ۴۳۳، ۵۶۱

قيات - ۱۱، ۱۲

قيان بن ايلخان - ۱۰، ۱۱، ۳۹۳

قيچان (بازارچه) - ۶۴۰

قيدار - ۵۱۴

قيدو بن پير محمد بن جهانگير (ميرزا) - ۵۴۱، ۵۶۶، ۵۷۳، ۵۸۱

قیدو خان- ۴۲۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲

قیدو خان بن غازي اغول (یا) قیدو بن قاشين بن اوكدای قآن- ۷۰ تا ۷۳ ۸۲ تا ۸۵، ۸۷ تا ۸۹

۱۴۱، ۱۴۲

قير تنيکيز- ۴۱۵

قیشلیق- ۱۹

قيصر (ملازم امير نوروز)- ۱۴۹

قيصر بن پير محمد بن جهانگير- ۵۴۱

قيصريه- ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۶

قيصور- ۲۶۴

قينار- ۴۱۳

کابل- ۲۱۰، ۴۱۴، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۴۱، ۵۵۶، ۵۸۱، ۵۸۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۲۹

کابلستان- ۶۱۸

کابلشاه اوغلان بن دورجي بن ایلچیکدای ابن دواخان- ۴۰۴

کات- ۴۲۱ تا ۴۲۳

کارد (آب)- ۵۶۷

کاريز (قصبه)- ۳۸۰

کازرون- ۳۱۷

کاشان- ۶۰، ۱۱۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۹، ۴۴۲، ۵۲۳، ۵۷۲، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۲۸

کاشغر- ۲۰، ۲۴ تا ۲۷، ۵۰، ۶۳، ۷۷، ۸۲، ۳۴۶، ۴۲۵

کافرستان- ۴۴۲

کافی السلام- ۵۸۸

کالیوس- ۱۴۱، ۵۵۷، ۵۶۱

کالیوین (- نيره تو) (قلعه)- ۴۲، ۴۳

کامل التواریخ ابن اثیر- ۵۰

کامل (ملک)- ۹۸، ۹۹

کامل (ملک شمس الدین، سنقراشقر صالحی) ۲۵۷

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۱

کاملا (برادر اولجایتوقاآن)- ۷۰

کان گل- ۹۴، ۴۰۷، ۴۶۸، ۵۲۷، ۵۲۹ تا ۵۳۲، ۵۸۲، ۵۸۳

کاورود- ۵۶۲، ۶۰۸

کاوس بن فخر الدوله حسن بن شاه کیخسرو ابن تاج الدوله- ۳۳۷

کاوس بن ملک کیقباد (ملک)- ۲۴۱، ۲۴۲

کاوس بن ملک کیومرث (ملک)- ۳۳۴، ۳۳۵

کاوقبجان- ۶۷

کبری (- شیخ نجم الدین) - ۳۵

کبود جامه (سپهد) - ۲۵، ۴۳۳، ۴۳۶، ۵۹۲

کبوقانویان - ۹۸

کبیر الدین، فخر الدین عراقی - ۲۵۵، ۲۵۶

کپک خان بن دواخان - ۸۹، ۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۴

کپک خان بن توقتمش خان - ۷۶

کتور - ۴۶۹

کته - ۴۷۹

کتیمور - ۷۴

کجراتی (میدان) ۴۰۳

کجوجان - ۱۱۶

کجوجانی (خواجه شیخ محمود) (کججی) - ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۳۱۱، ۳۱۲

کجور - ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۳

کر (آب) - ۱۰۸، ۲۰۵، ۲۲۲، ۴۶۶، ۵۱۹، ۵۶۱، ۶۰۴

کرآمینہ - ۴۲۴

کراوتو (قلعه) - ۲۴۶، ۲۴۷

کرای ملک بن ارغون آقا - ۹۵



کربلا- ۳، ۱۹۵، ۴۵۶، ۴۶۲

کربه- ۲۷۶

کرتاق (کوه)- ۶

کرت (ملوک)- ۱۹۲، ۲۵۱، ۳۶۰، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۳۱

کرت نامه- ۳۷۱، ۳۷۶

کرتین- ۵۱۷، ۵۱۸

کردستان- ۱۷۴، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۸، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۵۹، ۵۱۶

کرشیخی (- محمد چلبی بن ایلدرم بایزید)- ۵۰۸، ۵۰۹

کرک (قلعه)- ۲۵۷، ۲۶۰ تا ۲۶۲، ۴۹۲

کرکس (قبیله)- ۴۷۰

کرکوک (قلعه)- ۴۵۸

کرمان (دار الامان)- ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۵۱، ۲۶۶ تا ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷ تا ۲۷۹

۳۸۱ تا ۳۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵ تا ۲۹۸، ۳۰۱ تا ۳۰۶، ۳۰۸ تا ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۵۲ تا ۳۵۷

۵۴۹، ۵۵۳، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۹۵ تا ۵۹۷، ۶۱۸

کرمیان ابلی- ۵۱۲

کرنی (حصار)- ۴۳۹

کره رود- ۳۲۷

کریم الدین (حبیب الله، ممدوح میرخواند)- ۲۵۰

کریم پردی بن توقتمش خان - ۷۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۲

کز خان بن مغول خان - ۶، ۷

کز رود - ۳۳

کزل - ۴۵۸

کز مرد - ۵۶۱

کز یو - ۳۷۹

کسری - ۲۹۴

کسگر - ۱۹۴

کشاف (منزل) - ۱۶۲

کش (قبه الخضراء) (- سبز) - ۹۲، ۹۵، ۳۹۲ تا ۳۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۷،

۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۲۱، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۸۱

کشف رود - ۱۴۱

کشلیخان - ۲۸

کشم - ۴۱۴

کشمیر - ۴۷۹

کعبه - ۱۳۲، ۲۲۰، ۴۲۸، ۵۴۹، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۳، ۶۳۲

کفہ - ۴۸۷

کلات (قلعہ) - ۱۲۳، ۴۳۲، ۴۳۳، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۴ (دروازہ) - ۴۳۳

کلار - ۷۵

کلاردشت - ۱۹۴، ۵۲۶

کلارستاق - ۳۳۲

کلف (گذر) - ۵۸۲

کلک (- تیمور بن طوغان بن باتو) - ۷۵

کلوران (رود) - ۱۲، ۱۳، ۴۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۷۳، ۹۴، ۲۶۷

کلواسفندیار - ۳۶۳

کلو حسین - ۳۰۱

کلو عمر (- رئیس ناصر الدین) - ۲۸۸

کلو فخر الدین - ۲۸۸

کله کی سیستانی - ۴۷۰

کماخ (قلعہ) - ۲۱۵، ۵۰۶

کماری (کیمال) بن یافث - ۵، ۶

کمال الدین - ۴۷۲

کمال الدین بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۱

تا ۳۴۷، ۳۵۰ تا ۳۵۲، ۴۵۴

کمال الدین بن سید محمد ساری (سید) - ۳۵۲، ۴۳۷، ۴۳۸

کمال الدین حسین رشیدی (امیر) - ۲۹۵، ۲۹۷

کمال الدین (سید) - ۱۵۷

کمال الدین عبد الحمید بن مولانا قطب الدین قرونی - ۶۳۹

کمال الدین عبد الرحمن الرافعی - ۱۱۸

کمال الدین عبد الرزاق - ۲۱۶

کمال الدین محمود خواجه کرمانی، (نخل بند شعرا) - ۲۹۱

کمال خجندی (شیخ) (- دزد حسن) - ۵۴۸ ۵۴۹

کمال ضریر - ۲۶۵

کملاویسون تیمور (از اولاد جمکیم) - ۷۰

کنجکسته یلاق - ۶۱۲

کنجک - ۲۷، ۷۱

کندمان - ۲۹۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۹۴

کنز الرموز - ۳۷۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۳

کنس (قریه) - ۳۴۳

کنشو - ۱۴۱

کنعان - ۴۹۲، ۴۹۵

کنجور بنت التان خان - ۱۷، ۲۳

کنوت - ۴۴۱

کوتان بن او کدای قاآن - ۴۸، ۵۵، ۵۶

کوتاهیه - ۵۱۱، ۵۴۸

کوثر - ۳

کوجو بن او کدای قاآن - ۴۸، ۵۵

کوچک (آب) - ۵۴۰

کوکوز گورکان - ۷۰، ۸۸، ۸۹

کورلوت (قوم) - ۱۰۳

کوره بهادر - ۴۸۵

کوری سورن بنت تایانک خان - ۱۷

کوستندیل (امیر) - ۵۱۶، ۶۰۳، ۶۰۴

کوسویه (قصبه) - ۴۳۰، ۵۸۴

کوشتکین - ۴۰

کوشلوک بن تایانک خان - ۲۱، ۲۲، ۲۴ تا ۲۷

کوک بن اغوز خان (- وجوق، اوج اوق) - ۹

کوکجو (- بت تنگری) - ۲۱

کوکجو بن قبلقاآن - ۶۲، ۷۰

کوکچه تنگیز - ۲۰۵، ۲۳۴

کوکچین خاتون - ۷۰

کوک خان - ۲۸

کوک سرا - ۲۹، ۳۱، ۵۳۵

کوک بوغا - ۴۵۰

کولا (قلعه) - ۴۶۶

کولک (دشت) - ۴۰۲

کومش - ۴۱۳

کونجک خان - ۸۹

کونچه اوغلان - ۴۶۴

کوه رود - ۲۱۸

کوه کیلویه - ۳۲۷

کوی تن - ۱۹، ۴۴۲

کویر - ۳۳۲

کویل خاتون بنت تورایکجی گورکان-۱۰۳

کویلہ (درہ) - ۴۷۹

کوینی - ۵۸

کویونک - ۲۵

کهمرد - ۴۰۲

کهدستان - ۳۷۳، ۳۸۱، ۴۳۱، ۴۶۸

کیا جلابی - ۳۴۲

کیوقانویان - ۹۵

کیوقانونان - ۲۵۲، ۳۲۶

کیوقا (- ملک عادل) - ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰

کیجیک یرلغ - ۵۱۱

کیچیک - ۲۰۶

کیخسرو ختلانی - ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۴ تا ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۴۱

کیخسرو بن ملک کیومرث (ملک) - ۳۳۴

کیقباد - ۲۹۱

کیقباد بن فرامرز (سلطان علاء الدین) - ۴۸۷ تا ۴۸۹

کیقباد (برادر کیخسرو ختلانی) - ۳۹۹-۴۱۷

کیکوس (استندار) - ۳۲۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۴

کیلای بیک خان، ۷۶

کیمال (کماری) بن یافث - ۵، ۶

کیوک خان بن اوکدای قاآن - ۵۰، ۵۴ تا ۵۹، ۷۴، ۸۱، ۸۵

کیوک خان بن دیب باقوی - ۶

کیوک کوتان بن اوکدای قاآن - ۴۸

کبوکینک - ۲۳

کیومرث - ۵

کیومرث بن بیستون رستم‌داری (ملک) - ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۵۲۳، ۵۷۵، ۵۹۱، ۶۰۳، ۶۲۹، ۶۳۰

گ گاوباره (ملوک) - ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۴

گازرگاه - ۳۸۱، ۳۸۵

گجرات - ۹۰، ۴۷۳

گردونچین بنت منکو تیمور بن هلاکو (خانزاده) - ۲۶۹، ۲۷۰

گرجستان - ۳۳، ۱۰۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۷۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۸، ۳۹۶، ۴۳۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۸۴، ۴۸۶

۵۰۲، ۵۱۵ تا ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۳۱، ۶۰۴، ۶۰۹

گردکوه - ۳۳۱، ۳۳۶، ۴۳۷



گرگان (آب) - ۳۶۷

گرگین (ملک) - ۳۹۶، ۴۸۶، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۱۹

گرمسیر - ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۴۰۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۵۷۱، ۶۰۰، ۶۰۶

گزروان - ۴۲۴

گزیو (قلعه) - ۴۰۱

گستهم، شرف الدوله بن تاج الدوله زیار - ۳۶۲

گنجه - ۵۰۲، ۶۰۹

گن خان بن اغوز خان (- بوزوق) - ۹، ۱۰

کنگ - ۴۷۹

گورخان - ۲۲، ۲۴

گورخان (معاصر سنجر) - ۲۴ تا ۲۵، ۲۶۶

گورخان (برادر گورخان معاصر سنجر) - ۲۵، ۲۶

گونچه اوغلان - ۴۶۴

گوهرشاد آغا - ۶۰۰، ۶۲۳، ۶۳۳، ۶۳۴ تا ۶۳۸

گوهرشاد آغا (مدرسه) - ۶۳۴، ۶۳۹

کیخاتو بن اباقا خان (- عیقاتو) - ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴ تا ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۷۴، ۲۶۹، ۲۷۰

۲۷۴، ۳۲۷

گیلان- ۱۴۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۷ تا ۳۵۰، ۳۵۲ تا ۳۵۵، ۵۲۱  
۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۶۱۴، ۵۸۸

گیلانات- ۵۲۱

ل لاجین (- ملک منصور) - ۲۵۹، ۲۶۰

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۵

لارجان- ۳۳۸، ۳۳۹

لارقصران- ۳۵۸، ۳۶۱

لارنده- ۱۱۵

لاعزی بن دانشمند بهادر- ۳۷۲، ۳۷۳

لالاء بن قراچار- ۴۲۳

لامبسر (قلعه)- ۳۵۴

لاویج- ۳۶۲

لاهبجان- ۱۹۴، ۳۴۹

لاهور- ۳۸، ۴۷۹

لای- ۴۰۴، ۴۰۷

لربزرگ- ۳۲۵

لرستان- ۲۵۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۵ تا ۳۲۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۰۳، ۵۹۱، ۶۱۸، ۶۳۵

لر كوچك - ۲۹۷؛ ۳۲۵، ۴۳۸، ۵۲۱

لطف اله بن امير وجيه الدين مسعود (- ميرزا) (امير) - ۳۶۵

لطف الله بن الله بن صدر الدين عراقى - ۲۷۵

لطف اله بيان تيمور - ۵۹۰

لقمان برلاس (شيخ) - ۶۰۲، ۶۱۸، ۶۳۶

لقمان پادشاه بن طغا تيمور خان - ۴۳۷، ۴۴۲

لقمان (پهلوان) - ۳۷۶، ۳۷۸

لك (رود) - ۴۸۰

لكيران - ۳۴۳

لكزى گوركان - ۱۳۴، ۱۳۵

لكيور - ۳۳۳

لمعات - ۲۵۵

لنكرت - ۳۸

لنگرود - ۳۵۲

لؤلؤ (خواجه) - ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۶

لولى (گنبد) - ۴۰۹

لوئى (حصار) - ۴۷۳، ۴۷۴

لهراسب - ۵۲۴

لیلی (- خان سلطان) - ۶۲۷

م ماچین - ۵۷، ۶۴، ۶۷، ۶۰۳

ماچین بن توقیا - ۱۲، ۱۳

ماچین بن چین - ۶

ماخان - ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۱۲، ۵۶۷

ماردانان - ۲۹۰

ماردین، ۹۷ تا ۱۰۰، ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۶۰، ۴۵۸ تا ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۱

مازندران - ۳۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۸، ۳۲۹ تا ۳۳۳،

۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰ تا ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰ تا ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۹۶، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۷،

۴۸۳، ۴۵۴، ۵۳۰، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۸۸، ۶۱۸

ماکو افغانی (امیر) - ۲۹۹، ۳۰۰

مالان (پل) - ۳۷۵، ۳۷۶، ۵۵۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۶

مالک (جزیره) - ۵۰۳

مالک دینار - ۶۱۱

مانی - ۵، ۵۰



مبارکشاه دولی - ۲۹۷

مبارکشاه سنجری - ۴۰۱

مبارکشاه (قاضی) - ۲۱۵

مبشر بهادر (امیر) ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۷۴، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۵۶، ۵۸۲

متن اقلیدس - ۱۹۱

مثنوی مولوی - ۱۱۶

مجاهد الدین زین العابدین (سلطان) - ۳۱۴

مجد الدین اثیر - ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴

مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی (قاضی) - ۲۷۸

مجد الدین تبریزی (خواجه) - ۱۰۴

مجد الدین سربندی - ۲۸۷، ۲۸۸

مجد الدین (شیخ) - ۲۹۱

مجد الدین طویل - ۱۰۶

مجد الدین علاء الدوله علوی - ۳۳

مجد الدین قاقم (خواجه) - ۲۹۹، ۳۰۰

مجد الدین مظفر (سید) (امیر) - ۳۱۷، ۳۲۱

مجد الدین همگر - ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۸۷

مجد الملك تاج الدين ابو بكر شاه- ٢٦٩

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧٢٧

مجد الملك يزدى ابن صفى الملك ابو المكارم ١١١ تا ١١٤، ١١٨ تا ١٢١، ١٢٧

مجير الملك شرف الدين ابو المظفر- ٣٨ ٣٩

مجير الملك كافى- ٤٠، ٤١

محب الدين ابى الخير (شيخ)- ١٢٥

محب شربت دار- ٤٨٤

محتسب (- امير مبارز الدين محمد مظفر)- ٢٨٩

محمد آزاد- ٣٢٤، ٤٥٦، ٤٦٤

محمد آيتمور- ٣٥٨، ٣٦٢، ٣٦٣

محمد ارلات- ٤٤٩

محمد امين بن صدر الدين ابراهيم- ٥٥٤

محمد اوبهى (ملك)- ٣٢٣، ٤٩٩

محمد بابا سماسى (خواجه)- ٥٤٣

محمد بالغجى (شيخ)- ٧٦، ٢٣٧

محمد بخارى (سيد)- ٥٤٨

محمد بدخشانى (شاه شيخ)- ٤١٦، ٤١٩

محمد بدخشی (شیخ) - ۵۸۴

محمد (برادر پهلوان اسد خراسانی) - ۳۰۷

محمد (برادر تارابی) - ۷۹

محمد (برادر ملک غیاث الدین) (ملک) - ۴۳۳ ۴۳۴

محمد بن ابراهیم الجزری الشافعی - ۲۶۵

محمد بن ارغون خان (سلطان) (- اولجایتو سلطان، محمد خدا بنده) - ۱۹۱ رجوع به محمد خدا بنده شود.

محمد بن اسعد بن عبد الله النجفی التستری - ۱۹۷

محمد بن امیر غیاث الدین حاجی - ۲۷۳

محمد بن بایدو خان - ۱۴۵

محمد بن بندقدار (ملک سعید محمد بن ملک ظاهر) - ۲۵۵، ۲۵۷

محمد بیان سلدوز (شیخ) - ۴۱۴ تا ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴

محمد بن ملک ظاهر - رجوع به محمد بن بندقدار شود.

محمد بن تولی قتلغ بن ایستمور بن انبارجی ابن منکو تیمور بن هلاکو خان - ۲۲۵ تا ۲۲۷

محمد بن تیمور خان - ۷۶

محمد بن جوجی - ۷۴

محمد بن حسن، ابو جعفر نصیر الدین (خواجه) - ۱۰۵



محمد بن حنفیه - ۴۶۸

محمد بن خواجه حاجی بندگیر تبریزی (شیخ) - ۵۳۰

محمد بن خورشید - ۳۲۵

محمد بن سعد الدین مسعود تفتازانی - ۵۴۶ ۵۴۵

محمد بن سید مرتضی ساری (سید) - ۳۵۱ ۳۵۰

محمد بن شهریار، ابو الفضل - ۳۲۹

محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی - ۲۵۶

محمد بن قرا یوسف (شاه) - ۵۷۷، ۵۷۸

محمد بن کیا افراسیاب (کیا) - ۳۳۷

محمد بن مظفر (امیر مبارز الدین) - ۲۷۲ ۲۷۴ تا ۲۷۷، ۲۷۹ تا ۲۸۲، ۲۸۴ ۲۹۵، ۳۲۴

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۸

محمد بن معز الدین حسین کرت (- امیر خرد) ۳۸۴، ۴۳۰

محمد بن ملک عز الدین شیر - ۶۱۰

محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاون (ملک قاهر) (ملک ناصر) - ۲۵۹ ۲۶۰

محمد بن منصور بن امیر حاجی خراسانی (امیر) - ۲۷۳

محمد بن میرزا بایسنقر (میرزا سلطان) - ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴ تا ۶۳۷، ۶۳۹

محمد بن هلال بن بدر - ۳۲۵

محمد بيك بن ارغونشاه جونی قربانی - ۳۵۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹

محمد بيك بن امير موسى - ۴۱۰، ۴۲۶، ۴۳۲، ۵۴۱

محمد بيك خچك (امير) - ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۸

محمد بيك جلاير - ۵۱۶

محمد پيلتن (امير) - ۲۱۸، ۲۲۳

محمد تابان (امير) - ۵۹۲

محمد تغلق (سلطان) - ۴۷۳

محمد تقی شوشتری - ۵۳۱ ح

محمد تواچی (شيخ) - ۵۶۰

محمد جرجانی (ملك شمس الدين) - ۴۲

محمد جمشيد - ۲۴۹

محمد جوشنی (امير) - ۲۷۴

محمد جوکی بهادر بن شاهرخ (ميرزا) - ۵۴۱، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۳،

۶۳۴، ۶۳۹

محمد جهانگیر بن ميرزا محمد سلطان بن ميرزا جهانگیر بن امير تیمور (ميرزا) - ۵۱۵، ۵۳۹ تا ۵۴۱،

۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۲۲، ۶۳۹

محمد چلبی بن ایلدرم با یزید (- کرشیخی) ۵۰۸

محمد (حاجی) - ۴۰۰

محمد خان - ۷۶

محمد خان - ۶۱۴

محمد خان - ۵۷۹، ۵۸۲

محمد خان بن پولاد خان بن کونجک خان - ۹۱

محمد خان شیبانی (ابو الفتح) - ۷۷

محمد خدا بنده (سلطان) (- اولجایتو سلطان بن ارغون خان، خربنده اغول).

۸۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۷۲

محمد خواجه اپردی - ۹۲، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۸

محمد خوارزمشاه (سلطان) - ۱۷، ۲۵ تا ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۱۱۵، ۲۰۸، ۲۶۷

محمد داروغه (شیخ) - ۴۹۹

محمد درویش (امیر) - ۶۲۲

محمد دواتی - ۲۴۷

محمد رجوع به شمس الدین محمد صاحب دیوان شود.

محمد رشتی (امیر) - ۵۲۱

محمد زمزمی (سید) - ۶۳۲

محمد ساری (سید) - ۳۵۲

محمد سام (جمال الدین) - ۳۷۳ تا ۳۷۶

محمد ساوه (شيخ) - ۵۸۹، ۵۹۰

محمد سرخسی (ملك) - ۵۴۴، ۵۴۵

محمد (سلطان) - ۱۴۶

### تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۲۹

محمد سلطان بن جهانگیر بن امیر تیمور گورکان - ۳۲۴، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۴،  
۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹ تا ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۶

محمد سلطانشاه (امیر) - ۳۱۹، ۴۲۷، ۴۳۷ تا ۴۳۹، ۴۴۳

محمد شاه بن سلطان محمد تغلق (سلطان) ۴۷۳

محمد شاه، مظفر الدین بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان - ۲۷۱، ۲۷۲

محمد بن جوینی (- شمس الدین محمد جوینی) ۱۲۷

محمد شیرین (- مغربی) - ۵۴۹

محمد صوفی ترخان (امیر) - ۶۰۲، ۶۲۱

محمد طراغای بن شاهرخ (- الغ بیک) - ۴۶۵

محمد غازی - ۶۲۰

محمد قاسم بن میرزا محمد جوکی (میرزا) - ۶۳۴، ۶۳۹

محمد (قاضی) - ۲۰۷، ۲۰۸

محمد قوشچی - ۲۱۸

محمد کاخکی - ۴۸۳

محمد کجوجانی (شیخ) - ۱۱۶ و رجوع به کجوجانی ... شود.

محمد کرت (شمس الدین) - ۳۷۰

محمد مشرف سمنانی (خواجہ) - ۶۱۱

محمد مصطفی ص - ۳، ۳۴، ۶۵، ۶۶، ۱۳۸، ۱۵۴، ۲۱۹، ۵۹۶

محمد مظفر - رجوع به محمد بن ... مظفر شود.

محمد (ملک) - ۲۹۹

محمد (ملک) - ۶۰۰

محمد (ملک) - ۴۷۰

محمد میر کہ بن شیر بہرام - ۴۴۳

محمد نعمان - ۱۵۰

محمدی - ۲۸۵

محمدی - ۴۶۶

محمدی - ۵۰۸

محمود - ۱۵۷

محمود آباد - ۴۶۲، ۴۶۳

محمود (امیر) - ۲۱۰

محمود اوغلان (سلطان) - ۶۲۰

محمود ایسن قتلغ (امیر) - ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰

محمود بای - ۲۶

محمود بن امیر چوپان - ۲۱۴

محمود بن سیورغتمش - رجوع به محمود خان ... شود.

محمود بن علی بن ابو الحسن فضلوی - ۳۲۵

محمود بن کیخسرو ختلانی (سلطان) - ۴۲۳

محمود بن ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین ۴۴۴

محمود تارابی - ۷۷ تا ۷۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۳۰

محمود جاندار (شیخ) - ۲۴۹

محمود حاجی عمر - ۳۰۵

محمود خان بن سیورغتمش خان بن دانشمند چه خان (سلطان) - ۹۳، ۴۴۳

محمود خان (سلطان) - ۳۹۶، ۴۷۲، ۴۷۵ تا ۴۷۷

محمود خان (سلطان) - ۴۵۰، ۴۹۳، ۴۹۹ تا ۵۰۹ تا ۵۱۱

محمود خلخالی - ۴۳۸

محمود رضا - ۳۶۵

محمود زنگی عجمی کرمانی (شیخ) - ۵۴۹، ۵۵۰

محمود (سلطان) - ۴۷۳

محمود شاه - ۳۲۴

محمود شاه اینجو (امیر) - ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۷، ۲۸۰

محمود شاه بن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر - ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۲ تا ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹

محمود شاه بخاری - ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲

محمود شاه بن حجاج سلطان - ۲۷۲

محمود شاه زکریا - ۲۲۹

محمود شهاب (خواجه) - ۳۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۴۶

محمود (شیخ) - ۱۵۴

محمود (شیخ) - ۲۸۳

محمود غازان خان (سلطان) - ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۶۰، ۲۷۲

محمود غزنوی (سلطان) - ۲۱۰، ۳۰۰

محمود فهاد - ۳۷۵

محمود کارکیا (سید) - ۳۴۹

محمود نفیرچی - ۵۱۸

محمود والی - ۲۴۵

محمودی - ۴۰۰

محمود یلواج - ۱۸ - ۵۰، ۵۹، ۲۶۷

محول (منزل) - ۱۹۳، ۲۰۰

محبی الدین اخلاطی - ۱۰۷

محبی الدین العربی (شیخ) - ۱۱۶، ۲۵۶

محبی الدین النووی (شیخ یحیی بن شرف بن حسن) (امام) - ۲۵۶، ۲۵۸

محبی الدین بردعی (قاضی) - ۷۵، ۲۳۵، ۲۳۶

محبی الدین عبد الرحیم النسائی (شیخ) - ۲۶۵

محبی الدین مغربی - ۱۰۸، ۵۰۵

محبی الدین (مولانا) - ۱۹۰

مختصر تلخیص - ۷۶، ۵۴۴

مختصر الروضه - ۲۶۵، ۲۶۶

مختصر (قلعه) (- خرماتو) - ۴۵۹

مخدوم شاه بنت قطب الدین شاه جهان (- خان قتلق) - ۲۷۲، ۲۷۷

مخدوم شاه (مادر شاه شجاع) - ۳۰۶

مدینه السلام (- بغداد) - ۲۰۹

مدینه - ۲۱۳، ۳۱۴، ۳۷۸



مرآة الجنان و عروة اليقظان في معرفة حوادث الزمان - ٢٦٣، ٢٦٦

مراد - ٥٠٨

مراد بن جوغام برلاس (امير) - ٤١٩ ٤٠٥

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧٣١

مراد بن اوزخان بن عثمان بن داود (سلطان) ٤٨٩

مراد بيك آغا - ٥٤٢

مراد خواجه - ٧٦

مراد (سلطان) - ٦٢٦

مراغه - ٣٣، ٩٧، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٧، ١٤٣، ١٥٤، ١٨٠، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٤٤، ٢٤٨، ٥٦١، ٥٦٢، ٦٠٧  
٦٠٩

مراغيان (مسجد) - ٢٣٧

مرتضى بن سيد علي ساري (سيد) - ٣٤٩ تا ٣٥٢

مرتضى بن سيد كمال الدين (سيد) - ٣٤٧ ٣٤٨

مرتضى (سيد) - ٥٦٤

مرجان (خواجه) - ٢٤٠ تا ٢٤٢

مرج الصفر - ١٥٥، ١٥٦، ٢٦٠

مردان (ميدان) - ٥٨٩

مرصاد- ۱۳۴

مرغاب- ۸۹، ۳۷۶، ۵۴۲، ۵۴۵ (آب)- ۲۱۲، ۴۳۰، ۴۳۴، ۵۲۶

مرغاول- ۸۶

مرغنی (کوشک)- ۴۳۰

مرکیت (مکریت)- ۶۲، ۷۴

مرد- ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۳۶، ۲۴۷، ۴۳۹، ۴۸۱، ۵۶۹، ۵۷۰

مرو- ۳۹، ۴۰، ۱۴۲، ۲۷۴، ۶۰۳، ۴۰۰ (مرو شاهجان)- ۳۸

مروانیان- ۴۹۷

مروت- ۵۱۵

مروود بن خضر خان- ۷۶

مروود- ۵۶۵

مریم ترکمان بنت براق حاجب- ۲۶۷

مزرناک- ۳۵۱

مزید- ۵۹۴

مزید برلاس (امیر)- ۴۶۷

مزید جونی قربانی- ۵۵۸

مسافر ایناق (امیر)- ۲۱۸، ۲۳۰

مسافر دیوداجی - ۲۴۷، ۲۹۳

مسافر کابلی - ۴۷۲

مستعصم خلیفه عباسی - ۶۰، ۹۴ تا ۹۷، ۹۹، ۱۰۵ تا ۱۰۷

مستنصر (المستنصر بالله) - ۲۵۳

مستوفی فوشنجی - ۴۸۴

مسعود (امیر) - ۲۴۴

مسعود (امیر وجیه الدین سربدار) - ۳۳۲

۳۳۶، ۳۵۸، ۳۶۰ تا ۳۶۲، ۳۸۰، ۳۸۶

مسعود بخاری (خواجه) - ۶۲۸

مسعود بن احمد الحارثی (حافظ) - ۲۶۴

مسعود بن شمس الدین محمد صاحب دیوان - ۱۲۷

مسعود بیک بن محمود یلواج - ۵۹، ۸۲ تا ۸۵، ۸۷، ۹۴

مسعود بیک یلواج (مدرسه) - ۸۷

مسعود دامغانی (خواجه) - ۲۳۸

مسعود سبزواری (خواجه) - ۳۲۳، ۴۵۸، ۴۶۲

مسعود میرزائی سیورغتمش بهادر بن شاهرخ (سلطان) - ۶۱۴، ۶۳۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۳۲

مسعود سمنانی (خواجه) - ۴۹۵، ۴۹۷

مسعود شاه (امیر) - ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰

مسعود شاه بن محمود (امیر) - ۲۱۸، ۲۲۳

مسعود (ملک) (- خضر بن بندقدار) - ۲۵۷

مسکفن بن قبلای قاآن - ۶۲

مسلمان چلبی بن ایلدرم بایزید - ۵۰۸، ۵۱۰ تا ۵۱۳

مسلم (منزل) - ۱۴۴

مسیحا - ۶۱، ۱۲۶، ۳۹۲، ۴۵۴، ۶۳۲

مش - ۴۴۵

مشرتو - ۴۱، ۵۵۹

مشهد - ۵۵، ۶۰، ۱۵۹، ۲۰۳، ۳۵۹، ۳۶۵، ۵۵۹، ۵۸۷، ۵۹۲، ۶۰۲، ۶۱۴، ۶۳۸

مشیر - ۲۷۰

مصباح - ۱۳۴

مصباح الارواح - ۱۱۶

مصر - ۳۶، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲ تا ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۹،  
۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۱ تا ۲۵۸، ۲۶۰ تا ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۹،  
۳۰۲، ۳۹۶، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۹۶، ۶۲۷  
تا ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۳۹

مصر بن امير تيمور تاش بن امير چوپان (ملك) - ۲۱۴، ۲۳۵

مصر بن قرا محمد تركمان - ۴۶۰، ۴۶۱

مصرح هرات - ۳۷۹

مصر خواجه - ۲۱۱

مصطفى - ۴۹۱

مصطفى بن ايلدرم بايزيد - ۵۰۸، ۵۱۰

مصطفى (ص) - ۶۶، ۳۹۰

مصلح الدين سعدى (شيخ) ۱۱۷، ۵۷۴ و رجوع به سعدى ... شود.

مضراب جاکو (امير) - ۴۷۵، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۵۵، ۵۵۷ تا ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۹۱

مطالع - ۱۳۴

مطلع سعدين - ۹۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۰۸، ۳۶۴، ۳۸۸، ۴۲۲، ۴۷۵، ۵۰۹، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۴۷، ۵۴۸

۵۸۴، ۵۹۲

مطول - ۵۴۴

مطيه - ۲۵۲

مظفر - ۲۶۴

مظفر الدين ابا بکر (ميرزا) - ۵۶۲

مظفر الدين افراسياب بن رکن الدين يوسف شاه (اتابک) - ۳۲۸

مظفر الدین شاه قزوینی (قاضی) - ۲۳۲

مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان - ۲۶۹ تا ۲۷۱

مظفر الدین نظری (خواجه) - ۵۷۳

مظفر (امیر شاه شرف الدین بن امیر مبارز الدین) - ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵ تا ۲۸۷، ۲۹۷ - (رجوع به شرف

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۳۳

الدین و شاه مظفر شود).

مظفر بن منصور بن امیر حاجی خراسانی (امیر) - ۲۷۳، ۲۷۴

مظفر بن میرزا بایقرا - ۶۲۰

مظفر بن ملک سعید (ملک) - ۱۰۰

مظفر بن ملک کیومرث (ملک) - ۳۳۴

مظفر (ملک سیف الدین) (- قطر - قندوز) ۲۵۲

مظفر (ملک) (- حسام الدین بدر چاشنی گیر) ۲۶۰ تا ۲۶۲

مظفری شاعر - ۳۲۹

مظفریه (مدرسه) - ۲۹۴

معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع (سلطان) - ۵۷۴، ۵۷۵

معتضد (المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی) - ۲۸۹

معرة النعمان - ۱۵۳

معروف خطاط - ۶۱۶، ۶۱۷

معز الدين اصفهان شاه - ۳۱۶

معز الدين جهانگیر - ۳۲۴

معز الدين حسين بن ملك غياث الدين كرت (ملك) - ۲۷۹، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۲ تا ۳۸۵،  
۴۰۱، ۴۴۴

معز الدين (ملك) - ۴۷۶

معز التركي الصالحي (ملك عز الدين) - ۲۵۲

معز الدين ميرانشاه - ۴۸۱، ۵۷۰، ۵۸۷ و رجوع بميرانشاه شود

معصوم - ۵۷۷

معموريه - ۲۳۴

معن بن زايد - ۲۹۴

معين الدين اشرف (سيد) - ۳۰۵

معين الدين پروانه رومي (ملك) - ۱۰۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۸۷

معين الدين خراساني - ۱۵۱، ۱۵۴

معين الدين محمد اسفزاری - ۳۷۳

معين الدين محمد بن شمس الدين مطهر بن شهاب الدين اسماعيل بن قطب الدين محمد بن شمس

الدين مطهر بن شيخ الاسلام ابو نصر معين الدين احمد الجامي النامقي (خواجه) - ۳۸۶

معين الدين يزدى - ٢٩٨

معين الدين (ملك) - ٤٧٥

معينه (كتاب) - ١٠٦

مغربي (محمد شيرين) - ٥٤٩

مغلب (امير) - ٤٣٤

مغنى - ٥١٢

مغول خان بن النجه خان (- مونك خان) - ٦

مغولستان - ٧، ١٢، ١٣، ١٧، ٢٠، ٢١، ٣٣، ٤٥، ٤٩، ٦٠، ٧١، ١٤٢، ٢٦٧، ٣٩٥، ٤١٢، ٤٢٠، ٤٢٣ تا

٤٢٥، ٤٤١، ٤٤٥، ٤٦٨، ٤٨٤، ٤٩٢، ٤٩٨، ٥٠٢، ٥١٥، ٥٢٧، ٥٧٩، ٥٨٢، ٦١٢، ٦١٣، ٦٢٠

مفتاح - ٧٧، ٨٠

مفتاح الغيب - ١١٦

مفصل ابن حاجب - ٢٨٧

مقبل - ٤٩٢

تاريخ حبيب السير، ج ٣، ص: ٧٣٤

مقبل - ٥٠٨

مقلی کویانک جلاير - ٢٤

مقنع - ٣١٠



مکاشفات - ۲۲۰

مکران - ۴۴، ۴۵

مکرانات - ۲۸۶

مکریت (مرکیت) (قوم) ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۷۴

مکسین بن هلاکو - ۱۰۳

مکه - ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۷۸، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱، ۵۹۱، ۶۳۲

مکین الدین ضیاء الملک الطالبی (خواجه) ۲۷۶

مکینه خاتون - ۳۹۲

مگس (شهر) - ۷۴

ملاحده - ۵۷، ۶۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶

ملتان - رجوع به مولتان شود

ملطیه - ۴۹۱

ملکان - ۲۳

ملکان شاه آغا - ۵۴۲

ملک الدوله - ۳۳۷

ملک بن او کدای قاآن - ۴۸

ملک بهادر - ۴۰۸، ۴۰۹ تا ۴۱۱

ملگت آغا بنت خضر اوغلان - ۵۷۱، ۶۲۹

ملک تیمور بن آق بوقا بهادر (امیر) - ۳۱۹

ملک تیمور بن ارتق بوکا - ۶۴

ملک خانم بنت قزان سلطان خان - ۴۱۸

ملکشاه سلجوقی (سلطان) - ۱۶۳

ملنجه خان بن تولى خان - ۶

ملو خان - ۳۹۶، ۴۷۱ تا ۴۷۷

ممقتو - ۴۳۶

منازل السایرین - ۲۵۸

منتخب الدین (عمده الملک) - ۲۶۹

منتخب جامع الحکایات - ۱۹۷

مندلی - ۴۸۴، ۴۸۵

منسک بن یافث (- منسج) - ۵، ۹

منسج (- منسک) - ۵

منصور - ۴۸۵

منصور بن امیر غیاث الدین حاجی - ۲۷۳

منصور بن مسلم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه (حافظ) - ۲۵۶

منصور بن شاه مظفر بن امير محمد (شاه) - ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷،  
۳۲۰ تا ۳۲۴، ۴۵۴

منصور، علي بن ملك معز (ملك) - ۲۵۲

منصور (ملك سيف الدين قلاون، الفى) - ۲۵۷، ۲۵۸

منصور لاجين (ملك) - ۲۶۰

منقوصه (دروازه) - ۴۹۳

منكتاي - ۴۲، ۴۳

منكسار نويان - ۵۹

منكليک اينجيكه - ۲۲

منكو تيمور - ۲۶۲

منكو تيمور اغول بن هلاكو - ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۲۵۷، ۲۶۹

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۳۵

منكوقاآن بن تولى خان - ۵۰، ۵۶ تا ۶۱، ۶۷، ۷۴، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۲۶۷، ۳۳۱، ۳۶۸

منكول - ۵۰۵، ۵۱۶

منگلى بوقا حاجب - ۵۲۷

منگلى بوقا سلدوز - ۴۰۲

منگلى بيك آغا جوني قربانى - ۵۴۲

منگلی تیمور نایمان - ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳

منگلی خان بن یلدرز خان - ۱۰

منگلی خواجه - ۲۰۴

منگلی خواجه - ۵۰۰

منلقو (قوم) - ۴۴۵

منوجان (قلعه) - ۲۹۵، ۳۲۰

منولون - ۱۳

منهاج - ۱۳۴

منهاج الحواشی علی الکشاف - ۲۳۲

منهاج النووی - ۲۶۵

مواقف - ۲۲۱

موجز - ۲۵۸

موجی سه بن جغتای خان - ۷۷

موردستان - ۲۸۸

مورکان بن جغتای - ۵۰

موسی افغانی - ۴۷۰

موسی الکاظم (ع) - ۱۰۶

موسی (امیر) - ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۰ تا ۴۱۵، ۴۱۹ تا ۴۲۱، ۵۰۷، ۵۲۲

موسی بن ایلدرم با یزید - ۵۰۸، ۵۱۰ تا ۵۱۳

موسی پیر جنگی قوجین - ۴۴۳

موسی تایجوت، ۴۰۹

موسی تومی بوغا، ۴۹۴

موسی جوکار - ۳۲۲

موسی چلبی - رجوع به موسی بن ایلدرم با یزید شود.

موسی خان بن علی بن بایدو خان - ۲۲۳ تا ۲۲۷

موسی خنجی - ۲۳۸

موسی کا (امیر) - ۵۶۳، ۵۸۳ تا ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۰۱، ۶۰۷

موسی کمال - ۴۷۶، ۵۳۲، ۵۳۹

موشی - ۲۳۱ - ۲۴۰، ۶۱۹

موصل - ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۵۲ تا ۲۵۸، ۲۶۴، ۴۵۸، ۴۹۹

موغان - ۱۳۶، ۱۹۶، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۷ تا ۲۵۲، ۶۰۷

موکا بن تولی خان - ۵۰

موکاخاتون - ۴۸، ۵۲، ۵۳

مولانازاده سمرقندی - ۴۰۶، ۴۰۷

مولای-۱۴۳

مولتان -- ۳۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۷۹، ۴۷۱، ۴۸۰

مؤمن (امیر) - ۱۹۴

موندرا آغا - ۵۴۲

مؤیدارلات (امیر) - ۳۸۸، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۲

مؤید الدین عرضی دمشقی - ۱۰۷

مهدی بن شاه شجاع (سلطان) - ۳۱۶، ۳۲۴

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۳۶

مهدی (حاکم) کوسویه - ۴۳۰

مہذب (پهلوان) - ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰

مهران رود - ۲۳۶

میافارقین - ۹۷ تا ۹۹

میانج - ۵۶۱

میانرود - ۳۴۴، ۳۴۸

میانه - ۲۴۶، ۲۹۲، ۵۲۳

میبد - ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۴

میتوگان بن جغتای - ۷۷

میدای (دروازه) - ۴۷۷

میرانا - ۳۵۱

میرانا دشت - ۳۴۳

میرانشاه بن امیر تیمور گورکان (میرزا معز الدین) - ۳۹۶، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶،

۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۱،

۵۴۲، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۸۷

میرت (قلعه) - ۴۷۹

میرزا (-) امیر لطف الله بن امیر وجیه الدین مسعود) - ۳۶۵

میرزا محمد سلطان (مدرسه) - ۵۲۶

میرعلی - ۴۷۵

میرک (احمد میرزا) - ۵۵۵، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۶

میرمیران (- جلال الدین) - ۲۹۰

میروی کمانگر (استاد) - ۶۰۱

میسور تیمور بن ارغون - ۱۳۳

میسور بن ارکتیمور بن بوقا تیمور بن بوری ۸۹، ۹۰

میسوردار - ۷۳

میسور (شهزاده) - ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱ تا ۲۰۵

میمون (حاکم دنی) - ۴۷۳

میمون دژ- ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶

مینگ گول- ۴۶۱

ن نائین- ۲۸۱

ناری طغای بن کوچ بقابن کیبوقا- ۲۱۶ تا ۲۱۸

ناز خاتون (دختر امیر کردستان)- ۲۰۷ تا ۲۰۸

ناصر الدین ابو نصر پارسا (خواجه)- ۳۸

ناصر الدین ابو بکر بن سید اجل (- مایان قبجان)- ۶۷، ۶۹

ناصر الدین ایلچی- ۱۵۷

ناصر الدین بن منتجب الدین- ۲۶۹

ناصر الدین بیضاوی (قاضی)- ۱۳۴، ۲۳۲ و رجوع به بیضاوی شود.

ناصر الدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه (امیر)- ۶۲۵

ناصر الدین عمر (رئیس) (کلوعمر)- ۲۸۷، ۲۸۸

ناصر الدین عمر (مولانا)- ۴۷۴، ۴۷۷

ناصر الدین محتشم- ۹۵، ۱۰۶

ناصر الدین ملک کاشغری- ۶۴

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۳۷

ناصر الدین نصر الله سنجانى (امیر)- ۳۸۵



ناصر الدين يحيى (امير) - ۱۹۲

ناصر بخارى (خواجه) - ۲۴۲

ناصر خليفه - ۱۰۶

ناصر كيا (سيد) - ۳۵۱

ناصر (ملك محمد بن سيف الدين قلاون) - ۱۴۶، ۱۵۲ تا ۱۵۶، ۱۹۵، ۲۱۴ تا ۲۶۰ تا ۲۶۵، ۵۱۴، ۵۲۷

ناظر العين - ۲۳۲

نام آور بن بيستون (فخر الدوله) - ۳۳۰

ناور - ۲۰

نايمان (قوم) - ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۴۰۹

نجف - ۱۰۵، ۲۷۷، ۳۹۱

نجم الدين الطاهرى - ۵۵۰

نجم الدين دبيران، ابو الحسن على بن عمر ابن على القزوينى - ۱۰۷

نجم الدين زر كوب - ۱۳۴

نجم الدين (سلطان ماردین) - ۱۵۲

نجم الدين طبسى (قاضى) ۱۹۵، ۲۰۷

نجم الدين عبد الرحمن بن يوسف الدين الاصفرى - ۲۶۵

نجم الدين على بن عبد الكافى (حافظ) - ۲۵۶

نجم الدين كبرى (شيخ احمد بن عمر الخيوقى طامه كبرى)، (ابو الجنا ب) - ٣٥ تا ٣٧، ٦١

نجيب الدين (امير) (خواجه) - ٢٣٥ ٢٤٠

نجيب كمال - ١٣٢

نجيبه (مدرسه) - ٢٥٨

نحوراشا (قرية) - ٣٩٩

نخشب - ٣٧، ٤٠، ٩١، ٤٠٧، ٤٠٩

نخل بند شعرا (- خواجو كرمانى) - ٢٩١

نخجوان - ٣٣، ١٤٥، ٢٣٩، ٢٤٧، ٢٩٢، ٤٣٩، ٤٦٦، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٦٩

نزال - ٥١٧، ٥١٨

نزّهة الارواح - ٣٧٩

نزّهة القلوب - ٢٢٦

نسا - ٤٣٦، ٥٤٤، ٥٦٤، ٥٩٢، ٦٣٥، ٦٤٠ «١»

نسف - ٥٥٨

نصر الله (امير) - ٣٦٥

نصر الله بن شهاب الدين فضل الله (امير) - ٣٥٦

نصر الله ساوه - ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩١

نصر الله سنجانى (امير ناصر الدين) - ٣٨٥

نصره الدين احمد بن الب ارغون (اتابك) - ۳۲۸

نصره الدين عادل (- ملك ركن الدين صاين وزير) - ۲۰۹، ۲۱۲

نصره الدين هزار اسپ بن ابو طاهر بن محمد بن على بن ابو الحسن فضلوى (اتابك) - ۳۲۶

نصرت قمارى - ۴۷۶

نصرت كوكرى - ۴۷۱

نصوص - نصير الدوله شهريار بن كيخسرو بن شهر آگيم ۳۳۲

---

(۱) - در دو صفحه اخير: نساورى آمده است.

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۳۸

نصير الدوله شهريار بن تاج الدوله يزدجرد ابن شهريار بن اردشير - ۳۳۶

نصير الدين تبريزى (قاضى) - ۱۵۴

نصير الدين (حاكم سيستان) - ۳۶۸

نصير الدين حسن (خواجه) - ۲۷۱

نصير الدين بن سيد قوام الدين (سيد) - ۳۴۴

نصير الدين بن سيد كمال الدين (سيد) - ۳۴۶، ۳۴۸ تا ۳۵۰

نصير الدين (شاه) - ۳۲۰

نصير الدين ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (خواجه) - ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶

نصير الدين (ملك) - ۲۰۲

نصير الدين (ملك) (حاكم ابرقوه) - ۲۸۴

نصير الدين يحيى (شاه) - ۳۲۴

نصيين - ۹۸، ۱۵۲، ۴۹۸

نظنر - ۲۱۸

نظام التواريخ - ۱۳۴

نظام الدين احمد بن خواجه داود (خواجه) - ۵۵۴، ۵۹۹

نظام الدين احمد بن امير فيروز شاه (امير) - ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۸

نظام الدين احمد صاعدي (قاضي) - ۵۷۵

نظام الدين اصفهاني (قاضي) - ۱۱۷

نظام الدين دبیر؟ (وزير سيورغتمش) - ۲۷۰

نظام الدين شامی (شنب غازانی) - ۵۴۷، ۵۴۸

نظام الدين عبد الرحيم الخوافی (- پير تسليم) - ۳۸۴

نظام الدين عثمان قزوينی - ۱۳۹

نظام الدين عليشير (امير) - ۶۳۷

نظام الدين (مولانا) - ۳۸۵

نظام الدين هروی - ۵۴۲، ۵۴۳

نظام الملك احمد بن تاج الدوله (خواجه) - ۲۶۸

نظام الملک طوسی - ۶۰۱

نظامی (شیخ) - ۲۹۱، ۶۱۶

نعمت آباد (قریہ) - ۵۲۲

نعیمش - ۱۴۳

نغتو - ۲۲۹

نجات - ۳۶، ۶۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۲۰، ۳۱۵، ۳۷۹، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۴۹

نجات الہیہ - ۱۱۶

نقد محصل - ۱۰۶

نکبہ بخشی - ۵۹۰

نکو قدان بن قبل خان - ۱۵

نماز گاہ (دروازہ) - ۳۱

نمدک - ۵۶۷

نمرود - ۴۵۸

نمکارود - ۵۲۵

نوبرک - ۵۵۹

نو (پل) - ۳۱۶

نوح (ع) - ۴

نور الدين (امير شيخ) - ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۰ تا ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۴  
۵۳۲، ۵۳۴ تا ۵۴۰، ۵۴۸، ۵۵۵، ۵۵۶ تا ۵۷۹، ۵۸۴

نور الدين رصدي - ۳۸۷

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۳۹

نور الدين ساربوغا (امير شيخ) - ۴۶۴

نور الدين عبد الرحمن اسفرايني - ۵۴۹

نور الدين عبد الرحمن جامي - ۵۴۹

نور الدين عبد الرحمن كسرقى (شيخ) - ۲۲۰

نور الدين كيل - ۲۲۰

نور الدين محمد بن شيخ مرشد الدين جنيد كازروني (شيخ) - ۶۲۶، ۶۳۲

نور الدين محمد المرشدي - رجوع به نور الدين محمد بن ... شود.

نور الورد بن سليمان شاه بن احمد (اتابك) - ۲۹۰

نورانعي بن منقور بيك (امير) - ۱۷۳، ۱۷۴

نور (حصار) - ۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۰، ۵۲۳

نوروز - ۷۶

نوركين - ۱۹

نوروز بيك - رجوع به نوروز غازي شود نوروز غازي بن ارغون آقا (امير نوروز بيك) - ۱۴۰ تا

۱۵۰، ۲۱۳، ۳۷۱

نوروز بن امير چوپان - ۲۱۴

نوروز سلطان بن امير حسين بن امير مسلا - ۴۱۸

نوروز قنقرات - ۴۵۰

نوروز تکودری - ۲۷۶

نورين نويان - ۱۴۱

نوشهر - ۱۲۷، ۲۲۵

نوشیروان - ۹۴

نوشیروان عادل (دست نشانده ملك اشرف) - ۲۳۳، ۲۳۵

نوشیروان (امير) - ۵۶۴، ۵۶۵

نوشیروان برلاس - ۵۵۷

نوشیروان (پادشاه ساسانی) - ۲۹۱

نو (قریه) - ۴۰۸

نوی (- امام شيخ محیی الدین یحیی بن شرف بن حسن) - ۲۵۶، ۲۵۸

نویان آغا - ۴۲۴

نھاوند - ۳۳، ۱۶۹، ۴۶۷، ۵۲۱، ۵۹۱، ۵۹۳

نھج الحق - ۱۹۷

نیروان (قوم) - ۱۶

نیرہ تو (- کالیوین) (قلعہ) - ۴۲، ۴۳

نیشاپور - ۳۲، ۳۹ تا ۴۱، ۸۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۱، ۲۰۳، ۳۵۷ تا ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۸  
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۲۶، ۵۶۴، ۵۸۸، ۶۰۵، ۶۳۰، ۶۳۸

نیق (آب) - ۴۵۳

نیک بی خان بن شیرامون (یا پسر سارمان) - ۸۸

نیک پی - ۱۱۰

نیک پی تیرگر - ۳۷۵

نیکچار (امیر) - ۲۸۶، ۲۸۸

نیکروز - (امیر) - ۲۱۲

نیکروز سمنانی (خواجہ) - ۳۶۲

نیکروز (قطب الدین) - ۲۷۹

نیکی شہر - ۵۱۱

نیل - ۴۳، ۱۵۲، ۲۴۰، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۶۲، ۴۶۲

نیلکوتی - ۲۰

نیمروز - ۴۳۵

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۰

و واسط - ۴۵۸، ۵۰۳، ۵۱۶



والتای - ۷۴

وان (قلعه) - ۴۴۰، ۵۶۸، ۶۱۰

وجیه الدین اسماعیل بن امیر زکریا (امیر) - ۲۴۲

وجیه الدین مسعود بن شهاب الدین فضل اللہ (امیر) - ۳۵۶ تا ۳۶۰، ۳۶۲ ۳۷۳

وجیه الدین نسفی - ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳

وخش (آب) - ۳۹۹

ورامین - ۶۰۶

وزرنه - ۵۸۶

وروجرد - ۴۳۸، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۹۱

وزیر آباد - ۴۷۸

وسطان - ۵۶۸، ۶۱۰

وشتاسف (کیا) - ۳۴۱، ۳۴۲

وفادار (امیر) - ۵۸۱، ۵۸۲

وفیات الاعیان - ۲۵۸

ولتیک آغا - ۵۴۲

ولخ (قلعه) - ۳۳۰

ولی بن شیخ علی هندو (امیر) - ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۹۵، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶ تا ۴۳۸

ولی تراش (- شیخ نجم الدین کبری) - ۳۵

ولید بن ابی ربیعہ - ۱۳۱

و ہمدری؟ (ملک) - ۴۰۵

ہ ہاتی مولتان (ملک) - ۴۷۵، ۴۷۶

ہادی کیا (سید) - ۵۲۵

ہاردک (قلعہ) - ۵۰۶

ہاری قشون - ۵۵۸

ہبۃ اللہ (قاضی) - ۲۶۵ و رجوع بہ شرف الدین ہبۃ اللہ .. شود.

ہبۃ اللہ (مولانا) - ۱۹۰

ہرات (دار السلطنہ) - ۳۲، ۴۱ تا ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۸۵، ۱۰۸، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۴،

۲۱۱ تا ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۷ تا ۳۷۲، ۳۷۴ تا ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۰۹

۴۱۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳ تا ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۸، ۴۸۰ تا ۴۸۲، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۲۴، ۵۴۵، ۵۳۰، ۵۳۶

۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲ تا ۵۵۸، ۵۶۴ تا ۵۶۷، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶

۵۸۸، ۵۹۱ تا ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۰ تا ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۲ تا ۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۶، ۶۲۸ تا ۶۳۵، ۶۳۸ تا

۶۴۰

ہراۃ رود - ۶۴۰

ہرقداق آقا - ۵۸۳

ہرقداق نوئین - ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۲۸

ہرمز - ۱۲۵، ۲۸۳، ۴۶۷، ۴۶۸

هریملک بن یاد کار برلاس - ۴۴۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۱

هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب (استندار) - ۳۲۹، ۳۳۰

هزار اسب محمد - ۵۲۵

هزار جریب - ۸۶، ۱۴۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۴۴۲، ۴۴۴، ۵۸۸

هزاره - ۳۰۶، ۶۰۱، ۶۰۲

هزبر الدین خورشید - ۳۳۰

هشت رود مراغه - ۱۴۳

هفت رود - ۲۴۷

هلاکو خان بن تولی خان - ۵۰، ۵۷، ۶۰، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۹۴ تا ۹۸، ۱۰۱ تا ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۳۵،  
۱۹۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۵۳ تا ۲۶۸، ۲۷۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۶۹، ۴۸۱، ۴۹۸،  
۵۱۵، ۵۲۰، ۵۶۰

همام الدین محمود (خواجه) - ۳۰۴، ۳۰۵

همدان - ۳۳، ۳۵، ۶۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۴۴، ۲۴۸،  
۲۵۵، ۳۱۹، ۳۲۸، ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۳، ۵۲۱، ۵۶۱، ۵۷۰ تا ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۱، ۵۹۳

همگر (مجد) - ۱۱۷، ۱۱۸

همیقا بن سروقد - ۱۳

هند - ۶۶، ۱۲۵، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۹۶، ۴۷۱ تا ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸ تا ۴۸۰، ۴۹۲، ۵۲۰

هندوان (قلعه) - ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۶۵

هندوستان - ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۶۲، ۹۰، ۲۶۹، ۳۹۶، ۴۱۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۷

۵۳۱، ۶۰۵، ۶۰۹

هندو شاه - ۴۱۵

هندو شاه (امیر) - ۱۹۴

هندو شاه خازن - ۵۳۵

هندو قرقره - ۴۱۵، ۴۱۶

هندو که (امیر) - ۳۵۱، ۶۳۷

هندویان - ۳۷۰

هندوی قورچی - ۲۴۸

هندوی منجم - ۳۷۳

هوشجین بنت تورقولی نویان - ۶۲

هوشنک بن ملک کاوس بن ملک کیقباد شروانی (ملک) - ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸

هوشین (قوم) - ۶۲

هو کاجی بن قبالقاآن - ۶۲

هولاجوبن هلاکو - ۱۰۳، ۱۲۳ تا ۱۲۵، ۱۴۱

هولان موران - ۱۵۷

هيبت الله ايلكاني (سيد) - ۳۵۳ تا ۳۵۵

هيبت الله (مولانا) - ۵۳۴

هيبت - ۲۵۳

هيبتون نويان جنكسانك - ۶۷

هييرمن، ۴۰۱

هرمند - ۶۰۰، ۶۰۱

يادگار اندخودي (امير) - ۴۴۰، ۵۰۷

يادگار برلاس (امير) - ۴۲۳، ۴۷۵

يادگار تواچي - ۴۸۵

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۴۲

يادگار سلطان آغا - ۵۴۲

يادگار شاه ارلات (امير) - ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۶۵، ۵۷۰، ۶۰۲

يار احمد (پهلوان) - ۳۷۵

يار احمد قراماق - ۶۰۹

يارج بن يافت - ۵

يارز - ۳۵۹، ۵۶۴، ۵۹۲

يار علي بن اسكندر بن قرا يوسف - ۶۲۱

يار على موصلی (امير) - ۴۵۸

يارق تیمور - ۴۲۷

ياسمين كلاته (قریه) - ۳۶۲

ياسمين المغربی (شیخ) - ۲۵۸

ياغی باستی بن امير چوپان (امير) - ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵

ياغی بن باستی بن شیخعلی ایناق - ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۰

يافث اغلان (- ترك) - ۵

يافث بن نوح (- ابولجه خان) - ۵، ۳۹۳

يافعی، ابو محمد (يا ابو السعادات) عفيف الدين عبد الله بن اسعد (امام) - ۳۵، ۱۰۰، ۱۳۴، ۲۳۲،

۲۵۲ تا ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۵

ياقوت ترکان بنت براق حاجب - ۲۶۷

ییبی بیک آغا - ۵۴۲

یت سکری - ۱۷

یت قلی (امير) - ۱۷۳

یثرب - ۱۳۳

یحیی بن خالد برمکی - ۳۵۶

یحیی بن سید قوام الدین (سید) - ۳۴۴

یحیی بن شمس الدین محمد صاحب دیوان- ۱۲۷

یحیی بن محمد سلطان- ۵۴۱

یحیی پیغمبر- ۱۰۷

یحیی جاندار- ۲۳۵

یحیی سمنانی (خواجہ)- ۲۴۸

یحیی سمنانی (خواجہ) (وزیر تیمور)- ۳۹۸

یحیی بن شاه مظفر (شاه)- ۲۴۳، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵ تا ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳،

۳۱۶ تا ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲

یحیی (شیخ)- ۴۴۵

یحیی (- شیخ یحیی الدین النووی بن شرف بن حسن)- ۲۵۶

یحیی کا- ۵۸۰، ۵۸۱

یحیی کراوی سربدار (خواجہ)- ۲۳۰، ۳۶۳، ۳۶۴

یزد (دار العبادہ، دار الفتح)- ۱۱۱، ۱۱۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶ تا ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶،

۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۴۴۲، ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۴،

۵۷۵، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۲۸، ۶۳۲

یزدار- ۴۹۷

یزق- ۵۷۹

یزید- ۳۴۵

يزيد البدوي - ۲۶۰

يساول (امير) - ۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۷۵، ۳۷۶

تاريخ حبيب السير، ج ۳، ص: ۷۴۳

يساول (شيخ) - ۵۹۰

يساول يلدوز (امير) - ۳۸۱

يسي - ۵۳۱، ۵۳۵

يشمت (يشموت) بن هلاكو خان - ۹۷ تا ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۲۲۹

يعقوب - ۵۰۸

يعقوب - ۵۰۷

يعقوب - ۵۱۰

يعقوب پروانچي - ۶۳۳

يعقوب شاه سولامشي (امير حاجي) - ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴

يعقوبه - ۹۶، ۹۷، ۲۴۸، ۵۷۷

يغلي بي - ۴۳۸، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵

يکه اولنگ - ۵۶۵

يکه مرد؟ (که مرد؟) - ۴۰۲

يلدوز (تاج الدين) - ۳۷۴



يلدز خان بن ارغون خان (- بوزون) - ۱۰۹

يلدز خان بن منكلي خواجه بن تيمور تاش - ۱۱، ۱۲

يمك - ۲۳، ۲۴، ۴۹، ۵۰

يمن - ۲۶۶

يمين الملك، خواجه ظهير الدين - ۲۷۱

يمين الملك قوام الدين مسعود بن ضياء الدين ۲۷۰

ينكي قوجين - ۴۲۷

يوزدالغ - ۴۱۰

يوسف - ۵۰۸

يوسف بخاري (خواجه) - ۵۵۱

يوسف برلاس - ۵۲۴

يوسف بن محمد الكاتب المورخ الموجود - ۱۳۳

يوسف خليل بن امير حسن جاندار (امير) ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۸۸

يوسف (خواجه) - ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۶

يوسف خواجه - ۵۵۹

يوسف خواجه - ۴۰۴

يوسف خواجه (امير) - ۵۹۳، ۶۰۶

یوسف خواجه بن امیر الیاس خواجه (سید) - ۶۲۵

یوسف سمنانی (خواجه) - ۳۶۵

یوسف شاه - ۳۲۰، ۳۲۲

یوسف شاه بن اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزار اسب (پهلوان) - ۳۲۷

یوسف شاه بن نصره الدین احمد (- رکن الدین) - ۳۲۸

یوسف شاه یزدی ابن اتابک علاء الدوله (اتابک) - ۱۱۱، ۱۲۶، ۲۷۳، ۲۷۴

یوسف شاه (حافظ) - ۳۱۱، ۳۱۲

یوسف صوفی قنقرات - ۴۲۱ تا ۴۲۳ ۴۲۸، ۴۲۹

یوسف قورچی - ۵۹۰

یونان (کوه) ۲۷۳

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۴

فهرست مطالب جلد سوم کتاب حبیب السیر

عنوان صفحه

جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در ایران و توران ۲

گفتار در بیان شمه از حال آباء و سلاطین ترک ۴

گفتار در بیان کیفیت القابی که اغوز خان مغول را بدان سرافراز گردانید ۸

ذکر کن بن اغوز خان ۹

گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان ۱۰

ذکر خروج قوم قیات و در لیکن ۱۱

ذکر یلدز خان منکلی خواجه بن تیمور تاش ۱۱

گفتار در بیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید ۱۴

بیان مجملی از حال چنگیز خان ۱۶

گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونک خان ۱۸

ذکر وصول چنگیز خان بر سریر سلطنت و کامرانی ۲۰

عنوان صفحه

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشور گشا ۲۲

گفتار در بیان شمه از حال قراختائیان ۲۴

ذکر شمه از تسلط و قلب کوشلوک خان و بیان مندفع شدن او بسبب توجه جبهه نوین ۲۶

گفتار در بیان توجه چنگیز خان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد ۲۷

ذکر رفتن جبهه نوین و سویدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه

از قتل و غارت ایشان در ایران ۳۲

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از جنگ و رزم

۳۴

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آن حضرت ۳۵

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ ۳۷

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۵

عنوان صفحه

و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران ۳۸

ذکر واقعه نیشابور ۴۰

ذکر واقعه هرات حر سالها الله عن الحادثات ۴۱

ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران ۴۴

ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران ۴۶

ذکر طایفه از اولاد چنگیز خان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده‌اند ۴۷

گفتار در بیان کیفیت جلوس او کدای قآن ۴۸

ذکر بعضی از نوادر حکایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قآن ۵۱

ذکر کیوک خان پادشاه دوم از خواقین کلوران ۵۴

گفتار در بیان تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد ۵۵

ذکر منکوقآن پادشاه سوم خواقین الغ یورت ۵۷

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قراقرم و کلوران از اولاد او کدای قآن بمنکوقآن بن تولی

تولو خان ۵۸

ذکر قوبلاقآن بن تولی خان که عنوان صفحه

پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران ۶۱

گفتار در ذکر اختلال احوال ارتق بوکا ۶۲

ذکر بعضی از مناظرات قبلا با ملت بیضا ۶۴

ذکر بعضی از امراء و وزراء قبلا ۶۶

ذکر خان پنجم از آن پادشاهان که موسوم بوده به تیمورقاآن ۶۹

گفتار در بیان هدایت شاهزاده قیدو ۷۱

ذکر اسامی سایر شاهانی که بعد از فوت تیمورقاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند ۷۳

ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان ۷۴

ذکر سلطنت جغتای خان در ولایت توران ۷۷

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا ۷۸

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید ۸۰

ذکر سلطنت بیسومنکا و قراهاکوکو ۸۱

ذکر الغو خان ۸۱

ذکر مبارکشاه بن قراهاکوکو ۸۲

ذکر براق خان ۸۳

گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق ۸۳

ذکر نیک بی خان ۸۸

گفتار در بیان مخالفت دواخان بن براق خان با تیمورقاآن ۸۸

ذکر سلطنت ایسبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان ۸۹

ذکر کپک خان بن دواخان ۹۰

ذکر قران سلطان خان ۹۱

ذکر توغلقتیمور خان ۹۳

ذکر طبقه از اولاد چنگیز خان که در ایران سلطنت کردند ۹۳

گفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و بیان بعضی از حادثات ۹۴

ذکر مراجعت هلاکو خان از دار السلام ۹۷

ذکر تخریب میافارقین و ماردین ۹۸

ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او ۱۰۰

گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن فوجی کثیر از مغول ۱۰۱

گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از حال وزراء و عمال ۱۰۲

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان ۱۰۵

ذکر اباقا خان بن هلاکو خان ۱۰۸

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در اصفهان ۱۰۹

گفتار در بیان حال مجد الملک یزدی و خواجه شمس الدین محمد ۱۱۱

ذکر وفات آباقا خان ۱۱۴

ذکر بعضی از اکابر زمان آباقا خان ۱۱۵

ذکر نکودار بن هلاکو خان ۱۱۸

گفتار در بیان نجات یافتن علاء الدین و کشته شدن مجد الملک ۱۱۹

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت بیچون ۱۲۱

ذکر ارغون خان بن آباقا خان ۱۲۴

گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ۱۲۵

ذکر شمه از عظمت سعد الدوله یهود ۱۳۰

ذکر بعضی از افاضل زمان ارغون خان ۱۳۳

ذکر کیخاتو خان بن آباقا خان ۱۳۴

گفتار در بیان شمه از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع جاو و سبب ابطال آن ۱۲۶

ذکر مخالفت بایدو و کشته شدن کیخاتو ۱۳۸

ذکر بایدو خان ۱۳۹

ذکر مبادی احوال شهزاده غازان ۱۴۰

ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت بیایدو خان در طریق خلافت ۱۴۳

ذکر جلوس سلطان محمود غازان ۱۴۵

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی ۱۴۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۷

عنوان صفحه

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آنزمان ۱۵۰

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل نفاق ۱۵۶

ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران ۱۵۷

ذکر شمه از محاسن و محامد آثار غازانی ۱۵۸

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجناب نسبت بعترت طاهره حضرت رسالت ۱۵۹

حکایت ثانی در باب نصایح غازانی ۱۵۹

حکایت سوم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فیصل قضایاء دینیه ۱۶۰

حکایت چهارم در بیان زبانی که از ممر زر بسودان واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ

ساخته ۱۶۴

حکایت دیگر ۱۶۵

حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفرآمیز و زجر مردم از ارتکاب امور فتنه‌انگیز ۱۶۶

حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین عدل و انصاف ۱۶۷

حکایت هفتم در کیفیت آمد شد ایلچیان و بیان رفع جور عنوان صفحه



و تعدی ایشان ۱۷۰

حکایت هشتم در دفع شر دزدان ۱۷۳

حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در بوته خوف و بیم ۱۷۴

حکایت دهم در تعدیل مکائیل و اوزان ۱۷۵

حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت ۱۷۶

حکایت دوازدهم در باب رعایت خلاق ۱۷۷

حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه ۱۷۸

حکایت چهاردهم در تکثیر اسباب جنگ ۱۸۰

حکایت پانزدهم در تدارک مهم قوشچیان ۱۸۱

حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غامات و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات ۱۸۲

حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام در ابطال فرامین مکرر خاص و عام ۱۸۲

حکایت هجدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان ۱۸۴

حکایت نوزدهم در بیان ضابط سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت ۱۸۵

حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات ۱۸۷

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۸

عنوان صفحه

ذکر شمه از حال صلحاء افاضل آن ایام ۱۹۰

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان ۱۹۱

گفتار در بیان مجملی از احوال وزیر سلطان محمد خوابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح ۱۹۲

گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر آن پادشاه عالیشان ۱۹۶

ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان ۱۹۸

گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آن جناب ۱۹۹

ذکر مخالفت شاهزاده میسو و کشته شدن او ۲۰۱

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر ۲۰۵

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابو سعید بهادر خان و فوت خواجه علیشاه جیلان ۲۰۷

گفتار در تغییر حال سلطان ابو سعید نسبت بامیر چوپان سلدوز و بقتل رساندن او و اولادش را ۲۰۰

ذکر اولاد امیر چوپان ۲۱۴

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون عنوان صفحه

بمناکحت سلطان ربع مسکون ۲۱۴

گفتار در بیان شمه از حال خواجه غیاث الدین محمد ابن رشید و ذکر سایر وقایع ۲۱۵

ذکر وفات سلطان ابو سعید ۲۱۸

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء گرام ۲۱۹

ذکر ارپاخان ۲۲۱

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان ۲۲۲

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپا خان ۲۲۳

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او ۲۲۵

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان ۲۲۶

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمور تاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش ۲۲۷

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساقی بیک ۲۲۷

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلا

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۴۹

عنوان صفحه

فرنگ رابخانی ۲۲۹

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و حدود روم و بقتل رسیدن او ۲۳۰

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با شیخ حسن چوپانی ۲۳۱

ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش ۲۳۳

گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال ۲۳۴

گفتار در بیان قتل ملک اشرف و ذکر بعضی از وزرای آن سر دفتر اصحاب ظلم و عصیان ۲۳۶

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبنانی ۲۳۸

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن ۲۳۹

ذکر انهدام بناء زندگی سلطان اویس ۲۴۲

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس ۳۴۲

گفتار در بیان مخالفت زمره از امراء ۲۴۳

عنوان صفحه

ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا ۲۴۴

ذکر کشته شدن سلطان حسین ۳۴۵

ذکر شمه‌ای از احوال سلطان احمد ۲۴۶

جزء دوم از مجلد سوم حبیب السیر ۲۵۱

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب ۲۵۱

ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن کیبوقا را بحرب تیغ ظفر پیکر ۲۵۲

ذکر ملک ظاهر ۲۵۳

گفتار در بیان بعضی از وقایع سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علماء و افاضل ۲۵۳

ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر ۲۵۷

ذکر سیف الدین قلادون ۲۵۷

ذکر بعضی از افاضل مشهور ۲۵۷

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف - الدین قلادون ۲۵۸

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاجین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین ۲۵۹

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر ۲۶۰

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام ۲۶۳

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۰

ذکر بعضی از علماء و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر بوده‌اند ۲۶۴

گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان ۲۶۶

صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان ۲۷۰

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان ۲۷۱

گفتار در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر وفات وی ۲۷۱

قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین ۲۷۲

آغاز گفتار خامه سخنور در احوال مظفر ۲۷۳

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر ۲۷۴

گفتار در بیان طفره رفتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری ۲۷۶

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحق

۲۷۷

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر ۲۷۸

ذکر مال حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحاق بمرتبہ علیہ جهانبانی ۲۸۰

عنوان صفحه

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بحدود نائین و رسیدن مولانا شمس الدین بخدمت امیر مبارز الدین

۲۸۱

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق ۲۸۲

ذکر شمه از حال هزاره اوغانی و جرمانی ۲۸۳

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق ۲۸۴

گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز ۲۸۶

ذکر فتح دار الملک سلیمانی ۲۸۷

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو

اسحق ۲۸۹

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب را ۲۹۲

ذکر جلال الدین شاه شجاع ۲۹۴

گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع ۲۹۵

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی ۲۹۷

ذکر عصیان دولت‌شاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالیمکان ۲۹۹

گفتار در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۱

عنوان صفحه

شاه محمود از شیراز ۳۰۰

ذکر فتنه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب اخذ و قتل او ۳۰۲

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع  
۳۰۳

ذکر حيله شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر ۳۰۴

ذکر عصیان پهلوان اسد و کشته شدن او ۳۰۵

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران ۳۰۸

ذکر مراسم شاه شجاع و سلطان حسین ۳۰۹

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف ۳۱۲

ذکر وفات جلال الدین شاه شجاع ۳۱۴

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی وقایع ۳۱۶

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان با یزید ۳۱۸

گفتار در بیان اصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور ببلاد فارس و عراق ۳۱۹

ذکر درآمدن شیراز بتصرف شاه منصور ۳۲۱

عنوان صفحه

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت آل مظفر ۳۲۳

داستان اتابکان لرستان ۳۲۵

ابو طاهر بن محمد بن علی ابن ابو الحسن فضلوی ۳۲۶

اتابک نصرت الدین هزار اسب ۳۲۶

اتابک تکه ابن هزار اسب ۳۲۶

اتابک شمس الدین آلب ارغون بن هزار اسب ۳۲۷

ذکر ملوک رستم‌دار ۳۲۸

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستم‌دار برزین کمر بن چستان ۳۳۰

گفتار در بیان حال ملک کیومرث بن بیستون ۳۳۳

اختتام حکایات ملوک رستم‌دار ۳۳۴

ذکر ارتفاع طبقه سوم از ملوک باوند ۳۳۵

گفتار در مجملی از حال قدوه اولاد رسول سید قوام الدین مرعشی و انقضاء زندگی افراسیاب  
جلابی ۳۲۷

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب ۳۴۰

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد ۳۴۰

ذکر فتح ممالک رستم‌دار و فوت سید قوام الدین ۳۴۳

ذکر تعداد اولاد و امجاد آن سید

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۲

عنوان صفحه

عالی‌نژاد ۳۴۴

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استیلاء لواء دولت صاحبقران ۳۴۴



گفتار در بیان بعضی از حوادث و ذکر ایالت سید علی آملی و سید علی ساری ۳۴۶

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر ۳۴۹

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی ۳۵۰

ذکر عبد الکریم بن سید محمد ۳۵۲

ذکر ایالت سید زین العابدین ۳۵۳

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله ۳۵۴

ذکر تسلط بلوک سربدار بر ولایت سبزوار ۳۵۶

ذکر امیر وجیه الدین مسعود ۳۵۸

گفتار در مبادی اخلاق سید حسن جوری ۳۵۸

ذکر توجه امیر وجیه الدین بعزم تسخیر هراه ۳۶۰

ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه ۳۶۰

ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان ۳۶۶

گفتار در ذکر ملوک کرت ۳۶۷

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت ۳۶۸

عنوان صفحه

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین ۳۷۰

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهن ۳۷۰

گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراه و ذکر بعضی از حوادث ۳۷۲

ذکر صدر الدین خطیب شاعر ۳۷۶

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهن ۳۷۸

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد ۳۷۹

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ۳۷۹

ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین ۳۸۰

ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب هراه ۳۸۱

ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه پردی و ستلمش بیک بن عبد الله مولای و کشته شدن  
دو امیر ۳۸۳

ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت ۳۸۴

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل ۳۸۴

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت با برادرش ملک پیر محمد ۳۸۷

جزء سوم از مجلد ثالث در ذکر صادرات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۳

عنوان صفحه

و بیان شمه از وقایع اولاد و امجاد آن پادشاه ۳۹۱

گفتار در ذکر نسب صاحبقران ۳۹۲

ذکر شمه از سیر ستوده صاحبقران ۳۹۴

گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران ۳۹۸

ذکر محاربه با امراء باتکل ۴۰۰

ذکر گرفتار شدن امراء بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات ۴۰۰

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب ۴۰۳

ذکر محاربه قبی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن ۴۰۳

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام لشکر جغتای ۴۰۴

ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری ۴۰۶

گفتار در بیان رفتن امراء بسمرقند و کشته شدن سربداران ۴۰۷

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی ۴۰۹

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان ۴۱۳

گفتار در بیان مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن عنوان صفحه

امیر مسلاکرت ثانی ۴۱۵

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران ۴۱۸

ذکر مخالفت زنده حشم پردی و و کشته شدن او بتقدیر ایزدی ۴۱۹

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه با یوسف صوفی

گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال ۴۲۳

ذکر طلوع اختر میرزا شاهرخ ۴۲۷

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات ۴۲۸

گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران ۴۲۹

گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بخراسان کرت ثانی ۴۳۲

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران به جانب ایران دیگر بار و فتح سیستان و قندهار ۴۳۴

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی ۴۳۶

ذکر یورش سه ساله صاحبقران ۴۳۷

ذکر بعضی از وقایع یورش سه ساله ۴۴۰

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۴

عنوان صفحه

گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه ازبک ۴۴۱

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد ۴۴۲

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور ۴۴۶

گفتار در بیان محاربه آن دو پادشاه ۴۵۰

ذکر مراجعت صاحبقران بسمرقند ۴۵۲

گفتار در بیان یورش هفت ساله صاحبقران ۴۵۳

ذکر توجه امیر تیمور بجانب بغداد ۴۵۵

ذکر فتح قلعه تکریب بیمن دولت صاحبقران ۴۵۶

ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر و روحا و بیان بعضی از امور ۴۵۸

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک گورکان ۴۵۹

ذکر باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام ۴۶۱

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور بر توقتمش خان ۴۶۲

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن باو ۴۶۳

عنوان صفحه

ذکر تاخت بعضی از مواضع دشت قبچاق ۴۶۵

ذکر مراجعت صاحبقران بجانب سمرقند ۴۶۷

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت خراسان ۴۶۸

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتیستان بجانب ممالک هندوستان ۴۶۹

گفتار وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران و بیان فتح قلعه بطیز و قتل اهالی آن

جا از صغیر و کبیر ۴۷۱

ذکر مجملی از حال ملوک هندوستان ۴۷۲

گفتار در بیان محاربه جنود ظفر ورود با والی هنود سلطان محمود ۴۷۵

ذکر فرار سلطان محمود و ملاخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان ۴۷۷

ذکر بعضی دیگر از فتوحات امیر تیمور ۴۷۸

ذکر شمه از حال امیرزاده میرزا معز الدین میرانشاه و بیان یورش هفت ساله ۴۸۱

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران به ایران و مقهور شدن نواب ۴۸۲

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۵

عنوان صفحه

ذکر قشلاق امیر تیمور در قراباغ اران ۴۸۳

ذکر نهضت صاحبقران از قراباغ اران بجانب گرجستان ۴۸۹

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود ۴۸۷

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم با یزید ۴۸۹

گفتار در ذکر سلب توجه صاحبقران بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه بهستی ۴۹۱

ذکر شهر و قلعه حلب ۴۹۲

گفتار در بیان رفتن صاحبقران بدمشق ۴۹۴

ذکر ابتلای دمشقیان ببلاى نهب و غارت ۴۹۷

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام ۴۹۹

ذکر مراجعت امیر تیمور از بغداد بآذربایجان ۵۰۱

ذکر نهضت امیر تیمور از نخجوان و قشلاق نمودن در قراباغ ۵۰۲

ذکر شمه از جسارت ایلدرم با یزید ۵۰۲

گفتار در بیان توجه صاحبقران بممالک قیصر ۵۰۴

ذکر نهضت صاحبقران بقیصریه در عنوان صفحه

انگوریه ۵۰۶

ذکر محاربه امیر تیمور با ایلدرم با یزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار ۵۰۸

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغرت حی قیوم

۵۱۰

ذکر رسیدن ایلچیان باستان امیر تیمور ۵۱۴

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و و تفویض ایالت بعضی از ممالک ۵۱۶

ذکر توجه امیر تیمور بجانب کرتین و انجام ۵۱۷

ذکر بعضی از وقایع و احوال ۵۱۹

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیر زاده عمر ۵۲۲

ذکر فرار اسکندر شیخی از امیر زاده رستم ۵۲۲

ذکر توجه صاحبقران از عقب اسکندر ۵۲۴

ذکر نهضت چتر همایون فال به جانب مستقر سریر سلطنت و اقبال ۵۲۵

ذکر طوی فرمودن صاحبقران ۵۲۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۶

عنوان صفحه

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهه یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان ۵۲۹

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت یورش ختای به قشلاق آقسولات ۵۳۰

ذکر توجه امیر تیمور از آقسولات با نزار ۵۳۲

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجنان جاودان ۵۳۳

ذکر وقایع اوقات تعزیت و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین ۵۳۵

ذکر برداشتن امراء امیرزاده و کیل سلطان را پیداشاهی و بیان مخالفت میان ارکان دولت ۵۳۷

ذکر توجه میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در مرافقت امراء بجانب بخارا ۵۳۹

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت ۵۴۰

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران ۵۴۱

ذکر اسامی خواتین و سراری صاحبقران ۵۴۱

عنوان صفحه

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علماء و اکابر که با صاحبقران معاصر بودند ۵۴۲

گفتار در ذکر سلطنت خلیل سلطان ۵۵۱

ذکر خاقان منصور شاهرخ میرزا ۵۵۳

گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ ۵۵۴

ذکر شمه از کر و فر میرزا سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان ۵۵۵

ذکر محاربه میرزا پیر محمد و خلیل سلطان ۵۵۷



گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد او دست داد ۵۶۰

ذکر محاربه خاقان سعید با بیوک پادشاه ۵۶۳

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر ۵۶۴

ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضا سبحانی ۵۶۴

ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه خاقان ۵۶۵

ذکر رفتن خاقان بجرجان کرت ثانی ۵۶۶

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۷

عنوان صفحه

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان ۵۶۷

ذکر محاربه میرزا ابا بکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین ۵۷۰

ذکر رفتن میرزا ابا بکر به دار الامان کرمان ۵۷۱

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر ۵۷۱

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان ۵۷۳

ذکر شهادت میرزا پیر محمد ۵۷۳

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برد لشگر میرزا اسکندر ۵۷۴

گفتار در بیان شمه از حال قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و کشته شدن سلطان احمد ۵۷۶

ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و درآمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خان ۵۷۸

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید ۵۸۰

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاقان ۵۸۱

ذکر معاودت رایات ظفر آیات عنوان صفحه

از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات ۵۸۴

ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و درآمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان ۵۸۴

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و فوت کردن میرزا خلیل سلطان ۵۸۶

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف آذربایجان و عراق ۵۸۷

ذکر وصول موکب نصرت نشان باصفهان ۵۸۹

ذکر تفویض حکومت ولایات شاهزادگان ۵۹۱

ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک باستان خاقان ۵۹۲

ذکر مجملی از وقایع که در ولایات عراق و فارس بعد از معاودت خاقان دست داد ۵۹۳

ذکر نهضت خاقان عالیشان از شیراز بکرمان ۵۹۵

ذکر مال حال بعضی شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت ۵۹۶

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس باستان اقبال آشیان ۵۹۷

ذکر شمه از حال سید فخر الدین

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۸

عنوان صفحه

وزیر و گرفتار شدن او بنهضت خاقان ۵۹۸

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند خاقان ۶۰۰

ذکر شمه وقایع منزل قشلاق خاقان ۶۰۱

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سرباززدن حاکم آذربایجان

۶۰۳

گفتار در بیان نهضت از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان ۶۰۵

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پرستیز و رسیدن میرزا بایسنقر بدار الملک تبریز ۶۰۷

ذکر تابعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و فتح اسفرزن و قلعه بایزید ۶۰۸

ذکر محاربه خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان ۶۱۰

ذکر معاودت خاقان از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث ۶۱۲

ذکر توجه میرزا الغ بیک بجانب سغناق ۶۱۴

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد هراة از دست احمد لر ۶۱۵

عنوان صفحه

گفتار در بیان رفتن موکب همایون بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن ۶۱۷

ذکر نهضت خاقان بولایت عراق و آذربایجان ۶۱۸

ذکر نهضت از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق ۶۲۰

ذکر رفتن میرزا بایسنقر بقشلاق استرآباد ۶۲۱

ذکر شمه از صفات فارس مضممار تفاخر غیاث السلطنه بایسنقر و بیان رحلت آنجناب ۶۲۲

گفتار در بیان نهضت بجانب آذربایجان جهت دفع شر اسکندر ۶۲۳

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید به آذربایجان ۶۲۵

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه ۶۲۶

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسرش ۶۲۷

ذکر آمدن ایلچی از جیجکتوقا نام از نزد والی مصر و شام ۶۲۷

گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور سبب عصیان ملک کیومرث رستمدر و

رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقرق بعرا ۶۲۹

تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص: ۷۵۹

عنوان صفحه

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه ۶۳۰

ذکر جامه پوشانیدن خانه کعبه و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروز شاه بجوار مغفرت پروردگار

۶۳۲

ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر ۶۳۳

گفتار در بیان مخالفت میرزا عنوان صفحه

سلطان محمد ۶۳۴

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع ۶۳۶

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور ۶۳۹

خاتمه جزء سوم از مجلد سوم ۶۴۰

فهرست اسماء الرجال و اماکن و کتب و قبایل جلد سوم حبيب السیر ۶۴۱